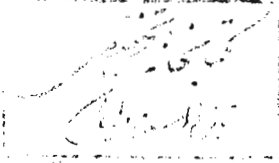




زبان و فرهنگ ایران

۸۴



ابوبکر طهرانی

کتاب دربار کبیر

تاریخ

نمای آق قویونلو و اسلاف او و آنچه بدان متعلق است
از تواریخ قرا قویونلو و چغتای

جزء اول و جزء ثانی

بتصحیح و اهتمام

نجفی لؤغال فاروق سومر

بامقدمه و حواشی

فاروق سومر

ناشر

کتابخانه قلموزی

خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه

تلفن ۶۴۶۳۳۰ — ۶۶۸۲۳۵

چاپ دوم ۲۵۳۶ شاهنشاهی

برابر

۱۳۵۶ شمسی

۱۳۹۷ هجری

۱۹۷۷ میلادی

حق چاپ محفوظ است

چاپخانه رشديه

مقدمه

۱ - مؤلف

درباره زندگی ابوبکر طهرانی اطلاعات کمتری در دست است که این اطلاعات کم نیز منحصربه نوشته خود در این کتاب می باشد . مؤلف خود را به عنوان ابوبکر الطهرانی الاصفهانی معرفی کرده است ، بنابراین نام ابریکربوده و در یکی از دهات اصفهان که اسمش طهران می باشد تولد یافته است ، این ده گفته یاقوت زادگاه بعضی از محدثین معروف می باشد (۱)

ابوبکر طهرانی از خود اولین بار ضمن بحث مرگ شاهرخ بن تیمور که در تاریخ ۸۵۰ هـ . ق (۱۴۴۶ م) در شهرری اتفاق افتاد سخن به میان آورده است ، سلطان محمد بن بای سنقر که از تاریخ ۸۴۶ هـ . ق (۱۴۴۲ م) حاکم شهر ری و قم بود با شنیدن بیماری جد ۷۱ ساله اش شاهرخ و بنابه گفته ارکان و امرای دربار خود که مبتنی بر علاج ناپذیر بودن بیماری شاهرخ بوده است در تاریخ ۸۵۰ هـ . ق ، (۱۴۴۶ م) راهی عراق و فارس شده اصفهان را بدست آورد و بزرگان اصفهان را گرامی و برای آنان منصبهای دولتی ارزانی داشت و به شیراز که حاکمش میرزا عبدالله پسر عموی

۱ - معجم البلدان ، ف . وستنفلد (F. Wustenfeld.)

لایپ زیگ (Leipzig) ، ۱۹۶۸ ، ج ۲۰ ، ص ۵۶۵

خود بود حمله و رشدولی در نزدیکی های شیراز شنید که از طرفی ، میرزا عبداله برای دفاع از شهر ، خود را آماده ساخته و از طرفی نیز شاهرخ ، برای تاءدیب و از هرات براه افتاده و از اصفهان نیز لشکری روانه کرده است ، این خبر غیر منتظره سلطان محمد را هراسان ساخت و وی به سوی کردستان فرار کرد .

شاهرخ که گمان برد اقدام نوه اش با همدستی بزرگان اصفهان انجام گرفته است آنها را همراه خود به ساوه برده برخی را بقتل رسانیده و بقیه را نیز زندانی ساخت و عازم فسا بویه در جوارری شده زمستان را در آن محل گذراند و در بهار آن سال برای زیارت مقبره شاه عبدالعظیم راهی ری شد .

ابوبکر طهرانی در آن اوان در اردوگاه شاهرخ بسر می برد ، شاهرخ ، وقتی که با همراهی ارکان دولت و امرای خود براه افتاد درویشی از مریدان شیخ علاءالدوله سمنانی درباره پادشاه به مؤلف چنین گفت . " این شخص عجب پادشاهیست من امشب چنان بخواب دیدم که حضرت رسالت پناه صلعم گرداز جامه های او دور می کرد " (۲) مؤلف ما ، بی درنگ این پاسخ را داد . " این واقعه روءای صادقانه

است. گرداز و افشاندن عبارتست از جدا کردن بدن خاکی از روح روان (۳) درویش از تعبیر مؤلف ناراحت شده از آن مجلس دور شد و ماکمی بعد با شنیدن فریاد و فغان اطرافیان پادشاه بازگشت. شاهرخ در آن موقع سخت مریض بود و در حالت بی‌هوشی با کجاوه حمل می‌شد و برای حفظ آرامش اوضاع، و حال بسیار وخیم پادشاه را مبتنی بردندان درد وی و انمود می‌کردند. مؤلف با دیدن این حال گفت، "دندان طمع می‌باید کندن" (۴) از این گفتار چنین برمی‌آید که وی از دست شاهرخ بعلت کشته و گرفتار شدن بزرگان اصفهان ناراحت بوده است.

شاهرخ، کمی بعد در تاریخ ۲۵ ذی‌الحجه ۸۵۰ (۱۳ مارس ۱۴۴۷ م) در گذشت و با فوت شاهرخ بزرگان اصفهان آزاد گشتند. در این میان ابوبکر طهرانی و بزرگان آزاد شده اصفهان به قم رفته منتظر سلطان محمد شدند تا وی از کردستان بازگردد. پس از چندی سلطان محمد بازگشته بزرگان اصفهان را مورد لطف و محبت خویش قرار داد.

زمانیکه سلطان محمد از طرف برادرش بابر میرزا در تاریخ ۸۵۵ هـ. ق (۱۴۵۱)

۳ - متن کتاب حاضر، ص ۲۹۰

۴ - متن کتاب حاضر، ص ۲۹۱

م) در خراسان کشته شد ابوبکر طهرانی در اصفهان بسر می برد . پس از کشته شدن سلطان محمد ، شیخ زاده ، یکی از امراء ، که حاکم اصفهان شده بود با دادن خلعتها بزرگان اصفهان را گرامی داشته فرمان داد که بجزمعمها تمام اهالی ریششان را بنشانند ابوبکر در آن احوال این بیت را سروده است .

" زدی در تیغ راندن لاف مردی

بریش آوردی آن دعوی (که) کردی " (۵)

مانند دیگر شهرهای عراق ، اصفهان نیز در تاریخ ۸۵۶ هـ. ق (۱۴۵۲ م) به دست جهانشاه پادشاه قراقوینلو افتاده بود . جهانشاه ، محمدی میرزای یکی از فرزندان خود را بعنوان حاکم اصفهان نصب کرد . در این میان مشاهده می کنیم که ابوبکر طهرانی به محمدی میرزا پیوسته و در دیوان او شروع به کار کرده است .

جهانشاه در تاریخ ۸۶۱ هـ . ق (۱۴۵۷ م) پسرش محمدی میرزا را بالشگری به فتح دامغان مأمور کرد . ابوبکر طهرانی نیز در این سفر همراه وی بود . امیر ناصرالدین که از قبل بابر میرزا حاکم دامغان شده بود اهالی شهر را به قلعه برده خود را برای دفاع آماده ساخت . مؤلف تصویری کرد که اگر قلعه با جنگ فتح شود

د - متن کتاب حاضر ، ص ۳۲۵

مردم از این اتفاق سخت رنج خواهند برد برای جلوگیری از جنگ دست بکار شده و در اقدامش موفق شد و خطر جنگ را برطرف کرد.

در سال ۸۶۲ هـ. ق (۱۴۵۸ م) جهان‌شاه به خراسان لشکر کشی کرد و ابو بکر طهرانی نیز در این سفر همراه او بود، لشکر قراقوینلو پس از فتح جرجان و مشهد و طوس و نیشابور وارد هرات شد، جهان‌شاه فرمان داد که با اهالی خوب رفتار شده اشراف و علمای شهر نیز تلطیف شود، در آن روزها علمای زیادی مدارس خود را ترک و از آن دیار فرار کرده بودند، مؤلف مابجای آنان استادان دیگری بکارگمارده خود نیز در مدرسه غیاثیه شروع به تدریس کرد، در این میان نیز سرفروخت تاریخ جهان شاه را تحریر می‌کرد.

در اواخر همان سال بین جهان‌شاه و ابوسعید پادشاه ترکستان معاهده صلح به امضاء رسید که این عقد نامه را مؤلف مانگاشته است.

پیر بوداق پسر جهان‌شاه که در آن اوان حاکم فارس بود از فرمان‌های پدرش سرپیچی کرده مانند یک پادشاه مستقل حکمرانی می‌کرد، جهان‌شاه برای گوشمالی پسر سرکش خود در سال ۸۶۷ هـ. ق (۱۴۶۲ م) عازم فارس شد، در این سفر ابوبکر طهرانی و سلمان وزیر محمدی میرزا همراه وی بودند و برای آینده پیر بوداق از دیوان حافظ فال می‌گرفتند، چند روز دیگر نیز مشغول تغال درباره اوضاع شهر

شیراز بودند که این بیت درآمد.

خوشا شیراز و وضع بی مثالش

خداوندانگهدار از زوالش" (۶)

پس از مدتی در مجلس امراء درباره فال حافظ سخن می رفت که مؤلف ما چنین گفته بود. " زوال شیراز موقوف فتحست" (۷) در مقابل این سخن امیر ابوالفتح نیز چنین پاسخ داد، " غلط مکن زوال شیراز بتاء خیر فتحست غالباً" که در این دو روز ببرکت دعای حافظ فتح خواهد شد. " (۸)

جهانشاه در تاریخ ۸۷۱ هـ، ق (۱۴۶۷ م) بجنگ اوزون حسن بیسگ آق قوینلورفت و باشکست روبرو شد، اما برای ما معلوم نیست که ابوبکر طهرانی نیز در این جنگ همراه جهانشاه بوده است یا خیر؟ فقط اطلاع مامبتنی بر این است که در اثناء جنگی که در تاریخ ۸۷۳ هـ، ق (۱۴۶۹ م) بین حسن بیک آق قوینلو و ابوسعید تیموری در گرفته بود مؤلف در قزوین اقامت داشت، ولی علت اقامت وی در

۶ - متن کتاب حاضر، ص ۳۶۴

۷ - متن کتاب حاضر، ص ۳۶۴

۸ - متن کتاب حاضر، ص ۳۶۴

در آن شهر به درستی معلوم نیست .

مؤلف موقعی که در قزوین بود سید علی حاکم فارس برای بیان داشتن تبعیت خود از سلطان ابوسعید که در اردبیل به سر می برد سفرائی به دربار او فرستاد . ایشان وقتی به شهر قزوین رسیدند مؤلف ما با دوست خود مولانا شمس الدین که یکی از سفرای مذکور بود ملاقات کرده و بطور غیر مستقیم به او فهماند که پادشاه جغتای شکست خواهد خورد و سعی کرد که او را از رفتن باز دارد . در واقع طولی نکشید که خبر قتل پادشاه جغتای شنیده شد و لشکر او پراکنده شدند .

اوزون حسن بیک پس از شکست دادن ابوسعید به اردبیل آمد و ابوبکر طهرانی را از قزوین به دربار خویش دعوت نمود . ابوبکر طهرانی نیز این دعوت را قبول کرده و در شوال سال ۸۷۳ هـ . ق (۱۴۶۹ م) از راه سلطانی به اردوگاه اوزون حسن در اردبیل آمد . این دعوت بهمان نشان می دهد که ابوبکر طهرانی شخصی سرشناس و مورد احترام بوده است . اوزون حسن بیک نیز او را محترم شمرده و یکی از مقربان خویش ساخته است . اوزون حسن بیک در سال ۸۷۴ هـ . ق (۱۴۶۹ م) به تبریز رفت و بعلت شکایت اهالی از ارتقاء و ارتشاء قضات و متولیان همه آنها را عزل کرده به توصیه مؤلف یکی از موالی ترک را بعنوان قاضی تعیین کرد . تمام اطلاعاتی که از نوشته ابوبکر طهرانی برمی آید شامل عبارات فوق الذکر می باشد .

مولانا جامی شاعر معروف موقع مراجعت از سفر حج ۸۷۸ هـ . ق (۱۴۷۳ م) در تبریز مورد استقبال قاضی حسن و مولانا ابوبکر طهرانی و درویش قاسم شقاو که از نزدیکان اوزون حسن بیک بودند قرار گرفته و با مراسم خاصی به پادشاه معرفی شد .

تاریخ وفات ابوبکر طهرانی برای ما معلوم نیست ، تنها چیزی که برای ما آشکار است وی ، در موقع مرگ اوزون حسن در اول شوال ۸۸۲ هـ. ق (۱۴۲۸ م) در حال حیات بوده است ، حتی می توان گفت که وی بعد از سال ۸۸۶ هـ. ق (۱۴۸۱-۱۴۸۲ م) وفات یافته است . (۹) .

شغل اصلی ابوبکر طهرانی در دربارهای قراقوینلو و آق قوینلو بی شک منشی-گری بوده است ، همانطوری که قبلاً " نیز اشاره شد عقدنامه صلح جهاننشاه و ابوسعید تیموری و منشور اوزون حسن بیک که بموجب این منشور حکومت خراسان در اختیار یادگار محمد میرزا قرار گرفت بوسیله ابوبکر طهرانی نگاشته شده (۱۰) و هم چنین نامه ای به عربی از طرف اوزون حسن بیک به قایتبای سلطان مصر و نامه دیگری که

۹ - طوماری مربوط به وقف سلطان محمد بن بای سنغر تیموری در اصفهان ،
بامهر مؤلف و امضای جلال الدین دوانی بتاریخ ۸۸۶ هـ . ق (۱۴۸۱ - ۱۴۸۲ م)
موجود است . رک به

Jean. Aubin Notes Surquelques Documents. Ag.
goyunlu, Extrait. Des. Melanges Luis. Mo
Sigueu, Institut Francais. de. Damas. 1956.
S/35 Note. 3

۱۰ - برای رونوشت این منشور ، رک : حسین هروی ، جامع الانشاء ، کتابخانه

نور عثمانیه ، شماره ثبت . ۴۳۰۱ برگ ۷۱ الف ۷۶ ب

به فارسی به پیر احمد قرمانی فرستاده شده بوسیله همین مؤلف نوشته شده است . (۱۱)
 منشی گری ابوبکر طهرانی حتی در هندوستان نیز شهرت یافته و برای گذراندن حداقل
 یک سال از طرف محمود غلاوان به دکان دعوت شد (۱۲) ولی او این دعوت را قبول نکرد
 برای اینکه وی نه تنها سمت منشی گری داشته بلکه یکی از ارکان قابل اعتماد اوزون حسن
 بیک شده بود (۱۳) . او در آغاز کتاب خود می گوید که برای نوشتن اثرش " مشا غلی
 مذاکرات مدارس " (۱۴) را ترک کرده است ولی برای ما روشن نیست که او کی و کجا

۱۱ - مجموعه منشآت ، کتابخانه آیا صوفیه ، شماره ثبت ۳۹۸۶ برگ ،

۴۵ ب - ۴۶ الف ، ۴۶ ب - ۴۷ ب

۱۲ - محمود غاوان ، ریاض الانشاء ، ناشر . شیخ جاندین حسین و غلام

یزدانی حیدر آباد ، ۱۹۴۸ ص ۱۷۵ - ۱۷۶ .

۱۳ - مولانا ابوبکر طهرانی وقاضی مصلح الدین علی ساوجی و امیر ظهیر

الدین ابراهیم شاه از جمله مقربان آن درگاه بودند و مهمات رعایا و برابرا و حوایج ایشان را
 همواره عرض می نمودند . (تاریخ ایلچی نظام شاه ، کتابخانه ملت ، کتابهای علی

امیری شماره ثبت ۷۵۶ ورق ۱۱ ب .

۱۴ - متن کتاب حاضر ، ص ۸

تدریس کرده است .

حسن بیک روملوازمؤلف بعنوان قاضی یادمی کندولی نه در کتاب اوونه در کتابهای دیگر باین موضوع اشاره نشده است .

بطوری که ملاحظه می شود درباره شرح حال ابوبکر طهرانی اطلاعات بسیار کمی در دست است ، پس ، با این معلومات کم نمی توان درباره شخصیت او اظهار نظر کرد ، ولی می توان گفت که مؤلف ، یک مرد نیکمنش و پسندیده خصال بود و همیشه مورد احترام مردم قرار می گرفت ،

محمدی میرزای آق قوینلو پس از شکست دادن الوند میرزا در سال ۹۰۴ هـ . ق (۱۴۹۸ - ۱۴۹۹ م) مولانا شاه محمود بن شمس الدین بن ابوبکر طهرانی و خواجه علای اصفهانی را به مقام صدارت برگزید (۱۵) ، این شخص احتمالا نوه مؤلف می باشد (۱۶) .

۱۵ - تاریخ ایلچی نظام شاه ، برگ ۱۸ ب و ۱۹ الف

۱۶ - درسندی که مربوط به دوران رستم بیک آق قوینلو می باشد و در تاریخ

۱۰ شعبان ۹۰۰ هـ . ق (۱۴۹۵ م) در اصفهان تنظیم شده است اسامی حسن الشریف

بن ابوبکر طهرانی و محمد بن ابوبکر بن احمد طهرانی بعنوان شاهد ذکر شده است .

۲- کتاب دیار بکریه ،

مؤلف درباره اسم کتاب خودگوید ، چون " لفظ بکرهم در لقب محرر جزء ثانی و هم در اسم مملکتی که مولد و منشاء و محل ایالت حضرت صاحب قرانی (حسن بیک آق قوینلو) جزء ثانی واقع شده بود لذا موسوم شد به کتاب دیار بکریه " (۱۷) .

ومی افزاید که این اسم بر حسب تصادف با حساب ابجد به ۸۷۵ هـ. ق (۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ م) که بیشتر موضوع این کتاب در تاریخ مذکور نوشته شده است دلالت می کند ، با این همه نسخه ای که در دست داریم قسمت عمده آن پس از سال ۸۷۵ هـ. ق نوشته شده و کتاب بعد از فوت او زون حسن بیک به اتمام رسیده است .

ابوبکر طهرانی قبل از روی کار آمدن او زون حسن بیک مایل بود کتابی را که حوادث زمانه را دربرداشته باشد و مورد پسند همه واقع شود بنویسد ولی در انجام این آرزو موفق نشد ، خود درباره این امر چنین گوید ، " بنابراین مدت ها در خاطر فاطر چنان خطور میکرد که چیزی چند از نوادر زمان که مستحسن طباع و مقبول آذان و اسماع باشد در سلک تحریر ورشته تقریر در آورده بواسطه تراکم سموم هموم و تصادم موانع از آن متقا عدمی بود و مترصد که از اطراف سرابستان الطاف پادشاهی که اغصان

دولتش از جویبار معارف الهی و سلامت طبع و استقامت قریحه نشوونما یافته باشند نسیم اشارتی وزیدن گیرد تا ، ، ، ، ، " (۱۸) .

درواقع این انتظار بی نتیجه نماند و ازون حسن بیک فرمان داد که ابوبکر طهرانی تاریخی وی را بنویسد ، مؤلف بنا بر فرمان پادشاهی کار تدریس را ترک کرده به تالیف کتاب همت گماشت ،

الف : محتوای کتاب دیار بکره :

از گفتار فوق نیز بخوبی دریافت می شود که کتاب دیار بکره در واقع تاریخی دولت آق قویونلوها می باشد ، مؤلف در این کتاب پس از مقدمه ، جد حضرت صاحب قرآن یعنی ازون حسن را که به حضرت آدم علیه السلام می رساند یکی یکی شمرده و درباره آنها معلوماتی داده است ، در میان اینها طور علی بیک که پدر بزرگ جدا و زون حسن بیک می باشد از شخصیت های تاریخی قرن هشتم ه ، ق (قرن چهاردهم میلادی) است ، پس از طور علی بیک ، از پهلون بیک و از دی بیک و سپس نیز از ادریس بیک سخن بمیان آورده است که این اطلاعات ، قابل قبول نیست و حتی این سه شخص بطوری که بعدها درباره آنها سخن خواهیم گفت ممکن است که شخصیت های تخیلی باشند .

طور علی بیک همانطوری که بدان اشاره شد یک شخصیت تاریخی است (متوفی سال ۷۶۵ هـ. ق ۱۳۶۳ م) اما اطلاعاتی که درباره او داده شده است ارزش تاریخی ندارد و همچنین معلوماتی که درباره کوتلوبیک (متوفی بین سال ۷۸۹-۷۹۱ هـ. ق ، ۱۳۸۷ - ۱۳۸۹ م) فرزند طور علی بیک و پدر قرا یولوک عثمان بیک بانی دولت آق قویونلو ، از این کتاب حاصل می شود بسیار کم و افسانه وار است . بنابراین تاریخ حوادثی که صد سال پیش از تقریر کتاب مزبور رخ داده است تقریباً " فراموش شده و قسمتی از آن که در خاطرها مانده میهم یا مقرون به اشتباه می باشد که این حال یک امر طبیعی است .

پس از نسب نامه سلسله درباره قرا یولوک عثمان بیک بانی دولت آق قویونلو اطلاعاتی داده شده است که اتفاقات دوران عثمان بیک بتفصیل بیان شده ولی بعضی از اتفاقاتی که رخ داده و در منابع دیگر آمده ذکر نشده است . گمان می رود که علت ذکر نشدن این اتفاقات برای آن خاندان ناگوار بودن آن وقایع بوده است . پس از آن از فرزندان و نوادگان عثمان بیک سخن به میان آمده و از دیدگاه تاریخ آق قویونلو نیز دوران های حمزه بیک ، جهانگیر بیک و حسن بیک را دربردارد ، قسمت اول کتاب ، با ذکر جنگ اوزون حسن با رستم ترخان یکی از امرای جهان شاه قرا قویونلو در تاریخ ۸۶۱ هـ. ق (۱۴۵۷ م) پایان رسیده است .

درباب اول قسمت دوم درباره جهان‌شاه قراقوینلو بحث مهمی بمیان آمده و اتفاقاتی که پس از ۸۵۰ هـ. ق (۱۴۴۶ م) در عراق و فارس و خراسان و ماوراءالنهر رخ داده بوضوح بیان شده و مؤلف، باز درباره حوادث دوران حسن بیک بتفصیل سخن رانده است.

نسخه منحصربه‌فرد این کتاب که در چاپ حاضر بکار رفته اتفاقاتی را که تا سال ۸۷۶ هـ. ق (۱۴۷۲ م) رخ داده در بردارد و ناقص است. حسن بیک روملو و منجم باشی که از کتاب دیاربکر به استفاده کرده اند و درباره آق قوینلوها اطلاعاتی داده اند از مقایسه کتابهایشان چنین برمی آید که نقص این کتاب چندان زیاد نیست. یعنی کتاب، بارسیدن حسن بیک در اواخر همان سال ۸۷۶ هـ. ق به آله داغ واقع در شمال دریایچه وان خاتمه پیدا کرده است.

ب: ارزش کتاب دیاربکر به:

از نظر تاریخ دولت آق قوینلو کتاب دیاربکر به ارزش بسزائی دارد زیرا غیر از کتاب مذکور هیچ ماءخذ اختصاصی دیگری در دست نیست که این دوره از تاریخ دولت آق قوینلو را در برداشته باشد. به علاوه در این کتاب حوادثی که می توان گفت چندان ارزش تاریخی ندارند بتفصیل بیان شده است. موضوعهائی که مربوط به دولت های قراقوینلوها و جغتایه های باشد با زمان مؤلف مصاف بوده و بیشتر حوادثی

که در این قسمت بیان شده مبتنی بر مشاهدات خود مؤلف است . بدین سبب کتاب دیاربکر به علت نداشتن هیچ گونه وقایع نامه رسمی و خصوصی قراقرینلوها ، بخصوص درباره دورانهای اسکندر ، جهان شاه و حسن علی ، مهم ترین مآخذ می باشد . گذشته از این برای تاریخ دوران تیموریان نیز مآخذ قابل ملاحظه ای است .

بعلاوه کتاب دیاربکر به لحاظ تاریخ ترکیه و تاریخ ایران در قرن نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) هم یک کتاب پرارزشی است . برای قسمت عمده قرن نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) بخصوص درباره تاریخ قسمت مرکزی و غربی ایران کتاب یگانه ایست . بدین سبب کتاب دیاربکر به یکی از حلقه های زنجیر آثار تاریخی ایران می باشد .

ج : مؤلفان قدیمی که از این کتاب استفاده کرده اند :

کتاب دیاربکر به درمیان مورخین قدیمی چندان شناخته شده نیست در صورتی که ابوبکر طهرانی همانطوری که اشاره کردیم یک منشی بسیار معروفی بوده که شهرتش تا به هندوستان رسیده و یکی از مقربان اوزون حسن بیک بوده است . خواندمیرا وجود

کتاب ابوبکر طهرانی خبرداشته ولی از آن استفاده نکرده است . (۱۹)
 فضل الله بن روزبهان کتاب دیاربکره رامی شناخته ولی معلوم نیست که به چه
 علتی حتی نام مؤلف آن را نیز ذکر نکرده است . (۲۰)

۱۹ - وازاهل تصنیف و تاءلیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیر حسن
 بیک بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشاء نمود و چون آن کتاب بنظر
 مؤلف این مختصر نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلک تحریر
 نتوانست کشید . . . (حبیب السیر ، بمبای ، ۱۲۷۳ ، ج ۴ ص ۱۵-۱۶) .

۲۰ - چون در کتاب دیاربکره در احوال و واقعات عالیحضرت صاحب
 قران ماضی انار الله برهانه مسطور است . . . (عالم آرای امینی ، کتابخانه فاتح ، شماره

ثبت ۴۴۲۱ ورق ۱۴ الف . برای ترجمه مختصر انگلیسی این کتاب . رک .
 V.Minorsky.Persia IM.AD.1478-1490 AN.Oleridyad
 Translatien.of.Fedlullah LE.Ruzbihan.Khunji's .
 Tarikh-i Alam Aray Amini Lenden
 1975, Page : 20

کتاب عالم آرای امینی فضل اله روزبهان که یکی از حلقه های زنجیر آثار تاریخی ایران
 می باشد هنوز بچاپ نرسیده و به توصیه این جانب از طرف یکی از شاگردان ایرانیم برای
 چاپ آماده می شود .

از این کتاب سه مؤلف استفاده کرده است که این سه مؤلف عبارتند از غفاری، حسن بیک روملو و منجم باشی.

غفاری (متوفی بسال ۹۷۵ هـ. ق، ۱۵۶۷ - ۱۵۶۸ م) نگارستان را که در تاریخ ۹۵۹ هـ. ق (۱۵۵۱ - ۱۵۵۲ م) تألیف نموده و کتاب جهان آرا را که پس از آن نگاشته از کتاب دیاربکریه استفاده کرده است.

از کتاب دیاربکریه بیشتر از همه حسن بیک روملو در کتاب احسن التواریخ استفاده کرده و اطلاعاتی را که از کتاب دیاربکریه گرفته مطالب آنرا که عیناً گاهی اختصاراً و گاهی نیز با تغییر جملات و عبارات آورده و قسمت های ادبی را خواه منظوم خواه منثور حذف کرده است. حسن بیک روملو بعلت اینکه یکی از بهترین نسخ کتاب دیاربکریه استفاده کرده در تصحیح کتاب حاضر از کتاب او با اندازه قابل ملاحظه ای استفاده شده و بعضی عبارات آن از احسن التواریخ نقل گردیده است.

یکی از مؤلفان دیگری که از کتاب دیاربکریه استفاده کرده منجم باشی شیخ احمد افندی (متوفی بسال ۱۱۱۳ هـ. ق - ۱۷۰۲ م) می باشد. منجم باشی که در نوشتن تاریخ دول اصولاً "از مأخذ و منابع دست اول استفاده کرده و با این کار شهرت یافته است در قسمت تاریخ آق قوینلوها از کتابهای دیاربکریه و عالم آرای امینی و لب التواریخ یحیی قزوینی استفاده کرده است.

اسکندر بیک ترکمان مورخ معروف صفوی نیز کتاب دیاربکر به رادیده است

۰ (۲۱)

د : نسخه کتاب دیاربکر به و مشخصات آن :

از کتاب دیاربکر به تا کنون تنها یک نسخه بدست آمده است که این نسخه منحصر به فرد نیز متعلق به کتابخانه خصوصی آقای وکیل محمد امین در بصره عراق می باشد . این نسخه به خط تعلیق زیبا و در ۲۱۵ ورق ۱۹ سطری و بقطع ۱۵۵×۲۶۶ (۷۲×۱۶۵) میلی متر است . عناوین و اسامی بعضی از اشخاص مانند نام پادشاهان نظم و برخی از کلمات دیگر و خط و نقطه ها با مرکب قرمز نوشته شده است . از آخر کتاب پنج ورق سپید می باشد . این نسخه متاء سفاهه نسخه اصلی یعنی نسخه مؤلف نیست ، علاوه بر این مستنسخ یک انسان پریشان حواس و کم دقت و جاهل بنظر می رسد . گمان می رود که قسمت عمده کتاب را بصورت استماع تحریر کرده است . بدین سبب این نسخه در بسیاری از جاها اغلاط دستوری و املائی دارد و تقدیم

۲۱- و امیر حسن بیک بنوعی که مولانا ابوبکر طهرانی مؤلف تاریخ احوال

سلاطین ترکمان بتفصیل نوشته تخت سلطنت را وداع نمود (تاریخ عالم آرای عباسی ،

تهران ، ۱۳۳۴ ، ج ۱ ص ۱۹) .

تاء خیرها ، افتادگی عبارات و جاهای سپید زیاد بچشم می خورد . با اینکه مصححین باندازه قدرت خود برای تصحیح این کتاب ارزنده کوششی بخرج داده اند باز قسمت هایی را که نتوانسته اند تصحیح بکنند عینا آورده اند و ممکن است در بعضی از تصحیحات نیز اشتباه کرده باشند .

امید است که این خدمت مصححین نزد خوانندگان گرامی مفید واقع شود و در آن بچشم عنایت نگردند و از سهوهای آن چشم پوشیده اشتباهات چاپی را نادیده بگیرند .

این مقدمه را که آقای دکتر عبدالرحمن ناجی طوقماق اختصاراً " بزبان شیرین فارسی برگردانیده است از زحمات ایشان نیز تشکر می کنیم .

استانبول ۱۳۷۶/۸/۱۰

فاروق سومه ر

فهرست مندرجات الكتاب

صحیفه

۱	< دیباچه مؤلف >
۱۱	< ذکر اجداد و انساب حضرت صاحب قران > . . .
۴۱	ذکر ایالت و سلطنت قاضی برهان الدین و توجّه امیر با تمکین بنزد او
۵۳	< ذکر احوال دمشق و خواجه دُکَر >
۶۹	< ذکر محاصره پیر عمر کماخ را >
۷۷	ذکر محاربه پادشاه سعید عثمان بیک با اسکندر میرزا . .
۸۳	ذکر توجّه شاهرخ میرزا از ری بجانب تبریز
۸۹	ذکر معاودت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا بخراسان . .
۹۰	ذکر تسخیر عثمان بیک ولایت ارمن و قسمت بر اقارب . .
۹۱	ذکر غارت کردن امیر نامور یغمور دُکَر را
۹۳	ذکر محاصره و تسخیر چشمک و تسخیر قلاع آن طرف . .
۹۵	ذکر معاودت اسکندر میرزا باذربایجان
۹۷	صفت بعضی از غرائب آن دیار
۱۰۰	ذکر منازعت فرزندان امیر نامدار عثمان بیک با یکدیگر . .
۱۰۱	ذکر محاصره قلعه خرپرت
۱۰۵	ذکر توجّه لشکر مصر بجانب رها

صیفه

- ذکر لشکر کشیدن اسکندر بن قرا یوسف بر سر امیر خلیل
 بن امیر شیخ ابراهیم در بندی و ویرانی شروان و توجه
 عثمان بیک بآرزن الروم و آمدن شاه رخ میرزا بطرف
 آذربایجان ۱۰۷
 ذکر محاربه امیر نامدار با امیر زاده اسکندرو وفات
 امیر مرحوم ۱۱۱
 ذکر گرفتن سلطان حمزه آمد را ۱۱۸
 ذکر احوالی که بعد از فرار اسکندر میرزا واقع شده . . . ۱۱۹
 ذکر معاودت اسکندر از جانب روم ۱۲۵
 ذکر محاربه سلطان حمزه و اصفهان بیک قرا یوسف . . . ۱۳۰
 ذکر رسیدن حضرت صاحب قران بآمد و محاصره سلطان
 حمزه آمد را و فتح آن ۱۳۶
 ذکر توجه اسکندر از قشلاق سرمه لو بآذربایجان . . . ۱۳۸
 ذکر توجه حسین بیک و جهانگیر میرزا بمصر بملازمت
 امان اشرف و لشکر آوردن ۱۴۰
 ذکر هلاک اسکندر میرزا بدست پسرش شاه قباد میرزا . . ۱۴۴
 ذکر توجه سلطان حمزه بقصد تسخیر آرنجان . . . ۱۴۷
 ذکر احوال امارت جعفر بیک ۱۵۰
 ذکر معاودت جهانگیر میرزا از مصر بجانب رها و لشکر
 کشیدن سلطان حمزه بدفع او ۱۵۵
 > ذکر محاصره سلطان حمزه رها را < ۱۵۷

صفحه	
	ذکرِ توجّه جهانگیر میرزا از رها بغارتِ ولایتِ قلعه
۱۶۱	ارقنین
۱۶۴	ذکرِ محاصره اعراب قلعه جعبر < را >
۱۶۸	ذکرِ معاودتِ سلطان حمزه
۱۷۱	ذکرِ مخالفتِ شیخ حسن بیک
۱۷۲	ذکرِ دعوتِ علی مماش محمود بیک را از بغداد
	باب در بیانِ حوادثِ سنه تسعه و اربعین الی اواخرِ سنه
۱۷۵	خمسین و ثمانمائنه
۱۷۸	ذکرِ توجّه جهانشاه میرزا بدیاربکر
	ذکرِ ایلغارِ صاحبِ قران بجانبِ قلعه رها بمعاونتِ
۱۸۳	برادر
۱۹۱	ذکرِ توجّه بجانبِ مخالفان که در ماردین بودند
	ذکرِ تعیینِ سربّه رستم ترخان از برای دفعِ جلادتهای
۱۹۴	صاحبِ قران
۱۹۶	ذکرِ خروجِ صاحبِ قران از شهر و غالب آمدنش
۱۹۹	ذکرِ رفتنِ صاحبِ قران و شکست یافتن
۲۰۴	ذکرِ فتح و نقضِ عهدِ جهانشاه میرزا
۲۰۶	ذکرِ قتلِ بعضی محاصران را در محلی که قراوینلو نشسته بودند
۲۰۸	ذکرِ قصدِ ایلغارِ بخانه رستم ترخان
۲۱۰	ذکرِ غارتِ قلعه هتّاخ و مهرنی
۲۱۳	ذکرِ نزولِ رستم ترخان بمحاصره دارالنجات آمد

صفحه	
۲۱۴	ذکر توجّه صاحب قران بجانب اکراد
۲۱۶	ذکر ایلغار رستم ترخان احشام صاحب قرانرا
	ذکر کنکاش آنحضرت در ترخان با امرا و ارکان دولت
۲۲۸	که توجّه بکدام جانب الیق می نماید
	ذکر ایلغار فرستان جهانشاه میرزا بدیاربکر بعد از تسخیر
۲۴۱	عراق و فارس
	ذکر توجّه جهانگیر میرزا بجانب عراق بملازمت جهانشاه
۲۵۰	میرزا
	ذکر قشلاق همایون در قزوین جمعی را از امرا بقصد فیروز
۲۵۸	کوه فرستادن
۲۶۳	<ذکر محاربه> صاحب قران با رستم ترخان و ظفر یاقن
۲۸۲	غلطنامه
I - XXVI	مقدمه بزبان ترکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

- تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،
 حمدی که اشعه شوارق جمالش منازل و رباع « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
 3 الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ »¹ مُنَوَّر سازد و بوارق جلالش
 بدور باش « مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ » دارالامان
 ایمان و دارالسلام اسلام < را > از فتنه باغیه « مَنْ مَاتَ
 وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ » پردازد بر آن پادشاهی که آفتاب ملک
 بی زوال و سلطنت بلا انتقالش لواء « أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ
 مَدَّ الظِّلَّ »² بر مفارق عالم و جاهل و صامت و ناطق برافراشته
 9 و بنداء

- هَدَايَا عَمَّتْ عَطَايَا جَمَّتْ
 12 تَوَالِي الْوُظَايِفِ تَعَالَى الْمُنَاصِبِ
 همه را بخوان احسان خویش دعوت مینماید

نظم

- 15 سپاسی فزون از قیاس و بیان برون از مضیق یقین و گمان
 سپاسی که پشت فلک خم ازوست دو عالم مسلم بر آدم ازوست
 بران مَالِكِ الْمُلْكِ را کاختلال ندارد در ایوانِ قدرش مجال
 18 گدای درش هر کجا حاتم زحاک رهش هر کجا آدمی
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ

¹ Nisā sūresi (IV), 62. âyet.

² Furkān sūresi (XXV), 47.

- أَلْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ
بِيَدِكَ الْخِطَرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ¹ پادشاهی که در تبار
3 بحارِ خونخوارِ محامدش سفاینِ الفاظ و عبارات² با وجودِ شارعِ باد
پیمای زبان که شارعِ مشارعِ شرایع است بتلاطمِ امواجِ «لَا أُحْصِي
تَشَاءَ عَلَيْكَ» در گردابِ³ هایلِ «أَيْنَ الطَّرِيقُ إِلَيْكَ» (2a)
6 می افتد و سبّاحِ⁴ آشنای دل که در يك طرفه العین دُررِ عوارف از
عَمَّانِ معارفِ بساحلِ نطق و بیان می⁵ آورد دران محیطِ مرکزوار از جای
خود نمی جنبد ، حکیمی که عالمِ صغیر و کبیر را در کنفِ حفظ
9 و حراست و قانونِ سیاست و ریاست قرار داد و لواءِ ملک و ولایت
و عِلْمِ و درایت بر دوشِ سلاطینِ نامدار و علماء دیندار نهاد
تاروی زمین بامدادِ فریقِ اوّل از و سمتِ⁶ اختلالِ مصون و پشتِ دین
12 بآرشادِ فرقه⁶ ثانیه از و سمتِ انکسارِ مأمون ماند و کلا الفریقین بوساطتِ
طریقین اعنی بدستیاری تیغِ آبدار و بسخن گذاری زبانِ خوش گفتار
عباد را بمسلکِ سداد و رشاد آرند و بلاد را از مهلكِ فتنه و فساد
15 نگاه دارند

نظم

- زبان را حق از بهر ارشاد داد زبان شد کلیدِ کنوزِ مراد
18 بهایم ازان هایم و بی بهاست که از پرتوِ گفتگوی ضیاست

¹ Āl 'Imrān sûresi (III), 25. âyet.

² عبارت : N

³ کراب : N

⁴ سیاح : N

⁵ نطق بیان : N

⁶ سمت : N

پس آنگه فرستاد تیغِ دودم بر آرنده یکدم جهانی م
که تا از زبان هر که نگرفت پند نهد بر زبانش ز شمشیر بند

3 و این دو گروه با شکوه را منقادِ اوامر و نواهی حضرت رسالتپناهی
ساخت یعنی ینبوعِ زلالِ آسمانی، عثمانِ درّ حقایقِ سبعِ المثانی،
مصرِ جامعِ مکارمِ اخلاق، مدینهٔ محروسه از شرک و نفاق

6 کعبهٔ روی زمین قبلهٔ اهلِ زمان
قیصرِ مسند نشین خسروِ کسری نشان

آن سیدی که سلطنتِ دنیا و عقبی جز در ظلِّ محبت و ولای او نتوان
یافت، سورهٔ والضحی و صافِ تاریخ جهانگشای او و قصصِ انبیا، تذکره
9 و تبصرهٔ صدق و صفای اوست و سیرِ ملوک اگر نه موافقِ سیر و سلوک
او بود نامرضی و عاداتِ سادات اگر نه بر نهجِ عبادات او باشد تا صوابست
12 آوازهٔ ندای حیّ علی الصلّات او گوشه گیرانِ زوایای کفرو فجور را
بصدای

باز گو بارِ دگر تا بگسلم زنار را

15 در عمل آورده ،

آهنگِ حجاز کرده از شام و عراق (2 b) صد قافله بیش از تحیات و سلام
نغمهٔ شهادت سرایِ مبشرانِ خوش نوای قدومش دستکِ زنانِ شرک
18 و نفاق را بترانهٔ

کو عیدِ ایامِ عرب کو صبحِ نوروزِ عجم
کو ماهِ طهٔ روی ما کو آفتابِ والضحی

دست افشان و پای کوبان ساخته خورشیدی که چون صبح صادق
 نبوتش علم ¹ برکشید ، اطراف و اکناف عالم در ظل ظلیل
 3 اوشنافته جانها نثاروار بر طبق اخلاص نهاده ² روی بحریم
 اجلال او که قبله اقبال و کعبه آمال و محط رحال³ فضل و افضال
 و تکمیل و اکمال بود آوردند

نظم

6

عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ السَّلَامُ صَلَوَتُهُ
 وَتَسْلِيمُهُ فِي كُلِّ طَرَفٍ وَ لَمَحَّةٍ
 9 و بر آل عظام که لشکر کشان هدایت وصف شکنان کفر و غوایت اند باد

نظم

وَمَنْ فَازَ الْمَقَامَاتِ الْعَلِيَّةِ عَلَى قَدَرِ الْعَلَا فِي الْأَعْتِصَامِ
 12 فَرِضْوَانٌ عَلَى سِبْطَيْنِ مَادَا مَوْجَهُ الْكَرْبَلَا بِالْكَرْبِ دَامِي⁴
 و عِيَّاسٍ وَ حَمَزَةَ ثُمَّ أَتَبَا عَلَيْهِمْ طُرّاً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ

چنین گوید فقیرِ قلیل البضاعة، حقیرِ عديم الاستطاعة، الراجی
 15 مِنَ اللَّهِ، نَيْلَ الْإِمَانِي، ابوبکر⁵ الطهرانی الاصفهانی که چون در تکرار

¹ Boşluk. Bu ve yine eserin dibâçesindeki öteki boş yerlerden hemen hepsinin âyet ve hadis gibi sözleri ihtiva ettiği, müstensihin bunları sonra kırmızı mürekkep ile yazmak için yerlerini boş bıraktığı anlaşılıyor.

² Boşluk.

³ N : رجال

⁴ N : مادم

⁵ N : ابی بکر

- و تذکارِ وقایعِ روزگار و غرایب و بدایعِ لیل و نهار اعتبار و تذکرِ
اولی الابصار است و اشتهالِ کلامِ آسمانی و تنزیلِ ربّانی بر قصص
و حکایات بنا بر چنین فواید و غایات است و هر آینه صاحب دولتان بمشاعلِ³
انوارِ آن اخبار راه بمصالحِ دینیّه و مقاصدِ دنیویّه توانند برد و اگر
چنانچه بچیزی چند ازان مشکوّة الانوار اقتباس و اهتدا و ازان نُصَبُ
و علامات استهدا و استدلال نمایند، بارقهٔ قهرِ الهی که در اسباب⁶
و وسایط تعبیه رفته¹ در جولان آید، گاه در قورخانهٔ سلاطین سرفرو
برده عیار وار در لباسِ تیرِ سینه‌گذار (3 a) در آید و چون آتش که
در سنگ و آهن پنهان باشد بر سرِ سمندِ باد پیمای پیکان از کینگاهِ⁹
کمان بیرون جهد و آن خون گرفتگان را بخاکِ مذلت اندازد و زمانی
چون صیّاد بر لبِ دریای خونخوارِ شمشیر که چندین هزار کشتی بدن
طعمهٔ ماهیانِ نهنگِ آشامِ اویند¹²

دمِ او ره گشایِ راهِ عدمِ قبضهٔ اوست قابض الارواح

- خلق و گریبانِ آن گمراهانِ بادیهٔ حرص و آرز گرفته از ساحلِ حیات
بسرابِ هلاک افگند¹⁵

گر تیغ کند قبایِ تن چاک و رتیر بدوخت سینه بر خاک
استاد برید و دوخت، بیشک چه تیر و چه تیغ و نیزه خاشاک

- بنابرین مدتها در خاطرِ فاطر چنان خطور میکرد که چیزی چند از¹⁸
نوادری زمان که مستحسنِ طباع و مقبولِ آذان و اسماع باشد در سلكِ
تحریر ورشتهٔ تقریر در آورد بواسطهٔ تراکمِ سمومِ هموم و تصادمِ

¹ N : نفسه رفته

موانع ازان متقاعد می بود و مترصد که از اطراف سراستان الطاف پادشاهی که اغصان دولتش از جویبار معارف الهی و سلامت طبع و استقامت قریحه نشو و نما یافته باشد نسیم اشارتی وزیدن گیرد تا بمیان تربیتش فکرِ فکر و خیالِ مختل از کدورات موانع صفا و انجلایی یابد که بدان امر قیام و اقدام تواند نمود، درین انتظار روزگاری می گذرانید 6

مهلتی بایست تاخون شیر شد

ناگاه کوکب مقصود از افق توفیق درخشیدن گرفت، نسیمِ غنبر 9
 شمیم مراد از جانب اقبال در وزیدن آمد و از صفحات کارنامه دولت خورشید پیکر حضرت خاقانی، سلیمان مکانی، خلافت پناهی، امامت دستگامی، ظل الهی آنکه چون ندای.....¹ از منہیان عالم (3b) قدس بمسامع علیّه اش رسید و بعطای «أَتَا نَأْتِي لَأَرْضٍ نَنْفُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا»² بهره مند گشت دایم الاوقات گوشِ هوش بر سر و شن عالم غیب گذاشته در ممالک دل حاکی عادل از ولایت....³ گماشته و عمال جوارح و ارکانرا < برای > ضبط و تحصیل اموال....⁴ بحدود و اطراف مساعی جمیله و مبرات جزیله فرستاده تا هر روز خزاین و جواهر معارف بدار العیار....⁵

18 رسانند از پایه سریرِ اعلی....⁶ نشان فتح....⁷ ولایتی بطغرای....⁸ و بتوقیع....⁹ بدست ایلچیان توفیق بمطالعّه علیّه اش رسانند

¹ Boşluk. Âyet veya hadîs yazılacaktı.

² Ra'd sûresi (XIII), 41. âyet.

³ Boşluk.

⁴ Boşluk.

⁵ Boşluk.

⁶ Boşluk.

⁷ Boşluk.

⁸ Boşluk.

⁹ Boşluk.

نظم

- شهِ مَلِكِ بَخْشِ فَرُوزَنْدِه بَخْت¹ طرازنده² کشورِ تاج و تخت
 ستاننده باج از شه هند و چین دهنده دو چندان بیک خوشه چین
 هنوز این که گفتم بغایت کم است که با جودِ او بحریکِ شبنم است
 سنانش چو ثعبانِ موسی دمار بر آرنده از دشمنان صد هزار
 بمالِ حلال و بجبرِ تمام ازو باز شد راهِ بیت الحرام
 برافراشت رایت بکفارِ تاخت کنایس بکنند و مساجد بساخت
 بهر شهر ازو یادگاری بماند بهر بوم و بر تخمِ احسان فشانند
 بربطِ رباطات و تعمیرِ پل بر اهلِ سفر کرد آسان سبُل
 بنا کرد از بهرِ اطعامِ عام بهر جا خوانق چو دارالسلام
 بهر مرزو بومی که آورد رو گریزان شد از بهر قهرش عدو
 بتأییدِ ایزد ممالک گشاد فرو بست ابوابِ جور و فساد
 (4a) ابوالنصر والظفر غیاث السلطنة معینُ الخلافة المنتظرُ امامتهُ
 فی الاسلام من سالفِ الاوان المترقبُ عدالتهُ بین الانام فی آخر الزمان
 > سلطان حسن بهادر صاحبِ قران <² مطالعه آن مقصود نمود
 و بحکمِ واجبِ الاذعانِ فرمانِ قضا جریانش از کنجِ انقطاعِ بآستانِ
 عالمِ اقطاع و سریرِ جهانِ مطاعِ او شتافت و احرامِ بساطِ بوسی
 درگاهِ جهان پناهش را لبیک گویدان بسر پویان گشت مرجو از حضرت
 فیاضِ بی علت و وهابِ بیمنت آنکه ابوابِ حصولِ این اُمْنیت
 مفتوح و به نیلِ آن مقصود این شکسته را فایز و مخطوط گرداند آنه³

¹ تخت: N² Nushada yeri boş olup, anlaşıldığı üzere, tarafımızdan konmuştur.

عَلَى مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَمِنَ اللَّهِ إِلَّا سِتْرَانَةٌ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ
وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

- 3 وچون بمیامن بخت فیروز و طالع خیر اندوز دولت وصول
بخلت قبول و سعادت انتظام در سلك بندگان عالی مقام در یافت
و بشارت اشارت علیه بنظم و ترتیب احوال دولت همایون و ذکر
6 وقایع و حوادث که از ابتداء طلوع کوکب دولت روز افزونش
در عرصه روزگار روی نموده بگوش هوش این بنده
حقیر رسید از مشاغل مذاکرات مدارس و قیل و قال محافل
9 و مجالس که توجه طلاب و سخن انگیزی اذکیا در هرباب باعث بران
بود متقاعد گشت و روی عزیمت بصوب فرمان واجب الاذعان آورده
بضبط و تحریر آن بدایع و غرایب اشتغال نمود و هر طائفه را از کلام
12 چنانچه دأب مؤلفانست بیانی امتیاز داد و در هر باب تمیز بذکری چند
کما یقتضیه الحال کرد و چون در سال هشتصد و هفتاد و پنج هجری معظّم
امور مرتّب درین کتاب محرّر و منقّح گشت و لفظ بکر هم در لقب محرّر
15 جزء ثانی و هم در اسم مملکتی که مولد و منشأ و محل ایالت حضرت صاحب
قرانی است (4b) جزء ثانی واقع شده بود موسوم شد به کتاب
دیار بکره که جمع حروف آن از روی حساب هشتصد و هفتاد و پنج
18 است و این نیز از لطایف غیبیه است که بیمن ترتیب این کتاب بیفکری
و تدبیری مؤلف را روی نموده و چون حضرت صاحب قران مغفرت
پناه ¹ بسمع جان رسید و شهباز بلند پرواز روح قدّوسیش

¹ Boşluk.

بهوای ¹ بآشیانِ «لَهُمْ» وَحُسْنُ مَسَآبٍ² طیران یافت وخلقِ
 صدقِ او شاه و شهزاده عالمیان وارث الملك و الخلافة بالعدل والرأفة
 <سلطان خلیل بهادر>³ بر سریر سلطنت بتاج خلافت سرافراز گشت
 و عالم را از فرّ دولت و زیب ملک و اُبّهت اوزینتی بی اندازه
 بحصول پیوست

6

نظم

جهان گشت یکبار دیگر جوان	چو صحن ارم شد زمین وزمان
تو گویی ابو النصر سلطان حسن	جوان گشت و آمد بکشت چمن
تو بیدار عدلی و فاروق وش	جهانی ز عدل تودر خواب خوش ⁹
ز عدلت بود گرک چوبان میش	کند داروی ریش را نوک نیش
سمندت چو جولان کند گاه رزم	برفتن شود کوه را عزم و جزم
شها سایه حق تعالی تویی	کجا سایه حق پذیرد دویی ¹²
بجز یک دگرها سراست و بس	کجا تشنه را باشد این غوررس
خیالیت باطل وجود سراب	وجودیت عاقل وجود حباب
کند رّاله بردشت و بستان امید	نداند که خورشید خواهد دمید ¹⁵
(5a) زند برف دی خیمه بر کوهسار	بتف تموزی شود تارومار
ستاره شب مشعل افروز شد	ولیکن فرومرد چون روز شد
زبان در مدیحت ندارد مجال	بسوی دعايت گرايد مقال ¹⁸
خدایا که این شاه گیتی پناه	فلک آستان و ملایک سپاه

¹ Boşluk.² Ra'd sûresi (XIII), 28. âyet.³ Tarafımızdan konmuştur.

3 ممالك ز احسانش آباد باد دل خلق از لطف او شاد باد
ملوك جهان سر بسر رام او بزر لواء جهان كام او
دلش باد شادان چو فصل بهار بفضل خداوند پروردگار
جهان كام و فرخ رخ و كام ياب ملوك جهان را ملاذ و مآب

6 من بنده را بطريق سابق بترتيب وقایعی که در زمان حیات حضرت
مغفرت پناه بسلك تحرير اندراج نیافته بود اشارت فرمود و این حقیر
بسمع طوع و امثال تلقی و استقبال نموده لسان قلم را ببيان آنچه
از تنق غیب باقی مشاهده و عیان طلوع می کرد جاری گردانید و الآن
9 وقت الشروع فی المقصود بعون الله الملك المعبود .

< ذکرِ اجداد و انسابِ حضرتِ صاحبِ قرآن >

بر وجه تحقیق و نظرِ دقیق که ثقات بضبطِ آن اقدام و روات علی ترتیب طبقات کابرّاً عن کابر بذکرِ آن قیام نموده اند پدرِ بزرگوارش علی بیک بن عثمان بیک است و او ولی العهد بود از جانبِ پدر و ذکرِ احوالش بعد ازین مفصل و ممبّین خواهد شد ان شاء الله و ازو تا بابو البشر خلیفه الله فی الارض و لطیفته یوم العرض آدم صنی علیه و علی نبینا و علی سائر الانبیا و المرسلین صلوات الله و سلامه هفتاد واسطه (5b) در سلسله و توالدست اول عثمان بیک و او در ایّام سلطنتِ صاحبِ قرآن اعظم پادشاهِ کبّتی پناه تیمور کورگان طاب ثراه استیلایی عظیم یافت و از جانبِ صاحبِ قرآنی تربیت و تقویت پادشاهانه پذیرفت و در یورشِ صاحبِ قرآن بجانبِ روم و غلبه و استیلا بر ایلدرم بایزید منقلای لشکر بود، بدّها و شجاعت و حسن تدبیر و عدالت از اقران امتیاز داشت عرقِ عریقِ امارت و سروری این خانواده بزرگوار که پیش ازو فتوری یافته بود در شخصِ دولتِ او ضربان یافت و آتشِ میهمان جوئی این دودمانِ قدیم در کانونِ قانونِ ایالتِ او اشتعال یافت صمصامِ خصمِ آشام که در نیامِ تقالیبِ لیالی و ایّامِ کالنبیام فی المراقده و الصیام فی المعابد سرفرو برده بود بیازوی صولتِ دوستِ دولتِ او ذوالفقار و ار از خلوتِ غلاف روی بمعرکه خلاف وجدال نهاده هرکس را از مخالفان که در مقامِ سرگردانی و گردنکشی راسخ یافت از پای در آورد و بنیانِ امارت در شهرستانِ عدالت استوار و پایدار ساخت

نظم

- 3 باستادی دولتِ هوشمند معماری همتِ سر بلند
بنا کرد قصری بروی زمین نه از آب و گل بلکه از ملک و دین
بآلات و اسبابِ عهدِ قدیم مؤسس بارکانِ شرعِ قویم
همه خشتش از عدل و از داد زد نه از قالبِ آدمی زاد زد
- 6 ز آسایشِ خلقِ اساسش نهاد درِ جودش از شش جهت برگشاد
پس از سعیِ بسیار وجدِ مدام بشد در جهان آن بناها تمام
شد آن قصر در عصرِ این پادشاه گذشته برفت ز ایوانِ ماه
9 (6a) زمین توده خاك در سایه اش نهم بامِ افلاك يك پایه اش
- و ذکرِ احوالِ او علی سبیلِ التفصیل در بابی علیحده مبین خواهد گشت
إن شاء الله تعالی .
- 12 دویم: قتلویک¹ و اوامیری بود پرهیزکارِ دین دار که بناء امرِ او بر
اتباعِ شرع و جدّ و اجتهاد در صلاحِ عباد و حرب و جهاد با مخالفانِ دین
که بر حواشیِ آن بلاد است نهاده بود و پیوسته بسدّ ثغورِ آن دیار
15 در پیشِ کفّار و فتحِ ولایتِ ایشان کمر بسته بر رفعِ رایتِ اسلام و کسرِ
دشمنانِ دین قیام و اقدام داشت و در زمانی که لشکرِ طرابزون که
بمخالفتِ اسلام در غایتِ تصلّب اند یوسفِ دوخاری² را بقتل آورده
18 بودند وایل و احشامِ او را پایمالِ نهب و غارت ساخته و دستِ اسر بر
زنان و فرزندانِ ایشان با سرهم و اجمعهم کشیده نایره جمعیتِ اسلام
و صرصرِ قهر و غضب در عصیّتِ دین ازو بالتهاب و اضطراب آمد

¹ G (161^b) ve Mb (630^b) : قتلغ² İleride görüleceği üzere Kara-koyunlu ulusuna mensup bir boydur.

نظم

- به پیچد بر خویش چون گردباد فروزان چو آتش که درنی فتاد
 3 چو غرنده شیر و چو ببرِ دلیر چو رودی که آید ز کوهی بزیر
 ز پی رفت و پی کرد اسبِ عدو بیفکند شان چون درختِ کدو
- از برای نصرتِ اسلام و انتقامِ دشمنِ بیسرا انجام تیغِ انتقام کشیده بالشکر
 6 جرّار و دلیرانِ خونخوار بلشکر طرا بزون روی آورده مجموعِ آن ظایفه را
 بدلاّتِ پیکانِ سینه گذار و رهنمائیِ سرِ نیزه‌های راست رفتار و پیش
 نمائیِ شمشیرهای آتشبار از بیابانِ حیاتِ بی اعتبار رهنمونی کرده بملکِ
 9 عدم و دیارِ ادبار و اندمار فرستاد چنان غارتی در آنقوم انداخت که يك
 کس را ازیشان سر بر گردن (6 b) و خونِ در بدن و جان در تن نماند
 و دوخاریان را از زیانِ مال و مفارقتِ اهل و عیال بیرون آورد و تسبینه¹
 12 نام دخترِ تکفورِ طرا بزونا اسیر ساخته مراجعت نمود² و از جمله فتحهای
 او آن بود که از موادِ غضب بر مخالفانِ دین لشکری انگیزی کرده
 بر یکی از ملوکِ گرجستان کشید از طرفین صفین استوا یافت لشکرِ
 15 کفر و اسلام چون شب و روز در مقابل آمدند ناگاه طلیعه آفتابِ اسلام
 تیغ کشیده از لشکرگاه بیرون آمد و چترِ سایه گسترِ خورشیدِ انور
 از مشرقِ هدایت سر بر آورده قرا اُلوسِ ظلمانی کفر را شمع و چراغِ منطقی

¹ N : تشبیه ، yani Despina. Aşağıdaki nota bk.

² Kutlu Beg'in 1352 yılında Trabzon imparatoru III. Alexis'-nin kız kardeşi Maria ile evlenmesi olayı (Paneratos, Vekayinâme, Lebeau, Histoire du Bas-Empire, Paris, 1836, XX. cild, s. 491), müellife böyle destanî bir mahiyet alarak ulaşmıştır. Trabzon prensesi Kutlu Beg ile evlendikten sonra Despina Hâtun olarak tanınmıştır (aynı eser, s. 499; M. H. Yinanç, Akkoyunlular. I. A., I, s. 254).

- گشت بدمِ بادِ صبحِ صادقِ هجومِ اسلامیان خوابِ آلودگانِ کفر از جامه خوابِ غرور بیرون افتادند پردهٔ پندار از سرهای ایشان کشیده گشت بیک صدمهٔ امیرِ دین پرور آن لشکرِ مخدول انہزام یافت و شهرِ احسنا^۱ در تحتِ تصرف آمد غنائمِ فراوان گرفتند بردنی بردند و خوردنی خوردند و آن شهر را چون کاسهٔ خالی پیش سگان انداختند^۲
- ۳
- ۶ سیم: طور علی بیک و او نیز امیری بود بزرگ، دانا، عالیمقدار بعد از پدرش پهلوان بیک ایل و احشام آق قویونلو برو گرد آمدند بطوع و انقیاد خدمتِ او را قبول کردند قریب سی هزار خانه در فرمانِ او بودند و سالها در دیاربکر از حدودِ روم تا بدیارِ شام و حدودِ مصر و جزایر^۳ و عراقِ عرب سردار و سپهسلار بود و با اطراف و جوانب محاربا و مضاربا کرد و اکثر اوقات غلبه و استیلا او را بود و در وقتی که سلطان عادل غازان خان طاب ثراه بطرفِ شام توجه نمود طور علی بیک را صبحِ شباب در نشوونما بود دران یورش ملازم شده بسی (7a) جلادت و مردانگی ازو بظهور پیوست و بانواعِ نوازشهای پادشاهانه فایز گشت و پایهٔ امارت و علوِ قدرِ او بدرجهٔ
- ۱۵

^۱ N: اخسنا، yani bugün Gürcistan'a dahil olan Tiflis-Batum arasındaki ünlü Ahışhā (Akıska) kalesi ve şehri.

^۲ Ak-koyunlu ailesinin ikinci tarihî şahsiyeti olan Kutlu Beg hakkında çağdaş kaynaklarda pek az bir bilgi vardır ki, bunun esasları M. H. Yinanç'ın yazısında (Ak-koyunlular, İ. A., I., s. 254-255) görülebilir. Kutlu Beg'in ölümü, bize göre, 1389 yılından önce, 1387 civarında olmalıdır.

^۳ Basra'nın kuzey tarafına denilmekte olup, bu yöre bekli Huvayza'yadek uzanıyordu. al-Ğiyāğī de (s. 236, 249, 250) al-Cazāyīr olarak buradan sık, sık bahsedilir. Kâtib Çelebi de (s. 353) bu yöreye dair bilgi vermektedir.

رسید که در اطرافِ عالم تعیین یافت چنانچه در دیارِ مصر و شام آق قوینلو را بطور علی خوانند.

- 3 چهارم: پهلوان بیک پدرِ طور علی و او در عهدِ مستعصم امیری بود بزرگ و شجاع و از غایتِ شجاعت او را پهلوان بیک می گفتند بغلبه استعمال این اسم اصلی متروک و منسی ماند، قلعه النجق در تصرف او بود و با جرماغون نویان که منقلای هلاکو خان بود محاربه کرد و او را منهزم ساخت و از انجا بروم توجه نمود و باتفاق ولدِ عجم شیر¹ در حدودِ بورسا بالشکرِ روم حربی عظیم نمود و لشکرِ کفار را درهم شکست و بسیاری بقتل آورده معاودت نمود و طوی عظیم داد و امارت او بلند گشت و بعد از مدتی در شهرِ آمید دعوت حق را اجابت نمود و در عصرِ او از سلجوقیان سلطان رکن الدین و سلطان غیاث الدین پادشاه بودند.
- 12

پنجم: ازدی بیک بن ادريس و در عصرِ او مستنصر و ظاهر خلیفه و از سلاچقه سلطان عزالدین و سلطان غیاث الدین پادشاه بودند.

- 15 ششم: ادريس بیک او نیز بر قرارِ پدران بامارتِ آق قوینلو و بسرداری ایشان <در> بعضی از بلاد و قلاع دیارِ بکر روزگار گذرانید و طریقِ استقامت و صلاح و امن و امان مسلوك بود

¹ Müellifin nüshasında bu, belki ولد علی عشر idi. Çünkü, bilindiği üzere Germiyan oğulları, bu ailenin başı 'Alişir'in adına iza-fetle, eski kaynaklarda veled-i 'Alî Şîr adıyla anılmıştır (İbn Bîbî, tıpkıbasım, T. T. Kurumu, Ankara, 1956, s. 726, 728; Aflâkî, Manâkıb al-'ârifin, yayınlayan Tahsin Yazıcı, T. T. K., Ankara, 1961, II, s. 945). Müellif herhalde bu aileyi kastediyordu.

ودرین ایام خلافت ناصر و مستضی و سلطنت سلطان علاء الدین و سلطان عزالدین را بود.

۳ هفتم: سنقر بیك و زمان امارت او بخلافت مستظهر و مقتدی و سلطنت قزل ارسلان^۱ و سلطان سلیمان شاه مقرون بود.

۶ هشتم: بابل بیك، زمان امارت او بعهد خلافت مستنجد و مقتفی^۲ و مسترشد^۳ و سلطنت سلطان رکن الدین سلجوقی (7b) بود.

نهم: هابیل بیك، امارت او بعصر خلافت قایم و قادر و سلطنت سلطان مسعود و طغرل بیك پیوسته بود.

۹ دهم: قراچالی^۴ بیك بعهد خلافت طایع و مطیع و مستکنی و سلطنت سلطان محمود و محمد بن ملک شاه وارث امر امارت آبا و اجداد بود.

۱۲ یازدهم: قراجه بیك بخلافت متقی و راضی و قاهر و مقتدر و مکتفی و سلطنت رکن الدین برکیارق بن ملک شاه و انتهاء جلال الدین ملک شاه پیوسته بود.

۱۵ دوازدهم: اورخان^۵ بعهد خلافت معتضد و معتمد و مهندی و سلطنت الب ارسلان بن چقر بیك و سلطان رکن الدین طغرل امارتی بزرگ داشت.

^۱ Olacak. Eski müelliflerden bazılarının bu iki adı birbirine karıştırdıkları malûmdur.

^۲ N: مکتفی

^۳ Abbasî halifelerinin adları da, Ak-... ۱ şeceresi ile muvazi olarak sondan başa doğru gittiğine ۶۰۰, Müstencid, Muktefi ve Müstersid'in, Sungur Beg'in; Müstazhir ve Muhtedi'nin de Babil'in çağdaşları olması gerekir.

^۴ G (161^b) ve Mb (630^b) böyle; N: قراجانی

^۵ G (161^b) ve Mb (630^b) böyle; N: اورخان

سیزدهم: قیندوخان سبیل امارت داشت بعهد خلافت معتز و مستعین و
منتصر^۱ و متوکل، و دولت غزنویان که اول ایشان سلطان محمود و آخر
ایشان سلطان خسرو شاه بود بعدد پانزده نفر بودند.

چهاردهم: جادلتو خان بعصر خلافت واثق و معتصم و دولت
دیلمیان که ایشان را آل بویه می گفتند اول ایشان عمادالدوله و آخر
ایشان ابوعلی.

پانزدهم: شکتور خان بخلافت مأمون و امین و دولت سامانیان.
شانزدهم: قبیچاق خان و او پادشاهی بود بزرگ با رفعت و شوکت و
اورا فتحهای عظیم دست داد و ملکی بزرگ روی نمود و ازان جمله
شهر اترار تا خجند و ینگى کنت و اندگان تا سرحد خطای و دشت
قبیچاق مسخر گردانید و قلعه النجق را که در دست گرجیان بود فتح کرد و
دویست هزار از افرنج بقتل آورد و در زمان او هارون و هادی در
بغداد خلیفه بودند.

هفدهم: آلتان خان^۲ و او نیز پادشاهی بود بزرگ با شوکت و
فرزندان و اقوام و قبایل داشت و فتحهای بسیار کرد و دایم با کفار
شرق مقاتله و مقابله میکرد و پادشاه خطای ببندگی او (8 a) بسرحد
خطای آمد و دولت او بمعاونت آلتان^۳ قوی بلند گشت و در زمان او مهدی
ابن منصور خلیفه بود.

هجدهم: طوغان چوق^۴ در عصر او منصور و سنجاح بودند، ابو مسلم
درین عهد خروج کرد و منصور خلیفه او را بقتل آورد.

^۱ N: مستنصر

^۲ G (161^b) ve Mb (630^b) böyle; N: اولتاخان

^۳ N: اولتان ^۴ G (161^b): طوغان خان

- نوزدهم: طغاچار بیک^۱ در عهدِ خلافتِ بنی امیه بود.
- بیستم: یول قتلغ و اوهم در عهدِ خلافتِ بنی امیه بود.
- 3 بیست و یکم: آق بالیق بیک^۲ بعهدِ بعضی از خلفاءِ خمسهِ امیر بود.
- و خلافتِ خلفاءِ <راشدین> رضوان الله علیهم سی سال بود برحسبِ فرمودهٔ حضرت رسالت پناه «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ <عاماً> ثُمَّ يَكُونُ <بعدَ ذَلِكَ الْمُلْكُ>.....»^۳ چهار سال و نه ماه امیرالمؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام و ما بقی امیرالمؤمنین حسن را.
- 6 بیست و دوم: اغرقچی بیک، او نیز در عهدِ خلفاءِ خمسهِ بود.
- 9

- بیست و سوم: سنغر بیک و او در عهدِ خاتم النبیین سید الانبیا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله بود و بر دینِ توحید و لکن دعوتِ اسلام بدو نرسیده بود و دایم با کفار محاربه و مقاتله میکرد و ایل و احشام و قبایل بسیار داشت و در بلادِ ترکستان هفتاد سال امارت کرد و از انجا بدشتِ قبیچاق آمد و بیست سال در ییلاق و قشلاقِ آنجا نزول و ارتحال مینمود و بعد از آن بطرفِ ییلاقِ الاکیز^۳ و کوکجه دنگیز^۴ آمد و در آن سرحد با لشکرِ کفار محاربه میکرد و در بعضی محاربات تیری بدو رسید دعوتِ حق را اجابت نمود.
- 12
- 15

^۱ G (162^b) ve Mb (630^b) böyle; N: طغارجا بیک

^۲ G (162^b) böyle; Mb (630^b): آق بالیق بیک; N: آق بالیق بیک

^۳ N: الاکیز. Alagez, Arpa Çay'ın doğusunda ve Gökçe Göl'ün batısında bulunan ünlü bir dağdır.

^۴ Bugünkü Gökçe Göl. Bu ada ilk önce Moğol devri kaynaklarında rastgelineyor (F. Sümer, Azərbaycan'ın türkleşmesi tarihine umumî bir bakış, Belleten, sayı 83, s. 435).

بیست و چهارم: بیری بیک، او در قراختای و ماچین پادشاه بود و با کفتار جهادی نمود و در زمان انوشیروان بر سریر عدالت اقامت داشت و در عهد او حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله تولد 3 نمود و مدت عمر او هشتاد و هفت سال تمام شد.

بیست و پنجم: ادریس بیک و او مردی عالم و کیمیادان و موحد و خدا خوان بود و در زمان قباد بن فیروز و جاماس بن 6 فیروز امارت داشت، مدت پادشاهی او چهل و شش سال و عمرش نود و سه سال کشید.

بیست و ششم: مودود طغان و او بعد از پدر سه سال 9 در شکم مادر ماند و درین (8 b) عهد شاپور بن شاپور و یزدجرد بن بهرام گور پادشاهی کردند مدت عمر او هشتاد و چهار بود.

بیست و هفتم: آق طوغان چون از ما در بزاد بغایت سفید 12 بود و ازین جهت او را آق طوغان گفتند مدت عمرش نود و شش سال بود بعهد او بهرام بن بهرام و نرسی بن بهرام و هرمز بن بهرام و هرمز بن نرسی پادشاهی کردند. 15

بیست و هشتم: ایلکان خان و او شصت و یک سال امارت 18 کرد، درین عهد شاپور بن هرمز و اردشیر بن هرمز پادشاهی کردند.

بیست و نهم: ایلکان و او بر دین عیسی بود و در عصر 18 او هیچ پیغمبر نبود و در زمان او ساسانیان پادشاه بودند.

سی ام: بیلکن و او شصت و سه سال امارت کرد مدت 21 حیاتش صد و بیست سال بود و در زمان او عیسی و یحیی پیغمبر

- بودند و در زمانِ او اصحابِ کَهِف زنده شدند و عیسی در زمانِ او صعود کرد و اصحابِ کَهِف پیش از عیسی سیصد و نه سال در غار بودند.
- 3 سی و یکم: شکتور، او نیز دین دار و خدا پرست بود و در زمانِ زکریاء نبی از فرزندانِ رجیم بن سلیمان علیه السلام بود، مدتِ حیاتش شصت سال کشید.
- 6 سی و دوم: بای سنغور و او را قضایا و حکایاتِ غریبه بسیارست، پیشِ اترک و مغول ناموس و اعتبارِ تمام دارد و همه ملک او را بود الا دیو و پری.
- 9 سی و سوم: سالور خان و او را قضای ترکستان می بود صد و پنجاه سال پادشاهی کرد و در زمانِ او سلیمان پیغمبر بود و کاووس نیز معاصر بود.
- 12 سی و چهارم: بوکدوز خان و او پادشاهی بود موحد و خدا پرست و عمرِ او صد سال بود و در زمانِ او طالوت و جالوت متعارض بودند و داود نبی به پیغمبری مبعوث شد و جالوت بر دستِ او کشته شد.
- 15 سی و پنجم: اوریات¹ و او نیز پادشاهی خدا پرست < بود > بر دینِ انبیا علیه السلام.
- 18 سی و ششم: بیات خان و او پادشاهی بود بغایت دلاور چنانکه از لشکرها ی گران روی بر نمی تافت (9a) و جدا از لشکرِ خود بر قلبِ لشکرها میزد و اکثر فتح او را می بود مدتِ هشتاد سال سلطنت کرد.

Aslında . اوزماوت: Mb (630^b) ; اورمادت: G (162^a) ; اوزناوت: N¹
Moğol boylarından birisi (Raşîd al-dîn, Cāmi' al-tavārîh, yayımlayan Berezin, Petersburg, 1861, s. 11).

سی و هفتم : اُیغور خان ، پادشاهی بود با مهابت و صلابت و دیندار صد و بیست سال سلطنت کرد با قوم قونغورات^۱ که بتپرست بودند محاربات نمود تا ایشان را باطاعت و انقیاد و عبادت و عرفان و رشاد و سداد^۲ رهنمون شد و در عهد او کیقباد از فرزندان منوچهر پادشاه بود و اواخر عهد موسی و بنی اسرائیل اوایل ملک او بود و چون موسی رحلت کرد یوشع در زمان او پیغمبری داشت و بعد از او ذوالکفل .

۶ سی و هشتم : ایلدورکین و او نیز پادشاهی بود بدین انبیا و اندک زمانی بر سریر سلطنت بود .

۹ سی و نهم : بیسوت خان و او صد و بیست سال بامر سلطنت قیام نمود و در وقتی که لشکر مغول بخانه پدرش تاختند مادرش بوی آبتن بود بر سر فرار او را وضع حمل شد و مادر او را بر سر راه انداخت و گریخت پیرزنی او را برداشت و بحضانت و نگهداشت او قیام نمود و چهار ماه او را بشیر گاو پرورش کرد، چون پدرش بر سریر ملک عاید شد از او خبر یافت از پیرزن باز ستد و نامش بیسوت کرد و در زمان او منوچهر پادشاه بود و موسی علیه السلام درین عصر صاحب دعوت نبوت بود و افراسیاب نیز معاصرو پادشاهی مشرق و توران زمین داشت و سر حد ایران و توران دران زمان متعین شد ایران بمنوچهر و توران بافراسیاب قرار داشت .

۱۵ ۱۸ چهلم : یکندورخان و او بعد از پنجاه برادر از مادر زاد و بغایت خوب صورت و از همه برادران بجمال فائق بود ، سه سال

^۱ N : قونغورات . Kongrat, bilindiği üzere öz Moğol boylarından birisidir.

^۲ N : رساد

در قرا قروم پادشاهی^۱ داشت و دیندار و خدا پرست و نیکو اخلاق بود و صد و چهل سال عمر او بود و دران زمان شعیب بن مدین بن ابراهیم علیه السلام به نبوت بعثت داشت و قوم او کیل و پیمان و میزان کم داشتندی هر چند ایشانرا دعوت کرد و نصیحت فرمود نگر ویدند تا بگرما هلاک شدند (9 b)

۶ چهل و یکم: ییلدوز خان و او چون از مادر تولد یافت هر بن^۲ موی او چون ستاره درخشان و تابنده بود ازین جهت او را ییلدوز نام کردند، پادشاهی بود بزرگ و او را دویست حرب و جهاد با مغول واقع شد، اکثر اوقات فتح و غلبه او را بود و دران زمان ایوب بن انوش بن دعر بن عیص پیغمبر و صاحب دعوت بود و او دو پسر داشت ذوالکفل و بشرو بعد از ایشان از نسل عیص هیچ پیغمبر برنخاست و ایوب نود و سه سال بزیست.

۱۵ چهل و دوم: ایلوک خان و او پادشاهی بود موحد و خدا پرست و مملکت دشت قبیچاق وی را بود و روی زمین از معاندان و مخالفان پرداخت، و خلق در زمان او مرفه الحال بودند ازین جهت او را ایلوک گفتند و در زمان او یوسف و یعقوب پیغمبر بودند.

۱۸ چهل و سوم: بغراخان^۳ و او نیز در مملکت ترکستان پادشاهی بود و شجاعت بکمال داشت و دین دار و عادل بود و اکثر اوقات با قوم قونغرأت که آتش پرست بودند محاربات و مضاربات مینمود و اکثر آن قوم را در ربقه طاعت آورد و در قوت بمرتب بود که یک شتر

^۱ N : پادشاه

^۲ N : ازهر بن

^۳ N : بغراخان

بخنی بر زمین میزد و ازین جهت او را بغرا خان گفتند و در عصر
> او < یعقوب پیغمبر بود.

- 3 چهل و چهارم: طغان خان و او نیز بهمان دین و روش و اخلاق بود مملکت ترکستان و صیرام تا سرحد هند و کشمیر او را بود، سالها با کفتار محاربه کرد و ابراهیم بن آذر دران زمان مبعوث بود و نمرود علیه اللعنه پادشاه و بت پرست و ستمکار در زمین بابل آنجا که امروز بغداد و عراق عربست او را بود منجمان او را گفتند که درین سال فرزندی نرینه متولد شود که بتانرا بشکند و هلاک تو در دست او باشد، نمرود بهر خانه زنان گذاشت که چون پسری آید او را آگاه کنند، چون مادر ابراهیم را وضع حمل شد ابراهیم را بمغاره برد و پنهان ساخت و با شوهر گفت که مرا پسری شد و مرد و او را دفن کردم و این حکایت تا بآخر معروف (10 a) و مشهور است.
- 12 چهل و پنجم: ایمرخان یعنی نیکو توانگر، مدت دویست سال پادشاهی کرد.
- 15 چهل و ششم: چاولدور خان یعنی بانام و بلند آوازه، مدت هشتاد سال در مملکت پدران پادشاهی کرد و اکثر اوقات با کفتار هند مختصم و محاربت میکرد.
- 18 چهل و هفتم: بکدوز خان یعنی همیشه نیکوکار، او نیز یزدان پرست بود مدت عمرش نود و شش سال در تلاش¹ پادشاهی کرد.
- 21 چهل و هشتم: بای سنقرو او را ایل و احشام بسیار بوده و

¹ تلاش N:

اموال بیحساب از هر نوع داشته و در ولایت بورقوچین توکوم^۱ و قوری^۲ و قیرقیز ییلامیشی و قیشلامیشی < می کرد > و بشکار جانور مولع بود چنان نقل کنند که پنج هزار از هر نوع مرغ شکاری داشت ازین جهت اورا بای سنقر گفتند.

چهل و نهم: ایلکان خان^۳ یعنی مملکت دارو او نیز یزدان پرست بود چنان نقل کنند که سیصد پاره شهر در تصرف داشت و اکثر لشکر مغول را^۴ در تحت تصرف آورد و صد و بیست سال پادشاهی کرد.

پنجاهم: ایلک خان^۵ و او موحد بوده یکصد و سیزده سال امارت کرد.

پنجاه و یکم: بکندر^۶ خان یعنی از همه خویشاوندان بهادرتر و دلاورتر بود مدت های مدید در مملکت خطا با کفتار محاربه و مقاتله کرد و شصت و دو سال پادشاهی کرد.

پنجاه و دوم: پادشاه بایندر خان و او در زمان پادشاهی خود مجموع ممالک ایران و توران و روم و شام و مصر و افرنج و خطا و

^۱ بورقوچین توکوم Cāmi' al-tavāriḥ'de geçen bir yer adı olup, Cengiz Han zamanında Selenge ırmağı bölgesine deniliyordu (bk. Raşid al-din, Berezin, s. 109, 111).

^۲ Yukarıda adı geçen yerde oturan bir Moğol boyu (Raşid al-din, s. 108).

^۳ Celayirliler'in Hülagü ile İran'a gelmiş olan atasının adı kaynaklarda bazan böyle, bazan da ایلکای şeklinde yazılıyor.

^۴ مغولک : N

^۵ G (162^a) ve Mb (630^b) da böyle ; N : الک

^۶ Mb (630^b) böyle ; N : بکندر ; G (162^a)

- دشت قبیحاق را مسخر کرد^۱، و بچناق^۲ برادر کهن او بود در صیرام قایم مقام خود ساخت و خود بقشلاق قرا باغ و ییلاقهای کویکجه دنکیز توجه نمود و قزلتای بزرگ کرد و جمعیت عظیم ساخت و^۳ طوی بزرگ کرد و خرگاهی زرین بغایت بزرگ زد که بلغت ترک بان ابوگویند و دران طوی یکصد و بیست هزار گوسفند آرکج^۳ و نه هزار مادبان و هجده هزار گاوکشت و سه (10 b) آبگیر را که^۶ بلغت ترک گول میگویند یکی را پراز شربت و یکی را پراز شیر و یکی را پراز عسل صافی ساخته مسبل و مباح گردانید و زرو نقره بیرون از حد و شمار با پانصد کمر مرصع و بسیاری از کمر شمشیرهای^۹ طلا و نقره درخور آن بخشش کرد و ممالک بفرزندان خود علی حسب قابلیت گذاشت و دران چند روزه دعوت حق را اجابت فرمود.
- پنجاه و سوم: کون خان و او پادشاهی بود موحد بعد از^{۱۲} اغوز سلطنت بوی رسید، مدت نود و سه سال بر سریر ملک بود و همه اقارب از اعمام و ذوی الارحام را در کنف تعظیم و احترام و مراعات و اکرام داشت، و اکثر ممالک که اغوز فتح کرده بود در تحت فرمان^{۱۵} خویش آورد متغلبان را بطاعت و انقیاد طوعاً و کرهاً قرار داد.
- پنجاه و چهارم: اغوز و او پادشاهی بود خداترس و پرهیزگار مجموع ممالک ایران و توران و شام و مصر و دشت قبیحاق و هند و کشمیر و^{۱۸} خطا و ترکستان و دیگر ممالک روی زمین را در حوزه ملک خویش گرفت و مدت شصت سال جهان پیمود و قلعههای حصین را در تحت رایت

^۱ N: Bu cümledeki ikinci kelimesi مجموع را مسخر کرد. **fazla görülerek metne alınmadı.**

^۲ N: عناق

^۳ N: اوکج

تسخیر و ربقتِ رای و تدبیر آورد بعد از احاطهٔ بلاد و اماطهٔ اذی و جور و
فساد از کافهٔ عباد بشهرِ صیرام که مسکنِ اصلی او بود معاودت نمود و
3 جمعیتی عظیم ساخت و خرگاهی زرین که لمعانِ انوارش آتش در خرمنِ
ماه می انداخت و در خاکِ اندازِ متاعش از دیدهٔ سحاب آب میریخت فراشِ
خیال در وقتِ استخوان بندیِ آن از غایتِ چستی و چالاکی زنجیر در چنبرِ
6 چرخ و طناب در گردنِ گردون می افکند و بنوارِ اشعهٔ انوارش مداراتِ
ثابت و سیار بر هم می بست با سایه بانی بفلکِ اطللس مثل و در زیب و زینت
چون فلک البروج مُحَلَّتِی و مجدول در صحرائی که لاله قدحهای رثاله
9 در صحنِ ارم بهواداریِ آب و هوای صفا بخشِ دلگشای او بر کف
نهاده در پیش جوانانِ (11 a) چمن بخدمت قیام مینمود از برای اطعامِ
عام و انعامِ تام

نظم

12

بیک پهن دشتی چو صحنِ ارم فزاینده شادی زداینده غم
ندیده درو هیچکس خاک و سنگدِ دمیده ریاحین درورنگِ رنگ
15 زمانش همیشه چو اردی بهشت زمینش همیشه چو سقفِ بهشت
طوبی ساخت مانندِ فصلِ بهار حجر نعمت آرو شجر میوه بار

بر بساطِ زمین زدن و بر سمتِ سماک کشیدن گرفت

18 ندای صلا بر رؤوس الملا بر آمد ز داعیِ جود و عطا
بگسترده خوانی که¹ جرمِ قمرِ چونانی برو بود بل جرمِ خور²
در گنج و نعمت چنان بر گشاد که بر بسته شد دستِ جور و فساد

¹ خانی چو : N ² خر : N

یکصد و بیست هزار گوسفند ارکچ و نه هزار اسب مادیان و هجده هزار سرگاو دران طوی بشیلان داد و از زر نقد و نقره^۱ مالا یُعَدّ ولا یحصی بلشکریان و رؤوس اقوام انعام کرد و ممالک را بفرزندان داد و در حدود^۳ کوکجه دنکیز داعی^۱ «إِنْ أَجَلَ اللَّهِ لَا تِ»^۱ اسب اجل بر در بارگاه او کشید و او را از دار فنا بدار بقا رسانید

۶ قطره^۲ بود بدریا پیوست

پنجاه و پنجم : قرا خان و او نیز پادشاهی بود بس بزرگ و برادران و لشکر فراوان داشت و مملکت ترکستان از تلاس تا صیرام و بخارا او را بود و در زمین حجر نشستند میان حجاز و شام و مردمی بقوت بودند و حق عز و علا صالح پیغمبر علیه السلام که از فرزندان ثمود بن حاسد بن ارم بن سام بن نوح بود بدیشان فرستاد تا آن قوم را بخدای دعوت کند ایشان برهان خواستند صالح گفت^۹ هر چه اختیار کنید بایصار آن قیام نمایم گفتند اگر خدای تواز برای ما شتری (11b) با بچه از سنگ بیرون آرد که مارا شیر دهد ما بتو بگرویم صالح دعا کرد شتری بدان گونه که خواسته بودند از^{۱۵} سنگ خارا بیرون آمد چون این حال مشاهده کردند او را بسحر نسبت کردند و قصد شتر کردند چون شتر را هلاک کردند^۲ بچه^۲ او بکوه برآمد و سه < بار > بانگ زد صالح قوم را گفت که بعد از^{۱۸} سه روز قاهر^۳ ذوالجلال^۳ شمارا بعذاب و نکال گرفتار خواهد کرد روز چهارم بانگی از صوب آسمان برآمد و همه را بیک بار هلاک گردانید

^۱ 'Ankebūt sûresi (XXIX), 4. âyet.

^۲ کرد : N

^۳ قاهره : جلال : N

- پنجاه و ششم: دیب با قوی^۱ قومِ عاد و ثمود نیز معاصرِ او بودند و هودِ نبی قومِ عاد را پنجاه سال دعوت کرد نگرودیدند حضرتِ حقّ ایشانرا ببادِ هلاک کرد، بزمینِ شام گروهی دیگر بودند هم از فرزندانِ عاد، ایشان را مهتری بود سدید بن عاد بن عملاق و هود علیه السلام او را دعوت کرد نگرودید مدتِ سیصد سال پادشاهی کرد و در کفر مرد، برادرش شدّاد بجای او نشست و بیت پرستی قیام می نمود و هودِ نبی او را دعوت کرد شدّاد گفت: اگر ترا فرمان بردار شوم خدای تو چه کند گفت: ترا به بهشتِ جاوید جای دهد و ملکی که هرگز زوال پذیر نباشد ترا کرامت کند و بعضی از صفاتِ بهشت برو شمرد او در ازای آن گفت که من بهشتی بسازم که بصد خوبی و طراوت و زیبایی و نصارتِ آن باشد فرمود تا از تمامِ معموره زرو سیم و جواهر و عنبر و زعفران هر چه از نفایس بود جمع کرد و در نواحی شام بهشتی بنا کرد خشتی از زرو خشتی از سیم <و> دوازده هزار کنگره از زرو سیم بر باروی او ساختند و درختها از زرو شاخها از هرگونه جوهر تعبیه کردند^۲ بجای خاکِ مشک و زعفران و بجای سنگ لعل و یاقوت و فیروزه و مرجان ریختند^۳ پانصد سال هنرمندانِ روزگار دران کار سعیها کردند تا باتمام رسانیدند چون بانجام رسید او را اعلام نمودند خواست که بتفرّجِ آن توجّه نماید

^۱ Farsça ve türkçe eserlerde hemen daima böyle yazılmakta olan bu kelime, asıl kaynak eser olan Raşid al-din'in eski yazmalarında دیب یاقوی olarak geçiyor ki, doğrusu da budur.

^۲ N : از کوه رنه جوهر

^۳ N : ریخت

بانگی از آسمان < آمد و > اورا (12 a) با مجموع اعوان و انصار
دلالت بدار البوار کرد .

3 پنجاه و هفتم : ابولجه خان¹ او نیز بهمان طریق مدتی دران
بلاد پادشاهی کرد .

6 پنجاه و هشتم : یافث بن نوح يك برادرش سام بود که انبیا
ازو مذشعب بودند و يك برادرش حام که پدر سودان است .

9 پنجاه و نهم : نوح پیغمبر علیه السلام و در زمان او پادشاهی
پیدا شد نام او ببوراسب از جانب مشرق سپاهی عظیم فراهم آورد و
جمشید را کشت و پادشاهی او گرفت و این کس بت پرست بود نوح
نبی اورا نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و اقوام او را بخدای خواند
هیچکس نگروید الا هشتاد تن که ایشان را باخود بکشتی برد باقی
بطوفان هلاک شدند .

12 شصتم : ملک و او جمشید بود بعد از هوشنگ پادشاه شد و
سلاح از آهن چون حربه و شمشیر و کارد او ساخت و کرباس و
ابریشم و رنگها او پیدا کرد و دیو انرا امر فرمود تا حمام ساختند و
15 غواصی کردند و جوهرها از دریا بیرون آوردند و بمردم درآموزانیدند و
راهها نهادند و بویهای خوش چون مشک و عود و غالیه و غیرها
18 او پیدا کرد و مردم را چهار گروه ساخت یکی دانایان و دبیران دوم
لشکریان سیوم برزیگران و ارباب زرع و غرس چهارم ارباب حرف و
صنایع : و ایام و شهر قدیم چون نیروز و فروردین و اردی بهشت
21 او نهاد هفتصد سال مدت حیاتش بود هرگز درد سر نکشید و هیچ

¹ Farsça ve türkçe eserlerde umumiyetle böyle. Fakat kaynak Raşid al-dîn'de : اولجای .

عارضه، مزاجی پیرامونِ صحتِ او نگشت بعد ازان بغرورِ نفس و شیطان
منخدع و گمراه شد و غائله، استدراج او < را > از صراطِ مستقیم
انداخت سرِ طغیان بر بامِ دعوی الوهیت برافراشت و بردستِ
بیوراسب هلاک شد. 3

شصت و یکم: متوشلخ هم نبی بود و هم سلطان مدتِ عمرش هزار و
نود سال کشید. 6

شصت و دوم: اخنوخ و او ادریس نبی است علیه السلام که
الیوم زنده است (12 b) و بر آسمانست چون سیصد و شصت سال
از مدتِ حیاتش آمد حضرت حق عزّ و علا او را بر آسمان برآورد. 9

شصت و سوم: برد بن مهلائیل پیغمبر بود مدتِ عمرش نهصد و
بیست و دو سال بود. 12

شصت و چهارم: مهلائیل بن قینان، اونیز پیغمبر بود نهصد و
بیست و شش سال زیست¹. 15

شصت و پنجم: قینان بن انوش اونیز پیغمبر بود مدتِ عمرش
ششصد و نود و پنج سال بود و خلق را دعوت میکرد. 18

شصت و ششم: انوش پیغمبر بود مدتِ عمرش نهصد و دوازده
سال بود.

شصت و هفتم: شیث نبی مدتِ عمرش ششصد سال بود. 18

شصت و هشتم: آدم نبی علیه < و علی > نبینا و علی سایر الانبیاء
و المرسلین و آل کلهم² و سایر الصالحین بود، و پیغمبر³ و ابوالبشر، اخبار او
مشهور ترست از آنکه اخبار ازو کنند.

مهلائیل بن انوش قینان اونیز پیغمبر بود مدتِ عمرش ششصد و نود و پنج: N¹
Burada müstensihin dalğınbığı açıkça görülüyor. N²: کل

< ذکرِ احوالِ امیرِ نامدارِ عثمانِ بیک >

- امیرِ نکو فالِ فرخنده پی فروزنده ملکِ فغفور < و > کئی
 3 سرِ فخر بر فرقِ خورشید سائی جهاندارِ بیدارِ جمشید رای
 درختِ جهان سایه شاخِ بلند که با قدرش الوند باشد نرند
 علی منقبتِ درسنا و کرم امیرِ عرب نامدارِ عجم
- 6 امیرِ بهاء الدین عثمانِ بیک بن امیرِ قتلوبیک که شمه از القابِ او در
 صدرِ انساب مزبور گشته اورا از ابتدای نشو و نما تا بوقتِ انقراض
 < و > بیرون شدن از دنیا قربِ سیصد مقاتله با دشمن روی نموده
 9 بود و بمددِ کاری و تأییدِ ربّانی و همعنائی توفیقِ سبحانی در اکثرِ مظفرو
 منصور و اعدائی دولتش مقهور و مکسور می بودند همیشه رایتِ فتح
 آیتش بر مفارقِ اعوان و انصار سرافراز و ولای او بر ولایتِ دلها
 12 سایه انداز گشته¹ دنیا و عقبی بدولت و بسعادت

زهی حیاتِ نکونام و مردنی بشهادت

- یکی از اعدای دولتش امیرِ قرا² یوسف برانی³ (13 a) بود که
 15 چندین سال با علو قدر و رفعتِ شان با او عداوت داشت و برو دست

¹ گرفته : N

² قره : N . Fakat bir çok yerlerde de, diğer farsça eserlerde
 olduğu gibi . قرا .

³ Farsça eserlerde: بارانلو ve bizim Neşri tarihinde: بارانلو (Baranlu). Kara-koyunluların aile adı olan bu kelimenin aslı, anlamı ve ailenin bu adı ne gibi bir sebeble almış olduğu anlaşılamamıştır. Bu hususta yapılan araştırmalar için, Faruk Sümer, Kara-koyunlular (basılmak üzeredir).

نیافت و از جای خودش بر نتوانست کنند با آنکه بر سریر سلطنت تبریز و سایر ولایات آذربایجان و عراق عرب با تمام توابع و از عراق عجم تا قزوین و حدود همدان و از دیاربکر ارزنجان و ترجان و اسپر^۱ و قرا حصار که^۲ حکومت آن به پیر عمر که از بهادران عصر خود بود رجوع کرده بود و سی و دو قلعه از کردستان و ماردین و مزین^۳ و موصل و سنجار و اسعد هم گرفته بود و باینای محمود داده و اکراد سلیمانی و زرقی^۴ و امیر شمس الدین حاکم بدلیس که دخترش حلیله

^۱ N : اسپر. İspir : Erzurum'un kuzeyinde, Bayburd'un az kuzey doğusunda, şimdi bir kaza merkezidir.

^۲ Karahisar, Gümüşhâne'nin batısındaki Giresun iline bağlı olan Şebîn (Şarkî) Karahisar'dır.

^۳ Burasının yeri tayin edilemedi. Erzen olabilir mi, yoksa bununla Mardin mi kasdolunuyor? Çünkü, aynı eserde bazı yerlerde Mardin, مردین olarak yazılmıştır ki bu, Mardin'in o zamanki türkçe söyleniş şeklidir. Dede Korkut destanlarında da Mardin, مردین olarak yazılıyor (M. Ergin yayını, T. D. K., Faksimile, s. 60.)

^۴ Bu Kürd boyları Meyyâfarikin (Silvan) ve Siird arasında yaşıyorlardı. Bunlardan Zırkiler, Siird'in kuzey ve kuzey doğusundaki yerlerde yaşıyorlardı. Süleymaniler'e gelince, bunlar XIV. yüzyılda Erzen ve Hısn-ı Keyfa yörelerindeki inlerde ve kovuklarda kışlarlar ve Meyyâfarikin kuzeyinde ve Kulb yöresinde yaylarlardı. Bunların tarihleri Erzen ve Hısn-ı Keyfa beylerinin tarihleri ile sıkı sıkıya ilgilidir. Hısn-ı Keyfa hâkimlerinin tarihinde bu iki boyun adları çok geçer (Viyana Millî Kütüphânesi, nr. mxt 355, bu eserin güzel bir tanıtması Cl. Cahen tarafından yapılmıştır: Contribution à l'histoire du Diyâr Bakr au quatorzième siècle, Journal Asiatique, 1955, s. 65-100). Bu iki boyun yurtları Musul-Sincar bölgesinde kışlayan ve Van gölü kuzeyi ile Erzurum dolaylarında yaylayan Kara-koyunlular'ın yolu üzerinde bulunuyordu. Bundan dolayı, bu iki boy, Cezîre, Hısn-ı Keyfâ beyleri gibi, eskiden beri Kara-koyunlular'ın yüksek hâkimniyetlerini tanımışlar ve onlara sâdık bir surette bağlanmış-

- او بود و امیر خیزان¹ مجموع توابع او بودند و عثمان بیک را از ولایت ییلاق کماخ و از دیار بکر آمد و ارغنی بود و زیاده ازین در تحت ایالت نداشت و کماخ را امیر بزرگ تیمور کورکان بمیرزا شمس الدین³ سیورغال داده بود و بعد از اوقات امیر بزرگ چون او را با امیر یوسف عداوت و با امیر عثمان صداقت بود آن قلعه را بعثمان بیک سپرد و امیر مغفور نیز او را بعنایت و تلتطف نوازش فرمود و ولایت⁴ کوجوگیر² را <را> اولکای او مقرر کرد و امیر یوسف را در آخر زمان امیر کبیر تیمور کورکان نهال امارت در حریم سرابستان ملک دمیدن گرفت و باز دیاد در اطراف و اقطار و تولید مثل بمثابتی قوت⁹ یافت که صاحب قران بعزم استیصال و قطع شاخ و بال او بشدت رحال و تجهیز رجال اشتغال نمود و بر گرفتن آن ظفر نیافت و بعد ازو حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا از اقصی ماوراء النهر و حدود¹²

lardır. Bu iki boy hakkında daha fazla bilgi için, Cahen'in Hısn-ı Keyfâ Eyyublular'ı tarihi üzerindeki tanıtma yazısına ve bizim Kara koyunlular'a bk.

¹ N : امیر حیران . Bu şekilde ne bir yer, ne de bir şahıs adı görülemediğinden bunun olacağına kanaat getirilerek düzeltilti. H i z ā n, Bitlis'in güneyinde bir kasaba ve yörenin adıdır (Hizān hâkimleri hakkında bk. Şeref Han, s. 272 ve devamı).

² Burasının Kemah bölgesine yakın bir yerde olması muhtemeldir. Bugünkü Zara kazasının eski adı Koçgiri (قوچگیری) olduğu gibi (Ali Cevad, Memâlik-i Osmaniye'nin tarih ve coğrafya luğatı, İstanbul, 1316, II, s. 361), Erzincan'a bağlı Refahiye ve Kuruçay kazaları arasında yine bu adda bir köy vardır. Aradığımız yerin bu sonuncusu olmasına belki daha fazla ihtimal verilebilir. Çünkü, Kemah'a daha yakındır.

F. 3

خطای و هند و اعماق خراسان و عراق و دار المرزِ شروان لشکرِ
طویل الاذیال بکثرتِ رجال بآذر بیجان کشید

نظم

3

بآئینِ شاهانِ توران زمین ظفر همعنان و سعادت قرین
(13b) بهرجانبی کرده سر بر هوا یکی چترِ زرین چو شمسِ ضعی
6 یکی شاهزاده برخ چون قر روان در پناهش ز تأثیر خور
ملوکِ جهان بر یمن و یسار همه سر فرازان¹ عالی تبار
همه شاهزاده پدر بر پدر همه خوب اخلاق و نیکو سیر
9 یکی از بدخشان و ختلان یکی یکی از سجستان و شروان² یکی
به پیشش هزاران بروزِ مصاف همه کرده شمشیرِ خود از³ غلاف

چنانچه در محلّ خود مذکور خواهد شد این مقدار بیان از برای
12 آنست که شوکت و اُبّهتِ امیر یوسف در اوایلِ بحث معلوم شود
تا ازان جاه و جلال و مناعتِ قدر و استقلالِ امیر عثمان پوشیده و
پنهان نماند و باوجودِ آنکه سلطانِ مصر و شام و روم دشمنِ او بودند و
15 اندکِ ولایتی داشت دایما با او معارضه می کرد و در اوّلِ حالِ امیر
یوسف در دفعِ خصما و اعدای از عثمان بیک استمداد می نمود و بامداد و
اسعادِ او امیرِ امارتش متین و بنیانِ عمارتش حصین میبود چنانچه
18 امیر پیر حسن که بر قرا محمد پدرِ امیر یوسف غالب گشت و او را بقتل
آورد و ایل و احشامِ او را خداوندی کرد امیر یوسف از امیرِ نیکو
تدبیر در انتزاعِ ایل و احشام از پیر حسن استعانت نمود ، بر حسبِ

¹ N : فراون² N : سروان³ N : در

- التماسِ او عثمان بیک فرزندِ خود را ابراهیم بیک باجمعی از دلاورانِ شیرشکارِ ببر پیکار ایلغار فرستاد، پیر حسن خبردار شده لشکر مرتب ساخت و در مقابله صف آراست، امیر زاده چون شیرِ غران بآن 3 بهادران حمله آوردند و لشکرِ پیر حسن را با نیزام و انعدام رسانیدند و او را دستگیر کرده بامیر تیمور فرستاد و امیر او را بقتل آورد و بدین واسطه امارت بیوسف بیک رسید و بر مستقرِ ایالتِ پدرِ راسخ و 6 متمکن گشت، چون مدتی در امارت قرار یافت با اعدای ملک عثمان (14 a) بیک وفاق و اتفاق پیش گرفت و بامیر طهرتن پیوست و مشارالیه دران زمان امیری بزرگ بود و ارزنجان و بایرت¹ و کماخ و 9 اسپر² و ارزن الروم و ترجان³ مملکتِ او بود و چشکزک و قرا حصار نیز تابعِ او بودند و از طرابزون نیز خراج می گرفت و با وجودِ کثرتِ حشمت و اُبّهتِ تحملِ بارِ گرانِ ارتفاعِ شانِ امیرِ نامدار 12 نداشت چه در بساطِ دولتِ او نزولِ قوافلِ جلال و وصولِ وفودِ سعادت و اقبالِ مشاهد و معاین یافت و بر قلمروِ فکر و خیال و شهر بندِ عیش و فراغِ بال لشکرِ خوف و بیمِ زوالِ ملک و مال 15 ایلغار کرده دید لاجرم ایلچیان و رسایل که از جانبِ امیر یوسف بموافقت و مصادقت میرسیدند بدان مبتهج و شادمان گشته در مظاهرت و محالضت بتعائق و توافق روی آورده بنیانِ مخالفت با امیر 18 نامدار مستحکم ساخت نامهای استمداد بجانبِ امیر مصر و شام⁴ و اولادِ

ترخان : N³ اسپر : N² بایرت : N¹

⁴ Bu isimlerin şahısları ifade ettiği şüphesizdir. Bunlardan Emîr Mısır, Kara Yusuf'un Avnik hâkimi olan Mısır Hoca adlı kardeşi olabilir veya o olacaktır. Emîr Şam'a gelince, onun hakkında başka kaynaklarda bir kayda tesadüf edilemedi.

- 3 سعد تَرَكْ¹ و مجموعِ امراءِ قرا قوینلو روانه ساخت و دستِ اعتصامِ خود را باذیالِ اِهتمامِ ایشان استحکام داد و (با) سخنانِ رغبت آمیزِ رتبت انگیزِ موادِ تلاطمِ قهر و غضب و اسبابِ اجماع و اجتماعِ آن جماعت بر مخالفت و سوء ادب در حرکت آورد تا هر یک از ایشان مرتب و مهیا گشته با اتفاق لشکر کشیده بصوبِ معادات و مجارات با امیر توجه نمودند
- 6 امیر طهران و امیر قرا² یوسف باتفاق لشکر کشیده بر سرِ آق قوینلو آمدند و دران زمان حاکمِ آق قوینلو احمد بیک برادرِ بزرگِ امیر عثمان بیک بود ، چون ایشان بر سرِ آق قوینلو آمدند احمد بیک < لشکر > بعثمان بیک داد و اواز محلِّ اقامتِ خود باهر که داشت از جوانانِ کار دیده³ پیکار کشیده

نظم

- 12 از ان پهلوانان که در روزِ جنگِ نگیرند بر جای یکدم درنگ خروشنده بر دشمنان همچو شیر بجوشنده درهم چوشمشیر و تیر گلوگیرِ خصمان چوبند و کمند درافکنده در خاکِ خوار و نژند
- 15 (14 b) بموضعِ قتال که اندرس³ بود چون قضا فرود آمد و چون بلا بریشان نازل گشت و در حینِ مواجهه بتنِ تنها بر قلبِ آن لشکر کمین بر گشاد و آن جوانان از چپ و راست برایشان تاختند امیر یوسف و

¹ İleride adları çok geçecek olan ünlü Sa'dlu boyu beyleri ki, Kara koyunlu hânedanı ile akraba idiler.

² قره : N .

³ Bu kelime ile ilgili başlıca üç yer vardır. Bunlardan birisi Koyulhisar'ın güney doğusunda, Şebin (Şarkî) Karahisar'ın güney batısında ve Zara'nın kuzey doğusunda bugün Suşehri denilen yer olup Enderes denilmekte idi (Kiepert, BV. SIVA^c). İkincisi Malazgird'e bağlı bir köydür (Köylerimiz, s. 368) ve söylenişi

غَلَبَتْ فِئْتَهُ كَثِيرَةً^۱ روى بمیدانِ مبارزت آورده قاضی
 برهان الدین که حجتِ ساطعش چون سیفِ قاطع خصما را در
 ۳ مواقفِ معارضه و خلافِ فسرده و سر از بدن سترده میداشت بسجلِ
 ناطقِ اجل که بخربائی بنیانِ طولِ امل و مطالبتِ حسنِ عمل از دیوانِ
 « اِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ »^۲ نفاذ یافته بمطالعه پیوست و حقیقت (16 b)
 ۶ « هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ
 كَطَيِّ السِّجِلِ لِلْكَتُبِ »^۳ از دم تیغِ خونریزِ امیرِ شیرستیز
 مشاهد و معاین یافت

۹ نتوانست سر از حکمِ قضا پیچیدن پیش شمشیرِ اجل گردنِ تسلیم نهاد
 آن گروهِ بی شکوه بجای کمان کشیدن و تیر انداختن کمان انداختند و
 بتیر کشیدن از جراحاتها مشغول شدند

۱۲ نظم
 خدنگش بر آلوده پیکان بزهر کمان کشته ترکش بنیروی قهر
 بدوشش سنان همچو ضحاک و مار بخون تشنه و نقشِ او زهر بار
 ۱۵ سمنده ز صرصر برده گرو بسر سخم و تندى و تاب و دو
 بدی کوه در پیشِ او همچو کاه چو جو دشمنانرا شکستی براه
 شدی تیره هر شام ازو بامِ جو چو بُردی کسی پیشِ او نامِ جو
 ۱۸ باششصد مرد بر بیست هزار زد و ایشانرا شکست و قاضی برهان الدین را
 بقتل در آورد و هر کس را از رومیان بدست آمد از پای در آوردند و

^۱ Bakara sûresi (II), 248. âyet.

^۲ Yûnus sûresi (X), 49. âyet.

^۳ Enbiyâ sûresi (XXI), 102-103. âyetler.

- 3 سربنهب و غارت نهاده چندان نعمت اندوختند که زبان حساب و قلم حُساب از احاطه و احصای آن قاصرو فاترماند بعد ازین شوکت او بمرتبه^۱ اعلی رسید چون مدتی برین حال بگذشت قرا تاتار که صاحب چهل هزارخانه بود لشکری گران ترتیب کرد و برسر عثمان بیک آمد و میان ایشان محاربه واقع شد میان قراایل و سیواس در محلی که اورا سورک^۱ میگویند عثمان بیک ایشانرا شکست و بعد انهمرا تاتار امیر نامدار روی بمحاصره سیواس آورد و باسباب حرب و اعداد تسخیر مشغول بود که ناگاه خبر رسید که امیر سلیمان فرزند ایلدرم بایزید لشکری عظیم فراهم آورده بدو متوجه است و بیراق و استعداد تمام از برای اطفاء نائرة^۲ امیر نامدار بپستعمال حط و ترحال مینماید امیر ازان خبر پریشان خاطر مجموع خود را هیچ مشوش نساخت و چندان
- 12 التفاتی بدفع آن نفرمود (17 a) و <روی> ثبات از محاصره نگردانید تا زمانی که لشکر روم بدان مرزوبوم فرود آمد و حلقه وار محیط گشت چون لشکر از اندازه بیرون بود و مقاومت از قبیل امکان متجاوز هیچ
- 15 چاره جز مقتضی «الفرار ممّا لا یطّاق من سنن المرسلین» ندید لاجرم بیک لشکر یاغی زده خود را با توابع و لواحق ازدائرة هجوم لشکر روم بضرب پیکار و تندی کارزار و راندن تیغ آبدار و تیر سینه گذار بیرون آورد و خود را بأرزنجان که مستقر سلطنت امیر طهرتن بود رسانید
- 18 و باوجود عداوت سابقه از ملاقات او هیچ اندیشه ناک نگشت و امیر طهرتن نیز غباری که در میان بود بمجرد ملاقات از پیش برداشت و بخدمت

¹ Mb (630^b) böyle; N: سوك . Bu ad haritalarda görülememi.

² N: رندان

های لایق و انعامات تلقی نموده از نزولِ همایونِ امیر بغایت شادمان
و مبتهج شد و چون دران زمانِ رایاتِ گیتیِ ستانِ صاحبِ قرانِ فرمان
روانِ خاقانِ سعید تیمور کورکان بر سائرِ ممالکِ ایران و توران سایه
انداخته بود و هرکس از ملوک و حکامِ اطراف و اکناف طوعاً ام
کرهاً روی بدرگاهِ جهان پناهِ او می آوردند

نظم
پادشاهان و سرورانِ جهان بنده فرمانِ او شدند بجان
او سلیمان و لشکری بعددِ همچو مورو طیور بی حد و عد
گر بختبد بقهر در خاورِ قیصرِ روم را نماند سر
نیزه اش دروغا و جنگ و جدال جوی خون راندی از دماغِ زحل

امیرِ نامدار نیز داعیهٔ توجهٔ بپایهٔ سریرِ خلافتِ مصیرِ او آورده بود
با امیرِ طهرتن این سخن در میان نهاد درین اثنا سلطانِ روم ایلدرم^۱ بایزید
بنابر ظهورِ دولت و استیلای شوکت بر امیرِ نامدار و اظهارِ قهر و غضبِ رسول
بجانبِ او فرستاد مضمونِ فرموده آنکه باید که مالِ آذربایجان و سائرِ آن حدود
گرد کرده بدین جانب (17b) روانه سازند و سخنانِ خشم آمیزِ فتنه
انگیز از روی قهر و ستیز که زیاده از حدِّ او بود پیغام کرده چون
درین ولا عثمان بیک از حدودِ روم رسیده بود و احوالِ آنجا معلوم
داشت با اتفاقِ امیرِ طهرتن توجهٔ بملازمتِ حضرتِ خاقانِ صاحب
قرانِ مشارالیه نمودند و در مقامِ آونیک^۲ در تاریخِ سنهٔ ۸۰۳ باردوی
گردون شکوه پیوستند و بعزّٔ انسلاک در عقدِ عبودیت افتخار یافته

^۱ N: یولدرم

^۲ N: آب نیک

- مشمولِ نظرِ عاطفت و نوازشهای لایقه و سیورغالاتِ پادشاهانه گشتند و بر حسبِ فرمانِ واجبِ الاذعانِ قجرچی و دلیلِ یورشِ روم شده صاحبِ قرانرا بسیواس رسانیدند و باندك التفاتی تسخیر نموده از 3
- انجا بر جماعتِ ذوالقدرلو رایاتِ گیتی ستانی را برافراشت و آن گروه را در عرضهٔ اسر و نهب و غارت انداخت و از انجا بملطیه دلالت کردند 6
- و آن شهر را نیز بتحتِ تصرف آوردند و از انجا رایاتِ فتح آیات بجانبِ حلب توجّه نمود و حوالیٔ حلب مخیمِ جلالِ حضرتِ صاحبِ قرانِ دریا نوال گشت، امرای حلب و دمشق بمقابله آمدند و مقاتلهٔ عظیم واقع شد ابراهیم بیک و لدِ عثمان بیک در میدانِ مبارزت و مبادرت 9
- قصبِ السبق ربوده و گوی شجاعت بچوگانِ جلادت در آورده خود را در نظرِ صاحبِ قران بمزیدِ تربیت و تمشیت از صنوفِ مرحمت مخصوص گردانید و بجلدوی آن کارهای نیکوکه کرده بود شهر آمد از دیوانِ 12
- اعلی باوارزانی داشته شد و اسبی گرانبهای باد پیمای جنگِ جوی میدانِ نورد بدوانعام فرمود و حلب نیز در تحتِ فرمانِ بحوزهٔ امان در آمد و مخالفان چون بنات النعش متفرق شدند و بر همین ترتیب امیرِ نامدار قجرچی¹ بوده از حمص و حما عبور کرده رایاتِ ظفر نگار را بدمشق 15
- رسانید و دمشق را نیز مسخّر گردانیده آثارِ جلادت و جرأت و شجاعتِ عثمان بیک در نظرِ قبولِ صاحبِ قران (18 a) آمد و بأنواعِ عواطف 18
- سرافراز گشت و از آنجا حضرتِ صاحبِ قران توجّه بجانبِ بغداد فرمود و عثمان بیک بر خصمِ همایون بدیارِ بکر عائد گشته بمحاصرهٔ 21
- ماردین مشغول شد و سلطانِ ماردین از حصار بیرون آمده بخاربهٔ

¹ N: قجرچی

- عظیم در میان جریان یافت و آخر الامر مغلوب گشته بقلعه متحصن شد و عثمان بیک بتدبیر تسخیر و وظائف محاصره اشتغال نموده سلطان عاجز گشت و جمعی را برای صلح و مصالحه در میان آورد و باوجود 3 آنکه قلعه حصنی حصین و حصاری متین بود باندک التفاتی مسخر ساخت و بعد از فتح¹ به بیلاق رفت و از انجا فرزند خود را ابراهیم بیک تجهیز کرده بتسخیر حصن کیف و توابع فرستاد، بر حسب فرموده 6 ابراهیم بیک بدان ولایت رفت و آن حدود را پایمال نهب و غارت گردانید و سلطان حصن عجز حال خود و شرح خلوص عقیده نسبت بامیر بزرگوار بر رای همایون معروض داشت و چون از وجنات حال 9 او آثار اطاعت ظاهر بود مال و لشکری بدو لازم ساخت که هر ساله حسب القبول بدهد و از بیلاق بر رأس العین قشلامیشی فرمود و بعد ازان متوجه کُردان² سلیمانی و زرقی شد و بعضی از قلاع ایشانرا تسخیر کرد و 12 بر بعضی مال لازم ساخت و بعضی را غارت کرد و در زمانی که امیر بزرگوار از اردوی حضرت صاحب قرانی بدیاربکر توجه می نمود رایات گیتی ستان بجانب بغداد متوجه بود چون حضرت صاحب 15 قران ببغداد نزول اجلال فرمود بر حسب اقتضای زمان و ادوار فلک گردان³ بغداد معروض حوادث و نوائب⁴ دهر گشت و قتل عام و اسر و نهب بران دیار بر حسب تقدیر ملک جبّار وقوع یافت و آب 18 دجله از بس خون کشتگان گونه سرشک عاشقان مهجور

¹ Burada bir eksiklik veya bozukluk olduğu muhakkaktır. Çünkü, eserin müteakıb sayfalarından -bu husustaki tarihî bilgimize uygun olarak- Mardin'in fethedilmemiş olduğu açıkça anlaşılacaktır.

² N: کردون

³ N: کردون

⁴ N: نواب

- گرفت و هوای بغداد از عفونتِ جیفه‌های مردگان چون نکبتِ
 انقباسِ بد حالانِ رنجور تغییر پذیرفت صاحبِ قرانِ بقرباغ (18 b)
 3 عائد گشت رسولِ ایلدرم بایزید بعرضِ مخالفت در طریقِ محبت و
 انقیاد بیایه^۱ سریرِ اعلا رسید و مؤدای رسالت بعرضِ همایون
 پیوست و چون حضرتِ صاحبِ قران از برای استیصالِ امیرِ یوسف و
 6 فتحِ آذربایجان بدان حدودِ عنانِ توجهِ منعطف داشته بود و امیر
 یوسف از غایتِ مهابتِ چند^۱ غالب روی بانهزام آورده بایلدرم
 بایزید ملتجی گشته بود حضرتِ صاحبِ قران در جوابِ مراسله اشارت
 9 چنین فرمود که چون ایلدرم بایزید پیوسته بجهاد و دفعِ اربابِ
 کفر و عناد قیام مینماید مارا با او بغیر از مصادقت و موافقت
 نیست وظیفه آنکه امیرِ یوسف را که پیوسته بقطعِ طریق و فتنه و
 12 فساد قیام و اقدام مینموده و دائم در دیارِ اسلام نیرانِ فتن بر اعلام
 افروخته میداشت یا او را مقید ساخته روانه دارد بدینجانب یا از
 حدودِ قلم رو خود اخراج نماید یا بیهلاک او اشارت فرماید
 15 تا بنیانِ مخالفت مؤکد و موادِ وداد در تضاعف و ازدیاد باشد ،
 پس چون ایلدرم بایزید بعد از وصولِ رسول و تبلیغِ پیغام از فرموده
 امتناع نمود و بقدمِ اطاعت و انقیاد تلقی و استقبالِ فرمانِ صاحبِ قران
 18 نکرد لا جرمِ عنانِ عزمِ جزم از قرباغ بجانبِ روم منصرف گشت
 و عثمان بیک باتفاقِ برادران احمد بیک و پیر علی بیک در ظلِ ریایاتِ
 جهانستانی توجه نمودند ایلدرم بایزید نیز از روم بایستقبالِ قتال و مدافعتِ
 21 جدال متوجه بجانبِ توقات شد و در محلی که شایستگیِ تحصین داشت

¹ چند N:

- قرار گرفت و تیمور بیک بسیواس با عالمی از ابطال ناس رسید و از خبر جاسوسان بمسامع علیّه رسید که ایلدرم بایزید در مقامی تمکین و تحصّن گرفته که برو دست یافتن و لشکر کشیدن متعذّر و دشوارست چون آن 3 خبر بصحّت پیوست تیمور بیک راه قیصریه که عبور لشکر باسانی تواند بود پیش گرفت و از آنجا بآنکوربه¹ رفت و شهر را (19 a) در عرضه محاصره و مخاطره تسخیر انداخت تا زمانی که عجز اهل 6 شهر و جمعی که بمحافظت قیام می نمودند ظاهر گشت و نوبت فتح نزدیک رسید ناگاه آوازه هجوم ایلدرم بایزید باردوی امیر بزرگ انتشار یافت چون ایلدرم بچهار فرسخی فرود آمد حضرت خاقانی 9 از محاصره اعراض نموده بر سر آبی که لشکر را بغیر ازان آب خوری نبود نزول فرمود و آب را بر دشمن فرو بست و لشکر را مهیا و مرتّب ساخته یسال کشید و ایلدرم بایزید چون نزدیک رسید آتش حرب 12 افروخته گشت و قتالی طویل الاذیال التحام و التیام یافت

نظم

15	بر آمد زهر جانی بانگ کوس گورگه بر آورده بانگ و طنین امیر بلند اختر نیک رای	برین نیلگون گنبد آبنوس که لرزان شد از وی زمان و زمین ملك خو فلک قدر ظل خدای
18	چو صفها بیاراست آمد فرود که ای بر درت پادشاهان گدا یکی را کنی صاحب تاج و تخت	بخاک اوفتاد از برای سجود تویی مالک الملك باقی فنا یکی را بتیغ دودم لخت لخت
21	سپه را قوی دل بتأیید ساخت عدورا بلغزید پای قرار عدورا بلغزید پای قرار	عدورا جگر خون و نو مید ساخت نبودش رهی جز بسوی فرار

¹ N: بئکوربه

- وایلد رم بایزید مقید و اسیر گشت و لشکر او آنچه از تیغ آبدار و تیر باران بهادران نامدار رستند چون بنات النعش متفرق > گشتند <
- 3 و چون کهکشان تیره روی بهر جانبی آوردند و صاحب قران در روم در ولایت آیدین و ساروخان بساحل دریای افرنج قشلاق > کرده < بسیاری از نفایس اموال از برای محافظت بأقروک¹ روانه فرمود ،
- 6 محمد بیک ولد احمد بیک و پیلتن بیک ولد > پیر < علی بیک آن اموال را در راه بقطع طریق از محافظان انتزاع نموده (19 b) تصرف کردند بدین واسطه پدران ایشان مؤاخذ و مأخوذ گشتند و در قید حبس و
- 9 محافظت گرفتار و بی اختیار ماندند و عثمان بیک چون دران امر بیگانه بود امان یافته خلاصی شد و برادران بر نهج سابق مقید ، عثمان بیک بعد از خلاص مالی چند که دران یورش گرفته بود بخانه می فرستاد ،
- 12 محمد بیک در انتزاع آن سعی بلیغ مینمود و ابراهیم بیک رسید و نزاع بینهما بتطویل انجامید در اثناء این حال عثمان بیک رسید و موجب این جرأت و سبب این جسارت از محمد بیک استفسار فرمود در جواب چنان
- 15 تقریر کرد که پدران ما بتحریرک و افساد تو در قید و حبس افتاده اند ، امیر فرمود که مرا دران هیچ مدخلی نیست و نبود بلکه بواسطه کوناہ اندیشی شما و دست درازی شما پدران شما مؤاخذ شدند ، چون
- 18 نزاع قبل و قال و جنگ و جدال بتطویل انجامید ، مصلحان در میان ایشان بصلح قرار دادند و هرکس بمحل خود عائد گشتند .

¹ باقرون N:

< ذِکْرِ احوالِ دمشقخواجه دُکَر >

دمشقخواجه¹ که از امراء دُکَر بود و بیست هزار خانه را سردار و صاحب اختیار بود و رُها² و سیورک³ و سُروج⁴ و حرّان و جور⁵ و³ رقه و جلم⁶ از ان او بود و ده هزار خانه از اعراب بنی کلاب⁷ و

¹ N: دمشخواجه

² Bugünkü Urfa.

³ Siverek, Urfa'ya bağlı bir kazadır.

⁴ N: سورش

⁵ Mb (631^a) da böyle. Fakat bu şekilde herhangi bir yer adına rastgelineemedi. Acaba bununla Ca'ber mi kastedilmiştir, yahut bu kelime Ca'ber'in bozuk bir şekli midir? Çünkü adı geçen Dımaşk Hoca (Türk söylenişi ile Dımışk) ile Halefi ve kardeşi Gökçe Musa'nın orda (karargâh) ları, yani eturdukları yer Ca'ber kalesi idi. Fakat kat'i şekilde emin olmadığımız için metinde جور yerine جمر olmak üzere bir düzeltme yapılmadı.

⁶ Burasının Birecik'e komşu ve onun doğu veya kuzeydoğusunda (?) bir yöre olduğu anlaşıyor.

⁷ Amir b. Şa'sa'a koluna mensup olan bu Arab boyu eskiden beri Haleb bölgesinde yaşıyordu. Mirdās oğullarının başlığı altında bu boy, 1023-1079 yılları arasında Haleb şehrine ve bölgesine hâkim olmuştu. Banū Kilāb, Türkler'in gelişi üzerine bu siyasî ehemmiyetini kaybettiği gibi, uzun zaman onların hâkimiyeti altında yaşamış ve hattâ bunun neticesinde türkleşmişti. XIV. yüzyılın ilk yarısında onlar türkçe konuşuyorlar ve Türkler gibi iğdiş atlara biniyorlardı –Arablar Türklerin aksine olarak kısrağa binmeyi tercih ederlerdi– (bu boy hakkında İbn al 'Adīm, Zubdat al haleb min Tārīh al Haleb, yayınlayan Sāmī Daḥḥān, Institut Français de Damas, Damas, 1954, II, indeks; Kalkaşandī, Şubḥ al ā'sā, Kahire, 1331, I, s. 340-341).

شادی اصحاب^۱ هم تابع او بودند باتفاف محمد بیک و مهباد^۲ بیک
 باچهار هزار خانه^۳ که با ایشان بودند درکنار آب فرات قشلاق گرفتند و
 ۳ یغمور^۴ بیک ولد بهادر حاجی که مهتر امراء دگر بود با هزار
 خانه که تابع او بودند و سه هزار خانه^۵ دیگر نوکر عثمان بیک شدند و
 عثمان بیک ابراهیم بیک را در آمد و بشری^۶ گذاشته با پسری دیگر
 ۶ خلیل بیک نام در خابور^۷ و رأس العین قشلا میشی^۷ نمود و چون
 جماعت دگرو اعراب مردم بی سیاست بودند و مهباد بیک را غارت
 کردند و محمد بیک با پانصد مرد گریخت و بیالون^۸ که ازان او بود
 ۹ آمد، جماعت آق قوینلو (20 a) که از غارت آمده بودند با اهل و عیال
 بعثمان بیک پیوستند و دران وقت در میان آق قوینلو دستور نبود که

^۱ Bu, bir Arab boy veya oymağının yahut küçük bir siyasi teşekkülünün adı gibi görünüyorsa da bu hususta hiçbir bilgiye sahip değiliz.

^۲ Buradaki Mehmed Beg, şüphesiz Kara Yülük Osman Beg'in ağabeyisi Ahmed Beg'in az yukarıda da geçen oğludur. Mihmad Beg'e gelince, o da Ak-koyunlu ailesine mensup gibi (Mehmed Beg'in kardeşi mi?) görünüyor.

^۳ N: درخانه

^۴ N: یامغور

^۵ Burası şüphesiz Diyarbakır (Âmid) - Siird arasındaki Beşirt kasabasıdır.

^۶ N: قابور

^۷ N: قشلامش

^۸ Bu yer adı ileride bir defa daha geçiyor. Palu'da ayrıca zikrediliyor. Eserimizdeki Balun, bugünkü Siird'in Garzan kazasına bağlı olan Paluni (Köylerimiz, s. 612) ve Sasun'a ait Balu (Köylerimiz, s. 85) köyleri ile Van gölü doğusunda (Vaspuşagan) ki Baluni adlı yer (Saint Martin, Memoires historiques et geographiques sur l'Armenie, Paris, 1819, II, s. 365) olamaz. Çünkü bu yerler o zamanlar Ak-koyunlu hâkimiyetinin dışında kalıyordu. Bu sebeble bu Balun ile Palu kastedilmiş olmalıdır. Fakat bundan kesin şekilde emin olunamadığı için düzeltme yapılmadı.

- ازهم بقتل انتقام جویند، پس عثمان بیک بر مجموع ایشان جناح مرحمت گسترانید و بر مسند امارت تمکین یافت و قهرمان سیاستش بر دلهای آن اقوام کارگر آمد، پس ساختگی لشکر کرده نوبتی دیگر بمحاصره³ ماردین روی آورد و غلات و محصولات ایشانرا چرانید و چون تسخیر دشواری نمود علی سبیل الاستعجال اموال بسیار غارت کرده متوجه قلعه صور¹ که بهشت فرسخی آمد و پنج فرسخی ماردین واقع است⁶ شد و قلعه را فتح کرده از اینجا بجایعتی از اکراد تاخت و ایشانرا در معرض نهب و غارت انداخت و بر بعضی از اکراد مال هرساله مقرر فرمود و به ییلاق متوجه شد و دران زمستان که امیر تیمور در قرا باغ قیشلامیشی داشت سلطان احمد جلایرو امیر قرا یوسف از روم براه شام بعزم بغداد بجله رسیدند و از خوف داروغه حله و بغداد مملکت را گذاشته متوجه پایده سریر اعلی شدند ازین خبر تیمور بیک¹² فرزند خودرا ابابکر میرزا باجمعی کثیر از امرا و لشکریان برسم ایلغار متوجه بغداد و حله فرمود سلطان احمد و امیر قرا یوسف از انتشار

¹ N: سارو. Sārū adlı bir kaleye rastgelineledi. Eserde mesafeye ait verilen rakamlardan bununla Şaūr kalesinin kasdedildiği ve asıl metinde de سارو şeklinde yazıldığı kesin bir surette anlaşılıyor. Nitekim Hāfiz-i Ābrū'da (Zubdat al-tavārih, Fatih ktp., nr. 4371, yap. 492^a) سارو şeklinde yazılmış olan bu kale 'Abd al-Razzāk Samarkandî'nin eserinde (Matla' al-Sa'dayn, M. Şafi', Lahur, 1360, II, 1, s. 230), bizimkinde olduğu gibi, سارو dur. Mardin'in kuzey doğusunda ve Amid'in güney doğusunda olan bu kalenin adı eski coğrafya eserlerinde (msl. Yâkūt, III, s. 435) الصَّوْرُ şeklindedir. Eserimizde burası bir defa da صوّر şeklinde geçecektir. Düzeltme de buna dayanılarak yapılmıştır. Osmanlı devrine ait eserlerde bu kale صاور (Kâtib Çelebi, s. 337) ve صاعور gibi türlü imlâlar ile yazılmıştır.

- خبر ایلغار روی بفرار آورده بجانبِ شام توجه نمودند و یار علی بیک برادرِ امیر یوسف بدست لشکریان مظفرلوا مقتول گشت و امیر قرا یوسف در دمشق بقید و حبس گرفتار گشت و نوکرش پیر عمر بیک که یکی از مقربان او بود بسقایی مشغول شد و معاش او و عیالان او هر روزه بحاصل سقایی مرتب می داشت بعد از تمدائی ایام و فصولِ اواز^۱ با اتفاقِ امیر مشارالیه چنان صلاح دید که نوکرِ یکی از اعیانِ امراء شام شود و موجبِ معاشِ امیر یوسف مهیا دارد (20 b)
- بنابراین بمشاورتِ امیر یوسف نوکرِ امیر شیخی^۲ که ملك الامراء دمشق بود و اخرا الامر بسلطنت رسید اختیار کرد درین ولا بملك الامراء رسانیدند که با امیر قرا یوسف لعلی است گرانها و امیر را بمطالبتِ آن تهدید نمودند برایشان روشن شد که با < او > آن سنگ پاره نیست منکوحه^۳ او را مؤاخذه ساختند او با یکی از محرمان گفت که آن سنگ پاره با منست و در میانِ موی خود پنهان دارم چون مرادر شکنجه بقتل آورند آنرا تسلیمِ امیر یوسف گردانید چون امیر یوسف ازین حال خبر یافت فرمود که روا نباشد از برای اندک مالی چنین ملالی بخود رسانم باید که آن لعل را تسلیمِ ایشان نمایم اگر من بسلامت بمانم تلافی آن توانم کرد و حرمِ امیر < یوسف > بر حسبِ فرموده تسلیم نمود و درین ایام که امیر یوسف مقید بود، ملك الامراء با سلطان مصر در مقامِ عصیان و طغیان بود و دائم در شام پریشانی و فتنه قائم

^۱ N: aynen böyle.

^۲ Yani Şayh al-Maḥmūdī. Bu emîr, 804 yılı Zilhicce'sinde (1402-Temmuz) Şam nâibi tayin edilmiş ve 815 yılı Şaban ayında (1412 Kasım) Al-Muayyad ünvanı ile sultan olmuş ve 824 Muharreminde (1421 Ocak) de ölmüştür.

بود در غلوی آن فتنه امیر < یوسف > با جماعتی از ترکمانان که در شام پراکنده شده بودند و هر یک نوکری امیری شده اتفاق و فرار نمودند و بجزور^۱ آمدند نزد گوکجه موسی برادر دمشقخواجه که دران وقت در جورورقه و رها امیر بود و از انجا بنزد سلطان ماردین آمد و باعزاز و اکرام و انعام تمام از سلطان مشارالیه فائز گشت و چون حرم او حاماه بود او را در مدرسه ماردین گذاشت تا زمانی که جهانشاه میرزا متولد گشت و خود در موصل قیشلامیشی نمود دران زمستان عثمان بیک در جلاب^۲ قیشلاق داشت یوسف بیک در بهار به نصیین آمد و سلطان ماردین و امیر محمد و امیر جزیره و اکراد سلیمانی و ۱۲ زرق بدو ملحق شدند و امیر نامدار عثمان بیک بآمد آمد و سلطان

^۱ Bunun pek muhtemel olarak Ca'bari ifade ettiğine daha önce işaret edilmişti (sayfa 53, haşiye 5).

^۲ Türk telaffuzu ile Colab. Bu, aslında Harran ovasına dökülen çayın ve bir köyün adıdır (bk. Yâkût, II, s. 96). Gerek burası, gerek Harran'ın altındaki Belic çayı dolayları bilhassa Diyarbekir bölgesindeki Türkmen boylarının başlıca kışlaklarından birisini teşkil ediyordu. Evliya Çelebi (Seyahatnâme, İstanbul, 1314, III, s. 166), Colab'da aynı adda bir kasabadan bahseder. Osmanlı devleti XVII. yüzyılın son ve XVIII. yüzyılın başlarında Türkmen aşiretlerini bu yörelerde zorla yerleştirmeye çalışmıştı. Fakat Türkmenler, kavurucu sıcaklardan yazın buralarda oturamıyorlardı. Bu sebeble çoğu oradan Türkiye'nin orta ve batı bölgelerine kaçmışlar ve hattâ Türkmenler'in rivayetine göre, onlardan otuz bin evlik bir küme de İran'a gitmiştir. Türkmenlerce Colab iskânı denilen bu zorla yerleştirme olayları onların en acı hâtıralarını teşkil etmiş ve bunlara dair hüznü şürlü söylenmiştir. Osmanlı devrindeki Türkmenler Rakka'ya varıncayadek Belic çayı yöresine de Colab hattâ Türkmen Colabı diyorlardı (F. Sümer, Bozoklu Oğuz boylarına dair, Dil ve Tarih-Coğrafya Dergisi, XI, sayı 1, s. 83-84).

- حسن که تابع او بود از برای او لشکر فرستاد چون <از> هر دو لشکر هر يك بمحل خود قرار گرفتند (21a) وعده و اسباب هر دو طرف تکمیل یافت امیر یوسف از نصیبین بعزم مقاتله بموضع تقی^۱ که مابین ماردین و حصن است شرقی آن بحصن و غربی آن بماردین تعلق دارد حرکت کرده نزول فرمود و از سر حزم بترتیب قتال منازل امرا و اعیان لشکر تعیین فرمود و مدتی هر دو لشکر در مقابله قرار یافتند و بعد از چند روز هر دو فریق کوچ کرده یکدیگر توجه نمودند ابراهیم بیک در سر کوچ بلشکر امیر یوسف رسید و بر يك طرف لشکر اوزده جمعی را از سرداران ایشان بضرب تیر و شمشیر و بقوت بازوی جوانان میدان گیر فرود آورده مقید و اسیر ساخت و لشکر شکسته را و بسیاری از قراقرینلو^۲ گرفت و از طرفین قتل عظیم واقع شد و قریب بیست روز برین نهج بین الفریقین ضرام فتنه و فساد <در> التهاب و دریای شورش و آشوب در تلاطم و اضطراب می بود عاقبة الامر جمعی از مصلحان بعرض هریک از امیران رسانیدند که صلاح اسلام در اصلاح کار و اطفاء آتش غضب و اضطراب است و در طرفین ماده خشم انگیزی و خونریزی نضج یافت، امیر یوسف بامیر عثمان پیغام کرد که ماهر دو مردم ترکمانیم بیش ازین در استیلائی یکدیگر نمی کوشیم و زیاده ازین بر یکدیگر نمی خروشیم و هریک از ما بمخالفان خود از روم و چغتای مشغول شویم ترا بأهل شام و روم که احوال ایشان معلوم داری تعرض نمودن و مرا به چغتای در آویختن انسب

^۱ Hr (8b) böyle; N: لقی. Şimdi Mardin'in Savur kazasına bağlı bir köydür (Köylerimiz, s. 707).

^۲ N: آق قرینلو

- وبصلاح دولت اقرب می نماید، پس امیر یوسف کوچ کرده بعزم دفع ابا بکر میرزا روانه گشت و عثمان بیک بعزم محاصره ماردین کره^۱ ثالثه کوچ کرده توجه کرد، پس اول بکردستان تعرض نمود و مهابت^۳ او بر قلب عرایم سلطان ماردین زده او را باتمام (21 b) امراء اکراد در معرض عجز و انده‌هاش انداخت، سلطان را از طلوع کوکب سیار و دولت ثابت و حشمت استوار امیر نامدار و ارتفاع شان^۶ او بدرجه^۱ اقتدار خوف^۱ زوال جاه و ویران شدن دستگاه خویش روز بروز چون دولت فیروز امیر زیاده می بود دست اعتصام بدامن سلطان چکم محکم ساخت و سلطنت شام و حلب و دمشق و حص و^۹ حما و طرابلس^۲ تا حدود دیورگی^۳ و ملطیه ازان او بود و او سلطانی بود ذو شوکت و در شجاعت شهرتی عظیم داشت و چنان به نیروی بازوی خود مغرور بود که در مجالس ابطال زمان و شعبان^{۱۲} دوران دم از نغرد می زد و میگفت: کاشکی قرا عثمان و قرا یوسف و ناصرالدین ذوالقدر در یک محل اجتماع نموده بامن در معرض مبارزت ظاهر می شدند که من با ایشان مقاومت و مصادمت می کردم و چنان نمود که^{۱۵} اگر بقلع بنیان امارت و قلع اعوان شرارت او التفات نخواهد فرمود عن قریب بوی فتنه و آشوب او بمشام اهل شام و دود صدود^{۱۸} او بدماغ اهل آن حدود خواهد رسید تا قوت و استیلا و صولت و استعلا^{۱۸} او بجای نرسیده که سورات آنرا بنیروی تدبیر نتوان شکست بعلاج آن اشتغال نمودن در حفظ مزاج ملک و ملت و اعتدال ارکان دین و دولت از قبیل ضروریات خواهد بود چه نزد طیب کامل الصناعه^{۲۱}

^۱ از خوف N: ^۲ طرینوس N: ^۳ Hr. (8^b) böyle; N: دیورک

- عقل و حکیم خرده‌دان خرد از جمله بدیهیات است که در امراضِ
 حادثه خصوصاً در عنفوانِ شبابِ تقلیلِ موادِّ صفراو دم بمثلِ فصد
 3 وتلین در ازالهٔ مرضِ اولی و اتم است تا در روزِ بحران که شهریارِ
 طبیعت و سپه‌دارِ مرضِ بمیدانِ قتال و جدال هریک (22 a) دعوی
 استبداد و استقلال کنند و غوغائیانِ مرضِ خواهند که شهرستانِ
 6 بدن را خراب و صوالحِ اموالِ آنرا در عرضهٔ انتهاب کشند و شهریارِ
 نیکو تدبیرِ طبیعت خواهد که بدفعِ صائل و منعِ غوائل قیام نماید از
 عهدهٔ امرِ خطیر بیرون تواند آمد و جان خود را از ورطهٔ هلاک
 9 تواند رها کند، چون این خبر بسلطان چکم رسید اورا این صلاح
 اندیشی صواب نمود و باعث بر لشکر انگیختن و بمقاتله در آویختن
 گشت و باغی دیگر آنکه جمعی از اینالو و بیات¹ ازو اعراض نموده
 12 بطریقِ فرار بامیر عثمان پیوسته بودند و ایشانرا از امیر مطالبه نموده
 بود و ملتمسِ مبذول و مقبول نیامده، پس تجهیزِ لشکر کرده بُعدّه و
 اسبابِ تمام چون کوهی از آهن و دریایی از جبه و جوشن از جانبِ
 15 شام بعددِ ستارهٔ ثوابت و سیّاره معسکری بر آراست و کوچ بکوچ
 لجام ریز چون روزِ رستخیز بحدودِ دیاربکر در آمد

نظم

- 18 توگوئی قیامت بر افراشت سر که سر زد زمشرق درخشنده خور
 ویا نیل دارد زعمان برات بر آبی که خوانندش آبِ فرات
 هم‌ریگ و سنگ و تلال و شعاب شد از آتشِ نعلِ مرکب چو آب

¹ Hr (8b) böyle; N da بیات yok. Çikim (?) Suriye'deki Türkmen boylarını itaat altına almak için onlar üzerine bir çok seferler yapmıştı. İşte bundan dolayı, eserde söylendiği gibi, İnallu ve Bayatlar'dan önemli kollar Ak-koyunlu himayesine girdiler.

- چون سلطان چکم بعزمِ قتال و جدال بماردین نزدیک شد و بمحلی که آنرا هرزم^۱ میگویند و سلطانِ ماردین آنجا عمارات ساخته و باغ و بستان طرح انداخته و جوسق نام نهاده نزول نمود^۲ از غرایبِ احوال دو صورت^۳ روی نمود یکی آنکه سلطانِ ماردین درینولا خواست که بمعسکرِ او توجه نماید منجمی در غایتِ حداقت با او بود اورا ازان عزیمت منع میکرد و سلطان امتناع نموده سوار شد و در جوابِ (22 b) منجم گفت که چون چکم را من دعوت نموده‌ام چگونه از او تخلف نمایم و تقاعد ورزم، آن منجمِ عنانِ سلطان گرفت که باز گرداند، حاجی فیاض که ملک الامراء سلطان بود بر منجم غضب کرد و گفت: تو کیستی که عنانِ سلطان گیری و از امری که بدان جازم شده مانع گردی، منجم گفت: من صلاحِ شما درین دیدم اکنون چون قبول نیفتاد عن قریب خود و سلطان چکم مشاهده خواهید کرد، و آنچه او گفته بود بظهور رسید، دیگر^{۱۲} آنکه سلطان چکم بعد از وصولِ سلطانِ ماردین و اجتماعِ امراء کردستان و دیاربکر در هنگامِ سواری از روی تفال بچولی که در دست داشت چنان بر زبان راند که این بچول را بروی طبل باز می‌اندازم^{۱۵}

^۱ Eski eserlerde (meselâ İbn Vâsıl, Mufarric al-kurûb fî aḥbâr banî Ayyûb, Camâl al-dîn Şayyâl, Kahire, 1957, II, s. 133, 134; Yâkût, II, s. 239): حرزم. Burası Mardin'e bağlı bugünkü Kızıl-tepe (Koç Hisar) nin 8 kilometre kuzey doğusunda, Mardin'in güney batısında, Zerkan suyu kıyısında bulunmakta olup, şimdi bir köydür (Köylerimiz, s. 338; HGM, Mardin, 1:200.000, burada: tel Harzem). Artuklu hükümdarları Harzem'de eskidenberi köşkler ve hayır müesseseleri yaptırmışlardı. Buradaki bir medrese kalıntısı hakkında (bk. A. Gabriel, Voyages archéologiques dans la Turquie orientale, Paris, 1940, s. 53, 304).

^۲ نزول نمود و: N:

اگر چکه^۱ و پکه^۲ و آجو^۳ و دوخان^۴ آید ظفرماراست و اگر اُنْبا^۵
آید ظفر ازان عثمان بیک خواهد بود بچول انداخت اُنْبا برآمد
با وجود آن تفأل متنبه نگشت^۶ و از توجه بجانب حرب متقاعد نشد 3

^۱ Aynen böyle. Sözlüklerde kelime چک şeklindedir. Çık, aşğın çukur tarafına denilmekte olup, bütün Türk lehçelerinde de aynı şekilde telaffuz edilmekte ve aynı anlama gelmektedir. Kelime Kâşgarlı'da geçiyor (Dîvân u luğat al-Türk, yayınlayan Kilisli Rifat, İstanbul, 1335, III, s. 95, tercüme B. Atalay, T. D. K., Ankara, 1941, III, s. 130).

^۲ Sözlüklerde بك şeklinde olup eski türkçede (Kâşgarlı, gösterilen yer) ve Türkistan türkçesinde de öyledir, yani: bök. Türkiye türkçesinde buna Tök (Tög=tüg) denir. Bu kelime ile aşğın yumru tarafı ifade ediliyor (Asım Efendi, Tercüme-i Burhan-i kıatı, İstanbul, 1287, I, s. 379; Türkiye'de halk ağzından söz derleme dergisi, T. D. K., Ankara, 1952, s. 20).

^۳ Aşğın üst çukur tarafı olup, bütün Türklere buna alçı deniliyor (Asım Efendi, gösterilen yer; Abdülkadir, Birinci ilmi seyahata dair rapor, Halk Bilgisi Derneği, İstanbul, 1930, s. 35).

^۴ N: داوخان. Bu kelime alçının yani aşğın üst çukurunun mukabili olan düz tarafını ifade ediyor. Türkiye'de Tukan, duhan, Tohan, dohan, tuha, tuğa olarak söylendiği gibi, aşğın bu tarafına kıt, mire gibi başka adlar da veriliyor. Türkistan Türkleri aşğın bu yanına tav (tağ) demektedirler (Abdülkadir, gösterilen yer).

^۵ Farsça sözlüklerde görülemedi. Türkiye'nin Erzincan ve Erzurum gibi bir çok bölgelerinde yani vaktiyle Ak-koyunlular'ın yayladıkları yerlerde ve bazı Türk kavimlerinde aşğın dik durmasına omba (onba) deniliyor ki (Abdülkadir, aynı eser, s. 36), metindeki kelime bununla ilgili olsa gerek. Aşık, başlıca Türk kavimlerinde çocukların ve delikanlıların eskidenberi oynadıkları bir oyundur ve türlü şekilleri vardır (bunun için yukarıda gösterilen yerlere bk.). Dede Korkut destanlarında da bu oyundan bahsedilir (yayınlayan Muharrem Ergin, T. D. K., Ankara, 1958, s. 81).

^۶ Aşıkla fala bakmak Türkler'de yaygın bir gelenek idi. Türkiye'deki İlhanlılar'a ait yerlerden bazılarını müstakilen idare

- عثمان بیک خواست که در دامن قراجه داغ^۱ بمحلی مستحکم که آنرا اخمه داش میگویند پشت دهد و توقف نماید جمعی از مقربان صلاح ندیدند و گفتند که آمد قبل ازین تعلق بسطان ماردین داشت و امیر تیمور آنرا گرفت و بابراهیم بیک داد مبادا که درین حال اهل آمد آگاه شوند^۲ و باز آمد را بدیشان دهند صلاح در آنست که پشت برآمد داده لشکر را استوار سازیم و بایستی که اول حال از آمد انتقال واقع^۳ نمی شد، پس سلطان چکم از طرف علی بینکاری^۳ آمد با وجود کثرت لشکر اطراف و جوانب از ماردین و کردستان و امراء دیاربکر هفت هزار غلام ترکش بند نیزه دار که ازان جمله پنج هزار بجه و جوشن مکمل بودند رسید و توپ و تفنگک بسیار (23 a) همراه داشت و لشکر امیر نامدار بغایت اندک بود و الکای او منحصر در آمد و ارغنی، از طرفین میمنه و میسر و قلب و جناح برآراستند و چون ابراهیم بیک بهادری مشهور

etmeye başlayan Eretne (Ertene) Çobanlı Küçük Şeyh Hasan ve onun kukla hükümdarı Süleyman Han ile 1243 yılında Sivas-Erzincan arasındaki Karanbük mevkiinde karşılaşmıştı. Savaşın başında Eretne ordusu bozguna uğrayarak kaçmaya başlamış ve Şeyh Hasan'ın askerleri de onu kovalamaya girişmişlerdi. Bir bölük asker ile bir tepenin arkasına kaçan Eretne orada eline bir aşık alarak davlumbazın üzerine atmış, aşığın uma yani omba (onba) gelmesi üzerine savaşı kazanacağına inanmıştı (Yazıcıoğlu, Selçuknâme, Topkapı Sarayı, nr. 1390, yap. 277 a). Gerçekten bu savaşı Eretne kazanmıştır.

^۱ Diyarbakır (Âmid) in az güney batısında bulunan 2100 metre yüksekliğindeki ünlü dağ.

^۲ N: آنچه شوند

^۳ علی بینکاری = Ali pınarı : Diyarbakır'ın güneyinde Rum kapusu ile Mardin kapusu arasında bulunmakta olup (HGM, Diyarbakır, 1:200.000), şehrin yazlığı sayılmaktadır (Konyar, III, s. 218).

- و صیتِ شجاعتِ او باطرافِ آن دیار رسیده بود و تربیتِ عظیمِ ازخاقانِ
 سعید بنا بر آثارِ جلادت یافته و بجلدو آمد بدو انعام فرموده بودند.
 3 چنانچه گذشت، امیر چکم احوال¹ از بیان اوغلی که از نوکرانِ قدیمِ
 سلطانِ ماردین بود و دیگر نوکرِ ابراهیم بیک شده بود و دیگر ازو فرار
 کرده و بچکم پیوسته نشانهای ابراهیم بیک و محلِّ اقامت او از صفِّ قتال
 6 پرسید تا بدو مشغول شود و عثمان بیک او را در میسره تعیین فرموده بود
 صلاحِ کار دران دید که چون لشکرِ دشمن گران و اسبابِ ایشان فراوانست
 او را بخود نزدیک سازد، فرستاد و باحضارِ او اشارت فرمود و ابراهیم بیک
 9 باسی نفر از نوکرانِ خاصّه ازان موقفِ روی بجانبِ پدرِ بزرگوار آورد در طیّ
 مسافتِ بیان اوغلی او را بچکم نمود و چکم با فوجی عظیم براسی سیاه رنگِ
 ایغری² باد رفتارِ تیز پیکار سوار شده عنانِ بجانبِ ابراهیم بیک منصرف
 12 داشت او نیز با معدودی چند که همراه بود روی بمعارضه و مدافعه
 آوردند حربی عظیم در میان جریان یافت و از هر دو جانب جنگهای
 مردانه بصدور پیوست، عاقبه الامر امیر چکم ابراهیم بیک را به نیزه
 18 از اسب انداخت و قالبِ شریفش را از سلطانِ روح پرداخت و درین
 وقت عمرِ او از بیست و چهار سال تجاوز ننموده بود، پدرِ بزرگوارش
 چون برین حال اطلاع یافت سمندِ باد پپای میدان نورد
 21 بر انگیخت و نوکرانِ ابراهیم بیک نیز توجه نمودند و امیر (23 b)
 نامدار تیر بر حلقومِ چکم زد و نوکرِ ابراهیم بیک نیز تیری بر میانِ

¹ Hr (8^a). Burada kelimesi fazla olsa gerektir. احوال او را: (8^a) Hr.

² Türkçe, aygır, iğdiş edilmemiş genç at; arabça الفحل kar-
 şılığı. Halbuki Çikim bu savaşta kısırağa (حجر) binmişti (İbn
 Tağrıberdi, al-Nucūm, VI, s. 185).

- دو ابروی اوزده اورا از اسب بخاکِ هلاک انداختند و سرش بر نیزه زده برافراشتند و اسب او گریخته روی بلشکر او آورد ، چون سلطانِ ماردین و امراء کردستان و لشکریان او این حال مشاهده کردند³ بیکبار انهم را یافتند و عثمان بیک همچنان از عقب ایشان میرفت و تیغ انتقام از نیام کشیده چون پیل دمان در میان آن گروه بی امان می تاخت تا سلطانِ ماردین و حاجی فیاض را با جمعی کثیر از امرا⁶ بدلاتِ تیغ دودم بسرحدِ عدم رسانید و فته^۲ قلیله^۲ آق قوینلو بمقتضی^۲ «عَلَبَتْ فِئَةُ كَثِيرَةٍ» بمال و اسباب بسیار از نقود و اجناس و اسب و اشتر دستِ اغتنام بر گشادند^۱ و بعد از فراغِ اتمامِ مرام⁹ عثمان بیک عساکرِ منصوره را جمع آورده بمحاصره^۲ ماردین توجه نمود^۲ و چون اهلِ ماردین بر هلاکِ سلطان اطلاع یافته بودند که عثمان بیک بانتقامِ هلاکِ فرزندِ خود ابراهیم بیک سلطانرا بقتل آورده بود داماد¹² اورا بسلطنت برداشتند و با عثمان بیک بعناد و استبداد تلقی نموده ابوابِ شهر را مسدود ساختند و چنان رسانیدند که چون سلطانِ مارا هلاک ساختی در محافظتِ شهر و مدافعه^۲ اعادی بجان خواهیم کوشید ، پس¹⁵ عثمان بیک <معاودت فرمود و< نوکرانِ خاصه و نوکرانِ فرزندِ مرحوم را باینعاماتِ لایقه از کمر شمشیرهای طلا و نقره و اسبانِ گرانبها و غیرِ ذلک بنواخت و شهر آمد را باسکندر بیک فرزندِ ابراهیم بیک که در سن¹⁸

¹ Bu hâdis 809 yılı Zilkade ayında (1407 Nisanında) vukubulmuş ve Çikim 8 Nisan'da öldürülmüştür (Makrizî, Kitab al-sulûk, Ayasofya ktp., nr. 3371, yap. 242 a; İbn Tağrıberdi, al-Nucûm, VI, s. 184-185).

² N: و بعد از فراغِ اتمامِ مرام عثمان بیک بمحاصره^۲ ماردین توجه نمود عساکر فرمود منصوره را جمع آورده معاودت فرمود

هفت سالگی بود انعام فرمود ، بعد ازین خبر رسانیدند که امیر نَعِیر^۱ که سردار طائفه عُنَین و عانہ^۲ بود و حدیثه و کُبَیْسَه^۳ ازان او بود (24 a) 3 و از ولایت شام بسیاری در تحت ایالت داشت و همواره باسی هزارخانه در بادیه میگردید دمشقخواجه را که دشمن عثمان بیک بود بقتل آورده و طائفه دُگر برادر او را گوکجه موسی بامارت خود نصب کرده^۴ ، پس عثمان بیک یغمر^۵ را که ابن عم ایشان بود و در جنگ چکم آثار جلادت و شجاعت ازو بظهور رسیده بود برداشت و

¹ N: نَعِیر . Asıl adı Muhammad b. Muḥannā olup, Tayylar'ın Āl Rabia' boyunun Āl Faḏl oymağı emiri idi. Bu oymak Humus'dan Ca'ber ve Rahbe'ye kadar uzanan yerlerde yaşıyordu. Nuayr, Berkuk zamanında Āl Faḏl Arab emiri olmuştur. Zamanındaki birçok olaylara karışmış, cesur ve faal bir Arab emiri idi. Fakat, biraz yukarıda adı geçen Çikim'e baş eğmediğinden onun tarafından yakalanıp 808 yılı Şevval'inde (1406 Mart-Nisan) Haleb'de öldürülmüştür. Nuayr Suriye'deki son kudretli Arab emiri idi. Ölümü üzerine Āl Muḥanna ailesinin nüfuzu kırılmış ve üstünlük başka bir aileye geçmiştir (Kalkaşandī, Şubḥ al ā'şā, IV, s. 204-208; Maḳrızī, al-Sulūk, Fatih ktp., nr. 4386, yap. 280^a; İbn Tağrıberdi, al-Nucūm, VI, s. 238; Sahāvi, al-Žav' al-lāmi', Kahire, 1335, X, s. 203-204).

² 'Unayn Tayy'lardan bir oymak (batn)dır ('Umar Rizā Kakhāla, Mu'cam kabāil al-'Arab al-kadīma ve'l-hadīsa, Dımaşk, 1368, II, s. 848). 'Āna'ya gelince, bu ad da bilindiği üzere, Irak'ta, Fırat kıyısında, Hadīsa'nın üstünde tanınmış bir kasaba var ise de aynı adı taşıyan (yani 'Āna) herhangi bir teşekküle rastlanamadı.

³ N: کُبَیْسَه . Irak'ta Hīt'in güney batısında bulunmaktadır. Yāḳūt'da (IV, s. 235) geçtiği gibi bugün de adını muhafaza etmektedir.

⁴ Bu hâdisa 806 yılı Ramazanında (1404 Mart) olmuştu (taf-silât için, F. Sümer, Döğerler, Türkiyat Mecmuası, X, s. 147).

⁵ Hr (8^a) : böyle ; N ve Mb (631^a) : یامفور

- بتسخیر رها جناح اقبال بر افراشت و بایقادِ نائره، حرب و قتال آن شهر را در حیطه، تصرف آورد و بعد از فتح چون رها سابقاً مقرّ ایالت ایشان بود به یغمور¹ انعام فرمود تا بر قرارِ سابق بمستقرّ اصلی³ خود قرار و استقرار <کنند> و بعواطف پادشاهانه امیدوار باشند و گوکجه موسی بدین خبر فرار نموده بشام پیوست و از آن وقت باز که امیر یوسف بیک و امیر نامدار از یکدیگر بصلح و صلاح جدا شدند⁶ تبریز و توابع را تسخیر نمود و بأرزنجان رفت و آنرا نیز تسخیر کرده به پیر عمرکه نوکرِ قدیم او بود ارزانی داشت و درین ایام که او در ارزنجان بود سلطانِ مرحوم احمدِ جلایر تبریز را گرفته بود و بدین⁹ خبر امیر یوسف معاودت نموده سلطانِ مشارالیه را بدرجه، شهادت رسانید بعد ازان بغداد را تسخیر کرده و در تحت تصرف آورده بفرزندِ خود شاه محمد ارزانی داشت و پیر عمر در ارزنجان استقرار و استقلال¹² یافت چنانچه نائره، تغلب او باهلِ کماخ میرسید و میرزا شمس الدین بنوعی که مذکور شده قلعه، کماخ را بامیر نامدار عثمان بیک سپرده بود و دامادِ سلطانِ ماردین که برادر زاده، او² بود چون ضعفِ حالِ خود از قلتِ مال و رجال و قوت و استقلالِ عثمان بیک (24 b) مشاهده کرد بدامنِ عنایتِ امیر قرا یوسف متوسل گشته¹⁵ او را بماردین دعوت نمود و چون امیر یوسف از تسخیرِ آذربایجان و¹⁸ قتلِ³ سلطان احمد و تمکن در مرکزِ جلال فراغِ خاطر یافته بود دعوتِ <سلطان> ماردین را اجابت نموده از سرِ استظهار بماردین رفت و

¹ یامغور: (8^a) Hr; N ve Mb (631^a).

² Yani Mardin hükümdarı Melik 'İsā.

³ N: قبل

بتسلیم شهر عهد کرد، پس بنا بر استدعاء والی^۱ ماردین و امداد و اسعاد او امیر قرا یوسف رایت توجه بر افراشت و امیر نامدار عثمان بیک نیز لشکر خود را باجماع و اجتماع از برای مدافعت و مقابله اشارت فرمود و باوجود قلت مدد و عدد از چنان پادشاهی عظیم الشان روی بر نتافت و بمقاومت پای ثبات فشرده آنچه امکان سعی درباب شجاعت و جلالت بود از قوت بفعّل آورد، فامّا امیر قرا یوسف را قوایم^۱ جلال بمرتبه قوت و کمال یافته بود که عثمان بیک از تخریب بنیان آن عاجز و قاصر بود، بعد از شدت قتال و وصول جدال انکسار و انهزام یافت، پس امیر قرا یوسف بعد از غلبه و استیلا بماردین رفت و داماد سلطان ماردین او را باطاعت و انقیاد تلقی و استقبال نموده شهر را سپرد و خود را در زمره هواداران او منخرط گردانید و امیر قرا یوسف یکی را از دختران خود بعقد نکاح او در آورد و بأموال و رجال تجهیز نموده بایالت موصل فرستاد و آن ولایت بعقد اقطاع او نامزد کرده روانه ساخت و در آنجا بعضی از نوکران امیر قرا یوسف بی دیانتی کرده او را بسم قاتل و زهر هلاهل هلاک گردانیدند و امیر مشارالیه بعد از تسخیر ماردین بایرت و ترجان و اسپر^۲ را ضمیمه ارزنجان ساخته بایالت پیر عمر مخصوص گردانید تا از سر فراغ بال و قوت استقلال (25 a) با عثمان بیک بمقاومت و مدافعت قیام تواند نمود و آن ولایت را از آسیب نهیب تیغ آبدارش نگه داشت تواند کرد والله اعلم.

^۱ از قوایم : N

^۲ اسپر : N

< ذکرِ محاصرهٔ پیر عمر کماخ را >

- چون پیر عمر را اُبْهَتْ و اُهْبِت از دیاد پذیرفت بمحاصرهٔ قلعهٔ کماخ که قرارگاهِ یعقوب بیک بود³ <رفت و یعقوب بیک ایناق> حسن را <در قلعه> گذاشته خود بمبارزتِ پیر عمر بیک بیرون آمد و نائرهٔ قتال <در> میانِ ایشان اشتعال یافت و دلیرانِ جنگِ جوی پلنگِ خوی از طرفینِ مبارزتِ مبادرت نمودند تا زمانی که موادِ فتنه و آشوب بگرفتند یعقوب بیک انطفأ یافت و یعقوب بیک یوسف وارد در چاهِ قید و اسار گرفتار گشت و پیر عمر او را بر اهلِ قلعه عرض کرد و طلبِ تسلیمِ قلعه نمود ایناق حسن چون در مردی ثابت و راسخ بود از آن سخن قدم نلغزاند و دانست که اگر قلعه را تسلیم نماید سببِ خلاصِ یعقوب بیک نیست، <پیر عمر> یعقوب بیک را بدرگاهِ قرا یوسف فرستاد و خود بآرزنجان که محلّ ایلانش بود متوجه شد و بعد از تمدّی ایّام از برای مدافعتِ عثمان بیک از امیر قرا یوسف لشکر طلب داشت، امیر قرا یوسف بیرام بیک را که امیرِ دیوانِ او بود و بابا حاجی بیک و بایزیدِ آیین‌لو و امیر الیاسِ حاجی‌لو با بیست هزار سوار بامدادِ او فرستاد، پس آنجماعتِ امرا بداعیهٔ قشلاق <به> حوالیٔ ماردین توجّه نمودند، چون ایشان را بآله داغ¹ وصول و نزول واقع شد پیر عمر از ارزنجان (b 25) بیرون آمده روی بامراء عظام کرد تا باتفّاق بامرِ مطلوب قیام و اقدام نماید، چون پیر عمر در حوالیٔ ترجان بموضعِ هوبک² رسید و عثمان بیک در یایلاقِ

¹ Aladağ, Van gölü kuzeyindeki Moğol hanlarının yaylakları olan ünlü dağ.

² N ve Hr (26a) aynen böyle. Bu, belki Kiği'ye bağlı Hubik köyüdür (Köylerimiz, s. 353).

- مهر فر^۱ بود از برادرزاده اش پیلتن بیک حاکم کیغی بدو خبر رسید که لشکری عظیم از جانب امیر قرا یوسف بآله داغ و پیر عمر بیک بهولک رسیدند، پس عثمان بیک فرصت را غنیمت دانسته، پیش از التحاق فریقین و اتصال طریقین ایلغار کرده با مردم میدان گذار و دلیران شیر شکار چون ابر بهار و باد تیز رفتار لشکر جرار کشیده بر سر پیر عمر تاخت و در آن روزگار بمردی و شجاعت پیر عمر از سر آمدگان نامدار بود چون خبر ایلغار عثمان بیک بدو رسید بترتیب لشکر اشتغال نموده بقتال عثمان بیک استقبال < نمود > و حربی عظیم در میانه ایشان قائم گشت، عرصه میدان بهیاهوی مردان جنگجوی تیره و فضای هوا چون سینه اسیران بخون تشنگان آلوده و امیر نامدار پیر عمر را گرفت و مقید ساخت و بر سر ارزنجان آورد و محافظان شهر را به تسلیم شهر مخاطب ساخت پیر عمر در جواب چنان بسمع شریف رسانید که شهر از آن دیگری است و در عدم انقیاد استبداد نمود، پس عثمان بیک بقتل او اشارت فرمود پسر نامدارش علی بیک که پدر صاحب قران کامگار بود و شمس الدین^۲ میرزا و اسکندر میرزا بنابر آنکه یعقوب بیک مقید و محبوس مانده بود پدر بزرگوار را از قتل پیر عمر منع نمودند، فاما از نوکران او بسیاری بقتل آمدند چون فتح ارزنجان میسر نشد عثمان بیک بکماخ رفت و پیر عمر فرار نمود و بعد از (26 a) تفحص و تجسس باز گرفتار و به تیغ آبدار

^۱ Hr (26^a) : مهر فر . Kara Yülük Osman Beg'in bu ünlü yaylağının nerede olduğu anlaşılamadı. Bu yaylağın Ergani ile onun kuzey batısındaki Gölcük (Hazar) gölü arasında olması belki muhtemeldir.

^۲ Hr (26^a) böyle; N: شمس .

- جانسپار گشت، عثمان بیک از ولایتِ ارزنجان اموالِ بسیار بولایتِ
کاخ آورده و جمع کرده بجای خود معاودت کرد، چون هلاکِ پیر
عمر بامیر قرا یوسف رسید از ییلاقِ سهندِ تبریز بتجهیزِ لشکر از برای³
انتقام از امیرِ عالی مقام مشغول گشت، در اثناء این حال بمسامعِ
او چنان رسانیدند که حضرتِ خاقانِ کامگار شاهرخ میرزا عراق و
خراسان و ماوراءالنهر تا بحدودِ ترکستان و هندستان منتظم ساخته⁶
بنصبِ رایتِ گیتی بستان متوجهِ آذربایجان است و این خبرِ موحش
نیز علاوه وضمیمهٔ خبرِ سابق شد، پس امیر قرا یوسف را این¹
خبر موجبِ اعراض از عزمِ سابق شد، پس پسرِ خود را ابوسعید⁹
نام بآرنجان برای ضبطِ آن حدود فرستاد و بترتیبِ اسبابِ مقاومت و
مدافعت اشتغال نمود تا متعاقبِ پسرش بانتقام از عثمان بیک متوجهِ
دیار بکر شود²، چون آوازهٔ توجهِ حضرتِ خاقانی روز بروز زیاده¹²
می شد بدین واسطه امیر قرا یوسف از توجهِ دیار بکر عنانِ عزیمت
بجانبِ مقابله و مقاتلهٔ حضرتِ خاقانی منصرف و منعطف گردانید و
دران زمان از ولایتِ عراق همدان و سلطانیه و طارم و قزوین در¹⁵
تصرفِ او بود فرزندِ او جهانشاه میرزا در سلطانیه و قرقان³ الپاوت⁴
در همدان بایالت مشغول بودند سرغان⁴ الپاوت نیز در همدان ممد و

¹ N: ازین² N: شد³ Hr (26^a): قرقان⁴ Hr (26^a): سرغان, yani Sorgan (Siyurgan). Bu ada Moğollar da tesadüf ediliyor. Meselâ Cengiz Han devrinde Sorhan-Sorgan-Şira adlı bir binbaşı olduğu gibi (Moğolların gizli tarihi, türk-çesi Ahmed Temir, T. T. K., Ankara, 1948, s. 146, 198, 219), meşhur Emir Çoban Sulduz'un oğullarından birisi de bu adı taşıyordu (Hâfız-i Abrû, Zayl-i Câmî' al-tavârih-i Raşîdî, yayınlayan H.

معاونِ قرقان بود بدین حکام استمالت هانوش که از چغتای اندیشه ناک و
 هراسان مباشد که لشکرِ گران جمع آورده متعاقبِ بعراق رایتِ مدافعه
 3 برافراشته (26 b) میرسم¹ باید که قوی دل بوده بضبطِ حدود و سدِ
 ثغور و تجهیزِ عساکر بنوعی اشتغال نمایند که مزیدی بران متصور
 نباشد و شاه محمد را نیز از بغداد بامداد طلب داشت و او زبان بطعن و
 6 استهزا بر چنان پدری گشاده می گفت که پدرم را دستار بزرگ
 شده و عقل از سرش پریده بدین گونه سپرد و فرمانِ پدر را در
 معرضِ قبول نیاورد

نظم

9

بود از پدر سر کشیدن گناه خصوصاً که باشد پدر پادشاه
 هر انکوز خطِ پدر سر کشید خطِ نسخ بر نامِ خود در کشید
 12 ز عصیانِ سلطان بگردان ورق «أَطِيعُوا أَوَّلَى الْأَمْرِ» فرموده حق

بدین بی ادبی که نسبت با پدر کرد سزای غرور و استکبار در کنارِ او نشست
 بعد از پدر يك روز بر سریرِ سلطنت و مسندِ اُبَّهت قرار نیافت ،
 15 اصفهان يك برادرش بغداد را ازو انتزاع نمود و میرزا علی دخترش را
 کشید و او حیران و سرگردان و بی خان و مان می گشت تا در دستِ یکی
 از نوکرانِ بابا حاجی يك درشیکان² هلاك افتاد و سرش را بپایه سریرِ

Bayānī, Tahrān, 1317, s. 139 ve indeks). Moğollar'dan sonra on-
 lara İran ve Türkiye'de halef olan Türkmenler, Moğol hükümdar
 ve beylerinin de adlarını taşımışlardır.

¹ N: میرسم .

² al-Giyāgī'de (s. 238) böyle; N : شیدکان ; Mb (630^a) : شیخان .
 Burasının İran - Irak sınırında Dertenk yöresinde bir kale olduğu
 anlaşılıyor (al-Giyāgī, gösterilen yer).

- خلافت مصیرِ شاهرخ میرزا فرستادند و يك پسرِ دیگرش اسکندر میرزا چون بایکی از ازواجِ پدر دستِ خیانت کشیده بود و ازین امرِ شنیع و انتسابِ فضیعی در مضیقِ خوف و رعب افتاده بکركوك و طوق^۱ متواری شده و ³ اصفهان يك در عادل جواز^۲ بعیش و طرب و لهو و لعب پرداخته باعانتِ پدر التفات نکرد و جهانشاه میرزا در سلطانیه بود صغیرِ سنّ و حدائتِ عهد اورا از تعهدِ احوالِ پدر مانع بود، پس امیر قرا یوسف را (a 27) ⁶ بنیانِ سلطنت روی باختلال و موادّ دولت در معرضِ انحلال افتاده از جانبی^۳ لشکرِ مرضِ شهرستانِ طبعش را در عرضه^۴ حوادث انداخت و از جانبی لشکرِ جرّارِ حضرتِ خاقانِ نامدار لجام ریز متوجه^۵ ⁹ تبریز، و فرزندانِش بعقوق و اضاعاتِ حقوق، و امرا از خوف و دهشت مسلول و مدقوق، کوكبِ دولت در عقده^۵ و بال و خورشیدِ شوکت ازواجِ استوا روی بحضیضِ زوال و باوجودِ عروضِ این دواهی و ¹² مصائبِ امیر را از توجهِ بمقابله و مقاتله با چنان پادشاهی بزرگوار و چنان لشکری بیشمار هیچ تقاعد و تجانب نبود، خبر رسانیدند که شاهرخ میرزا بولایتِ ری^۶ نزول فرمود، ازین خبر خاطرِ خود را پریشان^۴ و اندیشه ناک ¹⁵ نساخت و باوجودِ هجومِ لشکرِ زمهریر و تفرّقِ بسیاری از امرا و لشکریان و استیلاي مرض و هرض بمحفه در آمد و باستقبالِ مدافعه^۵ حضرتِ خاقان توجه نمود پیش خانه اش باوجان فرود آمد و او درشش ¹⁸ فرسخی بمابینِ شهر^۵ و اوجان در محفه از اشتدادِ مرض بی طاقت گشت و از وصولِ منزل باز مانده بدو فرسخی اوجان فرود آمد

¹ Eski Dağukā yahut Dağuk, Kerkük'ün tam güneyinde.

² N: عبد الجوار .

³ N: از جانب

⁴ N: پریشان

⁵ Yani Tebriz,

بِكَ اَجَلَ از پایه سریره اللهُ يَتَوَفَّى اَلَا نَفْسَ حِينَ مَوْتِهَا^۱ پیغام
 «عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ» بگوش جانِ او رسانید،
 3 جوادِ تیز رفتارِ «فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»^۲ بر درِ بارگاهِ جلالِ او
 کشیدند منادی «وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ»^۳ نِدای «الدُّنْيَا سَاعَةٌ»
 در اردو بازار و ساوس و هواجسِ او در داده تا والیِ دیارِ بدن به بشارتِ
 6 «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^۴ روی بآشیانِ قدسی نشان آورد
 فرموده: «إِنَّا إِلَهُهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۵ بر احوال و اثقال و مال و
 منال و سلطنت و جلالِ سریع (27 b) الزوال خوانده از تختِ شاهی
 9 بر تخته تابوت سوار گشت و بیورتِ «الْقُبْرِ أَوَّلُ مَنَزِلٍ مِنْ
 مَنَازِلِ الْعُقْبَىٰ» نزول فرموده و ایل و الوسِ او بعد خرابِ البدن و
 رجوعِ الروحِ الی الوطنِ بی توقف بنات النعش و ار متفرق گشته بدنِ
 12 آنچنان پادشاهی بزرگوار در صحرا افتاده بماند تا کلاغِ کاسه سرش را
 از دیدگانِ چشمِ جهان بین پرداخت هیچ يك از فرزندانِ بی دولت و
 امرا و ارکانِ مبانی شوکت در چنان مضیقِ طریقِ امانت نسپردند
 15 وَمِنْ نَصَائِحِهِ^۶ - شیداللهُ قواعدَ مَعْدَلَتِهِ - از حالِ این چنین
 پادشاهی و فرزندان و ارکانِ دولتِ او بنظرِ اعتبارِ انتباهی است همگنانرا
 از رعایا که ودایعِ حضرتِ پروردگارِ جَلَّ شَانُهُ وَ عَمَّ بِرُهُ

^۱ Zumer sûresi (XXXIX), 43. âyet.

^۲ 'Ankebût sûresi (XXIX), 4. âyet.

^۳ Zumer sûresi (XXXIX), 55. âyet.

^۴ Fecr. sûresi (LXXXIX), 27. âyet.

^۵ Bakara sûresi (II), 151. âyet.

^۶ Bu ibare ileride birkaç defa geçecektir; sözleri nakledilen zat, Uzun Hasan Beg'dir.

- و إِحْسَانُهُ اَنْد بَغِيرِ حَقِّ < مال > گرفتن و بفرزندان و امرا و لشکریان دادن جز محضِ ظلم و عدوان و سرکشیدن از حکم و فرمانِ واجب الاذعان ملکِ رحمان نیست و هر آینه جانبِ زیردستان گذاشتن و 3 زبر دستانرا پایهٔ صولت بر افراشتن موجبِ ندامتِ آخرت و وخامتِ عاقبت خواهد بود « فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِیْ الْاَبْصَارِ »¹ و بعد از وفاتِ او عمِّ صاحبِ قران یعقوب بیک از قیدِ اسارِ او خلاص شده 6 بطریقِ فرار از ان دیار بیدرِ نامدار عثمان بیک پیوست و باز بایالتِ کماخ فائز گشت و امرا و حکامِ قزوین و طارم و همدان بجهانشاه میرزا مجتمع گشته بعزمِ ملازمت و پی روی شاه محمد بیک بجانبِ بغداد توجه 9 نمودند و شاه محمد از غایتِ غرور و استکبار دعوی « اَلْیَسَّ لِیْ مُلْکُکُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْاَتْنَهَارُ »² پیش آورده و پدرِ خود را عرضهٔ استهزا و سخریت ساخته میگفت: پدرم را دستار بزرگ گشت (28 a) ، 12 در آذربایجان جماعتِ سعدلو³ اصفهان بیک را بسلطنت برداشتند و خزینه و قلعهٔ بایزید⁴ تصرف نموده در چُخورِ سعد⁵ قشلمیشی کردند و چون

¹ Haşr sûresi (LIX), 2. âyet.

² Zuhurf sûresi (XL), 50. âyet.

³ Başlıca Kara-koyunlu boylarından birisi olup, başında Kara-koyunlu hânedanının amca oğulları bulunuyordu.

⁴ Bugünkü Ağrı vilâyetine bağlı Doğu Bayezid kasabası. Buna doğu sıfatının verilmesi, Cumhuriyet devrinde olup, bu da onu İstanbul'daki Bayezid (Beyazıd) den ayırdetmek için yapılmıştır. Burası XIV. yüzyılda müstahkem bir kale idi ve Aydın adını taşıyordu. XIV. yüzyılın sonlarında bu kalenin hâkimi Bayezid adında bir bey idi ve kale de adını bu beyden almıştır.

⁵ Yani Sa'd çukuru (Osmanlı eserlerinde bazan: ساعت چقوری). Asıl Sa'd çukuru, Erivan ile Arpaçay'ın Aras'a eriştiği mevki arasındaki yöre idi. Çuhur-i sa'd, Safevî devrinde mühim bir

خبر وفاتِ < امیر قرا یوسف > بآرزنجان رسید یار علی نوادهٔ امیر طهران را
 اهالیٔ آرزنجان بآمارت قبول کردند و ابوسعید پسرِ امیر یوسف را
 3 غارت کرده اخراج نمودند و اسکندر میرزا بعد از وفاتِ پدر بدعوی
 سلطنت رایتِ مردی و شجاعتِ برافراشت و ایل و الوس که خانهٔ پدرش
 غارت کرده بجانبِ بغداد رفته بشاه محمد پیوسته بودند بنظرِ التفاتِ
 6 او ملحوظ نگشته روی بدولتِ اسکندر میرزا آوردند و بتأییدِ سلطنتِ
 او اجماع و اجتماع نموده اولاً بقصدِ محافظتِ ماردین از راهِ موصل
 توجه نمودند .

eyâletin (Erivan bölgesi) adı olmuştur. Burası Sa'dlu boyunun
 nisbetlendiği Sa'd'ın kışlağı olduğundan onun adını almıştır.

ذکر محاربه پادشاه سعید عثمان بیک با اسکندر میرزا

- بعد از وفات امیر قرا یوسف بعثمان بیک خبر رسانیدند که اسکندر میرزا رایت سلطنت برافراشته و بقصد تصرف ممالک پدر لشکری قوی فراهم آورده اولاً بماردین متوجه است و از کرکوک و طوق¹ بموصل رسیده عثمان بیک باحضار عساکر که در بلاد و قلاع داشت التفات فرمود و با جمعی که با او بودند اکتفا نموده از برای اطفاء نائرة² فساد آن لشکر از معسکر خود بایستقبال دشمن توجه نمود، درین ولا گوگجه موسی دگر که دخترش در حباله اسکندر بود و باعثمان بیک دشمنی قدیم داشت دست اعتصام در ذیل امیر نیکونام زده خود را در سلك³ خدام انخراط داده، چون عثمان بیک بماردین رسید² تنگری ورمیش نوکر امیر یوسف بیک و حاکم ماردین بود بشهر (28 b) متحصن گشت، امیر عثمان بیک بمحاصره التفات فرمود و به نصیبین رفت و¹² خبر نزول اسکندر میرزا بقراچوق جزیره³ دریافت از نصیبین کوچ

¹ N: کرکوک فوق

² N: چون عثمان بیک که حاکم ماردین بماردین رسید

³ Bu Karaçuk, Cizre (Cezîre)'nin güneyinde, Dicle'nin batısında va Dicle'ye dökülen Sufân dere'nin altındadır. Öteki Karaçuk ise yine Irak'ta Altın Köprü'nün batısında bulunmakta ve aşağı Zab'a dik olarak uzanmaktadır. Karaçuk, Türkiye, Azerbaycan ve Irak Türkleri'nin ataları olan Oğuz (öteki adı Türkmen) elinin Türkistan'da Siderya (Seyhun) kıyılarında bulunan yurtlarındaki büyük sıra dağların adı idi. Hattâ onlar oradaki Farab şehrine de bu adı vermişlerdi. Oğuzlar, Anadolu, Azerbaycan ve Türkiye'ye gelince buralardaki bazı dağlara da, anlaşılacağı üzere, Karaçuk demişlerdir (bu hususta tafsilat için, F. Sümer, Oğuzlar'a dair destanî mahiyette eserler, Dil ve Tarih - Coğrafya Fakültesi Dergisi, XVII, sayı 3 - 4).

کرده بشیخ کندی^۱ نزول فرمود و اسکندر میرزا از آبِ شالموق^۲ عبور کرده پشت بجزیره داد و بمحلی متین و ملجائی حصین نزول کرد و آبِ شالموق را درپیش گرفت، از طرفین محاربات بین الفتنین واقع شد،^۳ در اوایلِ حال در اکثر آن جدال اسکندر میرزا مغلوب میبود تا زمانی که < به > زینل بیک^۴ ولدِ یار علی که^۵ در موصل بود و میرزا علی برادر زاده^۶ امیر قرا یوسف که در اربیل^۷ بود و جنکلو حسن^۸ که در کرکوک و طوق بود و جمعی از امراء دگر که باحسن مذکور بودند بااستمداد والده و همشیره خود را برساله فرستاد و از امیر مجدالدین حاکم جزیره نیز مدد^۹ طلب داشت، پس باستدعاء اسکندر میرزا امیر مجدالدین^۸ که مابین محل ایالتش تا معسکر اسکندر دو فرسخ بود

^۱ Bu yer adı ileride de birkaç defa geçecektir. Şeyh Kendi hakkında ancak Kâtib Çelebi'de bir kayda rastgelinebildi (s. 438-39): «سنجار قربنده چتل کدوک نامنده برکوه واردد انک وراستنده خاتونیه دیرلر برکول واردد که تا وسطنده بر جزیره ایچنده برقریه عظیمه واردد جزیره غربیستنده هواثیه دیرلر برپشته اوزرینه برعظیم عمود نصب اولمشدر اندن جزئی شاله شیخ کندی قریه‌سی واردد».

Bu bilgiye göre, Şeyh Kendi, Nusaybin ile Hatuniye arasında bulunmaktadır. Bu köyün adı Osmanlı tahrir defterlerinde de geçiyor.

^۲ Hr (27^b): شماليق. Bununla hangi çayın kastedildiği anlaşılamadı. Yukarı Zab ile Karaçuk dağları arasında Şemamlık denilen bir yöre vardır ki (Kiepert, Syrien und Mesopotamien), eğer her iki yer aynı ise Şamalık suyu yukarı Zab'ı belki ifade edebilir.

^۳ N: از زینل بیک

^۴ Hr (27^b) böyle; N: پیر علی

^۵ N: ارویل

^۶ Hr (27^b) böyle; N: جنکلو حسن

^۷ N: مرد

^۸ Mb (631^b) böyle; N: مجد

- باسه هزار مرد و امراء مذکورین نیز از موصل و اربیل¹ و کرکوک بالشکریان باسکندر میرزا پیوستند و از جانب عثمان بیک گوکجه موسی بنابر عداوت سابقه نسبت با عثمان بیک با اسکندر میرزا هم زبان و 3 یکدل گشته پسر خود را مصر نام بعد از شام برای استحکام بناء² موافقت و انتظام در سلك مخالفت فرستاده بود، پس چون اسکندر میرزا را از همه جوانب مواد امداد و استعداد متراکم گشت و بتقابل 6 تمکن یافت بیست و یک روز از جانین آتش حرب تند و تیز و میدان قتال چون عرصه رستخیز گشت، در لشکر عثمان بیک اسلحه فتور یافت، جعبها از تیر خالی و قوائم چهار پایان (29 a) از نعل عاری 9 ماند و تنگری و رمیش حاکم ماردین بقطع طریق از ولایت عثمان بیک اسلحه و رزق مسدود و منقطع ساخت، چون ایام جنگ و قتال از بیست روز متجاوز گشت در روز بیست و یکم در اثنای قتال 12 گوکجه موسی و جماعت دگر روی گردان شدند و باسکندر میرزا پیوستند، جوانان نیکو از جانب عثمان بیک بقتل آمدند و امیر نامدار دران حرب بنفس خود از آنچه لوازم شجاعت بود بظهور رسانید و 15 علی بیک که بریمین پدر بزرگوار بود در مدافعه و ممانعت در میدان مردی پای مصابرت فشرده بقدر امکان مردی و مردانگی نمود، عاقبة الامر بر عثمان بیک غلبه کردند، اسکندر میرزا بر عثمان بیک 18 تاخت و زینل بیک و میرزا علی بر علی بیک پدر صاحب قران تاختند، چون اسکندر میرزا بعثمان بیک رسید باز³ جنگی عظیم درهم پیوست اسب

¹ N: ارویل² N: بنابر³ N: بار

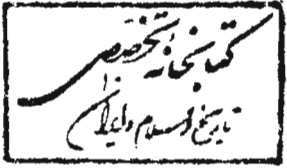
- عثمان بیک را انداختند و بسطام ولد^۱ و محمد ایناق خلیل اوغلی و
 یخشی بیک اوغلی^۲ و خضر بیک و جرسون^۳ خواجه علی و حمزه خزینه دار و
 3 حسن علاءالدین بیک اوغلی و بایزید بیک ولد عثمان بیک در مبارزت مردیها
 نمودند، قرا محمد نام از اسب فرود آمد و خواست که عثمان بیک را سوار کنند،
 چون بر عثمان بیک جراحته از شمشیر و تیر رسیده بود و یک دست و پای
 6 او از کار فرو مانده قدرت بر سوار شدن نداشت قرا محمد سر خود
 در میان هر دو پای او آورد و او را سوار گردانید و باز بمحاربه روی
 آورد محمد ولد ایناق خلیل^۴ و یخشی بیک اوغلی و خضر بیک و قرا
 9 محمد و حسن علاءالدین و حمزه عمر اوغلی گرفتار شدند (29 b) و
 حسن علاءالدین را هم در آن محل بقتل آوردند و آن اسب را که قرا
 محمد عثمان بیک را بروی سوار ساخته بود انداختند، جوانان بسیار
 12 بر سر عثمان بیک گرد آمده مردانگی بسیار در دفع اعادی نمودند و اسب
 بیکلر اوغلی که کوتل عثمان بیک بود کشیدند و باز امیر را سوار ساختند
 درین حالت از دور قوشونی در نظر آمد عثمان بیک فرمود که علی بیک
 15 است، خواجه محمد وزیر خود را فرستاد و علی بیک را با عانت و امداد
 طلب داشت، علی بیک با جوانان پسندیده کارزار دیده بدیشان
 پیوست و از مردم اسکندر بیک ولد ابراهیم بیک جوانان نیکو همراه
 18 علی بیک بودند مجموع باتفاق نوکران عثمان بیک مردی را که بر اثر

^۱ Hr (27b): امیر الله داد

^۲ Hr (28a) böyle; N: یخشی بیک

^۳ Hr (28a): Bunun Dursun Hoca oğlu veya Hoca Ali olması belki muhtemeldir.

^۴ Hr (28a) böyle; N: ولد ایناق خلیل. Yani az önce adı geçen محمد ایناق خلیل اوغلی. Belli başlı Ak-koyunlu yiğitlerinden birisi olan bu şahsın adı ileride çok geçecektir.



- عثمان بیک رفته بودند بهزیمت آوردند و اسب بیکار اوغلی نیز که مرکب عثمان بیک بود جراحت یافت ، پس شاه دراز که ازان امیر قرا یوسف بود و امیر عثمان بیک آنرا بفرزند خود علی بیک انعام فرموده 3 بود کشید و عثمان بیک را بران سوار کردند ، پس زینل بیک و میرزا علی و جنکلو حسن عثمان بیک را در میان گرفته از جای خود برداشتند و شکستند و چون عثمان بیک مجروح بود اوزن علی اختاجی عنان اسب 6 او را می کشید و باوجود ضعف و انکسار عثمان بیک فرزند نامدار خود را با جوانان تند پیکار که همراه بودند طلب داشت و فرمود :
- گریختن موجب خلاص نیست وظیفه آنکه در دفع دشمن پای ثبات 9 فشرده داریم ، بر حسب فرموده علی بیک و بهادران لشکر باز روی بحرب نهادند ، عثمان بیک نیز خواست که باز گردد ، اوزن علی که جلو داشت عنان اسب نگردانید ، عثمان بیک تازیانه (30 a) بر سر 12 اوزد و عنان بجانب حرب منصرف و منعطف داشت و شیخ اوغلی علی که بوی نوکر¹ علی بیک بود و پدرش از امرای نامدار عثمان بیک ، جنگی مردانه کرد و ایناق اسکندر میرزا را در برابر سوغلامش² کرد 15

¹ Boy nöker: Hassa nökeri anlamına geliyor. Bir hükümdarın veya beyin kendi boyundan, elinden (ulus) ve oymağından olan nökerleri. Bu deyim 'Arzname'de de bu anlamda geçiyor: وبعد از ان رای جهان آرای بندگی حضرت سلیمان مکانی پرتو التفات بر استعراض نوکران خاصه انداخت و از بوی نوکران سه هزار و دویست و سی نفر در نظر آمد ازان جمله (Milli tettebbular mecmuası, V, s. 302, 285 ; Minorsky, A Civil and Military review in Fārs in 881/1474, BSOS, X/1, s. 164). Şah İsmail'in Yavuz'a gönderdiği mektublardan birinde de bu tabir geçiyor (Feridun Bey, I, s. 385).

² Yani saplamak, sançmak, kargı saplamak (Şaylı Sulayman, Lügat-i Çağatay ve Türkî-i Osmânî, İstanbul, 1298, s. 191).

بنوعی که شمشیر از او گذرانید و قبضه در دست او خون آلود گشت و ابراهیم نام را فرمود که سرِ او را در برابرِ اسکندر میرزا برید و علی بیک پدرِ صاحب قران مردانگیها نمود و از نوکرانِ اسکندر بیک ولدِ ابراهیم بیک که با او همراه بودند محمد خزانه دار¹ و چنان اوغلی سلطان² و آغ مهاده و محمد بکاول و علی بیک و بوزدغان و قرامان و کوه احمد پور ناک دامادِ عثمان بیک و علی بیک ولدِ حمزه بیک در مدافعت و مبادرتِ سبهایِ بلیغِ پسندیده کردند و اسکندر میرزا را شکسته باز گردانیدند، درین محلّ بعضی از نوکرانِ عثمان بیک بداعیه فرار استعجال می نمودند، علی بیک بر حسب فرموده امیرِ نامدار به تیرباران ایشانرا باز گردانید و چون عرصه از اعدای خالی گشت و دشمن روی بهزیمت آورد عثمان بیک روی بآمد آورده در محلی که دشمن مشاهده می شد بآهستگی و در محلی که دشمن نینمود بتعجیل سیر می نمودند، عثمان بیک فرمود که شیر بدین طریق سیر میناید در وقت مشاهده آدمی بآهستگی و در غیر آن وقت باستعجال رود³

¹ مهاده بیک ولد خزینه دار: Hr (28^a)

² Hr. (28^a) böyle ; N: حنان اوغلی. kelimenin metne alınanı da doğru olmasa gerek ; چنان = چapan olabilir mi ?

³ Hr (27^b) bu savaşı 823 (1420) yılı olayları arasında anlatıyor ki, yanlışdır. Savaş 424 yılı Rebi'ul-âhir'inde (1421 Nisan) vukubulmuş ve İskender'in zaferi ile neticelenmiştir (A. Samarkandî, II, 1, s. 442).

ذکرِ توجہِ شاهرخ میرزا از ری بجانب تبریز

- بعد از وفاتِ امیر قرا یوسف حضرتِ خاقانِ کامگار شاهرخ
 میرزا از ری کوچ بکوچ چون آفتاب که بقطعِ درجاتِ ارتفاع از 3
 مطالعِ افق روی باستوا آورد متوجّه تبریز گشت (30 b) و شاهزادگانِ
 نامدار بایسنغر میرزا و جوکی میرزا و امرا و ارکانِ دولت و حکامِ ممالک
 در ظلِّ رایتِ جهان حمایتش چون انجم و کواکب روی بدانجانب آورده 6
 بی جنگ و ستیز و فتنه و خونریز بخطّه تبریز نزولِ اجلال فرمود ،
 چون اصفهان بیک مشاهده این حال نمود بی امهال و اهمال¹ بجانب
 اسکندر میرزا توجّه نمود و حضرتِ خاقانی ابراهیم جاکورا برسم 9
 ایلغار بر اثر او روانه ساخت و آن ایلغار در اُوه² موش بایصفهان
 بیک رسید و او سیاهی³ و احوال و اثقال را بدیشان گذاشته بتعجیل راند و
 در بالای آمد بایسکندر بیک التحاق یافت ، پیش از رسیدن او بماردین 12
 خزینّه یوسف بیک بتصرفِ اسکندر میرزا در آمده بود و عثمان بیک
 پیش از اتصالِ اصفهان بیک و اسکندر میرزا بمهرفر⁴ آمد ، فرزندی
 ارجمند خود را با پانصد سوار بدرگاهِ عالم پناه حضرتِ خاقانی روانه 15
 ساخته بود ، علی بیک در طیّ آن مسافت بسطّان ابراهیم جاکو رسید و

¹ بی امهال حال N:

² N: اُوه. Eserin diğer yerlerinde de öyle. Bu söz türkçe ova kelimesi olmalıdır.

³ N: سیای

⁴ N: مهرمر

- بیتفاق بساحلِ قرا کردونکر¹ بمعسکرِ همایون رسیدند و دران یورت
 شاهرخ میرزا را داعیهٔ معاودت شد، علی بیک بمسامعِ علیّه معروض
 3 داشت که اسکندر بیک و اصفهان بیک اتفاق نموده اند و امراء
 قرا قوینلو بر سلطنتِ اسکندر میرزا اجماع نموده اند و توجه بدین
 صوب دارند بعد از چند روز از بدلیس خبر رسید که قرا قوینلو
 6 آمدند، پس شاه رخ میرزا جمعی را از نوکرانِ علی < بیک > بقراولی
 نصب فرموده رایتِ جهان حمایتِ گیتی ستانی بجانبِ ارجیش بعزمِ دفع و
 قمعِ قرا قوینلو توجه فرمود، پس از قراول خبرِ وصولِ قرا قوینلو
 9 بدان حدود محقق گشت (31 a) که از اخلاط گذشته به بولانوخ
 دیگر² نزل کرد، شاهرخ میرزا به یراقِ حرب از قصاتوره³ و غیره
 امر فرمود و کوچ کرده از گنبدِ امیر سلیمان⁴ گذشته و < از آبِ
 12 الشکر عبور نموده ببالیخلو کول⁵ پشتِ لشکر محکم گردانید، دران

¹ Mevkii tesbit edilemedi.

² Yani Bulanık; Ahlat'ın kuzeyinde bugün Muş vilâyetine bağlı bir kaza merkezi. Metinden, bir de asıl Bulanık'ın varlığı anlaşılıyor ise de bunun neresi olduğu bilinemedi.

³ Farsça sözlüklerde görülemedi. Bu kelime, türkçe'de kısa kılıç anlamına gelen kasatura ile aynı olsa gerektir (Şemseddin Sami, *Ḳamûs-i Türkî*, İstanbul, 1317, s. 1071).

⁴ N: سلمان. Bugün Süleyman kümbet adlı köy olup (Köyle-rimiz, s. 681), Patnos'un kuzeyinde bulunmaktadır (Malazgird, 1: 200.000 -eski harfler ile-). Hâfiz-i Âbrû'da (Zubdat al-tavârih, Fatih ktp., nr. 4371, yap. 568^b), aynı sefer dolayısıyla burası "Emîr Süleyman" olarak zikrediliyor.

⁵ N: بالیخلو کول. Burası Karaköse'nin güney doğusundaki Balık göl olsa gerektir.

- یورت عثمان بیک نیز بمعسكر همايون نزول فرمود، پس از حوالی^۱ الشکرد عبور کرده و از دامن اله داغ گذشته باغہ دوه^۱ نزول کرد از طرفین میمنه و میسرہ ترتیب یافت، مشقلای شاهرخ میرزا^۳ بایسنغر میرزا <و> شاه ملک بیک و شیخ لقمان برلاس <و در> میمنه اش پسر نامدار او ابراهیم سلطان که والی شیراز بود و ابن عیم^۴ اورستم میرزا که والی اصفهان بود و سلطان ابراهیم جاکوکه^۶ از امراء عظام و والی شبرغان بود و در میسرہ اش امیر فیروز شاه و عثمان بیک و در میمنه^۵ اسکندر میرزا پیر مهادر سعدلو با توابع و در میسرہ اصفهان بیک و بیرام بیک و پسرش شہسوار بیک و سرقان و قرقان^۷ الپاوت، پس^۹ برین ترتیب لشکر حضرت خاقانی بیرون از حد^۸ شمار از فرزندان نامدار و امراء کامگار و پیاده و سوار چون بحری زختار

نظم

12

- زخاور چو خورشید سر بر زده سستان بر رگ ابر نشتر زده
ز نصر^۱ مین الله^۲ اورا لوا ز فتح^۳ قریب^۴ ورا منقلا
ز بانگ^۵ نفیرش عدورا زدور نماینده احوال^۶ یوم النشور^۷
ز کوشش^۸ بگوش^۹ عدو نفخ^{۱۰} صور برون کرده سرها ز خوف از قبور
چو سد^{۱۱} سکندر کشیدند صف دلیران چو شیران^{۱۲} دشت نجف

15

^۱ Ağa deve, Karaköse'nin güney doğusunda, Hamur ile Taşlıçay arasında iki köydür. Biri Yukarı Ağadeve, öbürü Aşağı Ağadeve'dir (Malazgird, 1:200.000 -eski harfler ile-). Bu köyler bugün de mevcuttur (Köylerimiz, s. 13). Timurlu müverrih Hâfız-i Âbrû (aynı eser, yap. 569^a), savaşın Altun Yahşi (التون یحشی) adlı yerde yapıldığını yazar.

^۲ N: کوشش

- جوانانِ جنگی چو شیرِ دمان بمیدانِ مردی همه رستمان
(31 b) سکندر دگر صف از آهن به بست که بروی اعادی نیابند دست
3 زنیزه یکی بیشه درهم تنید در آن بیشه مردان چو شیران غنید
که تا آن درختان بهنگامِ کار چو میوه سرِ دشمن آرد بیار
- پیش از جنگِ سلطانی میمنه^۱ اسکندر میرزا بر میسره^۲ خاقانِ سعید
6 تاخت آورده گرد و غبارِ فتنه و آشوب بر هوا کردند آتشِ حرب
فروزان و خاشاکِ ابدان بدان سوزان شد، اسکندر میرزا تیغِ آبدار را
چون نهنگِ بحرِ زخارِ دران^۱ دریا بجولان آورده جویِ خون از هر جانبی
9 چون رودِ ارس^۳ روان ساخت، میسره^۴ حضرتِ خاقان را که بنیروی
جلادتِ امیر فیروز شاه اختصاص داشت چون دلِ عاشقان و زلفِ معشوقان
پریشان گردانید، آنروز چون شبِ هجران و ایامِ فراق بر چغتای
12 سیاه و تباه گشت و شاهرخ میرزا را ازین غوغا دلِ مبارک از جای
رفت، دستِ دعا بسوی سما روی تضرع بر زمینِ خشوع آورده
بتأییدِ آسمانی قوی دل گشته شهزادگانِ نامدار و امراء نصرت شعار و
15 سردارانِ هر دیار و بهادرانِ روزگار را بفتح امیدوار گردانید،
روزِ دیگر چون سلطانِ خاور چادرِ سیاه را از سر خاکیان کشیده
رایتِ نورپاش را از افقِ مشرق بر افراختن و عرصه^۵ خاک را از خاشاکِ
18 ظلمتِ پرداختن گرفت و بتیغ زدن انوارِ لشکرِ جرّارِ شب را بعدم
رهنمائی مینمود، حضرتِ خاقانی لوای اُبّهت و جلال بعزمِ قتال
بر افراشت، صفوفِ بترتیبِ هوای موصوف مرتب گشت، اسکندر

¹ N: دران دران دریا. Bununla beraber fazla görülen bu birinci
kelimesi belki دران idi.

- میرزا نیز در مقابل (32 a) بهمان ترتیب قرار گرفت، صرصر قهروور
 هیاھوی شیر مردان کره^۱ خاک را از جای بر کند بخار سینه^۲ کره^۳
 زمهریر از بخار سینه^۳ کینه گذاران میدان انتقام چون کره^۳ نار 3
 گشت^۳ میمنه^۳ شاهرخ میرزا ابراهیم سلطان و رستم میرزا و ابراهیم
 جاکو بر میسر^۳ اسکندر که اصفهان بیک و بیرام بیک و شہسوار بیک و
 سرقان و قرقان^۳ الپاوت بودند حمله آوردند و از طرفین بمبارزت مبادرت 6
 نموده جنگی عظیم کردند، میسر^۳ اسکندر میرزا مغلوب و شکسته
 گشت، چون اسکندر میرزا میسر^۳ خود را پریشان یافت نیروی غضب
 از و در ضربان آمد و نأره^۳ قلبش فروزان گشت بر قلب شاهرخ 9
 میرزا که پیلان^۱ دمان و پیادگان^۱ کماندار پیش آن صف بسته بودند
 روی آورد و در منقلای میرزا بایسنغرو امیر شاه ملک و شیخ لقان
 بودند^۲ شکست بر منقلای افتاد، خلقی بسیار را اسیر و دستگیر کرد 12
 بسی از پیادگان^۳ بر نیزهای ایشان سوار < گشته > و بسیاری از
 سواران بر خاک^۳ هلاک افتاده < و بعضی از آنها > به بند استوار
 شدند، بر پیلان^۱ نیز دست یافت و جراحات^۳ رسانید، سمن^۳ میدان نورد 15
 تا بعقب منقلای شاهرخ میرزا تا بجائی که زنان ایستاده بودند راندند و
 بسیاری را اسیر کردند، چون شاهرخ میرزا این حال مشاهده کرد
 از تیب^۳ خود منقلای را قوی تر ساخت و اسکندر میرزا مغلوب گشت 18

نظم

- سکندر گرچه بود از سر فرازان مَثَل^۱ گشته بعالم صولت او
 دران شطرنج چون رخ ترک تازی نمود اما چو آمد نکبت او 21
 (32 b) بعرصه چون ز شہرخ بود غافل سکندر خورد اسب دولت او

¹ N: بر پیلان² N: بود³ N: پیادگان که

و عثمان بیک در میسر دست بردها نمود که بر میمنه^۱ اسکندر میرزا
 تاخت و مهاده بیک سعدلو در دست دوره بیک اوغلی که منقلای عثمان
 ۳ بیک بود گرفتار گشت و پیر غیب نام پسر او بدست علی بیک
 < که > پدر صاحب قران^۱ بود پای بند < و > اسیر شد و پیر
 او پس برادرش نیز مقید گشت و بسیاری از امراء قرا قوینلو روی
 ۶ بگریز نهادند و حضرت صاحب قران^۲ < در > محل الحاق عثمان بیک را
 رخصت انصراف داد و علی بیک را بامارت تبریز نصب فرمود و رایات
 جهان پناه به معاودت منصرف گردانید.

^۱ Yani Uzun Hasan Beg. Eserde Hasan Beg'e bu lakab veril-
 mekte olup, ileride ondan daima bu lakabı ile bahsedilecektir.

^۲ Asıl nüshada bu lakab herhalde: حضرت خاقان سمید idi.

ذکر معاودت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا بخراسان

- 3 بعد از فراغ از حرب و هراس اسکندر حضرت خاقان سعید ایالت
آذربایجان را به علی بیک پدر صاحب قران تفویض فرمود و عثمان بیک
را مقضی المرام و دوست کام بغنائم بیشمار بدار الامارت خود
6 اجازت انصراف داد و رایت جهان حمایت خود را بجانب خراسان
برافراشت و علی بیک چند روزی در تبریز قرار یافت و چون در تبریز
بواسطه عبور لشکرگرانی و پریشانی بود و تبریزیان میل بجانب قراقوبینلو
داشتند و اصفهان بیک قرا یوسف را داعیه قائم مقامی پدر و
9 برادر بود و بدین عزم لشکر بجانب تبریز کشید ، علی بیک
مقتضی فرموده « الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاق مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ »
12 را کاربند گشته بعزم زمین بوس پدر بزرگوار متوجه دیاربکر
گردید در قرقون دره¹ کردن پیش آمدند با ایشان قتال و جدال درهم
پیوستند جنگی مردانه کرد و بسلامت (33 a) گذشت و بوصول² درگاه
سلطنت پناه پدر بزرگوار سرافراز گشت ، پس بأعراب³ عُنَین⁴
15 تاخت و غارت عظیم کرد از جمله هفت هزار شتر⁴ گرفت و لشکر پدر
بزرگوار را معمور ساخت .

¹ Mevkii tesbit edilemedi.

² N: و بوصول

³ Bu 'Arab boyu hakkında 66. sayfadaki 2 numaralı haşi-
yeye bk.

⁴ N: سر

ذکرِ تسخیرِ عثمان بیک ولایتِ ارمن و

قسمت بر اقارب

- 3 چون امیرِ نامدار از قرا قوینلو فخرآ غانماً بمحلِ ابالتِ خود
عائد شد لشکری بی کران جمع آورده ماردین را بحوزه¹ تصرف محاصره
کشید و غله¹ خورانید و قری و مواضع را در عرضه² خرابی انداخت و
6 از آنجا باز بآرنجان رفت و بهمین دستور خرابی کرد و درحوالی³ آرنجان
سلطانِ طربزون بمسکری او التحاق یافت و به امداد و اسعادِ اودر تدبیرِ
فتحِ قلعه منجیق و عرّاده و قرا بؤغرا رسانید و از منجیق سنگ
9 انداختند و غله خورانیدند و یعقوب بیک از کماخ بملازمتِ پدرِ نامدار
پیوست و قرا حصار ضمیمه⁴ سیورغال⁵ او گشت و ترجاناتِ برادر زاده⁶
عثمان بیک موسی بیک نام برسمِ سیورغال مخصوص شد و آق شهر
12 بایناق حسن و بایبرت برادر زاده اش قُتلو بیک ارزانی داشت و خود
معاودت نموده بدیار بکر قشلامیشی کرد.

¹ قلعه N:

ذکر غارت کردنِ امیر نامور یغموَر دُکر را

- دران وقت که امیر مشارالیه بآرزنجان نزولِ اجلال داشت یغموَر
 دُگر < که > پیشتر امیر رُها را ازو گرفته بود و او بموصل رفته 3
 منشبت بامداد قراقوینلو گشته در مقام انتقام راسخ از هر جانب بجمع
 رجال اشتغال داشت و پنج هزار خانه فراهم آورده و خانه خود را
 بخاتونیه¹ و منکول² محکم ساخته و برُها تاخته و آن ولایت را در معرض
 نهب و غارت (33 b) انداخته بود. امیر نامدار را در شمیساط³ این خبر
 بمسمع جلال رسید بحوالی ارغنی رفت و لشکر خود را جمع کرده و
 باحضار نور علی بیك که در رها بود بمقام رأس العین، ایلچی 9
 فرستاد و اشارت فرمود و رایات نصرت شعار بجانب رأس العین برافراشت
 در وقت نزول < نور > علی بیك بشرف وصول التحاق یافت و
 باتفاق بر یغموَر تاختند و او را بانهزام و لشکر او را بانهدام رسانیدند 12
 غنائم و اموال بسیار بدست آورده خانه او را در حیطه تصرف کشیدند
 باز چون بادِ نو بهاری بر جبال و صحاری وزیدن و از تف آفتابِ حمل سبزه و
 ریاحین دمیدن گرفت، امیر نامدار لشکر جرّار بجانب ماردین کشید و 15
 باز مزروعات آن ولایت را خورانید و به ییلاق توجه فرمود و اکراد را
 لعصیانهم فی الآوامر والنواهی غارت کرده میل بجانب آرزنجان فرمود و
 آن شهر را در محاصره انداخت، یار علی بیك نواده امیر طهرتن که 18
 والی شهر بود باصفهان بیك قرا یوسف متوسل گشته او را بامداد خود

¹ Hatuniye, Nuseybin'in güneyinde Sincar'ın batısında bulunmaktadır.

² Bu ad her halde Hatuniye gölünü ifade etse gerek (bk. Kiepert, Syrien und Mesopotamien).

³ Bununla Urfa'nın kuzeyinde, Fırat kıyısındaki Sumaysāt'ın kasdolunduğu anlaşılıyor (ayrıca bk. 140. sayfa, str. 7 ve haşiyec 2).

- بوعدہ^۱ آنکه شهر را تسلیم او خواهد نمود طلب داشت و اصفهان بیک بدان امید لشکر بدان نواحی کشید و عثمان بیک بدو فرسخی شهر لشکر بگردن کماخ^۱ مستحکم ساخته نزول فرمود، چون اصفهان بیک 3
بأرزنجان رسید یار علی از مقتضی وعده تجاوز نمود و اصفهان بیک از آمدن پشیمان گشته سرگشته و حیران ماند نه بر شهر دست تصرف و 6
تسخیر توانست یافت و نه روی بمقابله و مقاتله عثمان بیک می توانست آورد اصفهان بیک^۲ هیچ خلصی جز معاودت ندید، بر جعت قهقهری روی بآذربایجان (34 a) آورد و عثمان بیک از عقب او رفت و از مردم او بسیاری در قید اسار آورده باز بمحاصره عائد گشت و چون 9
طلیعه زمستان از پایه سریر سلطان زمهریر روی بدیار سردسیر و گرم سیر آورد اغرق و خانه خود را با فرزند بزرگوار علی بیک 12
همراه کرده بدیاربکر روانه ساخت و دران زمستان درانجا اقامت کرده بوظائف تسخیر قیام نمود شهر را در حیطه تصرف کشید و تا اول بهار قیشلامیشی دران شهر نمود، چون در بهار ابر آزار درکنار 15
جویبار و دامن کوهسار بجلوه گری در آمده و مرغان خوش الحان از اطراف بستان و گلستان بنغمه سرایی در آمدند

نظم

- 18 بر آسود و آسود ازو مرزوبوم چوسقف فلک گشته ذات النجوم
در لطف و احسان گشادن گرفت دل بدره^۳ را باز دادن گرفت
و چون فرزند او علی بیک را هیچ اولکا نبود رها را بدوارزانی داشت و 21
امیر علی بیک خانه و الوس خود را ببالا آورد و عثمان بیک بدیشان متوجه شد و ببلده آمد توجه نمودند.

¹ Burada ünlü Kemah boğazı söz konusudur.

² N: و عثمان

³ N: برده

ذکر محاصره و تسخیر چشکزک و تسخیر قلاع آن طرف

- قبل ازان در چشکزک پیر حسین بیک حاکم بود و شیخ حسن که برادر کوچک بود با او نفاق ورزید و با پیر عمر که والی ارزنجان بود 3 طریق مخالفت و وفاق پیش گرفت و مال بسیار از پیر عمر بیک برداشت خود لازم داشته میفرستاد و برادر خود را مقید گردانید، چون این صورت بر امیر عثمان بیک ظاهر شد خواست که چشکزک را از تصرف 6 او بیرون آورد و چون او با پیر عمر بیک که <از> دشمنان عثمان بیک بود طریق (34 b) و داد و اخلاص می سپرده بطریق انتقام با او قیام نماید از آمدن رایات مملکت ستانی بمحاصره چشکزک و بعضی از قلاع 9 آن طرف بر افراشت و چون بمحاصره مشغول شد فرامرز نام که میر دیوان حسین بیک بود و از تناول شیخ حسن بیک متألم و متأسف می بودند دست اعتصام بدامن عثمان بیک زدند و شهر بحوزه تصرف 12 امیر نامدار در آمد و بنور علی بیک اختصاص یافت و عواطف بی دریغ در باره نور علی روز بروز در تزايد بود و او را از فرزندان عزیزتر میداشت ازان جهت که برادرزاده بود و در راستی و یک جهتی و 15 خدمتگاری بنوعی سلوک می سپرد که مزیدی بران متصور نبود و عثمان بیک بعضی ازان قلاع در تحت تصرف آورد و بعضی را به محاصره لشکریان مقید و محصور گردانید و شیخ حسن بیک در کوهستان سحاق 18 داغی¹ و منزر² و سیطورور³ پریشان و سرگردان⁴ میگشت و این

¹ Malatya'nın doğusunda Şakşak dağları var ise de (Dersim, 1:200.000 -eski harfler ile-) bununla burasının kastedildiği bilinmiyor.

² Tunçelindeki (eski Dersim) ünlü Munzur dağı.

³ Mevkii tesbit edilemedi.

⁴ N: سرکران

مُنزور کوهی است در غایتِ بلندی و مناعت در مابینِ ارزنجان و
چمشکزک و چون امیرِ نامدار از تسخیر و فتحِ آن پرداخت باز بَازرنجان
رفت و چندگاهی نفسِ مبارک را دران خطّه استراحت داد و از آنجا به
بیلاقاتِ اُروم سرایِ یاصی چمن که بر بالای ارزنجان بشمال واقع
است^۱ نزول فرمود.

3

^۱ Metinde de ifade edildiği gibi, Urum Saray Erzincan'ın kuzeyinde bir köy olup, şimdiki adı Mecidiye'dir. Bu köyde Akkoyunlular'a ait bir vakıf vardır. Bu vakfın Tur Ali Beg'e ait olduğu rivayet ediliyor (Ali Kemali, Erzincan, İstanbul, 1937, s. 245). Yassı Çimen'e gelince, Urum Saray'ın bulunduğu bu dağ da Selçuklu Sultanı Alaeddin Keykubat, Celâled-din Hvarizmşah'ı yenmişti (10 Ağustos 1230).

ذکر معاودت اسکندر میرزا با آذربایجان

- چون اسکندر میرزا بعد از انهزام بآربیل¹ و موصل و کرکوک و طوق روی آورد و دران دیار بلاضطراری گذرانید و اصفهان بیک را در³ آذربایجان روز بروز رایت سلطنت بلندتر میدید بجانب تبریز توجه (35) نمود و تبریز و النجق و قلاع که بتصرف اصفهان بیک درآمده بود انتزاع نمود و باخراج او از آذربایجان مشغول شد، اصفهان بیک فرار⁶ نموده باونیک و ارزن الروم² رفت و عثمان بیک بضبط ارزنجان و چمشکزک و بایبرت و ترجانات و قلاع و رباع که فتح نموده بود قیام نمود و آن ولایت را باعوان و انصار قسمت نمود، بدیاربکر رفت و قشلامیشی⁹ فرمود و باز اول بهار غلات و مزروعات ماردین را خورانید و بجانب اکراد سلیمانی و زرقی لوی تسخیر برافراشت و از قلاع ایشان¹² مفارقتین³ و ترجیل⁴ را باهشت قلعه که تابع بودند و سه هزار خانه⁵ در حیطه تصرف آورده بایزید بیک پسر خود را دران حدود باایالت گذاشت، درین ولا چون شیخ حسن را جبل رجا از جانب عثمان بیک منقطع شده بود و قلاع از تصرف او منقطع شده روی بدولت اسکندر¹⁵

¹ N: باردیل

² N: اورون روم

³ Yani Meyyāfāriḳīn, bugünkü Silvan.

⁴ Meyyāfāriḳīn'in batı ve kuzey batısındaki yörenin adı olup, Tercil kalesi Meyyāfāriḳi'nin batısındaki Hazro köyünün yanındadır (burası hakkında Şeref Han, s. 327; Konyar, III, s. 332-335).

⁵ N: خانه که

میرزا آورد و در سلك ملازمان خود را منخرط ساخت و دران وقت
 اسکندر میرزا بسکماناباد^۱ نزول داشت و امراء بدلیس و اخلاط و وان و
 3 و سطان بهانه آنکه بعثمان بیک توجه نموده بخویشتن دعوت می کرد شیخ حسن
 بیک را وسیله قبول دعوت ساخت و بدان امر چنان باز نمود که شیخ
 حسن بیک کُردست و آن اقوام ایشانراست وظیفه آنکه بدیاربکر
 6 در آیم و محل ایالتِ اورا از تصرفِ عثمان بیک بیرون آریم و ازان
 مقام کوچ کرده بآله داغ توجه نمود و از انجا بالشکرد، و امراء مذکوره
 دران مقام پیش از وصول پیغام بالوس اسکندر میرزا می پیوستند و
 9 لشکریان ایشان متعاقب می رسیدند، پس از آنجا کوچ کرده باو حولش^۲
 (35 b) نزول کرد و دران مقام لشکر امرا اجتماع یافتند و از انجا به
 ییلاق مینکول^۳ نزول کردند و آن شکارگاهی عظیم است و در میان
 12 ولایت آق قوینلو و قرا قوینلو واقع است و چون دران حوالی هیچ
 معموره نیست شکاری بسیار از گاو کوهی و گورو آهو و سباع و
 وحوش دران ییلاق می باشند، اسکندر میرزا دران مقام شکاری عظیم
 15 انداخت و دران شکار امراء بدلیس و اخلاط و وان و سطان را دستگیر
 ساخت.

^۱ İran'da Hoy şehrinin batısında, Türk sınırına yakın bir yerde olup, Hoy'a bir veya iki konak mesafede idi. Adı kurucusu olan Ahlat şahlarından Sökmen al-Kūṭbī'den gelmektedir. Burası XVI. yüzyılda bir köy idi (Feridun Bey, I, s. 404, 587, 596). Sökmen ābād'a türkçe Sökmen ovası da deniliyordu (gösterilen yer).

^۲ Mevkii tesbit edilemedi.

^۳ Bingöl

صفت بعضی از غرائب آن دیار

- اول آنکه دران ییلاق بمابین ارزن الروم و پاسین بونیس¹ که آنرا دوه بونی² گویند بالجه داغ می پیوندند و آله داغ³ طولاً و عرضاً دوفرسخ³ زیاده نیست منع و سرچشمه آب عظیم که بسه دریا انصباب و اتصال دارد یکی آب ارس که از شرقی آن کوه که⁴ <از> عک⁵ و پاسین و سُرْمَه لَو⁶ گذشته بدریای خزر < میریزد و دیگر آب فرات که از طرف⁶ غربی آن کوه که از ارزن الروم و ارزنجان و کماخ و تارو فر و غله زار⁸ (?) عانه و حدیثه و حله و جزایر⁹ گذشته بدجله می ریزد و بصره میرود و ببحر عمان می پیوندند و از جانب شمالی آن کوه دو آب یکی طُرْطوم⁹ نام و یکی اولتی¹⁰ نام بر میخیزد و بآب چورق¹¹ آمیخته میگردد و بقرادنگز

¹ N: بونیس. Türkçe boyun.

² N: دوه بونی. Deve boynu, bugün de adını muhafaza etmekte olup, söylendiği gibi, Erzurum ile Hasan kalesi (Pasin) arasında bulunmaktadır. Deve boynu türkçe coğrafya deyimlerindendir (İ. A., Erzurum, IV, s. 341; Deve boynu tabiri için, İ. A., III, s. 558).

³ Alacadağ, bugünkü Palandöken dağı olsa gerektir.

⁴ N: دوکوه

⁵ Bu şekilde bir yer adına rastgelinebilmeyi; Avnik olabilir mi?

⁶ Sürmelü = Sürmelü çukur, Gökçe göl (eserimizde Gökçe teñiz) ün güneyinde olup, ermenice Sürpmari'den gelmektedir.

⁷ Aynen böyle, neresi olduğu ve ya hangi kelimenin bozuk bir şekli idiği anlaşılamadı.

⁸ N: قبله زار

⁹ Burası için 14. sayfadaki 3 numaralı haşiyeye bk.

¹⁰ N: اونی. Gerçekten Çoruh'a dökülen çaylardan birisi Tortum, ötekisi Oltu çayıdır.

¹¹ N: حورق

- می‌ریزد بنابراین آن کوه را نافِ عالم گویند، چون اسکندر میرزا امرای کرد را مقید ساخت از یورشِ دیاربکر عنان منصرف داشته ببدلیس متوجه شد و شمس‌الدین بیک را که حاکم بدلیس و اخلاط بود و 3 بیست و یک قلعه از توابع بدلیس و صحرای موش بدو متعلق بود و اسکندر میرزا را داماد، بسرِ قلعهٔ بدلیس آورد و بأهلِ قلعه نمود 6 تا قلعه را از دستِ ایشان بیرون آورد، امیر مهاده (36 a) رسکی¹ با جماعتِ رسکیان که بمردی و شجاعت مشهورِ زمان بودند به محافظتِ قلعه قیام نمودند < اسکندر میرزا > پسرِ امیر مهاده را با امیر شمس‌الدین 9 همراه کرده بدرِ قلعه فرستاد تا قلعه بسپارند امیر مهاده قبول نکرد و از غایتِ مردی و مردانگی پسر را بدستِ دشمن گذاشت و قلعه را از برای ولی نعمتِ خود نگاه داشت اینچنین مردمِ حق شناس را سفید روی و 12 نیک نامی در میان مردم می‌ماند، چون اسکندر میرزا را بتسخیرِ قلعه میسر نشد جمعی را از نوکرانِ امیرِ مذکور در پای قلعه بقتل آمدند و او را بسرِ اخلاط آورد و در اخلاط نیز جوانانِ نیک نام از جماعتِ 15 مذکوره بودند که بمحافظتِ آنجا قیام نمودند و وظیفهٔ مردی و حق شناسی بجای می‌آوردند، چون امیر را بیای قلعه رسانیدند و او را بأهلِ قلعه بطریقِ معهود عرض کردند امیر میان بندِ خود را گشود و بست و مقصود 18 از آن اشارت بحفظِ قلعه بود آن جوانانِ دانا بر حسبِ اشارت در محافظت کوشیدند اسکندر میرزا چون برین معنی اطلاع یافت امیرِ مذکور را بدرجهٔ شهادت رسانید و چون آن قلعه نیز در غایتِ احکام بود و از تسخیر عجز حاصل، جمعی را به محاصره گذاشت و باز ببدلیس معاودت نمود و 21

¹ Bitlis bölgesine hâkim olan Kürd boyunun adı روزکی yahut Rūzagî (Rūjagî) dir (Şeref Han, s. 467-468). روزکی

- بمحاصره مشغول گشت و دران مقام طوی بزرگت ساخت و بیراق تسخیر اقدام نمود و درین مقام شیخ حسن بیک بنا برآنکه از اسکندر بیک مایوس شد و دانست که او < از > یورش دیار بکر متقاعدست فرار 3 نموده بدولت شاه بیک حاکم اگیل پیوست و هفت قلعه دران حوالی تابع او بودند و دولت شاه مذکور را با امیر عثمان بیک طریق موالات و مصادقت در میان (36 b) بود بنا بران بر علی بیک چنان نمود که شیخ 6 حسن بیک در جوار منست ملتئم آنکه امیر نور علی بیک به محاصره قلاع شیخ حسن بیک که آن قلعه کیرس و ریادست¹ مشغولست او را از محاصره بازدارند و از آنجا بکوچانند آن قلعه را تسلیم ملازمان نمائیم و آنحضرت 9 زرو اسب و شتر و بهائم به شیخ حسن بیک انعام فرماید ، پس علی بیک التماس را در محل قبول آورده بپای قلعه رفت و نور علی بیک را طوعاً و کرهاً از محاصره باز داشت و او را کوچانید و قلاع 12 بعلی بیک متعلق شد و در عوض مبلغی کثیر از زر نقد و طلا و جنس و بهائم و دواب انعام فرمود و دولت شاه بیک از مردم خود جمعی را بشیخ حسن بیک همراه کرده او را از اعراب گذرانید و از آنجا بروم متوجه 15 شد ، بعد از ان عثمان بیک بقلاع دیار بکر رفت.

¹ Mevkii tesbit edilemedi.

ذکرِ منازعتِ فرزندانِ امیرِ نامدارِ عثمان بیک بایکدیگر

- دران خریف فرزندانِ اوهابیل بیک و محمد بیک و مراد بیک و محمود بیک از فرات عبور کرده بولایتِ شام در آمدند و بهسنی^۱ و کولک^۲ و حصن منصور^۲ را غارت کردند و علی بیک بر سرِ ایشان رفت و اموالِ منسوبه را از ایشان انتزاع نموده بخداوندان باز گردانید و برادرانش پدرِ بزرگوار شکایت رسانیدند عثمان بیک از علی بیک رنجیده و پیغامِ عتاب آمیز فرستاد و علی بیک در جواب چنان باز نمود که چون رُها بولایتِ شام پیوسته و ایالتِ آنجا بمن تفویض فرمود<ید> اگر لشکرِ مصر و شام تعرض نمایند اگر بمقابله و مقاتله قیام نمایم سر در معرض تلف خواهد بود و اگر فرار نمایم کسرِ ناموس است ناچار مدارا می باید کرد، عثمان بیک دیگر باره (37 a) بدو پیغام کرد که ترا خوف و مهابتِ شامیان در دل کار آمده اگر رُها را رها میکنی من آن را نگاه می توانم داشت، پس علی بیک رُها را باز گذاشت و بیرون رفت و عثمان بیک ایالتِ آنجا بهابیل بیک تفویض فرمود و او متعهدِ محافظتِ آن حدود گشت.

^۱ بهسنی

^۲ حصن موصل N:

ذکر محاصره قلعه خرپرت

- چون علی بیک از رُها بملازمت پدر اتصال یافت و او را با یعقوب بیک که برادرِ مادری بود از دیگر برادران نسبتِ و داد و اتحاد قوی بود³ داعیهٔ التماسِ آمد داشت و آن شهر باسکندر بیک ولدِ ابراهیم بیک اختصاص داشت بامداد اتفاقِ برادرِ مشارالیه از پدر آنرا التماس نمود چون این صورت را بطریقِ پیغام بعثمان بیک معروض داشتند⁶ امیرِ نامدارا ناثرهٔ قهر اشتعال یافت و خشم انگیزانه جواب داد که آمد را بمن تعلقی نیست حضرت صاحبِ قرانِ امیر تیمور آنرا برسمِ جلدو¹ به برادرِ ایشان اقطاع فرمود اکنون ازانِ ولدِ او اسکندرست،⁹ برادران ازین جواب خشمناک شدند و در روزِ جمعه میان بندهای سیاه بر سر بستند و بجامع رفتند، چون پدر را نظر برایشان افتاد صرصرِ قهر و صاعقهٔ غضب در هوای محبتِ نرزندِ مرحوم و¹² عطوفت با فرزندِ او اسکندر بیک در وزیدن آمد فرمود که شما را بعد از من سیاه چه کار آید بعد از من شما را خاک بسر خواهد بود و بر اخراج از حدودِ قلم رو اشارت فرمود، یعقوب بیک چند روزی پنهان شد و علی بیک با امرا و نوکرانِ خود بعزمِ روم روی براه نهاد چون بحوالیِ خرپرت رسید او را از روم رفتن بطریقِ نصیح و ارشاد منع کردند (b 37) و چنان گفتند که بی ادبی با چنان پدری کردی و¹⁸ سیاه بر سر بستی اگر بر تو قهر کرده هیچ باکی نیست در خدمتِ پدر بودن و اوجاقِ خود نگاه داشتن از روم رفتن و دولت از ایشان خواستن

¹ جلدو: N

اولیست ¹ در فکر آن می باید بودن که خرپرت را تسخیر کنیم ، علی
 بیک ملتسمس امرا و نوکران قبول کرد و به محاصره² خرپرت مشغول
 شد و پیدر بزرگوار عرضه داشت کرد و صورت حال باز نمود عثمان
 بیک از آن خبر شادمان گشت و نور علی بیک و یار علی بیک و قلیج اصلان
 بیک را که برادر زادگان او بودند با شیخ محمد اوغلی که امیر گلججوك³
 بود و دولت شاه بیک کُر در را بامداد علی بیک فرستاد و استمالت داد و تحسین
 بلیغ فرمود و سلیمان بیک احوال خود را مضیق یافت و ناصرالدین
 ذوالقدر که از قوم او بود و صاحب بیست هزار خانه بود کس فرستاد و
 بمدد طلب کرد ، ناصرالدین مشارالیه التماس او را مبذول نداشت ،
 چون ازو مأیوس شد بساطان مصر صورت حال عرضه داشت کرد
 و چنان باز نمود که من غلام شما ام و جای من نیز از ان شماسست و از
 خرپرت تا ملطیه که از تابع شماسست يك روزه راهست و بغربی خرپرت
 واقع است ، پس سلطان اشرف که بعد از برقوق مثل او پادشاهی
 بعدل و انصاف دران دیار پیدانشد تنگری ورمیش نام که امیر بزرگ و
 از احرار او بود⁴ بالشکر بسیار شش نفر مینك باشی و از امرای چهل
 مرده و بیست مرده و ده مرده و لشکر (38 a) غزه⁵ و صفد⁶ و دمشق و
 حما و طرابلس⁷ و حلب تا سرحد دیورگی از ترك و عرب و کُر

¹ Boşluk.

² Burası Elazığ'a bağlı ve Gölçük (Hazar) gölünün güney kıyısındaki Gölçük köyü olmalıdır (HGM, Erzurum, 1:500.000; Köylerimiz, s. 285).

³ Tanrı Vermiş, gerçekte Memlûk değil, asıl adı Hüseyin olan Behisnili bir Türkmen idi.

⁴ N: غزا

⁵ N: صفات

⁶ N: طربنوس

- بمدد فرستاد تا علی بیک را از آنجا بکوچانند اگر کار بکار زارِ عثمان بیک انحرار یابد بمقابله و مقاتله قیام نمایند در آن سال عثمان بیک در طارموخ^۱ و هویوک^۲ بیلامیشی کرد و از برای قشلامیشی بدیاربکر عائد گشت و در جُلات^۳ که سه روزه راه حلب بود و بر ساحلِ فرات واقع است نزول فرمود، پس در خلالِ زمستان بدو خبر رسید که لشکر مصر به حلب رسید و توجّه بدفعِ علی بیک نموده اند، عثمان بیک از وصولِ این خبر بجانبِ پسر پیغام فرستاد و چنان نمود که من توجّه بارتصالِ او دارم و بمعاونت و تقویت و امداد رایتِ نصرت شعار بر افراشته می‌رسم باید که پای ثبات از جای خود نلغزاند و بتأییدِ حق^۴ جَلَّ جَلالُه و عَمَّ اِحسانُه قوی دل باشد «اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ»^۵ و بجمعِ عساکرو ترتیب و تجهیزِ آن مشغول گشت، پس در اوّلِ بهار از اسافلِ آبِ فرات باعالی رایتِ ظفر نگار بامدادِ فرزندی بختیار برافراشت علی بیک طرق را محفوظ گردانید تاخبرِ لشکرِ شام بقلعه نرسد و جمعی را که از لشکرِ مصر خبر بقلعه می بردند در راه گرفت و بقتل آورد و سلیمان بیک والیِ خرپرت بزخمِ فیر جراحت یافت و در آن جراحت هلاک شد و اهلِ قلعه آن صورت میداشتند^۶ تا کار باضطرار رسید روی بتضرّع آورده به تسلیمِ قلعه راضی شدند، پس سلجوق خاتون که حرمِ بزرگکِ امیرِ نامدار بود نوکرانِ سلیمان بیک را

^۱ N: دارموخ . Bunun bir yaylak olup, Murad suyu ile Tercan ovası arasında veya Erzincan'ın güney doğusunda olduğu anlaşıyor.

^۲ Burası belki Tercan ovasında, Karasu kıyısındaki هویوک adlı yer olabilir (Erzurum, 1:200.000 -eski harflerle-).

^۳ Bakara sûresi (II), 148. âyet.

^۴ Aynen böyle.

- استمالت داد و قلعه را استباعه نمود و امیر عثمان بیک بسیاری از انواع
 بهائم و اجناس از اسب و استرو شتر و جبه و جوشن و آقشه داد و (38 b)
 3 علی بیک نیز بران اضافه فرمود و قلعه را بتصرف آوردند و علی بیک بایالت
 متعین گشت و عثمان بیک بعد از قضاء الوطر از فرات عبور کرده
 به بیلاق متوجه شد و هایل بیک بهمان ولایت که باتفاق برادران
 6 گرفته بود لکّه خود را از شهر رها تعیین کرده فرستاد و آن ولایت را
 <در> معرض غارت و اسر انداخت و آنچه و اسیر بسیار گرفت
 زنان و دختران کشیدند و بامور ناشایست دست تطاول دراز کردند ،
 9 لشکر مصر چون از احوال خرپرت و خرابی هایل بیک خبر یافتند و
 اهل آن ولایت بشکایت و تظلم رفتند ، امرا صلاح چنان دیدند که
 چون از خرپرت یأس حاصل شده و هایل بیک بفته و فساد اتیان
 12 نموده از حلب متوجه رها شوند ، بعضی از امرا در زمان مشاورت
 گفتند که بسططان صورت حال باز نمائیم هر چه امر سلطان بدان جریان
 یابد بدان اقدام نمائیم ، تنگری ورمیش گفت : چه احتیاج بدین است
 15 چون سلطان مارا فرستاده که در دفع علی بیک بکوشیم و اگر کار
 بمقابله عثمان بیک انجرار یابد بدو نیز متوجه شویم اکنون چون خرپرت
 از دست رفت و بعضی از ولایات شام بغارت و فساد افتاد و رها نزدیک
 18 است صلاح دران است که بانتقام قیام نمائیم چه رها از خرپرت بما
 اقربست و علی بیک و هایل بیک هر دو فرزندان عثمان بیک اند ،
 امرا را این صلاح اندیشی صواب نمود و توجه نمودند .

ذکرِ توجهِ لشکرِ مصرِ بجانبِ رها

- چون امرا و لشکریان را تدبیرِ تنگ‌ری ورمیش مستحسن افتاد متوجهِ رها شدند از حلب عبور کرده به بیره که بسر¹ فرات و شام واقع³ است رسیده و جسر بسته از آب عبور کردند (39 a) و باوه² سُرُوج که از بلادِ قدیمه است و در مابینِ بیره و رها واقع است نزول کردند، جمعی را <از> اعراب از راهِ شبک³ فرستاد و خود از راهِ زیبل⁴ روانه شدند، اعراب یک روز پیش از رسیدنِ امرا و عساکر بقلعه رها رسیدند و چون هابیل بیک را سفه و بلاهت بر طبیعت غالب بود اولاً زنان و فرزندان مسلمانان را بفساد انداخت و نامِ سلطان و ملک الامرا بر بعضی زنانِ نابکار نهاد و مردمِ جمرئ بی اعتبار را در قلعه امین و معتمدِ خود دانست و قلعه را بی ذخیره گذاشت و غافلانه بعیش و عشرت نشست تا بحدی که لشکری بدان گرانی بچهار فرسخی¹² شهر رسیدند و او را ازان خبری نبود، پس یا آن اعراب جنگگ کرد و بعضی از سردارانِ ایشانرا گرفت و آن جماعت را هزیمت داد، چون امرا خبردار شدند کوچ کرده بدو فرسخی شهر آمدند، درین وقت¹⁵ او را محقق <شد> که لشکرِ مصر متوجهِ رها اند نیکرانِ معتمد را در اندرونِ حصار بداشت و خود بیرون آمد و پشت بر رخها که در حصار بود داد و بدفعِ یاغی مشغول گشت، لشکرِ مصر غلبه¹⁸

¹ N: بشر

² N: باوه

³ Burası belki bugün Birecik'e bağlı olan Şebbük köyüdür (Köylerimiz, s. 691).

⁴ Mevkii tesbit edilemedi.

کردند و او را شکستند و او بقلعه در آمد و به شهر محاصر گشتند ، چون
 عثمان بیک ازین صورت خبر یافت از بیلاقِ اروم سرای که در اعالیٰ
 3 ارزنجان واقع است با امرا و لشکریان ایلغار کرد و لشکر آمد نیز بدو
 پیوسته بودند پس بآتفاقِ نور علی بیک بدو فرسخی نه چومن^۱
 رسیدند و متوجه شدند ، چون لشکر مصر از آمدنِ عثمان بیک خبر
 6 یافتند آتشِ حرب تند و تیز ساخته قلعه را در حیطه قتال کشیدند و
 سرلوق قدیمِ رُها که در پای قلعه بود گرفتند و قطع کردند اهلِ
 رها در مضیقِ عجز و اضطرار (39 b) و حالِ مخمصه و اختطار
 9 افتادند ، پس هابیل بیک نسبت با امراء مصر بقرعِ ابوابِ صلح
 پیش آمد و امرا را بمعااهده دعوت نمود و امر به صلح قرار یافت و
 عهود بآیمان مؤکد گشت فامانِ امرا با غلامانِ سلطانِ مصر ساخته
 12 بودند که چون هابیل بیک از قلعه بیرون آید او را بگیرند و هابیل بیک
 بی تأمل غافل از آنکه علی < بیک > بعرضِ پدر رسانیده بود که رها را
 با مخالفت سلطانِ مصر نگه داشت نمیتوان کرد و او بر برادر طعنه
 15 میزد و تعهد محافظت نمود از قلعه بیرون آمد و غلامان او را گرفتند^۲ و
 نوکران و لشکریان او را بقتل آوردند و نهب و غارت و خرابی بسیار
 کردند و او را مقید ساخته بمصر بردند ، چون این خبر بمسامعِ امیرِ
 18 نامدار رسید نور علی بیک را باچهل نفر از نوکرانِ خود برها فرستاد
 تا بدارائیِ سِکّان و محافظتِ بقیة السیف از نوکرانِ هابیل بیک قیام
 نماید و نور علی بیک بر حسبِ فرموده^۳ بشهر در آمد و مجروحان را به
 21 تیمار و بیمار داری امر فرمود و احوالِ عثمان بیک رسانید و امیرِ نامدار
 معاودت < نمود >^۴.

¹ Mevkii tesbit edilemedi.

² N: گفتند

³ N: فرمود

⁴ Bu hâdisce 832 (1429) yılında olmuştur. Memlûkler, eserimizde denildiği gibi, Urfa'yı korkunç bir surette yağmalamışlar,

ذکر لشکر کشیدن اسکندر بن قرا یوسف بر سر
 امیر خلیل بن امیر شیخ ابراهیم در بندی و ویرانی
 3 شروان¹ و توجه عثمان بیک بآرزن الروم و آمدن
 شاه رخ میرزا بطرف آذربایجان

در اوائل سنه² سته و ثلاثین و ثمانمائه امیرزاده اسکندر²
 لشکری عظیم بجانب شروان کشید و امیر خلیل الله از مقاومت عاجز و
 6 گریزان بود، اکثر شروان از حوزه³ اختیار او بیرون رفت و پایمال
 هب ترکان و دست زده⁴ ظلم و عدوان گشت و زیاده از یک سال امن و
 9 امان از شروان برخاست، پس چون مخلصی (40 a) ازان نیافت
 دست اعتصام باستمداد از سلاطین روزگار زده خالق بردی را بشاه رخ
 میرزا و دیگری بامیر بزرگ عثمان بیک برسالت فرستاد و شرح
 12 احوال تزلزل و اختلال شروان معروض داشت، چون دیار بکر
 نزدیک بود رسول عثمان بیک زودتر رسید، امیر کبیر رایات نصرت

kadınlara, kızlara ve genç çocuklara tecavüzde bulunmuşlar ve çok adam öldürmüşlerdi. Bizzat Memlûk müverrihleri Memlûk ordusunun Urfa'da yaptığı işleri Hristiyanlar'ın Müslümanlar'a yapmadıklarını, bunların Timur ordusunun Suriye'de yaptıklarından farksız olduğunu ifade etmişlerdir (Maqrizî, al-Sulûk, yap. 131^b - 132^a; İbn Tağrıberdi, al-Nucûm, VI, s. 644 - 648). Hâbil, Mısır'da hapiste iken 833 (1430) de tâundan ölmüştür.

¹ N: تر

² N: اسکندری

- شعار بامدادِ امیرِ شروانِ بجانبِ ارزن الروم و حدودِ بلادِ آذربایجان
برافراشت، چون بحوالیِ ارزن الروم نزول فرمود و از قبلِ اسکندر
3 پیر احمدِ دخارلو دران شهر والی بود بنزولِ رایاتِ جلالِ کوکبِ
ایالتِ دخارلو در عقده و بال افتاد اولاً بمحضِ تأییدِ الهی یک برج
از حصار بی سبی ظاهر متناثر گشته بیکبار فرود آمد و خلقِ شهر
6 در اضطراب افتاده بدفعِ هجومِ لشکرِ جرّارِ بر رخنه حصار جمع شدند و
حربی عظیم انگیزته شد، آخر الامر دخارلو <یان> سلسله عجز و زینهار
خواستن خود را بجوارِ عفو و اغماضِ امیرِ نامدار رسانیدند و قلعه و
9 شهر را به بندگانِ درگاه سپردند، پس سایه فضل و رأفت آن دیار را
در کنفِ حمایتِ خود کشید و امیرزاده شیخ حسن بیک که از صلبِ
طاهرِ امیر بود بداروغگی شهر متعیّن گشت و درینولا مهتر بایزید را
12 با ایلچیِ امیر خلیل بیایه سریرِ خلافتِ مصیرِ شاهرخ میرزا از راهِ
گرجستان و دریا بارِ گیلان روانه ساخت و خالقِ بردی نیز پیش ازیشان
رسیده بود و صورتِ جالِ معروض داشته، چون مهتر بایزید خبرِ
15 فتحِ ارزن الروم و غارتِ بعضی از ولایاتِ آذربایجان و توجهِ عثمان
بیک بمظاهرتِ امیرِ شروان معروض داشت داعیه حضرتِ خاقانی
قوی گشت و نائره قهر (40 b) و غضب در دفعِ اسکندر در مزاجِ
18 مبارکش اشتعال یافت، پس حضرتِ خاقانی مؤدئی فرموده «والله فی
عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ» را نصب العینِ
ساخته عنانِ عنایت از برای حمایتِ شروان و طرد و منعِ اسکندر
21 بجانبِ آذربایجان منصرف و معطوف داشت تواجیان از برای حشرِ لشکر

- بقشلاقِ رَیْ تا بحدودِ هند و چین و بطونِ عراق و خراسان و طبرستان روانه گشتند و لشکری بعددِ ستاره متجاوز از حصرو شماره بیرون آوردند، در شهر سَنَهْ ثمان و ثلاثین بولایاتِ رَیْ رایاتِ نصرت شعار 3
نزل فرمود، از فرزندانِ نامدار شاهزاده گور افگنِ شیرشکار جوکی میرزا و از امراءِ عظامِ امیر علاء الدین علیکه و امیر فیروز شاه و امرای برلاس و ترخانیان و امیر یوسف خواجه < و > شیخ علی بهادر 6
اقبال وار ملازمِ رکابِ همایون بودند و از سائرِ ممالکِ چریکِ نام بردار بحسبِ توجیه و تنویه بیرون آورده بودند، چون فصلِ شستا منقضی و بابِ برودتِ هوا منظوی گشت و سلطانِ کواکب سپاه 9
خورشید از قشلاقِ جنوب کوچ کرده ربعِ ربيع و سرچشمه اعتدال را مخیمِ سرادقاتِ اقبال و مرتکزِ رایاتِ جاه و جلال ساخت شاهِ سکندر دیارِ غضنفر شکارِ تیمور نهادِ چنگیز نژادِ هرون منقبتِ مأمون 12
مملکتِ حمزه صلابتِ حیدر مهابتِ شاهرخ بهادر اَنارَ اَللهُ بُرْهانهُ روی خیمه و خرگاه بجانبِ آذربایجان آورده از راهِ سلطانیه کوچ بکوچ روانه گشت و بدار السلطنه تبرز نزل فرمود و تمامِ بلادِ آذربایجان را 15
در تحتِ ظلالِ چترِ گردون مثال کشیده دارووغان و عمالِ بسیار < به > ولایاتِ تعیین فرموده روانه ساخت (41 a) و قلعه اَلنَجَق < را > که کوتوالانِ اسکندر محافظت می نمودند در حیطه محاصره کشید، 18
چون این خبر بمسامعِ اسکندر رسید او را جای ثبات نماند و پای استقامتش لغزان گشت، شروانرا گذاشته از راهِ ارزن الروم بعزمِ دیارِ روم توجه نمود و درین زمان چنانچه مذکور شد ارزن الروم 21
در تحتِ تصرفِ عثمان بیک بود، چون خبرِ فرارِ اسکندر بشاهرخ میرزا رسید شاهزاده جوکی میرزا < را > با شصت هزار

- سوار بایلغار بر اثرِ < او > روانه گردانید و ایلچی علی الاستعجال بجانبِ امیرِ نامدار عثمان بیک ارسال فرمود و چنان اشارت کرد که باید راه بران گرفته چندان تسويف درکار او اندازند که ایلغار بدیشان 3
رسد و درین حال امیر بمقامِ کرمک^۱ با اندکی از مقربان و محرمان نزول داشت و فرزندان و عساکرِ منصوره هریک در قطری از اقطارِ دیار بکر قرار داشتند و مقتضی فرموده: «كُلَّمَا سَمِعُوا صَيْحَةً^۲ طاروا إِلَيْهَا» پیش نهادِ دیده انتظار داشتند، نور علی بیک را با جمعی کثیر از اُسْلَمَز^۳ و خلیل^۴ و قُطْبُکَلو^۵ بمددِ جانی بیکِ صوفی بیورش 9
مصرفرستاده بود و ملطیه را محاصره ساخته بودند بعد از فتح به مصر و شام متوجه شوند و دیگر فرزندان یعقوب بیک و پسرش جعفر بیک هنوز از جای خود بیرون نیامده بودند و لشکرِ علی بیک با جهانگیر 12
میرزا در خرپرت مقام داشتند و لشکرِ آمد و دیار بکر نیز بمعسکر نه پیوسته بودند و سلطان حمزه نیز در وقتِ توجهِ امیرِ بزرگ در آمدِ توقف داشت و منتظرِ فرمان ، پس امیرِ بزرگ با آن فئه قلیله بصوب 15
قتالِ اسکندر علی سبیل الاستعجال (b 41) تاخت.

^۱ Mevkii tesbit edilemedi. Erzurum'da Pasinler (Hasan Kale)de Gerek adlı bir köy vardır (Köylerimiz, s. 272).

^۲ N: سیه

^۳ Anteb - Haleb bölgesinde yaşayan Köpekli Türkmenleri'nin başı. Eslcmez az sonra Can Beg Şüfî'den ayrılarak Mısır sultanının katına gitmiş ve onun in'am ve iltifatına nail olmuştur (F. Sümer, Avşarlar'a dair, Köprülü armağanı, İstanbul, 1953, s. 455 - 457).

^۴ Belki Kutbegili boy beyisi yahut Bozca oğlu Halil Beg.

^۵ Anteb - Haleb bölgesindeki Avşarlar'ın bir kolu (F. Sümer, aynı yazı); adı ileride yeniden geçecektir.

ذکر مجاربه امیر نامدار با امیر زاده اسکندر و

وفات امیر مرحوم

- 3 درین وقت که اسکندر در صدد فرار بود امیر مرحوم را باوجود کبرسن و ضعف قوی و نارسیدن فرزندان و عساکر خبر هلاک بعضی از نوکران علاوه و ضمیمه سائر پریشانها شد و صورت هلاک نوکران آن بود که در سرحد گرجستان بمقام دوش قیا¹
- 6 جمعی از نوکران حضرتش بی احتیاط و بی ترتیب ایلغار کرده بخانه و یورت اسکندر میرزا تاختند و ازان جهت که سرداری نداشتند بسیاری از ایشان هلاک شدند فامّا بعضی از نوکران علی بیگ در میان آن
- 9 جماعت بودند جنگهای مردانه کردند و بسیاری از آن گروه خلاصی یافتند و اگر آن دلاوران جگردار در مقابله ثابت و استوار نمی بودند اکثر آن گروه عرضه تیر باران اجل و مطعون سنان بلا مهل
- 12 می شدند و علی لاله نیز در میدان مردی و مردانگی تکاپوی بسیار نموده < آغچی پیری را دستگیر ساخت، پس اسکندر میرزا چون دید که امیر نامدار در معارضه و مقاتله < پای > استوار دارد و از عقب
- 15 ایلغار جوکی بی قرار بر جناح پیکار می رسند لشکرا مربوب گردانید، درین ولا علی بیگ والد² صاحب قران بلشکر پدر بزرگوار التحاق یافته بود، امیر بزرگ باوزرا و امرا و اعیان دولت که ملازمان
- 18 رکاب همایون بودند مشاورت فرمود در باب قتال و جدال و منع

¹ N: Burası Kars'ın az güney batısında, şimdiki Selim kazası dahilinde olup, XVII. yüzyılda 200 evli bir köy idi (Evliya Çelebi, II, s. 340; ayrıca F. Kırzioğlu, Kars tarihi, İstanbul, 1957, s. 514, 521 ve I. harita).

² N: ولد

- عبور اسکندر میرزا، درین وقت امیرزاده علی بیک چنان بعرض رسانید که طریق حزم و تیقظ آنست که بیکی از دو صورت قیام نمائیم یا آنکه تاهنگام اجتماع لشکر پریشان و رسیدن جباخانه بخانه (42 a) معاودت نمائیم تا باعده و اسباب بوظائف حرب اقدام توانیم نمود <یا> بظاهر ارزن الروم جای گیریم و پشت بشهر محکم کرده تعهد احوال خود کنیم و آنجا را قائم خانه داشته با دشمن بقایمی میگذرانیم و این صورت هم سبب تقاعد و تراضی اسکندر گردد و هم جباخانه و ایلغار چغتای بما پیوسته شود و ازین <دو> امر قسم ثانی بصواب اقرب و از خوف و خطر احوط است فامّا چون تقدیر موافق تدبیر نیفتاد، امیر بزرگ آن صواب اندیشی را در معرض قبول نیاورد و باوجود قلت عساکر پیش رفت و طرفین بتسویه صفین قیام نمودند آتش محاربه و مضاربه اشتعال پذیرفت، در اول قتال قلیچ اصلان که عم زاده اسکندرو از امراء عظام او بود گرفتار گشت و جمعی کثیر و جمعی غفیر از جانبین در مابین بقتل آمدند

نظم

- روان شد زهر جانی جوی خون بهر گام سروی شده سرنگون
 شده بند شمشیرها چون کند فگنده بهر گام پای به بند
 امیران فتاده بقید اسار اسیران بر اسبان تازی سوار
- درین ولا جوکی میرزا که بر اثر اسکندر میرفت بپل چوبان¹ که پانزده فرسخی آن مقام است رسیده بود و روز جمعه امیر بزرگ بعزم رزم

¹ Hasan kale'nin doğusundaki ünlü Çoban köprüsü (bu köprü hakkında, A. Şerif Beygu, Erzurum tarihi, İstanbul, 1936, s. 210 - 213).

- سوار شد و حربی دیگر بغایت هایل و پر آشوب در میان جریان یافت از جانب امیر برادر زاده اش قلیج اصلان بیک و محمد بیک بن عثمان بیک و قتلو بیک برادر زاده اش بر قلب دشمن زدند و داد مردی و مردانگی 3 دادند و بهادران طرفین بدانچه مقدور < بود > اقدام نمودند جوی خون چون رود ارس روان گشت و امیر بزرگ در اثناء این حرب (42 b) از اسب افتاد و سر مبارکش جراحتی عظیم مهلك یافت با آنکه 6 سن مبارك شریفش بهشتاد رسیده بود و ضعف < بر > بنیه طاری جراحتی نیز بسر باری رسید، پس لشکریان هجوم کرده امیر را سوار بر مرکب استوار ساختند و بشهر ارزن الروم روانه گردانیدند و از 9 آق قوینلو بسیاری بقتل آمدند و بقید اسار افتادند، علی بیک از برای خلاص اسرا چند نوبت مراجعت نمود و جمعی کثیر را رهانید و پیلتن بیک بعزم استخلاص برادرش موسی بیک باز گشت و جنگی 12 مردانه کرد، پس او را گرفتند و به بند سیر¹ کشیدند ناگاه سیرش² بریده گشت و خلاص یافت و موسی بیک گرفتار ماند و هم دران نیم فرسخی جبه و جوشن پیلتن بیک رسید اما بعد خراب البصره سودمند 15 نیفتاد و پیر حسن بیک برادر قلیج اصلان و مراد بیک پسر حمزه خازن نیز گرفتار شدند و بایزید بیک و احمد بیک داماد و جمعی کثیر از آق قوینلو کشته شدند و از جمله بهادران زمان امیر امین الدین اوغلی 18 علی را اسکندریان از اسب انداختند و او را عربان کردند که بقتل آورند امیرزاده علی بیک بمدد رسید او عربان از جای برجست و صائل خود را از اسب انداخت و شمشیر او را ازو بازستد³ و بر اسب او 21

¹ N: سیر² N: سیرش³ N: از بازو بستد

- سوار شد و همراه علی بیک بیرون رفت ، باز قرا قوینلو از دنباله رفتند و بعد از جنگ بسیار او را گرفتند و بآسکندر رسانیدند ، چون اسکندر آوازه شجاعت او شنیده بود و درین جنگ نیز بر کارهای او وقوف یافت او را امان داد و این همه فتور و نفور که باقی قوینلو رسید از آن جهت بود که امیر در امور استعجال نمود و مین نصایحیه - خلدید سلطانه - (43 a) تأتی در امور و صبر در وقایع مورث حسن عواقب است فرموده «العجلة من الشيطان و التأتی من الرحمن» دلیلی است روشن ، چون امیر بزرگ تعجیل فرمود سرو ناموس در سر آن کار کرد و چندین بهادران نامدار از فرزندان عالی تبار و امرای نامدار و جوانان نوخاسته و مردان آراسته علف تیغ بیدریغ گشتند ، پس لشکر گریخته بشهر ارزن الروم درآمدند و امیر مغفرت مآب از آن جراحت بجوار رحمت حق پیوست ، بدن مبارکش را شیخ حسن بیک پنهانی مدفون ساخت و قلیج اصلان قرا قوینلو دُتْسَاق¹ بود ، نوکران موسی بیک او را رها نیده بخانه خود رسانیدند ، این واقعه در شهر تسع و ثلاثین روی نمود ، بعد از وقوع این فتن قلیج اصلان بیک پسر احمد بیک که برادر بزرگ امیر بود و قُتُلُو بیک <و> حسین بیک بقصد امارت در دروازه را شکستند و هر یک رایت امارت آق قوینلو بر افراشته از شهر بیرون رفتند فامّا اقوام آن دیار باطاعت ایشان اقدام نمودند ، پس قتلو بیک بقلعه بایرت و قلیج اصلان بقلعه پالوکه مقام ایشان بود عائد شدند و شیخ حسن بیک در شهر ماند ، پس اسکندر خبر یافت که شیخ حسن بیک در شهر است از وهم ایلغار چغتای و تصور

¹ Dutsak, tutsak: esir. Bu türkçe söz ileride çok geçecektir.

- آنکه شیخ حسن بیک شهر را مضبوط خواهد داشت کوچ کرده بقرآرس^۱ رفت بصوب روم، شیخ حسن بیک از خروج قلیج اصلان و قتل بیک <خبر یافت> شهر را انداخته بجانب جوکی میرزا توجه نمود و از آنجا پناه سریر اعلی شاهرخ میرزا ملحق گشت و تربیت یافت، چون اسکندر برین معنی وقوف یافت بشهر ارزن الروم معاودت نمود و در حوزه تصرف (43 b) آورده بتفحص قالب مبارک امیر مغفرت ایاب اشتغال نمود و بعد از تفحص بسیار یافتند و سر مبارکش را از بدن جدا کرده بجانب مصر فرستاد و چون علی بیک و محمد بیک و محمود بیک از میدان حرب با گریختگان آق قویونلو بالوس متوجه شدند، پیش از آنکه بالوس رسند جهانگیر میرزا بالشکریان علی بیک بمقام ترجان بامیرزاده علی بیک پیوستند و بآلتحاق ایشان برادران از قصد او متقاعد گشتند و پشت او محکم گشت، پس با بیهت و شوکت تمام بالوس رسید اما از واقعه پدر بی خبر بود چون بالوس رسید این خبر شیوع یافت، پس تمام الوس اجماع بر اتباع او نمودند و بامارت او روی وفاق و اتفاق بیکدیگر آوردند و علی بیک بنا بر آنکه ولی عهد بود از جانب پدر بزرگوار و اهل حل و عقد نیز بمقام اطاعت و انقیاد آمدند رایت امارت بر افراشت و قواعد عدالت و رعیت پروری و قوانین لشکر کشی و ضبط حدود و سد ثغورها نصب العین ساخته پیش نهاد ضمیر منیر گردانید، پسر نامدار خود را جهانگیر میرزا درالوس قائم مقام

^۱ Erzurum'un 15 kilometre kuzey batısında, şimdi Karaz denilen köy. Eski Erzurum burada idi (Bk. Abdurrahim Şerif Beygu, Erzurum tarihi, s. 9 ve devamı; Erzurum, İ. A., IV, s. 340 - 349).

- گذاشت و خود بایراق و اُهبّه متوجه جوکی میرزا شد و در ارزنجان باُردوی شاهزاده و بعزّ ملاقات پیوست و برادرش یعقوب بیک و نور علی بیک و جعفر بیک نیز بجوکی میرزا هم دران مقام رسیدند و محمد بیک و محمود بیک نیز بعد از توجه برادر بجانب جوکی میرزا قصد ارقین کردند و جهانگیر میرزا اُلوس را بخیرت کشید، پس جوکی میرزا با علی بیک جمعی کثیر از چغتهای همراه کرده بر اثر اسکندر بایلغار روانه ساخت و در مقام (44 a) قویله حصار^۱ یاسکندر رسیدند و اُلوسِ او را در عرضه غارت انداختند و قتلی عظیم کردند، اسکندر با معدودی چند که بدو مخصوص بود از میان بیرون رفته بسرحد روم رسید و لشکریان معاودت باُرنجان کردند، درین ولا موسی بیک که برادر پیلتن بیک بود و پیر حسن بیک که برادر^۲ قلیچ اصلان آق قوینلو بود دُئساق لشکر اسکندر شده بودند نوکران قلیچ اصلان قرا قوینلو ایشان هردورا با مراد بیک پسر حمزه خازن باق قوینلو رسانیدند، چون موسی بیک قلیچ اصلان قرا قوینلورا در زمانی که دُئساق آق قوینلو بود بنابراینکه خواهرش که برادرزاده^۳ امیر یوسف بود در نکاح داشت نیکو محافظت کرده بود نوکران قلیچ

^۱ Hr. (48^a). Burası hakkında 42. sayfadaki 4 numaralı haşiyeye bk. Sivas bölgesindeki halk ile Doğu Anadolu'da yaşayan Türkler in buraya umumî olarak Koyla Hisar (قویله حصار) dedikleri anlaşıyor ki, İran tarihlerine de böyle geçmiştir. Türk kaynaklarında burası daha ziyade Koyul Hisar olarak tanınmıştır.

^۲ N: برادرزاده.

- اصلان قرا قوینلو نیز موسی بیک را با پیر حسن بیک برادر قلیچ اصلان و پسر حمزه خازن را <که> به تبعیت ایشان شده است به آق قوینلو رسانیدند و این هرسه کس را اسکندر از برای مصلحتی چند زنده گذاشته بود اما پیر حسن را بنا بر آنکه او را واسطه می ساخت بدعوت قلیچ اصلان بیک و گفت که اگر قلیچ اصلان برادرت پیش من آید امارت آق قوینلو از اولاد عثمان بیک^۱ بستانم و بدو تفویض کنم و ۶ فی الواقع قلیچ اصلان نیز داعیه سلطنت آق قوینلو داشت و موسی بیک را از برای آنکه در دعوت برادرش پیلتن بیک واسطه باشد و مراد را ازان جهت که پدرش خازن حاکم ارزنجان بود و چون عثمان بیک ۹ از میان بیرون رفت اسکندر را قصد آن بود که ارزنجان را بامداد او در تصرف آورد .

عثمان بیک و اولاد N: ^۱

ذکر گرفتن سلطان حمزه آمد را

- سلطان حمزه (44b) در وقت توجه عثمان بیک بایسکندر در
- 3 حوالی ماردین بود و خواست که خود را بچنگ رساند چون بحوالی آمد رسید و خبر واقعه امیر بزرگ شنود متوجه بصوب آمد شد و آمد را بتصرف آورد و ضبط کرد و جهانگیر میرزا بفرموده پدرش
- 6 علی بیک در الوس مانده بود و با الوس بخرپرت رفته بودند، چون سلطان حمزه آمد را تسخیر کرد و قصد ارقین نیز کرد و پیش ازین محمد بیک و محمود بیک نیز قصد ارقین کرده بودند و اهل ارقین
- 9 از ایشان امتناع نموده بودند، پس داروغگان ارقین احمد چغتای و تاتار آقا باتفاق اهل ارقین جلال ساتلمش را نزد جهانگیر میرزا فرستادند که چون پادشاهی آق قویونلو بحکم ولایت عهد که از پدرش
- 12 مفوض شده تعلق بپدرت علی بیک دارد ما قلعه را بتوی سپاریم باید که زود خود را برساند و جهانگیر میرزا بنا بر استدعاء ایشان مسارعت نموده بجانب ارقین رفت و آن ولایت را در تحت تصرف آورده مضبوط
- 15 ساخت.

ذکرِ احوالی که بعد از فرارِ اسکندر میرزا واقع شده

- 3 شاهزاده جوکی میرزا بعد از فرارِ اسکندر و پیوستنِ امیر زادگانِ آق قوینلو بَوی خواست که عقدِ محبتِ استحکام یابد خانم دخترِ عثمان بیک را خطبه نموده بعقدِ نکاح آورد و ارزنجانرا بامیر زاده یعقوب بیک سیورغال¹ فرمود و او پسرِ خود جعفر بیک < را > 6 نامزد کرد و ایالتِ دیاربکرو < امارتِ > آق قوینلو بعلی بیک بنابرآنکه از قبلِ پدرِ بزرگوار ولی عهد بود تفویض فرمود و کمر شمشیرِ طلا و خلعتِ چارقبِ طلا انعام فرمود و اورا روانه ساخت و 9 بعد ازان بوظایفِ طوی و لوازمِ (45 a) زفاف قیام نموده باردوی همایونِ پدرِ بزرگوار شاهرخ میرزا عائد گشت و در قرا باغ بعزّ 12 بساط بوسی رسید، چون علی بیک تربیت² یافت و با لوس رفت و در مقامِ خرپرت محمود بیک و محمد بیک بواسطه³ قصدِ ارقنین از خوفِ علی بیک گریخته بودند و باسلچوق خاتون حرمِ امیرِ بزرگ و ابراهیم ادریس که میرِ دیوانِ امیرِ بزرگ بود فرار نموده در آمد بسطان 15 حمزه پیوسته بودند پسرِ خود را جهانگیر میرزا در قلعه⁴ ارقنین گذاشت و از حوالی⁵ آمد بقشلاقِ رأس العین توجه فرمود، پس سلطان حمزه آمد را

¹ N: سورغال

² N: ترتیب

- مستحکم کرد و حرم خود را آنجا گذاشت و شاه علی بیک پورناک و بیرام
 بیک ایناق خلیل را در شهر حاکم گذاشت و از توهّم آنکه مبادا علی بیک قصد
 3 ماردین کند یراق کرده بماردین توجه نمود و اهل آمد بواسطه ظلم و
 عدوان سلطان¹ < حمزه > [² رسولان سخن دان نزد علی بیک روان
 کردند و یّرا بجانب آمد طلب نمودند ، علی بیک با سیصد سوار جرّار
 6 بجانب آمد ایلغار نموده تا خود را بشهر انداخت ، شاه علی بیک راه
 گریز پیش گرفت علی بیک حکومت آمد را بفرزندش جهانگیر میرزا
 ارزانی داشته خود بطرف الوس معاودت فرمود و فرزند دیگرش حسین³
 9 بیک را بمصر از برای تمهید قواعد محبّت روانه ساخت و سلطان فرج⁴
 بنابر آنکه از قرا عثمان آزرده بود حسین بیک⁵ را مقید گردانید و فوجی
 از سپاه را بتاخت دیاربکر ارسال نمود ، ایشان قراجه طاق را بجاروب
 12 نهب و تاراج پاک ساختند ، جهانگیر میرزا از آمد عازم جدال و قتال

¹ Burada mühim bir atlama vardır. Metinde herhangi bir boşluk görülmeyp, سلطان kelimesinden sonra, وبقوق از خوابگاه ibaresi gelmektedir (sayfa 121, str 12-13). Bu ibâre ise, müteakip bahse yani Cihangir Mirza'nın Döğerler tarafından tutsak alınması olayına aittir. Böylece atlama bir bahsin son kısmı ile ondan sonra gelen bahsin ilk cümlelerinde yapılmıştır. Anlaşılabacağı üzere atlanmış olan yerler Hasan Beg Rumlu'dan alınarak metne dahil edilmiştir. Bu müellif, önsözde söylendiği üzere, Diyârbekriyye'den aldığı bahisleri kısaltarak, bazı kelime ve ibâreleri de değiştiren eserine koymuştur.

² Hr 49^b.

³ Hr'nun bu nüshasında: حسن. Ali Beg'in Mısır sultanına gönderdiği oğlu'nun adı, eserimizde az ileride yeniden zikredileceği gibi, Hüseyin idi.

⁴ Bu esnada (840=1436-1437) Mısır sultanı, Malik al-Aşraf Barsbay idi; bu hata ihtimal Hr'ya aittir.

⁵ Hr: حسن بیک

گردید هر چند مردمان نیکخواه گفتند که بی یراق بر دشمن رفتن صلاح دولت نیست و لشکر مصر پرزورند

3

شعر

بترس ارچه شیری ز شیر افگنان دلیری مکن بادلیر افگنان

بسر پنجه آهنینت مناز که آهنگراند آهن گداز

6

ملاف ارچه پیلی بزور بدن مباحش ایمن از حمله کرگدن

لیکن «اِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ عَمِّيَ الْبَصَرُ» پرده غرور دیده اورا

پوشانیده بود سخن ناصحانرا قبول نکرد و متهورانه در برابر مصریان

9

صف آرای گردید، با فوجی <از> بهادران بر قلب مخالفان حمله کردند و

ایشانرا متفرق ساختند و اموالی که ایشان در قراجه طاق گرفته بودند

باز ستاد و از کمال عقل و دانش بخواب غفلت رفت مصریان¹ فرصت را

12

غنیمت شمرده بیکبار حمله کردند و ایشان از بیم جان² و بی قوتی

از خوابگاه برجستند و حربی عظیم در هم پیوستند، چون اسبان

15

دگر در یراق کامل و تمام و اسبان جهانگیر میرزا خام بودند دگر

¹ Görüldüğü üzere tekrarlanan bu kelime, Diyârbekriyye'den gelmeyip, doğrudan doğruya Hasan Rumlu'ya aittir. Bunun yerine Diyârbekriyye'de, müteakip satırlarda görüleceği üzere, دُگَر = Döğer vardır. Hasan Rumlu, Döğerler'in başında Mısr adlı bir şahsın bulunmasına ve Döğerler'in Mısırlılar ile münasebetlerine bakarak onları Mısırlı saymış olsa gerektir.

² Hr'nun bu bahse ait son satırları (50a):

از خواب غفلت جسته سوار شدند حرب عظیم بوقوع انجامید و مصریان چهار نوبت میرزا جهانگیر را از اسب انداختند و دلاوران آق قوینلو اورا سوار ساختند و آخر الامر شکست بلشکر آق قوینلو رسید و میرزا جهانگیر با جمعی از امرا مثل عثمان بیک بیکنش و لهله حسن و قرا محمد دستگیر شدند امراء مصر ایشانرا روانه درگاه سلطان اشرف فرج کردانیدند.

از چهار طرف تاخته لشکر جهانگیر میرزا^۱ را احاطه نمودند و از چهار
طرف تیر اندازیها کردند و لشکر جهانگیر میرزا بهر رخنه که توجه
۳ بفرار نمودند ایشان فی الحال در سدد آن رخنه اسبان تاختند و آن ثلمه را
مسدود ساختند، قریب هفت نوبت کرب و فرب و اقبال و ادبار واقع
شد و زمان مصارعت و ممانعت و مسارعت و مدافعت متمادی گشت،
۶ امیر زاده جهانگیر بنفس مبارک خود آتش حرب را تند و تیز می ساخت
چهار نوبت اورا < از > اسب انداختند، در نوبت اول رستم خازن
اسب رسانید (45 b) و اورا سوار کرد و در دوم نوبت سیدی احمد
۹ پیر احمد و سیم نوبت لاله حسن و چهارم بهزاد عرب و درین چهار بار
سوار شدن کارهای غریب و پیکارهای عجیب کرد، آخر الامر اسب
بهزاد عرب اگرچه اسب تازی بود فامّا پای او لغزید و جهانگیر
۱۲ میرزا را انداخت، اورا دستگیر ساختند و درین جنگ عمر امیرلو
مردیها و میدان نوردیها کرد، تیری بر بالای گوش راست او زدند که
از یسار سر بیرون آمد^۲ چنانچه بعضی ازان تیر در یمین و بعضی در یسار
۱۵ مشاهد بود و تیری دیگر بزانونی او رفته بود و يك وجب فرو نشسته
و او در چنین حالتی پروای تیر نداشت بلکه چون تیر در روی دشمن
پرواز می کرد و در جنگ بمحافظت عقب لشکر هم قیام مینمود
۱۸ تا اورا از اسب انداختند و دستگیر کردند و از میدان قتال بیرون بردند
بعد ازان خواستند که بنابر غرضی که داشتند بقتل آورند در شب
اسبی کشید و سوار شده فرار نمود و عثمان بک^۳ نیز درین جنگ

^۱ لشکر علی بیك: N

^۲ آورد: N

^۳ بککش: N

- جلادتها نموده آنچه در حین امکان گنجد بجای آورد، در غلوی
تکاپوی تیری برکف پای اسب رسید و اسبش برو در آمد و اورا
انداخت و دستگیر گشت و هم چنین خوش قدم عبدالعزیز و امیر آقا و
3 حاجی داود و < علی > قلی قرا نیز پهلوانها کردند و لاله حسن و اوراق
احمد < و علی > قلی قرا < و > محمد جنگی مردانه کردند و تا نمرند
از اسب نیفتادند، پس جماعت دُگَر جهانگیر میرزا < را > بارستم
6 خازن و خوش قدم عبدالعزیز و عثمان بکتاش و علی قلی قرا که
بقید اسار افتاده بودند مقید ساخته بمصر فرستادند و در آنجا عثمان
بکتاش وفات یافت و درین جنگ جمعی کثیر از آق قوینلو بقتل آمدند¹
9

¹ Mb'nin (632^a) ifadesinden anlaşılacağı üzere vuruşma
Âmid dolaylarında vukubulmuştur:

واستتاب علی بیک بآمد ولده جهانگیر وارسل ولده الاخر حسین بیک الی صاحب
مصر لاصلاح البین فقبض علیه صاحب مصر وحیسه ثم ارسل الی طائفة ذکر وامرهم
بان یغیروا علی دیاریکن فاغاروا علی نواحی آمد فخرج جهانگیر میرزا اقاتلهم فی جمع
قلیل وقاتلهم قتلاً شديداً حتى اسر فی جمع من خواصه وقتل کثیراً من اصحابه فارسل
مقدم قوم ذکر جهانگیر مع سائر الاساری ومتعلقین الی صاحب مصر ولما بلغ هذا الخبر
الی علی بیک حزن حزناً عظیماً واضطرب واضطرباً بلیاً.

Bu esnada Döğerler'in başında Gökçe Musa vardı. Gökçe Musa babası Sâlim ve ağabeyisi Dımışk Hoca gibi, Kara-Koyunlular'ın dostu idi. Hattâ kendisi Kara Yusuf'un seferlerinde bulunduğ gibi, İskender'in savaşlarına da katılmıştı. Bir Mısır kaynağı da Döğerler ile Ak-koyunlular arasındaki vuruşmanın, eserde anlatıldığı gibi, çok çet'in olduğunu teyid ediyor. Cihangir, Gökçe Musa tarafından bukağılı olarak Mısır'a gönderilmiştir. Cihangir ve nökerleri kendilerini götüren Döğerli muhafızlar ile 840 yılı 17 Muharrem'inde (1 Ağustos 1436) Kahire'ye varmışlardır. Sultan Barsbay ona şefkat göstermiş, daha önce Ali Beg tarafından -kendisine bağlılığının teminatı olarak- gönderilen kardeşi Hüseyin Beg ile aynı yerde oturmalarına müsaade etmiştir. Barsbay, Gökçe Musa'ya mükâfat olarak 1000 dinar göndermiş ise de bu para varmadan Döğer beyi ölmüştü (bu hususlarda bilgi için, F. Sümer, Döğerler).

- و این مجموعِ فتن از قلتِ تدبیر (46 a) و بی تدبیری وقوع یافت و
 مِنْ نَصَائِحِهِ چون جهانگیر میرزا در عنفوانِ شباب بود و
 3 روزگار نادیده و کارزارها ناآزموده بسخنِ اربابِ تجارب کار نکرد
 پادشاهان و سرداران باید که بمشاورتِ اربابِ رای و خداوندانِ تدبیر در
 امورِ ملک کارکنند و زمامِ اختیار بدستِ غرور و استکبار نسپارند¹ و
 6 تااسب به یراق و نوکر مرتب نباشد یورش نکنند، پس جماعتی که
 ازین جنگِ نجات یافته بود مثلِ عمرِ امیرلوو جمعی دیگر از نوکران
 بآمد عائد گشتند و صورتِ واقعه را بعلی بیك عرضه داشت کرده
 9 به بیلاقِ مهارد² که معسکر او بود ارسال کردند، چون امیر خبردار
 شد پریشانی عظیم یافت و از مفارقتِ دو فرزند که در مصر چون یوسف و
 بنیامین به بند افتادند یعقوب و ارهمنشینِ حزن و ملال گشت و با این
 12 همه پریشانی درین ولا خبرِ معاودتِ اسکندر از روم رسید.

¹ N: بسپارند² Mevkii tesbit edilemedi.

ذکر معاودت اسکندر از جانب روم

- چون میان سلطان مراد و امیر قرا یوسف مخالفت و موالات بود
- اسکندر بعد از انہزام بروم توجہ نمود چون بحدود روم رسید از 3
- غایت غرورو نادانی کس بسطان روم نفرستاد و عرض احوال نکرد و
- بأموال مردم جبراً و قهراً دست تطاول دراز کرد، پس سلطان مراد
- از برای استحکام آن حدود لشکر فرستاد و اسکندر را بی تعرضی بحرب 6
- از آن دیار اخراج کرد و اسکندر چون خبر معاودت شاهرخ میرزا
- شنیده بود داعیہ ملک و ایالت آذربایجان درو بہیجان آمده از روم
- معاودت نمود، چون بمقام تجلی یورتی¹ رسید و از آنجا بصارو چیچک² 9
- آمد علی بیک ازین اخبار عزم جمع آوردن لشکر و قصد (46 b)
- قتال با اسکندر کرد امراء عظام یعقوب بیک و پیلتن بیک و شیخ حسن
- بیک در صحرائی خرپرت بعلی بیک ملحق شدند، یعقوب بیک کس 12
- فرستاد و محمد بیک و محمود بیک را آورد و امین الدین اوغلی علی کہ³
- بدست اسکندر گرفتار شده بود و بشیخ حسن بیک ملحق شده همراه
- او بمعسکر پیوست و بہ قلیج اصلان کہ در قلعه⁴ پالو بود کس فرستاده 15

¹ N: بورنی. İleride de geçecek olan bu yer adının nerede olduğu anlaşılamadı. Sivas'ın doğu taraflarında olması belki muhtemeldir.

² Saruçiçek: Eğin (Kemaliye) in batısında, Arabgir'in kuzey batısında, Divrigi'nin güney doğusunda bulunan bir dağ ve yayladır (Kiepert, BV. Sivas).

³ N: امین الدین اوغلی علی را کہ

⁴ N: باقی

- استدعاء حضور کردند امثال^۱ ننمود، پس مجموعِ امیر زادگان اتفاق نموده دربابِ یراق و کیفیتِ مقابله با اسکندر مشاورت کردند،
- ۳ علی بیک فرمود که او از راهِ خرپرت خواهد آمد ازین راه روانه شویم امرا فرمودند که او از راهِ بالا خواهد آمد زیرا که در صاروچیچک نزول کرده، پس رای بر آن^۲ قرار گرفت که بجانبِ ارزنجان روند و جعفر بیک را که پدرش یعقوب بیک بایالت و حکومتِ آنجا تعیین نموده و او پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده و بسیاری از ولایات مثلِ کماخ و قرا حصار را تاخته و نهب و غارت آن ولایت را برانداخته
- ۹ بدفعِ او قیام نمائیم و از آنجا روی بجانبِ اسکندر آریم، برین معنی اتفاق کردند و چنان مصلحت دیدند که حضرتِ صاحبِ قران^۳ را بشهرِ آمد فرستند بواسطهٔ آنکه سلطان حمزه در حوالی شهرِ یاغی بود و
- ۱۲ حضرتِ صاحبِ قران در آن حین بسنّ یازده بود، پس صاحبِ قران بر حسبِ فرمانِ پدر متوجه شد و چون بآمد رسید خشکی عظیم کشید و باوجودِ ضعفِ قوی و صغرِ سنّ شهر را مضبوط نموده محفوظ داشت و امانت را بمصاحب سپرد و چون صاحبِ قران را بآمد روانه ساختند خود بآرنجان متوجه شدند (47 a)، چون بآرنجان رسیدند جعفر بیک طریقِ عقوق و اضاعتِ حقوقِ مسلوک داشته
- ۱۸ بتمرد و استکبار دروازه‌ها را بست، پس شیخ حسن بیک بوقوفِ علی بیک و یعقوب بیک تدبیر کرده بدو پیغام کردند که برادرِ بزرگِ ما یعقوب بیک است و او را داعیهٔ سلطنت نیست فرزندِ ارشدِ تویی توره^۴ و

^۱ و امثال N:

^۲ N: برون

^۳ Yani eserin kahramanı Uzun Hasan Beg. Böylece o, 11 yaşında siyasi sahneye çıkıyor.

^۴ Türkçe türe.

- رسم آنست که توپادشاه شوی بیا که سلطنت حق تست و ماهمه اعوان و انصاریم ، پس جعفر بیک بدین پیغام فریفته گشته از شهر بیرون آمد و گرفتار گشت و اولاد و نوکران او باقتلو بیک اتفاق نموده ارزنجانرا 3 ضبط کردند، پس علی بیک برادران خود را یعقوب بیک و محمد بیک و محمود بیک و شیخ حسن بیک را با لشکری به محاصره ارزنجان تعیین فرمود و خود به ییلامیشی بجانب بایبرت رفت ، بعد از چند روز لشکریان جعفر 6 بیک از حصار بیرون آمدند و با یعقوب بیک محاربه کردند و یعقوب بیک برایشان غالب شد و بسیاری از ایشان بقتل آمدند شهریان بمشاهده این حال مضطرب و پریشان گشتند و دروازه‌ها را گشاده فریاد الامان 9 الامان از میان جان برآورده شهر به یعقوب بیک سپردند و قتلو بیک با خواجه محمود ارزنجانی که پیشوای شهر بود گریخته بقلعه بایبرت که تعلق بقتلو بیک داشت رفتند ، درینولا اسکندر از صاروچیچک 12 منحرف شده بملطیه آمد و بنابر سوابق محبت که با قلیج اصلان آق قوینلو داشت ایلچی بدو فرستاد و او را دعوت کرد و قلیج اصلان باعانت او برادر خود را پیر حسن بیک با لشکری فرستاد تا بمعانت 15 ایشان از آب فرات گذشت و بحوالی خرپرت نزول کرد و درین مقام قلیج اصلان نیز بمعسکر اسکندر پیوست (47b) ، پس باتفاق بر در خرپرت لشکر کشیدند و جنگ انداختند و حاکم خرپرت پهلوان سیدی 18 علی بسیاری را از لشکر اسکندر بقتل آورد و سری چند از مقتولان جدا کرده با عرضه داشتی مشتمل بر اعلام کیفیت احوال از اتفاق قلیج اصلان بعلی بیک ارسال کرد و علی بیک با برادران خود و اعیان 21 دولت کنگاش فرمود که بر اسکندر باتفاق ایلغار کنند امرا راضی نشدند و علی بیک لشکری برخلاف رای امرا جمع کرد و از کوه منزور

- بصحرای ابوجوق^۱ بزمخت و مشقت تمام نزول فرمود، چون اسکندر این خبر در یافت از خرپررت کوچ کرده بطرف کیغی رفت و در آنجا خرائی بسیار کرد و پیلتن بیک پسر خود را بهلول نزد او فرستاد و از آنجا بترجان رفت و آن ولایت را خراب کرد و خانه خود را بقلعه پکرج^۲ که متروک و معطل بود گذاشت و بحوالی ارزنجان آمد و خانه موسی بیک را غارت کرد و بجانب ارزن الروم رفت و شهر را با قلعه در تصرف آورد و از راه اونیک و قاقزمان^۳ بهخوور سُرْمه لو^۴ رفت و در آنجا قشلامیشی کرد و برادرش جهانشاه میرزا که ایالت آذربایجان بدو متعلق بود در قزل آغاج قشلاق گرفت و چون زمستان در آمده بود و راهها مسدود گشته علی بیک نتوانست برو لشکر کشیدن از ابوجوق بخرپررت رفت و اهل آنجا را استألت داد و داروغه سابق را بداروغگی گذاشت و از برای تدبیر استخلاص فرزندان از قید و زندان مصر بشهر آمد قشلامیشی نمود و سلطان حمزه بماردین بود، چون معاودت برادر بآمد در یافت از روی ارادت و اخلاص بدرگاه او شتافت و علی بیک را از قدوم او مسرت (48 a) و بهجت فزود، چون بی سببی ظاهر بملازمت برادر شتافته بود بتربیت و تمشیت او توجه نموده تمام الوس آق قوینلو بدو سپرد که بساحل خابور قشلامیشی نماید هرچند اعیان دولت در نقض آن تفویض کوشیدند و امارت

^۱ Bugünkü Ovacık olsa gerektir. Burası Munzur dağlarının altında İlanlı dere ile Karagöl deresi arasında, Tunçeli (Dersim) vilâyetine bağlı bir kaza merkezidir.

^۲ Mevkii tesbit edilemedi.

^۳ N: قاقزمان

^۴ Yani Sürmelü çukuru; Gökçe gölün güneyinde bulunmaktadır.

- شفاق و عدمِ وفاقِ او بمسامعِ علیّه رسانیدند امیر علی بیک التفات
نفرمودند عاقبة الامر نتیجهٔ مآل اندیشی آن جماعت بظهور آمد و
وخامت بی تأملتی بحصول پیوست و چون او را روانهٔ قشلاق ساخت و 3
سلطان حمزه بر حسب تدبیر امیر و تقدیر «مَنْ هُوَ عَلٰی مَا يَشَاءُ
قَدِيرٌ» بقشلاق در آمد و آتشِ عناد بر افروخت و دعوت خانهٔ خروج را
بتابِ وعدهای دلفریب گرم ساخت و فراشِ مبثوثِ لشکرِ مورو را 6
بر چراغِ خیالاتِ خام جمع آورد و بآبِ افسونِ گوناگون آتشِ
محبت و پیروی برادر از دلهای مردمان فرو نشانیدن گرفت و باز خانهٔ
علی بیک را که در حوالی آمد بود کشید و الوس را از آنجا کوچ 9
گردانیده^۱ بیورتِ خود رسانید، درین ولا خبر رسید از جانبِ سلطان
اشرف که اگر دیدارِ فرزندان را خواهانی قلعهٔ خرپر را بملازمانِ
ما سپار تا فرزندانِ ترا بتو رسانیم، پس علی بیک صاحبِ قران را با آنکه 12
در صغریسن^۲ بود و سالِ او از یازده تجاوز نداشت فامّا آثارِ رشد و
نجات از ناصیهٔ دولتش تابان بود بجانبِ قلعهٔ خرپر فرستاد تا
تسلیمِ شامیان نماید، چون صاحبِ قران بقلعه در آمد و با قلعه داران و 15
اربابِ حلّ و عقد صورتِ حال بازراند و ایشان از روی صلاح
اندیشی امتناع نمودند و صاحبِ قران را نیز طبعِ سلیم بنابر مصلحتِ
روزگار و مآل اندیشی اقتضای همین مینمود بنابراین امرِ تسلیمِ معوق 18
ماند (48 b) و صورتِ حال بر پدرِ بزرگوار معروض گشت.

کرده: N: ۱

ذکر مجاربه سلطان حمزه و اصفهان بیکِ قرا یوسف

- چون سلطان حمزه از برادرِ خود علی بیکِ اعراض کرده طریقِ
 3 عصیان پیش گرفت و والی^۱ بغداد اصفهان میرزا بن قرا یوسف احوالِ
 فرزندانِ عثمان بیک را پریشان و فرزندانِ علی بیک را محبوسِ مصر
 یافت طمع در ملک کرده لشکر مرتب ساخت و بجانبِ دیار بکر توجه
 نمود و سلطان حمزه نیز چون او را متوجه دید بجانبِ او روی آورده و
 6 لشکرِ آق قوینلورا مرتب گردانیده بایستقبالِ حرب و قتال روانه
 گشت، چون اصفهان میرزا بسنجار رسید و داعیه^۲ ایلغار بر سلطان
 9 حمزه داشت تا علی الغفله ایشان را فرو گیرد، هم دران موضع
 یکی از کاروانیان قراجیه نام که در راه غارت یافته بود از قراولانِ
 اصفهان بیک و مقید شده خود را بآبِ خابور انداخت و بر سلطان
 12 حمزه خبر رسانید که اینک اصفهان بالشکرِ بسیار رسید، چون سلطان
 حمزه واقف شد لشکرِ خود را جمع کرده بآبِ دوه^۳ آمد و از انجا
 بآبِ سهل^۴، چون اصفهان بیک و قوف یافت که سلطان حمزه اطلاع
 15 بر ایلغار یافته نتوانست آمد، پس ایلچی بعلی بیک فرستاد و استمدادِ
 او کرد، علی بیک حمزه^۳ خازن^۳ را بامعدودی چند < به > میرزا
 فرستاد، این جماعت در مهباد بازاری^۴ بایصفهان میرزا رسیدند و

¹ Mevkii tesbit edilemedi.

² Mevkii tesbit edilemedi.

³ N: خان

⁴ Mevkii tesbit edilemedi.

سلطان حمزه کوچ کرده^۱ بآب قوچ حصار^۲ رسید و از انجا بآب قرا دره^۳ نزول کرد و موسی قوجه حاجی و پیر محمد پورناک و پیر عثمان بیک و اغمان اوغلی علی و شاه علی بیک پورناک (a 49) را^۳ بقراولی فرستاد، پس سلطان حمزه بنصیبین نزول کرد و اصفهان از ملتقی آب بمهاد بازاری نزول کرد و از انجا <کوچ کرده در> برابر مقام برکتیر^۴ نشست و پلی بر آب نصیبین بست و نزول نمود و در^۶ موضع احمدی^۵ قراولان بهم رسیدند و جنگ کردند و سه کس را از نوکران اصفهان بیک دستگیر کردند و قراول سلطان حمزه غالب آمد و موسی قوجه حاجی جنگی مردانه کرد و چون این خبر بسطان حمزه رسانیدند ایلچی بحسن کیف که از قدیم دوستان بودند فرستاد و دیگری را بجزیره، و اهل جزیره اگرچه اولاً تابع قرا قوبنلو بودند اما از ظلم و جور اصفهان بیک بجان آمده و ازو اعراض کرده بودند^{۱۲} حاکم جزیره ابدال بیک بساطان حمزه پیوست و لشکر حصن کیف بیاشلیغ^۶ ملک خلف نیز بدو التحاق یافتند، قریب دو ماه هر دو لشکر

^۱ کرد N:

^۲ Koçhisar, Mardin'in 20 kilometre güney batısında olup, eski adı Dunaysir idi ve XIII. yüzyılın başlarında türkçe adını da taşımaya başlamıştı (Strange, s. 96; Gabriel, Voyages, s. 43-46). Koçhisar'ın bugünkü adı Kızıltepe'dir. Koçhisar'ın yanından şimdi Zerkan adını taşıyan bir çay geçmektedir ki, bahsedilen su, şüphesiz bundan başkası değildir.

^۳ Nusaybin'in az güneyi doğusunda, Musul yolu üzerinde bulunmaktadır; şimdi Suriye toprağında, bir demiryolu durağıdır ve Karadere adını taşımaktadır.

^۴ Haritalarda görülemedi; Nusaybin'in az güney doğusunda olsa gerektir.

^۵ Haritalarda görülemedi.

^۶ N: بیاشلیق

- متقابل نشستند و در کین یکدیگر بودند تا هر دو فریق حریق آتشِ
 جدال و لجاج شدند و علف ازان جهت که از آق قوینلو خاکی عظیم
 جمع آمده بودند تلف شد، درین اثنا محمدِ ایناق خلیل از سلطان
 حمزه گریخته بعلی بیک ملتجی گشت و اخبارِ اصفهان و سلطان حمزه
 رسانید و علی بیک محلّ فرصت یافته از آمد بالشکر بیحد بولایاتِ
 ۳
 ۶ ماردین تاخت و بعضی را ازان ولایات غارت کرد و بآمد عائد گشت و
 سلطان حمزه بااعیان لشکر مشاورت کرد یراق چنان دیدند که
 از سرِ ابِ نصیبین که اصفهان بیک پل بسته بود بسرِ اصفهان
 ۹ روند چه از آب گذشتن صعوبت بود بران قرار متوجه پل شدند و
 اصفهان بیک را نیز چون بی قوتی و بی قوتی روی نموده بود و احوال
 پریشان مانده بعضی از لشکر خود را باهما را مثل عیسی بیک
 ۱۲ (49b) و حمزه خازن را بالشکریان علی بیک و مزید چوره را و
 جماعت بیک را^۱ و محمود بادوس را با چهار هزار نفر بطرفِ ماردین
 از برای قرق و غارت غله فرستادند و بقوچ حصار رسیدند، پس از
 ۱۵ قلعه ماردین محمد قوجه حاجی بسطان حمزه معروض داشت که
 اکثر لشکریان اصفهان بیک اینجا اند فرصت غنیمت است که هنگامِ
 کار و وقت کارزار است، پس سلطان حمزه کوچ کرده با اهل و حشم
 ۱۸ یا اصفهان بیک متوجه شد و علی مماش و آقازرا^۲ بقراولی فرستاد و
 خبر رسانیدند که اصفهان بیک خبر سلطان حمزه را شنوده و بخاتونیه
 متحصّن شد^۳ پس سلطان حمزه خانه را گذاشته و آب گرفته ایلغار
 ۲۱ کرد و اصفهان بیک نیز خبر ایلغار او در یافته و متوجه گشته، پس

^۱ Aynen böyle.

^۲ N: علی مار آقازرا

^۳ N: شدند

- صفین استوا یافت و میمنه و میسره و قلب و جناح مرتب گشت و تیر
چون دعای خلوت نشینان گوشه گیر از چله خانهای کمان بال اقبال
گشاده سینه‌ای کینه اندوز را به پیکان جگر دوز می شکافت و رماح^۳
چون ارواح واقعه بینان بهر پهلو که سر می نهاد هر چه می دید راست
بود و هر چه از زبان او می افتاد در دلها اثر می یافت شمشیر چون صبح
صادق دم علم بر فرق فرقتین بلکه بر تارک فرقدین کشیده سرهای^۶
خواب آلودگان غرور را از بستر جهل بر میداشت

نظم

- بیک حمله گویی که شد رستخیز بُستم ستور و بشمشیر تیز^۹
شد از چشمه نعل بر چشم خور معلق زنان خاک بر یکدیگر
در میسره سلطان حمزه مه‌باد حمزه حاجی و محمد بک‌تاش^۱ و چلبی موصل‌لو
مقابل^۲ خود را شکستند و خانه اصفهان بیک را غارت کردند و درین حال^{۱۲}
اصفهان بیک بمعاشرت با زنان نشسته بود و لیلی لیلی میخواند، پس میسره
اصفهان بیک (50 a) حاکم حله و تنگری و رمیش و سلنوق و حاجی
مبارک بفرموده اصفهان بیک حمله کردند و میسره سلطان حمزه را^{۱۵}
شکستند، سعادتیار جنگی مردانه کرد و تنگری و رمیش^۳ و حاجی مبارک^۴
داد مبارزت و مبادرت دادند و از آق قوینلو موسی قوجه حاجی و بوداق
بیک پورناک و پهلوان ادریس و پسر عرب عزالدین حاجیلو در محاربه و^{۱۸}

^۱ Hr (50^b) böyle; N: بک‌تاش^۲ N: مقابل^۳ N: تنگری ورن^۴ N: حاجی بوداق مبارک. Biraz yukarıda Hacı Mubarak olarak geçtiği gibi, al-Gīyā'i'de de öyledir (s. 50).

- مضاربه خاك بر فرق زحل فشاندند و خلیل حودن نیز مردیها نمود،
 درین میان اصفهان بیک ویران شد، زن و فرزندان در دست دشمن
 3 گذاشته روی فرار در جانب بغداد نهاد فتهان اصفهان بیغمزّه مین
 حمزه با وجود دیدهای سیلاب ران چون زنده رود اصفهان بلکه
 چون دجله بغداد و دیدگانی در عین سیلان و موج طوفان چون تشنگان
 6 کربلا در چول و بیابان مدهوش و حیران و سرگردان افتاد، بی زاد و
 مراد و بی کس و نا مراد بسوی بغداد می شتافت، مال و نعمت فراوان
 بدست سلطان حمزه در آمد و امرا و لشکری که پیشتر بماردین رفته بودند
 9 بعد خراب البصره با اصفهان ملحق گشته متوجه بغداد شدند¹،
 پس چون سلطان حمزه از حرب اصفهان بیک فارغ گشت باز بتجهیز
 لشکر و توجه بجانب آمد اشتغال نمود و خبر توجه او شایع گشت،
 12 برادرش علی بیک چون برین حال وقوف یافت بفرزند خود چنان
 اعلام کرد که احوال این دیار پریشانست و برادران از بند مصر
 خلاص نشده اند اگر آن فرزند داعیه سلطنت دارد باید که قلعه
 15 خرپررت را گذاشته متوجه این جانب شود که عروس ملک نامزد
 آن فرزند سعادت مند است و قبل از وصول این پیغام بصاحب قران
 در خرپررت طاعون واقع شده بود و آن جماعت که (50b) صاحب
 18 قزاقرا در خرپررت توقیف نموده بودند و از قلعه بشامیان دادن امتناع
 نموده ازان تدبیر پشیمان شده و اندیشناک بودند که مبادا از وقوع
 زحمت آسیبی بذات شریف صاحب قران رسد و تمام یک جهتها که
 21 سابقاً و لاحقاً نسبت با علی بیک بجای آورده ضایع ماند و ازو منفعل و
 شرمسار باشند خواستند که قلعه را بعلی بیک سپارند و صاحب قرانرا

¹ Al-Gīyāgī'ye göre (s. 249) savař 5 Zilhicce 840 da (10 Haziran 1437) vukubulmuřtur.

- روانه گردانند^۱ و چون علی بیک دور بود و آن صورت بتعویق می افتاد و والده صاحب قران^۲ نزدیک بود صورت حال بدو نوشتند و استدعا نمودند که بیاید و قلعه را خداوندی کند و رای صاحب قران بنابر آنکه در قلعه توقف فرموده بود و قلعه را بشامیان نسپرده، از پدر متوهم بود که مبادا آن معنی بر عقوق حمل نموده باشد، میل بجانب ارزنجان بملازمت عم بزرگوار یعقوب بیک داشت و پیشتر نیز از جانب عم بدو اشارتی بدین معنی^۶ رفته بود <و> وعده فرموده که چون صاحب قران بملازمت او رسد قراحصار را بدو انعام فرماید، چون صاحب قران بهمین عزم از خرپرت بیرون رفت و حضرت عصمت پناه بنابر استدعای اهل قلعه^۹ رسید و قاعه را تصرف کرد ایلچی علی بیک بصاحب قران رسید و احوال معروض داشت و بوصول ایلچی و بشارت تفویض ملک صاحب قران ازان خوف بیرون آمد و بامیدواری تمام روی بجانب^{۱۲} پدر آورد و قبل از وصول او بخدمت پدر بزرگوارش آمد را به بیچن بیک سپرده و متوجه خرپرت بود در راه متوالدین بیکدیگر رسیدند و صاحب قران مفوض برخصت پدر متوجه آمد شد و علی^{۱۵} بیک بقلعه خرپرت رفت و قلعه را بامیدواری نجات فرزندان (51 a) از زندان مصر بأهل ملطیه خصوصاً بساروخان که بسطان مصر متعلق بود تسلیم نمود و از انجا بجانب یعقوب بیک متوجه شد از راه^{۱۸} گُلُجُوک و فرزندان نیز خلاص یافته از مصر متوجه پدر بودند و چون در راه استماع نموده بودند که پدر بزرگوار از راه گُلُجُوک بجانب ارزنجان توجه فرموده بهمان راه بر اثر او رفته بحوالی ارزنجان پیاپی^{۲۱} بوس پدر افتخار یافتند و باتفاق بخدمت یعقوب بیک اتصال پذیرفتند.

^۱ کرداند N:

^۲ Meşhur Sarây Hâtûn. Kendisinin birçok mühim elçilik işlerinde bulunduğ u ilerde görülecektir.

ذکر رسیدن حضرت صاحب قران بآمد و محاصره سلطان حمزه آمد را و فتح آن

- 3 چون صاحب قران بشهر در آمد و علی بیک بخپررت متوجه شد
بعد از سه روز سلطان حمزه با عید و عده و اسباب بظاهر آمد نزول
کرد و قلعه را محاصره ساخت و هفتاد روز نشست و جنگها انداخت یکی از
6 نصارای شهر بی دیانتی کرده در شب برجی بدست بیرونیان داد و سلطان
حمزه بشهر در آمد و صاحب قران بعد از قصد مدافعه و محاصره و
اطلاع برآنکه برجی بدست مخالفان در آمده و جمعی کثیر بشهر اندرون
9 رفتند و جمعی دیگر را از بالا بآندرون می کشند چاره ندید
الا اعراض ، پس بخانه رجوع¹ فرمود و یراق التحاق پدیر نامدار
کرده با مخصوصی چند از راه باب السر² با آنکه صبح روشن شده و
12 شهر محاصره لشکر بیگانه گشته بی خوف و دهشت از میان ایشان
گذشت و قلعه اگیل توجه فرمود و از انجا بظل عطوفت پدیر نامدار
شتافت و پیش از وصول چنانچه مذکور شد حسین بیک و
15 جهانگیر میرزا نیز از مصر آمده بودند و در حوالی ارزنجان اجتماع
پدرو فرزندان بدیدار یعقوب بیک انضمام یافت و چون سلطان حمزه
بآمد در آمد با اکبر و اعیان (51 b) شهر بنا برآنکه ایشان با علی
18 بیک یکجتهی نموده شهر را بدو سپرده بودند بنیاد بیداد و فتنه و فساد
کرد همرا ذلیل و خوار و نگونسار ساخت ، قاضی احمد³ را با حاجی

¹ رجوعی : N

² باب البئر : N

³ احمد : N ; böyle (52 a) Hr

ذکر رسیدن حضرت صاحب قرآن بآمد و محاصره^۱ سلطان حمزه آمد را و فتح آن ۱۳۷

یوسف که پیشوای شهر بود <ند> بقتل آورد و سکن آنجا را بنهب و غارت خراب ساخت و نصاری را بهیچ وجه متعرض نشد بلکه طریق اعزاز و اکرام با ایشان مسلولک داشته قسیسین را تعظیم و تحسین^۳ نمود < و در وقت ملاقات قیام و اعظام بجای می آورد و با علماء اسلام هیچ التفات التیام نداشت، عداوت با اهل اسلام تا بجائی^۱ رسانید که روزی بر در مکتب اطفال مسلمانان عبور کرد و بران اطفال نگاهی انداخت و ایشانرا بقراءت و تلاوت کلام الله مجید مشغول یافت بر زبان راند که باز بنیاد کرده اند که بعلم و قراءت که من انداخته ام اشتغال نمایند نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ جَرِيَانِهِ فِي هَذِيَانِهِ : درین بهار که او بر آمد استیلا یافت اسکندر قرا یوسف نیز از قشلاق سر مهلو بعزم تسخیر آذربایجان بیرون <آمد> .

^۱ بجائی N:

ذکرِ توجهِ اسکندر از قشلاقِ سرمه‌لو با ذریابجان

- درین بهار اسکندر بر سریرِ تبریز عائد گشت و تبریز را در
 3 نصرت آورد و برادرش جهانشاه میرزا نیز از قشلاقِ قزل آغاج بآردیل
 رفت و از راهِ سرآو با امراء عظام جاگیرلو بایزید بسطامی و اتباعِ <او>
 و بعضی از امراء شروان با بُهتِ تمام روی بدفعِ برادر و تسخیرِ
 6 تبریز نهاد و چون اسکندر نوکرانِ خود را که با او در ورطات زحمات
 کشیده بودند طریقِ محافظت و مراعات مرعی نمیداشت مجموع ازو
 نومید گشتند و چون کوکبِ دولتِ او را راجع و شوکتِ جهانشاه میرزا
 9 بر افقِ استوا طالع یافتند مترصدِ آن میبودند که چون مقابله¹ (52 a)
 صفین بهم رسد ایشان لشکرِ اسکندر را چون بنات النعش
 پریشان ساخته¹ بجهانشاه میرزا اتصال یابند، چون بمرد
 12 نزول فرمود و بیلاقاتِ آن حوالی مخیمِ جلالِ او گشت اسکندر
 میرزا نیز از تبریز بیرون آمده از راهِ موضعِ صوفیان بهفت
 چشمه فرود آمد و مابینِ فریقین سه فرسخ مسافت بود، پیری
 15 قرامانلو که یکی از اعیانِ دولتِ او بود درین مرحله روی گردان
 شده بدرگاهِ جهانشاه میرزا شتافت، اسکندر ازین صورت انزجار و
 اضطرابِ عظیم یافت نتیجه¹ استکبار و وخامتِ اغترار برو واضح گشت،
 18 مطیّه¹ فرار در زیرِ رانِ ادبار کشیده بجانبِ قلعه¹ النجق که خزانه و
 زنان و بعضی از فرزندانِ او در آن قلعه بودند از راهِ قلعه¹ جوشین

¹ ساخت N:

روی آورد چون بمقر مقصود رسید برادرش جهانشاه میرزا
بالشکر مرتب

3 همه نوجوانانِ نو خاسته همه همچو گلدسته آراسته

چون قضای آسمان و بلای بلامان آن قلعه را مرکز وار در دایره کشید و
اسکندر را در پس دیوار غم پای بند و استوار ساخت عین الحیاة
عیش و شادکامی او در ظلمات حیرت و ملال پوشیده گشت، زنان بهلاک
6 او لبگران و چشمک زنان و پسرش در قصد سرو افسرش خنجر
کشیده و نگران

9 نظم

ای سرا و باغ تو زندان تو دشمن جان تو فرزندان تو
کاشکی آن چاه بودی جاه نی بنده می بودی و شاه فی

مدتی برین گونه محاصره ماند تازمانی که لشکر مصر با استدعا و
12 التماس علی بیک از نزد سلطان اشرف بدیاربکرو آذربایجان توجه نمود
تا سلطان حمزه را از امارت بیرون آورده دیاربکر را بجهانگیر میرزا
سپارند و از آنجا (52 b) بدفع جهانشاه میرزا و امداد اسکندر توجه نمایند.
15

ذکر توجہ حسین بیک و جهانگیر میرزا بمصر بملازمت سلطان اشرف و لشکر آوردن

- 3 و چون حسین بیک و جهانگیر میرزا که بعواطف سلطان مصر مخصوص شده و وقوف تام بر احوال مصر و شام حاصل کرده بودند برادر خود را اعنی صاحب قران امثال فرمان برادران نموده
- 6 با هفت کس از نوکران خود بعزم شام هجرت نمود و چون زمستان در آمده بود بحصن منصور¹ و شمساط² توقف نمودند و از روی ضیق مشقت عظیم کشیدند چنانچه فراش از گیاه و بالش³ از خشت و سنگ می ساختند و پدر بزرگوار شان با پسر دیگر اویس بیک بسطان روم مراد خان ملتجی شدند و از امیرزادگان جهانگیر میرزا در اول شتا
- 9 از حصن منصور⁴ بمصر شتافت و بامید عواطف سلطان اشرف که او را از حبس رها نموده بود بمسارعت مسافرت نمود، چون بشرف وصول بعز قبول سلطان اشرف رسید بنوازشهای پادشاهانه فائز گشت و به نیل مرام او را از مصر و شام با پنجاه هزار سوار نامدار بباشلیغ امرای
- 15 کامگار مثل تنگری ورمیش که امیر لشکر بود و قورخاس⁵ امیر کبیر مصر و نایب شام و حلب بدیار بکر روانه ساخت تا سلطان حمزه را از

¹ N: حصن موصل

² Bu isim daha önce de böyle geçmişti (s. 92, str. 7). Şimdi buraya Samsat denilmektedir.

³ N: ولش

⁴ N: حصن موصل

⁵ Yani Korkmaz. Korkmaz, bu tarihte Amîr Silâh idi (Makrizî, yap. 187^a).

سلك امارت و ایالت بیرون آوردند و زمام حل و عقد ولایت بقبضه^۱
 اقتدار جهانگیر میرزا سپارند و از آنجا بنابر معاهدات که با اسکندر
 قرا یوسف در میان داشتند از دیار بکر عبور کرده پبای قلعه^۲ آلنحق در آیند و
 3 اسکندر که <در> محاصره^۳ جهانشاه میرزا بود برهانند^۱، پس جهانگیر
 میرزا بدین شوکت از شام طلوع کرد از آمدن او و امراء شام بوی
 صبح قیامت بمشام دیار بکر (53 a) و از آوازه^۳ جهانگیر میرزا بمسامع^۶
 سلطان حمزه طنطنه^۳ نفخ صور دمیدن گرفت

نظم

9 ز مغرب چو طالع شود آفتاب قیامت در آید بلا اریاب
 سلطان حمزه را بمجرد وصول این اخبار پای قرار از جای برخاست^۲ و
 مطیه^۳ فرار در زیر بار کشیده شمشیر و سپر را که یکی از دوش او
 بر سر دشمن مائل و یکی در پیش تیغ^۳ عدو حائل بایستی آن یکی را
 12 چون حرز یمانی حائل و این يك چون توشه دان کاروان بر مطیه^۳
 پشت حامل گشت و تیر و کمان را که یکی چون باز از دست سلطان بر
 کبوتر جان دشمن پرواز می نمود و یکی در کین روان اعدا دهن بازی بود
 15 یکی چون صعوه بآشیان جبهه پنهان شد و آن يك از وهم خویش در دهان
 کیش فرورفت و نیزه اش که در میدان قتال بسر بازی سرافراز و علم
 بود و در معرض معارضه و جدال^۳ بزبان آوری بر طلاقه^۳ لسان ثابت
 18 قدم سر در لحاف غلاف کشیده خود را بخواب غفلت انداخت

۱ N: برهانید

۲ N: خواست

۳ N: خلال

نظم

شود مردِ زور آورِ نیکِ رای بمی رفته از دست و افتد ز پای
بود دستی البته بالای دست کس از دستِ تقدیر ایزد نرسد 3

چون جهانگیر میرزا با لشکرِ مصر و شام بآرنجان رسید تمامِ اهلِ
آن دیار باطاعت و انقیاد پیش آمدند و مفاتیحِ بلاد و قلاع بأمیرزاده^۱
واجبِ الاتباع سپردند و امرا و سردارانِ ولایت را بالشکر بجهانگیر
میرزا تسلیم نمودند، سلطان حمزه چون ازین حال خبر یافت داعیه^۲
توجه بجنبِ آن لشکر درو بهیجان آمد کمرِ مجادله بر میان بسته توجه
نمود و اگرچه طاقتِ مقاتله^۳ ایشان نداشت و لشکرِ شام که بر حسبِ
اشارت و فرمانِ سلطان خواستند که عنانِ بجنبِ (53 b) النجق
منعطف داشته بدفعِ جهانشاه میرزا توجه نمایند ناگاه خبر از جانبِ
مصر رسید که سلطان اشرف بشرفاتِ جنان^۱ و غرفاتِ روضه^۲
رضوان انتقال نمود

نظم

شد عزیزِ مصرِ جنات از حیات بی ثبات 15
نامِ نیکش بر زبانها همچو سکه بر زرست

ازین خبر پریشان لشکرشام خائف جمع گشتند^۲ و قرار کار بر معاودت
نهادند و بیکبار متوجه شدند و چون شهرِ آرنجان را بجهانگیر میرزا
سپردند یعقوب بیک متوجه شد و فرمود که شهر ازان تست، پس 18

^۱ چنان: N

^۲ کنند: N

ذکر توجه حسین بیک و جهانگیر میرزا بمصر بملازمت سلطان اشرف ۱۴۳

- هر دو باتفاق بشهر در آمدند و در حین نزول خبر توجه سلطان حمزه بدیشان رسید و جعفر بیک نیز از لشکریان شام گریخته و بکوه کبر^۱ رفته بود از خبر معاودت ایشان او نیز متوجه ارزنجان شد و بمقام^۳ اُروم سرای رسیده بود که خبر توجه سلطان حمزه رسید ، پس هرسه برادر جهانگیر میرزا و حسین بیک و صاحب قران بتسلیه سکنان شهر و استمالت ولایات و اعادی و توابع و لشکرو ترتیب^۶ ما محتاج الیه فی السفر و الحضر اشتغال نمودند و درین اوقات اسکندر میرزا که در قلعه النجق محاصر^۲ بود بقتل آمد .

^۱ Eserlerde ve haritalarda görülemedi.

^۲ N: محاصره

ذکرِ هلاکِ اسکندر میرزا بدستِ پسرش شاه قباد میرزا

- 3 چون قلعه داران و کوتوالان¹ قلاعِ آذربایجان از بد معاشی
اسکندر و تطاولِ او با طوائفِ رعایا و لشکر <و قهر و تعدی در تصرفِ
اموال و هتکِ عرض و ناموس و آلودگی بدماء و فروج ازو متنفّر شده
بودند، غیر از النجق دیگر قلاع را بجهانشاه میرزا سپردند و جهانشاه
6 میرزا زنائی را که دران قلاع بی نکاح بدو منسوب بودند و مخصوص
بودند قریب سیصد نفر همه را بر امراء خود قسمت نمود، مین² لَطَائِفِ
9 - خُلَیدَ سُلْطَانَهُ - چون اسکندر از زنانِ مسلمانان خود را نگاه میداشت
زنائی را (54 a) که نگاه داشته بود و مخصوص گردانیده برادرش
دستِ تصرف و قسمت بر ایشان کشید و او از دور نگاه میکرد « کَمَا
12 تَدِینُ تَدَانُ » و در حینِ محاصره پسرش شاه قباد که از دخترِ بخشی² که زنِ
پدرش بود و حکمِ مادر داشت متولد شده بود بازنِ پدرِ خود <که>
لیلی نام داشت و گویا میانه ایشان شیوه² مواجهه نیز بوده بوساطتِ مادرش
15 بقصدِ قتلِ پدر اتفاق نمود مین² لَطَائِفِ - خُلَیدَ سُلْطَانَهُ - چون
اسکندر طمع بزنِ پدر کرد او را از زنِ پدر فرزندى آمد که هم قصدِ
<زنِ> پدر کرد و هم هلاکِ پدر، شبی از شبها آن زن شمشیر و خنجر
18 شوهر را ازو پنهان کرد و بجمعی از امرا قریبِ چهل نفر که باشاه

¹ کوتوان N:

² Aynen böyle: Yahşi olması muhtemeldir.

- قباد اتفاق داشتند اعلام کرد که هنگام فرصت است و شاه قباد
 بآن چهل نفر که از اسکندر بواسطه تطاول او و قصد دماء و فروج
 تنفر داشتند بخوابگاه اسکندر شتافتند و او را بقتل آوردند و جمعی از 3
 امرا مثل شهسوار بیرامی و حسین آقاچری نیز با شاه قباد اتفاق نمودند و
 او را بامارت قبول کردند و با او عهد و پیمان¹ بستند و شاه قباد خزانه را
 متصرف شد و بر لشکر بعضی ازان قسمت <کرد> و صورت حال 6
 بعم خود جهانشاه میرزا اعلام نمود و جهانشاه میرزا چون بران
 خبر وثوق و اعتماد نداشت فرمود که اگر راست میگوید هلاور² را که
 نوکر معتمد³ علیه برادرم بود بقتل آورده سرش بآستان درگاه 9
 سلطنت پناه فرستد، چون فرمان عم برین گونه صادر شد هلاور را
 بقتل آورده سرش را بیایه سریر عم فرستاد و مین نصایحیه
 -خلید خلیفته- نوکر پادشاه باید که ملاحظه پادشاه خود کند که 12
 مبدا از اعدای بدو گزندی رسد و یقین داند (54b) که حیات او مرتبط
 بحیات پادشاه است، چون پادشاه را زوال رسید نوکر نیک او را کجا
 مجال خواهد ماند، پس بر نزدیکان سلاطین خواه از اقارب و خواه از 15
 نوکران امین واجب است که پیوسته مراقب پادشاه باشند و بر پادشاه
 لازم است که دائم متبیط و هوشمند باشد خاصه از ناقصات عقل و
 دین، بعد از آن شاه³ قباد بنابر معاهده و مواعده تزوج مادرش با جهانشاه 18
 میرزا <عرضه؟> داشت از قلعه فرود آمد بشرط آنکه خزانه نصفی

¹ N: پیمان

² Hr (50b) böyle; N: هلاور. İskender 841 yılı Şevval ayının 25 inde (20 Nisan 1438) öldürülmüştü.

³ N: پادشاه

بشاه قباد ارزانی دارد با قلعه^۱ اونیک و ولایت پاسین تسلیم نماید^۱،
 جهانشاه میرزا اونیک را با ولایت^۲ پاسین بشاه قباد سیورغال^۳ داد
 ۳ فامّا مادرش را بسولان بیک آقاچری^۴ بخشید و این اخبار نیز بشامیان
 در وقتی که هنوز بآرنجان بودند ضمیمه^۴ خبر وفات سلطان اشرف
 گشت.

^۱ پاسی باسان تسلیم نمود N:

^۲ با لایت N:

^۳ سورغال N:

^۴ سولان N: Hr (50^b) böyle;

ذکر توجه سلطان حمزه بقصد تسخیر ارزنجان

- چون سلطان حمزه خبر معاودت شامیان تحقیق کرد داعیه معاودت درو قوت یافت، پس حضرت صاحب قران با هر دو برادر³ نامدار حسین بیک و جهانگیر میرزا در ارزنجان توقف نمودند و بتسلیه اهل شهر و اعداد مایحتاج از برای لشکر اشتغال نمودند و جهانگیر میرزا حسین بیک را فرستاد بجعفر بیک که در یورت اروم سرای⁶ بچهار فرسخی ارزنجان بود و او را دعوت نمود و صاحب قران را بمیان در بندی که در عقبه کماخ است فرستاد تا خانه و مردم خود را با ایل و احشام که آنجا بودند بأرنجان آورد و آن احشام بخبر وصول⁹ سلطان حمزه متفرق شده بودند و جمع ایشان تعذری داشت¹ و سلطان حمزه بدو فرسخی ارزنجان رسیده بود، بختیار آقارا با چند نفر (55 a) از بهادران برسم قراولی بجانب سلطان حمزه فرستاده بودند و¹² از جانب او پیر محمد پورناک و بوزه اوغلی احمد منفلائی بودند، در مابین مسافت بهم متلاقی شدند و حرب و ضرب در میان آمد و بختیار آقا مغلوب گشت، درین حال صاحب قران باشش نوکر از¹⁵ حشر احشام مراجعت کرده رسید بمقام قرا سویل² و فی الحال بر قشون پیر محمد که قریب بصد کس از مردان کار بودند حمله آورد و از سم تکاور میدان گذار خاک میدان ادبار بر تارک ایشان فشاند و¹⁸ بوزه اوغلی احمد را که یکی از مشهور بهادران و سرآمد نام آوران

¹ و جمع ایشان تعذری که داشت N:

² Mevkii tesbit edilemedi.

- آق قوینلو بود و ایناق سلطان حمزه بود از اسب انداخت و پای او را
 بقید فرو بست^۱ و اکثر آن جماعت را بشمشیر آبدار آتش پیکار
 3 بذاك هلاك افکنده سرهای ایشان را بعزت از خاك مذلت
 برداشت و بر تارك قصر سر نیزه‌های جوانان نشاند و بقیة السیف
 انہزام یافته چون بنات النعش متفرق شدند و این دست برد موجب
 6 ثبات قدم جهانگیر میرزا و جعفر بیك گشت و اندیشه فرار که پیش
 نہاد ضمیر منیر شان بود بر طرف ماند و قوی دل گشته بشهر معاودت
 نمودند فامّا اکثر لشکریان ایشان از مہابت و صلابت سلطان حمزه
 9 بقلعه کماخ ملتجی گشتند و سلطان حمزه ارزنجان را در حیطه محاصره
 آورد و اکثر احشام جعفر بیك که در اُروم سرای بود > پراکنده
 گشت < لشکریان سلطان حمزه بعد از دو روز جنگ بر حصار
 12 انداخت، طور علی و نور علی با معدودی چند از شهر بیرون آمدند و
 از لشکر سلطان حمزه الیاس و بوزہ اوغلی احمد از قوم ماشلو بودند و
 علی ماش که ہم از آن طائفہ بود مقرّب سلطان حمزه، بقول بزوال
 15 (55 b) دولت سلطان حمزه نمودند^۲ و سلطان حمزه علی ماش را تابغایتی
 تربیت کرده بود که از جمیع سرداران آق قوینلو پایه قدر او بلندتر
 ساخته بود و اعیان آق قوینلو ازین جهت رنجیده خاطر گشته بودند و
 18 تحمّل آن نوع مذلت نداشتند، لاجرم جوق جوق ازو بر گشته
 بجعفر بیك و جهانگیر میرزا ملتجی میشدند تا سلطان حمزه ضعیف و
 جهانگیر میرزا و جعفر بیك قوت یافتند و > قرار دادند که < صاحب
 21 قران منقلای^۳ جهانگیر میرزا و او منقلای جعفر بیك و جعفر بیك

^۱ بقید دستگیر فرو بست N:

^۲ Bu cümlelerin manası anlaşılamadı. Bu cümle eksik veya bozuk olsa gerektir.

^۳ N: منقلای

- قلب لشکر باشد، بدین ترتیب و آیین نفیر زنان و نقاره کوبان عنان
قتال بدست قهر بی همال داده نیزه‌ها بر دوش چون مار ضحاک
بخون تشنه و شمشیرها چون اردها سراز سوراخ غلاف بیرون کرده 3
جوانان چون شیر ریان و پیل دمان که از بیشها و جنگل‌ها نیشها و
چنگالها بخون زید و عمرو تیز کرده باشند از شهر بیرون جستند و بی
درنگ بامبارزان و حریفان خویش جنگ در پیوستند 6

نظم

- بیک دم زمیدان بر آمد غریو که خون شد ز مکرش دل مکر و ریو
فرو بسته شد دست بیرونیان فرو ریخت از هم کنار و میان 9
بازار حرب تند و تیزو میدان نیز چون عرصه رستخیز گشت
کارهای غریب و پیکارهای عجیب روی نمود و صاحب قران پیش
از همه بر اغرق سلطان حمزه تاخت و همه را تارومار ساخت و سلطان 12
حمزه از سطوت استیلای ایشان فرار نموده بجانب دیار بکر توجه نمود و
از ایل و احشام هر کرا ازان تیغ خون آشام پای اقتدار بر فرار دست
داد بهر جانب که توانست روی آورد و صاحب قران با آنکه درس 15
دوازده بود بی دهشتی و وحشتی از عقب ابلاغار (56 a) کرده خود را
بخانه و خزانه سلطان حمزه رسانید و بتامها در حیطه ضبط آورده
نگذاشت که هیچ فتور و قصور دران راه یابد و جعفر بیک بعد از 18
فراغ لوازم حرب و کارزار بر سریر ایالت قرار یافت و چند روزی
اجماع و اجتماع اصناف و انواع از هر جنس بر درگاه دولتش ندای
«فَسَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»¹ بر کافه اعوان و انصار در دادند. 21

¹ Haşr sûresi (LIX), 2. âyet.

ذکر احوال امارت جعفر بیک

- چون زمام ایالت بقبضه^۱ اقتدار جعفر بیک قرار یافت عنان
 3 اختیار بدست نفس ناپرهیزکار داد تا در میدان هواجس نفسانی و
 وساوس شیطانی بحکم «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^۱ مرکب
 لمجوج و لوج طبع سرکش را بهر طرف در جولان آورد تا قبائل و
 6 عشائر^۲ امرا و عساکر را از خویش رمانید

نظم

- چون ندانی حفظ نفس خویش کرد چون توانی باعد و کردن نبرد
 9 چون حرکات قبیحه ازو بظهور رسید آق قوینلو ازو رنجیده و رمیده
 خاطر گشتند و بسططان حمزه روی آوردند چون میانه^۳ علی بیک و
 برادرش یعقوب بیک متوهم می بود و نیز^۳ بر قبایح افعال خود
 12 وقوف یافته بود و استطاعت ممانعت با نفس امّاره نداشت و نتوانست
 که خود را از فضایل خصال محفوظ دارد و نیز دانسته بود که ایل ازو
 تنمّر دارند چاره جز کناره گرفتن و از دور نظاره کردن نیافت عنان
 15 عزم بصوب آق شهر تافت و خوش قدم بیک و قوش بیک و مهاده^۴ بیک
 قوجه حاجی که رؤسای آق قوینلو بودند و در زمانی که احشام از جعفر بیک
 در حوالی ارزنجان اعراض کرده بسططان حمزه پیوستند ایشان مانده
 18 بودند با الوس، کس بجعفر بیک (b 56) فرستادند و اورا باز بایل

¹ Yûsuf sûresi (XII), 53. âyet.

² N: از

³ N: نیز و

⁴ N: مهاد

- آوردند، یعموب بیک از خوفِ اتفاقِ الوس با جعفر بیک <بکهاخ> رفت و درین حال علی بیک را در معاش و انتعاش ضیقی بود و پیلتن بیک در کیفی بود و معلوم داشت که علی بیک پریشان احوال است اورا دعوت 3 بکیفی کرد و بدرستی اورا مخادعه نمود و بوعدهای مظاهرت¹ اورا پیش خود <دعوت کرد> و علی بیک اورا اخلاص پنداشت و چون بدانجا رفت بتکلیف دو دختر اواز برای دو پسر خود خطبه نمود و 6 گفت: اگر برغت میدهی و آلا باجبار می ستانم، علی بیک چون از دفع عاجز بود بالضروره بمصاهرت² مصابرت نمود خدمتهای موعود³ بنیل مقصود آخشد، مین لطایفیه - خلدید ملکه - وعده خدمتها 9 بخدمت فرمودن مبدل ساخت و بالزام و اکراه بجای رسانید، درین ولا جعفر بیک بمیان ایل آمد و بتقویت خوش قدم و موسی و مهباد باز بنیاد فتنه و فساد نهاد بأفعال شنیعه و حرکات فضحیه اقدام نمود باز 12 الوس ازو متنفر گشتند و بتجربه معلوم کردند که او قابل اصلاح نیست بیکبار ازو برگشتند و اونیز از ایشان خائف شد بجانب روم گریخت و ایل و احشام بر یعموب بیک جمع شد، پس علی بیک باز 15 برادرش پیوست اجتماعی عظیم روی نمود و وقت قشلا میشی شد و بواسطه قوت سلطان حمزه و کم یراق سرداران الوس روی بگریز نهادند، صاحب قران بر اثر ایشان ایلغار فرمود در هنگام گریز جلوی اسب 18 یعموب بیک گرفته برده بودند، صاحب قران رسید و بضرب حرب و نبرد اسب را از ایشان باز ستد و پریشانی عظیم برایشان افکند باز مجتمع گشتند و بقصد محاربه روی بصاحب قران آوردند، صاحب 21

¹ N: مصاهرت² N: مصاهرت³ N: موعود

قران باوجودِ حوادثِ سنّ (57 a) کارها کرد که پیران و دلیران در آن حیران ماندند

نظم

3

چو شیرِ ریان و چو ببرِ دمان ازان قوم بر بود امن و امان

- جبراً و قهراً اخترمه¹ بسیار کشید و بأرزنجان معاودت فرمود و ایل خراب و متفرق گشته بسطان حمزه میل کردند الا جماعتی که اولاً از و اعراض نموده بودند و روی باز گشت نداشتند حسب الضروره بعلی بیک و حسین بیک و جهانگیر میرزا ملتجی شدند و در خدمت ایشان توجه نمودند و صاحب قران تنها در خدمت عمّ بزرگوار یعقوب بیک ماند و درین ایام تنگدستی بمرتبه بود که جز ازیک جامه کرباسی کبود و یک کپّنتک و یک سراسب چیزی دیگر نداشت و برعلیق آن اسب نیز قادر نبود و ازین جهت اکثر اوقات پیاده تردد می فرمود و جعفر بیک که بجانب روم گریخته بود چون آن زمستان باینقضا پیوست آثار بهار بروی کار آمد ایلغار کرده بولایت شیرین² تاخت و حوالی آنولایت را غارت کرد و پس یعقوب بیک صاحب قران را لشکری داده از برای دفع شرارت او روانه ساخت، چون بدو رسید جنگ عظیم درمیان قائم گشت، صاحب قران فیروز جنگ چون نهنگ بر کشتی حلاوت او زد و او را بغرقاب اضطراب انداخته نفایس اموالی که از آن غارت اندوخته بود بتاراج داد تمام مواشی و مراعی و اجناس منوبه او را در تحت تصرف دست برد اعوان و

¹ Türkçe aktarma.

² Neresinin kasedildiği anlaşılamadı.

- انصار خود در آورد و جعفر بیک خائناً و خاسراً باز بجانب روم عائد گشت و علی بیک و جهانگیر میرزا با برادرش حسین بیک در ارمان و مردمان^۱ قشلاق گرفتند، تنگری ورمیش حاکم حلب بر سلطان^۳ مصر عاصی (57 b) شد، جهانگیر میرزا چون در آن ولایت واقع شده بود از خوف بدو التجا فرمود تا از شر او محفوظ و محروس ماند مع هذا قصد کرد که جهانگیر میرزا را قید ساخته بسططان حمزه^۶ دهد تا سلطان حمزه را بدین وسیله باخود متفق سازد و در امر مخالفت سلطان مصر بمظاہرت او مؤید گردد و علی بیک بعزم حجاز روی بجانب مصر آورده بملك الظاهر چقمق که سلطان مصر بود^۹ پیوست و خود را از ورطه خوف رهانید و اهل حلب بر تنگری ورمیش بیرون آمدند و برو سنگ باران کردند و او را گرفتند و بعضی از نوکران او را بقتل آوردند و جهانگیر میرزا نیز بقید افتاده بود^{۱۲} آخر الامر^۲ بر ایشان ظاهر شد که تنگری ورمیش خواسته که او را مقید سازد و نیز پدرش بسططان مصر پیوسته بود او را رهانیدند و تنگری ورمیش چون از حلب فرار نمود احشام حلب با او اتفاق^{۱۵} نمودند و او را بنصرو تأیید قوی دل ساختند باز آغاز فتنه و فساد نمود آتش طغیان و عناد بر افروخت و نائب شام اینال نام بسططان مصر در مقام عصیان آمده بود و سلطان از برای اطفای نأره فساد و افساد^{۱۸} ایشان لشکر فرستاد تا اولاً اینال را از پیش برداشتند و آتش فتنه او را به تیغ آبدار فرو نشانند از حدود صدور او را بقتل آورده روی بحلب آوردند در مقام عاصی سو با او بمقابله و مقاتله متلاقی^{۲۱}

^۱ Mevkileri tesbit edilemedi.

^۲ آخر الامر که : N

- گشتند و او را بقتل آوردند^۱ و حسین بیک از غایت تنگدستی و اضطراب بجانب روم گریخت و جهانگیر میرزا احوال او <را> بحضرت صاحب قران اعلام فرمود و استدعاء حضور صاحب قران کرد، امثالاً لأمیره صاحب قران متوجه شد و در حلب (58 a) بیکدیگر پیوستند و باتفاق متوجه مصر شدند و چون بملاقات سلطان مصر و موالات پدر افتخار یافتند، سلطان سه هزار اشرافی انعام فرمود و خلعتهای پادشاهانه و کمر شمشیر طلا از برای ایشان فرستاد و در تقویت و تمشیت ایشان افزود و رها را بجهانگیر میرزا ارزانی داشت و او را <بر> سلطان حمزه تحریض فرموده روانه گردانید و سلطان حمزه ازین معنی متأثر و منزجر گشته بر جناح لشکر کشیدن بقصد دفع جهانگیر میرزا بتهیه و اعداد اسباب حرب اشتغال نمود.

^۱ Tanrı Vermiş, daha önce söylendiği gibi, Behisnili bir Türkmen idi. O, memlûk olmadığı halde Haleb nâibliğine kadar yükselmiş bir kimsedir. Bu olay 842 yılı Zilhicce ayının 17 sinde (31 Mayıs 1439) olmuştu (Makrizî, nr. 3372, yap. 208^a). İbn Tanrıberdi, babasının hizmetinde bulunmuş olan bu emîrin hayatını tafsilâtla yazmıştır (al-Nucûm, VII, s. 259 - 263; dahi el-Manhal, I, yap. 219^a - 221^a).

ذکر معاودت جهانگیر میرزا از مصر بجانب رها و لشکر کشیدن سلطان حمزه بدفع او

- 3 چون جهانگیر میرزا بتقویت و تمشیت سلطان بمقر ایالت و مستقر
عدالت عائد گشت سلطان حمزه ترتیب لشکری قوی کرده بجانب رها
رفت و شهر را در محاصره انداخت و کرّة بعد اخیری جنگهای عظیم
6 کرد فامّا هیچ سودمند نیفتاد و معاودت نمود و بتجهیز لشکر و اعداد
اسباب آن اشتغال نمود بعزم آنکه در سال آینده بتسخیر و تدبیر
قیام نماید و جهانگیر میرزا بضبط ولایت رها مراعات خواطر و ترتیب
لشکر و آلات حرب سعیها کرد و قوتی یافت و سلطان حمزه را چنانچه
9 دلخواه بود متمشی¹ نشد و از معاودت برها تمکین نیافت بنا برآنکه اقوام و
احشام دست اعتصام بأذیال عواطف جهانگیر میرزا زده فوج فوج
روی بدولت او آورده از سلطان حمزه اعراض نموده، چون برها
12 نمیتوانست رفت روی بمحاصره قلعه بیره جوک نهاده و در بیره جوک
فخرالدین نام که از توابع جهانگیر میرزا بود حاکم بود و چون
15 جهانگیر میرزا برین (b 58) حال اطلاع یافت صاحب قران برحسب
فرمان توجه نمود و در حوالی بیره جوک از توابع سلطان حمزه جمعی
کثیر یافت برایشان تاخت و همه را پریشان ساخت و غارت کرد و
اموال بسیار از مواشی و اقوات گرفت و بقلعه نقل کرد و خاطر از
18

¹ N: متشی

ضبط آن فارغ ساخت و درین حال خبر یافت که جمعی از نوکرانِ جهانگیر میرزا اعراض کرده بسلطان حمزه متوجه اند و سلطان حمزه نیز بدیشان مستظهر گشته بقصدِ رها متوجه خواهد شد، از استماعِ این خبر بجانبِ رها شتافت بمعاونتِ جهانگیر میرزا.

< ذکرِ محاصرهٔ سلطان حمزه رها را >

- چون صاحب قران قلعهٔ بیره‌جوك را استحکام داد و بمال و نعم
 3 متلی گردانید خبر رسید که بعضی از نوکرانِ جهانگیر میرزا روی
 گردان شده بسطان حمزه ملحق شدند، صاحب قران کوتوالِ قلعه را
 مستمال گردانید <ه> بجانبِ برادر توجّه فرمود تاخته تاخته از هر طرف
 یکی را از اعدای انداخته باسی نفر از مردانِ کار و میدانِ نوردانِ 6
 تَوْسَن سوار

نظم

- همه همچو شمشیرِ هندی دودم باعدا نماینده راهِ عدم 9
 فشارنده پا بر زمین گاهِ رزم رونده چو بادِ وزان وقتِ عزم
 جنگِ کنان و شمشیرِ زنان از میانِ اقوامِ آق قویونلو بیرون رفت و
 12 برادرِ نامدار پیوست و سپهسالارِ با اقتدار خلیل آقا که زمان¹ زمان
 بنوکری حضرتش اختصاص یافت پیاده از قلعه بیرون آمد و شش
 فرسخ راه قطع کرد و از ایل و اقوام بسیاری از بهائم و انعام جدا
 15 کرده بقلعه برد، درین ولا سلطان حمزه بمحاصرهٔ قلعهٔ رها آمد
 (59a) و صاحب قران با چهل جوان از شهر بیرون رفت و بر
 هزارکس که منقلایِ سلطان حمزه بودند جنگی سلطانی انداخت و
 آثارِ شجاعت و شہامت بظهور رسانید و نوکری از نوکرانِ صاحب قران 18
 خلیفه نام بعد ماکه زخمِ شمشیر بر سر داشت و دماغش از منفذِ

¹ N: در زمان

جراحت بیرون آمده طعنه^۱ بر سینه^۲ پسر^۳ عبدالعزیز که نوکر سلطان حمزه بود زد و باز بر سرش از دیگری ضربی رسید و پسر عبدالعزیز از دست او خلاص گشت و او بآن جراحت دیگر راحت^۴ شهادت رسید و سلطان حمزه روی بآنصراف نهاد و صاحب قران متعاقب رفت و دست بردها نمود، سلطان حمزه بماردین رسید و جمعی را از امرا مثل جهانشاه بیک برادر صاحب قران و محمد بیک صورو غدرا بیک^۱ بن عثمان بیک و امراء پورناک را در مقابله^۲ جهانگیر میرزا تعیین کرد و بأرزنجان بعزم تسخیر شهر و اخراج یعقوب بیک روانه شد و باندک زمانی فتح کرد و چون بعضی از رعایای شهر خیانت کرده بودند و روی گردان شده شهر را بسلطان حمزه دادند، جهانگیر میرزا از رها لشکر انگیخت و از راه کوه بقلعه^۳ بیره جوک و سفری مغاره^۴ بترکمان دره سی^۵ آمد و ولایات ماردین را غارت کرد و امرا که در ماردین بودند بعد^۶ و اسباب حرب بیرون آمدند بمزرعه^۷ قصور^۸ رسیدند و صاحب قران در عقب جماعت اول بود با پانزده نفر از نوکران کارهای غریب و جنگهای عجیب کرد و چون قلب لشکر بماردین رسید از جهانگیر میرزا فرمان^۹ همایون بنفاد پیوست که

^۱ Bunlardan ilkinin Şaūr hâkimi Mehmed Beg olduğu görü-lüyor ki, ileride adı bir daha geçecektir. İkincisi de aynen böy-ledir ve eserimizde bir daha geçmemektedir.

^۲ Yani Sivri mağara. Urfa'nın güney batısında Sarı mağara adlı bir yer vardır (HGM, Urfa, 1:200.000).

^۳ N: درسی. Burası Mardin yakınında idi (Ö. L. Barkan, Kanunlar, Boz ulus kanunnâmesi, s. 140).

^۴ Mardin'de her ikisi de şehrin güney doğusunda olmak üzere, birisi Kasır cirrin, ötekisi de yalnız Kasır olmak üzere, iki yer adı vardır (HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

- باید که زود خود را بمعسكرِ همایون رسانند تا در فلان موضع کین
(59 b) کنیم حضرت صاحب قران قبول نکرد و جهانگیر میرزا از
کینگاه معین تجاوز نمود و صاحب قران برادرِ خود حسین بیک از
3 روی توییح و تعیر سخنان گفت تا در طریقِ مبارزت و مبادرت متهی و
موادِ مصادمت و مصارعت در طبیعتش متهیج شود یعنی در خلا
دعوی انا ابنِ حلاجیه کار آید
6 الدَّعَاوِی مِنْ غَیْرِ بَیِّنَةٍ لَا إِعْتِدَادَ بِهَا وَالْمَسَاعِی فِی
الْفِیَافِی مِنْ غَیْرِ دَلِیلٍ لَا رَشَادَ لَهَا.

نظم

- 4 مردِ دعوی دار بی معنی بود
آنکه بامعنی است بی دعوی بود
12 چون که میدان بینی و چوگان و گوی
خوش بمیدان رو چه حاجت گفتگوی
بی عمل ندهد فروغی قیل و قال
15 بی کرم مال و منال آرد ملال
کئی دهن شیرین کند گفتنِ غسل
علم لا علم است چون نبودِ عمل
18 ذکرِ بی مذکور باشد دردِ سر
زینهار از هرزه گویان الحذر
رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ گفته رسول
21 وَالْقُرْآنِ یَلْعَنُهُ گفته ای بوالفضول

- و بر مصداقِ سخنِ صاحبِ قران شخصی از دُگَر که ملازمِ حضرتش < بود > گفت: شما با سلطان حمزه دعویٰ مقابله می‌کنید
- اینک معامله نزدیک شد و اسبابِ مقاتله فراهم آمد هرکس را که در عرقی از ثبات و یا رمقی از حیات هست باید که بناید، چون لشکرِ ماردین بیکبار < به > طاردینِ ماردین نزدیک شدند قریب صدکس از نوکرانِ جهانگیر میرزا و صاحبِ قران اتفاق نموده بِلِستقبالِ قتال مرتب گشته توجه نمودند منقلایِ لشکر سیصد نفر و قلب پانصد نفر بود و صاحبِ قران با آنکه در سنِّ چهارده بود یکی را از لشکرِ مخالف چنان طعنه زد که دستِ صاحبِ قران نیز به پشتِ او رسید و او را از اسب انداخت (60 a) پیشتر دوکسِ دیگر از نوکرانِ صاحبِ قران بمخالفان رسیدند و جنگهای مردانه کردند و دوکس از مخالفان با صاحبِ قران بمبارزت بیرون آمدند و آن حضرت را از اسب انداختند و کلاه از سرِ او افتاد فی الحال برخاست و برجنیت با سرِ برهنه سوار شد و شمشیر کشیده در عقبِ آن لشکر افتاد و شخصی را شمشیری بر سر زد < و > ابراهیم نیز بر آنکس زد که آن حضرت را انداخته بود و جمعی کثیر از پیشِ صاحبِ قران گریزان روی بجامعِ قوج حصار¹ آورده بدان جامع التجا نمودند، لشکرِ جهانگیر میرزا چون اینحال را مشاهده کردند جری و دلاور شدند و از عقب رفتند و جمعی کثیر از نوکرانِ سلطان حمزه بهجومِ ایشان گرفتار شدند و ولایاتِ ماردین پایمالِ نهب و غارت گشت، بیره جوک را باز بغنائم و اموال مالا مال ساختند و بقلعه رُها رجعت کردند.

¹ Burası için 131. sayfadaki 2 nr. lı haşiyeye bk.

ذکر توجه جهانگیر میرزا از رها بغارت ولایت قلعه ارقین

- چون یکماه از آن مراجعت گذشت جهانگیر میرزا لشکری³ فراهم آورد و بطرف ارقین توجه نمود و تمام ولایات ارقین را غارت کرد و ایلغار از عقب جهانگیر میرزا رسید و حربی عظیم درهم پیوست عاقبت غلبه و استیلا لشکر جهانگیر میرزا را بود،⁶ چون از آن حرب فارغ گشت ببلده رها رجعت نمود و بعد از انفصام دست شتا و انهدام بنیان صولت سرما <و> نزول سلطان ربیع و حلول مرکز شمس بنقطه اعتدال حضرت صاحب قران⁹ با پنجاه نفر از گزیدگان لشکر بمیان ارقین و آمد در آمد و تالان کنان بقلعه اگیل¹ رسید و در قلعه اگیل دولتشاه بیك بود که خود او را از محبان دولتخواه (60b) علی بیك میدانست در آنجا يك¹² چند روزی توقف نمودند و چون از قلعه اگیل برها معاودت افتاد بطلب یعقوب بیك صاحب قران بکماخ رفت که سلطان حمزه را از آنجا بیرون کند و بعد از يك زمستان برها معاودت افتاد و سلطان حمزه¹⁵ در حوالی آمد بود و صاحب قران را در آن و لا پا زده سال بود و در مقام رها حضرت خلافت، پناهی بطالع مسعود و زمانی محمود حرم بزرگوار خود را که یکی از خاندان طهارت و عفاف بود در حباله¹⁸

¹ Ergani'nin doğusunda, Diyarbakır'ın (Âmid) kuzeyinde, Diyarbakır vilâyetine bağlı bir kaza merkezidir (Konyar, III, s. 270 - 280).

رِفاو مهدِ زفاف آورد، در سالِ پانزده از ولادت چون بدرِ
منیر بمنزلِ سعود <صعود> کرد و مقابله را بمقارنه موصول
3 ساخت و مدتِ ایامِ حمل منقضی شد فرزندی خلیل آسا
که نارِ محبتِ اودر دلها چون گل و ریحان طرب افزای و چون آبِ
حیوان هلاکت زُدای تولّد یافت :

6 أَلَا يَأْمَنُ لَهُ بَابُ مَابِ الْمُلْكِ وَالطُّولِ
وَدَارُ دَارَ فِي نَادِيهِ جَامُ الْعَدْلِ وَالْفَضْلِ
لِإِبْرَاهِيمَ صَارَتْ نَارُهُ بَرْدًا وَرِيحَانًا
9 لِإِبْرَاهِيمَ مَاءُ كِنَارٍ مُحْرَقِ الْجَهْلِ
أَرَى قَلْبِي غَرِيقًا فِي لُجَيْنِ الْمَاءِ ذَا حَبَا
أَرَى صَدْرِي حَرِيقًا مِنْ لَهَبِ النَّارِ يَا أَهْلِي
12 مُنَى رُوحِي مُحْتِيَاهُ غِنَى عَيْنِي¹ لُقْيَاهُ
رَضَى قَلْبِي بِمَرْضَاهُ حِذَاءِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ
وچون در مقامِ خلیل الرحمن² ولادتِ سعادتِ اقترانش وقوع یافته
15 نامِ او از آسمان خلیل الله آمد³

نظم

بماناد نامش چو نامِ خلیل دواءُ علیلِ شفاءُ غلیل
18 همیشه اعادیش نمرود وار بخاکِ هوان باد خوار و نزار

¹ N: عفی

² Urfa şehrinin içinde bulunan bu mukaddes yer hakkında bk. Evliya Çelebi, III, s. 157; Gabriel, Voyages, s. 283.

³ Hasan Beg'in kendisinden sonra hükümdar olan en büyük oğlu Sultan Halil.

- دلش باد شادان چو فصل بهار ز فضل خداوند پروردگار
 جهان کام فرخ رخ کامیاب ملوک زمانرا ملاذ و مآب
 3 جهانگیر و فرخنده و بختیار ملائک سپاه و فلک اقتدار
- (61 a) و بعد از هشتمه از طلوع آفتاب جمال و قدوم عز و جلالش
 صاحب قرار از مُخَدَّرَه حجال عصمت و مهد علیای حریم عزتش که
 بدولتشاه بیک نسبت بوالد بود فرزندی دیگر رسید و او را محمد بیک
 6 تسمیه فرمود و چون گوکب دولت روز افزون صاحب قران از افق
 سعادت روز بروز روی بارتفاع داشت و آن ترقیات را از میمنت
 9 ولادت او می پنداشتند او را لقب اُغورلو فرمود

نظم

- محمد با اسم و مسمی بذات محمد صفت^۱ صف شکن در جهات
 12 فرازنده چتر گردون مثال فروزنده ملک و جباه و جلال
 بمصر صباحت چو یوسف عزیز بمیدان صولت چو شمشیر تیز
 باصلی مناقب معالی جناب باعلی مراتب محلی قباب
 15 کفش همچو دریای عمان وسیع نوالش نوال سحاب ربیع
 بانفاس رحمان معطر دماغ بانواع احسان منور چراغ
 مخمر طبیعت بعدل و بداد مجسم ز الطاف رب العباد
 18 برحمت کناه جهان را ضمان بصولت چو شیر دمان بی امان
 به یک شب کند قطع شش روزه راه کند روز بر خصم چون شب سیاه
- تازمانی که «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنَّيِّمِ» بوخامت عاقبت روی بمخالفت
 21 پدر بزرگوار آورده و پای از جاده متابعت بیرون نهاد ملقب
 باُغورسبز گشت و تفصیل این حال بعد ازین مذکور خواهد شد
 إِن شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

^۱ صف: N

ذکر محاصرهٔ اعراب قلعهٔ جعبر < را >

- جهانگیر میرزا ایالتِ قلعهٔ جعبر بعمر¹ امیرلو تفویض فرموده
- 3 خبر رسانیدند که جمعی از اعراب (61 b) بعداوتِ عمر² قلعه را محاصره ساختند، جهانگیر میرزا چهل کس با صاحبِ قران همراه کرده بمعاونتِ عمرو محافظتِ قلعه روانه ساخت، چون صاحبِ قران بقلعه نزول فرمود اعراب را از نهیبِ مهیبِ او جای شکیب نماند
- 6 متفرق گشتند، بعد از شش روز خبر رسید که قریبِ هزارخانه از قبیلهٔ رغب³ و عدوان از طرفِ شام آمده میخواهند که بأمیر که حاکمِ عانه و حدیثه است و آن دو شهرست درکنارِ فرات ملحق شوند و
- 9 امیرِ مذکور راقه را که شهرست که ییلاقِ هرون رشید بوده غارت کرد و به پنج فرسخی قلعهٔ جعبر نشسته حضرتِ صاحبِ قران نه از
- 12 کثرتِ رغب⁴ و عدوان اندیشه کرد و نه از عدوان و طغیانِ امیرِ

¹ N: عمرو

² N: عمرو

³ N: رغب. رغب veyā adında herhangi bir Arab boy veya oymağına rastgelineledi. Sulaym boyunun Bohga oymağına mensup زغب adlı bir oba veya kol varsa da bu kol ilk önce Mekke - Medine bölgesinde yaşamış, sonra Qābis ve Berka yörelerine göçmüştü ('Umar Rızā Kaḥḥāla, Mu'cam ḡabāil al-'Arab al-ḡadīma va'l hadīga, II, s. 474). Bir de Tayy boyunun Āl Rabia' oymağının kollarından Āl Fazl'a tâbi فرعب adlı bir aşiret vardır ki (Kalkaşandī, Şubḥ al-'āṣā, IV, s. 205) eserimizde bunun kasdedilmiş olması belki muhtemeldir. Çünkü, bu aşiret, tâbi bulunduğu Āl Fazl'ın diğer oymakları gibi, Suriye'de yaşıyordu.

⁴ N: رغب

- مذکور، بر ایشان ایلغار کرد باوجود آنکه آب زائد بود و از هیچ
 ممر معبر متصور نه، از فرات گذشت و بفرقهٔ از رغبت رسید و
 ایشان را غارت کرد و بسیاری از اسب و شتر گرفت و بساحل فرات 3
 رسانید، چون آب زائد بود و مردم و بهائم بسیار و گذرانیدن از آب
 بغایت دشوار، هرشتی را دوکس می بایست که از آب بگذرانند،
 صاحب قران برهنه شد و بامداد و اسعاد اقدام نمود و چون شتران 6
 وحشی بودند در گذرانیدن زحمتی بیقیاس رسید تن مبارکش از سورت
 حرارت آفتاب کباب شده پاره پاره پوست از اعضای <او> برمی
 خاست، چون از آب عبور نمودند خبر رسید که آن امیر برادر قورخماس 9
 عُنَیْنِی¹ کمر انتقام بر میان بسته با هزار مرد ایلغار کرده میاید،
 چون امیر بساحل رسید و صاحب قرانرا از آب عبور کرده یافت و
 امیر از عبور قصور می داشت از کنار کنار بموضعی رسید از قرای 12
 (62 a) کثیرهٔ شام که آن را باب گویند آن موضع را در عرضهٔ
 نهب و اسر انداخت و گروهی از آن لشکر را با غنائم باز گردانید و
 گروهی دیگر را با خود از کنار آب بعزم آنکه بجانه باز گردد 15
 می رفت، صاحب قران وقوف یافته با آن چهل نفر از قلعهٔ جعبر
 ایلغار کرده از آب گذشت و امیر را شکست و بعضی را بقتل آورد،
 امیر روی بانهزام نهاد و بایستعجال می راند و صاحب قران از دنبال 18
 می رفت تا بسیاری از ایشان به تیغ خونبار گذرانید و باز بکنار آب
 مراجعت فرمود و نزول کرد و بعضی از آن چهل کس از آب گذشتند،
 درین اثنا خبر رسید که شَرِذْمَه² از قبیلهٔ رغبت بعزم مکافات 21

¹ Bu Arab boyu hakkında 66. sayfadaki 2 nr.lı kaş-
 yeye bk.

² N: سرمد

رسیدند ، صاحب قران سمند یکران را باز درلجام کشیده عنان بجانب ایشان منصرف و از عبور آب منحرف گردانید و بحرب و ضرب بر ایشان تاخت و بیک لحظه ایشان را تارومار گردانید و از عقب رفت و بسیاری از شتران ایشان گرفت و بجعبه مراجعت نمود و درین وقت مرثده^۱ ولادت فرزند باسعادت اغراو محمد رسید و بعد از چند ماه امیر مذکور از عدوان و رغب و عنین قریب سه هزار مرد جمع کرد و بشهر رقه آمد و انها رقه را متصرف شد ، صاحب قران بجهانگیر میرزا صورت حال معروض داشت و جهانگیر میرزا از رها لشکر جمع کرد و صاحب قران نیز بدو ملحق شد و متوجه امیر شدند و امیر نیز از رقه برخاست و نزدیک تل^۱ اسود^۱ رفت و دران محل قتال التحام یافت ، محاربات عظیمه کردند و با امیر لشکر بسیار بود و با جهانگیر میرزا لشکر اندک و در جنب آن لشکر بسیار قلیل نمود فاما (62 b) مقتضی « کَم مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً » بلذن الله^۲ بظهور رسید ، تمام لشکر جهانگیر میرزا محفوف شد بالشکر اعراب و حضرت صاحب قران با بهادری چند از نوکران خود و نوکران جهانگیر میرزا با اعراب جنگهای مردانه کردند و اعراب از لشکر جهانگیر میرزا آب بریدند تا از تشنگی جان هریک بلب رسید و از غایت عطش بعضی از لشکریان از اسب می افتادند و درین لشکر کسی که جلادت و حرکت میکرد صاحب قران بود و جهانگیر میرزا او را جغد اول ساخته برطرف لشکر دشمن

^۱ Harran'in az kuzey batısında bir Tel Esved vardır ki (HGM, Urfa, 1:200.000), bahsedilen yer belki de burasıdır.

^۲ Bakara sûresi (IV), 250. âyet.

- گذاشت و خود بالشکر بطلب آب رفت، پس عربان بیکبارگی حمله بر صاحب قران آوردند قتالی عظیم و قتل بسیار واقع شد و از امراء عرب چند نفر انداختند و عربان بمقتولان مشغول شدند، صاحب 3 قران مجال یافت بر مقتضی «الفرار مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ» خود را از مهلکه بیرون انداخت و قریب چهل اسب تازی از عربان بضرب تیر هلاک کردند و جهانگیر میرزا برها و صاحب قران بجعبر 6 رفتند و امیر بعد از فی الجمله انهای بولایت خود عائد گشت.

ذکر معاودت سلطان حمزه

- بعد از چند ماه سلطان حمزه بولایت کماخ و قراحصار رفت و باز
- 3 یعقوب بیك كس پیش جهانگیر میرزا فرستاد و اعلام کرد که زود بقلعه کماخ می باید آمدن که قلعه را بتو تسلیم خواهم کرد، جهانگیر
- میرزا حضرت صاحب قران را از جعبر طلب کرده آورد و در رها
- 6 حاکم ساخت و خود بکماخ متوجه شد، درین اثنا خبر رسید که علی بیك پدر صاحب قران در شیزر¹ که یکی از قصبات حلب است
- وفات یافت و بجوار حق جای گرفت و چون سلطان حمزه خبر یافت
- 9 بیعقوب بیك (63 a) كس فرستاد که قلعه را بجهانگیر میرزا مده که مرا با تو هیچ تعرض نیست، بنابراین باز برها معاودت نمود و جهانگیر
- میرزا صاحب قران را بعد از ادای مراسم تعزیت بجعبر فرستاد و
- 12 سلطان حمزه درین ولاد در ارزنجان خسته شد چون بآمد رسید مرض الموت او را در یافت و هم در آمد داعی حق را لبیک گوین گشت² و
- بعد از وفات نوکران او بعضی هوادار جهانگیر میرزا بودند و بعضی
- 15 هوادار شیخ حسن بیك، هواداران جهانگیر میرزا دعوت نمودند او را بآمد و هواخواهان شیخ حسن بیك نیز او را دعوت نمودند و
- هر دو برادر هر یک بروفق استدعای داعیان خود متوجه آمد شدند،
- 18 جهانگیر میرزا زودتر نزول فرمود و آمد را مسخر ساخت، چون

¹ N: Şayzar, Suriye'de Humus vilâyetine bağlı ünlü bir kasabadır (E 1, IV, s. 297-299).

² Sultan Hamza 848 yılı Receb ayının başlarında (1444 Ekim) ölmüştü.

- شیخ حسن بیک خبر یافت باز گشت و صاحب قران نیز از قلعه جعبر بآمد آمد و علی مماش که میر دیوان و معتمد الملک سلطان حمزه بود و از خوف نوکران سلطان حمزه بعد از وفات سلطان مرحوم بقلعه³ بیره جوک متحصن شده بود، چون صاحب قران متوجه آمد بود و بیره جوک در طریق واقع، علی مماش را طلب کرد بدولت پاینده خویش دعوت نمود و او نیز بی تکلف در آمد و دعوت را بی کلفتی اجابت نمود، صاحب قران او را پیش جهانگیر میرزا برد و درین ولا سلطان علی الاطلاق در آق قوینلو جهانگیر میرزا شد و در قلعه ماردین شاه سلطان نام دختر سلطان حمزه بود و داروغگی آن قلعه بفراش حسن تعلق داشت، جهانگیر میرزا هم قلعه را طلب کرد و هم دختر را، بنابراینکه سابقاً نام زد او بود و بواسطه عداوت عارضه سلطان حمزه دختر بدو نمی داد و حسن (63 b) فراش پسر خود را بگرو داد که هم دختر را و هم قلعه را بدو تسلیم نماید و دختر نیز چون نامزد جهانگیر میرزا بود میلی عظیم بتزوج او داشت، جهانگیر میرزا بشهر ماردین می آمد، چون < به > رأس العین که سرچشمه آب خابور است رسید خبر رسانیدند که اعراب عنین در قصد جعبراند و جهانگیر میرزا و صاحب قران را یراق بر قاعده نبود، صاحب قران را با چهار صدکس فرستاد بحرب عنین و صاحب قران در بالای رو¹ از آب فرات گذشت و عنین را غارت کرد و اسب و شتر فراوان گرفت چنانکه اگر کسی بهدیه سپی می آورد بدو شتر انعام می فرمود، بعد از فتح و اغتنام بجعبر معاودت فرمود و خانه خود را کوچانید و اگر آن شتران بدست نمی آمد اقتدار بر کوچ نمی بود، پس دختر سلطان

¹ Mevkii tesbit edilemedi.

- حمزه بجهانگیر میرزا فرستاد که باید که بیاید و ما را و قلعه ما را متصرف شود و چون دختر از عزای پدر بیرون آمده بود ماردین را تسلیم کردند وظائف زفاف^۱ اتیان نمودند و طوبی عظیم ساختند ، بعد از آن جهانگیر میرزا بجلاب آمد و برادران دران موضع متلاق شدند و چون از قشلاق جلاب جهانگیر میرزا و صاحب قران به ییلاق توجه نمودند خبر رسید که عم ایشان محمود بیک که پیش اصفهان^۶ قرا یوسف رفته بود لشکری از او ستده بود و بقصد آق قوینلو توجه نموده و این خبر ارجوفه^۲ بود و بنابر آنکه اصفهان درین حال بدست مرض الموت گرفتار بود و هم در آن چند روز وفات یافت . 9

^۱ وظایف وزفاف N:

^۲ ازخوفه N:

ذکر مخالفت شیخ حسن بیک

- در زمانی که سلطان حمزه را وفات رسید برادرش شیخ حسن بیک از قبل او حاکم ارزنجان بود (64 a) و بعضی از امراء آق قویونلو از جهانگیر میرزا اعراض کرده بدو پیوستند و جهانگیر میرزا از امراء پورناک شاه علی بیک را مقید ساخت و بقشلاق معاودت نمود و پیلتن بیک بعد از آنکه معاهدت با جهانگیر میرزا کرده بود نقض عهد کرده به شیخ حسن بیک التحاق یافت و قصد کردند که کماخ را محاصره سازند از آن جهت که یعقوب بیک کماخ را گذاشته بآمد پیش جهانگیر میرزا آمده بود و در آنجا بجوار حق پیوست و او را نوکری بود جلال نام که داروغه کماخ بود شیخ حسن بیک را بنجدیعه بخدمت بقلعه در آورد و گرفت و ارزنجان خالی ماند.

ذکر دعوتِ علیٰ مماش محمود بیک را از بغداد

- علیٰ مماش در زمانِ سلطان حمزه تربیت یافته چون از اراذل الناس بود با¹ امراء آق قویونلو معاش نیکو نکرد، ایشانرا مدت‌ها رنجانید و طبایع ازو متنفّر گشته، چون پیش جهانگیر میرزا آمد همیشه خائف می بود بنابراین اعراض کرده بود باز به بیره جوک رجعت نمود و با برادرش² ابراهیم اتفاق کردند و بیره جوک را ضبط می نمودند و فخرالدین که اوّل حاکم آن قلعه بود و قلعه را از قبضه اختیار او بیرون آورده بودند از قبل جهانگیر میرزا قلعه را بر علیٰ مماش محاصره ساخت و علیٰ مماش ببغداد کس فرستاد پیش محمود بیک بن عثمان بیک و استدعا نمود که از بغداد متوجّه بیره جوک شود تا قلعه را بدو تسلیم نماید محمود بیک از بغداد آمد و فخرالدین را منہزم ساخت و قلعه را بدو تسلیم نمودند و چون ارزنجان نیز خالی مانده بود و شیخ حسن بیک [بخداع مقبّد و گرفتار مانده نوکران شیخ حسن بیک]³ از ارزنجان فرستادند و محمود بیک را دعوت کردند و محمود بیک بیره جوک را (64 b) بپراهم برادر علیٰ مماش سپرد و خود بآرنجان آمد و درین ولا جهانگیر میرزا بمحاصره آرنجان لشکر کشید، چهل روز بر در حصار جنگ انداختند، در جنگ اوّل صاحب قران بغزم حیراب⁴ پای در رکاب آورد و بایزید بیک که از بهادران

¹ Hr (52 a) böyle; N: از

² N: برادرش

³ Hr, 52 a

⁴ N: جراب

- روزگار و از شیر مردانِ نامدار بود پیشِ او می‌رفت، چون
 امرِ قتال مُشْرِفُ بِاتِّصَالِ شَدَّ بایزید بیک از خوفِ تیر بارانِ اهلِ
 شهرِ عنان کشید و صاحبِ قران از آن هیچ نیندیشید و باز نگشت و 3
 اهلِ شهر بیکبار دست بر گشاده از آشیانِ کمانِ مرغانِ هوا گیرِ تیر
 پرتان ساختند يك تیر بر روی مبارکش آمد که جراحیِ عظیم برو
 ظاهر شد و قریب بیست جراح بر جوارحِ او از نیزه و تیر رسید 6
 چنانچه تیرها بر اعضایِ مبارکِ او نشسته بود و بدان پرتو بال بر
 خصمِ بدسکال چون مرغ پرواز میکرد و لشکریانِ شهر از بیمِ چنکالِ
 جدالِ او در خندق میریختند اسبِ مهرداد را درین جنگ سنانی در 9
 سینه فرو رفت که سرِ نیزه بمثانه^۱ اسب رسید و در دوم جنگ
 نوکرانِ جهانگیر میرزا بهوای جنگ بی درنگ قدم نهادند و بر
 پیادگان که از شهر داو خواسته و بیرون آمده بودند اسبها تاختند 12
 فامادستِ اقتدار بر جنگ نداشتند، صاحبِ قران را غیرت در حرکت
 آمد و اسب بر اعدای تاخت و لشکریانِ شهر را بیک حمله در خندق
 انداخت و درین جنگ بر اسبِ قرا بلوت سوار بود از خندق بر سینه^{۱۵}
 این اسب نیزه رسانیدند، صاحبِ قران مراجعت فرمود و باز
 ارزنجانیان علی الغفله بیرون آمدند و صاحبِ قران سوار شد و حضر
 بیکِ پولاد و بکمش^۱ نوروژ اسب راندند (a 65) و صاحبِ قران 18
 شهریان را بخندق انداخت و شیخ حسنِ پورناک و بایزید بیکِ پورناک
 از طرفی دیگر جنگی عظیم کردند، باز شهریان غلبه کرده پسرِ شیخ

^۱ Hr (52 b) böyle; N: نکش

حسنِ کُرد را از اسب انداختند ، صاحب قران باز گشت و او را
 خلاص کرد ، بعد از چهل روز جهانگیر میرزا بعزمِ ییلاقِ اوخو^۱
 ۳ بطرفِ آمد متوجه شد و درین ولا خبر رسید که اصفهانِ قرا یوسف
 وفات یافت .

^۱ Palu'nun kuzeyinde Ühı adlı bir yöre var ise de (HGM, Palu, 1:200.000), bahsedilen yerin burası olduğuna pek az ihtimal verilir.

باب در بیانِ حوادثِ سنّه تسعه و اربعین الی اواخرِ سنّه خمسین و ثمانمائه

- 3 در اوئلِ این سال اصفهانِ قرا یوسف وفات یافت¹ و پسرش
باجماعِ امرا مثلِ مزیدِ کور < و محمد > شبل الله² و رستمِ ترخان و
پسرِ چاغرچی و محمّد بیک³ آق قوینلو و حسینِ امیرِ آخور⁴ پادشاه
شد و جهانشاه میرزا از آذربایجان بیغداد رفت و رستمِ ترخان⁵ از پسرِ
6 اصفهان روگردان شد و به جهانشاه میرزا پیوست و جهانشاه میرزا با بوی
نوکران و برادرزاده اش الوند اسکندر و امیربایزید بسطام و سارو پیرعلی و
نورالدین برادرِ ناصر بطرفِ شرقِ بغداد نزول کرد و جسرِی که در میانِ
9 شهر و قلعه بود چون قلعه را در حوزه⁶ تصرف آوردند جسر را نیز
گرفتند و بر جسر جنگی عظیم واقع شد و ملاّحان جسر بریدند و جسر بطرف

¹ İsfahan 848 yılı Zilhicce ayının 28 inde (7 Nisan 1445) ölmüştü (Al-Giyāṣī, s. 252).

² Hr (53^a): böyle; N: شبل الله. Al-Giyāṣī de (s. 249,250):
Bahis konusu olan şahsın محمد olduğu az ileride
eserimizde de görülecektir. Bununla beraber Al-Giyāṣī'de de (s. 255)
Cihanşah'ın Bağdad'ı kuşatması dolayısıyla ondan, eserde olduğu
gibi, sadece: الله olarak bahsediliyor.

³ N ve Hr (53^a): محوک. Kara Yülük Osman Beg'in oğulla-
rından birisi olan Mahmud Beg'den eserimizde az önce bahse-
dilmiş, onun -biraz aşağıda yazıldığı gibi, bazı emirler ile
ittifak ederek Bağdad'ı Cihanşah'a teslim etmesinden sonra- Ali
Mamaş'ın daveti üzerine Ak-koyunlu ülkesine dönerek ilk önce
Birecik'e sonra da Erzincan'a hâkim olduğu görülmüştü (s. 172).

⁴ Al-Giyāṣī'de (s. 255): حسن امیر آخور

⁵ Hr (53^a) böyle; N: رستم خان

شهر ملصق گشت و سارو پیر علی و نورالدین از امراء جهانشاه با جمعی
 در شطّ غرقه گشتند و پسر چاغرجی بعضی را بقتل آورد و محسوک^۱
 بیک آق قوینلو و عمر شیخ با^۲ رستم ترخان اتفاق نمودند و بغداد را
 3 به جهانشاه میرزا سپردند و بقتل سپاهیان بغداد حکم مبرم صادر شد، پسر
 چاغرجی و محمد شبل الله^۳ و < حسین > امیر آخور بکشتی سوار شدند و
 6 بیک فرسخی شهر توقف (65 b) نمودند تا زمانی که لشکر دست از غارت^۴
 کشیدند و سلطان شب بر شهر بند حواس دست یافت و بند ظلام
 بر پای مردم دیده افگند و سپاهیان شاه نیم روز را بفراش «النَّوْمُ»
 9 «أَخُ الْمَوْتِ» می انداخت و بر دریای حیات سفاین «الْمَوْتُ جِسْرٌ»
 یوصل الحَبِيبَ إِلَى الْحَبِيبِ می راند از کشتی بیرون آمدند و
 خود را بخانه جهانشاه میرزا انداختند، مزید کور^۵ هم درین ازدحام
 12 خود را بخانه امیر بایزید بسطام چاکیری رسانید، چون لشکر شام از
 بغداد کوچ کرد و فراشان نسیم صبحدم مسند شاه خاوری را از فراشخانه
 افق بیرون کشیدند و منقلای انوار تیغ انتقام از نیام بیرون کشیده در
 15 لمعان آورد و ببارقه تیغ آبدار دمار از روزگار سیاهی شب بر آورد
 جهانشاه میرزا از آقچه قابو بشهر در آمد و آنچه در حین امکان آید
 از ظلم و بیداد بر اهل بغداد و سیمای سپاهیان جریان یافت، از آب
 18 دیده دجله ها روان گشت و کشتیهای امن و امان در شطّ ظلم و عدوان
 فرو رفت

^۱ محسوک آق قوینلو: (53 b) N ve Hr

^۲ Hr (53 b) böyle; N: رستم ترخان. Rüstem, eserde az önce söylendiği gibi, Cihanşah'a gitmiş olup, kuşatma esnasında herhalde onun yanında idi.

^۳ محمد شبل الله: N:

^۴ بنارت: N:

^۵ مزید چوره: (s. 255) Al-Giyāğ'i'de

نظم

- درین ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدانشد^۱ تخته بر کنار
از میان لشکریان اصفهان بیک یکی از جوانان در کمال قابلیت و
نهایت مردی و مروت

نظم

- بمیدان مردی و مردانگی بصف جوانی و فرزانی
بر آورده گرد و گذارنده تیغ دواننده بر خصم چون ابرو میغ
در شب حربی عظیم کرد و بهر لحظه از لمعان تیغ آبدارش ذوذنابه
بر سما و بهر حمله از سمن میدان گذارش زمینی بر هوا هر چند از
اطراف و جوانب پیاده و راکب با او در آویختند او را در کند اسار
نتوانستن (66 a) آوردن ، علی الصبح بر مروت پادشاه اعتماد کرده
روی بدرگاه جهان پناه جهانشاه میرزا آورد و بهمان لباس و جبه و
جوشن که در شب برو بود خرامان خرامان بامیدواری خلعت امان
پیش پادشاه آمد و زانورده زینهار خواست ، جهانشاه میرزا بدان
عجز و انکسار و عرض زینهار او التفات نمود و از غایت بی مروتی
او را با جماعت اسیران بقتل آوردند و بغداد که دار الخلافه بنی عباس و
متوجه عامه ناس بود بمحمدی میرزا پسرش که درس طفولیت
بود نامزد کرد و زمام حل و عقد امور پسر و دارالسلام اهل
اسلام را بقبضه اختیار عبدالله کبر موکول ساخت و چون امر بغداد
پیرداخت متوجه به بیلاق شد و موصل را برادرزادگان خود
الوند و رستم و ترخان و مهملاد اولاد اسکندر داد و ایشان بموصل توجه
نمودند و رفتند .

^۱ N: پیداشدند

ذکر توجه جهانشاه میرزا بدیاربکر

- در اواخر سنهٔ احدی و خمسين و ثمانمائه الوند ولد اسکندر بن
 3 قرايوسف از عم بزرگوار خود جهانشاه ميرزا ياغي شد و لوی
 طغیان برافراشته اربیل کردستان را بتصرف در آورده جهانشاه ميرزا
 امير رستم ترخان را بایلغار از برای دفع او روانه ساخت و چون ایلغار
 6 بدو رسید قتال میان هردو گروه وقوع یافت و قتلی عظیم بظهور
 پیوست و الوند مغلوب گشت و غارت زده منکوب و خراب احوال پیش
 جهانگیر میرزا رفت و جهانشاه میرزا ایلچی فرستاد و الوند را از جهانگیر
 9 میرزا طلب کرد و جهانگیر میرزا در جواب (66b) فرمود که او پناه بما
 آورده نشاید او را سپردن بی مروتی باشد، سه فصل برین نهج گذشت
 چون طلیعهٔ شتا و دست برد لشکر برد بر صحرا نشینان صیف و خریف
 12 یافت و باد وزان اوراق خزانرا متناثر و ریزان می ساخت جهانشاه
 میرزا در گنجه و بردع قشلامیشی کرد و لشکری از هم پاشید > و چون
 فصل بهار آمد لشکر < بسر داری امیر عرب شاه و قلیچ اصلان
 15 بر سر محمود بیک بن عثمان بیک که در ارزنجان بود فرستاد و در
 حوالی ترجان موسی بیک بایشان ملحق شد و بایزید بیک بن شیخ
 حسن بیک < نیز التحاق یافت؟ > و ایشانرا بملازمت جهانشاه
 18 میرزا برد، خلیل و اسکندر اولاد پیلتن نیز بملازمت جهانشاه میرزا
 رفتند و آن لشکر به محاصرهٔ ارزنجان رفت و در آن زمان صاحب قران

¹ Bu cümleinin eksik olduğu açıkça görülüyor.

² Cihanşah'ın Cihangir'in üzerine yürüdüğü Haberi Kahire'ye 854 yılı Cumadélâhire ayının başlarında (1450 Temmuz) gelmişti (İbn Tağrıberdi, al-Nucûm, s. 201).

درکنگاش فرمود که بر ما معاونتِ محمود بیک واجب است تا بیگانه
 بر ما مسلط نشود و دست بر ما نیابد، تدبیرِ صاحبِ قرآن در محلّ
 قبول نیاوردند. فلاجرم ارزنجان از حیطهٔ تصرف بیرون رفت، چون³
 اهلِ ارزنجان از معاونتِ خارج نومید شدند و قوتِ مدافعه در خود
 نیافتند و ایامِ محاصره متمادی و معیشت مضیق، بعهده و پیمان مؤکد
 بغلاظِ ایمان¹ ارزنجان را بجهانشاهیان سپردند و بعد از فتح آن ایمان⁶
 در عرصهٔ تلف و عهود برطرف ماند، ارزنجانیان به بند و حبس
 گرفتار شدند²

نظم
 شکستند پیمان و بستند دست کس از بند و زندانِ ایشان نرسد
 و هیچکس از مقیدان نبود که او را در میانِ لشکرِ جهانگیر میرزا متعلقی
 نبود از روی قرابت یا پدر یا پسر یا برادر یا خواهر الی غیرِ ذلک،¹²
 پس جهان‌شاه میرزا ابراهیم پسرِ علی آق قوبینلورا (67 a) برسات
 پیشِ جهانگیر میرزا فرستاد و پیغام کرد که الوند میرزا <را> بمن
 دهد تا اسیرانرا خلاص کنم و الا مجموع را بقتل خواهم آورد،¹⁵
 جهانگیر میرزا در جواب فرمود که کسی بما التجا آورده باشد از روی
 مروت او را در مهلکه انداختن جائز نیست و چون جهان‌شاه میرزا
 ارزنجان را بمعاهدت و ایمان فتح کرده قید و نجاتِ ایشان تعلق بدو¹⁸
 دارد اگر خواهد بکشد و اگر خواهد ببخشد او داند، جهان‌شاه میرزا را

¹ بغلاظ و شداد و ایمان: (68 a) Hr

² Kara-koyunlular tarafından Erzincan'ın alınışı ve hâkimi Mahmud Beg'in tutsak edilmesi haberi 12 Ramazan 854 de (19 Ekim 1450) Kahire'ye gelmişti (İbn Tağrıberdi, Havâdis, s. 94-95).

ازین جواب نأثره^۱ غضب بآلتهاپ آمد ایلغار ی تعیین فرمود بلشکر
 کشی رستم ترخان و شیخ حسن میرزا برادر پدر جهانگیر میرزا^۱ و
 3 موسی بیك و بعضی از امراء آق قوینلو و سی هزار کس همه با سلاح و
 عُدّه و اسباب از راه کماخ و دیورگی بمطایه آمدند و جهانگیر میرزا
 خبر یافت با امرا کنگاش کرد، صاحب قران بمقابله و مقاتله اشارت
 6 فرمود، مقبول نینتاد، جهانگیر میرزا بآمد توجه نمود و از امراء
 آق قوینلو محمد بکتاش^۲ و محمد قوجه حاجی و از پورناک علی بیك
 بهواداری شیخ حسن میرزا پیش رستم ترخان رفتند و احشام نیز
 9 برگشتند بعضی بحوالی سیورک و بعضی بحوالی حملین^۳ افتادند و
 اویس بیك قلعه رها را نیز رها کرده گریخت و رستم ترخان
 جمعی را که بحوالی حملین^۴ بودند غارت کرد و دماء و ادوال مسلمان را
 12 عرضه تصرف ساخت و داد فتنه و فساد حسب المراد داد، جمعی
 از آق قوینلو که بهواداری شیخ حسن بیك رفته بودند اورا
 بی اعتبار یافتند از آن رفتن پشیمان شدند و درین ولا^۵ صاحب قران
 15 بأرقنین رفت و احشامی که بر حوالی سیورک مجتمع بودند
 همه را (67 b) خداوندی کرد و جبراً و قهراً ایشانرا بجانب چرموک
 کشید و رستم ترخان بر سر ماردین آمد جنگی عظیم واقع شد و از

¹ Hr (58^a): برادر جهانگیر میرزا؛ N: برادر پدری جهانگیر میرزا

² N: بکتاش؛ Hr (58^a): محمد یکش

³ Hr (58^b): حمیس. Mevkii tesbit edilemedi. Acaba Siverek'in güney batısındaki Hilvan kasabası mı kasdolunuyor?

⁴ Hr (58^b): حمیس

⁵ N: ودرولا

لشکریانِ رستمِ ترخان نورالله چاکیری و بدرالدین روح‌الله آیین‌لورا گرفتند بسیاری از نوکرانِ ایشانرا بقتل آوردند و او معاودت نمود و جهانگیر میرزا را داعیه احکامِ مردین^۱ شد و بمردین^۲ رفت رستمِ ترخان سربه بحوالیِ مردین^۳ فرستاده بود در راه بآن سربه رسید، لشکریانِ جهانگیر میرزا از هر جانبی بر ایشان تاختند و چون اندک اندک میرسیدند مجموع کشته شدند و جهانگیر میرزا مغلوباً مغلوباً بآمد عائد گشت و اهلِ مردین^۴ از آق قوینلو نوید گشتند و شهر را برستمیان تسلیم کردند و قلعه در محاصره افتاد^۵، چون برف و باران بسیار بود و زمستان در غایب صعوبت و بسورتِ برودت بهائم و احشام که در حوالیِ چرموک بود تلف شد و صاحبِ قران از روی شفقت ایشانرا اجازت داد که بهر جا که میل کنند کوچ کرده روانه شوند و چون اوئیس بیک برادرِ صاحبِ قران رُها را گذاشته بود و صاحبِ قران^{۱۲} در هر مجلسِ اُورا توبیخ و تعزیر میفرمود، اوئیس بیک^۶ را موادِ حیاتِ متہتج گشت باحسینِ امیر آخور که در شجاعت از نام دارانِ

^۱ Bu, Mardin'in o zamanki Türk söylenişidir. Dede Korkut destanları'nda da Mardin bu söyleniş ile geçer (M. Ergin yayını, T. D. K., Ankara, 1958, faksimile s. 60). Bezm ü rezm de (s. 23, 24, 451, 452, 453). Müellif eserinde ancak burada Mardin'i Türk söylenişine göre yazmıştır. Hr (58^b): ماردین. Fakat onda da bir yerde (aşağıya bk.): مردین.

^۲ Hr (58^b): ماردین

^۳ Hr (58^b) da da böyle.

^۴ N: ماردین

^۵ Kahire'ye Mardin'in alınması olayının haberi 18 Zilhicce 854 de (22 Ocak 1451) gelmişti (İbn Tağrıberdi, Havâdis, s. 98-99).

^۶ N: با اوئیس بیک

آق قوینلو بود و احشام سوندك آقا^۱ اتفاق نموده قلعه رُها را از
 قرا قوینلو^۲ دزدید و رستم لشکری تعیین کرد ببرداری شیخ حسن
 ۳ میرزا و پسر سارو < پیر > علی و شیخ محمد؛ ایشان را بمحاصره
 قلعه رُها فرستاد.

^۱ احسان سوندك: Hr (58^b) böyle; N:

^۲ آق قوینلو: N ve Hr (58^b):

ذکرِ ایغارِ صاحبِ قرانِ بجانبِ قلعهٔ رها بمعاونتِ برادر

- 3 درین وقت صاحب قران در ارقنین بود (68 a) چون از محاصرهٔ قلعه و اضطرابِ برادر خبردار گشت بالشکرِ خاصهٔ خود پیشِ جهانگیر مبرزا آمد و لشکر جمع کرده روی توجّه بجانبِ رها آورد، قرا قوینلو حصارِ شهر را محکم کرده بودند و رستم در ماردین¹
- 6 نزول داشت، صاحب قران بقلعه راه نمی یافت عاقبت از راهِ بابِ السرّ بقلعه در آمد و با اعیانِ لشکر کنگاش کرد که از قلعه بشهر در آیند، مجموع ابا کردند و گفتند که از اعادی يك هزار و دویست مرد در شهراند و ما از سیصد زیاده نیستیم و محلّ در غایت ضیق و شهر در غایت احکام محاربه را مجال نخواهد بود و < در > تنگنای هلاک گرفتار خواهیم شد، صاحب قران سخنِ ایشانرا اعتباری نفرمود و
- 12 گفت: ما می رویم و بتوفیقِ حقّ بر مراد ظفر می یابیم و از راهِ بابِ السرّ بآندرونِ شهر در آمد و قرا قوینلو درهای شهر را بسته بودند جنگی عظیم انداخت و ایشانرا راهِ گریز مسدود و مقدمهٔ لشکرِ
- 15 صاحب قران را مغلوب ساختند باز بقلعه گریختند، صاحب قران از عقب رسید و بهادرانِ لشکرِ خود را مثلِ قاضی اوغلی علی و ترکنِ محمدِ غریب² را پیاده ساخت تا بر سرِ پل جنگی مردانه کردند و
- 18 اويس يك را از اندرونِ شهر از کندلان بیرون کردند بنوعی که

¹ Burada müellif şehri yeniden asıl imlâsı ile yazmaya başlıyor.

² Hr (58 b): عزب

لشکرِ قرا قوینلو اطلاع نیافت و فرمود از عقب لشکرِ قرا قوینلو
 در آیند تا ایشان را توهّم آن شود که از اندرونِ شهر مددی رسیده ،
 3 چون اویس بیک از عقب در آمد و غوغا و هیا هوی دلیران از عقب
 برخاست¹ صاحب قران بنفسِ شریفِ خود روی بمیدان نورد آورد و
 از اعادی جمعی کثیر روی بصاحب قران آوردند و جنگی (b 68)
 6 عظیم در یک طرفه العین التحام و التیام یافت بمددِ توفیقِ باری و یاری
 حضرتِ پروردگار رستمیان . نهزم گشتند و مجموعِ اسب و اسباب
 رها کرده پیاده شدند و بخرابه ها گریختند و آق قوینلو بر سرِ ایشان
 9 می آمدند و دستگیر می ساختند و تسبیح علی² مهرداد بشیخ حسن میرزا
 رسید و برو شمشیری زد بعد از آن مهرداد بیک نیز رسید و شمشیری زد و
 پسرِ میر حسن نیز نیزه رسانید ، در آخر خلیلِ هابیل بیک نیز او را
 12 نیزه رسانید و او را از اسب انداختند و مقید کرده نزدِ صاحب قران
 آوردند و بعونِ عنایتِ ربّانی و تأییدِ نصرِ سبحانی آن سیصد نفر یک
 هزار و دویست کس را زدند و دمار از روزگارِ ایشان بر آوردند و
 15 شیخ حسن میرزا را با تمامِ امراء قرا قوینلو که در شهر بودند دستگیر
 کرده بقتل آوردند و چون ابوابِ شهر مسدود بود و اختیار بدستِ
 آق قوینلو افتاده هیچکس بیرون نتوانست رفت چنین صورتی تا دیده³
 18 کوتوالانِ قلاعِ سماوات بنظاره⁴ شهر بندِ کره⁴ خاک بیناست هرگز
 روی ننموده ، سر² شیخ حسن بیک را بمصرو دست او را بآمد
 فرستادند و محمد بکتاش³ را که رو گردان شده بود⁴ و بهواداری

¹ N: درخواست

² N: سپر

³ N: پسر محمد بکتاش (59a) Hr ; پسر محمد یکش (s. 180, str. 7) yalınz محمد بکتاش olarak zikredildiği gibi, hemen aşağıda da (s. 185, str. 4) yine böyle yazılmıştır.

⁴ Hr (59a) böyle; N: بودند

- شیخ حسن بیک رفته صاحب قرآن بدست مبارک خود خلق آن خائن را ببرد و ولی پورنک و علی بیک پروانه و محمد قوجه حاجی <را> دستگیر کرده بآمد فرستادند، علی بیک پروانه را حضر بیک³ ترخان و محمد قوجه حاجی را خلیل ادریس محمد بکناش را قرا قوینلو محمد که نوکر صاحب <قرآن> بود <و> پسر صارو پیر علی راحزه امیر آخور اوغلی و دمورجی شیخ محمد، علی یکانرا (69 a)⁶ حسین امیر آخور، علی ایناق را قاضی اوغلی علی¹ گرفت² و درین مدت اقوام آق قوینلو در موضع شینه که³ مغلط آب خابور و شینه است بودند چون این فتح را بتحقیق معلوم کردند و بعضی از آن احشام بصاحب قرآن میل نمودند و بعضی بقاسم میرزا پسر امیر بزرگ⁴ که در ملازم سلیمان ذوالقادر بود متشبث گشتند و از شر و ضرر قرا قوینلو خود را رها نیدند، صاحب قرآن بعد ما که این فتح کلتی دست داد متوجه¹² آمد گشت و پیشکشها برادر خود جهانگیر میرزا فرستاد بعد از آن بالکای خود ارقین متوجه شد و رستم بمحاصره قلعه ماردین مشغول شد، درین ولا آن مقدار لشکر که بمحاصره آن قلعه را کفایت بود¹⁵ گذاشت و باردوی خویش بقشلاق توجه نمود و از آنجا بصوب قلعه بیره جوک <برای> ایلغار بر صاحب قرآن متوجه شد و آنحضرت در موضعی که آنرا مال ابوکی⁵ خوانند نزول داشت و از آنجا بحوالی چرموک¹⁸

¹ N ve Hr (59 a): قاضی اوغلی علی را

² Kahire'ye bu olayın haberi 855 yılı Rebi'ulevvel ayının başlarında (Nisan 1451) gelmişti (İbn Tağrıberdi, Havâdis, s. 104).

³ Haritalarda görülemedi.

⁴ Yani merhum Osman Beg

⁵ Bugün Çermik toprağında Mal üyüğü adlı büyük bir tepe olduğu gibi, yine orada Mal önü adında sulak bir yer de vardır (sözlü bilgi).

کوچ کرد و رستم ترخان بعضی از آن ایل سیورک و قرامغاره^۱ را که
تعلق بشام دارد و ایل اسون را که تعلق بشام است^۲ غارت کرده و از راه
بخور بلاق^۳ بطرف آمد رفت و غله آمد را خورانید و بصوب قلعه ارقنین^۴
توجه فرمود و موضع رمکون^۵ را که بخش فرسخی ارقنین است مضرب
خیام ابتهت^۶ مقام ساخت و <صاحب قران> فرمود که احشام و اهل
ارقنین کوچ کرده بخپریت که بشام منسوبست روند و بقیه احشام آق قوینلو را
باردوی خاصه کوچانیده بصوب مهرمار^۷ توجه فرمود و رستم متعاقب ایلغار
کرد و آن بقیه احشام که با آنحضرت بودند متفرق شدند هر چند (69 b)
صاحب قران ایشانرا قوی دل می ساخت و <به> ثبات قدم تحریض می فرمود
نافع نمی افتاد، پس از قراول خبر رسید که رستم بقریه مالان^۸ رسیده و
باز متعاقب آن خبر رسانیدند که رستم رسید و صاحب قران بر سر
آق سوی مهربان^۹ که بفرات انصباب^{۱۰} دارد نزول داشت و رستم بمهرمار^{۱۱}
فرود آمد، پس لشکریان صاحب قران شمشیرها کشیدند بقرا قوینلو

^۱ Kara Mağara, Kâhta kazasına bağlı bir köy olup (Köylerimiz, s. 419), Kâhta'nın güney batısında ve Tokaris'in batısında bulunmaktadır.

^۲ Hr. da bu ibâre yoktur. Böyle bir el hakkında hiçbir bilgiye sahip değiliz.

^۳ Hr (59^a): بخور بلاغ. Haritalarda görülemedi.

^۴ Hr (59^a): رنکبدر. Haritalarda görülemedi.

^۵ N ve Hr (59^a): مهر مهر

^۶ Malan Ergani'nin az güney batısında olup, bugün de bir köydür (Köylerimiz, s. 537; Harput haritası, 1:200.000 -eski harflerle-).

^۷ Hr (59^a): آق سوی مهرماز : acaba آق سوی مهرماز mı ?

^۸ N ve Hr (59^a): انساب

^۹ Hr (59^a): مهرماز. Bu kelime ile Osman Beg'in yaylağı olarak daha önce geçen (s.70, str. 1) 'مهرفر' in yazılışları az farklı, aynı kelime olması muhtemeldir. Yani bu kelimeler belki asıl nushada مهرمز ve مهرماز idi ve her ikisi de aynı yeri ifade ediyordu.

- تاختند مهابت آق قوینلو برایشان غلبه کرد و از مقاومت و مدافعت قاصرو عاجز گشتند ، پس در اول شب از آن مقام کوچ کرده کنار آب گرفته بطرف فرات چون سیلاب ربیع و باد بهار روان گشت و 3 چهارپایانرا پیش از کوچ فرستاده بود ، شتران را بچول کون^۱ فرستاد و رستم ترخان از راه موردان آب^۲ که باب طاهر^۳ می رسد متوجه گشت که احشام متفرقه را که از آن راه رفته بودند در معرض اسر و نهب اندازد ، 6 صاحب قران باسی و پنج کس بیالای^۴ کوهی که در دو فرسخی بود برآمد و از یمین و یسار صاحب قران يك قشون سوار از قرا قوینلو ایستاده بود و يك قشون دیگر هم از ایشان بر یسار کمین گرفته بودند چون یمین و 9 یسار بلشکر بیگانه پیوسته شد حاجی و مهاد بیک را بقراولی و خبرگیری فرستاد و ایشان خبر فرستادند که يك قشون دیگر مادلو^۵ را غارت کرده می رسند ، صاحب قران پانزده کس را قلب ساخت و بیست کس را 12 مقدمه گردانیده فرستاده بود هر يك پنج شش سوار از لشکریان باغی بعضی را دستگیر کرده آوردند و بعضی را کشته بودند ایشان هشتاد

Ergani toprağında - bugün Yılan kuyusu denilen - Biri mar adlı bir yer olduğu gibi (sözlü bilgi), Gölçük gölünün güneyinde de şeklinde bir yöre vardır (Kâtib Çelebi, s. 442; Harput, 1:200.000 -eski harflerle-).

¹ Haritalarda görülemedi.

² Haritalarda görülemedi.

³ Burası Osmanlı devrinde Çermik'e bağlı bir yörenin (nahiye) adı (Ö. L. Barkan, Kanunlar, s. 166) ve şimdi bir köy olan (Köylerimiz, s. 231), Çermik'in kuzey batısında ve Fırat kıyısındaki Ebu Tahir (ابوطاهر) olmalıdır.

⁴ Hr (59^b) böyle; N: صاحب قیران با پنج کس بیلای که

⁵ Mevkii tesbit edilemedi.

- (70 a) کس بودند و چون صاحب قران ببالای کوه بر آمد خود را محفوف بلشکر دشمن یافت آن بیست کس که مقدمه بودند از خوف توقف کردند، صاحب قران بر ایشان خشمناک شد و پیش رفت و آن پانزده کس شیخ علی مهرداد و مهارد بیک و قرا کیساک و رستم بیک و علی عرب و شیخی بیک عم شیخ علی بر آن قشون که مالدور را غارت کرده بودند غالب شدند و قتلی عظیم کردند و صاحب قران بر آن قشون که در آن دره بودند غالب آمد و استیلا یافته بود، پس لشکر منصور < را > تا پدامان کوه رانند و بسیار کس را از رستمیان به تیغ آبدار گذرانیده بخاک هلاک انداختند، در یک مزرعه قریب پنجاه کس را چون تخم در خاک و خون پنهان کردند، کم کس بود که بیخ نینداخت و الجه بسیار و مال بیشمار گرفتند و بعضی را از قرا قوینلو که از خوشقدم عبد العزیز < گریخته >¹ در محلی که آق سو بفرات منصب می شود رفته بودند آق قوینلو ایشانرا شکست داده جمعی کثیر را بقتل در آوردند بعد از انفصال قتال از اسیران بسیاری < به > کنکوش² فرستادند و سرهای کشتگان بقلاع و بلاد بردند و درین یورت قوت بر اعوان صاحب قران تنگ بود و جوع غالب و قوت ساقط، ناگاه از غیب گاو فربه رسید آنرا با یک اسب کشتند و خوردند درین واقعه پانصد کس از

¹ Hr (60^a) da bu kısım yoktur. Buraya bundan daha münasip bir kelime bulunamadı.

² Mevkii tesbit edilemedi. Yalnız Çermik'in kuzey batısında Çüngüş adlı bir nahiye olduğu gibi, Çermik'in güney doğusunda da Cinkış adlı bir köy vardır (HGM, Erzurum, 1:500.000).

- قرا قوینلو بقتل آمدند، رستم ترخان بآب طاهر رفت و از آنجا معاودت نموده بمردوان^۱ نزول کرد و صاحب قران بمقام قرا حیلو مشهد^۲ نزول فرمود که بعد (70 b) مابین یک فرسخ بیش نبود باز شیخ علی^۳ مهرداد رو به سلطان احمد ایناق خلیل را بقراولی فرستادند * اتفاق البسر بیک یک از قبیله جاجیلو به قرا قوینلو رسیدند^۳ که از آن انهرام در گریزگاهی پنهان شده بود با چند کس دیگر بمنزل صاحب قران آوردند اورا استفسار احوال رستم ترخان و منزل او نمودند، در جواب گفت که خانه رستم در حوالی قریه مالان خالی مانده است و محل فرصت است، صاحب قرانرا داعیه ایلغار بر الوس رستم پیدا شد آن اسیرانرا بقلعه چرموک فرستاد و لشکر چرموک هم در مهرمار ملحق شد و چون اول بهار بود و مطایا و مراکب مانده و سست بود اسبان را در چرموک استبدال نمودند و باششصد سوار نامدار بعزم^{۱۲} شبخون ایلغار کرد چون به قرظه کند^۴ رسید فرقه از احشام پریان گشته در آن حوالی مجتمع شده بودند خواست که ایشان را پایمال نهب و غارت سازد چون تفحص احوال ایشان رفت جمعی بودند از آق قوینلو^{۱۵} که از ورطات رهیده خودرا بکوشه رسانیده بودند صاحب قران بر ایشان رحم کرد و از شبخون ایشان در گذشت و تا از ایشان بر گذشتن صبح طلوع کرد و از آن مقصود باز ماندند فاما از بهادران^{۱۸}

^۱ Mevkii tesbit edilemedi. Acaba bu kelime biraz önce geçen (s. 187, str. 5) موردان mı?

^۲ Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

^۳ Bu bozuk cümleyi tam olarak düzeltmek bizim için mümkün olmadığından olduğu gibi bırakılmıştır. Biraz ileride geçecek olan (s. 192, str. 8) aynı şahıs olmalıdır.

^۴ Haritalarda görülemedi.

ایشان مثلِ آروق محمد و سید احمد حیدرلو و رستم شقاوول و عبدالعزیز
 بوکاوول و اصولی^۱ نوکرِ آتابکِ صاحب قران مبادرت نموده خود را
 ۳ باُلوسِ رستم رسانیدند و چند خیمه از اردوی ایشان بار کردند و
 اسبی چند از الوس جدا کرده به رکابِ همایون رسانیدند (71 a).

^۱ Aynen böyle.

ذکر توجه بجانب مخالفان که در ماردین بودند

- چون فرصت در شبخون میسر نشد و صاحب قران معاودت نموده با چند نفر از جوانان دلیرو مردان میدان گیر از برای آنکه تا اسبان قوتی گیرند بموضع مال اُیوکی و از آنجا به بیلاق قراجه داغ آمد و لشکر پراکنده می ساخت تا مخالفان را بر ایشان وقوفی نباشد و اطلاع بر اوضاع ایشان حاصل نشود و در اول شب بمحلی نزول میکرد و بعد از اندک زمانی تبدیل مقام کرده بجای که گریزگاه را شاید بنوبته¹ می فرمود «لَيْلًا يَقْدِرُ عَلَيْهِمْ أَيْدِي الْقَدَرِ» و از فقدان لحوم و دسومات تعب و تنگی عظیم میکشیدند و بعضی از نوکران به پیشروی اردولک عرب به اطراف سیورک به ترقه رفتند و اسبهای آوردند و ذبح میکردند و میخوردند و از برای صاحب قران یک بره و یک بزی در بار نگاه داشته بودند، گرگی در آن بیابان از جهت آنکه آبادانی نبود برای آن بره به لشکر همراه می گشت که مگر شبی بر آن بره شبخون کند تا شبی فرصت یافت و از میان آنجماعت به مقصود فائز گشت و آن بره را در ربود و در آن بیابان صاحب قران برادر خود بر سالت قاضی اوغلی علی عرضه داشت کرد که رستم ترخان لشکری از برای محاصره ماردین با سپهسالاری ملک خلف <که> سلطان حصن کیف است تعیین نمود اگر اشارت علیمه به ترتیب لشکر و اعداد اسباب ظفر صادر شود بر محل خواهد بود، در آن اثنا صاحب

¹ Aynen böyle

قران در قراجه داغ بود که عمرِ امیرلو و حضر بیکِ ترخان رسیدند و
 خبر رسانیدند که جهانگیر میرزا بقلعهٔ ماردین رفته (71 b) بود ولی
 شکستی یافت و این هر دو شخص را کسان گرفتارِ قرا قوینلو شده
 بودند و رستمِ ترخان قرار در قلعهٔ دار الکهف گرفته بود لشکریانِ
 قرا قوینلو از عقبِ لشکرِ جهانگیر میرزا آمد و شکستی واقع شد و این
 6 هر دو کس که آمدند از صاحبِ قران دو اسیر طلب داشتند، عمرِ
 امیرلو از برای پسرش پهلوان و حضر بیکِ ترخان برای پسرِ برادرش
 شیخ مزید، با آن هر دو اسیر از برای استخلاصِ اسیرانِ خود
 9 بقرا قوینلو استبدال کنند بعد از آن صاحبِ قران از برای استبدال
 بکه پسرِ حاجیلو <را> با چند اسیر انعام کرد و تسکینِ حضر
 بیک و عمرِ امیرلو نمود و درین بیلاق صاحبِ قران را توقیفی واقع
 12 شد تا زمانی که از قولُ قُجیان¹ یک دو نفر گریخته با ردوی رستمِ
 ترخان رفتند صاحبِ قران از و هم آنکه مبادا خبرها رسانند و لشکرِ
 یاغی بر سرِ ایشان آورند در غایتِ حزمِ اقصی الغایه میکوشید² در
 15 شبها تعیینِ منزل میکرد بمرتبهٔ که قراولان نیز راهِ باز گشت بمنزل
 نمی دانستند فاما سواران که اسبانِ خوب داشتند در یورتِ اوّل شب
 میگذاشتند³ ده نفرِ ما اگر <از> قراولی سالم باز گردد و احتیاجی

¹ N: قراقجیان. Kollukçu, nöbetçi, bekçi, gözcü demek olup (Tanıkları ile tarama sözlüğü, T. D. K., 1, s. 495-496; Şemseddin Sâmî, Kamûs-i Türkî, s. 111), eserimizde de bu anlamda kullanılmış olsa gerektir.

² میکوشند

³ میگذاشت

باشد راه بمنزل قرار توانند بردن، جهانگیر میرزا یونس^۱ بکمش^۱ را
بقراجه داغ برسالت بصاحب قران فرستاد و ایلچی را دریورت بآن
دلیان قراول حسین برادر خلیل و حسین طمان بسان ملاقات افتاد^۳
اورا بلشکرگاه صاحب قران آوردند و قراولان ایلغار رستم ترخان را
دیده بودند خبر رسانیدند.

^۱ یکمش

ذکر تعیین سربۀ رستم ترخان از برای دفع

جلادتهای صاحب قران

- 3 چون صاحب قران پیوسته (72 a) جمعی از بهادران همراه گرفته
در صحرا و بیابان سیر میکرد بر اطراف اردوی رستم می زد و دست
بردها می نمود و رستم ترخان ازین معنی دائم خونین دل و متألم و
6 متأمل می بود او نیز خواست که از جوانان و پهلوانان قرا قوینلو
جمعی را تجهیز و ترتیب نموده بصحرا و بیابانها روانه سازد و جلادتها و
بهادری صاحب قران شکسته گرداند، پسرش ترخان و برادرش
9 جهانگیر ترخان¹ و اویس عینل را که پسر عم او بود و علی
بیک آقاچری و قرا قوچ و پیر محمد بیک مراغی و علیشاه آق قوینلو و
حسین آیدین و زینل حسون و عبدالغفار شکی با جمعی کثیر از بوی
12 نوکران فرستاده بود، در شب ایلچی جهانگیر میرزا و قراولان
صاحب قران رسیدند و خبر رسانیدند، صاحب قران فرمود که این
ایلغار یا در طلب ماست یا در کمین آمد، بهر وجه که هست بشهر برسیم و
15 بینم که از پرده غیب چه نقش بر روی کار خواهد آمد، صاحب
قران فرمود: باید که هیچ آفریده اسب را رها نکند و مجموع یراق
کرده مهیا باشند هم، نشکریان سوار شدند و بعد مابین ایلغار و
18 صاحب < قران > دو فرسخ بود، صاحب قران از آن ایلغار چندان

¹ N: میرزا; biraz ileride tashih edildiği gibi geçecektir.

- احتراز^۱ نمیکرد و طریق فراغت می سپرد لشکریان بیلحاح اورا سوار کردند ، ایلغار از طرف غربی آمد از آب فقار^۲ بگذرگاه قوجه حاجی رفتند و لشکریان حضرت صاحب قران بعد از رفتن ایلغار هم باین گذرگاه عمیق آمدند اثر آنها را دیدند باسافل آب رفته بودند، صاحب قران از آنجا عبور کرد و عبوری دیگر از اسفل (72 b) آمد کرده بشهر رسید و اعلام حال کرد و اودونجیان^۳ وهیمه کشان را منع فرمود و لشکر ایلغار از گذرگاه قوجه حاجی گذشتند و از اسفل موضع قریه^۴ موران^۵ بموضع قریه فیه صعل^۵ در کمین شدند و از اسبان بهرام بیک آقا که در دره^۶ سجایشان بود سر بریدند و پسر آق اغمان علی که از آق قوینلو گریخته بود چون واقف آن محلها بود قجرجی شد و چون صاحب قران از اول واقف بود و شهریان را اعلام کرده هیچ کید و کمین نتوانست کرد و کمین آشکارا شد .

^۱ N: احتراض

^۲ Aynen böyle; bu su herhalde Âmid'in güney batısındaki Dankıran çayıdır.

^۳ Türkçe, oduncu.

^۴ Haritalarda görülemedi.

^۵ Aynen böyle; haritalarda görülemedi.

ذکر خروج صاحب قران از شهر و غالب آمدنش

- فی الحال باجبه و جوشن سوار شد و از شهر آمد بدر آمد و از
- 3 بهادران قریب صدکس هواداری کرده از دجله گذشتند و جنگ
- انداختند مکو اوغلی یغور که از بهادران ابراهیم بیک بن عثمان بیک
- بود پسر یگان را¹ از اسب انداخت و از اسب عبدالغفار را نیز
- 6 انداختند و ایشان نیز ازینجانب بوداق اورمس را انداختند و جنگ
- عظیم واقع شد و صاحب قران بر ظفر چنان یقین کرده بود که هر چند
- اورا الحاح کرده بودند که از آب عبور نباید کرد در محل قبول
- 9 نیاورد، برادر بزرگوارش نیز منعی عظیم میفرمود فاما ثوران مواد
- شجاعت و فوران امواج جلادت بمرتبه قوت گرفته بود که هیچ گونه
- اطفای آن کسی را میسر نبود الحاح بی فائده می ماند و صاحب قران
- 12 فرمود که پیادگانرا ارداف کرده از آب گذرانیم که محل فرصت فوت
- میشود و بعضی از بوی نوکران خواستند که بسباح عبور کنند و
- جهانگیر میرزا از برای منع ایشان (73 a) ذاهل شد² درحال
- 15 صاحب قران از آب دجله عبور کرد و چون قرا قوینلو عبور صاحب
- قرانرا مشاهده کردند از جنگ جدا گشته رو بگزیر نهادند بطرف
- بالای آب و قریه هوکچی و بعضی از امراء جهانگیر میرزا با صاحب
- 18 قران عبور کردند و مقدمه لشکر حاجی بیک را تعیین کردند و جنگ
- التحام یافت ناگاه امیرزاده جهانگیر میرزا از عقب دستار جنبانیدن

¹ یکانلا N:

² صاحب قران ذاهل شد N:

فرمود و بنابر مواضعه که اگر از لشکر مخالف جمعی کین کرده باشند دستار جنبانند^۱ تا صاحب قران متنبه شود و مراجعت نماید، صاحب قران چنان تصور کرد که مگر آنجاعت را مددی از لشکر رسیده 3 از دنبال رفتن ایشان متباعد شد، چون دید که دستار جنبانیدن نه از برای مشاهده^۲ ازدیاد لشکر است کالبرق الخاطف او کرج صرصر عاصف بر اثر آنجاعت شتافتن گرفت. 6

نظم

چه شیر خروشنده گاه زبرد ز میدان بمردی بر آورد گرد
و آن ایلغار بدو فرسخی شهر از گذرگاه قرا جولگی^۲ عبور کردند و 9
صاحب قران در رسید و ایشان بیک بار منہزم شدند و روی بآردوی
خود آوردند و مقدمه^۳ لشکر بر ایشان غالب شد و در زمانی که از آب
گذشتند شخصی از آق قوینلو گریخته بود و او را دوه اوغلی میگفتند 12
چون واقف راهها و عارف یورته و مقامها بود او را باعلام واقعه
بر ستم ترخان فرستادند تا یامداد و معاونت قیام نماید و رستم ترخان
در دیگر جوك^۳ که بچهار فرسخی آمیدست نزول داشت و صاحب 15
قران (73 b) در اول محاربات سری بریده بدست جیب گوینده
داده بجهانگیر میرزا فرستاده بود و اعلام کرده که بیاری حضرت
باری عزّشانه و عمّ ساطانه^۳ خصم بداندیش منکوب و مغلوب 18
گشت و جهانگیر میرزا سه فرسخ در عقب مانده و صاحب قران
بکسر اعادی مشغول بود، جهانگیر ترخان را پسر عم قاضی
اوغلی علی گرفت، علی بیک اقاچری را پیر حسین قورچی، علیشاه 21

^۱ N: جنبانید^۲ Haritalarda görülemedi.^۳ Diyarbakır'ın Çınar kazasının güney batısında Direjik adlı bir yer vardır (HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

- <را> صارم بیک، اویس عینل را...^۱ قرا قوج را پسرِ
 خیس، عبدالغفارِ شکی را لاله حسین بیکِ محمود بیکِ آق قوینلو
 ۳ گرفت و او پسرِ بود نابالغ^۲، لشکرکشِ یعقوب را آقابی قورچی،
 بهالوین بور^۳ <را> شیخ علی، مهرداد گرفت و مظفر را که شیره‌جی
 قرا یوسف بود احمد قوبچی گرفت، ایدین قاره بوسعید <را>
 ۶ رستم بورتچی گرفت و سایراندو محمد را سید احمد حیدرلو گرفت،
 حسین آیدین را و سعدی کماندار را که سرلشکر عربشاه بیک بود پیر
 اسمعیل برادرِ یاقجی حسین گرفت^۴ پسرِ قوش شمشیری بر روی
 ۹ او زده بود و دهانش را با زنخدان بر سینه انداخته و مهارد بیک را
 نوکرِ حاجی عوض گرفت و ویسل شهبوار را علی دمورجی گرفت و
 خلیل اوغلی ایناق رستم ترخان را خلیل شیره‌جی گرفت و ایناق
 ۱۲ نوکران پیر مزید را حسین بوسعید و شاه علی، پورناک و سلطان احمد
 ایناق خلیل از عقب دشمن رفته بودند.

^۱ Bu addan yani عینل اویس den sonra birdenbire: ذکر رفتن صاحب
 قران و شکست یافتن şeklinde bir başlık gelmekte ise de ondan sonra
 yine Kara-koyunlular'dan alınan tutsakların ve bunları tutsak
 edenlerin adlarının yazılmasına devam edilmektedir. Anlaşıldığına
 göre müstensih, dalgınlıkla bahsi bitirmeden ondan sonraki bahsin
 başlığına geçmiş, fakat derhal hatasını anlayarak atladığı kısmı
 tamamlamıştır; bu arada Uvays-ı 'Aynel'i kimin tutsak aldığını
 da yazmamıştır.

^۲ Bahsedilen çocuk herhalde Lala Hüseyin Beg olsa gerektir.
 Buradaki Mahmud Beg Ak-koyunlu daha önce geçen Hasan
 Beg'in amcalarından Mahmud Beg'dir. Metne göre, Lala Hüseyin'in
 onun oğlu olması gerekiyor. Lalalığına gelince onu daha sonraları
 almış olabilir.

^۳ Aynen böyle.

^۴ سعدی کماندار adından itibaren bu cümle kenara yazılmış olup,
 buraya konulacağı <۲> işareti ile gösterilmiştir.

ذکر رفتن صاحب قران و شکست یافتن¹

- علی قوجه حاجی خبر آورد که خیمه رستم ترخان را دیدم و جهانگیر میرزا و صاحب قران بقتل اعادی مشغول بودند و منتظر³ شاه علی بیك که چون بیاید مراجعت نمایند و هر چند صاحب قران الحاح کرد بجهانگیر میرزا که بشهر مسارعت می باید نمود که مبدا (74 a) لشکر اعادی از عقب برسد و در میان ما و شهر حایل شود و 6 آن زمان کار مشکل شود حضرت جهانگیر میرزا تهاون می نمود و صاحب قران نیز از روی حیثیت نتوانست که بمسارعت ایقان نماید، پسر دودلو رستم ترخان سوار شد² و باعلام حال و مرده فتح قتال بشهر 9 توجه نمود، لشکریان جهانگیر میرزا چون بموضع ایغا³ رسیدند < از > لشکریان رستم از بالای تل سبران⁴ از جانب یمین لشکرها مشاهده کردند، جهانگیر میرزا و لشکریان مجموع ارخای عنان کرده تعجیل 12 بجد نمودند و همچنان لشکریان رستم از برای قطع مابین مسافه مسارعت نمودند و اکثر لشکریان سبقت گرفته نجات یافتند از نوکران صاحب قران حسین بیك میله حاجی را اسب مانده استعانه نمود از 15 غایت اضطرار صاحب قران را بنام خود ندا کرد، صاحب قران در چنین حالتی باز گردید و اسب خود را قرا بلوت بدو داد و او را از

¹ Bu başlık, söylendiği gibi, bundan önceki sayfada 1. satırda tırda اویس عینل den sonra olup, buraya konması uygun görüldü.

² Bu cumlenin eksik olduğu görülüyor. Acaba رستم ترخان dan önce بر اسب kelimesi ini vardı?

³ Mevkii tesbit edilemedi.

⁴ Mevkii tesbit edilemedi.

حالتِ مخمضه رهانید و خود بر اسبِ سنجی بوز^۱ سوار شد و با صاحب قران دوکس همراه حسینِ میله حاجی و قراکیساک^۲ و رستمِ الپاوت^۳ و بوی نوکرانِ جهانشاه میرزا قریبِ هشتاد کس پیشِ راه گرفته بودند 3 صاحب قران بادوکس روی بدیشان کرد و آنها با وجودِ کثرت از مقاومت قاصرو عاجز آمدند رستمِ الپاوت^۳ قراکیساک را نیزه^۴ رسانید و حسینِ < میله > حاجی نیز رستم را نیزه^۴ رسانید و صاحب قران بجنگِ مشغول شد، تنگری ورمیش نام که از آق قوینلو بود صاحب قران را شناخت و دشنامی (74 h) مشفقانه داد و گفت: چه محلّ توقّف است 9 بروکه محلّ فرارست و آن هشتاد نفر صاحب قرانرا تیر باران کردند حقّ عزّ و اعلا او را از آسیبِ ایشان محفوظ داشت و از یمین و یسار قرا قوینلو و آق قوینلو هم در جوش و خروش بودند و ازین سه تن لشکرِ قرا قوینلو « کَأَنَّهُمْ^۴ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ^۴ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ^۵ » میگریختند و صاحب قران سه نوبت رجعت کرده بجنگهای مردانه اقامت نمود و آن جنگها سببِ نجاتِ جمعی کثیر می شد از آنجمله 15 درپیش شیخ اوغلی احمدرا انداخته بودند صاحب قران توقّف نموده جنگِ کرد باز همان تنگری ورمیش رسیده دشنامی داد و صاحب قرانرا بر فرار تحریض کرد و لشکریانِ جهانگیر میرزا که از قریه ایغا قصدِ شهر کردند دو فرقه شد یکی راهِ راست که از مابینِ کهِفِ فص و شطّ واقع بود اختیار کردند و اگرچه اعادی سرِ راه گرفته بودند جنگِ کنان نجات یافتند و چون حامی این فرقه

¹ N: سنجی نور

² N: الفاوت

³ N: الفاوت

⁴ N: کحمر

⁵ Müddeğsir sûresi (LXXIV), 51. âyet.

- از عقب صاحب قران بود هیچ کس را آسیب نرسید و
فرقه^۱ دیگر مثل حاجی عوض بیک و بیرام بیک ایناق خلیل
از شط^۲ عبور کردند بگمان آنکه آن راه از دشمن خالی
3 خواهد بود همه گرفتار شدند و شاه علی^۳ پورناک باسلطان
احمد <و> محمد ایناق خلیل بر عقب دشمن رفته بودند رسیدند و
چون مشاهده کردند که انهرای واقع شده از قرا جومکی^۴ عبور
6 کردند و بطرف شرقی آمد فرار نمودند اعادی از عقب ایشان
رفتند و جنگها واقع شد و چون اسبان ایشان مانده شده بود
دستگیر گشتند و از جمله^۵ عجایب آن بود (75 a) که يك اسب بدوی
9 از آن شیخ بیک عم زاده^۶ مهرداد در اول جنگ و غلوی آشوب بدو
تیری رسیده بود و پیکان حبل الورد آنرا بریده ده فرسخ راه قطع
کرد و باوجود آنکه صاحبش بایراق سوار بود و جوشن داشت هیچ
12 متأثر نشد و چون از دروازه^۷ آب دخول کرد جان او از گذرگاه آب
خروج نمود و از تجربیات و نصایح صاحب قرانست که اسب تازی را
15 خاصیت بسیارست از جمله^۸ آنکه بمجرد تیزی یا طعنی بدو رسد چندان
متأثر نمیشود و زود خود را بهلاک و راکب را بیهلاک نمی اندازد و
سپاهی باید که در محافظت اسب تازی تقصیر جائز ندارد چه اگر
غالب آمد نعمتی عظمی و اگر مغلوب گردد آن اسب سبب نجات
18 خواهد بود و لشکریان صاحب قران که بقتال آن ایلغار مبادرت
نمودند دویت و پنجاه بودند و از قرا قوینلو با آنکه قریب ششصد
بودند سیصد را به تیغ آبدار از دجله^۹ حیات بساحل^{۱۰} ممت انداختند و
21 بارستم ده هزار سوار بودند بخانه^{۱۱} خود معاودت نمودند و از رسیدن
ایشان فریاد و فغان عزا از اُردو^{۱۲} بملاء اعلا رسید

¹ Haritalarda görülememi.

² N: دود

نظم

- بر آمد زهرخانه بانگِ عزا شد آن شب برایشان چوروزِ جزا
- 3 و در منزل او که ساحلِ دیگرچوک بود تلی است آنرا تلّ
واویلی نام کردند و روزِ دیگر کوچ کردند و یسال انداختند و تفتیشِ
جبهای مقتولان میکردند و در تلّ هوکجی¹ فرو آمدند و آن تلّ را
- 6 قورکورماز نام کردند در آن تلّ یکروز توقف نمودند روزِ دیگر
کوچ کردند و لشکرِ خود را تعبیه کرده از بالای قریه² قوتول³
(75b) بیالای شهر آمدند و شهریان از بالای برج تفحص کردند
- 9 ربعی نمانده بود از لشکر که ماتم نیافته بود تمام سیاه پوش گشته
بودند، پس ایلچی بجهانگیر میرزا فرستادند اسیران را استبدال میکنم،
جهانگیر میرزا حاجی پیر مهباد نائبِ علی بیگ را بر سالت از برای
- 12 امر³ استبدال فرستاد، در اثنای صحبت رستم ترخان حاجی پیر
مهباد را گفت که حیف که یک لحظه پیشتر تعجیل نکردیم تا کار
معلوم میشود، حاجی پیر مهباد در جواب گفت که هیچ میدانید که
- 15 پادشاهانِ ماچه می فرمایند که یک شبانروز ایلغار کرده از طرفِ قراجه
داغ رسیدیم و علی الغور این قصه واقع شد از صبح تا نمازِ پیشین در
زیرجبه و جوشن کوفته⁴ راه مانده بودیم اگر ما نیز همچو شما آرام
- 18 گرفته با فراغِ خاطر می بودیم مجاهده⁴ مارا مشاهد میفرمودید، پس

¹ Bugün Âmid'in güncyinde Hikecük adlı bir yer vardır ki (HGM, Diyarbakır, 1:200.000) metinde belki burası kasedilmiştir.

² Mevkii tesbit edilemedi.

³ N: امرا

⁴ N: وکوفته

چون معامله^۱ استبدال بانفصال رسید صاحب قران بأرقنین توجه نمود و رستم ترخان به بشری کوچ کرد ، چون جهانشاه میرزا فوت شیخ حسن و < پسر > صارو پیر علی^۱ و حادثه^۲ رها را شنید پسر^۳ هابیل بیک و علی ابراهیم که مقید داشت با اسکندر پیلتن فرمود که ایشان را بقتل آورد و از ارزنجان کوچ کرده بترجان رفت.

^۱ Cihanşah, Urfa'nın zaptına Saru Pir Ali'nin oğlunu da göndermiş (s. 182, str. 3), o da orada Ak-koyunlular'a tutsak düşmüştü (s. 185, str. 5). Babası Saru Pir Ali'ye gelince, o, Cihanşah'ın Bağdat kuşatmasında Dicle' de boğulmuştu (s. 176, str. 1).

ذکر فتح و نقض¹ عهد جهانشاه میرزا

- در زمانی که جهانشاه میرزا رستم ترخان را بطرف دیار بکر
 3 بابلغار فرستاد از برای محاصره قلعہ، بایبرت بایزید بسطامی را با بعضی
 امراء دخارلو تعیین کرد چون جهانشاه میرزا بترجان رسید جمشید
 بیک قتلو بیک النجه شد و ایاجی فرستاد پیش جهانشاه میرزا که
 6 برادرم احمد بیک را (76 a) خواهم گرفت و قلعہ را تسلیم خواهم
 < نمود > جهانشاه میرزا سوگند خورد که اگر چنین کند قلعہ را
 بدو ارزانی خواهم داشت، چون احمد بیک برین اخبار اطلاع یافت
 9 پیش از آنکه او را دستگیر کنند از راه باب السربخانه بایزید خود را
 انداخت و قلعہ را فتح کردند و جهانشاه میرزا بقلعہ رفت و قلعہ را
 بیک نوکر < خود > امکنش² محمود نام³ ارزانی داشت و قتلو بیک
 12 در قلعہ کوکودالش⁴ بود احمد بیک را گرفته بر سر قلعہ آمدند و

¹ N: بعضی

² N: امکیس. İşbu kelimenin amkenش olarak düzeltilmesi belki garip görünebilir. Fakat bundan sonraki sayfada (str. 6) bu Mahmud için Kökeltaş deniliyor ki, bu söz Çağatay Türkleri'nin türkçe-sinde süt kardeşi demektir. Emikteş (deş)'e gelince, bunun o zamanlar aynı anlamda (yani süt kardeşi) kullanıldığı görülüyor (Kaşgarlı, türkçe tercüme B. Atalay, I, s. 407; Tanıkları ile tarama sözlüğü, T. D. K., İstanbul - Ankara, 1945 - 1957, II, s. 380, III, s. 252, IV, s. 296). İşte düzeltme bu hususlar gözönüne alınarak yapılmıştır.

³ N: محمود جمشید نام. Burada, müstensih'in yukarıda geçen Cemşid adını dalgınlık ile yazmış olduğu açıkça görülüyor.

⁴ Haritalarda görülemedi.

- گفتند قلعه را بده و فرزندت را خلاص کن ، قتلویک گفت : اگر شما درین سخن راست می بودید میدادم و لکن دروغ گویانید باجمشید چه کردید که باماچه خواهید کردن ، احمد بیك را کشتند و باز 3 گشتند و ارزنجان را و ترجان را بقلیج اصلان ارزانی داشت و موسی بیك را که برادر پیلتن و داماد قلیج اصلان بود نوکر او ساخت و محمود بیك کوکلتاش را در قلعه تعیین کرد و جهانشاه میرزا خواست که 6 بحیله قرا حصار را بستاند لاله یعقوب < را > که معتبر قرا حصار بود دعوت کرد و او دانست و نیامد ناچار سلطان حسین شیخ حسن را بقلعه قرا حصار فرستاد و جعفر بیك در کماخ بود او را نیز حیلۀ کرد اول 9 سخن دوستانه در میان انداخت و او را غافل ساخت ، پس جمیع اهل کماخ را غارت کرد و بر قلعه کماخ از امرای خود پیر سلطان و از نوکران قلیج اصلان شیخ ابراهیم < را > تعیین کرده بمحاصره 12 فرستاد و اینها در محل اختلاط آب مکور¹ بفرات نشستند و قلعه اسپر را از محمد امیر سید ستد² و بیایزید بیك (76 b) داد از آنجهت که شیخ حسن را آورده بود .

15

¹ Bu, şimdi Kömür deresi denilen su olup, Cengerli nahiyesi tarafından gelerek Kemah kasabasında Karasu'ya karışır (Kemah maddesi, İ. A., V, s. 559).

² N: شد

ذکرِ قتلِ بعضی¹ محاصرانرا در محلی که قراقوینلو

نشسته بودند²

- 3 مابین آن محل و قلعه کهنی واقع بود حایل و اینها غافل نشسته بودند و جعفر بیک قَدْ غَنَنَ³ کرده بود هیچکس اصلاً سخن نگوید لشکری آراسته از قلعه بیرون کرد و علی الغفله بر سر محاصران ریختند و 6 همه را دستگیر کردند و با آنجماعت حرکات غریبه میکرد و بعضی را خرکوش میگفت و از بالای قلعه می انداخت و یکی را سگ میگفت و از غقب می انداخت یکی را همچو تپه میکرد و یکی را باز می ساخت و 9 یکی را در روی و پهلو و دست و پای داغها میکرد و بعضی را در مغاره انداخته آب بر بالای ایشان می بست تا همه غرق می شدند و جهانشاه میرزا به ییلاقِ مِنْكَ کول متوجه شد و خبرِ کماخ بجهانشاه 12 میرزا رسید باز لشکری بمحاصره کماخ فرستاد بسرداری پیر محمدِ الْپاوت و قلیچ اصلان را به محاصره قراحصار فرستاد و قلیچ اصلان ولایت قراحصار را بنهپ و غارت خراب کرد و دست در دماء و 15 فروج و اموال مردم زد و در روزِ رمضان بحرکاتِ فاحشه اتیان می نمود و در صحرای آق شهر پیش از نشست در اول حال امیرزاده سلطان حسین پسر شیخ حسن میرزا <را> ایلچی بقاسم میرزا

¹ N: صف

² Bu hâdise Kemah kuşatması esnasında cereyan ediyor.

³ Kadağan burada emretmek ve yasak etmek anlamına geliyor.

- عمّ خود فرستاد و عرضِ احوالِ خویش کرد و قاسم بیک < که > بعضی از احشام^۱ آق قوینلو که سابقاً گفته بودیم < بدو > ملحق شده بودند در مقامِ تجلی یورتی بود، قاسم بیک از آنجا ایلغار کرده ۳ علی الاستعجال بر سرِ قلیج اصلان ریخت و مسلمانان را از دستِ فساد و افسادِ او رهانید و قریب سیصد نفر از نوکرانِ قلیج اصلان را دربند آورد و قلیج اصلان (77 a) گریخته بآرزنجان رسید و قاسم بیک بجای ۶ خویش معاودت نمود و جهانشاه میرزا بصحرای موش آمد و ذخیره جمع کرد و لشکری تعیین فرمود و پسرِ خود را محمدی میرزا بجانبِ رستمِ ترخان فرستاد تا باتفاق بمحاصره آمد آیند، رستمِ ترخان ۹ پیش از آنکه محمدی میرزا ملحق شود باسافلِ ماردین و حوالی نصیر^۲ آمده بود.

^۱ N: بعضی را از احشام

^۲ Eserlerde ve haritalarda görülemedi.

ذکر قصد ایلغار بخانه رستم ترخان

- صاحب قران درین زمستان در ارقنین بود و بعد از آن از قشلاق بیرون آمد در میانه ارقنین و چرموک و آمد تردد می نمود خبر رسانیدند که رستم ترخان ببلده مار دین آمد و احشام در صحرای مار دین خالی مانده است انتهاز فرصت نموده صاحب قران بآمد آمد و بابتفاق جهانگیر میرزا سوار شدند تا احشام رستم ترخان را شبخون زنند و تا نزدیک قوج حصار آمدند و قراولان مثل اصفهان نوکر جهانگیر میرزا و قاضی اوغلی علی و اسلمس از نوکران صاحب قران خبر گرفتند که خانه رستم ترخان در نصیر است نوعی اختلاف در میان لشکر جهانگیر میرزا و لشکر صاحب قران واقع شد حضرت صاحب قران میخواست که ایلغار کند و جهانگیر میرزا فرمود که رستم در عقب می آید محل خطر است، پس صاحب قران گفت که چون به شبخون احشام نرفتیم باری در کین شویم و ولایت مار دین را غارت کنیم، پس قریه قلعه آنجا را غارت کردند و رجعت نمودند، رستم ترخان شخصی کورپیر مزید نام بجهانگیر میرزا (77b) فرستاد که در میان ما قرابتی هست مادرت را بجهانشاه میرزا بفرست تا در میان دراهم باشد که مصالحتی واقع شود و قرابت آن بود که مادر علی بیک مرحوم برادر زاده ترخان بود رستم ترخان نوکرش همراه کرد و سرای خاتون پیش جهانشاه میرزا آمد و بعد از وظایف تعظیم و اعزاز و اکرام فرمود که یکی از دو برادر یا جهانگیر میرزا یا حسن بیک بیایند تا صورت مصالحه بمعنی مصادقت و مصافحت ازدواج پذیرد و سرای خاتون فرمود که آمدن ایشان از قبیل متعاست و اگر من

- درین باب وعده کم و خلاف آن ظاهر شود دروغ گفته باشم ، حرم جهانشاه فرمود که اگر نیابند گناه پسرانت باشد بعد از آن حضرت عصمت پناه سرای خاتون فرمود که امیرالمؤمنین حسین علیه السلام در 3 دشت کربلا بدست ظالمان شهید گردید اگر فرزندان من نیز بدست ظالمان شهید شوند دور نباشد ما را قدرت بر رد تقدیر نیست «لَا رَدَّ لِقَضَائِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» و چون سرای خاتون 6 بآردوی رستم ترخان در آمد و اردو در نظر او چندان مهابتی نداشت بجهانگیر میرزا و صاحب قران پیغام کرد که اگر می آیند نصرت شماراست و تأخیر جانز نیست ، چون پیغام بجهانگیر میرزا رسید نگذاشت که 9 رسول بجانب صاحب قران رود و پیغام گذارد که مبدا داعیه محاربه در ضمیر او جای یابد و سرای خاتون را اجازت انصراف شد بی آنکه بر رسوم و آداب سلاطین از انعام و پیشکش و امثال آن اقدام 12 نمایند و محمدی میرزا (78 a) بالشکری که معین کرده بودند در مقام آلطون کوپری برستم ترخان ملحق شد.

ذکرِ غارتِ قلعهٔ هتاخ¹ و مهرنی²

- لشکرِ قرا قوینلو در آلطون کوپری بود صاحب قران در قول چپوخ³
 نزول داشت و از فقدانِ قوت و ضیقِ مطاعم روزگار ناملایم³
 میگذشت صاحب قران بالشکرِ خاصه بر ولایتِ هتاخ⁴ و مهرنی⁵
 ایلغار کرد و بغارتِ الهجه و ملاح⁶ دست یافت و از غله و بهائم و
 انواعِ مطاعم بی حد و حساب بدست در آمد و قرا قوینلو درشش⁶
 فرسخی آن ولایت بود با وجودِ کثرت و وفورِ جنود نتوانستند که
 بدان حدود ایلغاری بدفعِ صولتِ او کشند و بتجاهل و تغافل خود را
 گرد آوری میکردند و از یآوری اهلِ آن ولایت پهلو کشیده میداشتند ،⁹

¹ N: ینتاج . Burası Diyarbakır'ın Lice kasabası ile Silvan (Mayyāfārikīn) arasında bulunan Hattāh kalesinden başkası olamaz. Yākūt'ta adı geçen (IV, s. 952) bu kale, eskiden beri Zirki beylerinin elinde idi (Şeref Han, s. 318-320). Osmanlı devrinde burası yurtluk ve ocaklık sureti ile idare ediliyordu ('Ayn 'Ali, Kavānīn āl 'Usmān fī mezāmīn defter divān, İstanbul, 1280, s. 31; Kâtib Çelebi, s. 436). kalenin adı, Osmanlı devri eserlerinde umumiyetle عتاق (bazan da اتاق) şeklinde yazılıyor. Hattāh bugün bir köydür (Konyar, III, s. 357-358).

² N: مهرنی . Burası metnin diğer bir yerinde مهرنی şeklinde geçiyor (s. 232, str. 8); başka eserlerde ise مهرانی olarak yazılıyor ('Ayn 'Ali, aynı eser, s. 31; Şeref Han, s. 335; Kâtib Çelebi, s. 338, 436). Burası da bir yurtluk - ocaklık sancağı idi (gösterilen yerler).

³ Mevkii tesbit edilemedi.

⁴ N: هباح

⁵ N: مهرنی

⁶ Burası Şeref Han'ın (s. 319) Hattāh'ın yakınında olduğundan bahsettiği ملح adlı harab kale olabilir.

- پس بدان نعم انعام^۱ و اطعام بر اهل آمد و ارقنین شایع و عام ساخت، جهانگیر میرزا و امرا را علی قدر مراتبهم از آن محظوظ داشت، جهانگیر میرزا شیخ ابراهیم و اقچه حاجی اوغلی علی را بصاحب قران فرستاد و^۳ نصیب خود^۲ از آن غارت طلب داشت بحظتی وافر عائد گشتند و چون آمد و ارقنین و سائر قلاع را از اقوات ممتلی ساخت و رستم ترخان بمفارقین نزول نموده بود <صاحب قران> بچرمه گرماب^۳ ۶ چرمول که بمثابة استقبالت متوجه گشت تا اهل آمد امیدوار باشند، پس رستم کوچ کرده بسلاط^۴ و صاحب قران بیادم لو^۵ رفتند باز رستم بیامبوخلو^۶ و صاحب قران ببالاخور^۷ کوچ کرده بایکدیگر ۹ شطرنجی غائبانه می باختند، پس صاحب قران پیاده از برای خبر گیری

^۱ N: و انعام

^۲ N: خود خود

^۳ N: کرمات

^۴ Diyarbakır'ın Silvan kazasına bağlı Salat adlı bir köy olup, Bismil'in doğusundadır. Dicle'ye dökülen çaylardan birisi bu köyün adı ile anılıyordu. Yukarı Salat da çayın döküldüğü yerdedir (Kâtib Çelebi, s. 439; Köylerimiz, s. 641; HGM, Diyarbakır, 1:200.000).

^۵ Ergani (Osmaniye)'ye bağlı ve onun doğusunda bulunan bir köydür (Köylerimiz, s. 76; Konyar, III, s. 286).

^۶ Bismil'in doğusundaki Dicle'ye dökülen çayın adı Osmanlı devrinde Panbuklu idi (Kâtib Çelebi, s. 439). Bir de Âmid'in güneyinde Pamuklu adını taşıyan bir dere vardır (HGM, Diyarbakır, 1:200.000). Eserimizde birincisinin kastedilmiş olduğu anlaşılıyor.

^۷ Ergani'nin güney batısında bir köydür; Yukarı Balahor ve Aşağı Balahor olmak üzere iki mahalledir (Köylerimiz, s. 82; HGM, Erzurum, 1:500.000).

فرستاد چنان خبر آورد که رستم بجمعِ هیمه (78b) بهیمه را درکار کشیده که بمحاصرهٔ آمد مشغول گردد^۱ چه در شش فرسخی آمد هیمه نیست، پس صاحب قران قراول تعیین فرمود بباشلیغ لاله ملکی و موش علی و قاسم. امیر آخورو سیّد احمد حیدرلو و محمد باشملو و این جماعت ایلغار کرده بر اطراف اردوی رستم کارهای مردانه کردند بهائم آمدند و هیمه ها پاره کردند^۲ و از آنجهت رعبی عظیم در دلهای قراوینلو انداختند.

^۱ N: کرد

^۲ N: میکردند

ذکر نزول رستم ترخان بمحاصره دارالنجات آمد

- امیر رستم لشکر آراسته بعدّه و اسباب بر سر آمد رسید، لشکر
 3 جهانگیر میرزا از دروازه کوه بیرون آمدند و جنگهای رستانه کردند
 از آنجمله حضر ترخان و قوبچه بهادر امیر آخور و حمزه دلوطای و
 یغمر مکودست بردها نمودند و از ایشان آثار مردی و جلادت
 6 بر دشمن ظاهر گشت و تاخیمه فص راندند و یکی از بهادران رستم
 سلامت نام را از اسب انداختند و اسیر کرده زنده بآندرون شهر
 بردند و از اول زمستان تا بآول ربیع رستم بخارج آمد نزول داشت و
 9 هر روز جنگ می انداخت و پیوسته از طرفین شمعان رجال و رکبان
 ابطال مبارزت بر یکدیگر بیرون می آمدند و بفنون مبارزت و صنوف
 مضاربت قیام و اقدام می نمودند، چون بفصل ربیع که روز و شب از
 12 یکدیگر برآستی و صفا گذرند و حمل با گرگ درنده بردشتا آشتی
 کنند و از اعتدال هوا مرغان خوش نوا از غزال و رها باز گویند
 هر دو فریق میل وفاق و طی اوراق شقاق نموده سلوک طریق
 15 مصالحه پیش آوردند و رستم (79 a) بعد از مصالحه کوچ کرده
 بپایه سریر جهانشاه میرزا عائد شد.

ذکرِ توجهِ صاحبِ قرآنِ بجانبِ اکراد

- بعد از صلح آمد صاحب قرآن از راه مال اُیوکی بحصن اره¹
- 3 رسید و از آنجا بطرف دوه بویونی² رفت و خانه آنجا گذاشته و ایلغار کرده بر سر گردان که در مابین قلعه³ بیره و سروج³ بدیها با آق قوینلو کرده بودند توجه نمود و چون بموضع اویاک⁴ رسید در آن
- 6 موضع برفی عظیم باریده و شبی بغایت ظلمانی بود و رعد و برق و آشفتنگی هوا متراکم گشته بحیثی که گوش اسب ناپدید بود و اینها در شبی بود که آن شب را در آن بلاد شبِ حضرو الیاس گویند حضرت
- 9 صاحب قرآن باجمع لشکریان چون قوم موسی در تیه حیران و پریشان ماندند فاما چون صاحب قرآن آن راه را یکبار عبور کرده و اگرچه در شبهای مظلم بوده باشد راه برو پوشیده نمی ماند، پس
- 12 در آن مقام محفوف بأنواع کدورات و مکروهات قجرجی⁵ لشکر شد و بر آن گردان دست یافت و غارت کرد و هم در آن محل خلیل و پیر احمد بیک و حسن حاجی و موش علی را جهت غارت کردن
- 15 اکراد که بر حوالی اُروم قلعه⁵ بمقام اکراد اویوم آغج⁶ بودند

¹ N : Mevkii tesbit edilemedi.

² N : دوه برنی . Deve boynu şimdi Siverek'e bağlı bir köy-dür (Köylerimiz, s. 211).

³ N : سروج.

⁴ N : Mevkii tesbit edilemedi.

⁵ Birec'k'in kuzeyinde ve Gazi Anteb'in kuzey doğusunda, Fırat kıyısında bir kaledir.

⁶ Bugün Oyma Ağaç denilmekte olup, Rum kale'nin doğusunda ve Birecik'in kuzey doğusundaki bir yörenin adıdır (Meh-

تعیین فرمود ایشان نیز تاخت کرده آنجا را غارت کردند و بسیاری از اموال بدست آوردند و در تل^۱ ترش^۱ پنج يك جدا کرده و خانه را که در دوه بویونی گذاشته بودند از آنجا کوچ کرده در مقام^۳ اوشون^۲ بهم رسیدند بقشلاق^۳ شمساط^۳ رفتند و در حوالی^۴ رُها قشلاق گرفتند و احشام را اسیر (79 b) گردانیده بحوالی^۴ مسجد^۴ استغفرالله^۴ آمدند.

6

med Abdulkadir ve Mehmed Rüşdü, Mükemmel ve mufasssal Türkiye cumhuriyeti atlası, İstanbul, 1928, Cebel-i Bereket, Gazi Anteb, Maraş ve Urfa vilâyetleri).

^۱ Mevkii tesbit edilemedi.

^۲ Mevkii tesbit edilemedi.

^۳ N: شمساط

^۴ Urfa'nın Hilvan kazasında, kaza merkezinin güney batısında, Samsat'ın güney doğusunda bir köydür (Köylerimiz, s. 248; HGM, Hatav, 1 : 500.000).

ذکرِ ایلغارِ رستمِ ترخان احشامِ صاحبِ قرانرا

- رستمِ ترخان از راهِ طولی¹ ایلغار کرد و محمدی میرزا
 3 بالشکریانِ خود بآمید آمدند جهانگیر میرزا يك اسبِ تازی اعتمادی
 شهدار نام بشخصی خلیل با حوران² نام داده از بابِ السّرِ آمد بیرون
 کرد و از برای اعلامِ حال بصاحبِ قران فرستاد و آن شخص از
 6 میانِ لشکرِ قرا قوینلو آشکارا گذشت و پیشتر از رسیدنِ ایلغارِ
 مخالف بصاحبِ قران رسید و خبرِ ایلغار رسانید و چون صاحبِ قران
 واقف گشت با اعوان مشاورت کرد بعضی گفتند که بشهرِ رها
 9 متحصّن شویم و بعضی گفتند در بیابان نشینیم، بدان سخنان التفات
 نفرمود احشام را جمع کرد و بأسباب و احوال و ائقال و بهائم و اغنام
 بمقامِ قرا مغاره³ گرگر⁴ متوجه شد و ایلغار از عقب میرفت و موش
 علی را < با > تونی قاره⁵ قراول فرستادند از مقامِ استغفرالله و
 12 خبر رسانید که یاغی⁶ بمقامِ بایدو⁷ < است >، صاحبِ قران درپیش بود و
 جهانشاه بیک و علی بیک و رستمِ مراد و خلیلِ هابیل و منصور بیک
 15 افشار⁷ در عقبِ الوس، بُعدِ مابینِ ایلغار و الوس چهار فرسخ بود،

¹ Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

² Aynen böyle.

³ Gerger, Malatya'ya bağlı Pötürge kasabasının güneyinde, Fırat kıyısındadır. Kara Mağara da Gerger civarında bir köydür (Köylerimiz, s. 273, 419; Kiepert, Malatja).

⁴ N: تونی قاره

⁵ N: باقی

⁶ Haritalarda görülemedi.

⁷ Bu ünlü Avşar begi hakkında bk: F. Sümer, Avşarlar, Köprülü armağanı.

- الوس از راه چرموک و ایلغار از راه مستقیم بیایدو رسیدند تفاوتِ راه بمثابه^۱ قوس و وتر بود بنابراین ایلغار رسید به پنج فرسخی و صاحب قران بقلعه^۲ میرس^۱ <باز> گشتند و چون در آن روز ایلغار بدو نرسید، پس^۳ کوچ کرد و در حراره مار میرس^۲ کشیده دور نشست و از آنجا بقول چبوخ^۴ و از آنجا بحصار^۵ (80 a) چرموک رفت و احشام <را> در حصار گذاشت بقصد آنکه بر لشکری که بمحاصره آمده بود شیخون کند^۶ ایلغار کرد و لشکر ارقین ملنچار کرده بودند که در دوه گجیدی^۷ بصاحب قران لاحق شوند و در مقام دیهجوک^۵ خبر رسانیدند که رستم ترخان از راه قرا خان^۸ باسافل^۹ آب که از مال اُیوگی می آمد نزول کرده صاحب قران از آنجا معاودت فرمود که بحشم که در حصار گذاشته بود پیوندد و تارسیدن احشام پراکنده شده بود و رستم از آب قول چبوخ عبور کرد و صاحب قران بنابر قلت^{۱۰} لشکر منزل گرفت و اما حصار چرموک و شهر را محکم ساخته بود و رستم <ایلغار> کرده بر شهر چرموک تاخت بقصد آنکه علی الغفله شهر را بتصرف آورد، قاسم امیر آخور و سولی با توابع از شهر بیرون^{۱۱}

^۱ Mevkii tesbit edilemedi.

^۲ Aynen böyle.

^۳ N: قول حوح

^۴ N: دره کجری. Diyarbakır (Âmid)'ın kuzey batısında, Diyarbakır - Ergani arasında bulunan ünlü bir geçittir (Konyar, III, s. 267, 302).

^۵ Mevkii tesbit edilemedi.

^۶ Burada bahsedilen Kara Han, belki Deve Geçidi'nin kuzey batısında bir demiryolu durağı olan Kara Han (Harabe) dir (HGM, Diyarbakır, 1 : 200.000). Burası Diyarbakır'dan 31 kilometre mesafededir (Konyar, III, s. 266-267). Öteki Karahan ise Diyarbakır'ın batısında, Karaca Dağ'a yakın bir yerde bulunmaktadır (H G M, Diyarbakır, 1 : 200.000).

رفتند و جنگهای مردانه کردند، پس صاحب قران نیز بقصد اسعاد و
 امداد از صوصاق بیک فرسخی چرموک راند تا بر رستم شبیخون زند، پس
 3 < او > را جای استقامت نماند کوچ کرده با لوس و احشام که بمحاصره
 آمد بودند رجعت نمودند، پس صاحب قران جهانشاه بیک¹ < را >
 بچرموک فرستاد و منصور بیک < افشار > و خلیل هابیل را بأرقین تا لشکر
 6 این دو قلعه بر ایات نصرت آیات ملحق سازند تا اتفاق نموده بر رستم
 شبیخون زنند، لشکر چرموک پیش از اطلاع بر فرمان همایون بر
 اثر رستم رفته بودند، چون صاحب قران از ایلغار < لشکر >
 9 چرموک و قوف یافت بامداد ایشان بی اعداد اسباب روانه شد،
 چرموکیان عند تلاق العدو انهمام یافته بودند و عمر امیرلورا با جمعی
 از نوکران چرموکیان (80 b) بقتل آورده بودند، صاحب قران
 12 در حال انهمام بدیشان نزدیک شد و خالی الذهن از التحام جنگ و
 انهمام بی درنگ بر جناح امداد و اسعاد بود که مسلم ربیک² حاجی
 خبر رسانید که اینک دشمن رسید و در حال آواز نفیر بگوش لشکر
 15 رسید نوکران صاحب قران از بیم و هجوم لشکر بیگانه پراکنده
 گشتند اولاً دوازده نفر که چون سد سکندر به ثبات قدم استادگی
 نمودند و توکل بنصرو توفیق ربانی نموده با حضرت صاحب قران
 18 موافقت ورزیدند رستم و شیخ علی مهرداد و کوچک شاه علی و
 خلیل بیک و مهباد بیک و سلیمان بیچن³ و خلیل ادریس و علی قوجه
 حاجی و حسن شیخ و منصور افشار

¹ N: میرزا

² Aynen böyle.

³ N: سلیمان

نظم

- فشردند بر جای خود کوه وار بلا دهشت آن جمع پای قرار
 نه کس را ازیشان زمردی هراس نه اندیشه از دشمن بیقیاس³
 برون کرده شمشیرها از غلاف¹
- پس صاحب قران بقوت بازوی توفیق و یاری حضرت باری درپیش ایستاد و
 از جانب رستم عبد الغفار ایناق مقدمه لشکر بود فی الحال سلطان احمد و
 ابراهیم برادر خلیل بیک < و > کرد عثمان و حمزه امیر او و منصور بیک
 افشار و قرا کیساک² و کورامت و عباس لنگ را درپیش انداخته بصاحب
 قران رسانیدند و آنها از آن گریختگان لشکر چرموک بودند که پیشتر رفته و⁹
 نیز از مقربان صاحب قران بودند که نادانسته از صاحب قران گذشتند و
 صاحب قران در آن مقام ثابت قدم بود و چون ایشان گذشتند
 عبد الغفار رسید صاحب قران چون او را دید بدو حمله آورد و¹²
 کلمه طیبه الله بزبان راند عبد الغفار میلانی نمود صاحب قران
 بضرب نیزه او را بامرکب چنان (81 a) بر زمین غلطانید که
 قربوس زین او بزمین فرو رفت و او را اسیر کردند درین اثنا تیری¹⁵
 از قضا بزیر چشم صاحب قران رسید چنانچه هردو بیک³ را برهم
 دوخت و چون صاحب قران بجانب التفات کرد دید که رستم ازو
 گذشته بود سر نیز < ه > برو گماشت عرض نیزه یقر⁴ رسید دهان¹⁸
 مبارکش بخون ممتلی گشت و تغییری عظیم و غشی الیم طاری شد و
 چون رستم از صاحب قران طریان⁵ ضعف و قوف یافت فرصت

¹ Anlaşılaçağı üzere burada bir mısra eksiktir.² N: کیاک³ N: جنک⁴ Aynen böyle; sözlüklerde böyle bir kelime görülemedi.⁵ N: و طریان

- غنیمت دانست فرار نمود و از صولتِ هجومِ صاحبِ قرانی خلاص گشت و شیخ علی مهرداد بر دابّه کور حسین شمشیری زد و او را بقصدِ اسر در بغل آورد و خلیل بیک نیز برو شمشیری زد ، پس رستم از عقبِ شیخ علی رسید و نیزه رسانید و هر دورا بیکبار از اسب انداخت و درین اوان مهباد بیک از عقبِ صاحبِ قران رسید و تیر لاز روی مبارکش کشید ، چون شیخ علی مهرداد از اسب افتاد او گریخت و او مجروح افتاده بود و قدرت بر قیام نداشت حیّه وار < به > صاحبِ قران بر اسبِ سنجی بوز¹ سوار < بود > رسید ، حضرتِ صاحبِ قران آن اسب را بشیخ علی مهرداد داد و او مجروح و ضعیف بود قدرت بر رکوب نداشت ، چون پای برکاب رسانید صاحبِ قران باوجودِ تأثیرِ جراحت و غلبه ضعیف از قفای اوامداد فرموده او را سوار گردانید و اوسن اوغلی را هم در آن محلّ قرا کیساک و کُرد عثمان از اسب انداختند و یساول بیرام ابراهیم برادرِ خلیل آقا را از اسب انداخته بود و او در پیادگی اسبِ او را که ترخان بوزی همی گفتند پی کرد و او را از اسب انداخت و ازین مضیق خود را رهانید و علی هذا هر یک از نوکرانِ (81 b) صاحبِ قران یکی را از اسب انداختند و علی آقای قوجا حاجی امیرپیری² را از اسب انداخت² فتنه و آشوبِ عظیم دست داد بانرا حرب تند و تیز بر مثال

¹ N: سنجی بور

² Daha önce geçtiği üzere Koca Hacı ve Emirlu aile ve boyları Ak-koyunlular'dan idiler. Hattâ, biraz önce görüldüğü gibi, Emirlular'ın anlı yiğitlerinden birisi olan Ömer, Çermik çerisi ile Rüstem'e yaptığı bir ilgarda ölmüştü. Bu Emirlu Pîrî belki de Kara-koyunlular'ın hizmetinde bulunuyordu.

روزِ رستخیز گشته بود دستار از سرِ رستمِ ترخان و ابو الفتحِ بسطام
رفته بود بسیاری از امیر و امیرزاده بخاک و خون افتاده و دل بمرک
نهاده بودند

3

نظم

بيك لحظه گردی بر افلاك شد که گویی هوا توده خاك شد
بدنها چو مرغان بر آورده پر ز شمشیر سرها شده تیز پر
نه کس را سرو برگ و دستار بود که سر نیز بی وقع و مقدار بود
چون معرکه بفرجام رسید و مبارزانِ طرفین از هم جدا گشتند
نوکرانِ صاحب قران از برای معالجه جراحات الحاح نمودند که بقلعه⁹
ارقنین در آیم تلقی بقبول ننمود و هم در آن محل نزول فرمود و
رستم بسرحد ارقنین منزل گرفت و باز بآمد راجع گشت و صاحب
قران بر اثر <۱> و بی سپر گشت¹، چون رستم بدوّه گجیدی² نزول نمود
صاحب قران <۲> و <۳> خلیل <۴> و منصور افشار از غلاء غلات و ضیق
مطاعم و اقوات پریشان احوال بودند صاحب قران خانه را در آنجا
توقیف نمودند، از برای توسیع دائره معاش آن گروه لشکر بجانب
صحراء موش کشید و رایت نهب و غارت بر آن ولایت³ مرفوع
داشت و بسیاری از نعم و اغنام بدست لشکریان در آورد و از آنجا
مراجعت بخانه نمود، چون اعوان و انصار را از فراخی قوت قوتی و
از فوز و اخنط⁴ بفتح و نصرت سَلَوَتی حاصل نمود و معدّ و مهیّا و
منتظر و مترصد توجّه بآنجا و ارجا بر جناح یورش ثابت و راسخ بودند

¹ Aynen böyle; bu ibarenin manası iyice anlaşılamadı.

² بدوّه کجری: N

³ N: دلالت

⁴ Aynen böyle; doğrusunun ne olduğu bilinemedi; belki احتظا .

- (82 a) ناگاه بمسامع علیّه صاحب قران چنان رسانیدند که قاسم بیک بن عثمان از قلعه^۱ مزکرد^۱ که مقام او بود کوچ کرده از راه طارموخ^۲ بمحاصره^۳ ارزنجان توجه نمود صاحب قران کلک بسته از آب فرات گذشت و بر اثر او ایلغار کرد، درین ولا ابابکر کوچک و سیاوش پسر خلیل پیلتن به رکاب بوس رسیدند و در مقام خدمت کمر اطاعت بر میان جان بسته بعهد مؤکد بایمان^۳ در موطن اعتماد قرار یافته بطلبکاری قاسم میرزا متوجه ارزنجان شدند و چون رایات نصرت آیات بکیفی بر خاصره^۴ جان و جنان بست و اسکندر پیلتن بملازمت رکاب نصرت آیات اختصاص و انتساب یافت و چون قلیچ اصلان در یافت که قاسم میرزا بمحاصره^۵ ارزنجان توجه نمود و صاحب قران نیز بدان صوب متوجه است خوف و زوال ایالت درو متهیج گشت <خواست> که شیخ حسن گردد و موسی بیک و محمود بیک کوکلتاش با او موافق باشند، صاحب قران بشیخ حسن بیک فرستاد و تهدیدات^۴ او را <از> موافقت قلیچ اصلان باز داشت و چون <شیخ> حسن با صاحب قران اتفاق نمود او را از برای استماله بموسی بیک ارسال فرمود و بعد از و خلیل تواجی را و بعد از آن شاهزاده سلطان خلیل را فرستاد تا موسی بیک را نیز ببساط بوس آورند و بعد از آن <به> قلیچ اصلان پیغام فرستاد که عم ما قاسم میرزا دشمن ماست وظیفه آنکه در دفع او با ما موافقت نمایی تا این

^۱ N: مزکرد. Mazgird, bugün Tunçeli vilâyetine bağlı bir kaza-nın merkezi olup, Pahu'nun kuzey batısında ve Pertek'in kuzey doğusunda bulunmaktadır.

^۲ Burası hakkında 103. sayfadaki 1 numaralı haşiyeye bk.

^۳ N: بایمان و

^۴ N: تهدیات

- دیار^۱ از فتنه و آشوب به کنف امن و امان و استقامت قرار و استقرار یابد، چون پیغام < به > قلیچ اصلان رسید بغایت مبتهج (82 b) و مسرور گشت و چنان تصوّر کرد که صاحب قران با جهانگیر میرزا^۳ در مصالحه با جهانشاه میرزا موافق ماست، پس چون قاسم میرزا خبر توجّه صاحب قران استماع نمود طاقت و قرار ازو برخواست^۲ کوچ کرده بجانب قرا حصار توجّه نمود و سلطان حسین نیز بدو پیوست و از آنجا با روم سرای رفت و صاحب قران بظاهر ارزنجان نزول نمود و قلیچ اصلان بمقام مصافات^۳ بود بنابراین تصوّر باطل پسر خود را بملازمت فرستاد و جمعی از لشکر همراه کرد و باوجود آنکه با صاحب قران چهل کس همراه بودند و قلیچ اصلان را هزار سوار بود برین گونه تنزلی کرد و صاحب قران را از خود گذرانید، پس صاحب قران بر اثر قاسم میرزا ایلغار فرمود، قاسم میرزا^{۱۲} خانه را در سیرین^۴ گذاشته بکلیب برصطاح^۵ بغارت بایرت رفت و صاحب قران خانه و اسباب و اتباع او را تمام در حوزه تصرف آورد و لشکرو احشام را از آب ارزنجان گذرانید و متوقف گشت تا انجام کار قاسم میرزا را مشخص گرداند آنگاه از عقب او توجّه نماید، چون خبر احوال خانه بمسامع علیّه^۵ قاسم میرزا رسید شراب ناخوشگوار آن اخبار او را در خمار و اضطراب انداخت و^{۱۸} نوکرانش پراکنده گشتند و اکثر ایشان بظلّ رایت جهان حمایت

^۱ N: دیار را

^۲ N: برخواست

^۳ N: و مصافاه

^۴ Mevkii tesbit edilemedi.

^۵ Aynen böyle.

- صاحب قران شتافتند و چون غایتِ یریشانی و نهایتِ حیرائی قاسم
 میرزا بر حضرتِ صاحب قران ظاهر شد عرقِ قرابت در صاحب
 قران بضریان آمد و موادِ عطوفت هیجان گرفت فرمود تا اهل و
 عیال و سائر اموالِ قاسم میرزا بی فتور (83 a) و اهمال بدو عائد
 گردانند و هیچ آفریده را در آن مجالِ تصرف و تغلب نباشد، پس
 6 بر حسبِ فرموده کاربند گشتند و چون صاحب قران از اشتغالِ نأره
 قاسم میرزا و از اشتغالِ یاطفای آن فراغِ کلتی حاصل کرد و بهمگی
 هممِ علیه متوجه بدفعِ قلیجِ اصلان گشت و چون از اولِ امر باز نه
 9 بارستمِ ترخان در مصالحه مسامحتی و نه در آخر با قلیجِ اصلان
 از خلوصِ نیتِ مصافحتی نموده بود و نهالِ عداوتِ دیرینه در
 سرا بستانِ سینه نشو و نما و ثمره خلاف و کینه بر اغصانِ جوارح و
 12 ارکانِ ظاهر و هویدا بود خواست که از جویبارِ تیغِ آبدار به آبِ
 یاری قوتِ بازوی اقتدار و دولتِ پایدار کشت زارِ مصالحه جهانگیر
 میرزا و رستمِ ترخان و قلیجِ اصلان را آبی دهد و بصرصرِ قهرِ آتش
 15 افروز خرمنِ آمالِ دشمنِ کینه اندوز را چون تلی از خاکستر و
 اعوانِ ایشان را پریشان و ابر سازد

نظم

- 18 کند عرصه ملک از اغیار پاک شود قصرِ دشمن یکی توده خاک
 نهالِ املشان زبن بر کند پرو بالِ اعمالشان بشکند
 اولاً پسرِ قلیجِ اصلان را با جمیعِ نوکران گرفت و مقید ساخت و
 21 اموالِ ایشان را بحوزه تصرف کشید از یریشانی قاسم میرزا و اسارِ
 قلیجِ اصلان صاحب قران را شوکتی روی نمود و آفتابِ سلطنتِ

- معودش از مشرق مراد دولتخواهان طالع گشت و زوال اعدا و
 انحطاط درجات ارتفاع شان ایشان از نصف النهار جاه و جلال
 بر صحیفه روزگار محسوس شد و بعد از مقید ساختن بعزم تسخیر³
 ارزنجان رایت هدایت پیکرو علم نصرت حشم بر افراخت و ولایت را
 بغارت (83 b) و شهر را بمحاصره انداخت و چهل و یکروز بمحاصره
 مشغول و مستقل بود که ناگاه خبر رسانیدند که سلیمان ذوالقادر را⁶
 داعیه لشکر کشیدن با صاحب قران و عداوت ورزیدن است و چون
 شیخ حسن گردد را با سلیمان بیک بر سر کوراک و وراک¹ نزاعی بود و
 سلیمان با اتراک شام قریب سی هزار مرد بر سر شیخ حسن رفت⁹
 و او را محاصره ساخت بعد از پنج روز گردان² خروج کردند و بر اهل
 سنه غالب شدند بسیاری از اهل آنولایت را بقتل آوردند بعد از آن
 مصالحه کردند و پیشکش دادند و سلیمان بقلعه خرپرت که بدو متعلق¹²
 بود آمد و آوازه افتاد که بصاحب قران توجه دارد فامّا آنحضرت
 ازین آوازه هیچ اندیشه نکرد و بترتیب اسباب حرب قیام مینمود
 تا زمانی که سلیمان بیک بصاحب قران ایلچی فرستاد و چنان باز نمود که¹⁵
 مارا با شیخ حسن بیک نزاع است و بر اعتراضی چند واقع، با دیگری
 خداعی³ نیست، درین ولا آوازه افتاد که حسون اوغلی و یار علی و
 گبر عبدالله از جانب جهانشاه میرزا ایلغار کرده می آیند و این ایلغار¹⁸
 بقلعه شیکه رسیده و این آوازه برای آن انداخته بودند که تا صاحب
 قران از محاصره ارزنجان روی گردان شود فامّا از این اخبار هیچ

¹ Aynen böyle ;mevkileri tesbit edilemedi.

² N: کرد

³ N: و خداعی

تزلزل در لشکر و قاری آن دولتیار روی ننموده باوجود آنکه در جمیع
 جهات دشمن داشت از جانب شام^۱ و آذربایجان و ذوالقادر اعدای برو
 ناظرو قاسم میرزا از قرا حصار باینظارو قلیچ اصلان در ارزنجان
 بدر نگران

نظم

۶ کسی را که دولت بود رهنمون فلک همعان و ملک هم قشون
 (84 a) نیندیشد از دشمن بدسگال نیابد ملال و نبیند زوال
 و حسون اوغلی بمدافعه^۲ صاحب قران از جهانشاه میرزا امداد طلبید
 ۹ به پنهانی بآرنجان در آمد و پیاده^۳ چند مرتب ساخت و بیراق
 جنگ بیرون < آمد > و لشکر صاحب قران بریشان تاختند و بعد
 از کرب و فرّ بریشان ظفر یافتند حسون^۳ اوغلی و پیادگان را بشهر رانند
 ۱۲ تا بدروازه از عقب رفتند بنوعی که نزدیک شد که هر دو گروه
 بایکدیگر بشهر در آیند قریب هشتاد نفر شمشیر و نیزه از سوراخها
 بآندرونیان رسانیدند و حسون^۴ اوغلی را تقریعات میکردند و
 ۱۵ بفریاد و فغان دشنامی مهیم دادند و میگفتند که چون مردی و جلادت
 تودرین مرتبه بود چرا داد خواستی و خود را بآیین مردان بر آراستی و
 چون بآرنجان آمدی بکدام مردی و مردانگی از شهر بیرون آمدی

نظم

نشستن بسوراخ روباه وار نکوتر ز چنگال شیر شکار
 زنان را بچادر نشستن رواست بمیدان مردان شدن نارواست

حسین N: ^۴ حسین N: ^۳ بیاد N: ^۲ از جانب و شام N: ^۱

- درین ولا خبر رسانیدند که قلیچ اصلان از اندرون شهر بجهانشاه میرزا اعلام کرده که حسن بیک پسر م را گرفته و ارزنجان را بمحاصره انداخته وقت امدادست و جهانشاه میرزا ایلغاری بده هزار مرد تعیین کرده از قزاغان^۱ بیاشلیغ حسین^۲ سعدلو و امیر عرب شاه <فرستاد>، چون این خبر بمسامع <جلال> رسید رای روشن نمای آنحضرت باجود قلت اسباب^۳ حرب چنان اقتضا کرد که متوکلا^۴ علی الله استقبال بقتال ایشان نماید فرموده: «کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ» را نصب العین ساخته توجه فرمود و از آلات حرب در میان لشکر (84 b) بغیر از نیزه و شمشیر هیچ نبود نه در ترکشها تیر بود و نه در آن حوالی چوب که از آن تیر توان تراشید و هیچ اندیشه نکرد که اگر قلیچ اصلان و حسون^۴ اوغلی ازین جانب و حسین سعدلو و عربشاه از آنجانب او را در میان گیرند مال چه خواهد بود عنان عزم بدیشان منصرف داشت، چون قلیچ اصلان از وجنات احوال توجه و استقبال <صاحب قران> دریافت قاصدی فرستاد و حسین بیک و عربشاه را آگاه کرده با آنکه پادشاه متوجه ایشانست باید که بر حذر باشید و خود را از بارقه تیغ آتش بار او نگاه دارید ازین خبر حسین بیک سعدلو و عربشاه در خوف و خطر افتادند و از صوب توجه او منحرف گشته از راه اُروم سرای و شمال کوه خود را بشهر ارزنجان رسانیدند قراولان آنحضرت چند کس را از یاغی دستگیر و اسیر کرده باخبر لشکر یاغی رسانیدند، پس صاحب قران ولایت ترجان <را> بتمامها غارت کرد.

^۱ Mevkii tesbit edilemedi.

^۲ N: حسن ^۳ N: اسبا ^۴ N: حسین اوغلی

ذکرِ کنکاش آنحضرت در ترجان با امرا و ارکان

دولت که توجه بکدام جانب الیق می نماید

- 3 درین اوان جهانشاه میرزا بصوبِ خراسان و قلع و قمعِ چغتای احرام بسته بود صاحبِ قرانرا با سلاطینِ چغتای دوستی مؤکد بود خواست که موادِ فتن از جانبِ چغتای مرتفع و مرتدع گرداند ولایتِ آذربایجان را از جهانشاهیان خالی یافت چنان صواب دید که دست بر آن ولایت کشد ، پس از راهِ تونی¹ متوجهِ بیلاقِ منک کول² شد و در نمک سار بمقامِ اولجه³ شکار انداخت و در مقامِ قورد اکری⁴ لشکری بیاشلیغِ برادرش جهانشاه بیک تعیین فرمود که احشامی⁵ را که در آله (85 a) داغ⁶ بود با اخلاط و ارجیش و عادالجواز بتامی غارت کنند بعد از فرستادنِ لشکر بمقامِ کوهوکِ اوبونی⁷ نزول فرمود و درین مقام خبر رسید که امیر عربشاه در ارزنجان نشست و قلیچ اصلانِ چنوجّه⁸ اردوی جهانشاه میرزا شد ، صاحبِ قران خواست که پیشِ راهِ او بگیرد و قلیچ اصلان ازین خوفِ براهِ ارزن الروم و آونیک رفت ، پس صاحبِ قران بقلعه⁹ کوهِ منک کول⁸ بعزمِ شکار برآمد و بعد از

¹ Muş'un Bulanık kazasında Tono adlı bir köy vardır (Köylerimiz, s. 730).

² N: تنک کون

³ Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

⁴ Mevkii tesbit edilemedi.

⁵ N: تاحشامی

⁶ N: طاق

⁷ Aynen böyle ; mevkii tesbit edilemedi.

⁸ N: بیک کون

- شکار متوجه^۱ درب ارغی^۱ شد، درینمقام خبر رسید که آن ایلغار بولایتی که متوجه شده بودند غارت کرده مال بسیار بدست آوردند و همچنین خبر رسانیدند که حسین برادر خلیل آق طوغان پورناک^۲ ۳ نیز اموال بسیار بدست آورده و در اخلاط بیست نفر از قرا قوینلو دستگیر کرده‌اند، پس صاحب قران بعد از معاودت ایلغار برادرش جهانشاه بیک را در اغرق و خانه گذاشت و متوجه^۳ اخلاط شد در ۶ نیمروز از طارمن ارغی^۳ سوار شد و بوقت سحر باخلاط رسید و بسیاری را از اخلاطیان دستگیر ساخت و مجموع بندیان را خلاص کرده باغرق معاودت فرمود و در دامن کوه درب ارغی بخانه ملحق ۹ شد و درین مقام شیخ علی^۴ مهرداد را مجروح یافت تیری که در حوالی چشم چپ او شکسته دید پیکان با پاره از چوب تیر در آن فرو رفته بدست مبارک خود سر زخم پیدا کرد و فرمود تا شکافتند و پیکان را ۱۲ بیرون آوردند و حق تعالی شفا داد، پس از آنجا بصحرای موش توجه فرمود و شمس الدین بدلیسی^۴ و ملک صاصونی^۵ و ابراهیم بیک سلیمانی (85 b) بدرگاه مملکت پناه شتافتند و بدولت بساطبوس افتخار ۱۵ یافتند و قریب یکماه ملازم رکاب همایون بودند، پس صاحب قران از آنجا کوچ کرده بیست فرسخ قطع نموده با اهل و احشام بوادی

^۱ Mevkii tesbit edilemedi.

^۲ N : پرناک

^۳ Mevkii tesbit edilemedi.

^۴ Şeref Han'ın sözlerinden anlaşıldığına göre (s. 504), bu çağda Bidlis hâkimi Hacı Muhammed olup, 865 yılında (1460-1461) ölmüştür.

^۵ N: ضانصولی. Bu çağda Şaşun hâkimi'nin kim olduğu bilinmiyor.

- چپانخور^۱ نزول فرموده صفان^۲ را که از ولایت شیخ حسن کرد بود^۳ چون او را با صاحب قران مخالفتی بود غارت کرد و از آنجا با ردوی همایون بمقام تل ملحق شد و ایلچی بشیخ حسن کرد ارسال فرمود باعلام آنکه اگر مطیع و منقاد شدی بعنوان عواطف خسروانه ملحوظ حواشی شدی و الا تمام ولایات در معرض فوات خواهد بود و چون ایلچی <را> روانه ساخت از عقب کوچ کرده از آب كوك^۴ گذشت و بحدود ولایت چمشكزك نزول فرمود، ایلچی درین یورت خبر رسانید که شیخ حسن در مقام اطاعت و انقیاد قرار یافته روی خدمت^۵ بر زمین و داغ بندگی بر جبین دارد و گوش بر درجه^۶ سروش استمالت گذاشته مترصد اشارت، ناگاه خبر رسانیدند که قاسم بيك عم صاحب قران جعفر بن یعقوب را که برادر زاده اش بود بقتل آورده بر سر کماخ آمده صاحب قران میل بمعاونت اهل کماخ کرد توهّم آنکه قاسم بيك کماخ را خواهد ستد و قوی خواهد گشت و فتنه و آشوب زیاده میشود و چون خواست که عنان عزیمت بصوب کماخ^۶ مائل سازد خبر رسید که جهانگیر میرزا از بلده آمد از برای غارت اکراد بیرون آمده خالی مانده صاحب قران انتهاز فرصت نموده ایل را گذاشته خرّقه کهنه از کسی گرفته و پوشیده و شمشیر در بغل پنهان کرده با چهار سوار متوجّه گشت و چون (86 a) بدروازہ نزدیک شد خداویرمش برادر قویجه را و پیر عمر برادر امیر

^۱ N: چنانخور

^۲ Mevkii tesbit edilemedi.

^۳ N: بودند

^۴ Mevkii tesbit edilemedi.

^۵ N: بخدمت

^۶ N: آمد

- عمر درپیش داشت از آن جهت که چون ایشان غریبان اند دربان ایشانرا نشناسد و بمنع مشغول شود، چون دربان واقف شد دست در مصراع باب زد تا بر دِ باب و سدِ جناب سوارانرا از دخولِ بلده 3 باز دارد صاحب قران با سواران شمشیر کشیده دربان را بحالِ دروازه بستن ندادند و بآنندرون در آمدند و با صاحب قران همراه بود نقاره چی نفیر کشید لشکری که در عقب مانده بود با آوازِ نفیر خبر از فتح گرفتند و بتعجیل رانده بشهر مجتمع گشتند و چون در شهر هیچکس از امرا نبود اعیان و رعایا و سگان برکاب بوسِ آنحضرت شتافتند، چون چند روزی ازین صورت گذشت و شیخ حسن به جهانگیر میرزا 9 قاصد فرستاده اعلام کرده بود که چند روز است که حسن بیک ازین حدود غائب شده و ایل و احشام را گذاشته معلوم نیست که بکدام صوب روی آورده باید که ازو بر حذر باشید و آن خبر در قراجه داغ 12 بجهانگیر میرزا رسیده بود و لشکریانِ ماردین را اجازت داده بتعجیل متوجه آمد شد و پیشتر <کسی> از برای ترتیبِ حتماً فرستاده بود و صاحب قران او را گرفته و مقیم ساخت و جهانگیر میرزا بیخبر 15 از آنکه بیقین صاحب قران بشهر در آمده پیش از لشکریان با سافلِ برج رسید هیچکس را ندید از آن اندیشه ناک گشت از بالای برج کسی او را بکیفیتِ حال اعلام کرد فی الحال سوار شده با سه نفر که 18 همراه داشت بجانبِ ماردین متوجه شد آن مقدار (86 b) بحال نیافت که لشکر بدو ملحق شود صاحب قران برین اطلاع یافت از شهر بیرون آمد برادر را دید که تنها از لشکر روی بفرار آورده مراعاتِ 21 جانبِ برادرِ بزرگوار فرموده کس از عقب < نه > فرستاد و لشکریانِ

برادرش چون رسیدند و این حالِ غریب و امرِ عجیب را مشاهده نمودند متشبث بذیلِ عواطفِ صاحبِ قرانی گشتند محمدِ ایناق خلیل و علی بیکِ قوجه حاجی و علی بیکِ پروانه و دارا بیکِ پورناک و غیرهم من الامرا و الاجناد^۱ بیکبار رام گشته در مقامِ عبودیت آرام گرفته و جهانگیر میرزا بماردین رفت^۲، پس صاحبِ قران ابا بکر را بداروغگی آمد تعیین فرمود و بمقامِ بشری متوجه شد و در آن یورت شاهین بیک را حاکمِ قلعه^۳ هتاخ^۳ دعوت فرمود و او اطاعت نکرد و قلعه^۴ مهرنی نیز از آن او بود لشکریانِ صاحبِ قران قلعه را ازو بریده اند و در آن زمستان قحط واقع شد و چهار پایانِ صاحبِ قران بسیار تلف شدند و ضعفِ حالِ قوی گشت و چون جهانگیر میرزا آثارِ ضعف در صاحبِ قران مشاهده نمود با برادرش اویس بیک اتفاق کرده برُها رفت و صاحبِ قران در اوّلِ ربیع از راهِ بحور^۴ متوجهِ ایشان گشت و امرا خواستند که ولایتِ ماردین را غارت کنند، آنحضرت برنجانیدنِ رعایا و عجزه رخصت نداد ایلغار کرده بشهرِ رُها رفت و جنگ انداخت، درین ولا لشکری که بباشلیغِ قاسمِ امیر آخور بولایتِ ماردین فرستاده بودند نصیین را و بعضی قرای ماردین را غارت کرده معاودت نمودند و صاحبِ قران از آنجا

^۱ N: اچباد

^۲ Bu olay 856(1452) yılında vuku bulmuştu (İbn Tağrıberdi, Hāvādış, s. 137). Hr. nun (76^{a-b}) verdiği 860 tarihi de, ötekiler gibi, doğru değildir.

^۳ N: تنیاج

^۴ Aynen böyle. Urfa'nın kuzey doğusunda Fuğur adlı bir köy vardır (Köylerimiz, s. 112; HGM, Siverek, 1:200.000).

- بمقام جُلاب آمد و از راه آقچه خان¹ (87 a) بموضع سروج² متوجه شدند تا مابین شام و اهل رها قطع کنند، جهانگیر میرزا چون این حال مشاهده فرمود رها را رها کرد و بماردین رفت و³ صاحب قران رها را گرفت و اعراب بنی ربیعہ³ را منہوب و منکوب گردانید و اموال بسیار بدست آورد و ارزانی در میان خلق افتاد و دریورت خوب⁴ خبر رسید که اویس بیک نیز گریخته بجہانگیر میرزا ملحق شد و صاحب قران رها را به محمد قوجه حاجی سپرد و از راه کوه ہاملون⁵ و تل کبران⁶ و اورن شہر⁷ برأس العین نزول فرمود و از آنجا بماردین ایلغار کرد و پیشتر خوشقدم عبدالعزیز را بقراولی فرستاده بود و جهانگیر میرزا چلبی آقارا جهت مصالحہ فرستاده بود در راه اورا گرفتند و اگرچہ صاحب قران بمصالحہ راضی شدہ بود ایشان قبول نمیکردند درین وقت چون لشکر سوار شدہ بودند سخن ایلچی را در محل قبول نیاوردند و قصد ماردین

¹ Mevki tesbit edilemedi.

² N: سروش

³ Banū Rabīa', yani 'Arab al-Şām, Tayyylar'ın bir oymağı olup, Āl Fazl, Āl Murrā ve Āl 'Alī olmak üzere üç kola ayrıldı (Şubh al-ā'sā, I, s. 324-325).

⁴ Mevkii tesbit edilemedi.

⁵ Mevkii tesbit edilemedi.

⁶ Ören şehir'in az kuzey batısında Tel gören adlı bir yer vardır (HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

⁷ Resulayn'ın kuzey batısında, Siverek ile Resulayn arasında bir kaza merkezi olup, bugün Viranşehir deniliyor (HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

- کردند و اکراد آق کچیلوو قرا کچیلوو^۱ و جماعت کپلی^۲ را که تابع جهانگیر میرزا شده بودند قراولان صاحب قران ایشان <را> کوچانیدند، پس لشکریان جهانگیر میرزا بعزم مقاتله در آمدند،
- 3 اويس بيلک در منقلاو جهانگیر میرزا در قلب و چون جنگ ملتحم گشت جهانگیر میرزا غلبه کرد، پسر یار علی^۳ از دست جهانگیر میرزا تیری بدو رسید و کشته شد و خلیفه را نوکران جهانگیر میرزا کشتند،
- 6 پس نوکران صاحب قران از عقب رسیدند و بضر ب تیر تیز پر موی شکاف و شمشیر کله گذار سینه شکاف و چون سنان^۴ جنگ کنان بریشان تاختند و قریب شصت کس از نوکران جهانگیر میرزا را از اسب (87 b) انداختند و همه را دستگیر و اسیر ساختند علی^۵ عرب خلیل لاله قرارا گرفت و چلبی و امیر آخور بشلمش پیر اوجی را و چلبی^۶ بوداق میرزا علی را، و در جنگ نیز بعضی تلف شدند فامتا دوتساق را^۵
- 12 صاحب قران خرم و شادمان بر سر قلعه^۷ ماردین <...> روز نشست و بمحاصره مشغول شد و از آنجا کوچ کرده بریشان تاختند جنگی عظیم واقع شد قرا کیساک و امیر پسر لاله از جانب صاحب قران دست بردها نمودند و درپیش دروازه^۷ ماردین نیز چنین گذشته باحمد چوره^۲ رسیدند و بهم نیزه رسانیدند و چوره <را پیر ولی> چارچی دستگیر کرد و
- 18

¹ Kara-keçililer göçebe yaşayışını son zamanlaradək muhafaza ettikten sonra Siverek'in güney doğusunda ve Urfa'nın kuzey doğusunda, kendi adları ile anılan yerde yerleşmişlerdir.

² Aynen böyle.

³ N: یار علی

⁴ Burada bir kelime eksik gibi görünüyor.

⁵ Atlama.

⁶ Burada bir rakam olmalıdır.

⁷ N: بوره

- قاضی اوغلی علی از جانبِ صاحبِ قران بحمزہ^۱ امیر آخور رسید بهم نیزه رسانیدند و بقدرِ امکان پیکارها کردند باسبِ حضر بیکِ پولات که نوکرِ صاحبِ قران بود و در جنگِ اوّل جراحت یافته 3 بود باز جراحتی رسید و هلاک شد و پسرِ خوشقدم نیز بشهریان محارباتِ مردانه کرد بعد از چند روز ازین محاربه حضرتِ عصمت پناه بمصالحه^۲ میانه^۳ فرزندان باتفاقِ قاضی احمدِ ماردین از جانبِ 6 جهانگیر میرزا بیرون آمدند و نزاع از میانه برداشتند و بعد از صلح صاحبِ قران اسیرانرا رها کرد و بجانبِ آمد کوچ نمود و چون امراء کردستان باجهانگیر میرزا اتفاق کرده نطاقِ انتقامِ ایشانرا بر میان بسته توجه نمود چون به یساری حصن کیف نزول فرمود امراء کُرد مطیع و منقاد گشته پیشکشها و گوسفندِ بیقیاس فرستادند، پس صاحب قران از راهِ کولاک^۴ بطرفِ بیلاق متوجه شد و احشام <را> در 12 کوهِ قلاق قبیسی^۵ نشانند و بر امیر عربشاه ایلغار (88 a) کرد و عربشاه در مقامِ سُرْمه‌لو <بود و صاحبِ قران> از راهِ لوهوک^۶ و دیک سولون^۷ و صحراء خنس^۸ بموضعِ الشکرد رسید و در اثنای ایلغار 15 جرگه انداخته شکار می‌کرد و آن شکار لشکری را مددی عظیم بود

¹ خایب N:

² Mevkii tesbit edilemedi.

³ Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

⁴ Mevkii tesbit edilemedi.

⁵ Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

⁶ Bingöl vilâyetine bağlı bir kaza ve kasabanın adı olup, Erzurum'un güney doğusundadır.

در مقامِ سنجق^۱ پسرانِ پیلتن ملحق شدند و در مقامِ گوزک^۲ شاه علی
 پسرِ موسی بیک نیز بدیشان پیوست و از الشکرد قراولی بخر گیری
 ۳ امیر عربشاه فرستاد بعد از معاودت خبر رسانیدند که عربشاه بآله کز^۳ و
 طالین^۴ رفته است صاحب قران کوچ کرده < به > بالیخاوکول^۵ رفت و
 از آنجا بتوقالو^۶ نزول فرمود و چون ده روز متعاقب کوچ به کوچ بود و
 ۶ اسبان لشکریان از قحط نیز بی قوتی داشتند و در توقالی^۷ چند روزی
 توقف فرمودند و از آنجا بخر گیری جمعی را فرستاد یک کس را
 دستگیر کرده آوردند آن کس چنان نمود^۸ که خانه عربشاه بعارض
 ۹ مرده^۹ است، چون بر صاحب قران کذب آن خبر واضح شد فرمود :
 این خبر مبنی بر حيله عربشاه است، پس کس را تعیین فرمود از
 برای تحقیق حال اروق محمد را و کوسه عوض و پیر ولی چارچی را
 ۱۲ یکی بجانب ارجش و یکی را بعادل جواز < فرستاد > در شهر سُرْمَه‌لو
 قاضی شهر بقاصد طعامی داد و بدو چنان باز نمودند که خانه عربشاه

^۱ Çapakçur ile Kigi arasında bir yerin adıdır. Hasan Beg Cihanşah Mirza'ya burada baskın yapmıştı (II. cüze bk.).

^۲ Burası Sancak'ın doğusunda Bingöl (Çapakçur)'ün kuzey doğusunda, Bingöl ile Hınıs arasındaki Gönük yöresi olmalıdır.

^۳ Burası hakkında 18. sayfadaki 3 numaralı haşiyeye bk.

^۴ Arpaçay ile Alagöz dağı arasında bulunmaktadır (F. Kırzioğlu, Kars tarihi, I, harita; T.C. Atlası, Bayezit-Kars vilâyetleri, burada قالین yazılmış; HGM. de 1:500.000: Tatar Talını).

^۵ N: بالوکوک. Burası hakkında 81. sayfada 5 numaralı haşiyeye bk.

^۶ Mevkii tesbit edilemedi.

^۷ N: بوقالو

^۸ N: نمودند

^۹ Aynen böyle; bu şekilde bir yer adına rastgelinmedi.

- در طالین است، چون قاصد این خبر بمسامع جلال رسانید ایلغار فرمود و بسنگلاخ دره^۱ و اوایی رسید و در آن ایلغار تعب و مشقتی عظیم یافتند، عربشاه از آن ایلغار خبردار شد احوال و ائقال را گذاشته فرار بجانب گنجه و بردع نمود، صاحب قران از آنجا بجانب طالین کوچ (88 b) کرد و طالین را گرفت و خیمه و خرگاه و احوال و ائقال عربشاه را بتاراج لشکر جرار داد و آن ولایت را پایمال نهب و غارت ساخت و 6 از آنجا بر سر قلعه قاغزمان آمد و بجنگهای سلطانی قلعه را فتح کردند و اموال و اسباب بی قیاس از عربشاه در آن قلعه بود مجموع را در حوزه تصرف کشیدند و تمام نوکران او را که در آن قلعه بودند بقتل آوردند و سه روز در آنجا توقف فرمود و از آنجا بغارت آنیلک و ارزن الروم ملتی^۱ تام و استقصای بلیغ نمودند و فتح نامه باسر دشمن باوردی همایون فرستادند و در ارزن الروم جمعی را 12 بیابرت بایلغار فرستاد تا آن ولایت را غارت کرده در ترجان بهم التحاق یافتند و صاحب قران باوردی همایون فرستاد تا کوچ کرده به ترجان روند و شیخ محمود در ترجان جمعی را از نوکران صاحب قران گرفته بود عزم همایون بمحاصره او جزم گشت. چون شیخ محمود وقوف یافت بملازمت شتافت و بعواطف اختصاص یافت قلعه را بدو ارزانی فرمود و رایت جهانستانی از آنجا بقلعه شبکه^۱ 18 مرفوع گشت کوتوالان قرا قوینلو قلعه را گذاشته گریختند و قلعه در تحت تسخیر آمد و بلسکندر پیلتن مخصوص گشت و لشکر باوردی همایون در ترجان ملحق شدند و در آنجا مدتی توقف و استراحت از

¹ Aynen böyle ; ne olduğu anlaşılamadı.

² Tercan'a bağlı köylerden birisidir (Köylerimiz, s. 693).

- کلفتِ کوچ وایلغارهای متعاقب واقع شد بعد از تمادئ ایّامِ فراغ
 باز عزمِ ارزنجان و محاصرهٔ قرا قوینلو بخاطرِ همایون خطور کرد
 3 رایاتِ گیتی ستانی بر آن صوب افراشته گشت و بعد از نزول برج را
 سوراخ کردند و دروازه را (89 a) سوختند و چون یراقِ توقّف نبود
 بعد از یکماه بقشلاق متوجّه شدند و آن زمستان در غایتِ برودت
 6 بود بآتشِ سرما درختهای مثمر خشک شد، دجله و فرات¹ یخ
 گرفت، دمِ سردی زمهریر بکرهٔ اثر رسید تاب از شعاعِ آفتاب
 مهجور گشت و از نیرنگی هوا جرمِ خورشیدی نور و آب در دلِ سیاح
 9 فسرده و پای بخار در دلِ زمین فشرده ماند

نظم

- زمین گشت مانندِ سقفِ سما که نبود درو خرق² گویا روا
 12 نفس کو بدی یاورِ گفت و گو فرو بست بر شخص راهِ گلو
 هم آبِ روان طبعِ مرمر گرفت ویا خوی سدّ سکندر گرفت
 ز رّاله درختانِ نا میوه دار شکوفه بر آورد چون پنبه زار
 15 درین زمستان لشکرِ جرّار چون قوای نامیه در عروقِ نبات و اشجار
 در آن قشلاق قرار گرفتند باز چون آفتابِ حمل آب را درجوی و
 جدول سر براه کرده پای روا و بد بیضا میداد و بادِ صبارا چون
 18 دمِ عیسی خاصیهٔ آیهٔ «اُبْرِئُ الْاَکْمَهَ وَالْاَبْرَصَ وَالْحَبِی
 اَلْمَوْتِی»³ می بخشید خطّهٔ خاک را بقلمِ صنعِ بیچون بنقوش ازهارِ

¹ دجله، فرات N:² خرق N:³ Āl 'Imrān sûresi (III), 43. âyet.

- گوناگون می آراست و پرتو شعاع نقاع آتشی در بقاع کوه و هامون
> برای < نضج مواد نبات و جماد می افروخت، صاحب قران از
اعماق قشلاق بیرون خرامید و چون آب روان دامن کوهسار و اطراف³
لاله زار گرفت از هر راهی دولتخواهی و از هر جانبی طالبی اقبال وار
بدولت پاینده می آمدند و پیشکشها و بیلاکات از ملوک روزگار و
سلاطین نامدار و امرا و حکام و سرداران هر مقام می رسانیدند،⁶
درینولا حسین حاجی که بر ساله از پیش صاحب قران بسلطان مصر و
پادشاه روم رفته بود پیشکشهای پادشاهانه آورد و نوکران پسر
موسی بیک آمدند و مکاتیب (b 89) و عرضه داشت از اصول ارزنجان و⁹
لشکریان که بحدود ارزنجان بودند آوردند و خبر رسانیدند که علی
طوقان پسر عربشاه آیین لو در ارزنجان خرابی بسیار کرده و بان خود
پیری چند از اعدای که در میان جهانشاه میرزا و علی طوقان متردد¹²
بودند آوردند، پس حضرت صاحب قران ولایت مردیسی¹ را از
جهت آنکه عیسی بیک که حاکم آن دیار بود پیوسته بجهانشاه میرزا

¹ N: .. مردنسی. Burası, Ergani'nin doğusundaki, Diyarbakır vilâyetine bağlı Egil kazasıdır. Bu yörede Kürd Mirdâsî boyu yaşıyordu. Bu boyun beyleri de Egil hâkimleri idiler ve kendilerine Buldukanî deniliyordu. Bu aileden eserimizde ilk önce zikredilen Devlet Şah olup, Hasan Beg'in kaynatası idi. Burada adı geçen İsa Beg'e gelince o, Devlet Şah'ın oğlu ve ikinci halefidir. Egil beyleri, umumiyetle Ak-koyunlu hânedanına sâdık kaldıklarından, bu hânedan katında itibarlı bir mevkie sahib olmuşlardır. Şeref Han'ın eserini de türkçeye çevirten bu aile idi (Minorsky, A Soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq-qoyunlu, BSOS, IX, 4, s. 940-941). Egil beyleri hakkında şu eserlere bk: Şeref Han, s. 233-240; Evliya Çelebi, IV, s. 21-22; Minorsky, adı geçen makale; Konyar, III, s. 266-284.

اخبار می‌رسانید و آثاره^۱ فتنه میکرد و از رسم و آیین پدر خود تجاوز
 نموده بود غارت کرد و متوجه^۲ ارزنجان گشت و در موضع تل
 3 بقصد ایلغار بود خبر رسانیدند که جهانشاه میرزا ملک خلف ایوبی^۱ را
 رخصت انصراف داد و او حصن کیف را گرفته و به تسخیر قلعه
 مشغول است، پس صاحب قران از عزم تسخیر ارزنجان بحصن کیف
 6 متوجه شد و شهر را در محاصره انداخت و ملک خلف نیز در
 اندرون شهر قلعه را در محاصره داشت و صاحب قران همواره اهل^۲
 قلعه را امداد فرمود و بمطعومات و دسومات ایشانرا محفوظ^۳ می‌ساخت و
 9 بقوت ایشان را قوت می‌داد و نوکران همه روزه بقلعه تردد
 می نمودند و از قلعه با شهریان جنگ می کردند و چون ملک احمد که
 سلطان قلعه بود از لشکریان صاحب قران خائف بود تمام لشکرا
 12 بشهر نمی گذاشت و الا فتح باندک توجهی میسر می بود درین اوان خبر
 رسید که پادشاه زاده دولت یار ابوالقاسم بابر میرزا بن بایسنغر بن
 شاهرخ بهادر طیب الله^۴ مرا قیده هم بعراق از برای دفع قرا قوینلو
 15 متوجه است و شرح این احوال در مقاله^۴ ثالثه مذکور خواهد شد
 ان شاء الله تعالی و درین وقت جهانشاه میرزا تمام عراق را در تحت
 تصرف آورده بود و خاطر از آن فارغ ساخت.

^۱ اتونی N:

^۲ ایلی N:

^۳ محظوظ N:

^۴ N: درمقابله^۴ ماله . Bu bölüm eserin ikinci cüzündedir.

ذکرِ ایلغار فرستادنِ جهانشاه میرزا بدیاربکر بعد از تسخیرِ عراق و فارس

- 3 چون جهانشاه میرزا از تسخیرِ عراق و فارس پرداخت (90 a)
- بیست هزار سوار و پیاده با امیر عربشاه همراه کرده بجانبِ ارزنجان
ایلغار فرستاد و جمعی از امراء عظام مثلِ اولادِ یعقوبِ الپاوت¹ و علی
بیکِ آقاچری همراه کرد و چون این لشکر بدان حدود در آمدند 6
شاه علی، موسی را در قلعه² شتری³ محاصره ساختند و اهلِ حصار
بصاحب قران عجزِ حال نمودند و درین حال صاحب قران بمحاصره⁴
حصن کیف مشغول بود چون این خبر بمسامعِ جلال رسید از 9
برای مصلحتِ مصالحه⁵ حال باملك خلف بده من طلا و پنجاه من
نقره نمود و از آنجا کوچ کرده متوجهِ بیلاق گشت و به بطنان⁶
آمد، پس بامیر عربشاه خبرِ توجهِ صاحب قران رسید از محاصره⁷
قلعه بجانبِ ارزنجان روی آوردند و <در> قلعه⁸ بایبرت محمود
کوکلتاش از قبلِ جهانشاه میرزا والی بود و زحمتِ بسیار از جهتِ
محافظتِ قلعه کشیده بود و باظهارِ عجزِ حال بمجهانشاه میرزا عرضه 15
داشت کرده و دیگری از دخالو بجای او منصوب شده متوجهِ

¹ N: الفاوت

² Şeteri: Pülümür'ün tam kuzeyinde, Karasu'ya yakın bir yerde bulunmaktadır (HGM, Erzurum, 1:500.000).

³ Bilindiği üzere Diyarbakır'ın doğusunda, Bismil - Beşiri arasında, Dicle'ye dökülen ünlü çaylardan birisi bu adla anılmakta ise de yer adı olarak görülememiştir.

اردوی جهانشاه میرزا شد چون بمقامِ سرجم^۱ رسید بازید بیک از
عبورِ او خیر گشت راه برو قطع کرد و او را غارت کرده گرفت و
۳ مقید ساخت و چون میرزا محمد تواجی در ارزنجان مقید بود او را
بمحمودِ کوکلتاش استبدال نمودند و هر دو از قید رهیدند، چون
عربشاه و امراء قرا قوینلورا خبرِ سطوت و استیلاء صاحب قران و
۶ انصارو عوان متحقق شد مجموع از ارزنجان متوجه جهانشاه میرزا
شدند، پس چون مصالحه با ملک خلف بنابر مصلحتی بود و نیز محمد
اینای خلیل از پلِ حصن کیف رشوت گرفته بود بنابراین صاحب
۹ قرانرا بکوچ کردن از محاصره^۲ حصن کیف ترغیب نموده بود صاحب
قران او را بعد از تحقیقِ حال مقید ساخت و بمحاصره^۳ حصن عائد
شد و بأهلِ شهر پیغام فرستاد که اگر کسی از قرا قوینلو آمده باشد
۱۲ (90 b) من رضا بأیالتِ او نمیدهم، پس اهلِ شهر ملک خلف^۲ را
بیرون کردند، ملک احمد را بسلطنت نشانند و <میانِ > صاحب
قران و جهانگیر میرزا کدورتی بود خانه را در تجاهِ شمیسات فرود آورده
۱۵ برادرِ خود جهانشاه بیک <را> در خانه معتمد^۳ علیه ساخت و بموصل
ایلغار فرمود و از راهِ حرّان و رأس العین و آبِ نصیر و از بازارِ مهباد
گذشتند و بموصلِ کهنه^۳ نزول فرمود و رستمِ مراد و علی^۳ قوجه حاجی

^۱ Erzurum'un kuzey batısında adlı bir köy vardır ki (Erzurum, 1:200.000 –eski harflerle–), metinde kasdedilen yer belki de budur.

^۲ N: علف

^۳ Bugünkü Musul'un kuzey batısında ve Fırat kıyısında (Syrien und Mesopotamien).

ذکر ایلمار فرستادن جهان‌شاه میرزا بدیار بکر بعد از تسخیر عراق و فارس ۲۴۳

- را بادو هزار کس بدهوک^۱ ملیطه روانه ساخت و خود بنفسِ شریف از آنجا شبگیر کرده از بالای شهر گذشت و بمزارِ مُتَبَرِّکِ یونس علیه السلام^۲ آمد و لشکر را اجازتِ غارت داد الا^۳ خلقی را که بمزارِ متبرک التجا نموده بودند و بعد از نهب بآبِ وقاجه^۴ رسید و نزول فرمود و محمد حاکم معتد^۵ را با بعضی از عساکرِ منصوره فرستاد و کنارِ آب را بتمامه غارت کرده برکابِ همایون عائد گشتند، پس از آنجا کوچ کرده غارت کنان می‌رفتند چند روز در اعلیٰ آبِ قوخر^۶ توقف فرمود، رستم و علی قوجه حاجی باُردو ملحق شدند و پیر علی بیک شاه نصبی قجرجی بود او را از برای تحقیقِ معبر روانه ساخت و در آن یورت اسیرانرا از قیدِ اسار آزاد کرد و عادتِ حسنه آنحضرت آن بود که بخلافِ جهان‌شاه میرزا اسیرانرا از بند می‌رهانید و پیوسته برین نهج عمل می‌فرمود، پس چون^۷ قجرجی معبر نتوانست یافت صاحبِ قران بنور فراست که همیشه در مشکوةِ جبلّةِ همایونش تابانست معبر را آشکارا ساخت و تمام لشکر از آن معبر

^۱ Dahuk, eski Musul'un kuzey batısında bir dağ ve kasanın adı ise de (Ali Cevad, II, s. 398; Syrien und Mesopotamien; HGM, Cizre, 1:500.000), ملیطه bulunamadı.

^۲ Bu mezar Musul'un karşısında Ninova yıkıntıları yakınında bir köyde bulunmakta idi (Kâtib Çelebi, s. 434; ayrıca Strange, s. 88, 89).

^۳ Mevkii tesbit edilemedi.

^۴ Aynen Boyle; mevkii tesbit edilemedi.

^۵ Mevkii tesbit edilemedi.

- عبور کردند و تلّ لانه <وتلّ > عفر'و سنجار را غارت کردند و از خاتونیه برأس العین رسیدند و در آن یورت خمسِ منهوبات جدا کردند از بهائم سی هزار گوسفند و یک هزار اسب و سه هزار کاو حاصل شد و هم در آن یورت ایلچی بصوبِ برادرش جهانشاه بیک روانه ساخت که اردورا کوچانیده برکاب^۲ (91 a) همایون بمقامِ حرّان متصل شوند و در زمستان در حوالی فرات و جُلاب قشلامیشی فرمود و شامیان با آوازه گوسفند اسبهای بدوی آوردند و معامله کردند و در اوّل ربیع به پنج دمه آمدند و چون اعراب آن حدود در قطع طریق و غارت افراطی عظیم کرده بودند و در حوالی دَیْرو رَحْبَه جای گرفته بودند برادرش جهانشاه بیک <و> شیخ حسنِ بکر را بایلغار فرستاد تا ایشانرا نیز غارت کردند و مالِ بسیار گرفتند و با ردوی همایون پیوستند و چون ایّامِ شتا منقضی شد از قشلاق متوجهِ بیلاق شده بآمد متوجه گشتند، چون با سمبک^۳ نزول فرمودند و امرا از اطراف بدان بیلاق برکاب بوس مقرون شدند و هوای آن بیلاق در غایت لطافت و زمینِ آن در نهایتِ لطافت بود طبعِ سلیم بر نشاط و انبساط میل کرد از برای تربیبِ دماغ و تسلیه قلب بترتیبِ اسبابِ عیش اشارت فرمود و یاورانِ دولت و نام آورانِ صولت را که درین چند کاه بامثال^۴ فرمان بهر جانبی روان بودند و گردن کشانِ حدودِ بغی و صدور را منکوب و

^۱ Tell Lāna şeklinde bir yer görülemedi Tall 'Afar'a gelince, burası Musul - Sincar yolu üzerinde, eski Musul'un güney batısında bulunmaktadır (Strange, s. 99).

^۲ N: برکات

^۳ Aynen böyle.

^۴ N: امثال

- مطرود می‌ساختند تا آسایشی و کدوراتِ رزم را بآبِ بزمِ شست و شویی و آرایشی دهد اولاً فرزندانِ سعادت‌مندِ دولتیار سلطان خلیل میرزا و محمد بیک و زینل میرزا که نوباوه‌های ربیعِ سلطنت و نورِ دیدگانِ 3 سروری و اُبّهت بودند بختان که سنّهٔ سنیهٔ خلیل الرحمن و از سننِ مستحسنِ محمدیان است دعوت فرمود و طویِ عظیم ساخت چند روز مباشرانِ امور بترتیبِ ما یحتاجِ آن سور¹ فرخنده فال تشمیرِ اذیال 6 نموده انواعِ نِعَم فراهم آوردند فرآشانِ بارگاهِ فلکِ اشتباهِ سلطنت پناه زمینِ آن بزم را چون سقفِ سما بسایبانهای منقشِ معلی و خیمه‌های ملونِ مطلقِ مزین و محلی ساختند چنانچه برقِ خیمه و 9 خرگاهِ آتشِ بخرمِ (91b) ماه می انداخت و الوانِ فروش فروغ از چهرهٔ مهر می‌ربود زهرهٔ چنگی تارهای اوتارِ چنگ را بگوشتِ محکم ساختن و بسازنوا آوردن از طناب کشیدنِ فرآشانِ بآوتادِ بر زمینِ پرچین 12 کردن می‌آموخت و عطارد از روشنائیِ بیاضِ خیمه و خرگاهِ آن محفلِ بهشتِ اشتباهِ راهی بسفید و سیاه می‌برد و حسابِ جمع و خراجِ اربابِ تحویلِ آن طوی نگاه میداشت، مرتجیح گاهی از برای اطعامِ 15 اربابِ تیغ و اصحابِ سلاحِ سلاح و ارباقصائیِ اغنام و سائرِ انعامِ جامهٔ خود را بخونِ آلوده می‌ساخت و گاهی چون شاگردِ جراحِ تیغِ ختان را بسنگ و سوهان می‌زد و بدستِ استادِ جراحِ میداد، رواجِ 18 اطعمه و اغذیهٔ گوناگون دیوانگانرا از قیدِ جنونِ بیرون و عاقلانرا پریشان و مجنون میکرد، سازندگانِ درهر گوشهٔ پرده می‌بستند و بهر مقامی پیاپی بدل‌های بی‌نویان میدادند، گاهی بعراق آوازه می‌انداختند و 21

¹ سوز: N

گاهی بحجاز حملِ بزمی می‌ساختند، در آن روز هر سه شاهزاده را حجاب و لباس از پیشِ راهِ مساس برداشتند و بتیغِ آبدار مردی ایشانرا از غلافِ صبی بیرون کشیده بخونِ عذاری و ابکار سر 3
براه کردند

نظم

- 6 ربانید تاج از سرِ بازِ صید که تا آرد آهوی وحشی بقید
ازان روی پیکان و تیرِ خدنگ بسوهان بسایند در روزِ جنگ
که تاره گشا گردد و قلعه گیر رود روزِ هیجا بمیدان دلیر
- 9 و چون ازین سورِ وافی السُرور فراغ یافت برادرِ خود را اسکندر
میرزا در سلكِ زفاف منتظم ساخت و درین عروسی نیز ابوابِ بهجت و
شادمانی بروی قاصی و دانی¹ یاطعامِ تمام و شرابِ مدام برگشاد و
12 بعد از قضاءِ الوطر من الختان والزفاف و مالیه ینتمی و یضاف عنان
بجانبِ جهانگیری انصراف و انعطاف داده اولاً بشیخ حسن کُرد
ایلچی بدعوتِ استمالِ ارسال فرمود (92 a) و چون شیخ حسن
15 بجهان‌شاه میرزا میلی کرده بود و خود را ملتجی بظلِ دولت خواهی
او ساخته بود بدان دعوت تلقی بقبول ننمود و دم از ثباتِ قدم در
خدمتگاریِ جهان‌شاه میرزا زد تا از آن دم زدن باز آتشِ غارت از
18 لشکرِ جرّارِ صاحبِ قرانی در ولایتِ ایالتِ شیخ حسن اشتعال
یافت قریب یکماه شراره نیران در آن دیار فروزان و خلقِ آندیار
بنارِ قهر و غضب سوزان بودند، پس از امرای ییلاقات عرضه
21 داشت رسید مشتمل بر آنکه اگر رایاتِ نصرت شعار بدین صوب
افراشته شود یکن که بجمع غله و اجناس اشتغال توان نمود بنابراین

¹ قاصی و دانی: N

- خبر صاحب قران بجانب ارزنجان توجه نمود و ولایت و قری را غارت کرد، درین اثنا خلیل پیلتن پیغام فرستاد که ایلغار جهان‌شاه میرزا میرسد مبادا که علی الغفله هجومی بر عسا کر منصوصه واقع شود 3
- ازین خبر صاحب قران کوچ کرده متوجه ترجان شد و تمام ولایت بایرت را بغارت بداد، پس بمسامع علیه رسانیدند که خبر ایلغار جهان‌شاهیان کاذب بوده باز صاحب قران بجانب ارزنجان شتافت و 6
- بقیه را نیز غارت کرد، درین مقام خبر < از > آمد رسید که ملک خلف قلعه حصن کیف را فتح کرده، پس حضرت شاهزاده سلطان خلیل بهادر بر حسب فرمان همایون بآمد رفت تا لشکری فراهم آورده بحصن کیف متوجه شود و صاحب قران متعاقب بدان صوب توجه نماید، ملک خلف برین حال آگاهی یافت 12
- پیشکشهای لایق فرستاد و خدمتها بجای آورد و آنچه هر ساله بتقبیل میداد برآن زیاده قبول کرد و از جهت این تقبل لشکر از حصن کیف باسعرد متوجه شد، حاکم در اسعرد از قبل جهان‌شاه میرزا ابدال بیک بود و شهر اسعرد را با تمام ولایت و ضمیمه غارت کرد و 15
- اموال بکثرة الرمال فی الاودیه و البوادی بدست ابطال رجال درآمد، پس بآمد عائد گشت و چند روزی (92b) استراحت فرمود و از آنجا برها رفت و در حوالی جلّاب قشلامیشی فرمود، صاحب قران از 48
- اسب افتاد و در یک پای مبارکش انکساری ساری گشت و وجعی عظیم روی نمود تا بحدتی که موزه شکافتند و پای مبارکش را از آن بیرون آوردند غشی عظیم بامتداد طریان یافت و صاحب قران از برای مصلحت 21
- ملك پلك¹ چشم می‌گشاد و مردم را تسکین میداد بنابراین پریشانی

¹ N: و ملکه

- بجمعیت مبدل گشت، پس از برای تأسیس بنیان رخا در امصار و اطراف و ارجا و هدم مبنائی شادمانی اعدا سوار شد و با وفور آلام قریب پانزده فرسخ قطع مسافه کرده بمضرب خيام احتشام و منزل 3 اهل بیت کرام خود عائد گشت، ایلچیان اعادی و اخبار که بپایه سریر اعلی آمده بودند ¹.... <چون جهانگیر میرزا؟> ازین حال خبر یافت قصد آوردی همایون کرد و صاحب قرانرا از توجه او عرق حیت در ضربان آمده و نائره غضب اشتعال یافت فی الحال سوار شد و برسم استنشاق ² هوا بروی دشت و صحرا خرامیدن گرفت و درینولا 9 جهانگیر میرزا مظفر بیک را که از امراء مقربان و معتمد الملك بود علی رغم برادرش اغنی صاحب قران <برای> تحریک ³ سلسله محبت و یک جهتی نسبت باجهانشاه میرزا برسالت فرستاد و هرچند صاحب قران پیغام میداد که با دشمن قدیم دوستی کردن و با برادر عداوت نمودن مذموم می نماید و از طریق عقل و تدبیر دورو مهجور است، جهانگیر میرزا آن مراسلات را بسمع قبول اصغای نمی فرمود، درین اثنا که آثار 15 انکسار پای مبارک هنوز باقی بود ایلچی از جانب سلطان روم رسید و از برای مصالحه خلیل تواجی صاحب قرانرا بدوش گرفته بدیوان برد و نوبت دیگر غشی عظیم واقع شد با وجود آن ضعف و غشی دیوان 18 بآخر رسانید و بحرم مراجعت نمود و بعد از دوروز ایلچی بدولت ملاقات رسید، پس از آنجا کوچ کرد باقیچه قلعه ⁴ رفت (a 93) و

¹ Burada, anlaşılacağı üzere atlama vardır.

² N: اشتیاق

³ N: تحریک

⁴ Urfa'nın güneyinde, sınır üzerindedir (İ G M, Hatay, 1:500.000).

ذکر ایلغار فرستادن جهان‌شاه میرزا بدیاربکر بعد از تسخیر عراق و فارس ۲۴۹

- بعین‌العروس^۱ نزول فرمود و درین یورت قرا پاشا نام با پسرِ شیخ قوتلو بیک از پیشِ بیکم خاتونِ جهان‌شاه میرزا از برای تأسیسِ محبتِ میانِ جهان‌شاه میرزا و صاحب‌قران بیایه^۳ سریرِ سلطنت مصیر رسیدند و صاحب قران مولانا شیخ احمد را با ایشان همراه کرده برای اتمام بنابر مصادقت و مواخات فرستاد و از آن مقام کوچ کرده برأس العین نزول فرمود، درین یورت خبر یافت که برادرش جهانگیر میرزا روی بملازمتِ جهان‌شاه میرزا آورده روانه شد.

^۱ 'Ayn al 'arūs, Akça kale'nin az güney batısında, şimdi Suriye toprağında bulunmaktadır (HGM, Hatay, 1:500.000).

ذکرِ توجهِ جهانگیر میرزا بجانبِ عراقِ بملازمتِ

جهانشاه میرزا

- 3 درین ولا جهانشاه میرزا در قصبه¹ درگزین قشلامیشی فرموده بود و محمدی میرزا با امیر بایزید بسطام و امیر شہسوار بیرام و بسیاری از امراء عظام در ری قشلامیشی داشتند، چون جهانگیر میرزا تحملِ
- 6 استیلا و استعلای صاحب قران نداشت و روز بروز ظفر و فیروزی می یافت روی استمداد و استسعاد بدرگاه جهانشاه میرزا نهاد و صاحب قران¹ از توجه او منتهی شد کُرد عثمان را بدو بر سالت نامزد
- 9 فرموده روانه ساخت و چنان باز نمود که مادو برادریم از يك مادر و يك پدر وظیفه آنکه با یکدیگر عهد کنیم و سوگند خوریم که بد طریق مواخات و مصافات مسلوك داریم و از مخالفت رمعادات² منتهی و
- 12 متقاعد باشیم و چون میان ما و قرا قوینلو عداوت قدیمست مناسب نیست بدو پیوستن و قطع رحم کردن، چون عثمان بدین پیغام متوجه شد و قضای الهی بر آن جریان یافته بود که در مابین خبری چند که
- 15 گمانِ هیچکس بسیرِ نمیرسد از کمون بظهور آمد، عثمان در ماردین وفات یافت و آن پیغام بجهانگیر میرزا نرسید و جهانگیر میرزا بملازمتِ جهانشاه میرزا توجه نمود و چون عثمان وفات کرده بود
- 18 چنان بمسامعِ جلال رسانیدند که او را زهر داده بودند و چون

¹ N: صاحب قران را

² N: معادلت

- صاحب قران (93 b) از رأس العین بشینه^۱ رسید و از مهباد بازاری^۲ بنصیبین نزول فرمود ، والده^۳ صاحب قران حضرت عصمت پناه سرای خاتون از ماردین بر سالت بجانب فرزندش حضرت صاحب قران رسید از برای ابرا از هلاک کُرد عثمان و خواهر صاحب قران^۳ که حلیله احمدبیک حاکم بایبرت بود و لشکر جهانشاه میرزا اورا بأسر برده بودند و جهانشاه میرزا بمظفر بیک مذکور داده بود باوالده^۶ پیش صاحب قران آمد و ساحة ذمت را از نهمت خون کُرد عثمان پاک گردانیدند و صاحب قران بوالده چنان معروض داشت که نوکران آق قویونلو و قرا قویونلو بیکدیگر آیند و روند و التجا بهم برند و دائم^۹ برین نهج ترددات فیما بین فامّا امراء بزرگ از خاندان ما بقرا قویونلو نرفته اند مصلحت نیست که برادر <من> جهانگیر میرزا بجهانشاه بیک متشبث گردد ، وظیفه آنکه پسرش پیش من فرستد و خود را در^{۱۲} ماردین بامن خاطر و فراغ بال ساکن شود که هیچ آفریده را پیرامون عیش و حضور او مجال نخواهد بود ، بدین پیغام حضرت عصمت پناه را روانه ساخت و کوچ کرده متوجه جانب جزیره و^{۱۵} قراچوق^۴ شد ، چون بمقام دموور قهو^۵ نزول فرمود شکاری عظیم انداخت از شتر مرغ پانصد رأس و از گور خر متجاوز از حد و حصر صید کرده و از آنجا بنزدیک جزیره رفتند بمقام قراچوق که یک^{۱۸}

^۱ ستنه N:^۲ مهباد مارا N:^۳ صاحب قران را N:^۴ Burası hakkında 77. sayfadaki 3 numaralı haşiyeye bk.^۵ Nusaybin'in batısında olup, şimdi bir demiryolu durağıdır (bk. F. Sümer, Oğuzlar'a ait destanî mahiyette eserler, s. 409, haşiy 189).

- نوبت امیر بزرگ عثمان بیک را با اسکندر قرا یوسف در آن مقام سه بار جنگ واقع شده بود ، چون در آن مقام نزول همایون واقع شد
- 3 از جزیره پیشکشها و ساوری و تحف پادشاهانه آورده < شد ، >
- پس از آنجا به شیخ کندی آمدند و از دامان کوه بنصیبین نزول فرمود و باز ایلچی برادر فرستاد بهمان پیغام و از آنجا بقرادره¹ و از
- 6 آنجا بطوغانجوق² آمد ، پس ایلچی رفت و باز آمد و خبر رسانید که از فرستادن پسر امتناع دارد و سخن مادر را (94 a) در معرض قبول نیاورده ، صاحب قران چون دید که استدعای معاهد بقبول
- 9 مقرون نیست ولایت ماردین را غارت کرد و لشکریان ماردین فرود آمدند و بعزم انتقام تیغ از نیام کشیده روی بلشکر صاحب قران آوردند جنگ عظیم واقع شد و در دامان عقبه پیر احمد بیک
- 12 پورناک و عیسی بیک جنگهای خوب کردند و دست بردی عظیم نمودند و علی شیرجی پسر قاضی³ کارها کرد⁴ که نام آوران روزگار حیران ماندند و اسب در زیر ران او کشته شد و همچنان بر جناح
- 15 حرب و ضرب در طیران و طریان بود از طرفین جمعی کثیر فوت شدند از لشکر جهانگیر میرزا پیر حاجی < و > پیر مهملاد و از
- لشکر صاحب قران محمد خلیل ایناق و عیسی بیک بقتل آمدند ،
- 18 عاقبت لشکر جهانگیر میرزا مغلوب گشت و عساکر منصوره صاحب قران ایشان را از پیش برداشته تا با سافل عقبه راندند و فائزین و غانمین بمضرب خیام معاودت نمودند ، جهانگیر میرزا حضرت

¹ Karadere hakkında 131. sayfadaki 3 numaralı haşiyeye bk.

² Mevkii tesbit edilemedi.

³ علی پسر قاضی شیرجی N:

⁴ کردند N:

- عصمت پناه را باز برسالت فرستاد به پیغام آنکه امثال این معادات^۱ ناصوابست باید که مزروعات را نخورند^۲ و از میان کشت زار بیرون روند^۳ و صاحب قران بعد از اتمام بوظائف استقبال و مراسم تعظیم به^۳ نصیحت حضرت عصمت مآب سلطنت ایاب^۴ متیقظ گشته فرمود که ما از معادات ممتنع شدیم فامّا برادرم باید که یکی از فرزندان خود را بمن سپارد و این فتنه را از میانه بردارد و از آنجا کوچ کرده رایت^۶ نصرت حمایت بجانب آق زیارت^۵ متوجه ساخت، پس در زمانی که حضرت صاحب قرانی در چهار صفه^۵ تحتانی بخواب بود قطب البدلا تاج المجذوبین بابا عبدالرحمن بیاستعجال در رسید و میخهای خیمه را^۹ محکم ساخت و باخود در گفت و گویست و جوی بود يك خیمه را ستون افتاده بود آن ستون را قائم ساخت، پس صاحب قران سوار شده بدیوان خانه نزول (94 b) فرمود و امرا و ارکان دولت و سائر^{۱۲} ایناق و اعیان لشکرو لشکریان بدرگاه سلطنت شتافتند^۶ و شیلان کشیدند، بابا عبدالرحمن باز در میان جمع شتافت و هر لحظه کسی را میزد و طعام را کشیده بود هر کس میداد، پس شمشیر از توشمال^{۱۵} اروق محمد کشید و بر طاسی زد و گفت: هذا رأسُ ابنِ ترخان^۷ و شمشیر را از دست گذاشت و يك بندش را از میان خود گرفت و بمیان صاحب قران بست و يك صراحی از مجلس برداشت و بدشت^{۱۸}

۱ N: معادات ۲ N: خوردند ۳ N: رود

۴ N: آیات

۵ Mardin bölgesinde, Kızıltepe'nin batısında bulunmaktadır (HGM, Mardin, 1:200.000).

۶ N: نیافتند

۷ Yani Cihanşah'ın kumandanı Rüstem Beg.

اوداد و گفت: اِشْرِبْ وَلَا تَخَفْ فَإِنَّ الْكُلَّ لَكَ و بعد ازین اشارت روز بروز هیجانِ موادِ فتنه و آشوب در ازدیاد بود 3
تازمانی که جهانشاه میرزا رستم را بامدادِ جهانگیر میرزا فرستاد و فرجامِ کارِ او بر قتل قرار یافت و اشاراتِ بابا عبدالرحمن بوقوع پیوست، هم در آن دو روز خبر رسید که جهانگیر میرزا از راهِ کوهِ رَشْ مِل¹ و بوره² و جزیره بعراق متوجه گشته، چون این خبر بمجلسِ همایون رسید صاحب قران باز بِاتِّلافِ غَلَّه³ ماردین اشارت فرمود و لشکرِ جرّار آن غله را خورانیدند، پس از آنجا کوچ کرده 9
بسلطان ییلاق³ <آمد> و درین یورت نوکرِ عمر بیک از خرپرت رسید و* سردارِ حصارِ حصن کیف⁴ باچند سری دیگر و اسبی چند بدرگاه رسانیدند*⁵ و قرا بیک و ناصر بیک ذوالقادر نیز باپانصد سوار پیایه 12
سریرِ سلطنت میسر آمدند⁶ و حضرتِ عصمت پناه کس فرستاد و از صاحب قران درخواستِ عفو کرد و صاحب قران حسبِ الاشارة از آنجا کوچ کرده باهن⁷ نزول فرمود و درین مقام مولانا شیخ احمد از پیشِ جهانشاه میرزا <معاودت نمود و سید عاشور را > 15
همراه داشت، چون سید عاشور از اکابرِ آذربایجان و بر حاشیه وزارت و امارت بود مقدمِ اورا بمراسمِ تعظیم مقرون و پیشکشها از

¹ N: رش بل. Mardin'in az kuzey doğusunda bir köy. Bugünkü söylenişi Rişmil'dir (Köylerimiz, s. 632; HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

² Mevkii tesbit edilemedi.

³ Burasının Mardin'in kuzeyinde, Mardin - Diyarbakır arasındaki dağlık yerde olduğu anlaşılıyor (Kâtib Çelebi, s. 437).

⁴ N: کتف

⁵ Anlaşılacağı üzere bu cümle bozuktur.

⁶ N: آمد

⁷ Mevkii tesbit edilemedi.

- جهانشاه میرزا آورده بود بقبول موصول داشتند آن پیشکشها را بذوالقادر^۱ بخشید بایستدعای جهانشاه میرزا سوگند و عهد مؤکد گشت و صاحب قران علی^۳ قوجه حاجی را با مولانا احمد که مدرّس رُها بود 3 بجهانشاه (95 a) میرزا فرستاد تا او < نیز > سوگند یاد کند و چون از طرفین سرگند درست شد صاحب قران شهر آمد < آمد > و قلاع دیار بکرا مستحکم گردانید و بذخیره ممّتی ساخت، چون 6 روزی چند گذشت اهلِ ماردین بنقض عهد سبقت گرفته دستِ تطاول بقطع طریق و خرابی ولایت کشیدند، پس حضرت صاحب قران الوس را بشهزاده سلطان خلیل < و خلیل > تواجی همراه کرده 9 به بیلاق قراجه داغ فرستاد و رایات فتح آیات بمحاصره ماردین بر افراشته بقیه غله و ثمار آن ولایت را تلف کرد، اهلِ ماردین از بابِ منصوریه بیرون آمدند و باز جنگی واقع شد و اروق محمد^۲ 12 توشمال حربی در غایت خوبی بشجاعت و شہامت کرد^۳ و صاحب قران بر سر غاری که بر آن جنگ اشرافی داشت رفته و نگاه در آن عرصه میکرد و بر شیخ علی^۳ مهرداد که از جمله بهادران لشکر جرّار بود و 15 در اکثر معارک آثارِ مردی و فرزانیگی ازو بظهور میرسید درین معرکه هفت نوبت بر دشمن دست یافت و کارهای خوب و پیکارهای مطلوب ازو بحصول پیوست و مهماد بیک و رستم مراد نیز بمیدان در آمده 18 آنچه از مردانِ کار دیده ممکن الصدور باشد از ایشان بصدور پیوست بعد از آن دو فریق بمقام خود باز گشتند و چند روز گذشت باز والده حضرت صاحب قران از برای صلاح حالِ فرزندان و اهلِ ولایت 21

^۱ Yani biraz önce adları geçen Kara Beg ve Nâsır Beg.

^۲ محمد اروق ^۳ کردند N:

- از ماردین بیرون آمد و قرار بدان داد که تا جهانگیر میرزا از عراق معاودت نماید هیچکس از طرفین متعرض یکدیگر نشوند، پس صاحب قران کوچ کرده با ردوی همایون پیوست بعد از دو ماه از جانب بکر بیک^۱ کرد خبر رسید که جهانشاه میرزا ارزنجانرا بجهانگیر میرزا انعام فرمود و نشان پادشاهی آق قوینلو بنام او اصدار فرموده و باهل^۲ ماردین نیز همین خبر رسید، پس صاحب قران بمیانۀ آمد و ارقین بمقام دگیرچوک نزول کرد و مبشری نیز از جانب (95 b) جهانگیر میرزا بهمین خبر بماردین رسید و شرح ملاقات جهانگیر میرزا و بیان تعظیم و توقیر و اصدار و انعام و احکام و امداد باعوان و انصار > بعد ازین مذکور خواهد شد < و اهل^۱ ماردین بمجرد همین خبر دست تپاول دراز کرده بقطع و خرابی مشغول شدند، درین اوان بجمعی از کاروانیان رسیدند و حسن^۱ میله حاجی که از نامداران عسکر منصور است از عقب کاروان رسید و با ایشان بمحاربه ایستاد، وسیل الله کور شمشیری بردوش حسن^۱ میله > حاجی زد و او را از اسب انداخت، عاقبت اهل ماردین مغلوب شدند و فرار نمودند بکاروانیان هیچ زبانی نرسید چون جرأت ماردینیان و آثار نقض عهد ایشان شهرت یافت، حضرت صاحب قران باز بماردین توجه فرمود و رستم^۱ مراد را بنصیبین فرستاد تا غله^۱ آنجا را تلف سازد و صاحب قران شبگیر کرده > به < ایلغار بماردین علی الصبح نزول فرمود و بهائم شهر را قطع کرد و رستم^۱ مراد در آن ایلغار هیچ دست بردی نتوانست نمود و شیخ امیر حاکم^۲ مقرن^۲ بر رستم ایلغار کرد و رستم فرار نمود، پس صاحب قران بنصیبین متوجه

^۱ باهل: N

^۲ Mevkii tesbit edilemedi.

ذکر توجه جهانگیر میرزا بجانب عراق بملازمت جهانشاه میرزا ۲۵۷

- < شده > بمقرن رسیدند و چند کس را دستگیری کردند و کاروانِ
 ماردین که بجزیره رفته بودند همه را گرفتند و اموالِ ایشانرا غارت
 کردند و ایلغاریانِ مقرن را نیز گرفتند و هشتاد سر اسب از ایشان 3
 ستند و غلّه نصیبین را تلف کردند و درین ایلغار مه‌ماد بیک و خلیلِ
 تواجی جغداولِ لشکر بودند، اهلِ ماردین از عقب رسیدند و
 بر ایشان غالب شدند و چند کس گرفتند و چون صاحب قران از آن ایلغار 6
 قضاء¹ و طر کرد < ه > باُردوی همایون متوجه شدند.

¹ بقضاء N:

ذکر قشلاقِ همایون در قزوین و جمی را از امرا

بقصد فیروز کوه فرستادن

- 3 در بهارِ این سال¹ جهان‌شاه میرزا از قشلاقِ قم بیرون رفت و تا باوآخرِ خریف در ییلاقات مابین ساوه و سلطانیه ییلامیشی کرد در اولِ جدی بقزوین در آمد و آنجا قشلاق گرفت و در اولِ بهار
- 6 به ییلاقِ ساوخ بلاق بیرون رفت و خواجه شمس الدین (96 a) حسین تبریزی را بدیوانِ وزارت تعیین فرمود و امیر علاء الدین صدیق کججی و خواجه سلیمی که وزیر بودند مؤاخذ ساخت، خواجه جان را
- 9 بقتل آورد و امیر علاء الدین صدیق را بجزیره که در بحیره² آذربایجان است مقید و محبوس گردانید و پسرِ خود را محمدی میرزا با امراء عظام امیر بایزید بسطام و امیر شهباز بیرام و حسین بیك سعدلو و
- 12 رستم بیك یعقوبی با برادرش پیر محمد بیك تواجی² با جمعی کثیر از امرا و بوی نوکران بجانب رستم‌دار و فیروزکوه فرستاد بقصد تسخیر آنولایت و رام ساختن ملوک رستم‌دار و امراء جلاویه و دعوتِ امیر
- 15 عبدالکریم ساری روانه ساخت و خود بجانب خرقان و ییلاقاتِ ساوه و سلطانیه متوجه شد و از آنجا با آوازه طغیانِ مُشَعَّشَعْ بطرفِ جمجال رفت و از آنجا معاودت نموده در اواخرِ فصلِ صیف بقالقان رستم‌دار
- 18 آمد و باز بخرقان عائد گشت و محمدی میرزا و امرا که بر رستم‌دار رفته

¹ Yukarıda her hangi bir tarih zikredilmemiştir.

² N: باوجی بیك

ذکر قشلاق هایون در قزوین و جمعی را از امرا بقصد فیروز کوه فرستادن ۲۵۹

- بودند تا باوآخر خریف در ییلاقات لارو فیروزکوه بودند و امیر
بایزید بحسن تدبیر ملوک رستم دار را دعوت نموده رام ساخت ملک
کاوس پسر ملک کیومرث از مهابت توجه آن لشکر بساری^۱ 3
ملتجی گشته بود اورا به پیغامهای فریبنده جذب کرد و در مقام لار
بأردو پیوست و بأنواع تعظیم و ترحیب^۲ فائز گشت و ملک^۳ و
برادرش ملک اسکندر مقرر داشتند و از جانب پادشاه نیز خلعت 6
و اسباب^۴ جلاویه نیز بنابر قرابت امیر بایزید بأردو
آمدند با پیشکشها و مفاتیح قلاع و امراء عظام را بقلاع بر آوردند و
طریق مهمانداری بجای آوردند ، در اواخر خریف توجه بجانب 9
ری نمودند ، محمدی میرزا در خطه ورامین قیشلامیشی کرد و امیر
بایزید با امرا بیک فرسخی ورامین قشلاق گرفتند و جهانشاه میرزا بقصبه
درگزین قیشلامیشی گرفتند و از جانب دیاربکر پادشاه مرحوم جهانگیر میرزا 12
(96b) برادر صاحب قران بامید واری امداد و اسعاد روی بدولت
جهانشاه میرزا آورد بهمین قشلاق به اردو پیوست و از آمدن او جهانشاه
میرزا ابتهاجی یافت مقدم شریف اورا <به> تعظیم و ترحیب مقرون و 15
ملتمس او بایجاب و قبول موصول داشت و در روی بهار محمود الماس را
بالشکریان ابو القاسم میرزا و عساکر آذربایجان با او همراه کرد و
امیر عربشاه آیین لورا که در سرحد آرنجان بخراسان ملک منصوب و 18
منسوب بود امیر لشکر^۵ گردانید و دوازده هزار سوار در شمار آمد ،
چون لشکر آرنجان رسید صاحب قران باعداد حرب مشغول گشت

^۱ N : لشکری بسیار ^۲ N : رحمت

^۳ Boşluk.

^۴ Boşluk.

^۵ N : لشکر

امیر عربشاه را پای ثبات از جای رفت بجهانشاه میرزا عرضه داشت نوشت مضمون آنکه با حسن بیک مجال مصادمت^۱ و مقاومت نیست و لشکر ما را با آوازه^۲ توجه او دلها رمیده مبادا انکساری روی نماید 3 هرچند جهانگیر میرزا او را تحریض مینمود فائده نداشت با جمیع لشکر بجانب اسپر متوجه گشت و آن ولایت را پایمال^۳ اسر^۴ و غارت ساخت بایزید اسپری ایلچی بجانب صاحب قران فرستاد و چنان معروض داشت که عربشاه با اهل اسلام کارها کرد که برکفتار امثال این امور جائز نتوان داشت، صاحب قرانرا ازین خبر حمت حمایت اهل اسلام در هیجان آمد ایلغار کرده از راه حمجو^۵ یکی قلعه بکوبنوک^۶ 9 رفت و مهادی بیک را بخلیل پیلتن فرستاد و او را دعوت کرد و شیخ حسن کُرد نیز همراه بود چون ایلغار بعربشاه نزدیک شد عربشاه روی بگریز نهاد و متوجه بخوی گشت، چون بجهانشاه میرزا خبر رسید عرق غضب از او متحرک گشت کس فرستاد و امیر عربشاه را مقید ساخته بهمان جزیره^۷ بحیره^۸ که محبس مقهوران بود فرمود و اموال را تصرف نمود و صاحب قران بعد از فرار او ولایت پاسبان^۹ را غارت کرد و مال و اسباب بسیار بدست عساکر نصرت دثار در آمد، یکهفته (97 a) در آن ولایت توقف نمود، پس از آنجا قصد ولایت خران و لانه^{۱۰} کرد اهل آن ولایت پیشکشهای لایق و 18

^۱ N: مصادقت ^۲ N: اسیر

^۳ Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

^۴ Burası daha önce geçen (sayfa 236, str. 4) müdür? کرونک

^۵ N: بحره ^۶ N: ماسیس

^۷ Mevkileri tesbit edilemedi. Osmanlı devrinde Çıldır eyâletine bağlı sancaklardan (ocaklık idi) birisi لوانه adını taşımakta idi (Ayn 'Ali, s. 28; Kâtib Çelebi, s. 308).

ذکر قشلاق همایون در قزوین و جمعی را از امرا بقصد فیروز کوه فرستادن ۲۶۱

- اظهار عجز و الحاح آمدند و صاحب قران ایشانرا امان داده
 عنان عزیمت بصوبِ ارزن الروم منعطف داشت و آنجا را نیز
 غارت کرد و بترجان رسید و در آن مقام خبر رسانیدند که جهانگیر 3
 میرزا باُردوی همایون ابلاغ کرد و چون این خبر بمسامعِ جلال
 رسید خلیلِ تواجی و شیخ حسن را بمحافظتِ اردو فرستاد و صاحب
 قران باُرنجان رفت و بازیدِ اسپیری و خورشید بیک و لشکرِ کماخ 6
 نیز ملحق شدند و بظاهرِ ارزنجان نزول کردند و باُمرأِ جوانب و
 اطراف سفارش رفت که قوت و نملک از شهر منع کنند و در محافظت و
 منع از دخول و خروج سعیِ بلیغ نمایند و از آنجا رایتِ نصرت شعار 9
 بعد از تدبیرِ اسبابِ تسخیرِ حصارِ بجانبِ آمید بر افراشتند ، چون
 اهلِ اردو از خبرِ ابلاغِ جهانگیر میرزا خوفناک شده بودند کوچ
 کرده بحوالیِ شهرِ آمید رفتند جهانگیر میرزا چون بآمد نتوانست 12
 رفت عبار^۱ و پامبوخلو^۲ را غارت کرد و بماردین رفت و صاحب قران
 بمعسکرِ همایون عائد گشت و از آنجا بقصدِ محاصره^۳ ماردین
 در صحرای ماردین قشلامیشی نمود و در آن زمستان حرامیان و قراولان بهم 15
 متلاقی می شدند و جنگها واقع می شد ، جهانگیر میرزا برادرش اوپس
 بیک را بر ساله پیشِ جهانشاه میرزا فرستاد و استمداد و استعانت نمود،
 جهانشاه میرزا رستمِ ترخان را با جمعی کثیر از امراء عظام مثل 18

¹ Burasının Âmid'in doğusunda ve Bismil kasabasının batısında, Diele kıyısındaki bugünkü Anbar köyü olduğu anlaşıyor. Anbar çayının eski adı da 'Abar idi (Kâtib Çelebi, s. 418). 'Abar, آبَر imlâsı ile, Fayzullah b. Ruzbağan da Âmid - Beşirî arasında ikinci konak olarak zikredilir (yap. 63^a, Minorsky, s. 28).

² N: پامبوخلو. Pambuklu, Bismil'in doğusundaki çay olup, daha önce bu çaydan bahsedilmişti (211. sayfa, 6. haşiyeye).

سولانِ علی پاشا و پیری بیکِ علیشاه اوغلی و شاه حاجی بیکِ
 گاوردی و کشایش و پیر علی* علی شکر و با ایشان بیست هزار سوار
 3 < همراه > کرده بتأیید جهانگیر میرزا روانه ساخت و امیر علی شکر را
 نیز که بایلغارِ مُشَعَّشَعْ رفته بودند بآنصراف از جانبِ مُشَعَّشَعْ و
 توجّه بجانبِ دیار بکر امر فرمود و ایلچی بقدغن بدو فرستاد و امیر
 6 علی شکر بعد از اطلاع (97 b) بر فرمانِ واجب الاتباع بدیار بکر
 متوجّه شد و در اربیل بمعسکرِ رستم ملحق و متفق گشت لشکری
 عظیم فراهم آمد و از آبِ قاجر¹ گذشتند و بکر میلیس² موصول رسیدند،
 9 در اسافلِ ماردین بصاحب قران خبر رسید که چنین لشکری جرّارِ
 غدار از جانبِ عراق بآبنه³ و یراق وجبه و جوشن چون دریایی از
 فولاد و آهن

نظم

12

چو بحری ز زینق بجوش و خروش چو کوهی ز آهن به پیکار و کوش
 چو پشتِ کمان یک بیک سخت رو چو چله گلو گیرِ خصم و عدو
 15 هواگیر چون تیر در روزِ جنگ که در قبضه یکدم نگیرد درنگ
 متوجّه دیار بکر اند.

¹ Bu çay Kermilis (bundan sonraki haşiyeye bk.)'ın batı-
 sındaki Büyük Zâb ırmağının bir kolu olan Hâzır çayı mıdır
 (Syrien und Mesopotamien) yoksa Kermilis'in yanındaki -adı ha-
 ritalarda yazılmayan- dere midir, anlaşılamadı.

² Musul'un bir kaç mil doğusunda olup, eski kaynaklarda
 Karmālīs şeklinde geçiyor (Strange, s. 90).

³ N: ناسه

< ذکرِ محاربهٔ صاحبِ قران با رستمِ ترخان و ظفر یافتن >

- چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید از آن معسکر کوچ کرده
 بر رهنمونی بختِ جوان و عقلِ پیر بجانبِ رُها توجه فرمود و 3
 احشامِ متفرقه را جمع گردانید و با ارکانِ دولت و مردانِ
 یکجهت کنگاش کرد اکثرِ اربابِ دها و اصحابِ نهی بر آن بودند که
 قلاع را محکم سازند و از آبِ فرات عبور کرده بولایتِ شام در آیند 6
 صاحبِ قران بحکمِ «شاوِروهنَّ وَ خالیفوهنَّ» <فرمود> که این
 رای از راهِ 1 مردی و شجاعت دور افتاده خانه را بدستِ دشمن گذاشتن و
 سرچشمه را بخاکِ بددلی و بی‌حیاتی انباشتن مناسبِ دولت و ملامتِ 9
 ملک و ملت نیست ما را بیکبار با اینها مصارعت و ممانعت ناگزیر است
 مُتَوَكِّلًا عَلَی اللَّهِ الْمُعِینَ با این طائفه نبردی خواهیم کرد و در میدانِ
 نوردی دست بردی خواهیم نمود و بدفعِ صائل دست بحماثل خواهیم 12
 زد و بشمشیرِ توکلِ اعتصام و توسلِ نموده سپرِ «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» 3
 در سر خواهیم کشید و در میدانِ مردی و جلادت برسمند دولت و
 سعادت جولان نموده با خصمِ بدسگال که پای از امثالِ فرمانِ 15
 ذوالجلال بیرون نهاده بقصدِ مال و منال و اهل و عیالِ اهلِ اسلام
 کمر بسته بقتان استقبال خواهیم نمود اگر (a 98) گویِ مزاد ازین
 میدان بچوگانِ سعی و اجتهاد ربودیم فَهُوَ المراد و اگر خصم بر ما غلبه 18

¹ N: رای

² Zāriyāt sûresi (LI), 50. âyet.

- کرد و زمام و عنان تدبیر از قبضه^۱ اختیار بیرون رفت من حیث الشرع
مظلوم و مأجور و من حیث العرف در دیوان مردی و مردانگی ثابت و
۳ مذکور باشیم از احشام و اقوام اگرچه قوت ماسکه بسبب هجوم
لشکر خوف و انده‌هاش فتوری عظیم یافته و قوت دافعه در معرض
سقوط افتاده بود فامّا صاحب قران بمقتضای طبع سلیم و قلب مستقیم
۶ ایشانرا از آن دهشت و وحشت بیرون می‌آورد پای ثبات و استقرار
بر زمین اضطبار میفشرد و آن مردم را هر جمعی بجمعی می‌سپرد و
بر هرده خانه امینی تعیین فرمود و بقدرغن تمام کوچ کرده متوجه لشکر
۹ مخالف شد، رستم ترخان از جزیره و موصل خبرها^۱ آورد و
از دجله از محل شاپور^۲ عبور کرد و صاحب قران بکرخ^۳ بگذشت و
بمقام یکانلر چولکی^۴ رسید امیر آخور باشلمش را بقراولی فرستاد و
۱۲ او اکثر بهائم ماردین را قطع کرد و قطب الدین بکتاش را بقراولی
از راه طور فرستاد خبر آورد که رستم ترخان بنصیبین فرود آمد و
صاحب قران از آنجا کوچ کرد و از عبار^۵ عبور کرده فرود آمد و
۱۵ خلیل پیلتن بده فقر^۶ آمد و لشکر را آراستند میمنه و میسر و قلب و

^۱ Aynen böyle; acaba asıl nüshada خیک ها veya کلک ها mı idi?

^۲ Cezîre'nin hemen altında, Dicle kıyısında adlı bir yer vardır ki (Strange, s. 93; Kiepert, Nouvel carte), eserimizde burası kastedilmiş olacaktır.

^۳ Bismil'in batısında, 'Abar (Anbar) köyünün tam karşısında Göksu kıyısında bir köydür (Konyar, III, s. 297, 298; HGM, Diyarbakır, 1:200.000).

^۴ Eserlerde ve haritalarda görülemedi. Fakat burasının Kerh ile 'Abar (Anbar) arasında olduğu açıkça anlaşılıyor.

^۵ Burası üzerinde 261. sayfada 1 numaralı haşiyeye bk.

^۶ Eserlerde ve haritalarda görülemedi.

- جناح بستند و از ایلغار توهّمی عظیم داشتند در آن یورت خبر رسید که شیخ حسن کُرد نیز بمدد و معاونت رسید، صاحب قران بایستقبال او سوار شد در وقت سوار شدن درویشی رسید و بندای الله دوست 3 شمعى بتبرك رسانید و گفت: این شمع را کسکن ابدال فرستاده است، صاحب قران بحکم الهام و نور فراست فرمود که کسکن ابدال رستم ترخان است و توجاسوسى، فرمود که او را نگاه دارند و 6 استخبار حالات کنند و خود بایستقبال شیخ حسن توجه کرد و بعضی از مقربان حضرت بتحقیق حال درویش مشغول شدند درویش (98 b) اعتراف نمود که از پیش رستم بيك بجاسوسى آمده ام اورا 9 مقید ساختند و صاحب قران بیورت حاجی عیسی نزول فرمود دجله را درپیش گرفته بإعداد اسباب مقاتله استقبال نمود و قرا بيك ذوالقادر و ناصر حسین بيك بیاضی¹ و عبدی بیاضی که باهشتصد خانه 12 در حوالی قراجه داغ مقام داشتند گریخته از آب عبور کردند و بجانب شام رفتند و هر چند پادشاهزادگان سلطان خلیل و محمد بيك و امیر بيك ایشانرا گرد آوری کردند سودمند نیفتاد چندان مهابت 15 قرا قوینلو بر دلهای ایشان اثر کرده بود که پای ثبات بیات² نمیافتند بنات النعش وار پراکنده گشتند شهزادگان نیز بغارتگری ایشان ارخای عنان فرمودند و لشکریان آنچه توانستند از آن جمع پراکنده 18 انتهاب نموده باز گشتند قراولان خبر بآردوی همایون رسانیدند که رستم

¹ Yani ünlü Oğuz (Türkmen) Bayat boyu. Bu boy hakkında: F. Sümer, Bayatlar, Türk Dili ve Edebiyatı Dergisi, İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi, İstanbul, 1952.

² Yani Bayat boyu, kelime nüshada böyledir.

بیورت سلطان ییلاق نهضت نمود خلیل پیلتن نیز پشته وار بیاد
 فرار بی اختیار رفت هم از مقام حاجی عیسی^۱ بقلعه^۱ کیفی ملتجی
 شد، محمد خلیل آقا که^۲ پسرش^۳ علی بحسن کیف^۴ او را محبوس
 گردانیده بود بالتماس شیخ حسن^۵ کرد از قید خلاص یافته
 باصفهان سوندک از راه گریختند و برستم ترخان پیوستند، شاه علی
 بیگ پورناک و دارا بیگ پورناک که بقراولی رفته بودند در مابین
 مقام شیخ زولی^۶ و آیین دره سی^۷ بقراول رستم ملاقی شدند چند کس را
 از ایشان دستگیر ساختند بعضی را بقتل آوردند و بعضی را باوردو
 رسانیدند از آن جمله دمورجی یکی را از اسب انداخت و به بند اسار^۸
 گرفتار کرده بپایه سریر دولت مصیر رسانید و شیخ زولی^۹ را
 هم آورد و هم درین مقام صاحب قران مکتوب فرستاد برستم
 مضمون آنکه در کورت اولی که بر سر برادرم جهانگیر میرزا آمده
 بودی مثل تو مثل داراب بود که بر سر قیصر پیر عاجز برای
 تدبیر آمده بود (a 99) و این زمان که آمدی همچو آمدن دارابست که
 بر سر اسکندر رفت و اسکندر جوان و پهلوان و صاحب تدبیر و روشن

^۱ Burası şüphesiz Diyarbakır şehrinin (Āmid) güneyinde, Dicle kıyısına yakın bir yerdeki Hacı İsa köyüdür (Köylerimiz, s. 307; HGM, Diyarbakır, 1:200.000).

^۲ N: خلیل آقا که را

^۳ Aynen böyle; fakat bu doğru olamaz. Bu, belki sadece پسر ve ya başka bir kelime olacaktır. Öte yandan bu zamanda Hısn keyf henüz Ak-koyunlular'ın eline geçmemişti. Halil Ağa Hasan Beg'in amcası oğlu idi.

^۴ N: بحسن کیف که

^۵ Burası Āmid - Mardin yolu üzerinde 4. konaktı (Kâtib Çelebi, s. 442; ayrıca Evliya Çelebi, IV, s. 57).

^۶ Haritalarda görülemedi.

^۷ N: وبه اسار بند

^۸ Aynen böyle; oysa 7. satırda bir yer adı olarak geçmiştir.

- ضمیر <بود> بهوش باش و ساختگی جنگ را آماده دار که در مقابله و
مقاتله ثابت قدم و استواریم و هیچ تزلزل و تعلل نیست و بتوفیق
ربانی و تأیید آسمانی مقتضای آیت «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ
لَكُمْ»^۱ نصب العین ضمیر و پیش نهاد رای نیکو تدبیر است و مؤدای
آیت «إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ»^۲
مُصَوِّر تصدیق جنان و نگاشته دیوان جوارح و ارکان
نظم

- بیاری باری و توفیق حق بنور ایادی ربّ الفلق
به نیروی دولت به بازوی دین بتدبیر و ارشاد رای زرین
برآیم که بر دشمن بدسگال برآیم سمند جدال و قتال
برآیم ز میدان بروز نبرد ز قعر زمین بر سموات گردد
چون شرح مکتوب بر رستم ترخان معروض گشت در جواب چنان
نمود که مثل داراب مثل کسی باشد که از راه متابعت پیر خود
برگردد و سرانقیاد از ربقه طاعت بیرون برد و با مقدمی^۳ و پیشوائی دم
از مقابله و جدائی زند و مقصود وی ازین پیر جهانگیر میرزا بود که
صاحب قرار را با او در مقام نزاع میدانست، چون این سخن بصاحب
قران رسید فرمود که^۴ حقّ علیم و علام است که من پیر خود را
یعنی جهانگیر میرزا خیر خواهم اگرچه پیرم نمیداند فامان او را
بطریق نصیح رهنمونی میکرده ام از خوف زوال ملک او سخن
مرا تلقی ننموده و از صواب اندیشی من اعراض کرده، این سخن را
رستم ترخان نیکو فرموده است پیر او جهانشاه میرزا است و رستم

^۱ Al 'Imrān sūresi (III), 154. âyet.^۲ Bu, aynı âyetin devamıdır.^۳ N: مقدم ^۴ N: فرمود صاحب قرار را

ترخان از رضای او بیرون رفته و سر از اتباع و اقتدای او کشیده چه
 جهانشاه میرزا اورا ازین یورش منع فرموده (99 b) و رسول و
 3 نشان بدو ارسال کرده و از امثال¹ فرمان پیر خود بیرون رفته
 بنابرین او همچو داراب خواهد شد و هم در آن چند روز فرموده
 صاحب قران بظهور رسید، چون رستم ترخان بمخلط آب اوین² و
 6 دجله نزول فرمود و صاحب قران بقریه³ قبول³ تجاه باب الما
 < رسید که > شیخ اوغلی خوش قدم که قراول بود خبر رسانید که
 رستم بیک از دجله عبور کرده بمقام یکانلر چولکی نزول نمود
 9 صاحب قران احمد بیک احمدلور را با امیر آخور باشلمش و دلو دورمش
 بقراولی فرستاد و بعد از معاودت خبر رسانیدند که رستم بیک باعلی
 نهر پامبوخلو⁴ فرود آمده تا امراء زرقی و مردیسی⁵ را بهم ملحق
 12 سازد و باتفاق ایشان بموعده قتال آید صاحب قران در مقام یکانلر چولکی
 نزول داشت و رستم بنزدیکی ماردین < رسید > که در روز یکشنبه زلزله
 شد چون «ان زلزلته الساعة شیء عظیم»⁶ بعد از سه هفته دیگر
 15 روز یکشنبه بود که رستم مغلوب گشت و احوال امارتش مقلوب ،
 درین مقام رستم ترخان اويس بیک را بقلعه جبابیره⁷ فرستاد

¹ امثال N:

² Bu su, Tepe bucağının (Behramaki) batısında, Pamuk (Pam-buklu) çayının karşısında Dicle'ye dökülen Avine çayı olacaktır.

³ Mevkii tesbit edilemedi.

⁴ Burası hakkında 211 sayfada 6. numaralı haşiyeye bk.

⁵ Bu Kürd boyu hakkında 239. sayfada 1 numaralı haşiyeye bk.

⁶ Hacc sûresi (XXII), 1. âyet.

⁷ حاره. Bu kale Egil yakınında olup, Egil beylerine ait idi; Arablar devrindeki İslâm ucunun (şuğūr) kalelerinden birisi olarak bazı eski eserlerde adı geçer.

- تامیان آمد و ارقنین را قطع کرده و بعضی را از احشام که در آن
 حدود بود غارت کرد و چلبی بوداق را که از نوکران جهانگیر میزا
 بود بقراولی فرستاد و او را گرفته بیایهٔ سریرِ اعلی آوردند و رستم³
 ترخان سر از دامنِ کوه که بر اعلی پامبوخلوست بر آورد و صاحب
 قران بمقامِ قرا چولکی نزول کرده مکتوب نوشت که رستم بیک
 بکدام مردی و شجاعت در پیش جهانشاه میزا دعوی شیری کرده و⁶
 داو طلبیده بدیاربکر آمده که اکنون شغال وار دیوار به دیوار و
 سوراخ بسوراخ میگریزد اگر او نمی تواند آمدن آماده باشید که اینک
 ما آمسیم⁹

نظم

مادر طلبش کوی بکو خانه بخانه

- چون آب روان گشته و چون باد وزانیم¹²
 و بیکی از بندیان داد و برستم بیک فرستاد و هر روزه قراولان اخبار
 گوناگون می‌رسانیدند (100 a) و مردم ایشانرا می گرفتند و گله و گله
 از اسبان ایشان رانده می آوردند و خود را بخیمهای ایشان می‌رسانیدند و¹⁵
 دلاورهای می‌کردند تا زمانی که صاحب قران بدوه کچدی و قرا کوپری¹ نزول
 فرمود و مخالفان بمقامِ مورچه² > آمدند و در آنجا نزول کردند از آنجا
 ببالای عقبه بر آمده فرو آمدند و شط را در پیش گرفتند و پیش از آنکه رستم¹⁸

¹ Deve geçidi hakkında 217. sayfada 4 numaralı haşiyeye bk. Karaköprü'ye gelince bu, Deve geçidi'nin kuzey doğusundaki Dicle üzerinde bulunan Karaköprü olacaktır (HGM, Diyarbakır, 1:200.000).

² Mevkii tesbit edilemedi.

- مقامی گیرد و یورقی بدست آورد و صاحب قران از آن یورت علف را تلف میفرمود و در مقام قرا کوپری اسکندر پیلتن و سیاوش خلیل باُردوی همایون پیوستند و دور علی بیک که حاکم بالون بود روی گردان شد و بمخالفتان ایلچی فرستاد و اظهار اخلاص و محبت کرد، چون مسافه میان هردو فریق بدو سه فرسخ رسید صاحب قران قوم کفورلو^۱ را با حمزه حاجیلو بقراولی فرستاده بود چون رستم بیک بمقام عبار در وقت نزول قراولان را دید که چگونه دلاوریا می نمایند و اسبان و شتران از ایشان می برند الوس او برهم زده شد و رعبی عظیم و خوفی بی اندازه و دهشتی عجیب در دلهای ایشان افتاد چنانچه از مهابت غوغا و ولوله و واویلائی ایشان اسبان و شتران قریب سه چار فرسخ بجوانب و اطراف اردو پراگنده شدند راه فرار از چشمها پوشیده و چشمه های خون از دیده ها^۲ جوشیده یرقان خوف عقیق رخسارها را کهربا کرد و خفقان بیم دلهای آرام گرفته را در طپیدن آورد سرسام حیرت خانه دماغ را بدست غوغائیان خیالات وارثگون داد و خانه خدای ناطقه^۳ بکلمات پریشان زبان برگشاد^۴ مردم دیده های^۵ کج بین و خانه گوشها پر از دوی و طنین گشت ، اعداد اعدا درپیش چشم ایشان دو مینمود و بی تموج هوا صماخ ایشان < چون > سوراخ زنبور در جوش و خروش آمد ، چون بحسب شرع و قانون عقل ابتدا بخصوصیت نمودن و راه صولت بر اهل اسلام گشودن مذموم و

^۱ Bu boy hakkında hiçbir bilgiye sahip değiliz.

^۲ N: ازدها ^۳ N: ناطقه را ^۴ Boşluk. ^۵ دیده های

نا صواب و البادی آثم و عاصی و دافع مٹام و مظلوم و بحکم۔ «الْحَقُّ
يَعْلُو» مهابتِ فتنه^۲ قلیله در دلہای ایشان کارگر افتاد

3

نظم

تا توانی دلا مرنجان دل مشو از رنج خویشتن غافل
بسرو مالِ کس میالادست مشو ایمن ز دست با لادست
چاه در راهِ دوستان نکنی ورکنی خویش را در آن فکنی
و در مقامِ عبار اویس بیک با عیسی بیک^۱ که حاکمِ قلعه^۲ اگیل و
جبارہ^۳ و امینی^۴ بود باتمامِ لشکرِ خود و محمدِ ایناق خلیل^۵
از آق قوینلو باُردوی رستم ملحق شدند، پس رستم از عبار
کوچ کرده بیک فرسخی اردوی همایون نزول کرد، یک پشته
در میانِ ایشان حائل بود قراولان بمقدمه^۶ لشکرِ رستم متلاق
گشته محاربه کردند و از ترکمانان که علف فتنه کرده بفراتک بسته
بودند در راه بنوگرانِ قراوینلو که همه جبه دار بودند رسیدند و
جنگهای مردانه کردند و دست بردها نمودند و چون روز شد و ترک
خاوری ببارقه تیغ جهانگشای روشن نما لشکرِ ظلمانی شب زنگبار
صفت را در پس پرده^۷ افقِ غربی گشته برپشته می انداخت و شمع و

^۱ İsa Beg'den daha önce bahsedilmişti (239. sayfada 1 numaralı haşiyeye bk.).

^۲ Oysa İnak Halil oğlu Mehmed, Cihangir Mirza ile yapılan vuruşmaların birinde ölmüştü (bk. s. 252, str. 17).

^۳ 268. sayfada 7 numaralı haşiyeye bk.

^۴ Egil kasabasının doğusunda, Dibne suyunun Dicle'ye karıştığı yere yakın bir mevkide bulunmaktadır; şimdi bir köy olup, Amini şeklinde söylenmektedir (Köylerimiz, s. 42; HGM, Palu, 1:200.000).

- چراغِ ثوابتِ ستاره و کواکبِ سبعة^۱ سیاره بید^۲ بیضای کلیمِ طور و ظهورِ علمهای نور شاه ملک سپاه و فلکِ دستگاهِ سکندر یورشِ
- 3 خضر پرورشِ سلیمان حشرِ یوسف محضرِ منطفی میگشت، صاحب قران از جیبِ خرگاهِ فلکِ اشتباه چون آفتاب در طلوع و خروج بر سمندی چون منطقه^۱ البروج^۱ بحرکاتِ شبانروزی جهانگرد و
- 6 تیز رفتار و در قطعِ مسافتِ همکابِ معدل النهار سوار شد و باتمامِ عساکرِ نصرت شعار بر لبِ دجله باینتظارِ اعادی زمانی متمادی توقف نموده صف کشید میمنه و میسر و قلب و جناح مرتب داشته (101 a)
- 9 تا از قراولان خبر رسید که رستم بیک بر جای خود ثابت است و کوچ نخواهد کرد و چون عددِ قراول زیادت از تعداد بادی النظر بود قراولِ صاحب قران عنان کشیده صورتِ حال معروض داشتند و قراولِ ایشان بر بالای پشته بر آمد چنانچه الوسِ آق قوبیلو تمام محاطِ رؤیتِ ایشان گشت بر کمیت^۲ و کیفیتِ الوسِ اطلاعِ تام یافتند، درینحال صاحب قران با اعیانِ لشکر مشاورت و کنگاش کرد و امر را گفتند: صلاح در آنست که چون ایشان طلب کارند و
- 15 جای محکم گرفته اند تا ایشان نیابند ما نیز بر سکون^۳ خود باشیم، آمدن وظیفه^۳ ایشان است و دفع وظیفه^۳ ما، صاحب قران این سخن را در صددِ قبول و معرضِ امثال نیارود و قراولِ خود را قوی تر ساخت
- 18 محمد قوجه حاجی و جمعی از بوی نوکران و جمعی از بهادران بامدادِ ایشان فرستاد که قراولانِ ایشانرا از مرأی العین بدان سو رسانند

^۱ N: fakat مطلق الیمین ; بر سمندی مطلق الیمین چون N:

^۲ N: مکتب

^۳ N: سلون

- تا صاحب قران ایشانرا در حجاب غفلت انداخته سوار شود وصف کشیده بر ایشان تازد، قراولان بر حسب فرموده عمل کردند قراول اعادی از اعلیٰ پشته بر آن سو ریختند، صاحب قران با تمام لشکر 3 سوار شد و از دجله عبور کرده صف کشید و میمنه و میسر و قلب و جناح مرتب داشته بیالای پشته برآمد و رسم ترخان نیز درین دم بعزم تحقیق لشکر مخالف و استطلاع بر کمیت و کیفیت ایشان و 6 بطلب یورت سوار شده بود، چون قضای آسمانی بر وقوع جنگ ناگهانی رفته بود هر دو فریق بهم نزدیک شدند، رسم برین لشکر به مسارعت تاخته آمد و جهانگیر میرزا بصاحب قران و علی شکر 9 بیک و سولان میمنه که پورناک و اسکندر پیلتن بودند و نوکران شاه علی بیک و شمسوار بیک بمیسره که شیخ حسن کرد و منصور افشار < و > بیاض¹ و قُطْبَبَكُولُو² بودند و پیری بیک 12 مهرداد و کشایش و شاه حاجی بیک گاورودی بأمیر بیک و حسن چلبی و جماعت موصل لو روی آوردند (101 b) و چون ترتیب مقابله بترکیب مقاتله پیوست و هرکس با مبارز خود بمسارعت در مصارعت 15 آمد و فریاد و غریو نقاره با نعرهای معربدان خونخواره بر آمیخته گشت و چهره درخشان چاشت سلطانی و عارض زر افشان نیمروز امانی بدود بخار هیاهوی پهلوانان جنگجوی و بهادران قوی 18 پشت سخت روی چون شب دیجور و شام عاشقان مهجور آشفته و بی نور گشت چنانچه هیچ کس بی شمع و چراغ تیغ و سنان و دلائی

¹ Yani Bayat boyu.² Bu, Avşar (Afşar) lar'dan bir kol idi (F. Sümer, Avşarlar).

- ناله و افغان راه بأعادی و اعوان نمی یافت، چشم خورشید از تصاعد بخار غبار میگرفت و از ضرب لکدکوب نعل و میخ خاک در روی مریخ^۱ می نشست عطار در سیاهه نویسی حلیله کشتگان تیری بتاریکی می انداخت و زهره در نوحه گری بعضی و پرده دری بعضی در هر گوشه آوازه می افکند و در هر مقامی به پیغامی دیگر نقشی میساخت،
- ۶ قر در تکاپوی ماهرویان هلال ابرو قطع منازل کنان در پلاس شب چراغی در زیر دامن خانه بخانه می گشت علی شکر بر میمنه ظفر یافت و تاساحل دجله راند و در منقلای صاحب قران رستم مراد و
- ۹ جهانشاه و علی میرزا بود و رستم ترخان نیز بر منقلای غلبه کرد از طرف بسار بر صاحب قران تاختند علی میرزا دست رسانید از اسب جدا افتاد و علی پسر کوك ابراهیم در اول امر بمنقلای دست رسانید
- ۱۲ چنانچه در منقلای کس ایستادگی نکرد و از مخالف دو تیر بأسب صاحب قران رسید يك تیر از سینه گذشت و یکی از زیر شانه و صاحب قران نعره زد و حمله آورد و دلاوران انصار که بر حوالی بودند بیکبار حمله آوردند و از بالا بزیر اعادی را از جای برداشتند و
- ۱۵ مقدار چهار صد مرد متکمل از جبه و جوشن و تمام سلاح^۲ همچون کوه آهن در يك جا منهزم ساختند و اسب کوچک شاه علی بأسب بکر قرا قوینلو رسید و هر دورا فی الحال شکست امیر بیک و حسن چلبی نیز حمله کردند و حسین چلبی (102 a) و منصور افشار جنگی مردانه کردند^۳ مبارزان او بعد از < کوشش بسیار او را از اسب انداختند و

^۱ N: در غیر مریخ

^۲ N: سلاح

^۳ N: کرد

- پیری مهرداد علیشاه اوغلی را در آنجا از اسب انداخته بقتل آوردند ،
 رستم ترخانرا از خانه گذرانیده از اسب انداختند و دستگیر کردند ،
 محمد آقای ایناق و چلبی را در آنجا کشتند و لشکریان شاه علی و شمسوار³
 چون این حال را مشاهده کردند بیکبار روی بفرار آوردند تواجی^۱
 پیری که سردار ایشان بود اورا نیز همانجا از جامه حیات عربان
 کردند و لشکررا بالکل منهزم ساختند و بیک فرسخی راندند و علی⁶
 شکرکه میمنه را در هم شکسته بود از ویران شدن رستم و گرفتاری
 او خبر نداشت از جهت آنکه درمیان پشته بود پس بامقدار پانصد
 سوار مکمل از آنجا سولان بیک بود بایک قشون و پیر علی بیک⁹
 پسر علی شکر بایک قشون باز گشت و او یس بیک و عیسی بیک بغیر
 از آن پانصد سوار در مقابله ایستاده صاحب قران آن اسب را که
 دو نیزه زده بود¹ بکوچک شاه علی بیک که اسبش کشته شده بود¹²
 داد و اورا سوار گردانید و خود بر اسبی جنبی قرا² قولاغ نام

نظم

- 15 چون باد وزنده در تکاپوی چون آب رونده و نکوخواهی
 چون عمر عدو شتابکاره چون یار شفیق برد باره
 سوار شد و بجانب امیر علی شکر میمنه توجه نمود و از امرا شاه
 علی بیک و خلیل تواجی و امیر آخور < قرا > و قراکیساک و اُمت¹⁸
 ایناق و از بوی نوکران طمان بضان و حاجی داود و قولی قرا و چون³

¹ بودند N:² قره N:³ Aynen böyle; چوبان mı?

اوغلی < با حضرت صاحب قران بودند > ، امیر آخور قرا دوبار
 بقشون علی لشکر غوص نمود و نیزه رسانید در دوم نوبت اورا
 3 از اسب انداختند به پیادگی نیزه برداشت و نیزه رسانید تا عاقبت
 بهجوم سواران مقتول گشت و جهانشاه بیک برادر حضرت صاحب
 قران در میمنه نیز با¹ پیر علی علی شکر جنگهای مردانه کرد و ده کس
 6 از جانب (102 b) امیر علی شکر بقصد صاحب قران پیش آمدند
 امت ایشانرا بدفع و منع استقبال کرد ، امت را از اسب انداختند ،
 خلیل تواجی بامداد رسید و یکی را از آن ده سوار از اسب انداخت و
 9 بقیه لشکر علی شکر بهم اتفاق کرده بخلیل آقا نیزه ها نهادند و
 حضرت صاحب قران حمله کرد و از امت گذشت و به علی شکر
 نیزه رسانیدند لشکریان علی شکر را از دست ایشان خلاص کردند و
 12 بر لشکریان صاحب قران غلبه کردند و صاحب قران در عقب مانده
 بود تا بچراست لشکر و سیاست بر قوم علی شکر قیام تواند نمود ،
 امت از اسب افتاده عاجزو پیاده مانده بود صاحب قران اورا
 درپیش اسب خود انداخت و از ایشان رهانید ، درین حالت بأسب
 15 علمدار تیری رسید و اسب او رمید² لشکریان پنداشتند که انهمام
 بصاحب قران راه یافت بیکبار از هم فرو ریختند صاحب قران
 خواست که اورا بکفل اسب خود سوار < کند > پسر
 18 دخارلو اسبی از دشمن گرفت و اورا سوار کرد ، کوچک شاه علی
 از رکابدار صاحب قران < را > پرسید ، رکابدار گفت : در عقب
 مانده شاه علی بایستعجال خود را رسانید ، جهانشاه بیک برادر صاحب

¹ بار N:² و از اسب او رمید N:

- قران باسولان و پیری علیشاه جنگهای بهادرانه کردند و پسر سیدی احمد اربلو دو سوار از دشمن انداخت، صاحب قران عنان کشیده ایستاد و امیر بیک و علی ابن قاضی رسیدند و سید احمد 3 حیدرلو پسر کلداری گرفته آورد و هم در آن موقف او را پاره پاره ساختند و چندکس از نوکران نیز آمدند و باز باجماع ایشان مادهٔ نزع در هیجان آمد¹ در عین آن تیرگی و تاریکی بیاض علم 6 سلطانی چون صبح صادق دم هوایده شد و آن جماعت چون نماز گذاران از سر چشمه بخون وضو ساختند روی بصف جدال و محراب حرب و قتال آوردند فاتحهٔ امر بتکبیر و صلوات توسل بسته روی (a 103) خضوع بدرگاه آله نهادند و از برای دفع صائل مؤدی آیت «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»² را کاربند میگشتند ای بسا دستهای گشاده رویان که بر سینه ها بستند و سرها که از قامت های بااعتدال بر زمین زدند «عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْفَوْتِ عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ» از زبان تیغ بگوش هوشمندان هر دو گروه می رسید، صاحب قران 15 نیز باده نفر³ بدفع ایشان تیغ کشید و حمزهٔ امیرلو از میسره پیش صاحب قران⁴ بمدد رسید و لشکریان صاحب قران فرقه فرقه و جوق جوق مندهش و حیران ایستاده در معرکه نگاه می کردند و 18 هر چند صاحب قران بتحریض و تحریک ایشان فریاد می زد و

¹ مادهٔ هیجان نزع آمد N:² al - an'ām sûresi (VI), 79. âyet.³ باده هزار: Hr (76^b)⁴ از پیش صاحب قران N:

میفرمود که دشمن انهمام یافته هیچ اندیشه مکیند و از حرکت المذبح
 این جماعت مهراسید و خود را از خرگاه جلادت و مردی انداختن
 نگاه دارید ، از غایت حیرانی و فرط خوف و دهشت بر جای پابنده
 3 بودند گویا پای ایشان چون میخ خیمه بر زمین فرو رفته¹ و گردنهای
 ایشان بطناب بر بسته و یا فرموده* ² بر ایشان افکنده بود
 6 در پس دیوار اضطراب و اضطرار مانده بودند صاحب قران چون از
 معاونت ایشان دل برداشته بآن فته قلیله در نبرد آمد و دشمن را از
 جای بر کند و پراکنده کرد³ يك مرد مکمل در عقب ماند و سلطان
 9 احمد و شیخ حسن و طمان بضان نیزه رسانیده و صاحب قران نیزه
 رسانید و او را از اسب انداختند چون احتیاط کردند علی شکر بود
 لشکریانش چون قلت لشکر صاحب قران را مشاهده نمودند
 12 معاودت کرده حمله آوردند و بغلبه و استیلا و صولات و استعلا امیر علی
 شکر را از دست ایشان ربودند و بر قشون صاحب قران دست بردی
 نمودند رزمی چون بزم مستان درهم پیوست و شرابی (103 b) از
 15 بطش و انتقام در جام و سبوی تیغ و نیام بکام جان حریفان ریخته
 شد که هر که بوی از آن بمشام جان او رسید یا جرعه از آن جام
 بخلق او رفت بجای پای سر نهاد و چنان مست و بیخبر افتاد که او را
 18 باز پای بر خاستن⁴ دست نداد ، رستمیان را انهمای کلت رسید
 هیچکس را از بهادران لشکر صاحب قران نماند که يك و دوکس و

¹ فرو گفته (76^b) Hr

² Boşluk

³ Hr (76^b): böyle; راکند

⁴ N: خواستن

- بیشتر دستگیر نکرد تنها قاسمِ امیر آخور چهار جبهه پوش را گرفته و اسحق آقا سه نفر آورد رستم بیک را کُرد رمضان نوکرِ جهانشاه بیک و علی شکر را عثمانِ مهباندار و پیر علی را خلیل اوغلی و کشایش را 3 نوکرِ مهباد بیک و سولان بیک را الف نام نوکرِ شاه علی بیک گرفته بموقفِ صاحب قران رسانیدند¹ هزار و هفتصد مردِ جبهه پوش از امراء عظام و بوی نوکران و مردمِ نامدار و جوانمردانِ بیکه 6 سوار در قیدِ اسار افتادند و از مردمِ عاری از جبهه و جوشن نیز بسیار گرفتار شدند و لشکریانِ شاه علی بیک و شهنسوار بیک گریختند و بسلامت بموصل رفتند و چون دولت از ایشان روی گردان بود بکشتی سه وار 9 شدند علی الغفله ایشانرا خبر رسانیدند که صاحب قران متوجهِ ایشانست و نزدیک آمده بغایت پریشان و بی پروا شدند و آن دو کشتی غرق شد و همه هلاک گشتند ، صاحب قران بعد از ظفر بر اعادی 12 عود کرد و در پایِ مشعل پانصد مرد را فرمود گردن زدند و فرمود تا اموال و ارزاقِ اعادی را در حیطِ ضبط و حصر آوردند و بعد از آنکه دل فارغ ساخت خبر فتحِ خود و کسرِ دشمن بخانه فرستاد و 15 از آن یورت کوچ کرده به تلّ حسین² فرود آمد³ و رستم بیک را فرمود بخون دار او تسلیم کردند مجمعی عظیم واقع شد و جلاد برای خون ریختن او حاضر گشت ، رستم از تیزی شمشیر پرسید ناالمِ بسیار نکشد ، 18

¹ Hr (77^a): bōyle; N: رسانید

² Mevkii tesbit edilemedi.

³ Hasan Beg'in bu zaferi Kahire'ye 861 yılı Receb'inin 18 inde (11 Haziran 1457) ulaşmıştı (İbn Tağrıberdi, al-Nucûm, VII, s. 483 - 484). Bu savaşın Diyarbakır (Âmid) ın güney doğusunda Anbar ('Abar) çayı ve köyünün batısında, Dicle'nin sol kıyısında yapıldığı anlaşıyor.

چون شمشیر عرض کردند (104 a) در معرض قبول نیاورد و شمشیر اروق محمد توشمال را طلب کرد و گفت: مرا با این شمشیر بکشید

آن شمشیری که سیدالبدلا قطب المجذوبین بابا عبدالرحمن در مقام آق زیارت که میان حضرت صاحب قران را يك بند بست آنرا بر طاس زد و گفت: هذا رأسُ ابنِ ترخان و این جمله از اعاجیب کراماتِ ظاهره آنحضرت بود و جمیع^۱ آق قوینلو برین کرامات مطلع و شاهد حال بودند، بعد از قتل او علی شکررا بقلعه چرموک فرستادند

پسرش < پیر > علی را بقلعه ارقین و سولان بيك را به چنکوش^۲، و در آن یورت خمس گرفتند و بمقام مخلص آب عبار بدجله فرود آمدند

اکثر مردم آق قوینلو از جهانگیر میرزا روی گردان شده و اهل و عیال و متعلقانرا از ماردین بیرون آورده بدولت روز افزون ملتجی گشتند و برادر صاحب قران اویس بيك نیز بظل عاطفت پیوست و صاحب قران < عزم > بمحاصره ماردین کرد، در ماردین ذخیره نمانده بود، والده صاحب قران بدرخواست آمد و گفت: جهانگیر میرزا و اهل و عیال کجا روند، صاحب قرانرا حیا مانع شد و فسخ عزیمت کرد فاما از والده التماس کرد که برادرم جهانگیر میرزا باید که يك پسر خود را بملازمت من فرستند، ملتمس مبنول افتاد و علیخان میرزا را بپایه سریر اعلی فرستادند و محمد بيك حاکم صور^۳را نیز گرفته بودند، قلعه صور نیز در تحت تصرف آمد و آنرا بخلیل توجی انعام فرمود و از آنجا به بیلاق توجه فرمود،

^۱ جمی: (77 a) N ve Hr

^۲ Çünkü, Çermik'in kuzey batısında Fırat'a yakın bir yerde olup, şimdi bir nahiye merkezidir.

^۳ Burası Mardin'in kuzey doğusundaki Şaur kasabasıdır. Burası hakkında 55. sayfada 1 numaralı haşiyeye bk.

- رستم مراد را بمحاصرهٔ عیسی بیک تعیین کردند و او به بهانهٔ محاصره از اردو جدا شد و او چون جواهر و خزینهٔ رستم ترخانرا سته بود بروم گریخت و صاحب قران چون بأرزنجان رسید و آن 3 شهر را ویران و سگان آنجا را (104b) پریشان یافت رعایا را استمالت فرمود بمساکین و بمواطن خویش دعوت نمود و ایالت شهر را بخورشید بیک تفویض کرد و بایزید بیک پورناک که حاکم 6 قلعهٔ اسپر بود و صاحب قران بمعاونت او در آمده و او را از امیر عربشاه کُرد رهانیده بود و او بواسطهٔ طاعون که در ولایتش واقع شده بود بامداد نرسیده بود اموال بسیار که از وقوع طاعون به بیت 9 المال در آمده بود برداشته بعزم بساطبوس رسانید و امراء حدود روم و شام عذر خواهان پیشکشها بخدمت آوردند بآلتفات خاطر فیاض فائز گشته بولایت خود معاودت نمودند و صاحب قران نیز 12 بقشلاق دیاربکر توجه فرمود بآمید آمد و چون بر حوالی رقه اعراب نشیب¹ و کعین² و عنین³ و بنی ربیعہ بودند و در میان شام و دیاربکر بقطع³ طریق میگردند و بمسلمانان متعرض و مزاحم می شدند 15 صاحب قران از برای حفظ آن حدود لشکر کشید و آن اعراب را غارت کرد و بسیار مال و ارزاق و بهائم و اغنام از اسب و شتر بدست عساکر منصوره در آمد و بخششهای لایق فرمود اسبان نامدار گران 18 بها بهرکس انعام کرد و از آنجا به ییلاق معاودت فرمود و عزیمت غزو گرجستان کرد چنانچه شرح آن بعد ازین مذکور خواهد شد.

¹ Hr (77b) böyle.² Aynen böyle; bu şekilde bir Arab boy veya oynağına rast gelinemedi.³ Hr (77b) böyle; N: قطع طریق

KISALTMALAR

- N = Nüsha, Diyârbakriyya'nın elde bulunan biricik nüshası.
 Hr = Hasan Beg Rumlu, *Ahsan al-tavârih*, Nuruosmaniye ktp., nr. 3317*.
 G = Gaffârî, *Nusâh-i cahân ârâ*, Veliyüddin Efendi ktp., nr. 2397.
 Mb = Müneccim-Başı, Şahâyif al aḥbâr, Es'ad Efendi ktp, nr. 2902, II, yaprak 630b-638b.
 al-Ğiyaşî = 'Abd Allâh İbn Fath Allâh al-Bağdâdî, *Târiḥ al-Ğiyaşî*.
 İbn Tagriberdi, *al-Nucûm = al-Nucûm al zâhira fî mulûk Mısır ve'l-Kâhira*, yayınlayan W. Popper, Berkeley, 1915-1929, VI-VII.
 İbn Tağriberdi, *Havâdiş = Havâdiş - al-duhûr fî madâ'l ayyâm ve'l-şuhûr*, yayınlayan W. Popper, Berkeley 1930.
 İbn Tagriberdi, *al manhal = al manhal al-şâfî*, Nuruosmaniye ktp., nr. 3428-3429.
 As = Kamâl al-dîn 'Abd al-Razzâk-i Samarḳandî, *Matla' al-sa'dayn va Macma' al-baḥrayn*, yayınlayan, Muḥammad Şafî, Lahur, II, 2.
 HGM = *Harita Genel Müdürlüğü haritaları*, Ankara.
 İ.A. = *İslâm Ansiklopedisi*, İstanbul, cüz 1-90.
 Kâtib Çelebi = *Cihân-numâ*, İstanbul, 1145.
 Köylerimiz = *Dahiliye Vekâleti*, İstanbul, 1933.
 Konyar = Basri Konyar, Diyar Bekir yıllığı, III, 1936.

* Elimizde olmayan sebepler yüzünden, maaieset, bu eserin Avrupa nüshaları kullanılamadı.

Elimizdeki nüsha maalesef çok kusurludur. Nüşhada yazı ve dil hatalarına, قرا قوينلو yerine آق قوينلو ، برادر زاده yerine برادر ، حسن yerine حسين gibi dikkatsizlik ve dalgınlıktan gelen yanlışlara sık sık rastlandığı gibi, cümle ve ibarelerde takdim tehirler, kelime, ibare, cümle ve bahis kısımları olmak üzere, atlamalar ve boşluklar vardır. Hattâ nüshanın böyle bir durumda olmasından dolayı, onun fotokopi sureti ile neşri düşünüldü ise de bu şekilde bir neşir ile eserden gerektiği şekilde faydalanılamıyacağı hususu gözönüne alınarak bundan vazgeçildi.

1— Nüşadaki imlâ ve dil hataları düzeltilmiştir. Cünle ve ibarelerdeki eksik kelime veya kelimeler tarafımızdan ilâve edilmiş ve bunlar şu < > işaretler arasında gösterilmiştir. Bu iş yapılırken eserin dil ve üslûb hususiyetleri gözönüne alınmıştır. Yani tarafımızdan doldurulan kelime veya kelimeler yine eserdeki aynı veya benzer cümlelerden alınmıştır.

2— Nüşhada birçok kelimeler muhtelif imlâlarda yazılmıştır. Meselâ: قشلا میثی، قیشلا میثی؛ قرا، قره؛ دیورک، دیورناک، پورناک، پرناک gibi. Bunlar tek bir yazılışta (meselâ: پورناک، قشلا میثی) gösterilmiş ve farklar hâşiyede işaret edilmiştir.

3— Nüşadaki, müstensihin dikkatsizlik ve dalgınlığından gelen yanlış has isimler de bizzat eserin, Hasan Beg Rumlu'nun Gaffârî ve Münecim Baş'ının yardımları ile düzeltilmiş, bunların kâfi gelmediği hallerde çağdaş kaynaklar kullanılmıştır.

4— Eserdeki atlamalar ve boşlukların bir kısmını Hasan Beg Rumlu'nun eserinden alınan parçalar ile doldurmak mümkün olmuş ve mühim atlama ve boşluklara ait doldurmalar [] işaretleri arasında gösterilmiştir.

5— Aynı zamanda nüshamızda bulunmayan eserin son bahisleri Hasan Beg Rumlu'nun kitabından alınarak ilâve edilmiştir.

6— Gereken yerlerde kolaylık olmak üzere hareke kullanılmıştır.

FARUK SÜMER

İsmail Hakkı Uzunçarşılı' da *Osmanlı devleti teşkilâtına medhal* adlı eserini yazarken Mükrimin Halil Yinanç nüshasından istifade etmiştir. M.H. Yinanç nüshasından kendisine yeni bir nüsha vücuda getiren Adnan Sâdık Erzi, *Ak-Koyunlu ve Kara-Koyunlu tarihi hakkında araştırmalar*³⁸ adlı yazısında bu eserden faydalanmıştır. Bu yazının müellifi de bundan 13 yıl önce Adnan Sâdık Erzi'nin lütûfkâr müsaadesi ile Diyârbakriyya'yı tetkik etmek imkânını bulmuş ve yazılarında -1955 yılında asıl nüshanın fotokopisini elde edinceye kadar- onun ve Mükrimin Halil Yinanç'ın nüshalarını kullanmıştır.

D) Nüshanın tavsifi :

Önsöz de söylendiği gibi, Diyârbakriyya'nın tek bir nüshası bilinmektedir ki, bu da 'İrâk'ta Basra şehrinde Avukaî Muhammed Amîn Bey'in kütüphanesinde bulunmaktadır.

Eser, sırtı siyah, üzeri kavun içi bez bir cild içinde, 26.6 × 15 (16.5 × 7.2) santimetre ebadında olup, 215 yapaktır. Her sayfada 19 satır vardır. Yazı güzel bir taliktir. Söz başları, hükümdar adları gibi bazı şahıs isimleri, "nazım" ve buna benzer birtakım kelimeler kırmızı mürekkep ile yazılmış, çizgi ve noktalar da yine kırmızı mürekkep ile gösterilmiştir. Eserin sonundaki 5 yaprak boştur. Bununla beraber eser, bahis bitmeden sona ermektedir; yani, yukarıda da söylendiği gibi, eksiktir. Bu husus müstensih'in dayandığı nüshanın eksik olmasından veyahut eseri herhangi bir sebeble bitirmemiş bulunmasından ileri gelebilir. Bu ifadeden de anlaşılacağı üzere elimizdeki nüsha maalesef aslî yani müellif nüshası değildir. Fazla olarak adı bilinemiyen müstensih, dikkatsiz, dalgın ve bilgisiz bir kimsedir; eseri, hiç olmaz ise bir kısmını, dinleyerek istinsah ettiği anlaşılıyor. Meselâ o, خواستن kelimesini daima خاستن olarak yazdığı gibi, احتراز kelimesini de احتراض şeklinde yazmıştır; قرا sözünü bazan böyle, bazan, Türk imlâsında olduğu gibi, قرء şeklinde kaydetmektedir.

³⁸ Belleten, sayı 70, s. 179-185.

Beg Rumlu eserin iyi bir nüshasını kullanmış olduğundan, Diyārbakriyya'nın tashihinde kitabının epeyce yardımı olmuş ve bazı atlama ve boşluklar ancak onun sayesinde doldurulmuştur. Hasan Beg Rumlu, eserini yıl esasına göre tertib ettiğinden, Diyārbakriyya'da zamanları bildirilmeyen hâdiselerin vuku tarihlerini göstermiş ise de, bunların hiçbirisi doğru değildir. Bugün bile türlü imkânlarla rağmen, Ak-Koyunlu tarihine ait eksiksiz bir kronoloji cedveli meydana getirmek kabil olmuyor.

Diyārbakriyya'dan en fazla faydalanan ikinci müellif en büyük müverrihlerimizden birisi olan Müneccim-Başı Şeyh Ahmed Efendi'dir (1631=1702)³³. Yazdığı devletlerin tarihleri için en orijinal kaynakları kullanmış olmakla tanınan Müneccim-Başı, eserindeki Ak-Koyunlular bahsinde de *Diyārbakriyya*, '*Ālam 'ārā-yi Āminī* ve Kazvinli Mîr Yahya'nın *Lubb al-tavārîḫ*'ini kullanmıştır ki,³⁴ bugünkü tarihçi için de, başvurulacak başlıca yerli kaynaklar bunlardan ibarettir. Meşhur Safevî tarihçisi İskender Beğ de bu eseri görmüştü.³⁵

Ç) Eserden faydalanan yeni müellifler:

Bu müelliflerin başında 'Abbās al-Azzāvî gelmektedir. Filhakika bu müellif Basralı meslekdaşı Muḥammad Amîn Bey'in kütüphânesinde bulunan Diyārbakriyya'nın biricik nüshasını görüp, onu *Tārîḫ al-'Irâq* adlı kitabının III. cildinde ilim âlemine tanıtmış ve onu kaynak olarak kullanmıştır³⁶.

'Abbās al Azzāvî'nin Diyārbakriyya'nın daktilo edilmiş bir nüshasını hediye ettiği rahmetli hocam Mükrimin Halil Yinanç, muhtelif yazılarında³⁷ bu eserden faydalanmış ve eserin bilhassa Türkiye'de tanınmasında âmil olmuştur.

³³ Müneccim-Başı'nın hayatı ve eserleri hakkında bk. N. Atsız, Müneccimbaşı Şeyh Ahmed Efendi, hayatı ve eserleri, İstanbul, 1939; M. Tayyib Gökbilgin, Müneccimbaşı, İ.A., 89. cüz, s. 801-806.

³⁴ Süleymaniye, Es'ad Ef. ktp., nr. 2102, yap. 630b-638b.

³⁵ و امیر حسن بیك بنوعی كه مولانا ابو بكر طهرانی مؤلف تاریخ

احوال سلاطین ترکان بتفصیل نوشته تحت سلطنت را وداع نمود

(Tārîḫ-i 'ālam ārā-yi 'Abbāsī, Tahran, 1334 h.ş., I, s. 19).

³⁶ Bk. Tārîḫ al 'Irâq, bayna ihtilālayn, Bağdad, 1357 (1939), s. 5-6.

³⁷ Bunlardan bilhassa Ak-Koyunlular ve Cihan - Şah makaleleri zikredilebilir.

XXII

KİTÂB-İ DİYÂRBAKRİYYA

Eserden, başlıca üç müellif faydalanmıştır ki, bunlar sıra ile Gaffârî, Hasan Beg Rumlu ve bizim Münecim-Başı'dır.

Gaffârî (ölümü 975=1567-68), 959 (1551-1552) da yazdığı *Nigârîstan*'ın mukaddimesindeki kaynaklar arasında Diyârbakriyya'yi zikretmez ise de, bu eserin telifinde de Diyârbakriyya'dan faydalanmıştır. Nigârîstan'daki, Mardin Artuklu hükümdarı 'İsâ ile Memlûk emiri Çikim'in Kara Yülük Osman Beg ile Âmid önünde savaşmaları ve yenilerek öldürülmeleri²⁸, Cihan-Şah'ın Hasan Beg üzerine seferi ve Timurlu Abû Sa'îd ile Hasan Beg arasındaki muharebeye ait bahisler tamamen Diyârbakriyya'dan alınmıştır²⁹.

Gaffârî öbür eseri olan *Nusah-i Cahân-ârâ*'da Ak-Koyunlu-lar'a ait bahisteki Kara-Yülük ve Hasan Beg ile ilgili bilgileri de yine Diyârbakriyya'dan almıştır³⁰.

Diyârbakriyya'dan en fazla faydalanan müellif ise Hasan Beg Rumlu'dur. Hasan Beg, Türkiye'nin *Sivas* bölgesi halkından meydana geldiği için *Rumlu* adı verilen teşekkülün³¹ *beg* ailesine mensup olup, 938 de (1431) Kum'da doğmuştur. *Ahsan al-tavârih* adını verdiği eserin 807 den (1404) 900 e (1495) kadar gelen cildinde kullandığı kaynaklar arasında Diyârbakriyya en başta gelmektedir³². Hasan Beg Rumlu, Diyârbakriyya'daki malûmatı, bazan aynen, bazan kısaltmak, cümle ve ibareleri değiştirmek, edebî mahiyette olan mensur ve manzum yerleri hemen tamamen atlamak suretile eserine aktarmıştır. Hasan

mesi V. Minorsky, *Persia*, in A.D. 1478-1490, an abridged translation of Faḡlullāh b. Rūzbihān Khunji's *Tarikh-i 'Ālam Ārā-yi Amīnī*, London, 1957, s. 20.

²⁸ Nigârîstān, Bombay, 1275, s. 423-425; bu bahsi metnin 59-65. sayfaları ile karşılaştırınız.

²⁹ S. 425-429. Bu bahisler için Diyârbakriyya'nın ikinci cüzüne bk. Veliyüddin Efendi, ktp., nr. 2397, yap. 161b-163b.

³¹ Bu teşekkül hakkında Safevî devletinin kuruluşu ve bu mühim hâdisenin Anadolu ile münasebeti üzerine hazırlamakta olduğumuz bir yazıda geniş bilgi verilmiştir.

³² Hasan Beg Rumlu, bu cildin, eserin XI. cildi, 900-985 (1495-1577) yılları arasındaki hâdiseleri içine alan cildinin de XII. cildi olduğunu söylüyor. Fakat diğer cildlerden hiçbirisi mevcut değildir. Bu sebeble müellifin eserin diğer cildlerini yazmaya vakit bulamamış olduğuna hükmetmek mümkündür.

Eserdeki Kara-Koyunlular ve Çağataylar ile ilgili bahisler müellifin kendi zamanına aittir. Bu bahislerde müellifin anlattığı hadiselerin pek çoğu veya ekserisi bizzat müellifin kendi müşahedelerine dayanmaktadır. Bu sebeble Diyârbakriyya, esasen hiçbir resmî vekayinâmeleri olmayan, Kara-Koyunlular'ın bilhassa *Cihan-Şah ve Hasan Ali* devirleri hakkında en mühim kaynak olduğu gibi, Şahruh'un ölümünden Husayn Baykara'nın hükümdarlığına kadar olan Timurlular tarihi için de ihmal edilmesi câiz olmayan bir eserdir.

Diyârbakriyya'dan, *Ak-Koyunlu* ve *Kara-Koyunlu* devletlerinin askerî ve mülkî müesseseleri, bu devletlerin dayandığı *Türkmen* elleri (ulus)nin teşkilâtı, göçebe Türk feodalizmi, Doğu ve Güney Doğu Anadolu'nun XV. yüzyıldaki kavmî durumu hakkında da mühim bilgiler elde ediliyor.

Nihayet bu eser XV. yüzyıl Türkiye tarihi için olduğu gibi, İran tarihi bakımından da pek mühimdir. Bilhassa bu yüzyılın ikinci yarısı için Orta ve Batı İran'daki olaylara dair tek yerli kaynaktır.

C) Eserden faydalanan eski müellifler :

Müellif Abū Bakr-i Tihri'ni tanınmış bir kimse olmasına ve eserinin de mühim bir devri içine almasına rağmen, Diyârbakriyya muahhar müellifler arasında az tanınmıştır. Meşhur Hwāndmīr, Abū Bakr-i Tihri'nin bu eserini duymuş olmakla beraber ondan faydalanamamıştır²⁶.

Fazl Allāh b. Rūzbihān, Diyârbakriyya'yı tanımakta ise de, müellifin adını dahi zikretmez²⁷.

واز اهل تصنيف وتأليف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیر حسن
بيک بود ودر ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال اورا انشا نمود و چون
آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر رسید تفصیل اخبار آن پادشاه
عدالت پناه را در سلك تحریر نتوانست کشید ...

(Ḥabīb al-siyar, Bombay, 1273, IV, s. 15-16).

²⁷ چون در کتاب دیاربکریه در احوال و واقعات عالیحضرت صاحب

قران ماضی انارالله برهانه مسطور است

(‘Ālam-ārā-yi Amīnī, Fatih ktp., nr. 4431, yap. 14a), ingilizce kısa tercü-

B) Eserin değeri :

Müellif Abū Bakr-i Tîhrânî, yukarıda hal tercümesinden anlaşılacağı üzere, Ak-Koyunlular yurdunda yani Doğu Anadolu'da yaşamamıştır. Bu sebeble son bahis müstesna olmak üzere, eserindeki Ak-Koyunlular'a ait kısmı dinleyerek yazmıştır. Eserdeki bazı işaretler *Ak-Koyunlular'a ait haberlerin* (hepsinin veya mühim bir kısmının) *bizzat hükümdar Uzun Hasan Beg tarafından anlatıldığı hükmünü veriyor*. Bazı hâdiseler yazıldıktan sonra onlar üzerindeki Hasan Beg'in mütalaaları da ilâve edilmektedir.

Diyârbakriyya'nın Ak-Koyunlu tarihi bakımından haiz olduğu ehemmiyet, her türlü sözün üstündedir. Çünkü, Ak-Koyunlu tarihinin bu devrinden bahseden başka hiçbir hususî eser yoktur. Fazla olarak, eserde teferruat sayılabilecek hâdiseler bile tafsilâtla anlatılmaktadır. Öyleki savaşlarda ve çarpışmalarda bulunan beylerin nökerlerinin adları ve yaptıkları işler ve hattâ atlarının vuruluşu bile kaydedilmiştir. Şüphesiz bu husus biraz da müellifin anlatana tâbi olmasından ileri geliyor.

Resmî bir tarih olması itibariyle Diyârbakriyya'nın şüphesiz tarafsız bir görüşle yazıldığı iddia olunamaz. Yukarıda da işaret edildiği üzere, Kara-Yülük Osman Beg'in Kara Yusuf'a yenilerek, Memlûklerin Haleb nâibine sığınmak zorunda kalması, Memlûk sultanı Pars Bay'ın 836 (1432) da Âmid'i kuşatarak ona metbûluğunu kabul ettirmesi gibi, hânedan için can sıkıcı hâdiselerden kasden bahsedilmediği muhakkaktır. Çünkü, bunların unutulmalarına imkân yoktur. Diğer taraftan bazı hâdiselerin yanlış hatırlandığı veya biraz tahrif edildiğini de söylemeliyiz.

Eserin bilhassa Ak-Koyunlular ile ilgili kısmı için yapılabilecek başlıca tenkidlerden birisi de anlatılan hâdiselerin tarihlerinin bildirilmemiş olmasıdır. Müellif ufak bir gayretle kendisine anlatılan hâdiselerden ekserisinin hangi tarihte vukubulduğunu tesbit edebilirdi. Hattâ bizzat kendi müşahedelerine dayanan hâdiselerden birçoklarının tarihlerini vermeyi bile ihmal etmiştir. Ayrıca Ak-Koyunlular'ın ilk devirlerine ait bazı hâdiselerde kronolojik sıraya riayet olunmadığı görülmektedir.

Mâverâunnehr'de vukubulan olayları gayet açık ve oldukça tafsilâtlı bir şekilde anlatmaktadır. Cihan-Şah ile ilgili olarak, onun Irak, Fars ve Kirman'ı fethetmesinden bahsedildikten sonra yine bu hükümdarın, Horasan yürüyüşü ve oğlu Pir Budak'ı tedib için Fars ve Bağdad'a yaptığı seferler geniş bir şekilde yazılmıştır (104^b-140^b). Bundan sonra müellif tekrar Hasan Beg ile ilgili olaylara dönüyor. Bu bölüm, Hasan Beg'in Gürcistan seferi ile başlamakta ve bunu takiben de Trabzon meselesi yüzünden Fâtih ile olan çekişme, yeni bir Gürcistan seferi, Hısn Keyfa'nın fethi ve Cihan-Şah'ın Hasan Beg'e karşı yaptığı ve ölümü ile sonuçlanan sefer, Hasan Begin Bağdad'a yaptığı sefer, son Kara-Koyunlu hükümdarı Hasan Ali'nin yenilmesi, Tınurlu Abū Sa'îd'in gelişi, yenilmesi, öldürülmesi ve İran'ın muhtelif bölgelerinin fethi bahisleri yer almaktadır. Elimizdeki nüsha 876 (1472) yılına kadar gelmekte olup, eksiktir. Diyârbakriyya'dan faydalanmış bulunan Hasan Beg Rumlu ile Müneccim-Başı'nın Ak-Koyunlular'a ait bahisleri bu eksikliğin fazla olmadığı hükmünü verdiriyor. Bu eserlere göre, Hasan Beg, 876 yılında kalabalık bir askerle *Tebriz'den, Merend ve Aladağ* yolu ile *Diyârbakr'a* gitmiş ve buradan Musullu Bektaş oğlu Amîr Beg kumandasında mühim bir kuvveti Tokat'ın yağmasına göndermiştir. Tokat'ın yağma ve tahribinden sonra, *Karaman oğulları* Pir Ahmed ve Kasım beylerin ricaları ile onların kılavuzluğu altında yeğeni Yusuf Beg kumandasında 20 bin kişilik bir kuvveti *Karaman* ülkesine sevken Hasan Beg, kendisi de kış mevsiminde Memlûklere ait *Bîra'yı* (Birecik) kuşatmıştır. Karaman ülkesine giden Ak-Koyunlu ordusu ağır bir bozguna uğradığı gibi, bizzat Hasan Beg'de Memlûklerin şiddetli mukabelesi karşısında muvaffak olamıyarak Diyârbakr'a dönmüş ve ertesi yıl *Tercan'da* meşhur *Otluk-Beli* savaşı yapılmıştır. İşte, bilhassa Hasan Beg Rumlu'ya göre elimizdeki nüshada eksik olan bahisler bunlardır. Müellifin Otluk-Beli savaşından sonraki olayları yazdığına dair hiçbir delil yoktur. Belki ölüm veya diğer bir sebeble müellif Hasan Beg'in hayatının son yıllarına ait olayları yazamadı.

Hülâsa, Tur Ali Beg'den sonra bahsedilen şahıslar ve onlara dair yazılan şeylerin ilmî hiçbir değeri yoktur. Tur Ali Beg (1352-1363) ve oğlu Kutlu Beg hakkında verilen bilgilere gelince, bunlarda da Tur Ali Beg için ilmî değeri haiz olabilecek hiçbir şey söylenmemektedir; Kutlu Beg'e (ölümü 1387-1389) dair de pek az ve destanîleşmiş bir malûmat kaydedilmiştir²¹. Böylece eserin yazıldığı tarihten aşağı yukarı 100 yıl önce vuku bulmuş olan hâdiseler hatırlanamamakta veya onlardan ancak birkaçı müphem veya yanlış bir şekilde bilinmektedir ki, bunu da tabîî bulmak lâzımdır²².

Soy kütüğünden sonra Kara Yülük Osman Beg'e ait haberlerden bahsedilmekte ve böylece asıl Ak-Koyunlu tarihi başlamaktadır. Osman Beg devri eserde tafsîlâtla anlatılmaktadır²³. Ancak, Kara-Koyunlu hükümdarı Kara Yusuf'un Osman Beg'i 1418 de yenerek onu Memlûkler'in Haleb nâibine sığınmak zorunda bırakması²⁴, yine Kara Yülük'ün 836 (1432) da Memlûk sultanı Pars Bay tarafından Âmid'de kuşatılarak, barışa mecbur edilmesi²⁵ gibi, hânedan için can sıkıcı olan hâdiselerden bahsedilmemektedir. Bundan sonra, Osman Beg'in oğulları ve torunları ile ilgili haberler yer almakta ve Ak-Koyunlu tarihi bakımından da başlıca Hamza Beg, Cihangir Beg ve Hasan Beg devirlerini ihtiva etmektedir. Hasan Beg'in 861 (1457) de Cihan - Şah'ın kumandanı Tarhan oğlu Rüstem'i yenmesi olayı ile eserin I. bölümü sona ermektedir.

Bundan sonra Çağatay hükümdarları ile Kara - Koyunlu Cihan-Şah Mirza hakkında mühim bir bahis gelmektedir. Müellif burada Şahrüh'un ölümünden sonra, Irak, Fars, Horasan ve

²¹ Tur Ali ve oğlu Kutlu Beg'in tarihî şahsiyetleri için, bk. M. H. Yinanç, Ak-Koyunlular, İ.A., I, s. 254.

²² Türk hânedanlarının Câmî' al-tavârih'e millî bir kitab gözü ile bakmalarının sebeplerinden birisi budur. Yani onlar, tabîî olarak, takriben bir asır önce geçmiş olayları sarîh olarak hatırlayamıyorlardı.

²³ Bk. metin, s. 31-117.

²⁴ Bk. F. Sümer, Kara-Koyunlular, İ.A., cüz 58, s. 300.

²⁵ Bu hâdisе hakkında Ahmad Darrag, L'Egypte sous le règne de Barsbay, Institut Français de Damas, Damas, 1961, s. 373-376.

GİRİŞ

XVII

işin yapılması imkânlarını sağlayacak bir pâdişahın zuhurunu beklemeye başlamıştı. Gerçekten bu bekleme boşuna çıkmamış ve müellifimiz birbiri arkasından büyük zaferler kazanarak, Doğu Anadolu'nun olduğu gibi, İran'ın da kudretli hâkimi mevkiine yükselen Ak-Koyunlu Hasan Beg tarafından davet olunmuştu. Yukarıda da söylendiği gibi, müellife büyük bir itibar göstererek onu en itimad ettiği şahıslar arasına sokan Hasan Beg, aynı zamanda, Abū Bakr-i Tihirānî'ye beklediği müjdeyi de vererek ona kendi tarihini yazmasını emretti.

Bu emir üzerine müellif müderrislik işlerini bırakarak eseri yazmaya koyuldu¹⁹.

A) Eserin muhtevası :

Yukarıdaki ifadelerden anlaşılacağı üzere *Kitāb-i Diyārbakrīya* esas itibarıyla bir Ak-Koyunlu tarihidir. Eserde, mukaddime (dīlbāçe) den sonra Hâzrat-i Şāhib Kırān'ın yani Uzun Hasan Beg'in Âdem Peygamber'e dek giden ataları birer birer sayılmakta ve onlar hakkında bilgi verilmektedir²⁰. Bunlardan, Hasan Beg'in dedesinin dedesi olan Tur Ali Beg'in XV. yüzyılın birinci yarısında yaşamış, tarihî bir şahsiyet olduğunu biliyoruz. Tur Ali Beg'den sonra Pahlivān Beg, ondan sonra Ezdi Beg ve ondan sonra da İdris Beg gelmektedir ki, bunlar hakkında verilen haberlerin inanılacak bir tarafı yoktur. Bu sebeple, bu şahısların ve ondan sonra gelenlerin ve bunlara dair verilen haberlerin uydurma olduğundan şüphe edilmez. Soy kütüğünde Hasan Beg'in ataları olarak zikredilen isimlerden pek mühim bir kısmının Bügdüz, Salur, Bayat, Çavuldur, Bayındır, Uygur, Oğuz, Kara-Han, Orhan, Buğra-Han, Yıldız Han gibi, Oğuz boyları ve Oğuz destanı ile ilgili bulunduğu veya Uyrat, Bisut, Altan Han, İlgen-Han, Kaydu Han gibi Moğol tarihindeki boy ve şahıslar olduğu görülüyor. Bütün bu isimler de Türk hânedanlarınca âdeti millî bir eser nazarı ile bakılmış olan meşhur *Cāmi' al tavārih*'den gelmektedir.

¹⁹ Bk. metin, s. 4-8. Mamafih müellifin, Cihan-Şah'ın buyruğu üzerine, onun tarihini yazmakta idğini biliyoruz. Eserimizde Cihan-Şah'ın faaliyetlerine ait verilen tafsillatlı bilginin bununla ilgili olduğuna ihtimal verilebilir.

²⁰ Bk. metin, s. 11-30.

solunmuştu. Uzun Hasan Beg'in, Azerbaycan'a hâkim oluşunun hemen akabinde, müellifi davet etmesi, onun bilgili bir zat tecrübeli bir devlet adamı ve iyi bir insan olarak tanınmış bir, kimse idiğini gösteriyor. Hattâ şöhretinin Hindistan'a dek erişmiş olduğundan da yine yukarıda bahsedilmişti.

Ak-Koyunlu hükümdarlarından Muḥammadî Mirza 904 (1498-1499) de Alvand Mirza'yı yendikten sonra Mavlânâ Şah Maḥmūd b. Mavlânâ Şams al-dīn b. Abū Bakr-i Ṭihrānî'yi Ḥwāca 'Alā'-yi İsfahānî ile birlikte sadâret yani vezirlik makamına geçirmiştir¹⁵. Bu şahsın müellifin torunu olması mümkün olabilir¹⁶.

.II. ESER

Müellif mukaddimede hem kendi lâkabının hem de Hasan Beg'in yurdu olan bölgenin isminin ikinci kelimesi (cüz'i sânisî) Bakr olduğu için eserine *Kitâb-i Diyârbakrîyya* adını verdiğini söylüyor ve bu adın güzel bir tesadüf sonucunda ebced hesabı ile, konunun ekserisinin yazılmış olduğu 875 (1470-1471) yılına isabet ettiğini ilâve ediyor¹⁷. Bununla beraber, elimizdeki nüshanın mühim bir kısmı 875 den sonra yazılmış ve eser ancak Hasan Beg'in ölümünden sonra tamamlanmıştır¹⁸.

Müellif, Uzun Hasan Beg'in zuhurundan önce, herkesin beğenip hoşlanacağı, zamanın hâdiselerinden bahseden bir eser yazmak istemiş ise de “*kaygı ağılarının birikmesi ve engellerin tokuşmasından*” ötürü bu arzusunu yerine getirememiş ve bu

¹⁵ Aynı eser, yap. 18b-19a.

¹⁶ Ak-Koyunlu Rüstem Beg devrine ait İsfahan'da tanzim edilmiş 10 Şaban 900 (6 Mayıs 1495) tarihli bir vesikadaki şahitler arasında Ḥasan al-Şarîf b. Abū Bakr-i Ṭihrānî ve Muḥammad b. Abū Bakr b. Aḥmad-i Ṭihrānî adlı şahıslar geçiyor.

¹⁷ Bk. metin, s. 8.

¹⁸ Bk. metin, s. 8-9. Hasan Beg'in 15 yaşında iken ilk faaliyetlerine ait haberlerin 878 (1473-1474) yılından sonra yazıldığı anlaşılıyor. Çünkü, burada Uğurlu Mehmed'in doğumundan bahsedilirken onun babasına isyan ederek “uğursuz” lâkabı ile anıldığı söyleniyor (bk. metin, s. 163). Uğurlu Mehmed'in babasına karşı isyanı 878 (1474) de idi. Bundan başka, eserde 876 olaylarından da bahsediliyor.

da onun yazdığından bahsedilmişti. Bunlardan başka, Hasan Beg tarafından Memlûk sultanı Kayıt Bay'a gönderilen arabça bir mektup ile Karamanoğlu Pir Ahmed'e yollanan farsça bir mektubun da müellifimiz tarafından yazıldığını biliyoruz¹². Hattâ münşilikteki ünü *Hindistan*'a dek yayılmıştı. Maḥmūd Gāvān, en aşağı bir yıl geçirmek üzere, müellifimizi *Dekkān*'a davet etmişti¹³. Fakat müellifimiz, Hasan Beg'in sadece münşisi olmayıp, onun en yakın ve en itimad ettiği devlet erkânından birisi idi¹⁴. O bizzat kitabının başında eserini yazmak için "*maşâgil-i müzâkarât-i madâris*" den el çektiğini söylüyor. Fakat kendisinin nerede ve ne zaman müderrislik yaptığı iyice bilinmiyor.

Hasan Beg Rumlu müellifimizi "*kāzî*" olarak vasıflamakta ise de ne müellifin eserinde ne de başka bir eserde buna ait bir kayıt ve işarete rastgelinir. Eğer müellif gerçekten kadılık yapmış ise bu, ordu kadılığı (*kāzî-i mu'askar*) olmalıdır.

Görüldüğü üzere, Abū Bakr-i Tih-rânî'nin hal tercümesine dair pek az bir bilgi vardır. Bu pek az bilgi ile onun şahsiyeti üzerinde tam bir fikir edinmek çok güçtür. Bununla beraber, müellifin iyi ahlâklı ve seciyeli bir kimsede olduğu bu ve diğer meziyetleri ile her zaman itibar ve hürmet gördüğü kesin bir şekilde söylenebilir. Damgan'ı yağmadan, kadın ve çocukları tutsaklıktan korumak için, emîrlerin gazabını üzerine çekmek pahasına, nasıl büyük bir gayret sarfettiğinden yukarıda bah-

¹² Münşaat mecmuası, Ayasofya ktp., nr. 3986, yap. 45b-46a, 46b-47b. Bu mektuplardan beni rahmetli hocam M. H. Yinanç haberdar etmişti.

¹³ جواب مکتوب: کتب الی المولی الفاضل ابوبکر الطهرانی دامت

فضایله ودعاه الی الهندستان

(Muḥammad Gāvān, Riyāz al-inşā, yayınlayan Şayḫ Cānd b. Ḥusayn ve Gulām Yazdānī, Haydar Ābād, 1948, s. 175-176). Bu kaydı değerli meslekdaşım Jean Aubin göndermek lûtfunda bulunmuştur.

¹⁴ مولانا ابوبکر طهرانی وقاضی مصلح الدین علی ساوجی و امیر

ظہرالدین ابراہیم شاہ ازجملہ مقربان آن درگاہ بودند و مہمات

رعایا و برایا و حوایج ایشانرا ہموارہ عرض مینمودند

(Tārīḫ-i ilçî-i Nizām Şah, Millet, Ali Emiri ktp., nr. 756, yap. 11b).

XIV

KİTÂB-İ DİYÂRBAKRİYYA

mühimdir. Gerçekten Hasan Beg'in Abû Bakr-i Tîhrânî'ye daha ilk andan itibaren en itimad ettiği kimseler arasında yer verdiği görülüyor.

Hasan Beg 874 yılı sonlarına doğru (1470) Timurlu Yâdigâr Muḥammad Sultan'ı Horasan hükümdarı tâyin ettiği zaman buna ait menşuru müellifimiz yazmıştı⁹. Aynı yılın sonunda Tebriz'e gelen Hasan Beg'e burada, kadı ve mütevellilerin irtişa ve irtikâbından şikâyet edilmesi üzerine, hepsi azledilmiş ve müellifin tavsiyesi üzerine şer'i hâkimliğe *Türk* mevâlisinden birisi tâyin edilmiştir.

İşte, Abû Bakr-i Tîhrânî'ye ait bizzat kendi eserinde rastlanan kayıtlar bunlardan ibarettir.

Meşhur şair Mavlânâ Câmî', hacc dönüşü 878 (1473) yılında Tebriz'e uğradığı zaman kendisini Hasan Beg'in yakın adamları olan, Kâzî Ḥasan, Mavlânâ Abû Bakr-i Tîhrânî ve Derviş Kâsim-i Şagavul karşılamışlar ve onu merasimle hükümdarın huzuruna götürmüşlerdi¹⁰.

Abû Bakr-i Tîhrânî'nin ölüm tarihi dahi malûm değildir. Yalnız kesin olarak biliyoruz ki o, Hasan Beg'in ölümü esnasında (1 Şevval 882=5-6 Ocak 1478) hayatta idi. Hatîâ onun ölümünün 886 (1481-82) tarihinden sonra olduğunu bile söylemek mümkündür¹¹.

Müellifin Kara-Koyunlu ve Ak-Koyunlu` divanlarındaki asıl vazifesinin münşilik olduğundan şüphe edilmez. Yukarıda, Cihan-Şah ile Timurlu Abû Sa'îd arasındaki barış andlaşmasının müellifimizin kaleminden çıktığı ve Hasan Beg'in Yâdigâr Muḥammad Mirza'ya Horasan'ı tevcih ettiğine dair menşuru

⁹ Bu menşurun sureti için bk. Ḥusayn-i Haravî, Câmî'al-inşâ, Nurosmâniye ktp., nr. 4301, yaprak 71b-76a. Fakat Abû Bakr-i Tîhrânî bundan bahsetmemektedir.

¹⁰ 'All b. Ḥusayn al-Kâşifî, Raşahât-i 'ayn al-hayât, türkçe tercümesi, İstanbul, 1291, s. 225.

¹¹ Timurlular'dan Bay Sungur oğlu Sultan Muḥammad'ın İsfahan'daki vakfına ait bir tomar üzerinde müellifin mührü ve 886 (1481-82) tarihi ile Calâl al-dîn-i Davvânî'nin imzası vardır (bk. Jean Aubin, Note sur quelques documents Aq Qoyunlu, extrait des mélanges Louis Massignon, Institut Français de Damas, 1956, s. 135, not 3). Müellifin mührü Davvânî'nin tarihli imzası ile aynı zamanda konmuş olabilir.

ederek Bağdad'a gitti ve Cihan-Şah da 867 (1462) yılı güzünün ortalarında Şiraz'a girdi. Şiraz'ın âlim ve san'atkârlarına çok iltifat ve saygı gösteren Kara-Koyunlu hükümdarı, "*taht-i Karaca*" denilen yerde şehrin ileri gelenlerine mükellef bir ziyafet vermiş" ve 50.000 "*tenke*"nin âlimlerin ve seyyidlerin ihtiyaçları için vakfedilmesini buyurduktan sonra Azerbaycan'a dönmüştür⁸.

Bağdad'a giden Pir Budak burada babasına karşı daha kuvvetli bir düşmanlık göstermeye başladı. Öyleki Cihan-Şah bu söz dinlemez ve öğüt kabul etmez oğlunun üzerine yürümeye mecbur kaldı. 1,5 yıl kadar süren bir kuşatmadan sonra Pir Budak teslim oldu ve babasının emri ile öldürüldü. Müellif, Bağdad kuşatmasını tafsîlâtla yazmış ve hattâ Pir Budak'ın ölüm tarihi hakkında birkaç beyit söylemiş ise de, bu kuşatmada bulunduğu hakkında hiçbir şey demiyor. Bunun gibi, onun, Cihan-Şah'ın 871 (1467) da Uzun Hasan Beg'e karşı yaptığı ve felâketi ile neticelenen son sefere katıldığını da bilmiyoruz. Bu hususta bildiğimiz şey kendisinin Uzun Hasan Beg ile Timurlu Abû Sa'îd arasındaki muharebe esnasında (873) Kazvin'de oturduğudur. Fakat onun ne gibi bir sebeble bu şehirde bulunduğu bilinmiyor. Kendisi burada iken, Fars hâkimi Sayyid 'Alî'nin Erdebil yöresinde bulunan Sultan Abû Sa'îd'e, tabiiyetini bildirmek üzere gönderdiği elçileri, Kazvin'e uğramışlardı. Bunlardan Mavlânâ Şams al-dîn ile dost luğu olan müellif, Abû Sa'îd'in yenileceğine dair birtakım kârîne ve âlâmetler sayarak onu gitmekten alıkoymaya çalışıyordu. Filhakika az sonra Çağatay hükümdarının ölümü haberi gelmiş ve bunu takiben de perişan bir halde Çağatay askerleri görünmüşlerdi. Abû Bakr-i Tîhrânî çok geçmeden Erdebil'e gelmiş olan Uzun Hasan Beg tarafından davet olundu. Müellif de bu davete icabet ile Sultaniye yolu ile Erdebil'e bulunan Hasan Beg'in ordugâhına yollandı (873 Şevval'inde).

Bu davet keyfiyeti, Ak-Koyunlu hükümdarı Uzun Hasan Beg'in değerli insanları takdir ettiğini ve müellifimizin de bu zamanda tanınmış bir kimse olduğunu göstermesi bakımından

⁸ Bu hususta daha fazla bilgi için bk. Mükrimin Halil Yinanç, Cihan-şah İ.A., III, s. 182.

ki, müellif bir fersahlık mesafede üç yüzden fazla hayvanın yolda kaldığını görmüştü.

Horasan seferinden sonra, Cihan-Şah'ın Fars valisi olan diğer oğlu Pir Budak da babasının emirlerini dinlemiyerek tamamiyle müstakil bir hükümdar gibi hareket etmeye başlamıştı. Cihan-Şah 867 (1462) yılında oğlunu te'dib etmek için harekete geçti. Abū Bakr-i Tih-rānī de İsfahan valisi Muḥammadī Mirza'nın veziri Salmān ile birlikte orduda bulunuyordu. Müellif, yol arkadaşına Pir Budak'ın âkıbeti hakkında, Hâfız divânı'ndan fala bakmaları teklifinde bulundu; kitabı açtıklarında sağ sayfanın başında şu beyit çıktı:

سینه گو شعله آتشگده پارس بکش
دیده گو آب رخ دجله بغداد بیر⁵

Bunu müteakib, iyice tatmin olmak maksadiyle bizzat hükümdar Cihan Şah Mirza hakkında yine aynı kitab açıldı. Bu defa şu beyit çıktı:

اگر روم زپیش فتنها برانگیزد
ور از طلب بنشینم بکینه بر خیزد
تو عمرخواه و صبوری که چرخ شعبده باز
هزار بازی ازین طرفه تر برانگیزد⁶

Birkaç gün sonra Şiraz'ın durumu hakkında yine Hâfız divanı açılmış, bu defa da şu beyit çıkmıştır:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندا نگهدار از زوالش⁷

Az sonra beylerin meclisinde bu faldan bahsedilmiş ve müellif: "*fethin tahakkuku Şiraz'ın zevâlidir*" demişti. Bunun üzerine Çekirli Abū'l-Faṭḥ müellife şu cevabı verdi: "*yanlış söyleme, fethin gecikmesi Şiraz'ın zevalidir*".

Gerçekten "*feth*" gecikmeye uğramadı ve Şiraz'da "*zevâl*" bulmadı. Yapılan uzlaşma gereğince Pir Budak, Şiraz'ı terk

⁵ Dīvān-i Ḥwāca Şams al-dīn Muḥammad Ḥâfız-i Şīrāzī, Tahran, yayınlayan Muḥammad Kāzvinī ve Kāsim Ganī, s. 169.

⁶ S. 106.

⁷ S. 89.

nin doğru olmayacağını zira kendilerine taraftarlık gösteren İsfahanlılar'a, kıyamet kopuncaya dek anılacak kötü bir iş yaptıklarını söylemekle beraber Muḥammadî Mirza ve beylerin askerleri ile birlikte kaleden 3 fersah mesafede bulunan Astāna adlı yere çekildikleri ve kendisi çoluk çocuğu ile kaleden çıkıp giderken tecavüze uğramıyacağına dair *Kur'an* üzerine and içtikleri takdirde, kaleyi teslim edeceğini bildirdi. Abū Bakr-i Tihirānî onun isteklerini Muḥammadî ve beylere ilettiler. Onlar da bu istekleri kabul ettiler ve and içtiler. Tekrar kaleye gelen müellif bunu kale hâkimine bildirdi; tam döneceği esnada ağlaşmalar ve çığlıklar içinde çevresini saran halk ona canlarına dokunulmaması hususunda, şehzâde ve beyler katında şefaatte bulunmasını yalvardılar. Müellif aman verileceğini söyliyerek onları teskin etti. Kara-Koyunlu ordugâhına dönen müellif Çekirli Bayezid Beg'e halkın acıklı durumunu bildirmiş ve uzlaşma gereğince ordugâhın istenilen yere naklini sağlamıştır. Ertesi gün tan atarken şehre giren Muḥammadî'nin nökerleri ve bazı emîrler, verdikleri sözü bozarak yağmacılığa ve kadın ve çocukları tutsak almaya koyuldular. Bunu öğrenen müellif, ağır ve acı sözler söyleyip Bayezid Beg'den yapılanları önlemesini istedi. Müellifin bu sözleri ağırbaşlı bir insan olan Bayezid Beg'i harekete geçirmiş, tutsakları kurtardığı gibi, Muḥammadî Mirza'yı da ayıplamıştır.

Abū Bakr-i Tihirānî ertesi yıl (862=1458 başları) Cihan-Şah'ın Horasan seferinde bulundu. Bu seferde Cürcan, Tus, Meşhed ve Nişabur'un alınmasından sonra Herat'a gelindi. Cihan-Şah halka iyi muamele edilmesini emrettiği gibi, âlimlere ve eşrafa da iltifatta bulundu. Cihan-Şah'ın Herat'a gelmesi üzerine, birçok âlimler medreselerini bırakıp kaçmışlardı. Müellifimiz bu medreselere hocalar temin ettiği gibi, bizzat kendisi de *Giyâşîyya* medresesinde ders okutmaya başladı; bu arada vakit buldukça, hükümdarın emri üzerine, onun tarihini yazıyordu.

Aynı yılın sonunda, Cihan-Şah ile Türkistan hükümdarı Abū Sa'îd arasında barış yapıldı ve andlaşmayı bizim müellif yazdı. Cihan-Şah bir an önce Azerbaycan'a dönmek için ılgarla yola çıktı. Çünkü, oğullarından Hasan Ali orada tehlikeli bir isyan çıkarmıştı. Kara-Koyunlu ordusu öyle sür'atli gidiyordu

dirayetsiz bir kimse olduğunu anlıyarak aynı yılda oğlu Pir Budak kumandasında sevkettiği bir ordu ile Save, Kum ve Curbadağân'ı zaptetmesi üzerine İsfahanlılar Çağataylar'dan yüz çevirip şehri Kara-Koyunlular'a teslim ettiler. Cihan-Şah İsfahan'ı oğullarından Muḥammadî'ye verdi.

Müellifimize gelince, onun yeni İsfahan hâkimi Muḥammadî Mirza'nın divanında vazife aldığı anlaşıyor.

Cihan-Şah, 861 (1457) yılında, oğlu Muḥammadî Mirza'yı yanında Emîr Çekirlü Bistam Beg oğlu Bayezid ve Rüstamdar melikleri ve Calâviye ve Hazar (e) Carlb emîrleri olduğu halde Damgan'ın fethine gönderdi. Muḥammadî'nin ordusunda Abû Bakr-i Tîhrânî de vardı. Damgan'ı Babür adına idare eden Emîr Simnânî Nâsir al-dîn, şehir halkını kaleye sokarak müdafaaya hazırlanmıştı. Kara-Koyunlu ordusu şehri kuşatarak hendekleri doldurmaya ve surlarda delik açmaya başladı. Müellif, kalenin savaş ile alındığı takdirde halkın korkunç bir âkibete uğrayacağını anlayarak onları kurtarmak maksadı ile Bayezid Beg'den kan dökülmemesi ricasında bulunduğu gibi, beglerin eğlence meclisinde de Astar Âbâd hâkimi Baba Hasan-ı Karkın'ın bir baskın yaptığı takdirde hiç kimsenin bundan haberdar olamayacağını söyleyerek telâfisi güç herhangi bir hâdiseye meydan verilmemesi için, ordunun şehrin önünden çekilmesi fikrini ortaya attı. Müellif tam bu sözleri söylemişti ki, Cihan-Şah'ın ordugâhından, Uzun Hasan Beg'e karşı giden Tarhan oğlu Rüstem Beg'in ağır bir yenilgiye uğrayarak tutsak düştüğü haberi geldi. Müellifin muhtemel bir düşman baskını ile ilgili sözlerinin hemen arkasından erişen bu yenilme haberi üzerine, kalenin *vire* ile alınması için teşebbüse geçilmesine karar verildi ve bu işe müellif memur edildi. Abû Bakr-i Tîhrânî'nin kale hâkimi ile tanışıklığı olduğundan, onun sözlerine itimat edeceğinden emin bulunuyordu. Müellif hendek kenarına gelip içeri girmek istediğini bildirince, kale hâkiminin yakın adamlarından, müellifin dostu Mavlânâ İbrâhîm onu görerek pek sevinmiş ve Abû Bakr-i Tîhrânî derhal içeri alınmıştı. Yanında Ğiyâş al-dîn-i Halac olduğu halde kaleye gelen Abû Bakr-i Tîhrânî, dostça sözler söyleyerek kale hâkiminden, getirdiği teklifi kabul etmesini istedi. Kale hâkimi, bunların (Yani Kara-Koyunluların) sözlerine güvenme-

olarak yanında ninesi Gavhar Şâd olduğu haldе Horasan'a yollandı ve ordunun mühim bir kısmı da onu takib etti.

Bu hâdisе sebebile öldürölmiyerek mevkuf bulunan İsfahan büyükleri serbest bırakıldılar. Bunlar, müellif de yanlarında olduğu hâlde, Kum'a gittiler ve orada Sultan Muḥammad'ın Kürdistan'dan dönmesini beklediler. Çok geçmeden Sultan Muḥammad Kürdistan'dan geldi ve İsfahan büyüklerinden özür dileyerek onlara yeniden lûtf ve ihsanlarda bulundu. Verilmiş olan bu bilgiden müellifin hayatı ile ilgili olarak çıkarılacak husus şudur ki, o, İsfahan ileri gelenleri ile yakın münasebeti olan bir kimse idi. Şahrüh'un, bunların bir kısmını öldürtmesini müellif üzüntü ile karşılamış ve bu hareketin Şahrüh için hayırlı olmadığını kaydetmiştir. Yukarıda da görüldüğü gibi, Derviş'in rüyasını yoruş şekli de müellifimizin Şahrüh'un İsfahan büyüklerine yaptığı şiddetli muameleden duyduğu üzüntü ve kızgınlığın bir tepkisi olarak izah edilebilir. Onun Şahrüh'un ordugâhında bulunması, herhalde tesadüfi bir şey olmayıp İsfahan'daki bir memuriyeti dolayısı ile idi. Müellifin Sultan Muḥammad zamanında ve sonra Kara-Koyunlular devrinde de devam eden bu memuriyetinin mahiyeti bilinemiyorsa da bunun, inşâ divanında olduğunu söylemek mümkündür.

Sultan Muḥammad 855 (1451) yılında kardeşi Babür Mirza tarafından Horasan'da öldürüldüğü sırada Abū-Bakr-i Tihreânî yine İsfahan'da bulunuyordu. Bu hâdisе üzerine emirlerden Şayḥ Zâda İsfahan'a tagallub etmiş, şehrin büyüklerini, hil'atlamış ve sarıklılardan başka herkesin sakallarını traş etmeleri buyruğunu vermişti. Bunun üzerine müellif şu beyti inşad etti:

زدی در تیغ راندن لاف مردی بریش آوردی آن دعوی <که> کردی

Birkaç gün sonra ayak takımının baş kaldırması üzerine Şayḥ Zâda İsfahan'ı terk etmiş ve şehir Sayyid Amîr Zayn al-'Âbidîn adında birinin eline geçmiştir. Ancak bu şahsın da hâkimiyeti çok sürmemiş Babür Mirza 856 (1452) tarihinde Şiraz'a giderken ümerasından Pahlivan Husayn-i Dîvânâ'yi İsfahan'a göndererek burayı idaresi altına almıştır. Fakat Kara-Koyunlu hükümdarı Cihan-Şah'ın Babür Mirza'nın

yerek onlara, pek çok in'am ve ihsanlarda bulunduktan sonra, mühim vazifeler vermişti. Bundan sonra Sultan Muḥammad amcası oğlu Mirza ‘Abd Allāh’ın elinde bulunan Şiraz üzerine yürüdü; Şiraz’ın önüne gelince şehrin müdafaaya hazırlanmış olduğunu gördüğü gibi, Şahrüh’un da kendisini tedib etmek maksadiyle Herat’dan ayrıldığını öğrendi. Hiç de beklemediği bu haber üzerine Şiraz önünden kalkarak sür’atle geri dönen Sultan Muḥammad İsfahan’a gelen dedesinin kendi üzerine kuvvet göndermiş olduğunu duyunca ordugâhını bırakıp Kürdistan tarafına kaçtı. Şahrüh, torununun itaatsızlığına onun hizmetinde bulunan İsfahan büyüklerinin sebep olduğunu sanıyordu. Bu yüzden onları yakalatıp beraberinde Sâve’ye götürdü ve orada bazılarını öldürdü, bazılarını da bağlı olarak yanında alıyordu. Ordugâhını *Rey* dolaylarından *Faşâbüya*’da kurmuş olan Hakan-i Sâ’îd, bahar gelince Tahran’ın güneyindeki ‘Abd al ‘Azîm’in meşhedini ziyaret etmek için atlandı. Müellif de bu esnada onun ordugâhında bulunuyordu. Şahrüh, maiyetinde erkân ve ümerası olduğu halde yola çıktığı sırada *Simnânlı Şayḥ ‘Alâ al-davla*’nın dergâhı müridlerinden bir derviş, hükümdarı göstererek müellife: “*bu şahıs hayrete şâyan bir pâdişahdır. Ben bu gece rüyamda, Hazreti Peygamber’in onun elbiselerinin tozunu silktiğini gördüm*” dedi. Müellif de fazla düşünmeden: “*gördüğün doğru bir rüyadır, toz silmek topraktan olan bedeni, ebedî olan ruhtan ayırmak demektir*” cevabını verdi. Müellifin bu yorumu dervişin hoşuna gitmiyerek onun yanından ayrıldı. Fakat az sonra hükümdar alayının ağlaşmalar ve çığlıklar içinde geri döndüğü görüldü. Ağır bir baygınlık geçirmekte olan Şahrüh bir mahfe içinde taşınıyordu. Durum çok vahim olduğu halde halka hükümdarın dışının ağrımakta olduğu söylenmişti. Bunun üzerine müellif: “*tama’ dışını çıkarmak gerektir*” demişti. Yani herhalde müellif bu sözle Şahrüh’un fazla yaşamıyacağını söylemek istiyordu. Az sonra 72 yaşında olan Şahrüh hayata veda etti (25 Zilhicce 850 - 13 Mart 1447) ⁴. Şahrüh’un ölümü üzerine orduda bulunan torunu, Uluğ Beğ’in oğlu ‘Abd al-laṭîf Mirza dedesinin naşını

⁴ Bu hâdiseler hakkında ayrıca A. Samarkandî, s. 872-876.

GİRİŞ

I. MÜELLİF

Abū Bakr-i Tīhrānī'nin hayatı hakkındaki bilgimiz pek az olup, bu da kendi eserindeki bazı kayıtlara inhisar ediyor. Müellif yalnız bir müverrih değil, muktedir bir münşi, müderris ve üç devletin hizmetinde bulunmuş (bu arada Ak-Koyunlu hükümdarı Uzun Hasan Beg'in devlet erkânından birisi olarak) tanınmış bir kimse olmasına rağmen hiçbir eserde onun hayatına dair bir bilgiye rastgelinmez. Hattâ *Tārīh-i 'ālam ārā-yi Amīnī* adlı eserini, *Diyārbakriyya'ya* bir zeyl gibi yazan Fazl Allāh b. Rūzbihān, onun adını bile zikretmiyor.

Müellif, eserinde kendisini şöyle tanıtmaktadır: Abū Bakr *al-Tīhrānī al-İsfahānī*. Buna göre müellifin adı Abū Bakr olup, *İsfahān* köylerinden *Tīhrān*'da doğmuştur. Burası ¹ bazı ünlü muhaddislerin mensup bulunduğu bir köy olarak Yâķūt zamanında biliniyordu ².

Abū Bakr Tīhrānī kendisinden ilk önce Şahrüh'un 850 (1446) yılında *Rey*'de vukubulan ölümünü anlatırken bahsetmektedir. 846 (1448) yılından beri *Rey* ve Kum hâkimi bulunan Şahrüh'un torunu Bay Sungur oğlu Sultan Muḥammad, maiyetinin ağır bir şekilde hastalanmış olan yaşlı dedesinin (bu esnada 71 yaşında idi) iyileşmiyeceği hakkındaki sözlerine kanarak 850 yılı başlarında (1446) ³ Irak'ın diğer yerlerini ve Fars'ı ele geçirmek için harekete geçmişti. İlk önce doğrudan doğruya dedesinin divanına bağlı İsfahan'ı zapteden genç şehzade şehrin büyüklerinden kendisine muti olmalarını iste-

¹ Bu köyün mevkii hakkında bilgi edinemedim. Bugün İsfahan'ın batısındaki کرون bölüğünün merkezi olan Tīrān adlı köyün (Mas'ūd Kayhān, Coğrafya-yi mufassal-i Irān, Tahrān, 1511 h.ş., II, s. 410 harita, 424 cedvel), Tīhrān olması mümkün müdür, bilmiyorum.

² Mu'cam al buldān, yayınlayan F. Wüstenfeld, Leipzig, 1868, II, s. 565.

³ A. Samarkandī (s. 860 ve devamı) bu hâdiseyi 849 (1445) yılında gösteriyor.

VI

KİTÂB-I DIYARBAKRIYYA

deki Avukat Muḥammad Amîn Bey'in kütüphanesinde bulunmaktadır. Bu eserin bir mikrofilmni elde edebilmek için 1950 yılından beri tarafımızdan birkaç teşebbüs yapılmış ise de bunların hiçbirisi müsbet bir netice vermemişti. En sonunda *Millî Kütüphane*'nin kurucusu ve onun dirayetli müdürü Sayın Adnan Ötüken'in gayretleri ve eserin sahibi Avukat Muḥammad Amîn Bey'in lütûfkâr müsaadeleri ile *Diyârbakriyya*, ümidin kesildiği bir zamanda, *Ankara*'ya kadar geldi, tarafımızdan incelendi ve fotokopisi de alınarak geri gönderildi. Böylece eserin neşrine imkân verdiğinden Muḥammad Amîn Bey'e ve onun *Ankara*'ya gönderilmesini temin hususundaki gayretlerinden dolayı da Sayın Adnan Ötüken'e teşekkür etmek bizim için zevkli bir vazifedir.

Diyârbakriyya'nın elimizdeki nüshası müellif nüshası olmadığı gibi, üstelik bilgisiz ve dikkatsiz bir müstensih'in kaleminden çıkmıştır. Böyle bir nüshanın neşrinde pek çok güçlükler ile karşılaşılacağı meydandadır. Nitekim eserin neşrinde birçok yerlerin tashihi mümkün olamamıştır.

Diyârbakriyya'nın son cüzünü teşkil edecek olan kısmı da basılmakta olup, yakında ilim âleminin istifadesine sunulacaktır. Aynı zamanda bu son cüzde mufassal indeksler de bulunacaktır.

Sözlerimize son vermeden önce memnuniyetle belirtmek istediğimiz bir husus vardır ki, o da bazı meslektaşlarımızdan gördüğümüz yardımlardır:

Prof. Mücteba Minovî 9. formaya kadar matbaa tashihlerini -fotokopi ile karşılaştırmak suretiyle- okumak lütûfkârlığını göstermiş ve bir çok müşkillerin hallinde değerli yardımlarda bulunmuştur.

Prof. Ahmed Ateş son birkaç formanın tashihlerini gözden geçirmek zahmetine katlanmış ve bazı kelimelerin okunuşunda bizi aydınlatmıştır.

Dr. Ali Sevim ise bütün matbaa tashihlerini bizimle birlikte okumuştur.

Türk Tarih Kurumu Genel Müdürü Sayın Uluğ İğdemir de eserin iyi bir tarzda basılması hususunda kolaylık göstermiş ve yardımlarını esirgememiştir.

Adları geçen bu meslektaşlarımıza ve Sayın Uluğ İğdemir'e ayrı ayrı teşekkür ederiz.

Ankara, 9 Nisan 1962,
FARUK SÜMER

Ö N S Ö Z

XIV. yüzyılda Doğu ve Güney Doğu Anadolu'da siyasi faaliyette bulunan ve XV. yüzyılda, Horasan müstesna olmak üzere, İran ve Irak'a hâkim olarak büyük devletler kuran Kara-Koyunlular ve Ak-Koyunlular'ın devirlerine ait tetkiklerin pek az olduğu bir vâkıdır. Şüphesiz bunun başlıca sebeplerinden birisi bu devirlere ait tarihî kaynakların henüz neşredilmemiş olmasıdır. İşte bu cüz ile bu devirlere ait en mühim kaynak eserinin neşrine başlanmıştır. Bununla beraber, Kara-Koyunlular ve Ak-Koyunlular devirlerini lâıkiyle tetkik edebilmek için diğer bazı tarihî metinlerin de neşredilmesi gerekmektedir. Bugün elimizde V. Minorsky tarafından yapılmış âlimâne bir İngilizce tercümesi olduğu için, Ak-Koyunlular devletinin ikinci hususî vekayinâmesi olan Fazl Allâh b. Rûzbihân'ın *Târîh-i 'âlam-ârâ-yi Amîni'sinin* neşrinden şimdilik sarfı nazar edilebilir. Ak-Koyunlu tarihinin Yakub Beg'den sonraki devri için hususî bir tarihî eser yoktur. Bu devir için Kazvinli Yahyâ'nın (ölm. 962=1555) *Lubb al-tavârih'i* ve Huvâr Şah b. Kubad al-Husayni'nin (ölm. 972=1565) *Târîh-i ilçi-i Nizâm Şah*'ın daki bahisler başlıca yerli kaynaklardır. Her ne kadar bu sonuncu müellif Kara-Koyunlular ve Ak-Koyunlular bahsinde Hâlib al-siyar'i ve Lubb al-tavârih'i kullanmış ise de tarihinde onlarda olmayan mühim tafsîlât da vardır. Gaffârî'ye gelince, onun *Lubb al-tavârih*'den faydalandığı anlaşılıyor; *Târîh-i ilçi-i Nizâm Şah*'dan ya istifade etmiştir veya her ikisi bizce meçhul müşterek bir kaynağa dayanmaktadırlar. Bu husus ne olursa olsun her iki eserdeki Kara-Koyunlular ve Ak-Koyunlular bahsini yayınlamak lâzım geldiği gibi, bu devletler hakkında yine birinci derecede mühim bir kaynak olan 'Abd Allâh b. Fatîh Allâh al-Bağdâdî al-Giyâşî'nin (891=1486'da hayatta idi) arabça tarihi de bir an önce neşredilmelidir. Buna karşılık Hasan Beg Rumlu'nun yazma halindeki cildinin neşrine hiç lüzum yoktur.

Diğârbağrîyya'nın —bu eseri tanıyanlarca malûm olduğu üzere— tek bir nüshası mevcut olup, bu da *Irak*'da *Basra* şehrin-

TÜRK TARİH KURUMU YAYINLARINDAN
SERİ III — No. 7

ABÜ BAKR-İ TİHRÂNÎ

KİTÂB-İ DİYÂRBAKRİYYA

AK-KOYUNLULAR TARİHİ

1. Cüz

Yayınlayanlar

NECATİ LUGAL

FARUK SÜMER

Giriş ve Notlar

FARUK SÜMER

TÜRK TARİH KURUMU BASİMEVİ — ANKARA

1 9 6 2

فهرست مندرجات الكتاب

صغيفه

- ۲۸۵ < ذکرِ سلاطين چغتای و قراقوینلو >
 ۲۸۹ ذکرِ وفات اعلیحضرت خاقانی شاهرخ میرزا
 ذکرِ تصرف نمودن علی شکر که از جانب جهانشاه میرزا
 ۲۹۵ ایلچی بود سلطانیه را با بعضی از ولایت عراق
 ۲۹۸ ذکرِ احوال خراسان بعد از وفات شاهرخ میرزا طاب ثراه
 ذکرِ استیلاء میرزا علاءالدوله در هرات و بخشیدن خزائن
 ۳۰۰ بعساکرِ نصرت آیات
 ذکرِ سلطنت امیرزاده عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ
 ۳۰۷ بهادر طاب ثراه
 ذکرِ احوال فرزندان بای سنغر بن شاهرخ تا
 بزمان استقرار ملک بسلطان ابو سعید کورگان بن محمد
 ۳۱۶ بن میرانشاه بن تیمور کورگان
 ۳۲۶ < ذکرِ مستولی گشتن جهانشاه میرزا بر عراق و فارس >
 ۳۳۱ < ذکرِ معاودت بابر میرزا بخراسان >
 ۳۳۴ ذکرِ احوال شیراز و کرمان بعد از توجه بابر میرزا بخراسان
 ذکرِ احوال مقابله و مقاتله پیر بوداق میرزا با سنجر میرزا
 ۳۳۷ بعد از کشته شدن سید شروانی
 ۳۴۳ ذکرِ گرفتن لشکر جهانشاه میرزا دامغانرا
 ۳۴۷ < ذکرِ توجه جهانشاه میرزا به خراسان >
 ۳۵۸ < ذکرِ خروج حسن علی >
 < ذکرِ لشکر کشیدن جهانشاه میرزا بجانب شیراز برای
 ۳۶۲ تأدیب پسرش پیر بوداق میرزا >

ضعیفه

- ۳۶۷ > ذکرِ احوالِ حضرتِ صاحبِ قران <
 ۳۷۱ > ذکرِ محاصره و فتحِ بغداد
 ۳۷۶ > ذکرِ یورشِ صاحبِ قران بغزای گرجستان
 > ذکرِ ترتیبِ طوی فرمودنِ صاحبِ قران برای ازدواجِ
 ۳۸۷ شاهزاده محمد بیک در صحرائِ ارزنجان <
 ۳۹۳ > ذکرِ غزای گرجستان
 ۳۹۵ > ذکرِ فتحِ قلعهٔ خرپرت <
 > ذکرِ طوی ساختنِ حضرتِ صاحبِ قران از برای زفافِ
 ۳۹۷ فرزندِ ارجمندش زینل میرزا <
 ۴۰۱ > ذکرِ احوالِ فرزندانِ جهانشاه میرزا <
 ۴۰۶ > ذکرِ یورشِ جهانشاه میرزا بجانبِ دیاربکر <
 ۴۲۴ > ذکرِ قتلِ جهانشاه میرزا و اسیر شدنِ اولاد او مرای او <
 ۴۳۴ > ذکرِ احوالِ ممالک بعد از قتلِ جهانشاه میرزا <
 > ذکرِ بیرون شدنِ حسن علی از قلعهٔ ماکو و نشستنِ او بر
 ۴۳۸ تختِ سلطنت <
 ۴۴۳ > ذکرِ فرستادنِ سلطانِ ابوسعید < داروغگانرا > بعراق
 > ذکرِ توجهِ ابوالقاسم از کرمان براهِ یزد و امرای چغتای
 ۴۴۷ از جانبِ قم و کاشان باضفهان
 > ذکرِ توجهِ صاحبِ قران بجانبِ بغداد و بعد از
 ۴۵۷ آن بجانبِ آذربایجان و ویران شدنِ حسن علی <
 ۴۷۱ > ذکرِ امرای جهانشاه میرزا که باردوی سلطانِ ابوسعید پیوستند
 ۴۷۳ > ذکرِ فرستادنِ صاحبِ قران مراد بیک را بر سالت
 ۴۸۷ > ذکرِ جنگِ امیر مزید و گرفتار شدنِ او
 ۴۸۸ > ذکرِ هزیمتِ چغتای و اسیر شدنِ سلطانِ ابوسعید میرزا <

باب در بیان احوال آذربایجان و عراق ولشکر چغتای بعد از هلاک ابوسعید میرزا

- ۴۹۲ ذکر احوال چغتای
 ذکر توجه امیر یوسف میرزا و حسن علی بجانب همدان
 ۴۹۶ و کشته شدن شاه حسین لُر
 ۴۹۷ ذکر تعیین داروغگان اصفهان و سائر بلاد
 ۵۰۹ ذکر توجه حسن علی بهمدان و کشته شدن او
 ۵۱۱ ذکر توجه صاحب قرانی بجانب عراق
 ذکر احوال شیراز از زمان حادثه جهانشاهیه تا زمان
 فتح صاحب قرانی گیتی ستانی سلیمان ثانی
 ۵۱۶ ذکر توجه امیر یوسف بجانب شیراز و انهرام سیدی علی بیک
 ذکر توجه صاحب قران از اردبیل بعراق و فارس
 ۵۲۱ و توجه شاهزاده از اصفهان بشیراز
 ذکر احوال کرمان بعد از وفات جهانشاه میرزا تا اوائل
 سنه ست و سبعین و ثمانمائه
 ۵۳۲ ذکر احوال بغداد مع توابعها و توجه شاهزاده سلطان مقصود
 میرزا بدان دیار
 ۵۳۷ ذکر تفویض ایالت شیراز بحضرت شهزاده سلطان خلیل میرزا
 ۵۴۰ < ذکر توجه خلیل میرزا بجانب فارس >
 ۵۴۱ ذکر فتح قلاع کردستان
 ۵۴۲ ذکر لشکر فرستادن بجانب خراسان برای امداد و اسعاد
 یادگار محمد سلطان <
 ۵۴۵ ذکر معاودت سلطان خلیل میرزا از خراسان
 ۵۴۹ ذکر ورود رسولان از جانب روم و مصر
 ۵۵۳

ضمیمه

قسمتهای که از احسن التواریخ حسنِ روملو نقل شده است
متعلق به لشکر فرستادنِ حسن پادشاه بجانبِ روم
محاربه نمودن با سلطان محمد در آن مرزبوم

صفحه

۵۶۷	قضایایی که در سنهٔ ست و سبعین و ثمانئه واقع شده .
	گفتار در قضایایی که در سنهٔ سبع و سبعین و ثمانئه
۵۷۰	واقع شد
۵۸۵	فهرست الاسماء الرجال والنساء
۶۱۵	فهرست الاماکن
۶۳۰	فهرست القبائل والاقوام والسلسله والطوائف
	فهرست الکلمات والتعیرات التریکه و المغولیه
۶۳۴	والاصطلاحات
۶۴۰	فائت غلطنامهٔ جلد اول
۶۴۲	غلطنامه
۷-IX	مقدمه بزبان ترکی

< ذکرِ سلاطینِ چغتای و قراقوینلو >

درین محلّ بذکرِ احوالِ سلاطینِ چغتای و قراقوینلو

3 علی سبیلِ الاجمال قیام نمودن اولی است

درین سال سلطان محمد بایسنغر از جدّ بزرگوار شاهرخ مبرز

طاب ثراه عاصی گشت در اوائل سنه¹ خمسن سلطان محمد میرزا

6 ولد بایسنغر که ایالت قم و ری از جانب جدّ نامدار بدو تفویض

شده بود بداعیه مملکت گیری از قم بایصفهان رفت و سعادت بیک ولد

امیر خواندشاه که در اوّل (105 a) امیر دیوان او بود و بعد از

9 وفات عم او امیر محمد شاه که حاکم اصفهان بود بعزم تغزیت

عم بایصفهان رفته و بایالت مشغول بود از جانب شاهرخ میرزا امضای

ایالتش رسید و بایستقلال حاکم اصفهان گشت، چون خبر توجه شاه

12 زاده بجانب اصفهان استماع نمود فرار کرده از اصفهان باسید علی

گلبار که یکی از رؤسای شهر بود براه رویدشت متوجه هرات

گشتند چون خبر رسید بشاه زاده ایلغاری از عقب او روانه کرد

15 او را باسید علی بند کرده بشهر آوردند و سید علی را بقتل آورد و

سعادت بیک <را> چوب یاساق زد و در قنص کرده در قلعه شهر

آویخت و اکابر شهر را دعوت بطاعت و انقیاد فرموده و طوی عظیم

18 ساخت سه هزار خلعت با کابر شهر و ولایت از سادات و قضاة و علما و

مشایخ و صدور و صواحب و رؤسا و کبرا الباس فرموده و ده هزار تنگه²

¹ Yani 850 (1446).

² N: تنگی

۳ بعضی دوازده دیناری و بعضی بیست و چهار دیناری و هزار فلوری
در میدان طوی بباغ تخت قراجه پاشید و از درهم و دینار عرصه آن
باغ را سرخ و سفید بیاراست

شد از سیم و زر عرصه آن دیار چو فصلی ولی از خزان و بهار
در میان باغ سایه بانها و خرگاهها بر افراشتند و بر دور آن بجرگه^۱
۶ خیمه و خرگاه و سایه بانها بترتیب زدند هر فوجی در مظله^۲ علیحده
قرار گرفتند و با هر گروهی جمعی از نوازندگان خوش آواز و سازندگان
دلو آواز غلغله در هوا و جوف سما انداختند و چون زمانه بر سلطان شاهرخ
۹ میرزا آوازه طال مسکنه^۳ فینا زده بود و از هر گوشه نوای جانفزای

نظم

۱۲ بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
می و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم (105 b)

۱۵ از داعیان دولت شاه^۲ بمسامع مجامع انس میرسید و دواعی مختلفه در
هر کس بنوعی سر بر میزد و هر یک را برای برقص و سماع آورد^۳
الباس کرد و بتمام عراق از همدان و سلطانیه و قزوین و قم و ری و
۱۸ کاشان و یزد و ابرقوه دارغان فرستاد و حکام سابقه را بپایه سریر

^۱ N: بجرگه

^۲ N: شاه را

^۳ Burada bir atlama olduğu açıkça görülüyor.

- خود طلب نمود و مجموع طوعاً ام کره‌ها روی بدرگاه او نهادند سادات اصفهان و قضاة و سائر اعیان را بسپور غالات لایقه و انعامات شایعه نوازش فرمود شاه علاءالدین محمد نقیب اصفهان را در امور 3
- ملك دخلی عظیم داد و او را به پیشوایی عراقی ملکا و مالا و منصباً برداشت و در مشاورات امور ملکیه او را از دیگران ممتاز گردانید اکابر سائر بلاد عراق با هدایا و تحف روی بدرگاه آوردند و 6
- همه را علی قدر مراتبهم بانهامات بنواخت و چریک نامبردار¹ از سائر بلاد عراق بیرون آورد و لشکری آراسته مرتب ساخت و بجانب شیراز توجه نمود والی شیراز میرزا عبدالله ولد ابراهیم سلطان 9
- بن شاه رخ میرزا در سن صغر بود امراء عظام او شهر را محکم ساختند و ایلچیان متعاقباً و متوالیاً بجد بزرگوازش روانه ساختند و سلطان محمد میرزا چون به بیرون شیراز نزول فرمود اندرونیان را 12
- محکم یافت و شاه رخ میرزا از خراسان با لشکری گران و اسباب بی کران بعراق متوجه شده بود که او را از عصیان باز آورد و بآذربایجان بدفع جهان شاه میرزا توجه نماید چون دبدبه رایات حضرتش بمسامع 15
- شاهزاده رسید از شیراز معاودت نمود و بحدود اصفهان درآمد و شاه رخ میرزا نیز با اصفهان نزول فرمود و منقلای لشکر متوجه شاهزاده شدند چون خبر دریافت اُردو را برهم زد و آتش درخیمه و خرگاه 18
- خود انداخت (106 a) و بجانب کردستان ملتجی گشت و حضرت خاقانی از اصفهان توجه نمود و اکابر اصفهان بدست لشکریان

¹ N: و نامبردار

N: اساس

او در آمده بودند ایشان را بند کرده همراه خود تا به ساوه برد
 قاضی امام‌الدین^۱ فضل الله و خواجه افضل الدین ترکه و شاه علاءالدین
 3 محمد نقیب و مولانا عبدالرحمن برادر زاده قاضی امام‌الدین^۲ و
 خواجه رمه احمد چوبان^۳ را هر يك بدروازه از دروازه‌های ساوه
 بخلق^۴ آویخت و جمعی دیگر مثل خواجه محمود حیدر و شاه قوام‌الدین
 6 نقیب و شاه نظام‌الدین گلستانه و صواب صفویه و بعضی از رؤسا
 در قید ماندند آن زمستان درری قشلا می‌شد نمود و ایچی بجانب جهان‌شاه
 میرزا فرستاد و آوازه توجه بآذربایجان انداخت .

^۱ Hr (56^a) da ve dahi Hüsain b. 'Alī al-Kātib (Tarih-i cadid-i Yazd, Yazd, 1317 h.ş., s. 250) ve Davlat Şāh (Taḏkirat al-şu'arā, yay. Browne, Leide, 1901, s. 339) da böyledir; N:

امین الدین

^۲ N: امین الدین

^۳ Aynen böyle; Hr (58^a) ; خواجه پیر احمد چوبان ; Tarih-i cadid-i Yazd (s. 250) de: امیر احمد چوبان

^۴ N: خلق

ذکر وفاتِ اعلیٰ حضرتِ خاقانی شاه رخ میرزا

- چون در عالم ترتبِ اسبابِ سنّة الله عزّوجلّ بر آن جریان یافته بود که پیش از وقوعِ هر انقلابی ورقِ¹ الرقاب و خرابیِ مبائی³ منیع الجناب اماراتِ ظاهراتِ الدلالات متنوّعه از مجاری خفا بر مجالی نشوونما تلاحق پذیر گردد و کفی به² دلیلاً بما رُوی عن النبی صلعم «مِنْ أَشْرَاطٍ < قِيَامِ السَّاعَةِ > أَنْ تَكِيدَ الْأَمَّةُ رَبَّتَهَا»⁶ الی آخر الحدیث خروجِ سلطانِ محمد از ربقه طاعتِ جدّ بزرگوار و عقوقِ پیر بوداق پدرِ نامدارش را فتحِ البابِ زوالِ دولتِ خاندان و اماراتِ اختلالِ امارتِ ایشان بود و نیز قتلِ³ سادات و علما که اشرافِ امت و⁹ اختلافِ نبی صاحبِ دعوت اند بر حسبِ فرموده «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتَهُ بِالْحَرْبِ» موجبِ انفضاضِ جدارِ اعمار و انقراضِ دولتِ استوار خواهد گشت¹²

مثنوی

مرقضى را در اصفهان پیری	دید در خواب چون رُیان شیر
شده آشفته آمده زنجف	متوجه بساوه کارد بکف ¹⁵
(106 a) گفتش ای شاهِ اولیا بیقین	شیرِ حق رهنمای دینی و دین
چیست این اشتعالِ نارِ غضب	بکجا میروی و چیست سبب
اسد الله گفت کأی سائل	میروم تند از پی قاتل ¹⁸
کشته فرزندی بی گناه مرا	شاه رخ از غرورِ جور و جفا
پیر این خواب را چو روز دمید	گفت مشروح هر کرا می دید
ثبت کردند این حدیث ازوی	تا چه آید خبر ز جانبِ ری ²¹

¹ دقایق N:

² فیه N:

³ قبل N:

- در زمانی که اردوی سلطان محمد میرزا دریلاق کُندمان که پانزده
 فرسخی اصفهانست چون مجلسِ مستان خراب و پریشان گشت و اسمعیل
 نام از چهارگانِ محرمِ شاهرخ میرزا بود اکابرِ اصفهان را تتبع کرده
 بعضی قرای آن حدود بدست آورد و ایشانرا بند کرده بساوه رسانید و
 حکمِ یرلیغ بر ایشان باجواء قتلِ بی دریغ جریان یافت و پادشاه بری
 قیشلامیشی نمود و ایّامِ شتا بِلنْقضا پیوست در روزِ نوروزِ سلطانی
 حضرتِ خاقانی را داعیهٔ زیارتِ آستانهٔ مقدّسهٔ مشهدِ عبدالعظیم که
 در شهرِ ری پیدا شد از فشا بویهٔ ری عند طلوعِ الصبح سوار گشته
 ارکانِ دولت از فرزندانِ نامدار و امرای کامگار و مقربانِ حضرت
 سه روزه یراق گرفته برکاب بوسی همان همراه شدند در وقتِ
 سوار شدن این بندهٔ حقیر محرّرِ این مسودّه بر درگاه حاضر بود
 چون حضرتِ پادشاه روانه گشت درویشی از مریدانِ آستانهٔ علیّهٔ
 شیخ علاءالدولهٔ سمنانی قُدّس سِرّهٔ رسید و فرمود که این شخص
 عجب پادشاهیست من امشب چنان بخواب دیدم که حضرتِ رسالت
 پناه صلعم گرد از جامهای او دور می کرد این فقیر را بی تدبیر و
 تأملی بر زبان جاری شد که این واقعه رؤیای (107 a) صادقه است
 گرد از افشاندن عبارتست¹ از جدا کردنِ بدنِ خاکی از روحِ روان ،
 درویش را این تفسیر مستحسن نیفتاد از پیشِ این فقیر گذشت باندک
 زمانی ولولهٔ معاودت برخاست بر خلق حیرت و انده اش غالب گشت
 فی الفور او را بر تختِ روان انداخته گردانیدند و غشیِ عظیم برودست
 یافته بود و قدرت بر رکوب ساقط گشته بلکه احتضار بروزا هر شده بود

¹ غبار ست N:

- آوازه انداختند که درد دندان عروض یافته، این فقیر گفت که دندان طمع میباید کندن، تمام عرصه اُردو چون عرصه شطرنج که بیک شاه رخ برهم زده شود از هم فرو ریخت ای بسا پیادگان ضعیف که 3 بر اسبان گرانها سوار شدند و ای بسا شاه زادگان که از اسب دولت پیاده رخ برخاک مذلت افتاده ماندند خزائن سلطانی و سائر امر بغوغای اراذل و اجلاف بخاک فرو رفته و نفایس امتعه و جواهر بدست رند و اوباش در آمد و غبار زوال و اختلال بر خیمه و خرگاه اصحاب جاه و جلال نشست و فریاد و فغان از نهاد پیر و جوان برخاست طلعت غراء نوروز سلطانی بظلام «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا 9 النَّجْمُ اُنْكَدَرَتْ»¹ سیاه گشت و وجهه بیضای خورشید تابان که بتقدیر «الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» از زمستان خانه حوت بنقطه اعتدال ربیعی در آمده بود چون هوای خریف بدم سردی بادِ خزان 12 تیرگی یافت «يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا»² از شبهای آسودگان مراغده غرور و غنودگان پستر عیش و حضور سر بیرون کرد تخم دواعی که در زمین صدور ارباب حاجات ریشه می انداخت و باب 15 امیدواری التفات حضرات در شکم³ دهر از زمین توفیر آیین بیرون آورده بود بیک خشک سرمای یأس و حرمان بفساد آمد مطالب و مبالغی چون ریاحین بری (b 107) و ازهار باغی بیک صدمه جامه 18 زمهریر خبیث و خسران «هَشِيمًا تَذَرُوهُ الرِّيحُ» گشت قرار و آرام از دلها کوچ کرده و مقصد و مرام از پیش دیدها اختفا یافت

¹ Takvîr sûresi (LXXXI), 1. ve 2. âyet.

² Muzammil sûresi (LXXIII), 17. âyet.

³ N: در شکستن

⁴ Kahf sûresi (XVIII), 43. âyet. Takat N: کھش

تاریخ

- ۳ پادشاهِ زمانه طابِ ثراه وارثِ کیقباد و کیخسرو
 مظهرِ لطف شاهرخ سلطان که زکسری بعدل برد گرو
 ناگه آمد بگوش جانش خطاب کای شه اکنون کشیده دارجلو
 مدتی تخمِ نیکویی کشتی آمدت این زمان زمانِ درو
 ۶ شو پیاده کنون زاسبِ حیات شاهرخ میرزا همان^۱ و برو
 وقتِ تحویلِ او ازین عالم صبحِ نوروز بود و مطلعِ ضو

- صبحِ نوروز که نون است و مطلعِ ضو که ضاد است هشتصد و پنجاه
 ۹ باشد که تاریخِ بقاتِ آنحضرت است لشکر چون بنات النعش متفرق
 گشت نعشِ شاهرخ میرزا را گهرشاد آقا که والده^۲ فرزندانِ او
 الغ بیک میرزا و بایسنغر میرزا و جوکی میرزا بود همراه شد و بانوکرانِ
 ۱۲ خاصه متوجه هرات گشت و عبداللطیف میرزا ابن الغ بیک بن
 شاهرخ میرزا بیادشاهی بیرون آمد اکثرِ امراء عظام بدو پیوستند و
 بابر میرزا بن بایسنغر میرزا باجمعی از امرا و امیر زادگان متوجه
 ۱۵ اسرآباد شد و بعضی از امرا مثلِ شیخ ابو الفضل علیکا که امیر دیوان
 بود و بیلغار از عقبِ سلطان محمد میرزا رفته بسطان محمد پیوست و
 قریب نه نفر از فرزندانِ امیر بزرگ تیمور کورکان که پناه بدولت
 ۱۸ روی بریت آورده بودند چون ابتدای انقلاب کلتی بود بر ایشان
 اعتماد نداشت مجموع را به پیرزاد بیک بخاری سپرد تا ایشانرا
 در بندِ خوار^۳ ری گذرانید بحراسان روانه ساخت (a 108) و سلطان

^۱ N: همان^۲ N: خار

- محمد میرزا با معدودی چند بقم نزول فرموده^۱ [امیر شیخ حاجی عراقی و امیر سعادت خواند شاه امیر دیوان شدند و شیخ ابو الفضل علیکه مهر بر بالای امرا زد و خواجه محمود حیدری بر قرار^۳ سابق لوای وزارت بر افراخت]^۲ بقیة السیف از سادات و اکابر اصفهان که درری مقید بودند مثل شاه نظام الدین فضل الله گلستانه و شاه قوام الدین حسین و امیر روزبهان ولد قاضی امام الدین^۴ ۶ فضل الله و شاه رکن الدین صفوی و امیر عبدالله باب الدشت و خواجه جلال الدین محمد کلکزو و خواجه صنی الدین و سلطان محمود خاری و این فقیر نیز مصاحب ایشان بود روی بقم آوردند و بانتظار محمد ۹ میرزا چند روز توقف نمودند تا سلطان از کردستان بقم رسید و همه را عذر خراست و بخلعت و اسب و خرجی بقدر احتیاج نواخت > بعد ازین منزل به منزل< و ییلاق به ییلاق متوجه اصفهان شد و چون سلطان ۱۲ باصفهان رسیده از اطراف و جوانب جوانان^۵ و سپاهیان بدو پیوستند در عرض دوماه لشکری قوی مجتمع گشته و عدت و اسباب نیز از هر طرف بهم رسید و از اصفهان عزیمت شیراز کرد امیر حسن شیخ ۱۵ حاجی را بداروغگی اصفهان گذاشت و رایات سلطنت بجانب شیراز برافراشت روز بروز اردوی او چون زنده رود اصفهان بتلاحق جوانان زیاده می گشت از ولایت و توابع اصفهان و قم و کاشان و ۱۸ یزد نیز چریک نام بردار^۶ بیرون برد

^۱ Üç satırlık boşluk.

^۲ Hr, 57^a.

^۳ N: امین الدین

^۴ Bir satırlık boşluk.

^۵ N: جوانان

^۶ N: چریک و نام بردار

نظم

بر آراست اردو بمردانِ کار چو آهو بتک لیک شیرِ شکار
 همه سرو قد و همه گلِ عذار همه تازه رو همچو ابرِ بهار
 (108 b) همه همچو شمشادِ نوخاسته همه همچو گلدسته آراسته
 بچنید چنید ازو مرزوبوم زمین چون فلک گشت ذات النجوم

6 هر روز کوچ رفت تا بعقبه^۱ مابین^۱ و امیر زاده عبدالله سلطان ولدِ
 ابراهیم سلطان نیز لشکرِ فارس مرتب ساخته تا بعقبه^۱ مابین آمده
 بود و راه مسدود ساخته چون سلطان محمد میرزا بر راه ظفر نتوانست
 9 یافت بطولِ کوه لشکرِ جرّار کشید تا بحدودِ نیریز و شبانکاره، و
 امیر زاده عبدالله نیز از وراء خیل میرفت و طرق مسدود می ساخت
 بهمان موضع، چون مانع از میان برخاست و هردو گروه بهم متلاقی
 شدند و از طرفین صفوف مرتب گشت بآنندک زمانی سلطان محمد
 12 غالب < آمد > و بر شیرازیان زمانِ انکسار و انهمام راه یافت بعضی
 امرا کشته و بعضی گرفتار شدند و امیر زاده نیز بدامِ اسار افتاد و
 15 سلطان او را از راهِ یزد بخراسان روانه کرد و بشهرِ شیراز متوجه
 شد سکنِ شهر و ولایت را در کنفِ رعایت و حمایت جا داد.

¹ مابین: N

ذکرِ تصرف نمودنِ علی شکر که از جانبِ جهان‌شاه میرزا
ایلچی بود سلطانیه را با بعضی از ولایتِ عراق

- 3 و سلطان محمد میرزا بتسخیرِ فارس مشغول شد با کابرِ اصفهان،
چون شاهرخ میرزا بجوارِ رحمتِ ایزدی پیوست امیر علی شکر که از
امراء جهان‌شاه میرزا بود و پیشکش از جانبِ جهان‌شاه بیک بدرگاهِ
6 شاهرخ می‌آورد در وقتِ وصول به مدینه¹ سلطانیه از وفاتِ حضرتِ
خاقانی خبر یافت و در سلطانیه توقف نمود حاکمِ سلطانیه را از شهر
بیرون کرد و شهر را از برای جهان‌شاه میرزا تصرف نمود و چون سلطان
محمد میرزا بتسخیرِ فارس اشتغال داشت جهان‌شاه میرزا آن طرفِ
9 عراق که بآذربایجان¹ اتصال داشت در حوزه² تصرف آورد و
داروغگانِ (109 a) چغتای رو بفرار آوردند و همدان و قزوین و
12 درگزین را تا بولایتِ قم متصرف شدند و قم را محاصره ساختند سلطان
محمد میرزا بعضی را از سردارانِ اصفهان مثلِ امیر عمادالدینِ
ورزنه و جمعی از رؤسا برای امدادِ ملک شاه غازی بقم فرستاد و
15 در وقتی که سلطان محمد میرزا از اصفهان بشیراز متوجه شد امیر
حسین طارمی که در اصفهان بداروغگی نصب کرده بود و آوازه³
هجومِ ترکان در عراق مترکم گشت امیر حسین را چون ولایتِ موروث
بسلطانیه و قزوین متصل بود اصفهان را انداخت و بایستعجال باُمراء
18 جهان‌شاه میرزا پیوست و با امرا بمحاصره⁴ قم مشغول شد سلطان محمد

¹ N: ارنجان

- میرزا آن زمستان در شیراز ماند تا تمام ولایت فارس را با احشام شول و کرد و خلیج مسخر ساخت چون مرکز آفتاب لشکر قوای نامیه را از ولایت جنوب بجانب شمال میکشید و خیام رنگارنگ شکوفه و ازهار از زمستان خانهای کمون و بطون بصحرا میزد و جوانان چمن را بخلعتهای بهاری و اطراف باغ و بستان و صحاری بالخان^۱ مرغان خوش نوا و انفاس شمال می نواخت و بناهای مستانه کبک دری پرده دری مستوران زهد و تقوا و توبه شکنی اهل دعوی میکرد سلطان محمد لشکر بجانب عراق کشید چون بایصفهان در آمد جدّه او 9 گهرشاد آقا با برادرش امیر زاده علاءالدوله بن بایسنغر میرزا و تمام امراء عظام جدّ بزرگوارش مثل امیر شیخ لقمان برلاس و امیر محمد صوفی ترخان و احمد فیروز شاه و دیگر امرا و نامداران 12 باده هزار سوار بدو ملحق شدند و سبب آمدن ایشان از خراسان آن بود که بابر میرزا غلبه کرده بود و ایشان را بیرون کرده و بر خراسان دست یافته، چون سلطان محمد بلشکر خراسان قوی گشت و 15 در اصفهان عرابها و گردونها ساخت (109 b) و بجزبادقان توجه نمود جهانشاه میرزا نیز از آنجانب متوجه شد و هر دو طائفه بیکدیگر نزدیک می شدند گهرشاد آقا بایصلاح مشغول گشت مولانا یعقوب را که 18 یروانچی شاهرخ میرزا بود و در دیوان امارت سلطان محمد میرزا داخل شده برساله پیش جهانشاه میرزا فرستادند و او را بصلح دعوت و ارشاد نمود چون گهرشاد آقا در زمان شاهرخ میرزا > جهانشاه 21 میرزا را < پسر خوانده بود و او را تقویت و تمشیت کرده و بسلطنت

بالمال: N¹

- آذربایجان مقرر ساخته جهانشاه میرزا از ربهه^۱ طاعت و انقیاد بیرون
 نتوانست رفتن امثال امر نموده بمصالحه مبادرت نمود در ولایت
 کمره^۲ جربادقان مواد صلح بهم رسید و حجت مخالفت از میانه بر
 3 خاست^۱ و سلطانیه و قزوین و همدان بجهانشاه میرزا مقرر داشتند و عقد
 مواخات بایمان مؤکد ساختند و سلطان محمد میرزا بایصفهان مراجعت
 نمود و از جانب جهانشاه میرزا امیر علی شکر بایالت همدان و امیر
 6 شهسوار بیرامی بسلطانیه^۲ و قلیج اصلان بیک بقزوین متعین گشتند.

^۱ N: برخواست

^۲ N: بسلطانیه

ذکرِ احوالِ خراسان بعد از وفاتِ شاهرخ میرزا طابَ ثَراهُ

- 3 چون حضرت خاقان دعوتِ سبحانی را اجابت فرموده عبداللطیف بن الغ بیک میرزا بن شاهرخ میرزا درری بر لشکر استیلا یافت و رایتِ سلطنت بر افراشت با جدّه خودش بی ادبی کرد و او را غارت کرد
- 6 نوعی که خرابی و شورش و پریشانی بر ایشان راه یافت که نعشِ حضرت خاقانی بر زمین ماند و هیچکس را مجالِ محافظت و مراقبت آن نبود تا عاقبه الامر گهر شاد آقا بعجز و ناتوانی آن را از هوا چنان برداشت و بالشکر همراه شد چون عبداللطیف بحوالی نیشابور در آمد
- 9 شرابِ خواب او را در ربود و ایلغارِ علاء الدوله میرزا از هرات با ردوی او دست یافت (110 a) اردورا برهم زدند و عبداللطیف میرزا را از جامه خوابِ غرور بیرون > کرده < بقید اسار گرفتار ساخته
- 12 بهرات بدرگاهِ علاء الدوله میرزا بردند و علاء الدوله میرزا استیلا یافته ابوابِ خزائن خاقانیه را بر روی لشکر مفتوح ساخت و بسرِ نقره و زر قسمت مینمودند....¹ و او باش را بمرسوم و انعام نوازش فرمود و امرا و وزرای جدّ
- 15 بزرگوارش را بامارت مقرر ساخت و لشکری بقیاس از طوائفِ امم برهم بست با زارِ اسلحه و دواب رواج یافت هر چه بیک دینار قیمت داشت
- 18 بصد دینار رسید کسانی که چون پیاده شطرنج در پیش اسب دیگران

¹ Üç dört kelimelik bir boşluk.

- میدویدند بموت شاهرخ میرزا چون فرزین پهلوی شاه نشستند و زین
 زرین براسب تازی بستند هر بی اعتباری چون تباری شد درهم و
 دینار بی وقع و مقدار گشت جواهر چون اعراض بی اعتبار ماند و درو 3
 لآلی چون مهرهای سفال بی قیمتی یافت لیثمان هرات ندیمان امرا و
 ولایه گشتند چون این خبر بمسامع علیه پادشاه عادل عالم غامل
 سکندر زمان انوشیروان دوران سلطان حکما و برهان علما 6

نظم

- بکف همچو دریا بدل همچو کان چو فاروق در عدل و نوشیروان
 بعلم و عمل در زمانه علم سر سروران فنون حکم 9
 بحکمت رصد بند و مشکل گشا دقیق النظر در علوم سما
 امیر کبیر الغ بیک بهادر که بزرگترین فرزندان شاهرخ میرزا بود
 لشکر از ماوراء النهر بجانب دار السلطنه پدر کشید از بلاد خراسان و 12
 غورو غرجستان و بدخشان تا بحدود قندهار روی بدرگاه او آوردند.

ذکر استیلاء میرزا علاءالدوله در هرات و بخشیدن

خزائن بعسا کر نصرت آیات

- چون عبد اللطیف میرزا (110 b) به نیشابور رسید خبر باُردوی او افتاد که امیر زاده علاء الدوله را که شاهرخ میرزا درین یورش اورا قائم مقام خود ساختند زمام تمام خراسانرا بقبضه اقتدار او مربوط گردانیده بعد از اطلاع بر خبر وفات استیلای عظیم یافته
- 6 خزان که سالها از اطراف و اکناف عالم در قلعه ارك هرات جمع شده بود ابواب خرج بدان گشاده بی حساب قسمت می نماید و زر و لآلی را
- 9 حبوب وار دام صید قلوب و درهم و دینار را ایشار ملك مطلوب گردانیده به بی سرو پایان دامن دامن و دستار دستار بمردم صاحب اعتبار قنطار قنطار و قطار قطار می بخشید چون آفتاب که زرهای شهروان
- 12 کواکب را در وقت خروج از پرده افق بر سر هواداران دیدار نور پاش خود نثار می کند و ارك ترك ترك فلك البروج را از از نقش و نگار ثوابت و سیار می پردازد او نیز نقود ارگ بر تارك
- 15 ترکان می پاشید و خلقی کثیر روی بدرگاه دعوتش آورده اند و امرای ترخانی بر خوان انعام عام او جمع شده و بدعوت و تبعیت اوره نمونی می کنند و چون علاءالدوله میرزا خبر یافته که او

¹ N: خان

- نعلشِ جدّ بزرگوارش بر داشته و لشکر را بخود استمالت داده و بسیاری از امرا بواسطه آنکه پدرش الغ بیک میرزا بر تخت سلطنت است و اسنّ اولادِ شاهرخ میرزا و پادشاهی ذو شوکتِ عادلِ عالم³ منیعِ الجناب است در زیرِ لوای سلطنت او در آمده و دستِ اعتصام بحبلِ متینِ جاه و جلالِ او و پدرش محکم کرده اند بجعی را از امرا بنیتِ دفعِ صائل از هرات بایستقبالِ او فرستاد چون این خبر⁶ بعبد اللطیف رسید در حوالی نیشابور طرقِ حزم و تیقظ پیش گرفت و بمحافظتِ معسکرو مواظبت بر اسبابِ حذر قیام مینمود تا زمانی که امرای (IIIa) ترخانی بامرِ علاءالدوله باسباب و عُدّه تمام بدو⁹ نزدیک شدند و مالِ حال بقتال و جدال کشید امرا و لشکریان که بدو پیوسته بودند هریک از ممری و مفری بیرون رفتند بغیر از ملازمانِ خاصّه کسی ایستادگی نکرد ایشان نیز بعد از اندک مدافعتی از ممانعت و¹² مقاومت متقاعد گشتند و او را تنها گذاشته دستگیر و اسیر ترخانیان شد تا او را بند کرده در نواحی جام بدرگاه علاءالدوله رسانیدند و بنا بر ملاحظه مناعتِ شان و علو مکانِ پدرش او را از قتل محروس¹⁵ فامّا مقید و محبوس گردانید و چون الغ بیک نیز بطلبِ ملکِ موروث و طمعِ بخرانه مېشوٹ از سمرقند عزمِ خراسان کرد و لشکرِ جرّار از دیارِ ماوراء النهر تا بحدودِ ترکستان از آب گذرانیده نواحی¹⁸ بلخ را مخیمِ سرادقاتِ جلال ساخت و بعد از ترادفِ رسل و تواردِ کتب با علاءالدوله میرزا صلح کرد و ولایتِ مرغاب و میمنه¹ و شبرغان و بلخ و قندوز و بقلان² و سان و چهاربیک³ بالغ بیک میرزا²¹

¹ N: میمنه² N: بقلان³ As (s. 934): چار بیک

آرار یافت امیر زاده علاءالدوله عبد الطیف میرزا را بدرگاه عمّ
 بزرگوار فرستاد چون پهای بوس پدر رسید اورا تربیت فرمود مال و
 متوجهات و سایر حقوق دیوانی را با ایالت آن ولایت بدو ارزانی
 داشت و امرای بزرگ چون منصور خمار و قوچر و امیر سلطان دولدای و
 اولاد امرا مثل احمد امیر افضل بن امیر حمزه و سلطان احمد ملکوت و
 6 علی اکبر بایزید و قورچیانرا بملازمت او مقرر ساخت و امرای
 برلاس را که در قندوز و بقلان¹ بودند سلطان یوسف و سلطان جنید و
 محمود بابیق² و اسمعیل صوفی ترخان ابن امیر سیدی احمد ترخان که در اندخود
 9 حاکم بود مقرر کرد که جار و احضار اورا فرمان بردار باشند و از
 دائرة اطاعت او پای بیرون نهند (111 b) و اسباب سلطنت اورا
 کمابغی مرتب گردانید و خود بسمرقند معاودت نمود و عبداللطیف
 12 میرزا بلخ را مقرر اقامت و مرجع امن و استقامت و موطن عدل و
 انصاف و مرجع انواع اعتساف ساخت بر سیرت جد بزرگوار و
 پدر نامدار با خلق سلوک کرد دست متغلبه از زیر دستان بر بست
 15 ابواب عدالت بر روی رعیت بر گشاد باندک روزگاری سیاست او بر
 اطراف جاری و ضرب مهابت او در دلها کاری گشت امیرزاده صالح
 بن پیر محمد بن عمر شیخ را که از قبل علاءالدوله در نواحی
 18 مرغاب نشسته بود بشیخونی منہزم و تارومار ساخت و بنعمت فراوان
 ببلخ معاودت نمود و علاءالدوله میرزا بالشکری گران و اسباب بی پایان
 بعزیمت بلخ و بانتقام³ از عبداللطیف میرزا از هرات بیرون رفت چون

¹ N: بقلان² Aynen böyle.³ N: بابیغام

- بحدود بلخ رسید عبداللطیف امیر سلطان ملک دولدای را در قلعه هندوان بلخ گذاشته با بقیه امرا و لشکریان در دره جر در آمدند و چند روز علاء الدوله میرزا در آن نواحی گذرانید و دو روز محاصره فرمود و چند کس از بهادران لشکر کشته شدند چون دید که تحریک سلسله عداوت با عزم بزرگوارش الغ بیک میرزا مؤدتی بوحشتی عظیم خواهد شد بهرات معاودت نمود چون سلطان عدالت پناه الغ بیک میرزا برین قضیه وقوف یافت در شهر سنه ۸۵۲ بجمع عساکر گردون مآثر امر فرمود و لشکر جرّار بخراسان در آورد و در باب هرات چون آن دو کوکب سمای سلطنت را قران افتاد و کار بمقابله و مقاتله کشید عبداللطیف میرزا داد مردی و مردانگی داد

در آمد چو شیران میدان نورد زمینان بر آورد گرد نبرد

- امیرزاده علاء الدوله باندک فرصتی انهزام و بنیان ناستوار لشکر بیشارش انهدام پذیرفت و هرات و سائر (112 a) ملحقات بتصرف الغ بیک میرزا در آمد چون علاء الدوله را در خراسان جای قرار نماند و برادرش بابر میرزا که در استرآباد بود بدو پیوست و امیرزاده الغ بیک بعزم تسخیر قلمرو پدر بزرگوار متوجه عراق گشت چون به پل آب روشن که مشهور است به پل ابریشم نزول فرمود خبر رسید که یار علی ولد امیر اسکندر قرا یوسف که در قلعه نره تو مقید بود و بامداد سلطان ابوسعید بن امیر محمد درویش اطلاق پذیرفته بر قلعه و خزاین دست یافته و با او باز گشته و کریم داد پسر مولانا

هما: N¹

- مبارکشاه مغ^۱ که پروانچی^۱ شاهرخ میرزا بود وزیر او شده و بنواحی هرات در آمده و بالشکر^۲ امیر بایزید بن سعدالدین آقا که ملک الامرای الغ بیک میرزا بود و حاکم هرات محاربه نمود و ایشانرا شکسته و 3 برادر هرات بمحاصره نشسته الغ بیک میرزا بوصول این خبر از پل آب روشن مراجعت نموده عازم هرات گشت و یار علی باز بقلعه نره تو عائد شد و امیرزاده علاءالدوله و بابر میرزا از توجه الغ بیک 6 بصوب استرآباد توجه عراق نموده بودند در حوالی سمنان خبر مراجعت الغ بیک میرزا یافتند از توجه متقاعد گشته عنان عزم 9 بصوب معاودت منصرف داشتند از انصراف ایشان انحرافی در مزاج اقامت عبداللطیف میرزا در مشهد مقدس که ایالت آنجا بدو مفوض شده بود راه یافت زمام توقف از دست او بیرون رفت بی تأملی و 12 تحمّلی بجانب پدر راجع شد در شهر هرات بخدمت پدر فائز گشت و باز بایالت هرات و ما یتبعها اختصاص یافت و پدر بتخت سمرقند معاودت نمود و علاءالدوله و بابر میرزا بنابر آنکه الغ بیک میرزا و 15 عبداللطیف را هر دو برجعت قهقری شتابنده یافتند نیران داعیه تسخیر خراسان و تخلص هرات و ضایم آن در دماغ ایشان افروخته گشت چون هرات نزدیک شد (112 b) و عبداللطیف در هرات حکومت بضعی حال و قلت رجال داشت مجال حرب وجدال در 17 خویش نیافت هرات را گذاشته بصوب بلخ توجه فرمود و صورت حال به پدر بزرگوار باز نمود پدر بلخ را بدو ارزانی داشت چون 21 بلخ در آمد جمعی از امرای برلاس و ترخانی او را بمخالفت پدر

¹ N: Aynen böyle.

تحريك نمودند و او را از جادّه^۱ اطاعت بیرون برده بمهلك^۲ عقوق و
مسلك^۳ اضاعه^۴ حقوق انداختند تا بایغوای آن گروه تیغ^۵ خلاف از
غلاف^۶ ایتلاف کشیده خود را در معرض بغی و خروج آورد لوای^۷
طغیان برافراشت اولاً^۸ < به خلاف > حکم پدر صندوق تمغاشکست و
امیر منصور و سلطان ملك < را > که بحکم پدر ملازم او بودند و حل و
عقد ایالت بدیشان مفوض بود بی اختیار ساخت و حکم کرد که رسم تمغا^۹
در آن مملکت نمائند، پدر از بلوغ این خبر لشکر بجانب بلخ کشید و
او بمعارضه و مقاتله بیرون آمد و دو ماه در مقابله بمجادله قیام نمود و
از چنان پدری که در کمال علم و نهایت عدالت یگانه^{۱۰} زمانه بود^{۱۱}
روی اطاعت بر تافت و خود را نشانه^{۱۲} تیر طعن و دست زده^{۱۳} زبان
شتم و لعن گردانید

12

نظم

ن شاید بشرع آنکه پیچید سر ز سلطان دانشور انگه پدر
ترا چون که باشد پدر پادشاه فضایل مآب^{۱۴} و عدالت پناه
سزد گر نه پیچی ز فرمانش سر نهی پیش درگاه در بانس سر^{۱۵}

و درین مقابله بسیاری از امیر زادگان نامدار و جوانان چابک سوار
بدو میل کردند چون پادشاه عادل این حال مشاهده کرد بسمرقند
معاودت فرمود عبداللطیف میرزا از معبر ترمذ عبور کرد تا شهر^{۱۶}
سبز توقف نکرد و لشکریان از اطراف روی باو آوردند بنابر شیرینی
مگس وار بر خوان^{۱۷} دعوت او جمع شدند و اهالی و سکان بلاد و
قرای ماوراءالنهر چون تشنگان بوادی بحر ص آب بر سراب ایادی^{۱۸}

خون: N: ۴ شرنی: N: ۳ بآب: N: ۲ اضعاغه: N: ۱

- شتافتند و امیر زاده سلطان ابوسعید با ایل ارغون که بالغ بیک میرزا طریق مخالفت پیش گرفته بودند و از کنار آب و خش به تسخیر سمرقند (113 a) رفته با امیرزاده عبدالعزیز پسر الغ بیک میرزا محاربه کرده انهمام یافته بودند بدعوت آوری آوردند > و عبدالطیف میرزا < در حوالی دمشق با پدر بزرگوار محاربه کرده بر پدر ظفر یافت و در بیست و پنجم رمضان سنه ۸۵۳ بر تخت سمرقند مستولی شد و والد بزرگوارش بعد از انهمام فرار از شاهرخیه بسمرقند معاودت فرمود که احرام سفر مبارکه حجاز بسته متوجه شود و از بادیه خونخوار ملک فانی روی بجحّ مرضاء ربّانی آورد و بزاد^۱ طاعت > و تقوی < قطع بیابان حیات دنیا^۲ کند ناگاه پسر غدار اورا با برادر خود عبدالعزیز میرزا از منزل متزلزل دنیا بکعبه^۳ مراد که لقاء حضرت مولی است رسانید داعی حق را لبیک گوینان اجابت نمود و بسیاری از امرا و امیر زادگان را بقتل آورد و چون خبر قتل سلطان عادل بر دلها جراحت کرده بود و خواناها از دیدها روان گشته جمعی اتفاق نموده بعضی از چهرگان عبدالعزیز را بقتل او تعیین کردند و در بیست و پنجم ربیع الاول سنه ۸۵۴ در وقتی که از قلعه ارگ سمرقند بیاغ چنار میرفت انتهاز فرصت نموده در تنگنایی بوقت معاودت به تیر و شمشیر اورا از اسب حیات بخاک فوات و خون وفات غلطانید بابا حسین نام اورا بقتل آورد و حروف بابا حسین کشت^۳ موافق سال تاریخ او بود.

^۱ N: بزواده

^۲ N: بیابا

^۳ 'Abd al-laṭīf'in öldürülmesi hakkında düşürülmüş olan bu tarih As de de vardır (II, s. 1006).

ذکر سلطنتِ امیرزاده عبد الله بن ابراهیم سلطان بن

شاهرخ بهادر طاب ثراه

- 3 شاهزاده نیکوخصال فرخنده فال بزرگ منش بخرده سال که پدر بزرگوارش سالها در شیراز متمد قواعد عدل و موطد اساس فضل و بانی مبائی خیرات و ثانی ابراهیم خلیل < در > تشید¹ قواعد بود از جانب خاقان سعید شاهرخ میرزا قایم مقام پدر گشت و 6 باوجود حدائت سن بایالت شیراز انتساب یافت و شیخ محب الدین ابوالخیر پسر شیخ القراء و المجودین² شیخ محمد جزری³ بتفویض حضرت خاقانی برتق و فتق امور مملکت فارس و نگهبانی لشکر 9 شاهزاده و سد تغور فارس اختصاص یافت (113 b) و امرای پدر بزرگوارش هر یک بامری از امور ملکی مقرر و معتبر گشتند تا زمانی که 12 نهال اقبالش در سرابستان جلال باب زلال کمال بالیده گشت و طفل رضیع دولتش از مهد امن و امان بلبان تربیت و احسان سبحانی و حضانت لطف ربانی برسریر بلوغ و رشاد برآمد و بتاج عقل و خلعت عدل و داد سربلند و عزیز و ارجمند شد و در دار الملک سروری 15 ابواب رعیت پروری مفتوح ساخت

¹ Kelime iyice okunamıyor. Ancak böyle tashih edilebildi.

² N: المجیش

³ N: جزری

نظم

خرامان شد بمیدانِ سعادت بفرّ دولت و زیبِ جوانی
 ره‌بود از پیشِ چرخِ تیز رفتار بچوکانِ کرم گویِ امانی

- 3 قریب ده سال دوشیزهٔ ملک شیراز بنام دولت او بود و لیکن شاعر
 از زبانِ روزگار بگوشِ هوش او می‌رسانید که «کین عروسیست که
 در عقد بسی دامادست»، سلطان محمد میرزا چنانچه مذکور شد او را
 6 بعد از فتح شیراز به^۱ خراسان روانه ساخت و علاءالدوله میرزا بر
 سریر سلطنت هرات بود مقدم شاهزاده را با اقدام تعظیم استقبال
 نموده وظایف حرمت او را بجای آورد و چون پدر و جد بزرگوار
 9 دختر الغ بیک میرزا را نامزد او کرده بودند و الغ بیک میرزا را
 با علاءالدوله منازعت در میان بود علاءالدوله میرزا اعتماد نداشت و
 الغ بیک میرزا در آن اوان متوجه خراسان بود عبدالله میرزا روی
 12 بعم بزرگوار آورده دست اعتصام باذیال عطوفت او زده بوفور
 عواطف فائز گشت ولایت ختلان سیورغال او گشت و در بیست و
 پنجم ربیع الاول سنه ۸۵۴ که عبداللطیف را کشته بودند در مملکت
 15 ماوراءالنهر پادشاهی یافت و تخت سمرقند که بهجوم قتل و عموم محن
 و اراگون گشته بود بفرّ دولت او برجای خود نشست و چهرهٔ ملک و
 ملت که بغبار فتنه و آشوب تکدر یافته بود بیاران معدلت او پاک شد
 18 شرارهٔ آتش مملکت سوز که علم بر بام (114a) افلاک کشیده
 بود و بباد نفیر مخالفان شعله بر مشعله آفتاب می‌انداخت باب حسن

از N: 1

- تدبیر فرونشست خزاین آل تیمور که در سمرقند جمع شده بود از جواهر و نقود و اسباب و آلات حرب بر عامه سادات و علما و صلحا و فقرا و لشکری و سفری و حضری قسمت کرده لطف عمیمش سخاوار 3 آب رحمت بر جبال¹ و تلال و وهاد و قلال و عامر و غامر باریدن گرفت و خَلْقِ عِبَرِ شِمِشِ چون نسیم بهشت دم از «سیدِ مَسْخُودِ و طَلَحِ مَسْخُودِ وَ ظِلِّ مَمْدُودِ»² زدن گرفت چنانکه 6

نظم

- همه خلق را دل ربودن گرفت در گنجِ نعمت گشودن گرفت
مَلَكِ در مدحش زبان برگشاد فلكِ راهِ مدحت شنودن گرفت 9
هوا صیقلی شد ز انفاسِ او غبارِ غم از دل زدودن گرفت
و اقوام و قبائلِ ماوراء النهر و ترکستان و سرخیلان احشام و سردارانِ
ولایت را بخلعتهای زربفت و کمرِ شمشیرهای مرصع و نقودِ مضروبه 12
نوازش فرمود و منابرو دنانیر بنامِ مبارکش زیب و زینت یافت تدبیرِ
ملك و مال بقبضه اختیارِ امیر ابراهیم ایکو تیمور³ گذاشت و امیرِ
نامدار از وفورِ کیاست حراستِ ملك مینمود و از دلها رنگِ تألیف و 15
دورنگی بصیقلِ لطف و احسان برمیداشت و امرای شیراز که از ابراهیم
بسلطان بامیر زاده عبدالله رسیده بودند بر امیر ابراهیم حسد بردند

¹ N: خیال² Vāki'a sūresi (LV1), 27-29. āyet.³ As (II, 1009): ایکو تیمور. Fakat Hā "āndmīr'de (Ḥabīb al-siyar. Bombay, 1847, II, s. 157), eserimizde olduğu gibi: ایکو تیمور

- با حلیله شاهزاده اتفاق کردند و او را بهواداری امیر عبدالرحمن بن الغ بیک کورگان متهم ساخته مقید و محبوس گردانیدند و بعد از 3 چهل روز او را با امیرزاده عبدالرحمن بقتل آوردند و باز فتنه آرامیده را بیدار کردند ¹ امرای عظام مثل سلطان احمد تیمورتاش و اولاد امیر ابراهیم و پسر امیر بایزید و علاء الدوله سپاهی و جمعی دیگر از 6 امیران نامدار که از درگاه شاهزاده متوجه حصار شادمان (114 b) بودند چون خبر قتل امیر ابراهیم شنودند عنان بصوب خراسان منعطف داشتند، حواشی ملک شوریده گشت، امیرزاده سلطان ابوسعید 9 میرانشاهی در زمان قتل میرزا عبداللطیف خروج کرده بود و <با> اکابر بخارا اتفاق نموده بودند و هرچند امیر ابراهیم با امرای شاهزاده تدبیر در دفع و تدمیر او میکردند سود نداشت و قزاغ² وار بهر طرف 12 میرفت چون امرای شیراز دست تطاول و تغالب دراز کردند و اقوام را از آن حال ملال و کلال روی نمود سلطان ابوسعید میرزا لشکری کثیر فراهم آورده باز متوجه بخارا شد چون اکابر و اصاغر آنجا از 15 تجبر و تسلط شیرازیان در مضیق حیرت و غیرت افتاده بودند و سلطان ابوسعید میرزا را بجان خواهان گشته مردم بیرون شهر از ترکمانان و سایر اقوام امداد نموده بدو پیوستند و سلطان عبدالله بچهار فرسخی

¹ Burada bir iki kelimelik bir boşluk vardır.

² N: قزاغ. Bu kelimeyi bu şekilde tashih etmek bize doğru görüldü. Bu kelime eserlerde umumiyetle قزاق (قازاق) olarak geçiyorsa da, eserimizde olduğu gibi, suretinde de görülüyor. Bu tabir hakkında bk. M. Pavet de Courteille, Dictionnaire Turk-Oriental, Paris, 1870, s. 404,

- شهر بموضع شیر کند با تمام امرای شیراز و لشکریان معد^۱ و مرتب نشسته بودند که بمدافعه قیام نماید جمعی را از شیعیان لشکرو دلیران نامور بقراولی بیادکند^۲ روانه ساخت چون بقراولی سلطان ابو سعید رسیدند انهم را یافته معاودت نمودند سلطان لشکر را مرتب گردانیده پیش رفته^۳ تقابل و تلاحق و حرب و قتال و معارضه و جدال ملتئم گشت سلطان ابو سعید مغلوب و مضروب گشته بیخارا رفت و سلطان عبدالله فائزاً غانماً بسمرقند عائد گشتند و <ابو سعید> از مهابت صولت مخالفان فرار کرد و بنیان طغیان او بخوف و هراس اندراس یافت و سلطان عبدالله بنواحی نواک^۴ رفت و از آنجا در اوایل رمضان سنه ۸۵۴ مظفر و شادمان و مبهج و فرحان طریق معاودت مسلوک داشت چون بنواحی شهر سبز رسید در خاطر مبارکش چنان خطور کرد که از برای عید طوی پادشاهانه مرتب گردانند نشانها برای (115 a) نظم و ترتیب طوی بشهر اصدار یافت چون بخوالی شهر سمرقند رسید اکابر و اشراف را با تمام اصناف از امرا و وزرا و اعیان دولت و سرداران مملکت و رؤس اقوام بخلعتهای شایسته بنواخت و بر سریری زرین مرصع چون آفتاب که بسمت رأس رسد بر آمد و درهم و دینار چون اشعه انوار بر خلق پاشیدن گرفت و در آن طوی فرخنده بر آنروزه داران شیوه «لِلصَّائِمِ فَرْحَاتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ فِطْرِهِ وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ» آشکارا کرد، <از کمال فضل

^۱ معدود N:^۲ Aynen böyle.^۳ Burada siyah bir leke olduğundan iki kelime okunamadı.^۴ Mevkii tesbit edilemedi.

بیکران و لطف بی پایان سایه بر همگنان انداخت و بنواله^۱ مرحمت از
 خوان^۱ ابادی گوناگون جناح لشکر عدل و احسان را بنواخت و
 3 چون از مجلس رحمت بار ائمه و علمای کبار پرداخت مجلسی بهشت
 آیین با حوریان زهره جبین و سازندگان خوش نواز و خوانندگان
 بلبل آواز پر ساخت قیل و قال اهل کتاب به تقلقل^۲ صراحی^۳ شراب و
 6 سؤال و جواب اصحاب بیانگ و فریاد چنگ و رباب مبدل گشت خم
 از کنج خمول بمجلس خرامید و هرچه از اهل زهد و تقوی در دل
 داشت و از خوف محاسبان در نشسته در کوشه نشست و اظهار نمیتوانست
 9 کرد دل خود را از آن پرداخت و مستانرا^۴ اوآن رازهای نهانی
 چنانچه دانی بنوعی سرخوش ساخت که صراحی وار بتهقه بر محاسب
 خنده زنان گشتند و پیاله تالابی بلب رسانید دم بدم هرچه بدست
 12 می آورد خورایی بشکر لبان پسته دهان شیرین کلمات موزون حرکات
 می ساخت و تادر خود مشاهده جمال کند گاهی آینه دار خود را
 بدیداری میرسانید تا از هر جمال عکسی برو تابدونی کمر خدمت بر میان
 15 بسته و از برای قبول نفس همه تن گوش در سماع سروش و سراسر
 دهان در سماع رازهای نهان <گشته> هرچه با او میگفتند انکشت قبول
 بر چشمها می نهاد و هزار زبان در سرایدن^۵ میگفت (115 b)

نظم

18

تابکسی در پرده ماند راز من نطق را گوازمیان <بُکْسِل> نطق
 خرقة بیرون کن ز سرعریان برآ شو خراباتی ز شوستان طلاق

۱ N: خان ۲ N: صراحی

۳ N: سرنیدن ۴ N: محاسبانرا

شوی چه بود قید و بند و حرف و صوت برق رَوُ شو باشی فارغ از براق
 گرچه هستم بالب دم ساز جفت^۱ گشته ام لیکن ز طاقت مانده طاق
 زهره چنگی چو عود از آه من می فتد هر لحظه در احتراق^۳
 کم مبادا از هوای او سرم کوکیم خالی مباد از احتراق
 ای دم ما از دمت گویا شده وز لب شیرین شده جانرا مذاق
 از هوای تو نیم خالی دی یکنفس زین دم ندارم افتراق^۶

چون در اندک زمانی دو کس را در دراست ملک و رفعت قدر^۲ و علو شان
 قدم راسخ و ید طولا بود از مرز و بوم قلمرو بیرون کرد درین
 ولا خبر رسید که امیر سلطان احمد تیمور طاش بعلاء الدوله میرزا^۹
 پیوسته از هرات براه بلخ توجه نموده از آب آمویه بالشکری بقیاس
 بعزم تسخیر سمرقند گذشته باز امیر زاده عبدالله لشکر را استمالت
 < کرده > و انعامات فراوان داد و عثمان محمد برلاس را در سمرقند^{۱۲}
 بحکومت گذاشت و لشکر کشیده به یراق و استعداد تمام روانه شد
 چون کنار آب برکن^۳ مخیم نزول گشت بترتیب میمنه و میسره
 و قلب و جناح و ساقه و کین گاه مشغول شد به علاء الدوله^{۱۵} خبر
 رسانیدند که امیر زاده عبدالله بعد از معاودت در عیش و عشرت افزود و
 هر روز در خلوت خاص بساط عیش و شادمانی می گسترد و زمام
 اختیار بقبضه اقتدار محمد بیک که بقدمت خدمت اتصاف داشت^{۱۸}
 و بنظر عنایت و تربیت اختصاص داده بود و او را در دیوان استیلای

^۱ N: صفت^۲ N: قد^۳ Mevkii tayin edilemedi.^۴ N: خبر رسانیدند که علاء الدوله و امیر زاده عبدالله

- عظیم حاصل شده بواسطه (116 a) تکبیر و تجبر خاطر امرا و امیر
 زادگان ازو تنفر یافته روی بدرگاه سلطان ابو سعید می نهادند و
 3 خواجه عطاءالله شیرازی نیز که وزیر بود ابواب شلتاقات و بقایای
 سنوات برگشاده بر اهل مملکت حوالتها میکرد و خاص و عام بدست
 محصلان و برات داران گرفتار شده بودند جوق جوق متوجه سلطان
 6 ابوسعید میرزا گشته لشکر سلطان عبدالله ضعیف میشد و سلطان
 ابوسعید قوی میگشت و ابو الخیر خان نیز بالشکر اوزبک بمعاونت
 رسید و از سیحون عبور کرده در نهر پهلوان¹ از توابع سغد سمرقند
 9 هر دو لشکر در برابر یکدیگر صفوف آراستند و با وجود آنکه بسیاری
 از لشکریان امیرزاده عبدالله بسلطان ابوسعید میرزا لاحق شده
 بودند هنوز لشکری بشکوه و عده و اسباب انبوه همراه داشت از
 12 دو طرف خروش و جوش کوس و نفیر بگوش فلک² اثیر رسید و
 از بانگ اسود و غا و ذیاب هیجا حمل و ثور را در سما دل از جا رفت و
 غبار مریخیان دفتر عطار را بزیر خاک انباشته ساخت زهره چنگی را
 15 از نهیب جوانان جنگی چنگ از دست افتاد سر چشمه خورشید بخاک
 نعال خیول و بغال منظمس گشت مشتری چون سودازدگان حیران
 و سرگردان مانده نه پای رجعت و نه جای استقامت می یافت فلک
 18 حامل کره تزویر را چون بچه در بغل گرفت خانه بخانه میگریخت
 فرقدان توأمان³ از فرقان قدیم آیت « یَوْمَ یَغْیَرُ الْمَرْءُ مِنْ أُخْیِهِ »³

¹ Bu adda bir ırmak görülememi. As (s. 1021) de: Kū-hak.

² N: و توأمان

³ 'Abes sûresi (LXXX), 34. âyet.

ذکر سلطنت امیر زاده عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ بهادر ۳۱۵

بر آبا و امشّهات میخواندند و دبیر « نُؤن وَ الْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ »^۱
 « إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ »^۲ بر ورقِ
 روزگار مینگاشت

3

نظم

- زبانگ و تکاپوی هر دو گروه بلرزید دشت و بغرید کوه
 ویا سر بر آورد یوم النشور تو گوئی مگر در دمیدند صور 6
 هوا گشت چون شب زگرد و غبار (116 b) زیگن و لی بود سیاره دار
 شبی بود روشن چو بد خونفشان شبی روشن از برق تیغ و سنان
 بعد التحام قتال و اضطرام نیران جدال و تصادم رکبان و تراحم 9
 شعبان و تغابن رماح و تلاحق سیوف علی الاشباح آتش دولت سلطان
 ابوسعید ذات الوقود گشت و مشعل حشمت امیر زاده عبدالله بیاد خمود
 انطفأ پذیرفت امرای شیرازیّه چون زنان پنهان گشته روی 12
 بفرار آوردند و تا ببلخ در منزلی توقّف نمودند لشکری چون این حال
 مشاهده کردند و خود را در عرضه تلف دیدند روی براه فرار نهادند
 امیر زاده عبدالله در مضیق هلاک ماند و بقید اسرافتاد و ازدم تیغ 15
 آبدار جان او شربتی چشید و کوزه سفالین بدن را بصحرا انداخته
 روی بعین الحیات « مَن شَرِبَ مِنْهَا شَرْبَةً لَّمْ یَظْمَأْ أَبَدًا » آورد.

^۱ Kalem sûresi (LXVIII), 1. âyet.

^۲ Tekrîm sûresi (LXXXI), 1. ve 2. âyet.

ذکر اجمالِ احوالِ فرزندانِ بای سنغر بن شاهرخ تا

بزمانِ استقرارِ¹ ملک بسلطان ابوسعید کورگان بن

محمد بن میرانشاه بن تیمور کورگان

3

اگرچه اکثرِ احوالِ ایشان مفصلاً در طَبَقِ ابواب مذکور شده

امّا از برای ضبطِ آن احوال را اجمالاً مفروز ساختن بصواب اقرب

و انبب مینمود بنابراین اتیان بذکرِ آن < موافق > نمود بایسنغر میرزا

در زمانِ حیاتِ پدر بساطِ عیش و نشاط در نوردید و بدارِ بقا

خرامید و ازوسه پسر ماند میرزا علاءالدوله و سلطان محمد و بابر

میرزا، گهرشاد آقا که مادرش بود علاءالدوله میرزا را در سلكِ

تربیت انتظام داد و خواست که او ولی عهدِ شاهرخ میرزا شود

ممالکی که ببا یسنغر میرزا متعلق بود مثلِ استرآباد و کاشان و

شبانکاره و ساوه و نطنز و دیگر ولایات بدو مخصوص ساخت و در دیوانِ

شاهرخ میرزا اورا امارت و منصبِ مهرزدن بر احکام و بروات داد و

اورا در حجرِ عاطفتِ خود تربیت میفرمود و سلطان محمد را (117a)

در اواخرِ عهدِ شاهرخ میرزا رخصتِ ایالتِ بعضی از ممالکِ عراق

داد و از شاهرخ میرزا التماس فرستادن بجانبِ عراق فرمود و غرض

ازین التماس < و > مدح آن بود که چون در سلطان محمد میرزا آثارِ رشد و

نجات و شکوهِ سلطنت و وفورِ مهابت مشاهده مینمود و میخواست که

تا بزمانِ درین ولا استقرار: N¹

- اورا از تختِ جدّ بزرگوار و از گنجِ جواهر و نقود و اجناس بی شمار
دور و مهجور گرداند تا بعد از وفاتِ شاهرخ میرزا ملک و مال
بعلاءالدوله میرزا اختصاص یابد و در < این > سال حکومتِ قم وری و 3
سلطانیه و قزوین و توابع و ضایم بدو تعلق گرفت و از خراسان به
اُبّهت و جلال و شوکت و اقبال بجانب عراق روانه گشت و بلاد و
ولایات مذکوره در حباله دولتِ زبینه و طلعتِ فریبنده او چون 6
عروسی زیبا و صاحب جمال ماه سیما بجلوه گری درآمد درین ممالک که
رشد جنات بود چون آب حیات و عذب فرات

9

نظم

- روان گشت و چون خضر هر جار رسید گل و لاله از مقدمش بر دمید
روان گشت چون جان بشر بدن روان گشت چون آب در هر چمن
بهر شهر داروغه و عامل تعیین فرمود¹ و امرا و داروغگان که در دیگر
بلاد عراق بودند چون امیر محمد شاه که حاکم اصفهان و امیر چقماق
که داروغه یزد و امیر حاجی محمد که داروغه کرمان و امیر حاجی
حسین بابا حاجی گاوردی² که حاکم همدان و بعضی از دیارِ کردستان 15
بود بر سوم خدمت از پیش کش و ساچق قیام نمودند و چون شاه زاده
آفتاب دولت جدّ بزرگوار در غایت انحطاط و قریب بدرجه غروب و
کوکب سعادت خود را بدرجات ارتفاع روز بروز شتابنده بر میتافت 18
قدم از دایره طاعت جدّ بزرگوار بیرون نهاد و رایت مملکت ستان

¹ N: فرمان² N: گاوردی

برافراشت اولاً لشکر بهمدان کشید (117b) و امیر حاجی حسین به مقاومت و مدافعت پیش آمد و بدانچه مقدور بود سعی نمود فاماً ستاره با سلطان سیاره برابر و شمشیر در سنگ خاره کارگر نتواند بود 3

نظم

ستاره شب مشعل افروز شد ولیکن فرو مرد چون روز شد

6 عاقبت گرفتار گشت به تیغ گلو گیر سر تسلیم نهاد و همدان و کردستان در حوزه تسخیر در آمد چون این خبر بمسامع جلال جد بزرگوار رسید غم غم و غم و ملال بر آن مترکم و آثار سوء حال و خوف زوال 9 ملك و مال بروهم و خیال او متفقم گشت سلطانیه و قزوین ازو انتزاع نموده بدیوان خاصه متعلق ساخت سلطان محمد نیز در عقود ثابت و استوار گشت و شاهرخ میرزا لشکر بعراق کشید و درری وفات یافت و سلطان محمد عراق و فارس را تسخیر کرد و گهرشاد بیکم باعلاء الدوله میرزا و امرای شاهرخ میرزا بعراق رفتند و سلطان محمد میرزا را به تسخیر خراسان ترغیب نمودند تا از شیراز و کرمان و اصفهان و قم 15 وری و از صحرا نشینان¹ لشکر جمع کرده به یراق و اسباب حرب متوجه خراسان گشت و بابر میرزا نیز درین ایام بر تمام ولایت خراسان استیلا یافته از دلا السلطنه هرات لشکری آراسته بیرون آورد در قریه 18 فرهاد جرد جام² دو شاهزاده هریک خسروی شیرین حرکات و با ایشان جوانان هریک چون بیستون کوه بفرو شکوه دو لشکر بعدد و شماره افزونتر از ستاره و بجه و جوشن چون کوهی از آهن

¹ و صحرا نشینان: N

و در حدود فرهاد جرد که از اعمال ولایت جام است میان برادران ملاقات: ²
و مصاف دست داد (Davlat Şah, s. 408)

نظم

- جوانان چون سروِ نو خاسته
 همه همچو گلدسته آراسته 3
- همه نازک اندام و چابکسوار
 چو شیرِ دمان هریکی وقتِ کار
 کورگه زنان سـُـورن^۱ انداختند 6
 فلک را باواز کر ساختند
- در آورد شهزاده در زیرِ ران
 سمندی به تندى چوبادِ وزان (118 a) 9
 برادر برابر چو ببرِ دلیر
 بر اسبی چو ابری بصولت چو شیر
- سپر پیشِ روها چومه را خسوف 12
 بخون تیغ چون چشمِ ترکان شغوف
 گشادند فی الحال بر یکدیگر
- ره تیر و بستند¹ راهِ مفر 15

- هر دو فریق در بحرِ عمیقِ حرب غریق مانده و بشرارتِ حرارتِ قتل و
 ضرب حریق شده بقدرِ طاقتِ بشریه درهم آویخته و بـِخاک و خون برآمخته
 کوشش و جوشش نمودند عاقبت الامر سلطان محمد بغلبه و استیلا 18
 فائز گشت و بابر میرزا با مخصوصی چند بهرات متوجه شد و پیرزاد
 بیکِ بخاری که مقرب و پروانچی بود باستماله از پیش فرستاد و چون

ره تیز بستند و: ¹ N

- 3 بطالع مسعود و بخت ارجمند بشهر نزدیک شد آثمه و اشراف باستقبال آمده ساهزاده را بشهر در آوردند ابواب مرحمت بر روی امت بر گشاد دست تظلم و تعدی بر بست پای جور و اعتساف را درهم شکست و بعیش و عشرت مجلس بر آراست هر کس بایاری گلهذاری در چمنی انجمنی گرفتند و با ماه رویان سمن ساق سیمین بدن بعیش و 6 نشاط بساط گسترده و بیاده ناب غم از لوح دل سترده کوی خیابان چون روی خوابان غم زدا و طرب افزا گشت جوی انجروخی شکر و شیر گرفت و دروازه ملک و قفقاج از مقدم جوانان عراق چون پل مالان گذرگاه صاحب جمالان شد باغ زانان بنوای مطربان 9 بلبل آواز و صدای نا بیان خوش نواز هوای روضه رضوان گرفت

نظم

- 12 فَطُوبَى لِمَنْ طُوبَى لِمَنْ طُوبَى كَرَوْضِ كَدَانِ لَيْلِي فِيهِ طُوبَى
وَسَقِيَاهُمْ وَسَقِيَاهُمْ وَسَقِيَا لَارْضِ جَلَّتْهَا ظِلُّ طَرُوبَا
- 15 ابواب مکرمت و مروت بر روی خویش و بیگانه بر گشاد و امیرزاده ابراهیم راکه بابر میرزا محبوس داشت از بند رها کرده پیش پدرش فرستاد و علاء الدوله (118 b) میرزا < را > که در وقت عزیمت سلطان محمد در رباط خرائق ملحق شده بود فرستاد و انواع اصطناع با ایشان بجای آورد و ایالت گرم سیر و قندهار و غزنین بدیشان ارزانی 18 داشت و روانه گردانید و سلطان محمود بن بابر میرزا را بنظر شفقت و مرحمت ملحوظ و محظوظ داشت و زمام حل و عقد ملک و مال ممالک خراسان و اعمال بقبضه اقتدار حاجی محمد قنشرین توطین و تسکین 21

- داد و خواجه پیر احمدِ خوانی را در امارتِ دیوان با او شریک ساخت و خواجه محمودِ حیدر.....¹ بعد از چند روزی که اساسِ عدل مهد و بنیانِ محبت در دلها مشید گشت مردمِ بابر میرزا را بدستِ قین و شکنجه مقید بسلتاقت و حوالات مهتد ساختند و گنج و خزانه قلعهِ اختیارالدین مطالبت نمودند بحکمِ «الفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ» اکثرِ آن مردم باز بابر میرزا التحاق یافتند و در اندک زمانی خاقی کثیر در زیرِ لوای مکرمت مصیرِ او مجتمع گشتند و بابر میرزا بعزمِ زرم بعده و اسبابِ مقاتله و حرب مشغول گشت و سلطان محمد میرزا از غلوی بزم خود را بجانبِ تیقظ نتوانست کشید و ازین جهت وهنی قوی در سلطنتِ او راه یافت و بابر میرزا < را > يوماً فیوماً قوت و استیلا از دیاد و اشتداد می پذیرفت چون کیفیتِ حال بر سلطان محمد ظاهر شد حاجی محمد قناشرین را با تمامِ امرای نامدار و بهادران¹² با اعتبارِ باطفای نایره¹³ بابر میرزا بصوبِ قلعهِ عماد روانه ساخت و چون بابر میرزا را مالِ بیقیاس از نقود و اجناس و جبه و جوشن در آن قلعهِ بکوتوالی محمد صالح حاصل بود و خلقِ بسیار بدرگاهِ¹⁵ مکرمت آثار جمع شده بودند همه را نوازش کرد و از راهِ باورد خرابیِ کنان روی باستر آباد آورد و چند روزی در آن ولایت بر آسود و لشکر بر حسبِ دلخواه مرتب فرمود و چون بمسامعِ اورسید که¹⁸ حاجی محمد با لشکری (119 a) بشکوه از ابطالِ رجال در ولایتِ نسا فرود آمد بابر میرزا نیز از استر آباد عزیمت کرده بیرون رفت و

¹ Burada 4-5 kelimelik bir boşluk vardır.

- 3 حاجی محمد بهر موضعی که نزول می ساخت خندق میکند و دروازه از طرف می گذاشت و رعایتِ حزمی بواجب می نمود تا زمانی که بمشهد زار رسید در آن مقام بابر میرزا بآن لشکر متلاقی شد عراقیان
- 6 عنان سبق استوار کرده روی بمقابله و مقاتله آوردند و لشکر بابر میرزا نیز متهی آمدند و مبهج گشته چون شیرانِ رثیان از آن بیشه بی اندیشه بیرون آمدند و درمقابله بایستادند و بیک دم آتش فتنه تیز گشت و نمونه روزِ رستخیز روی نمود حاجی محمد کشته شد و باقی امرا و سرداران پای بند و اسیر گشتند و به تیغِ آبدار ایشان را < به > سرابِ هلاک انداخته دست بنهب و غارت دراز کردند و از نعمتِ مالِ
- 9 مالا یحصی حظی جزیل بر داشتند و بفراغِ خاطر قرار گرفتند و از جبهه و جوشن بیرون آمده پای امن دراز کردند¹ ناگاه خبر رسید که سلطان محمد میرزا می رسد و متعاقب خبر آوازِ نفیر بر آمد و سببِ این ایلغار
- 12 آن بود که حاجی محمد کیفیتِ حالِ بارسالِ رسولی² علی الاستعجال معروض داشته بود و سلطان محمد میرزا احوال و ائفال را در ولایتِ
- 15 <خبو> شان بخواجه پیر احمد باز گذاشته بامعدودی چند از بهادرانِ نام آور و گزیده گانِ لشکر ایلغار فرمود و برایشان تاخت آورد و بیکبار ایشان را پریشان و تارومار ساخت هزیمت را غنیمت دانسته روی بگریز نهادند بابر میرزا عنانِ سمندِ هامون نوردر را بدستِ باد داد و دیگر
- 18 باره روی بقلعهٔ عماد آورد و سلطان محمد میرزا منتظرِ آنکه بابر میرزا بدو متوجه شود ایستاده بود و مردم از مهابتِ او بهر جانب روی آورده اردو خالی ماند و سلطان محمد متحیر که مبادا طریقِ خداع پیش
- 21

کرد: N¹بارسال و رسول: N²

- آورده باشند و بقصد آنکه ایشان بمال مشغول شوند (119 b) پس بر ایشان تازند و ایشانرا پریشان سازند از آن طرف لشکر بابر بقلعه عماد متوجه و ازین طرف سلطان محمد نیز اندیشناک بی جنگ و جدال هر 3 دولشکر از یکدیگر گریزان شدند و خواجه پیر احمد خواقین و احمال و انتقال را گذاشته از بیم و خوف بابرین بخواب متوجه شد و علاءالدوله میرزا که در گرمسیر بود بجز آنکه هرات خالی مانده و برادران در 6 حدود استرآباد بهم مشغول اند بهرات در آمد و چون هرویان خواهان و لب تشنه زلال سلطنت او بودند نزول همایونش را واسطه امن و امان و نعمتی بی پایان دانستند و چون سلطان محمد میرزا کسری عظیم 9 یافته بود عزم عراق کرده متوجه شد و جمعی را از آنجا بمحاصره قلعه عماد تعیین فرمود و بایستعجال از حدود خراسان گذشت و جمعی از امرای که بحکم او بمحاصره مشغول بودند سر انقیاد بسم جیاد بابر میرزا 12 نهادند ایشانرا بنواخت و بایستعجال از حدود قلعه عماد روانه تخت هرات گشت جمعی که با علاءالدوله میرزا دم از یکجتهی زده بودند چون بوی توجه بابر میرزا بمشام مشوم ایشان رسید بر سنی معهود 15 راه بیوفایی پیش گرفته گریختند و علاءالدوله میرزا در توقف بلاجمال گشت او نیز فرار اختیار کرده مولانا احمد یساول را که از سروران سبزووار بود بکوتوالی ارگ تعیین فرمود < ه > بجانب بلخ متوجه 18 شد و بابر میرزا بسریر هرات راجع گشت و اصناف و انزاع را بفنون اصطناع بنواخت و صبیح و شریف را در کنف راحت و مرحمت کشید و سلطان محمد میرزا از راه یزد بشیراز رفت و از آنجا بکرمان واز 21 کرمان باز بشیراز و چون در مقام انتقام از بابر میرزا می بود بقرار

- بترتیب لشکرو اسباب ظفر قیام مینمود باز لشکری عظیم فراهم آورده
از راه اصفهان و قم و ری بحدود خراسان در آمد و بابر میرزا از هرات
3 متوجه گشت (120 a) در زمانی که سلطان محمد میرزا در ری بود
خواجه مولانا سمرقندی که از فرزندان صاحب هدایه است و خانواده
ایشان در ماوراء النهر بزرگی متعین و در وقتی که سلطان ابو سعید میرزا
6 در ماوراء النهر استیلا یافت و او بواسطه آنکه با امیر زاده عبدالله اخلاص و
اختصاص داشت در سمرقند اقامت نمیتوانست کرد به بابر میرزا ملتجی
شده بود او را برسالت و اصلاح بجانب سلطان محمد میرزا فرستاد و
9 محمد میرزا مقدم شریفش را بموجب تعظیم و احترام تلقی نموده او را
بجواب پیغام باز گردانید بعد از یکماه باز او را فرستادند سلطان محمد
میرزا از غایت غرور بصلاح خواجه میل نکرد و پیش خودش
12 نگاه داشت و از ری در آخر خریف کوچ کرد و بی توقف از سمنان و
بسطام گذشته بولایت اسفراین در آمد و بابر میرزا¹ بالشکری گران
در دهانه استرآباد در آمده بود و چشم براه صلح گماشته و قراولان
15 یکدیگر را میدیدند و اخبار میرسانیدند در عید قربان سنه ۸۵۵ هر
دولشکر چون دو کوه باشکوه در برابر یکدیگر صف بستند و
بهادران از طرفین در یکدیگر آویختند در حمله اولی بابرین از هم فرو
18 ریخته روی بکوه آوردند در آخر مثل شیخ علی بهادر و ابو سعید میرم و
تومان بیک و فرزندان یوسف خواجه بر قلب دست یافتند و طوق و
نقاره سلطان محمد را انداختند و بیکبار لشکر را بهزیمت آوردند و
21 سلطان محمد میرزا را دستگیر کرده پیش برادر بردند و حکم بر قتل او

میرزا را : N¹

جریان یافت مرغِ روحش از نشیمنِ خاك > پرواز کرده < بذروه^۱ افلاك نشست و لشکریان با میدِ آنکه مگر سلطان محمد بعد از هزیمت > عزیمتِ عراق کرده باشد از راهِ بیابان بجانب اصفهان متوجه شدند شیخ زاده که یکی از امرا بود بر اصفهان مستولی شد (120b) و رایتِ ایالت برافراشت اکابر را خلعتها داد و عامّهٔ خلق را جار^۲ رسانیدند تاریش تراشیدند مگر اربابِ عمایم، این بنده در آن حال این بیت را انشاکرد .

زدی در تیغ راندن لافِ مردی
بریش آوردی آن دعوی > که < کردی

بعد از چند روز عوام شهر جوش بر آورده بر درِ قلعهٔ نقش جهان رفتند و جنگ انداختند و فی الحال باروی قلعه را سوراخ سوراخ کردند شیخ زاده از آن هجوم اندیشناك گشت و از دروازهٔ که بیرون شهر گشاده بود بیرون رفت و سید امیر زینل العابدین میر میران بحکومت نشست و اکابر اصفهان برو اتفاق نمودند و شهر را مضبوط میداشتند تا زمانی که بابر میرزا بشیراز متوجه شد پهلوان حسین دیوانه را بداروغگی و خواجه غیاث الدین سمنانی را بضبط مال فرستادند و خود از راه یزد بشیراز رفت .

^۱ مرغ پرواز روحش از نشیمن خاك بذروه : N ۱

^۲ جار : N ۲

< ذکرِ مستولی گشتنِ جهان‌شاه میرزا بر عراق و فارس >

- چون بابر میرزا بشیر از رفت و جهان‌شاه میرزا ضعفِ حالِ چغتای مشاهده نمود پیر بوداق میرزا را با امیر بایزیدِ بسطام و امیر شمسوار و شاه علی^۱ بیرامی و امیر علی شکر و دیگر امرا و ایناقان از برای تسخیرِ عراق تعیین فرمود و در بادی الحال آیدین نوکرِ امیر شمسوار بساوه رفت و امیر شیخ علی بهادر را که از قبلِ بابر میرزا داروغه بود گرفت و ساوه را در تحتِ تصرف آورد و بعد از آن پیر بوداق میرزا با امرای عظام متوجهِ قم شدند و درویش علی میرک ولدِ یوسف خواجه بهادر که حاکم بود بضبطِ شهر قیام نمود قریبِ دو ماه لشکر بر درِ شهر نشست آخر الامر خواجه یحیی قمی که زمامِ رتق و فتق و ممانعت و مذاقت برای و تدبیر او منوط بود با قرا قوینلو یارا گشت و شهر را تسلیم نمود و درویش علی نیز مقید و اسیر گشت چون قم را بعد از غارت (121 a) و خرابیِ بداروغه سپردند رویِ جربادقان نهادند و جربادقان را نیز محاصره ساختند و اهلِ خونسار را بر شهریان گذاشتند^۲
- تا جوانانِ کماندارِ تیر افکنِ شیر شکار را از اهلِ جربادقان زبون ساختند و باندکِ زمانی فتح کردند و بسیاری از سرداران و جوانان را با سید تیر اندازِ شیرازی که از قبلِ بابر میرزا داروغه بود و امیر پیر محمد طغایی را که < از > سردارانِ مملکت بود بقتل آوردند و متوجهِ اصفهان شدند اصفهانیان چون ضعفِ حالِ بابر میرزا را مشاهده کردند

^۱ باز : N

^۲ و پیاده بسیار از خونسار طلب کرده بر شهریان کاشته : Hr (70 a)

بجانبِ ترکمانان مائل گشتند و رئیس محمد را بدعوتِ ترکمان فرستادند و در آن حال الوند اسکندر قرا یوسف و امیر بابا حسن قرقین^۱ و امیر شیر حاجی و حسن جلبری^۲ [و پهلوان حسین دیوانه]^۳ با ده هزار سوار همه جوانانِ گزیده از پیشِ بابر میرزا بمحافظتِ اصفهان آمده بودند و بر لبِ زنده رود خیمه و خرگاه چون حباب بر سرِ آب زده از شهریان استمداد بمال و رجال مینمودند و اهلِ اصفهان چون از بابریان ظلم و تعدی و بیراهی مشاهده کردند از امرای چغتای و داروغه شهر خود را کشیده میداشتند و کوچها و سر محلها را محکم میکردند و با خواجه عماد الدین محمود حیدر اتفاق نموده خود را مرتب و مهیا می ساختند و بابر میرزا از شیراز متوجه اصفهان بود چغتای امیدوار که بابر میرزا بزودی بدیشان پیوندد و اصفهانیان منتظر که ترکمانان زود تر از راهِ جربادقان بایلغار در آیند و لشکر چغتای را احاطه کنند امرای چغتای واقف شدند در شبی از شهابکه آوازه نزدیک شدنِ ترکمان افتاده بود احوال و ائفال را بر راهِ شیراز روانه کردند و تا بروز بر سرِ اسب پاس میداشتند چون روز شد بیکبار از درِ شهر روانه شدند و حسین دیوانه و خواجه غیاث الدین از شهریان زهار خواسته بلشکر ملحق شدند (121 b) و درینولا بابر میرزا از شیراز متوجه اصفهان شده بود و سنجر میرزا در شیراز بآیالت نسیب کرده بابر میرزا در حوالی قصرِ زرد خبرِ هجومِ ترکمان و انزمامِ لشکر در یافت عنان از صوبِ اصفهان بجانبِ خراسان منعطف داشت و ترکمان بایصفهان در آمد و

^۱ قرقین: N^۲ جلبری: Hr (70 a)^۳ Hr: 70 a.

بعد از يك هفته عمر شيخ بيك را بداروغگی و خواجه محمود حیدر را
 سرداری تعیین کرده بعضی اکابر اصفهان را مثل امیر قطب الدین
 3 ورزنه و شاه محمود خوزانی^۱ و امیر عبدالله باب الدشت و سید عماد
 گلباری^۲ و شاه محمد صفوی را همراه برداشته متوجه شیراز شد و
 شیراز را بی زحمت و تعب تصرف کردند و جهانشاه میرزا از حدود
 6 آذربایجان بعراق نزدیک شد ایالت اصفهانرا بخواجه محمود حیدر
 مخصوص فرمود حکم فرستاد و خواجه محمود بمراسم حکومت و وظایف
 سرداری قیام مینمود چون زمستان منقضی شد اصفهانرا به پسر خود
 9 محمدی میرزا مخصوص ساخت.

در سنه ۸۵۷ داروغه از جانب محمدی میرزا لله محمد نام
 بشهر در آمد خواجه محمود حیدر با او التفاتی نکرد و او را مجال تمکن
 12 نداد و او از حشمت و اُبّهت خواجه اندیشناك بود و وظیفه ملازمت
 بجای می آورد ناگاه خواجه محمود را از دیوان قضای آسمانی نشان
 عزل حیات فانی بطغرای « هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ »^۳
 15 و بمضمون « اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَبْتَلُونَ »^۴ بدست ایلچی اجل
 بمجلس عشرت و شادمانی و نشاط و کامرانی در وقتی که بساط معاشرت
 گسترده سازندگان دلنواز و نوازندگان پرده ساز زهره را در سماع پای
 18 کوپ و سرانداز ساخته بودند و خواجه با ماه رویان و بذله گویان
 در گفت و گوی و گیرودار و جوق جوق جوانان از هر طرفی از
 دولت سرایش علی حده صوتی گرفته و بعشرت مشغول و مشاعل

^۱ Hr (80 b) böyle; N: خوزانی

^۲ Hr (80 b) böyle; N: گلبار

^۳ Mülk sûresi (LXVII), 2. âyet.

^۴ Zumer sûresi (XXXIX), 31. âyet.

- ازهر جانبی افروخته بمطالعہ^۱ (122 a) اور رسانیدند و بی امان بجای شراب ارغوانی و لعل رُمّانی سَم قاتل و زهرِ هلاهل در کامِ جان اور یختند اخوانِ صفارا معاشرت بمنافرت مبدّل شد که در نظاره^۳ خوبان چشمها گشاده بهمه تن در وصفِ ایشان دهن باز کرده بهزار زبان باهر یکی در سخن بود جان در بدنِ او چون باد در قفسِ بیقرار شد پرده از روی کارِ گفت و شنود برخاست و <چون> چنگِ گیسو بریده^۶ بسیاری بر خود پیچید چون هیچ فائده نداشت سر بزبانوی حیرت نهاد و از غایتِ ملال بخواب رفت و آشوب بیدار شد چون خبرِ وفاتِ خواجه بمسامعِ جلالِ پادشاه رسید پسرِ خود را محمدی میرزا^۹ بایصفهان فرستاد و چون شاهزاده ببلوغ نرسیده بود و طفلِ دولتش بحضانتِ تربیتِ لله صفر شاه اختصاص داشت و لله صفر شاه برادرِ لله محمد بود که پیشتر ویرا بایصفهان فرستاده بودند و او مردی بود^{۱۲} بغایت محیّمل و مدبّر و فتنه انگیز و خونریز چون بایصفهان درآمد آتشِ حرص و آرزو بر افروخت و اکابر و اشرافِ اصفهانرا بتهمتِ موافقتِ بابر و ارسالِ قاصد و پیغام منسوب^۱ ساخت و مجموع بهانه^{۱۵} توجّهی بقلعه^{۱۵} نقشِ جهان حاضر کرد و ایشانرا مقید و محبوس گردانید و مألوف و آلا فِ نوّاب و کارکنانِ ایشان بمحصلِ داد و صورتِ حال بآردوی پادشاه در وقتی که بحوالی^{۱۸} خواجه حسنِ ماضی بود معروض داشت و از پیشِ پادشاه سید احمدِ توقّچی که تواجی^{۱۸} لشکرو از امرای عظام بود از برای خراب کردنِ سور بایصفهان رفت و از ولایت قریب پنجاه هزار مردِ بیلدار و تیشه دار طلب داشت بارورا ویران ساخت و بعد^{۲۱}

^۱ N و منسوب

- از يك ماه جهان‌شاه میرزا درآمد و اکابر را که مقیم بودند کوچانید و
 اهل و عیال ایشان را بقلاع آذربایجان فرستاد و جمله را در اردو بامرا
 سپردند و سه هزار تومان مال امان بر اصفهان (122 b) انداخت، وضع و
 3 شریف اصفهانرا بشکنجه^۱ آب نمک و داغ انبر^۲ گرفتار گردانید و
 خود از برای قیشلامیشی بجانب قم متوجه شد در عرض یکماه از برای
 6 سه هزار تومان مال امان قریب ده هزار^۲ تومان مال از اهل اصفهان
 ستند طلا که مثقالی بصد دینار عراقی بود به پنجاه دینار می ستند و
 از جواهر و اثاث البیت و جامها و زیورهای زنانه هرچه بده دینار
 9 قیمت داشت بیکدینار برمیداشتند و بمحصلانه و مهلتانه هرچه میخواستند
 می گرفتند تا زمانی که معامله اصفهان بقتل عام قرار یافت چنانچه
 ذکر آن در محلی دیگر مستوفی شده؛ فَهَمَّانَ إِصْفَهَمَّانُ خَرَبُوا دُورَهَا
 12 خَرَشُوا سُورَهَا وَ نَبَشُوا قُبُورَهَا وَ نَهَبُوا آلَآَمْوَالَ وَ حَالُوا
 النِّسَاءَ وَ آلَاطْفَالَ وَ قَتَلُوا آلَ رَجَالَ بِأَسْرَعِ آلَاحْوَالِ .

^۱ بشکنجه و آب نمک و داغ و انبر : N

^۲ دو هزار : N ; Hr (80 b) böyle

< ذکر معاودتِ بابر میرزا بخراسان >¹

- و چون بابر میرزا از مابین شیراز و اصفهان² متوجه خراسان
گشت لشکر که بر در اصفهان بودند بدو پیوستند و ایالت شیراز³
سنجر میرزا و حکومت یزد بخلیل میرزا که دختر زاده شاهرخ میرزا
بود تفویض نمود و باستعجال از راه یزد بخراسان رفت پس جهانشاه
میرزا محمدی میرزا را از اصفهان و پیر بوداق میرزا را از شیراز طلب⁶
داشت و بر حسب فرمان پدر هر یک از محل ایالت خود بعد از ظلم و
تعدی بسیار³ بر رعایا بقم توجه نمودند و در اواخر زمستان که طلعه⁴
ربیع بر لشکر سرما غلبه میکرد و اله چوق سیاره را بنحیمه و خرگاه⁹
بدل مینمود بجانب سوق بلاق کوچ کرد و اهل خراسان و عراق
چنان تصور کردند که جهانشاه میرزا از عراق و فارس قضای
و طر کرده بآذربایجان عاید خواهد شد و بابر میرزا چون خبر یافت که¹²
شیراز و کرمان و اصفهان از ترکمان خالی مانده طمع کرد و سنجر
میرزا را با جمعی کثیر تجهیز کرده از راه کرمان فرستاد و کرمان (123 a)
و شیراز را در تحت تصرف آوردند سنجر جلاتب و پیر محمد سمرقندی¹⁵
بشیراز رفتند و درین ولا شیخ مرشد ولد شیخ ابو الخیر در شیراز خروج
کرده بود و جمعی را از ترکمان کشته چون سنجر نزدیک شد فرار کرده
بکرمان رفت و سنجر و محمد بیک بحکومت شیراز نشستند و چون¹⁸

¹ Bir iki kelimelik boşluk.

² N از مابین شیراز و ایالت شیراز :

³ N : سیاب

بتلعه^۱ ایزد خواست که در میان اصفهان و شیرازست داروغه^۲ چغتای رسید و سید میر جلال پسر سید میر علی گلبار اصفهانی که فرار کرده بدن قلعه ملتجی شده بود بایستعجال بجانب اصفهان آمد و خواجه 3 امام الدین حسن نواده^۳ خواجه ظهیر الدین عبدالله که ابا عن جد متبوع و مقتدای مملکت بود و خواجه احمد صفوی و امیر عماد باب الدشت و خواجه اختیار افخاری و شاه جابر طهرانی و بعضی از رؤسای 6 بلوکات که در مملکت مانده بودند تحریض بر خروج نمود تا داروغه^۴ شهر حاجی تارمی را بقتل آوردند و لشکریان در شهر بودند مقید ساختند و 9 بعمارت باروی شهر مشغول شدند و یابجی بإعلام حال بخراسان ببا بر میرزا روانه ساخت و بابر میرزا عازم عراق گشت چون سلطان ابوسعید میرزا برین احوال اطلاع یافت از سمرقند متوجه خراسان شد پس بابر 12 میرزا از خبر توجه او بخراسان^۱ فسخ عزیمت عراق کرد و بسمرقند روانه شد و در سوق بلاق^۲ جهانشاه میرزا نیز از خبر هجوم چغتای و خروج اصفهانیان < وقوف یافت > محمدی میرزا را با جمعی از امرا 15 بإصفهان فرستاد تا فتح کرده بقتل عام و خرابی شهر قیام و اقدام نماید بعد از آن پیر بوداق را بشیراز رخصت داد و از راه اصفهان متوجه شد در زمانی بإصفهان نزول کرد که امواج فتن متلاطم و افواج محن 18 مترکم بود آب و زمین آن دیاربخون شهدا و سعدا و طفلان معصوم و پیران مظلوم چون دشت کربلا و دوشیزگان جمال عفت و نوباوگان بوستان عصمت در دست لشکر (123 b) بلا بآه و واویلا

^۱ N از خبر توجه خراسان او :

^۲ N از ساوخ بلاق :

نظم

- شهری چو بهشت و ساکنان اهل بهشت
 3 مردان ملکی خوی و زنان حور سرشت
 آتش چو شراب کوثر و شیر و عسل
 خاکش زرو سیم و از رخام آجر و خشت
 6 سیلاب بلا آمد و چون شهر نمود
 نگذاشت درو زنده و يك خانه نهیشت

- چند روزی بلب زنده رود نشست بخون اهل آن مملکت < دست > بهشت
 9 و آنچه از قتل و اسر^۱ و نهب که توانست بدان اتیان نمود و بعد از
 قضاء الوطر متوجه شیراز شد و از چغتای جمعی که بشیراز آمده بودند
 از آوازه معاودت قرا قوینلو و قتل عام اصفهان و توجه پیر بوداق
 12 بشیراز پریشان خاطر گشتند مجال اقامت و استقامتشان نماند در عزم
 ارتحال بی اهمال شدند طاق و رواق امن و امان ایشان چون خانهای
 اصفهان ویران گشت هیچ مخلفی جز فرار نیافتند عند ورود الخبر و
 15 وصول الاثر از راه ذهاب کأغنام تَفَرُّعَنْ آلتِ ذِئَابِ رو بیاب
 آورده متوجه کرمان شدند و پیر بوداق میرزا از عقب رفت سنجر
 میرزا را شکست و قتلی عظیم کرد چنانکه مذکور خواهد شد و بمقر
 18 ایالت خود عاید گشت.

اسیر: N^۱

ذکر احوال شیراز و کرمان بعد از توجّه

بابر میرزا بخراسان

- 3 چون بابر میرزا از شیراز بعزم رزم جهانشاه میرزا بجانب عراق متوجّه گشت سنجبر میرزا را بداروغگی شیراز نصب فرمود چون بقصر زرد رسید و خبر متواتر گشت که ترکمان بدار الامان رسید و اهل اصفهان بایطاعت و اذعان ترکمان اتیان نمودند از عراق
- 6 نومید شد و عنان بجانب یزد بعزم معاودت بخراسان معطوف داشت در وقت عبور از یزد خلیل میرزا که دختر زاده شاهرخ میرزا و نبیره محمد سلطان بن < جهانگیر > بن امیر تیمور کورگان بود بایالت یزد تعیین فرمود و خود باسائر امرا بخراسان معاودت نمود چون خلیل میرزا در یزد بحکومت نشست جمعی پریشان روی (124 a) بدو آوردند بنابر آنکه در کرمان سلطان محمد میرزا بر شیراز مستولی شده بود و شیخ ابو الخیر جزری که حاکم شیراز بود بقتل آورده و بعد از معاودت سلطان محمد میرزا از خراسان لشکر کشیده بایستقبال
- 15 قتال با سلطان محمد بیرون آمد و مغلوب گشت سلطنت شیراز مختار دماغ آن بود بآن شرمه رجال متوجّه شیراز شد و سنجبر میرزا ازخوف او شیراز را گذاشت و بجانب کرمان متوجّه گشت چون بظاهر کرمان رسید سید شروانی که از قبل سلطان محمد میرزا والی آن مملکت شده بود و بعد از هلاک سلطان استیلا یافته بدو التفاتی نکرد و جمعی که با او بودند ازو اعراض کرده بسید شروانی پیوستند و سنجبر
- 18

- میرزا بخراسان توجه نمود و خلیل میرزا نیز چند روزی در شیراز بر جناح فرار از لشکر جرّارِ ترکان مقتضای «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ وَ عُدَّ نَفْسَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ»³ را پیش نهادِ ضمیر ساخته توشه راهی برهم می بست ناگاه از راه عراق طم طراقِ توجه پیر بوداق <رسید> خلیل <را در خوف و هراس> انداخت دستِ تطاول بسوق بهایم اهلِ سوق و هایم کشید هر کجا مرکبی یا بارکشی در بازار و کوچه یافت در زیر بار آورده و راه فساد در پیش گرفته متوجه ولایت کرمان شد و از راه کرمان بخراسان رفت و پیر بوداق میرزا بحشمتی تمام و بی زحمتی از نوابِ ایام ملک¹ در حوزه تصرف و حیطه تملک کشیده امرای عظام را چون امیر بایزید بسطام و امیر شاه علی بیرام و پیرزاد بیک و غیرهم را بپایه سریر سلطنت مصیر پدر باز گردانید و بقلم روفارس داروگان و¹² عمال روانه ساخت و روز بروز پایه ولایت او ارفع و دایره ایالت او اوسع گشت بانجام ضمایم و لواحق شیراز از اهل مدرو و برتا بولایت خوزستان و حدود لار و جیرون در قبضه¹⁵ (124 b) تدبیر و تصرف کشید

نظم

- 18 تمکن پذیرفت بی رنج و غم بتخت بلند ملوک عجم
شد اصطخر را ز آتش فروخته وزو خرمن سرکشان سوخته
شعاع مشعشع فرو رفت ازو بلندی الوند شد پست ازو

¹ و ملک : N² Burası yeni Hürmüz'ün bulunduğu eski Hürmüz ve Bender 'Abbās'ın karşısındaki Cirün adasıdır (Cirün hakkında Le Strang'e bk., s. 319).

چون در عرض شش ماه مجموع عراق و فارس مفتوح گشت و جهان‌شاه میرزا از اصفهان کوچ کرده در قم قیشلامیشی نمود پیر بوداق 3 میرزا از شیراز بعزم ملازمت پدر بقم رفت و چون در فصل ربیع معامله اصفهان بقتل عام قرار یافت پیر بوداق میرزا رخصت انصراف بفارس و کرمان و دفع مخالفان فارس و کرمان شد.

ذکر احوالِ مقابله و مقاتله¹ پیر بوداق میرزا با سنجر میرزا بعد از کشته شدن سید شروانی

- 3 در زمانی که بابر میرزا از خراسان بشیراز رفت و عراق و فارس را در تحت تصرف آورد کرمان در تصرف سید شروانی که از قبل سلطان محمد میرزا والی بود ماند و بعد از هجوم ترکمان بر عراق و فارس میان سید و اولاد امیرقناشیرین اعنی قلدرویش و یار احمد که 6 حکومت کرمان از قبل خاقان سعید شاهرخ میرزا موروثی ایشان بود منازعت و مخاصمت بود تا زمانی که در بم کرمان قتال واقع شد و سید شروانی بقتل آمد و باز در میان برادران قلدرویش و 9 یار احمد اساس منازعه و ممانعت استحکام یافت و یار احمد سنجر میرزا را از خراسان بسلطنت کرمان و شیراز دعوت کرد و 12 سنجر میرزا با چهار هزار مرد مکمل بکرمان آمد و کرمانیانرا تسخیر کرد و قلندر ویش بقلعه کوه که متصل بشهر است متحصن شد قریب ده روز در کرمان نشست تا اورا رام ساخته از قلعه فرود آورد و مراسم تعظیم و احترام بجای آورد و شیخ جلال الدین پسر 15 شیخ ابو الخیر (125 a) جزیری را بداروغگی کرمان نصب کرد و بلشکری آراسته بابتفاق آن دو برادر قلندر ویش و یار احمد بعزم شیراز کوچ کرده از کرمان تا بمقام سرجاهان ولایت بولایت رفت در آن 18 مقام خبر قتل عام اصفهان و توجه پیر بوداق میرزا بشیراز یافت پای

¹ N : مقاو مقابله

- قرارش از جای برخاست روی توجّه بر تافت و برجعت قهقری
 هم از آن قری معاودت نموده لجام ریز روی بگریز آورد و پیر بوداق
 3 میرزا یراق کرده متعاقب میرفت و بهر ولایت از هرات و مرو دشت¹
 و شهر بابک و غیرها که رسید داروغگان چغتای و هرکس از مخالفان
 که می یافت به تیغ سیاست میگذرانید چون بسیرجان رسید بغارت
 6 قری و ضمایم فرمان داد و لشکری آتش آشوب افروختند منجنیق
 خوف و هراس بر باره و اساس قلعه² ثبات³ یار احمد قناشیرین کارگر
 آمد و تیر باران رعب سپر صبر و تحمل او را پاره پاره ساخت
 9 برادرزاده خود را با پیشکش و تبرکات بدرگاه شاهزاده روانه ساخت
 و بعجز و انکسار احوال خود را بر رای پیر بوداق معروض داشت
 یاظهار امثال⁴ فرمان و انقیاد پیش نهاد سر خضوع فرود آورد
 12 فاما چنان بعرض رسانید که چون قضیه⁵ سنجر میرزا بانقضای انجامد
 بی تعلل بوسیله کفن و شمشیر و عذر تقصیر بآستانه⁵ فلك مثال که
 نعم المصیر است خواهد آمد پیر بوداق میرزا بقبول وعده وعده⁵
 15 قبول نوازش فرمود و از آنجا کوچ بکوج بظاهر کرمان نزول کرد و
 شیخ جمال الدین که داروغه شهر بود بر سنن یار احمد تسلیم شهر را
 موقوف همان امر داشت و پیر بوداق چند روزی از برای استراحت
 18 از متاعب⁵ و آسایش مطایا و مراکب توقف نمود و ازین جهت بر ظاهر

¹ از هرا و مروث N:² بیات N:³ امثال N:⁴ قبضه Hr (73 a) böyle; N:⁵ متاعت N:

کرمان خرابی بسیار شد اهل کرمان بر مثال ایوب طعمه^۱ < 125 b >
 کرمان فتنه و آشوب و لکدکوب خوف از تراکم^۲ ترکمان نا مرغوب
 ماند « رَبِّهِ أَتَنِي مَسْنِيَّ الْفَضْرِ^۳ » از کوچه و بازار و دیوار اینجا^۳
 باذان و اسماع اهل قلاع عالم بالا میرسید

نظم

دیاری که بودی بیارای حق زجناتِ رضوان گرفته سبق^۶
 نسیمش فرح بخش چون روی حور چگویم ز آتش شرابِ طهور
 شد از دستِ ترکمانِ خونخوار پست چوبازارِ خوبان که گیرد شکست
 چوزلفِ بتان گشته پرپیچ و تاب چو چشمِ بتان نیم مست و خراب^۹

درین حال سنجر میرزا در عقبه^۲ لاور بود و خود را محکم کرده^۲ و
 احوال و ائصال و تعلقات خود را محفوظ بکوه و خندق ساخته باسباب و
 سلاح ملازم سنجر میرزا بر جناح قتال مغد و مهیا بودند چون^{۱۲}
 تقابل صفوف و تلاحق سیوف بهم مقارب گشت و شمعان هر دو فریق و
 رکیان هر دو گروه باشکوه روی بمیدان آوردند و تیغِ مغادرت بر
 روی یکدیگر کشیدند بیک طرفه العین خاک بر سمتِ سماک نشست^{۱۵}
 چشم خورشید جهانگرد بگرد و غبار پوشیده شد سه نوبت چغتای
 بر ترکمان غلبه کرد چنانکه پیر بوداق را پای ثبات لغزیدن گرفت و
 اشراف بر انصراف یافت پیر قولی^۳ کوکلتاش اورا از صوب فرار^{۱۸}
 بجانب استقرار دعوت مینمود علی^۳ چکاک^۳ اصفهانی که از جوانان

^۱ Enbiyā sûresi (XXI), 83. âyet.

^۲ N: کردند

^۳ Hr (73 b) böyle ; N: حکاک

- جست و دلیر و از محرمانِ پیر بوداق بود جمعی پیاده مرتب و آماده
 بر داشته از پشتِ کوهی که پناهِ متعلقان و احمالِ چغتای بود روی
 3 بخانه‌های ایشان نهاد و تکاپوی نهب و غارت <و> ولوله و زلزله در میانِ
 جنگیان انداخت اهلِ قتال از برای ضبطِ عیال و حفظِ مال بی تعلل و
 احمال بخانه‌ها باز گشتند و ترکمان بر ایشان غلبه کرده پریشانی در ایشان
 6 انداختند سنجر میرزا بجانِ امان یافته (126 a) گریخت و لشکر بیکبار
 از هم فرو ریخت در یک طرفه العین قریب سه هزار کس از چغتای و
 از امرای سنجر میرزا و امیر شریف که از اولادِ حجة الاسلام محمد
 9 غزالی بود و پیر محمود شیرازی و قرا احمد را بقتل آوردند و قلدرویش
 بقیدِ اسار گرفتار شد قریب هزار سر از کشتگان بار کرده باُردوی
 جهان‌شاه میرزا بحوالی^۱ خواجه حسنِ ماضی فرستادند و پیر بوداق
 12 میرزا باستخلاصِ کرمان متوجه شد شیخ جلال الدین فرار نموده
 بسنجر میرزا ملحق گشت و پیر بوداق میرزا کرمانرا فتح کرد و دو ماه
 در آن حدود توقف نمود و والده‌اش از معسکرِ جهان‌شاه میرزا
 15 بیزد رفت و پیر بوداق میرزا را^۱ نیز طلب داشت و چون بدیدارِ
 او پیوست مواجبِ شکرِ باری باُدا رسانید بایشارتِ والده کرمانرا به
 برادرش ابو یوسف میرزا^۲ ارزانی داشت و بشیراز توجه نمود و پیر
 18 قولی^۳ کوکلتاش و مردین اوغلی را با جمعی از بد نفسان بکرمان فرستاد
 تا اصول و اعیان و کبارِ محترفه^۴ کرمانرا کوچانیده بشیراز بردند و
 کرمانرا چون استخوانی از گوشت و پوست عاری ماند ویا کاسه^۵ که
 21 از طعام پرداخته گردد بصحرا گذاشتند ابو یوسف میرزا چون کرمانرا

¹ Hr (73 b) böyle; N: پیر بوداق میرزا

² Hr (73 b) -böyle; N: یوسف میرزا

- بدین حال یافت صورت حال بیپایه سریر پدر معروض داشت و جهان‌شاه میرزا از برای تعمیر آن مملکت سیصد تومان تبریزی و دویست هزار من غله امداد رعایا و مزارعان آن ولایت فرمود درین حالت الوند بن اسکندر قرا یوسف از خراسان نهضت نموده بحوالی کرمان آمد و بچرفت و رودبار رفت و محمود فارسی که از قبل یار احمد مستحفظ قلعه سلیمانی بود قلعه را بملازمان الوند سپرد و الوند در بلوک^۶ اقطاع^۱ توقف نمود و یار احمد را بموافقت و مظاهرت دعوت کرد و یار احمد چون از پیر بوداق (126 b) یأس و هراس داشت با جمعی لشکری معد و مرتب بملازم الوند شتافت و پسر خود را قناشرین^۹ با جمعی امنا در قلعه گذاشت و چون الوند را قوتی نبود و جمعی قلیل همراه داشت یار احمد از آمدن ندامت یافت قصد گرفتن الوند یا فرار بمامن خود نمود، < چون > بر الوند این معنی ظاهر^{۱۲} شد برگرفتن یار احمد سبقت یافت و او را با اعوان و انصار مقید ساخته بقلعه سلیمانی فرستاد و قلعه سیرجان همچنان در تحت تصرف قناشرین بود تا پیر بوداق میرزا محمد علی شکرو باریک بیک و دوه^{۱۵} بیک را با جمعی کثیر از برای استخلاص قلعه سیرجان فرستاد و آن لشکر قلعه را بمحاصره کشیدند چون الوند میرزا ازین معنی خبر یافت ایلغار کرده بیخبر برایشان تاخت و تاروماری در آن لشکر انداخت و^{۱۸} محمد علی شکرو دوه بیک و شیخ محمد یساول را درکند اسار آورد و باریک فرار نمود بشیراز رفت و محمد علی شکرو دوه بیک و هرکس که گرفته بودند بقلعه سلیمانی فرستاد و قریب صدکس را از مردم پیر^{۲۱}

^۱ قلاع: Hr (74 a)

- بوداق به تیغ گذرانید و قناشرین چون پدرش مقید گشته بود قلعه را
تسلیم نمود و الوند نوکری را بداروغگی قلعه سیرجان تعیین کرد و
3 از آنجا متوجه گورگان شد و ششاه خود را در آن مقام محافظت
از ایلغار پیر بوداق مینمود ناگاه پیر بوداق میرزا چون برقِ خاطف و
ریحِ عاصف ایلغار کرده از جانب شیراز نزدیک شد و الوند را از
6 غایتِ انده‌اش و ارتعاش پای قرار از جای برخاست عنانِ بطرفِ
نیم روز منعطف داشته توجه نمود پیر بوداق میرزا بر اثر او چون
سوارِ اجل دواسبه می‌تاخت و در چشمه عمار بدو رسید و آبی از تیغ
9 تیز بگلوئی او ریخته او را از سر چشمه حیات بخاک فوات انداخت و
در معاودت شیراز چون (127 a) بیای قلعه سیرجان رسید سَطْلَمِش
شیره‌چی را از برای تسخیر قلعه سیرجان با جمعی تعیین نمود و قوی
12 نام که داروغه قلعه بود چون ملاذی نداشت قلعه بسَطْلَمِش سپرد.

ذکر گرفتن لشکر جهان‌شاه میرزا دامغان‌را

- چون روی بهار شد از قشلاقات بیرون آمدند بهار بهمان ییلاق
 3 < قرار گرفتند > بداعیه^۱ آنکه امیر عبدالکریم دعوت ایشانرا قبول کرده از ساری با ردوی ایشان پیوندد و امرای هزار جریب نیز بایشان ملحق گردند چون دو ماه از اردی بهشت گذشت < محمدی > میرزا ایزراه سمنان بایتفاق ملوک رستم‌دارو امرای جلاویه و امرای هزار جریب 6 متوجه دامغان شد امیر ناصرالدین سمنانی از قبل بابر میرزا والی آنجا بود بقلعه در آمد و اهل شهر را بقلعه در آورد و از اطاعت و انقیاد ابا کرده قلعه را محکم ساخت و لشکر ترکمان چون محیط دایره 9 شهر را مرکز وار در میان گرفتند و در شهر بستند و جنگ بر قلعه انداختند و بخار و خاشاک در خندق ریختن و سوراخ در باره کردن مشغول گشتند این بنده دانست که اگر قلعه را بطریق جنگ بدست 12 خواهند آورد بیخ و بنیاد حرث و نسل < ایشان > از آن شهر خواهند برید از امیر بایزید بسطام درخواست کرد که از مستی^۱ خون این گروه می باید گذشت « اِرْحَمُوا مَنْ فِی الْاَرْضِ یَرْحَمْکُمْ 15 مَنْ فِی السَّمَاءِ » و از روی تدبیر ایشانرا در معرض خوف و بیم آورد و در مجمعی که تمام امرای عظام بمعشرت مجلسی آراسته و چون ابروی خوب رویان درهم پیوسته با یکدیگر طریق انبساط گرفته و ابواب مزاح 18 و نشاط مفتوح ساخته بودند این سخن در میان انداختم که اگر بابا حسن

¹ Aynen böyle.

- قرقین که حاکم استرآبادست در خلال خیال تابدین يك فرسخی
 < به > عزم شبیخون توجه نماید هیچکس را از آمدن او خبر
 نخواهد بود (127 b) اولی آنکه صورتی انگیزیم که بناموس از در
 این شهر برخیزیم که مبادا صورتی واقع شود که تلافی آن بهیچ وجه
 نتوان کرد درین سخن بودیم که خبر از اردوی جهانشاه میرزا رسید که
 رستم ترخان و سائر امرا و لشکریان در دیاربکر مقهور و مکسور گشته
 به تیر یاران بلا گرفتار شدند و معدودی چند از آن ورطه بکنار افتاده
 خود را با اردوی همایون رسانیده اند و چون این خبر به بعضی امرای
 عظام رسید این بنده را واسطه صلح ساخته بقلعه فرستادند و چون
 این بنده را با خواجه ناصرالدین سبق معرقی بود و یقین دانستم که
 بر کلام این شکسته اعتماد خواهد کرد بر لب خندق استیذان دخول
 کردم مولانا ابراهیم نام که ملازم خواجه بود و دوست بنده چون
 این حقیر را از بالای باره مشاهده نمود بغایت مبتهج و شادمان گشت و
 پیغام بخواجه رسانید و این حقیر را طلب داشتند باتفیق غیاث الدین
 خلجی بآندرون درآمدیم و از روی نصیح و طریق دوستی او را بصلح و
 اطاعت دعوت نمودم خواجه در جواب فرمود که بر عهد این طائفه
 اعتماد نیست بآصفهان و اهل آصفهان با وجود هواداری کاری کردند
 که تا انقراض عالم علم خواهد بود فاما اگر شاهزاده و امرا از حوالی
 باستانه که سه فرسخی شهر است کوچ کنند من شهر را بدو سپارم و
 زن و فرزند خود را برداشته بطریق فرار از کناری بیرون روم بشرط
 آنکه امرای عظام بکلام ملک علام سوگند خورند که بر اثر من

- نیابند و قصدِ خونِ من نکنند و اهل و عیالِ من ، این فقیر پیغامِ
 اورا بامرا رسانیدم و سوگندِ غلاظ^۱ و شداد بدیشان دادم و باز بقلعه
 در آمدم و بتأکیدِ همان سخن اورا مقرر داشت چون این بنده 3
 خواست که از قلعه بیرون آید اهلِ شهر چون کشتی شکستگانِ قلزم و
 عثمان (128 a) که بیادِ مخالف بتلاطمِ امواجِ طوفانِ کشتی^۲ شان شکستن
 گیرد و دل از جان بر داشته و دندانِ طمع از فرزندانِ کنده باشند فریاد و 6
 فغان بر آوردند همه را لبها چون خندقِ باره گرفته و دیده‌ها چون دهنِ
 خندق پر آب گشته چشمها چون سوراخهای تیرانداز باز مانده بمنجنیقِ
 دعا عرضِ حال بر کرّویانِ عالمِ بالا میکردند 9

نظم

- بیارب یارب و چشمانِ گریان بسوزِ سینه و دل‌های بریان
 گشاده دست‌ها بسته میانها بخدمت پیشِ دانای نهانها 12
- متشبت بذیلِ این خاکسار گشتند و بزینهار خواستن از شاهزاده و امرای او
 <از برای> عرضِ انکسار و عجز و افتقار این حقیر را وسیله میساختند این
 بنده ایشانرا تسکین داد بامان امیدوار گردانید و چون بمجلسِ امیر 15
 بایزید رسید صورتِ حالِ خواجه و پریشانیِ عجزه معروض داشت و اردورا
 از حومه شهر بحکمِ ایمانِ مغلظ کوجانیده بجانبِ آستانه برد چون
 نمازِ شام در آمد امیر ناصرالدین مشعلها برسم بر افروخت متعلقانِ 18
 خود را بانقود و اموالی که داشت از بارو بکمند بیرون برد محمدی
 میرزا چون از رفتن او خبر یافت نقضِ عهد کرده از برای اندک
 طعمه سیصد سوار هم در شب باطراف روانه ساخت بحمد الله و توفیقه 21

و غلاظ^۱

آن سواران بمطلوب نتوانستند رسید و خائبین خاسرین <و> آئسین قاصرین
بمعسکر باز آمدند و بمحمدی جز پیمان شکستن و بد عهده چیزی عاید نشد

نظم

3

هر کسی را که نیست عهد درست دست از خیر او بیاید شست
زانکه ایمان قسم ایمانست این نه قول منست قرانست

6 آن شب در آستانه قرار گرفتند تا زمانی که خفتگان پستر غرور بدم

سردی باد فتنه انگیز بامدادی که دم از (128b) روز رستمیزد

سر از بالین رقاد برداشتند و آفتاب غماز پیشه پرده¹ از روی مست و

9 مستور برداشت و مزین نفس امّاره بمرمه حرص و آرز چشم طمع

هریک را بخون و مال سیاه میکرد و گردن آزونیاشان بدماء و فروج

درازمی ساختند نوکران محمدی میرزا و بعضی از امرا روی بقلعه نهادند و

12 پای از حد عهد و پیمان بیرون نهاده دست در زن و فرزند و مال و

منال ایشان زدند و بنهب و اسر² و لوله در سگان آنجا انداختند این

شکسته ازین معنی خبر یافت بمسارعت پیش امیر بایزید آمد و سخنان

15 تند و تیز بی ملاحظه شوکت و مناعت قدر امرا و سلطان خالصاً

بوجه الله گفت و ایشانرا بکفر و اباحت منسوب ساخت چنانچه حدت و

شدت کلام در امیر نیکو رای عدالت گرای پاك اعتقاد فرشته نهاد

18 کارگیر آمد فی الحال سوار شد و اسیرانرا رهانید و شاهزاده را سرزنشها

کرد و لشکریانرا سیاستها نمود و از آنجا کوچ کرده از راه هزار

جریب بیلاق به بیلاق آمدند تا باب سردرود و در آن بیلاقات

21 فصل تابستان و بعضی از خریف گذرانیدند .

¹ پرورده N :

² اسیر N :

> ذکرِ توجّهِ جهان‌شاه میرزا به خراسان <

- خبر از خراسان بجهان‌شاه میرزا رسید که در مشهد مقدّسه امام هاشم علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه التحیه و السلام بابر میرزا که سلطان خراسان بود تا بحدود کیچ و مکران و قندهار و بدخشان تا بحدود هند بود داعی حق را اجابت کرده بآبای عظام شاهرخ میرزا و تیمور کورگان ملحق گشته و خراسان در عرضه فتنه و آشوب افتاده امرای چغتای شمشیر در یکدیگر نهاده قتلی عظیم کرده اند و جهان‌شاه میرزا را ازین خبر داعیه توجّه به خراسان برافراشته بری نزول کرد و ایلچیان و بکاوان بآطراف ممالك (129 a) روانه ساخت از برای جمع لشکر و تهیه اسباب ، و بامیر بایزید و محمدی نشان فرستاد که بری معاودت نمایند تا تمام لشکر را آنجا عرض دیده روانه خراسان گردیم و تا رسیدن جهان‌شاه میرزا بری امیر بایزید نیز برکاب بوس همایون رسید و غلات دیوانی که در قم منبر بود بر لشکریان مقسوم گشت در واسط ذی الحجه سنه احدی و ستین و ثمانمیه ازری قبل از اجتماع تمام لشکر بقدغن روانه شدند چون بولایت خوار درآمد امیر بایزید را و پیرزاد بیک بخاری را باستقبال سیند عبد‌الکریم بولایت فیروزکوه فرستاد و خود با محمدی میرزا و دیگر امرا از راه آب باریک و سمنان و دامغان بیک فرسخی شهرود بسطام رفت و آن صحرا را معسکر ساخت و خود با محمدی میرزا و ابو الفتح بیک تواجی و سایر امرا از دهنه که بدان صحرا پیوسته است ایلغار کرده متوجّه استرآباد شد و پسر کوچگین خود را ابو القاسم میرزا در اردو گذاشت و امیر بایزید و پیرزاد

- بيك با عبد الكريم ساری متعاقب به همان یورت رسیدند و بی توقف بر اثر سلطان رفتند و چون بنزدیک دهنه رسید قراول فرستاد قراولان چنان خبر رسانیدند که سلطان ابراهیم پسر امیرزاده علاء الدوله بچنگل استرآباد درآمده بابا حسن از شهر بیرون رفته و شاه محمود میرزا ولد بابر میرزا را همراه برده که با سلطان ابراهیم مقاومت و مدافعت نماید چون این خبر بمسامع سلطان رسید محمدی و ابو الفتح را منقلای ساخته بیلغار فرستاد و خود از عقب^۱ توجه نمود و از امرا و ایناقان و بوی نوکران هرکس که همراه رفت دواسبه بود و بعضی را حمزه و بعضی را پالانی آنچنان سبک و سریع السیر رفتند که بدو روز بدر شهر استرآباد در وقت (129 b) طلوع آفتاب رسیدند مردم شهر بیخبر از لشکر یاغی، ناگاه جمعی را دیدند بیگانه وار فرو ریخته و با هرکس در آویخته همه حیران و پریشان بخانهای خود متوجه شدند این خبر بیابا حسن رسید از پیش دشمن و از عقب دشمن روی بفرار نهاد و سلطان ابراهیم را تصور آن شد که بابا حسن از پیش او گریخته دلاورانه متوجه استرآباد شد در راه از افواه چنان بدو رسید که جمعی از ترکمانان در سرحد بوده اند قریب هزار سوار اتفاق کرده استرآباد را خالی یافته اند هجوم کرده آمده اند سلطان ابراهیم بیستعجال راند ابوسعید میرم منقلای بود در راه یورتچیان جهانشاه میرزا از آن خبر یافتند تلخته تلخته بشهر درآمدند و خبر معروض داشتند جهانشاه میرزا در حتام بود محمدی و بایزید بيك جاکیری را بمنقلای فرستاد و از آن طرف منقلای سلطان ابراهیم بدیشان رسید و جنگی عظیم شد

^۱ عفت : N

- منقلای جهان‌شاه میرزا منہزم گشت از عقب جهان‌شاه میرزا رسید و بمنقلای خود پیوست و منقلای چغتای نیز قوی گشت درسه فرسختی^۳ 3
شہر در تنگنای جنگل مقاتلہ واقع شد جهان‌شاه میرزا بنفس خود جنگی رستمانہ کرد و بامرا و نوکران خود بانگ زد و گفت مردن و زیستن ما اینجاست دل قوی دارید کہ کار افتادہ و روز مردیست و چون شیر خروش بر آورد شمشیر میزد تا ابوسعید میرم را 6
خود از اسب انداخت و دستگیر ساخت و امیر سعادت خواند شاہ و حسن علی ترخان و جمعی کہ از امیر زادگان دستگیر شدند و بعضی دیگر مثل سلطان حسین فیروز شاہ و غیرہ در غلوای جنگ کشته 9
شدند سلطان ابراہیم جوانی کار نادیدہ بمجرد آنکہ شنید کہ جهان‌شاه میرزا خود باستراباد آمدہ گریخت و لشکریان او بعضی در جنگہا تلف شدند و بعضی دیگر دستگیر ترکمان گشتند چون شب درآمد (130 a) 12
جهان‌شاه میرزا از برای قتل اسیران بیای قرا تپہ^۱ نزول کرد و امرای چغتای را پرسش طلبید و بعد از سؤال و جواب بقتل حکم کرد درپای مشعل قریب سیصد کس از جوانان کشتند و ہم در شب ہرکس 15
کہ بآردوی چغتای توانست رفت بنہب و تاراج و الجہ و اسر^۲ رفتند چون آفتاب از مشرق سر بر آورد تمام لشکریان در آن آردوی آراستہ ریختند دست برزن و فرزند چغتای باسر^۳ و الجہ کشیدند و آردوی را کہ 18

^۱ Bu Kara-Tepe'nin Astar-Ābād körfezindeki Kara-Tepe (bunun hakkında H.L. Rabino, Mazandaran and Astarabad, GMNS, London, 1929, s. 12, 61, 62, 67, 125) olduğunu kat'i bir şekilde söylemek pek mümkün olmuyor. Çünkü, Astar-Ābād ile bu Kara-Tepe arasında epeyce bir mesafe vardır.

^۲ N : اسیر

^۳ N : اسیر

چون باغِ ارم از مال و جمال سبز^۱ و خرّم بود در هر خرگاهی ماهی منزل
 ساخته فامتا در خسوفِ خوف و ملال و در هر سایه بانی آفتابی از مطلعِ اعتدال
 ۳ بر آمده لیکن در کسوفِ زوال و اخلال بهر لبِ جویی در هر قدمی
 سروی خوش خرام ایستاده حیران و در هر سایه درختی آفتابی نشسته
 در ضمانِ غمان و اندهان چشمهای ترکانه چون چشمِ ترکس بیمار گشته
 ۶ رنگهای زعفرانی در زیرِ چادرها رنگِ برنگ آمیخته چون شکو
 بیادِ بی نیازی فروریخته و شامیانهای شاهی چون شفقِ شبانگاهی تا بدان
 در سیاهی نشسته

نظم

9

ز چادر یکی زن برون می کشد یکی مرد در خاک و خون می کشد
 نور دیده شد خرگه و سایبان ز «نطوی السما»^۲ داد گوی نشان

۱۲ صبح از آن منزل کوچ کرده بحوالی^۳ موضع حراخانه^۳ یورت گرفتند
 و آن زمستان همانجا قشلامیشی کردند و اموالِ بابا حسن رسائرِ امرا
 در نظر آورده بخوزه^۳ ضبط و حیطه^۳ ثبت کشیدند و کُفّاة بتحقیقِ
 ۱۵ صونکِ یاغی در جنگلها و قُرا و مواضع در آمدند و بسیاری از جواهر و
 نقود و اجناس و امتعه و بهایم بقبضِ اربابِ تحویلِ سلطانی و امرا و
 لشکریان آمد از اطراف و جوانب از ترکمانِ مینگِ قشلاق و جلایرو
 ۱۸ صحرائشینان و سردارانِ (130 b) دارالمرز پیاپی^۳ سریرِ اعلی آمدند و
 اظهارِ بندگی و اخلاص کردند و تحف و بیلاکات و پیشکشها آوردند و

^۱ و سبز: N:

^۲ Enbiyā sûresi (XXI), 104. âyet.

^۳ Mevkii tesbit edilemedi.

- محمدی میرزا نیز بمشهد و نیشابور رفت و انواعِ مطالبات و مواخذات کرد و از جانبِ ابراهیم سلطان رسول بعرضِ اخلاص و متابعت و جانپاری رسید و در جوابِ عرضه داشت اورا دعوت بآمدن و بملازمت 3 قیام نمودن کردند تا زمستان منقضی شد هرات و توابع در تصرف او بود و امیر اویس خواند شاه که از قبل او در تون و طلس والی بود و استقلال یافته ایلچی فرستاد و خود را بفترکِ عبودیت و یکجہتی 6 < بست > و اعراض از سلاطین چغتای نمود و سنجر میرزا نیز در ولایتِ مرو و ماہان با¹ جمعی کثیر از هواداری و اخلاص < دم > زد و پیوسته بوسائل و عرضِ رسایل نسبت با جهان‌شاه میرزا و امرای عظام 9 خود را در مقامِ یکجہتی و متابعت راسخ میداشت و عبدالله پیر زاد نیز که در ولایتِ سرخس شوکتی داشت و جمعی کثیر برو جمع گشته بودند بنا بر روابطِ سابقه خود را در سلكِ اختصاص و مسلكِ اخلاص کشید و 12 عرضه داشت ارسال کرد و استخاره شتافتن بملازمت نمود و امیر حاجی را چون با او قرابت بود رفت و اورا بپایه سریر اعلی آورد چون مرکز آفتاب بنقطه اعتدالِ ربیعی رسید و محلِ مادر را از بار رها نیده سر 15 بمزغزارِ شمال نهاده سلطان از قشلاق براهِ تختِ ملکی ییلاق بییلاق آهسته و پیوسته خود را بمشهدِ مقدسِ امامِ هشتم علی ابن موسی الرضا علیه السلام رسانید محمدی میرزا نیز از قشلاق بیرون آمده 18 بمسکرِ پدر پیوست و همچنین بتدریج میرفتند چون آوازه توجه بهرات رسید ابراهیم سلطان با امرا و ارکانِ دولت و اکابر و اعیانِ مملکت بولایتِ غور و غرجستان رفتند و قریب ده هزار خانه وار از شهر و 21

 باز: N¹

- ولایت (131 a) هرات و توابع فرار نموده بهمان ولایت رفتند در اواسط شعبان سنه مذکوره پیرزاد بیک بخاری بداروغگی شهر تعیین شد و از کوسویه جدا گشته پیش از پادشاه بشهر در آمد و اکابر و اشراف شهر بدین تفصیل: شیخ نورالدین کازرانی که^۱ شیخ الاسلام شهر بود و سید اصیل الدین واعظ شیرازی که از اکابر سادات شیراز بود و در حدیث و تفسیر یگانه زبان و از فحول مذکران و ناصح ملوک و سلاطین است و مولانا شیخ حسن که در جمیع علوم سرآمد روزگار و از سادات صحیح النسب است و در تقوی و ورع غریق و ثابت قدم و در اقامه حدود و رسوم شرع مساعی جمیله او شایع و ذایع است و دیگر علما و فضلا بدو منزلی شهر استقبال کردند و تعظیم و استماله تمام فایز گشته معاودت نمودند بعد از دوروز پادشاه و ارکان دولت بشهر در آمدند و جار حرز و امان و محافظت سکنان شهر و ولایت انداختند و مولانا عبد الجبار پسر مولانا جلال الدین قاینی را بقضا و احتساب تعیین فرمودند و تقویت و تأیید با علی مدارج نمودند و چون مولانا قطب الدین احمد که قاضی قضاة و اعلم علما بود با مولانا زاده ابهری و مولانا شمس الدین صاحب کشف که مدرّس غیائیه بود از غایت وهم و دهشت غیبت نموده بودند و مصالح^۲ مدارس معطل مانده بود این بنده

^۱ Aynen böyle. Bu şekilde bir yer adına rastlanamadı. Bunun olması hâtıra geldi ise de emin olunamadığından tashih edilmedi. As (s. 1146, 1155) de bu zat sadece Nūr al-dīn Muḥammad olarak geçiyor. Mu'īn al-dīn İsfizārī (Ravzāt al-Cannāt fī avşāf-i madinat-i Harāt, yayınlayan M. Kāzīm İmām, Tabran, 1339, s. 17, 276) de de aynen böyle, yani Şayḥ Nūr al-dīn Muḥamad.

^۲ N: مصاحب

- در غیایه مجلس شد و مولانا شهاب الدین کوسوی را در مدرسه^۱ شاهرخ میرزا اجلاس کرد و مولانا سعید را در مدرسه که بجنب مسجد جامع در شمال واقع است و مولانا زاده ابهری را هم در مدرسه^۱.....³ و پسر مولانا عبد الجبار را در مدرسه نظامیه و مولانا زین الدین علی را در خانقاه چاوش هم بتدریس اجلاس کرد و پیوسته در مهم گذاری سادات و علما و خلاص (131 b) مظلومان از ایادی متغلبه قیام نمودند و 6 < این بنده > بتسوید تاریخ سلطانی بر حسب فرموده گاه گاه صفحه می نوشت و پادشاه پیش از دخول بلده که هنوز موضع کوسو < به > تجاوز نفرموده بود فرمود که جارجیان بانگ زنند که هیچ کس پیرامون 9 اهل دیار بزیادتی و ناوایب نگرند و بهایم بغلات رهانکنند و بکاوان مصفحها در بغل گرفته امرای عظام و سرداران و کلاتران لشکر را بغلاظ و شداد سوگند در محافظت نوکران و توابع از بی راهی 12 دادند و هم در آن روز بسیاری از شتر و گوسفند و اسب و گاو که بغلات مردم در آمده بود فرمود تا غارت کردند و خداوندان بهایم را تأدیب و سیاست نمودند بنابراین آوازه عدالت و نتایج استمالت منتشر گشت 15 زمانی هر کس که جلا کرده بود بجای خود راجع گشت و استقامت در میان خلق ظاهر و باهرشد اهل خراسان تمام بکار گذاری و قبول مال پیش آمدند داروغگان و عمال بولایات رفتند و سید نظام الدین 18 عاشور و مولانا محمد قبایی بوزارت تعیین یافته بودند و امیر بایزید بسطام جاکیری که شریک الملک و امیر دیوان بود بدجوئی

¹ N: Boşluk

- اهل خراسان و مراعات جوانب فراخور احوال هر کس قیام مینمودند چون سه ماه برین گذشت سلطان ابوسعید میرزا از سمرقند توجه نمود و از آب گذشته ببلخ آمد و جهانشاه میرزا بشش فرسخی بالای شهر 3 بلب رود جغجران بموضعی که لکک خانه گویند ییلامیشی کرد و مولانا نجم الدین عمر نام از مرغاب جدا گشته از پیش سلطان ابوسعید برسالت آمد و انگیز مصالحت در میان انداخت و از جانب 6 جهانشاه میرزا سید نظام الدین عاشور رفت و امر مصالحه مؤکد شد چون این خبر شایع گشت و خواطر بدان تمکن و تقریر یافت آوازه سلطان ابوسعید منقطع گشت و قریب بیست روز (132 a) هیچ کس ندانست که او بگدام صوب متوجه شد مگر از روی مکرو تزویر براه شعاب و تلال مخفیانه متوجه اوبه¹ گشت و چون کیفیت 12 حال معلوم نبود جهانشاه میرزا از لکک خانه کوچ کرد و بمقام کهدستان² رفت که اگر از آن راه آید بدفع مشغول شود و بعد از بیست روز از راه اوبه ظلیعه لشکرش چون کواکب ثابت و سیار طلوع کردن گرفت ترکان ماه پیکر مرغ شکار تیر افکن تیغ گذار با 15 گردونها چون چرخ فلک کج رفتار قریب پنجاه³ هزار از کوهسار بیرون آمدند و چون باردوی جهانشاه میرزا خبر رسید که سلطان ابوسعید میرزا از عقبه اوبه سر بیرون کرده از غرابت آن متحیر 18 شدند چه اظهار صلح و تحالف و اقدام بتناکرو تحالف جرأت نمودن و بر سر چنان لشکری آراسته آمدن از قبیل غرایب امور بود جهانشاه میرزا 21 عنان توجه بجانب اوبه منصرف داشت درینولا پیر بوداق میرزا

¹ Herat yakınında bir kasaba (İsfizārī, II, s. 216, 218).

² Hr (83 b) böyle; N: مهدستان

³ Hr (84 a): böyle; N: پنج

- از شیراز لشکر کشیده بولایت قهستان در آمده و با هجده هزار سوار
از لشکری خود بایلغار روانه گشته باُردوی پدر ملحق شد شادبانه
زدند و شادبها^۱ نمودند لشکر را دل قوی گشت چون بیکدیگر نزدیک
شدند پیر بوداق با پدر گفت که مرا رخصت ده تا خود را بروزم و
تا از کهسار بیرون آمدن و لشکر جمع ساختن او را پریشان سازم و از
اُردوی پدر جدا گشته قریب یک فرسخ پیش رفت جهان‌شاه میرزا
ابو الفتح بیک جاگیر او را فرستاد و او را از آن عزیمت منع کرد و چنان
پیغام داد که ما را با او جنگ کردن مناسب نیست زیرا که حسن علی
خروج کرده و آذربایجان را در تحت تصرف آورده ما را توقف (132 b)
در خراسان مصلحت نیست خزائن و ممالک بدست او گذاشتن و با سلطان
ابوسعید نزاع و خصام ورزیدن خلاف طور عقل و کاردانیست یا غلبه و
استیلا ما را باشد یا او را ، بر تقدیر غلبه ما بر ایشان خراسان را نمیتوانیم
نکاه داشتن دشمن را از عقب گذاشتن و روی بعراق و آذربایجان نهادن
نا صواب باشد و اگر غلبه او را باشد چه کار کرده باشیم رسوایی و بی
ناموسی اندوختن و خانه خود را با آتش جهل و غرور سوختن بیدیهه^۲
عقل نا صوابست اولی آنکه با او مصالحه کرده با آذربایجان توجه نماییم
چون ابو الفتح بیک پیغام رسانید امتثال نموده معاودت نمود و مقدمات
صلح از طرفین در میان آمد و از جانب جهان‌شاه میرزا قاضی عبدالله
متردد گشت و قرار بر صلح یافت صورت صلح نامه را این بنده در
قلم آورد مضمون آنکه چون آب روشن^۲ سرحد ملک و مقسم قلم
رو استرabad از آن علاء الدوله میرزا و سایر ممالک خراسان و قهستان

^۱ N: شادبها^۲ Āb-i Rūšan Cuvayn'a bağlı bir yer idi (Davlat Şah, s. 364).

- بسلطان ابو سعید متعلق باشد چون امر صلح بتحقیق ثبوت پیوست
جهانشاه میرزا بایستعجال مراجعت نمود و امرای سلطان ابو سعید میرزا
3 بشهر هرات در آمدند هنوز لشکر جهانشاه میرزا در شهر بودند و
ابو یوسف میرزا در مسجد جامع بنماز جمعه حاضر بود که از اردوی
سلطان ابو سعید سید اصیل <الدین> و <پهلوان> حسین دیوانه و
6 قاضی قطب الدین احمد هروی بدر شهر رسیدند ابو یوسف میرزا
از بازار ملک متوجه بیرون بود و امرای سلطان ابو سعید از دروازه
ملک بآندرون آمدند و در پای قلعه ارگ بهم تلاقی شدند امرا عنان
9 کشیده بمراسم تواضع قیام نموده سلام کردند و ابو یوسف میرزا را
گذرانیدند و هر دو لشکر بهم آمیخته شد و یتیمان و اجلاف هرات فوج
فوج (133 a) بر لشکریان جهانشاه میرزا دست تطاول بضرب و نهب
12 دراز کردند جمعی کثیر را برهنه و مجروح ساختند جهانشاه میرزا بسه فرسخی
شهر رسید سلطان ابو سعید بشهر در آمد و بازماندگان لشکر ترکمان را
رهانید و یتیمان و غوغائیانرا سیاست فرمود پس جهانشاه میرزا کوچ کرده
15 هر روز ده فرسنگ و دوازده فرسنگ میرفت و لشکریان جوق جوق
اتفاق کرده از یمین و یسار دو روزه و سه روزه راه میرفتند و ولایات را
غارت میکردند و اسیر و الجه می آوردند چون به نیشابور رسیدند پیر بوداق
18 میرزا بعزم شیراز از اردو جدا شد و ابو یوسف بکرمان و هریک ازین
فرزندان غارت کنان میرفتند پیر بوداق میرزا چون به یزد رسید ابتدا
بعضیان و طغیان نمود مال و پیشکش و ساوری بر شهر و ولایت انداخت و
21 به بعضی از ولایات اصفهان رویدشت و نظنز و اردستان داروغه و
محصل و برات دار فرستاد و اکابر و اعیان را طلب داشت صد تومان بر
نظنز و صد تومان بر اردستان حواله نمود و چون بابر قوه رسید همین

- طریقه مسلوك داشت و چون جهان‌شاه میرزا خوفِ استیلای حسن علی داشت و پیر بوداق که پدرِ اورا مجالِ انصراف از آذربایجان نیست از طریقِ متابعت انحراف نمود خیالاتِ فاسده شهرستانِ دماغِ اورا برهم زده تموجاتِ اهوای باطله شمع و چراغِ رایِ صوابِ اورا منطقی ساخت و خاك و خاشاكِ فتنه و آشوب در مشربِ عذبِ عیش و حضورِ او انداخت و جهان‌شاه میرزا چون بسمنان رسید داروغهٔ دامغان شهر را انداخته خود را بمعسكر رسانید و از تعاقب و تواترِ خطّ و ترحالِ قریب بیست هزار شتر (133 b) و ده هزار اسب و استر تلف شد و در هرمنزلی اثقال و احمال از ظروف و فروش و خیمه و خرگاه ما لا یُعَدّ و لا یحصی ریختند و در هر دو قدم شتری یا اسبی و یا استری افتاده بود در مسافتِ یکفرسخ این بنده شمار کرده آنچه برجا ده دید از سیصد عدد متجاوز شد.

< ذکر خروج حسن علی >

3 قریب پانزده سال حسن علی در قلعهٔ ماکو محبوس و مقید بود چون جهانشاه میرزا خراسانرا فتح کرده و خورشید سلطنت او بسمت رأس کافهٔ ناس و کوکب خلافتش بأوج عروج و استوا¹ رسید مؤدای

إِذَا تَمَّ أَمْرٌ دَنَا نَقْصُهُ > تَوَقَّعَ زَوَالاً إِذَا قِيلَ تَمَّ <

6 در هیجان آمد اولاد او روی بخلاف و عناد آوردند از آذربایجان حسن علی لوای طغیان بر افراشت چون جهانشاه میرزا از برای اطفای نیرهٔ خلاف او توجه باذربایجان خواست نمود حکایت مصالحه 9 با سلطان ابوسعید در میان افتاد و لشکر ترکان چون خبر مراجعت متواتر یافتند دست استیلا و تطاول دراز کردند امن و امان از طرق برخاست و زبر دستان بما امکن تعدی و تغلب مینودند حضرت حق 12 بمحض حکمت بالغه چون طبیبی که از برای جذب مواد دماغی محجمه بر ساقین مریض نهاد خروج حسن علی را سبب سبکباری خراسان ساخت و مواد فاسدهٔ فساد و افساد ترکمانرا از آن ممالک 15 باذربایجان کشید و مؤدای فرمودهٔ عارف ربانی قطب صمدانی خواجه عبدالله انصاری که خدا با عبدالله عهدی دارد که هیچ ظالم را در هرات نگذارد بظهور رسید حسن علی خود را از قید و حبس رها نمود و امیر 18 عرشاه و محمود بیگ آق قوینلورا نیز از بند بیرون آورد و به تبریز رفت و < زنان امرا که در شهر بودند > همه را با امرا و نوکران خود بخشید و

¹ N: استوار

- دخترانِ اهلِ شهر را بهر کس میداد و بقلعه داران که خزاین (134 a) سلطانی را کو توال و نگهبان بودند استمالت‌ها می نوشت و دعوت میکرد و مردمِ اطراف از اراذل و اجلاف روی بدو آوردند و اهلِ قلاع 3 در اضطراب و اضطرار افتادند چون جهان‌شاه میرزا در هرات این خبر شنید و نیز اعادی از جوانب برخاستند سلطان ابوسعید میرزا از سمرقند لشکرِ جرّار با عربّهٔ بیشمار متوجّهٔ هرات شد و سلطان حسین بایقرا که 6 بر استرآباد مستولی گشته بود و حسین بیک سعدلو را که از امرای عظامِ جهان‌شاه و از اقاربِ او و استرآباد را حاکم بود گرفت و او را با جمعی کثیر از لشکرِ ترکمان بقتل آورده و امیر بابا حسن را که در زمانِ بابر 9 میرزا حاکم آنجا بود گرفت و بقتل آورد و حسن شیخ تمور در جاجرم راهها مسدود ساخت و در قهستان نیز پسرِ محمود ندانی استیلا یافت و 12 داروغگان و نوکرانِ امرای ترکمان را که بولایت بودند می‌گرفتند و عرصه بر جهان‌شاه میرزا تنگ شد و تخت تبریز از دست بیرون رفت و خزاین را در معرضِ تلف می یافت متحیر گشت هیچ چاره جز مصالحه با سلطان ابوسعید میرزا و مراجعت بجنابِ تبریز نداشت چون امرِ صلح 15 بمقطع رسید و مراجعت بدان کیفیت که مذکور شد وقوع یافت و بری رسید از جانبِ صاحبِ قران عینه بیک حمزه حاجی سولانرا که مقید بود در دامغان باُردو رسانید پیر علی* علی شکر را نیز که در محاربه* 18 رستم ترخان دستگیر شده بود و به دیاربکر مقید مانده آوردند و حسن علی میرزا درینولا امیر قلیچ اصلا نرا و امیر عربشاه و محمود بیک آق قوینورا بجنابِ اردبیل بایلغار فرستاده بود ایشان از خوف 21 جهان‌شاه میرزا از حسن علی روگردان شدند و باُردوی جهان‌شاه میرزا ملحق گشتند و جهان‌شاه میرزا (134 b) ایلغاری در وقتِ نزول بری بجنابِ تبریز روانه کرد بسر داری شهنسوار بیک و سولان بیک و پیر علی* 24 علی شکرو چون حسن علی خبرِ اعراضِ قلیچ اصلا ن و عربشاه یافت

- از تبریز گریخت و امرای جهانشاه میرزا به تبریز در آمدند و حسن علی چون شنید که هنوز جهانشاه میرزا بحدود آذربایجان در نیامده ایلغاری بسرداری³ حسون اوغلی به تبریز فرستاد و امرا بیرون آمدند و باین ایلغار در سر آب تلخ تبریز¹ متلاقی شد جنگ کردند حسون اوغلی کشته شد و بر ایلغاری حسن علی غالب شدند این خبر بحسن علی رسید گریخت و بقلعه⁴ ماکو رفت و
- 6 متحصّن گشت و جهانشاه میرزا به تبریز در آمد و امیر عربشاه را باز امیر دیوان ساخت و درین اوان امیر بایزید بسطام وفات یافت و برادرش را امیر ابوالفتح در دیوان قایم مقام او گردانیدند و امیر
- 9 پیرزا⁵ بخاری و سولان بیک نیز در دیوان امارت مهر زدند و هرکس را که در هواداری حسن علی دمی یا قدمی زده بود دم او را مباح ساخته
- 12 براه عدم روانه کرد و بحسن علی ایلچی فرستاد و نشان نوشت مضمون آنکه اگر امیر و وزیر خود را بقتل آورد و سرهای ایشانرا باستانه⁶ جهانشاه فرستد ما او را امان دهیم و ذیل عفو بر جرایم او پوشانیم
- 15 حسن علی بر مقتضی فرموده پدرخواجه شمس الدین حسین وزیر و بعضی را از امرای خود بقتل آورد و سرها⁷ را فرستاد و التماس کرد که
- 18 خواهرم بیاید و مرا بدرگاه عالم پناه آورد جهانشاه میرزا خود از خواهران او یکی فرستاد و بعهد و پیمان او را به بیلاق⁸ سپند آورد امرای عظام استقبال کرده او را بمعسکر آوردند و منزل تعیین کردند و
- 21 او را با فرزندان و نوکران و توابع فرود آوردند روز (135 a) دیگر دستمال در گردن کرده پیش پدر آمده بعین اغماض و عفو ملحوظ گشته بمجلس معاشرت نشست و در آن مجلس امیر عربشاه حاضر بود

¹ Bu, Tebriz'den geçen Acı (talh) çay olmalıdır.

- بغمتازی عربشاه زبان برگشاد و سخنان بی ادبانه که امیر عربشاه در
 شان پادشاه در محل مباحثت و لاف زدن < سخنها ی > مستانه
 گفته بود بعرض رسانید و مجلس منقضی شد چون روزی چند گذشت 3
 امرارا فرمود که بعزم شکار سوار شوند و اردوی حسن علی را
 احاطه کرده اورا بگیرند امیر ابو الفتح و پیر محمد تواجی و پیر زاد
 بیک و دیگر امرا سوار شدند چون نزدیک منزل او رسیدند هجوم 6
 سوارانرا دید اندیشناک گشت سوار شد و متوجه خانه پدر گشت
 پیر محمد تواجی تاخت و بدو رسید و تیری انداخت و اورا مجروح
 ساخت و حسن علی بحرم پدر ملتجی گشت و بیگم را که مادر سایر 9
 فرزندان جهانشاه میرزا بود و آخر الامر بدست حسن علی کشته شد
 وسیله نجات ساخت چند روزی جراحت اورا تیار کردند و بعد از
 چندگاه پدر حکم باخراج او از قلمرو فرمود و چون پیر بوداق میرزا 12
 در وقت مراجعت از خراسان بدائرة عصیان قدم نهاده و بمال¹ و ملک
 عراق دست زده بود خواست که بغداد را از تصرف او بیرون آورد
 تا پیر بوداق را هیچ مقر و ملجایی نماند حسن علی را به بیگم سپرد که 15
 از راه بغداد اورا بحدود شام رساند و دزین کسوه بغداد از گمناشتگان
 پیر بوداق بردارد چون رایحه این مکر بمشام بغدادیان رسیده راه
 عبور بر بستند و بدخول بیگم رضا ندادند حسن علی را از حوالی 18
 بغداد گذرانیده بشام روانه ساختند و این صورت نیز مواد عداوت
 گشت و بیگم از در بغداد معاودت نموده قرا الوسر اکم تمام پنجاه
 هزار خانه بود عوض تصرفی که پیر بوداق در اموال یزد (135b) و 21
 عراق کرده بود کوچانیده بعراق و حوالی آذربایجان آورده والله اعلم .

مال: N¹

> ذکر لشکر کشیدن جهانشاه میرزا بجانب شیراز

برای تأدیب پسرش پیر بوداق میرزا <

- 3 در روی بهار که جهانشاه میرزا از قشلاق اصفهان بشیراز
متوجه شد و خبر رسیده بود که پیر بوداق از حدود نیریز¹ تا سرحد
شولستان که قریب پنجاه فرسخ است سدّی کشیده و در هر جاکه
6 لایق دانسته برج ساخته و دروازاها گذاشته جهانشاه میرزا چون از
اصفهان بیرون رفت علی رغم پیر بوداق شیراز را نامزد پسرش
محمدی میرزا ساخت و اصفهان را بدیوان خاصه خود متعلق گردانید
9 چون بقلعه ایزد خواست نزول ساخت و در قلعه آنجا داروغه از
جانب پیر بوداق بود جنگ بر قلعه انداخت و سه روز توقف کرد
قلعه را ندادند و بعرض رسانیدند که این قلعه جایی چنان نیست که
12 لایق بمحاصره چنین پادشاهی باشد اگر چنانچه پادشاه عفو فرموده
عبور کند قلعه را بهر کس تعیین فرماید تسلیم نمایم جهانشاه
میرزا از آنجا کوچ کرده تا بدنه نی² رفت چون دید که راه مسدودست
15 عنان بصوب ابرقوه و ولایت بوانات منصرف داشته تمام ولایات سردسیر
را به غارت و اسر³ و نهب انداخت و با وجود غارت ولایات گرانی
غلات بنهایت رسیده و از اصفهان يك هزار مرد از برای رخنه کردن

¹ تبریز N:

² دهه: Bu ad iyi okunamıyor; Hr (93 a)

³ اسیر N:

- دیوار آوردند و قریب سه ماه در پس دیوار بگرانی تسعیر و سرگردانی
 میگذرانیدند و از برای امدادِ امرا و لشکریان از قلعه طارم که خزانه
 عراق آنجا جمع می‌شد چهار هزار تومان تبریزی آورد و با مرا بقرض داد 3
 تا بنوکران خود علی مراتب مواجبهم قسمت نمودند و از قم غلات
 دیوانی بمعسکر آوردند و بلشکری فروختند و بدین گونه قسمتها کار
 بر پیر بوداق (136 a) میرزا تنگ میشد و بتمکن در بیلاقات بطول 6
 حصار سیر میکردند و درین حال بر سر کوچ این شکسته را
 با سلیمان که وزیر محمدی میرزا بود اتفاق رفاقت افتاد دیوان
 حافظ شیرازی علیه الرحمه که درویشان صاحب ذوق آنرا لسان 9
 غیب میگویند بمیان آمد این فقیر با رفیق مشارالیه گفت که ازین
 کتاب استکشاف حال پیر بوداق میرزا کنیم بطریق تفأل چون کتاب
 را گشادیم بر صدر صفحه یعنی این بیت آمد که 12

سینه گو شعله آتشگده پارس بکش
 دیده گو آب رخ دجله بغداد بهر

- باز از برای اطمینان دل بار دیگر از همان کتاب استخبار حال 15
 جهان‌شاه میرزا کردیم این بیت آمد:

- اگر روم زپیش فتنها بر انگیزد
 18 ور از طلب بنشینم بکینه بر خیزد
 تو عمر خواه و صبوری که چرخ شعبده باز
 هزار بازی از این طرفه تر بر انگیزد

و بعد از چند روز باز بهمان مصاحب صادق و رفیق موافق اتفاق ملاقات افتاد و باتفاق تعجب از اشارت کتاب مذکور مینمودیم باز داعیه تفاعل در شان احوال شیراز از خاطر حضار سرزد یکی از حاضران بدین نیت کتاب را گشاد و این بیت آمد:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندا نگهدار از زوالش

- 6 صورت این حال در مجلس امرا معروض شد این فقیر گفت که زوال شیراز موقوف فتحست امیر ابو الفتح در جواب گفت: غلط مکن زوال شیراز بتأخیر فتحست غالباً که درین دوروز بمرتکب دعای حافظ فتح خواهد شد و چنان شد که او گفت هم در آن دوروز از بوانات بقصر زرد میل کرد، در آن ییلاق واقع شد قراول جهانشاه میرزا از قر <اول> پیر بوداق میرزا جمعی را دستگیر کردند و پیر بوداق غیرت کرد محمد علی شکر را که امیر دیوان و تواجی بود و ترخان رستم (136 b) ترخانرا و شادی بیک را با قریب یکهزار پانصد سوار بایلغار فرستاد و مقام اوجان معسکر جهانشاه میرزا بود
- 15 چون خبر رسید که همچنین ابلاغی متوجه است محمدی میرزا و ابوالفتح بسطامی و امیر شاه علی و امیر علی شکر و قاسم پروانچی با جمعی کثیر از امرای عظام و لشکریان قریب پنج هزار سوار باستعجال استقبال کرده در پنج فرسخی اردو بهم متلاقی شدند جنگی عظیم واقع شد ترخان گریخت و محمد علی شکر و شادی بیک با قریب سیصد کس از جوانان رعنا و <دلبران> زیبا دستگیر شدند روز دیگر محمدی¹

¹ N: پادشاه و محمدی

- میرزا و امرا آنجماعت اسراراً باُردو رسانیدند و محمد علی شکر و شادی بیک را بدیوان آوردند و مخاطب ساختند و آنجماعت را در وقت غروب حاضر کردند و پیر محمد بیک تواجی حاضر شد و همه را بیاساق رسانید الاً محمد علی شکر را و شادی بیک را که از برای خاطر امیر علی شکر امان دادند و از ایشان پیمان سسته بجانب پیر بوداق فرستادند چون هر کس ازین کشتگان در اردوی جهان‌شاه میرزا خویشان و اقارب بعضی پدر و مادر و بعضی برادران و عَمّان همچنین تعلقات و اقارب داشتند مصیبت در هر دو فریق افتاد و دل‌های خلایق از کشتن ایشان چون دریای خون و دیدها از اشک چون ارس و جیحون گشت و در وقت کشتن بعضی در حمایت بعضی مانده بودند چون نیم‌شب شد جار باحضار انداختند و آن کس‌ترا از خانها بیرون آورده در روشنائی مشعل بیاساق رسانیدند چون چند روز گذشت ابراهیم شاه بیک [ولد شادی بیک]^۱ که پروانچی پیر بوداق بود و از مصاحبان و معاشران او و در طریق ندمت و مصاحبت از سرآمدگان ایشان فرار کرده از دروازه که بدو سپرده بودند (137 a) روی باُردوی جهان‌شاه میرزا نهاد و چون بغز بساط بوسی رسید بخلعت و تربیت و تشریف تقرّب و معاشرت بهره‌مند گشت و فرار او سبب قریب‌تزلزل و اختلال پیر بوداق و جهان‌شاهی‌انرا موجب حصول امید واری فتح شیراز و نجات از تنگنای و غلای اقوات شد و از جهت فرار او سخن صلح در میان افتاد والده پیر بوداق بالتماس پسر واسطه صلح گشت و برآن قرار یافت که پیر بوداق از برای مصلحت

¹ Hr: (93 b).

- حفظ> صیانت ناموس پدر شیراز را تسلیم کند و بجانب ستر توجه نماید و بعد از چندگاه که آثار طغیان و عصیان از وجنات احوال او زدوده گردد و بر عالمیان واضح و لایح شود که او امر و نواهی پدر 3
انقیاد و امتثال او نموده و از مهالك عقوق بمسالک رعایت حقوق در آمده بار بایالت ایل و شیراز عاید گردد بنابرین مقدمات پیر بوداق 6
بجانب ستر کوچ کرد و چون پیر بوداق بجانب ستر رفت و شیراز در تحت ضبط قرار یافت جهانشاه میرزا طمع در مملکت کرد و با فرزند نقض عهد نموده پیغام کرد که باید از آنجا بیگداد رفتن و 9
از شیراز طمع بریدن، پس خواجه رشید قزوینی بضبط امور مالیات از دیوان متعین گشته بشیراز رفت چند روز جهانشاه میرزا با تمام فرزندان و امرا و ارکان دولت بشهر در آمدند و بتوابع و لواحق شیراز 12
داروغگان و مباشران امور رفتند و ایلچیان از جرون و لارو طارم بتحف و تبرکات و بیلاکات بدرگاه پادشاه آمدند و استمالتها و فتح نامها بولایات ارسال یافت و ابواب مراحم و عواطف بر روی سکن آن دیار 15
مفتوح گشت ابو یوسف میرزا <را> بایالت شیراز تعیین کرد و کازرون و خبر و سرد سیرات چهار (137b) دانگ را بمحمدی میرزا و کرمانرا با ضمیمه بوانات بأبولقاسم میرزا اقطاع نمود و دیگر ولایات را 18
بامراء عظام مثل شاه علی بیک و شهبوار و لاله صفر شاه و دیگران داد و باز اصفهانرا بمحمدی میرزا مخصوص ساخت چون امور شیراز انتظام یافت در اواخر خریف از راه ابر قوه باصفهان رفت و در آن ولایت 21
قشلاق گرفت و بلاکشان اصفهان را که از دست تعدی و ظلم محمدیان بجان آمده و کارد با ستمخوان رسیده در زیر بار کشیده چهار هزار خروار غله تحمیل کرد که هشت من و ده من به تنگه بفروشدند و 24
آن فقیران بیست من بسلم میفروختند و بهای آن دامن میخریدند و میدادند و در آن زمستان پیر بوداق نیر بیگداد رفت.

< ذکرِ احوالِ حضرتِ صاحبِ قران >

- وخلیلِ تواجی از جانبِ صاحبِ قران بمحاصره¹ میشم¹ مشغول بود و
 3 قریبِ دوِیست کس از کرد گرفت و بقتل آورد و در روی بهار شهر را و
 در خریف قلعه را فتح کرد و ملک زین العابدین و ملک ایوب که کشندگانِ
 ملک خلف بودند بیاساق رسانیدند و ایالتِ شهر و ولایتِ بالقبِ پاینده²
 6 سلطانی بشاهزاده خلیل الله که سالهای بسیار در ظلِ لوای سلطنتِ پدرِ
 بزرگوار پاینده باد انتساب یافت² منادی ایادی الهی بندای خوش ادا که

¹ Aynen böyle. Fakat ne eserlerde ne de haritalarda bu şekilde bir yer adı görülebildi. Bu sebeble bu yer adının هیم olması muhtemeldir. Çünkü Abul-Farac'a yapılan ilâvelerin birinde (The Chronography of Gregory Abul-Faraj, II, London, 1932, ilâveler kısmı, s. XLIV), Hasan Bey tarafından Hışn kayfâ'nın fethi anlatılırken onun kumandanlarından Halil Beg'in de (bizim eserimizdeki Halil Ağa) "Haitam" kalesini ele geçirmiş olduğu söylenir. Asıl nushada هیم olan kelimeyi müstensih'in میشم yazması mümkün olabilir. Şeref Han da (s. 159) kalenin adı هیم olarak geçiyor. Burası Cazîrat ibn 'Umâr (bugün Cizre) yöresinde idi.

² İşaret edilen cümlelerin ilerideki bir bahisten (bk. s. 394) dalgınlıkla buraya yazılmış olduğu anlaşıyor. Çünkü Malik Eyyüb ve Malik Zayn al-Âbidîn'in öldürülmeleri Hışn Kayfâ'nın fethi üzerine olduğu gibi, Şehzade Halil'e verilen şehir de Hışn Kayfâ idi (bk. The Chronography of Gregory Abu'l Faraj, ilâveler kısmı, s. XLIII-IV). Diğer taraftan, ileride Uzun Hasan Bey'in Hışn Kayfâ'ya yürüdüğü yazıldığı halde fethinden bahsedilmiyerek başka bir bahse geçilmektedir. Halbuki, kaynağı bizim eserimiz olan Müneccim Başî'da (634 b) Hışn Kayfâ'nın fethi ve buranın Şehzade Halil'e verildiği açıkça yazılmaktadır:

و بلغه ان صاحب حصن كيفا الملك خلف الايوبي قد استولى على اسعد فارس الى حسن بيك يطلبها منه فلم يجبه الى ذلك فارسل حسن بيك ولده السلطان خليل في جيش و حاصر حصن كيفا مدة² مديدة² ولم يتمكن من الظفر به فعاد و اتفق ان حسن بيك كان

علم برکش که برخوبانت سلطانی مسلم شد

بر سر چهار بازار مظاهر وجود بمسامع جنود سلطان جود در دادند و
3 منہیان حرم سرای عالم ملکوت از ورای سرادقات جبروت نوید
مزید نعم و از دیاد مواد کرم بمسامع عموم امم و خطاب

باش تا صبح دولتت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است

6 بعز اصغای سمع رضای حضرتش میرسانیدند مغشیان خوش نوای
روح افزا در بزم معاشران صدق و صفا بطپانچه و گوشمال دف
(138 a) و چنگک حریفانرا بگیرودار بدین ترانه بگفتار می آوردند

9 خوشا شهری که سلطاننش تو باشی خوشا آن سرکه سامانش تو باشی

چون زمستان شد صاحب قران بقشلاق رفت و جهان شاه میرزا در قم
قشلامیسی کرد و در اول بهار جهان شاه میرزا از دوخارلو¹ قلعه بایبرت
12 طلب کرد و ایشان از خوف صاحب قران امتناع نمودند و فرموده جهان شاه
میرزا <را> بامثال و اتباع اقدام نکردند و بصاحب قران معروض
داشتند که قلعه را به بندگان درگاه خواهیم سپرد چون جهان شاه میرزا

یتفکر يوماً فی الظفر بالحصن اذ دخل علیه بابا عبدالرحمن المخبوب وقال مشيراً الى
جانب الحصن «چنان بکشم ترا که هیچ ندانی» فامر حسن بیک بوضع تاريخ ذلك
الوقت فبلغه بعد ايام ان الملك زين العابدين و الملك ايوب قد وثبا على الملك خلف
و هو في حمام و قتله غيلة فوافق وقت قتله وقت كلام المخبوب المذكور فسار حسن بیک
بنفسه و حاصر الحصن و ظفر به و قتل الملكين المذكورين قصاصاً و انقضت دولة
الايوبية في الحصن فاقطعه لابنه السلطان خليل.

Hışn Kayfā 866 (1461-1462) da fethedilmişti (Sahāvī, al
Žāv'al-Lāmi', Kahire, 1354, III, s. 112-113; The Chronography
of Gregory Abu'l Faraj, ilâveler kısmı, s. XLIV).

¹ Daha önce de geçtiği gibi, Duḥārlu, Kara-Koyunlu ulusuna
dâhil olan boylardan birisidir.

- در یافت که اهل قلعہ با او در مقام عناد و استبدادند با صاحب قران در صدد اطاعت و انقیادند نشانی فرستاد که تا قلعہ بایرت را بدان جناب اخوت مآب ارزانی داشتیم پس قلعہ را تسلیم بندگان 3 درگاه کردند و هم درین فصل حسن علی میرزا از عرب روی بدولت پایدار آورد و بکنف رعایت صاحب قرانی ملتجی گشت و چند روزی بملاحظہ عواطف گذرانید و بمصاحبت و معاشرت دفع ملال غربت و 6 ازالہ مکروهات ایام مینمود باز بهوای خدمت پدر بجانب عراق میل کرد چون بمقام علی کرد^۱ رسید نتوانست رفت از غلبہ خوف باز بر جعت قهقری بدرگاه صاحب قران معاودت نمود باز بهجوم افکار 9 پریشان مغلوب گشته آهنگ ملازمت پدر کرد چون بہمان مقام رسید اخبار ایلغار از جانب پدرش از افواہ و السنہ متواتر گشت باز عود نمود و برسنن سابق ملحوظ رعایت و احترام می بود تا زمانی کہ بر 12 صاحب قران افعال قبیحہ او از ترک صلوات و دست کشیدن بر عوارت و ترک غسل جنابات و امثال آن ثابت و واضح گشت و او را از پیش خود راند و او ببغداد رفت و پیر بوداق میرزا او را تعظیم 15 کرد و ابواب رعایت و احترام مفتوح گردانیدہ (138 b) بوظایف خدمت قیام مینمود درین زمستان جهانشاہ میرزا در ساوہ قشلامیشی کرد در روی بہار ابراہیم بیک قرامانی کہ از جملہ محبان و 18 هواخواهان صاحب قران بود وفات کرد خبر رسید کہ ملک اصلان ذوالقادر ولایت قرامانرا غارت <کرده> اهل آن ولایت در دفع او بذیل اعانت صاحب قران متشبث و معتصم گشتند صاحب قران 21

¹ Aynen böyle; mevkii tesbit olunmadı.

بِالْتِماسِ آن مظلومانِ رایتِ جهاننحایت را بدفعِ ظلمِ ملکِ اصلان بجانبِ
 قرامان متوجه ساخت و آن ولایت را در کنفِ حمایت کشیده از چنگالِ
 3 سباعِ آن ملکِ اصلان رهانید و احشامِ ذوالقادر را منسوب و ملکِ
 اصلانرا مقهور و منکوب گردانیده حکومتِ آن ولایت را بایشق بیک
 داد و بقشلاق متوجه شد و جهانشاه میرزا درین بهار و تابستان که از
 6 قشلاقِ ساوه بیرون آمد بعزمِ بغداد و قلع و قمعِ پیر بوداق سیری
 بتدریج در ییلاقاتِ عراق میکرد تا در وقتِ قشلامیشی بحوالیِ بغداد
 نزول کرد و غله از ری برشترِ عرب بار کرده بولایتِ همدان فرود
 9 آوردند¹ و از آنجا برات داران با² لاغِ خود نقل بمعسکرِ او مینمودند و
 اعراب بسببِ آن تحویل بارِ تحملِ ظلمِ او از گردنِ صبر انداخته
 کوچ کردند و با اعیانِ ری مثلِ درویشِ جلال الدین و درویش
 12 شمس الدین که معظمِ [ارباب]² زراعت و عمارتِ ری بود بخراسان
 رفتند و سلطان ابوسعید میرزا ایشانرا رعایت کرده جای داد و نوازش
 فرمود .

¹ فرموده آوردند: N

² Hr, 94 a.

ذکر محاصره و فتح بغداد

- در شهر سنه^۱ احدی و سبعین بمسامع جهانشاه میرزا میرسید که آثار^۳ عقوق و طغیان برپیر بوداق ظاهر است و حسن علی را نیز ببغداد راه داد و در تعظیم و احترام جدی^۲ بلیغ میناید و از برای ادخار و نقل غلات و اقوات از ولایات مشغولست (139 a) و پیوسته بمقاج پدر زبان برگشاده و جمعی از ملاحده بمصاحبت او افتاده طعن بر شرع و دین میزنند و از شهر بند شرع و تدین بصحرای اباحت در آمده بترك صلوات و صیام و رفع تکالیف اسلام قیام میناید جهانشاه میرزا باطراف و اکناف ممالك بکااولان از برای جمع لشکر فرستاده محمدی^۹ میرزا از اصفهان و سایر امرا و تیولداران را از اعماق ولایات جمع کرد و لشکری بی اندازه فراهم آورد و احشام تراکه را کوچانیده بمعسكر منضم ساخت و از ییلاقات خرقان و سلطانیه کوچ بکوچ حط^{۱۲} و ترحال مینمود تا زمانی که بغداد را چون جزیره احاطه کرد و جسر^۱ بر شط^{۱۲} بست و محمدی و جمعی کثیر از امرا از شط^{۱۲} گذشته شهر را در میان کشیدند و پیش از وصول ببغداد ایلچی بصاحب قران فرستاد و پیغام کرد که موصل و اربیل^۲ و سنجار از آن جناب اخوت مآب باشد بشرط آنکه از آن طرف شط^{۱۲} بقدر امکان طریق امداد و اسعاد سپرد و راه^{۱۸} فرار برپیر بوداق مسدود دارد چون صاحب قران امداد را بجای

^۱ N : جذر

^۲ N : ارده بیل

- آورد و بعد از آن متوجه محاصره خربرت شد و پیشتر لشکری و احشام را به ییلاقات فرستاد و جهانشاه میرزا دو سال برخارج بغداد نشست و خانها ساختند و از تاب گرمای بغداد خانها در زمین کنندند و 3
بروز در وقت هیجان حرارت بدان نقبها و ثقبها فرو میرفتند و پیر بوداق و اندرونیان در شهر به تنگی میگذرانیدند تا آنکه خلق بسیار 6
از شهر بیرون کرد و بر لشکر خود بی اعتماد شد بعضی از نزدیکان او گریخته پیش پدرش رفتند و جمعی دیگر در صدد فرار بودند و چون 9
اورا اطلاع شد آن کسانرا بعضی بقتل آورد و بعضی را بآب انداخت و زنان خود را که یکی دختر پادشاه کامگار (139 b) امیر خلیل الله شیروانی طاب ثراه و یکی دیگر از زنان الوند میرزا که بعد از وفات او 12
بنکاح خود آورده بود بقتل آورد و کسانی که گریختند زن و فرزند و متعلقان ایشانرا با اطفال بآب انداخت عاقبت الامر دست بر دامن 15
عجز زده از پدر زنهار خواست و امیر عبدالرحمن بخاری را که برادرش امیر دیوان جهانشاه میرزا بود برسالت پیش پدر فرستاد که با پدر و 18
برادر محمدی میرزا و امرا عهد و سوگند در میان آورد امیر عبدالرحمن آمد و هر کس را که توانست دید <دید> از پادشاه و ارکان دولت سوگند داد و مقرر شد که شهر را تسلیم نماید و با معدودی چند از مخصوصان 21
خود بیرون رود اولاً تمام خزاین و اسباب و تجمل پادشاهانه که داشت پیش پدر فرستاد و بعد از آن شهر را تسلیم گماشتگان پدر 21
کرد و بتهیه بیرون رفتن مشغول بود بیرونیان بیکبار بر شهر هجوم کردند و محمدی میرزا و پیر محمد بیک تواجی شمشیرها کشیده باندرن خانه اودر آمدند و از مهابت از جای خود برجست و تواجی را دشنام داد و گفت: اگر حکم بر کشتن من رفته باید که محمدی مرا بگشدد ترا

در کشتنِ من چه مدخل است درین سخن بود که ضربها رانند و کارِ او را بایتمام رسانیدند و العجب که چون پیر بوداق از شیراز به بغداد در آمد و هنوز جهانشاه میرزا از بغداد دور بود هر بدو سه شب 3 بر آن طرفِ شطّ در برابرِ خانهٔ پیر بوداق میرزا شخصی می آمد و بآوازِ بلند هر زمان بزبانی گاهی ترکی و گاهی بفارسی و عربی به پیر بوداق دشنام میداد و میگفت: ای بدبخت توبه کن و الاّ خواهد آمدن و 6 ترا و اتباعِ ترا مجموع خواهد کشت و زن و بچه اسیر خواهد کرد و پیر بوداق ازین معنی بیحضور میشد و کشتیها در آب میکرد که او را بیابند میسر نمی شد و مردم در آن طرف پنهان میشدند از (a 140) برای 9 یافتنِ او و یافت نمیشد چون آواز میداده اینها میگریخته اند قریب سه ماه چنین بوده، این بنده از برای تاریخِ وفاتِ او این چند بیت گفته

12	پیر بوداق در فراغت و عیش	مدتی بر سریرِ جم جا کرد
	پس ز حکمِ خدا و قولِ پدر	پای بیرون نهاد و غوغا کرد
	رفت بی اختیار از شیراز	سوی بغداد و باره ملجا کرد
15	وز برای ذخیره از هر جا	خوردنی مردنی مهیا کرد
	بعد از آن بهرِ مردنی تاریخ	(خوردنی) هست و رو بعقبی کرد

و محمد علی شکر که جملة الملك و تواجی او بود در دروازه بمنعِ هجوم و قبولِ داروغه ایستاده بود پایمالِ صولت و غلوائِ هجوم گشته بقتل آمد و 18 شهر دریک طرفه العین بسیلابِ اخذ و انتهاب عالیها سافلها گشت مردان و زنان را دلها از موجِ طوفانِ خون چون شهرِ بغداد خراب و دیدها

¹ 870 (1465 - 1466) tarihi.

از سیلِ بارانِ گریه و زاری چون شطِ بغداد پر آب طفلان از حرمانِ
دوش و دودمان بگریه افغان چون شیر از پستان چکیده بخاک و خون
غلطیده دوشیزگانِ ماه روی هلال ابرو را ماهِ جمال در عقده و بال و هلال
3 ابرویان در چینِ ملال افتاده خدودِ جدودِ خورشید صفتِ ایشان بگیسوانِ
شبِ یلدا پریشان شده و کره آفتاب در خمِ چوگانِ زوال افتاده

نظم

6

همه چشمهاشان چو ابرِ بهار زخو نابِ دلها شده سیلِ بار
بر آورده ترکان بیکبار دست چو چشمانِ ترکان همه نیم مست
9 تفرج کنان در دعا شیخ و شاب قینا ربنا مِن اشدّ العذاب
مساجد مزابل شده از نزول چو پایگاهِ رستاق و جمعِ فضول
یکی کرده منبرِ خطب وار بار به پشتِ خطیبی که انت الحمار
12 مؤذن بفریاد و بانگ و فغان (140 b) ز آبِ نمک کالامان الامان

و بعد از خرابِ البصره از بغداد کوچ کرده متوجه دار السلطنه
تبریز گشت و آنجا قشلاق گرفت و بآنگزین فتحِ شیروان ایلچیان بشاهزاده
15 جوانبختِ کامگار شیروانشاه فرخِ یسار پسرِ امیر خلیل که قدمتِ
خانواده ایشان در سلطنتِ شیروان و نسبتِ ایشان با نو شیروان بر عالمیان
بوضوح پیوسته و هرگز هیچ پادشاه ایشانرا از ملک بیرون نیاورده
18 تعظیمِ شان هر کس از آن سلسله که بسلطنت اختصاص یافته اند در
هر عهدی بر ذمه معاصرانِ او از سلاطینِ اقطار و امصار از قبیلِ
لوازم میدانستند روان میکرد و سکنانِ شماخی و ولایتِ شیروان را از
21 مهابتِ لشکرِ ترکان بنیانِ اقامت و استقامت در اوطانِ مُشرف برانهدام

- گشت و ارکانِ صبر و قرار از شهر بندِ طبیعه بآنعدام بنقلِ احوال و
 انقال و اهل و عیال بجانبِ در بند مشغول شدند و در مساجد و معابد
 بعد از ادای مواجبِ طاعات و رعایتِ عبادات دسها بدعا بجانبِ 3
 سما برآورده الامان بناله و افغان میگفتند تا بحرمتِ دعای آن مساکین
 منازل و مساکن از فتنه ترکمان مصون ماند و بادِ نفسهای صالحان
 باتشِ سوز و ناله ایشان بر آمیخته و بیکبار در خرمنِ افکارِ سلطانِ 6
 ستمکار افتاد تا روی خیمه و خرگاه را از توجهِ شیروان بجانبِ
 دیاربکر منصرف گرداند

9

نظم

- بشیرانِ این بیشه بازی مکن بمسجدِ درون اسبِ تازی مکن
 بلاخفته اولی است بیدار باش مرنجان دلِ کس کم آزار باش
 همه روم و هندوستان رام گیر کجا میروی میرم آرام گیر 12

ذکرِ یورشِ صاحبِ قرآنِ بغزایِ گرجستان

- هم درین سال صاحب قرآن از برای نصرتِ اسلام و تقویتِ
 3 رسول صلی الله علیه و السلام کمرِ (141 a) احرام بقصدِ قلع و قمعِ
 قلاعِ کفر و رباعِ عصیان و هدمِ حرمِ قوانین و قواعدِ بنیانِ
 جهل و طغیان بر میانِ عزم و جزم بست تیغِ دو دم را که بیکدم دمار
 6 از دشمنِ خونخوار بر آرد از برای نیامِ مراقبِ غفلت و غرور از نیام
 کشیده چون اعلامِ صبح بر سوادِ کفر برافراشت و شبذیرِ رهورِ
 روزگار رفتارِ قضا ایلغارِ بلا پیکار را چون تختِ سلیمان « غُدُّوها
 9 شهر و رواحها شهر » بآباد همعنائی میکرد سوار شده و امرا و ارکانِ
 دولت و سردارانِ قلاع و بلادِ مملکت و بهادرانِ ترکناز و شهنسوارانِ
 میدانِ نوردِ عرصه پرداز

نظم

- همه ترکنازان تازی سوار بر آورنده از قعرِ دریا غبار
 کمان سخت و تیر افکن و نیزه باز عنان سست بر دشمنِ جنگ ساز
 15 کشیده بر اعدا چو خورشید تیغ چوابرِ بهار از کرم بیدریغ
 به هیجا علم و ش بر آورنده سر بهرجا نماینده روی دگر
 از شهرِ آمد بپراقِ تمام متوجهِ غزوِ گرجستان شد در آن حین که
 18 بآمد رسیدند پیر علی علی شکر را آزاد کرده متوجهِ اردوی
 جهانشاه گردانید از راه تبس¹ چون سیلِ کوه غلطان بکنارِ آبِ فرات

¹ Mevkii tesbit edilemedi.

- رسیدند و چون فرات در عین طغیان و عصیان بود و عبور از آن از
 ساحت امکان دوررخنها کردند و آبر را کردند تا معبری پیدا شد و
 باجود آن هریک قطار را هفت و هشت سوار بایست که بگذرانند 3
 پس مجموع بأنواع پریشانی از آب گذشته به بیلاق طارموق¹ آمدند و
 اُردو را آنجا گذاشته بترجان رفتند و چند روزی توقف کردند تا بقیه
 لشکر جمع شد درین مقام سولانرا آزاد کرده بجانب جهانشاه میرزا 6
 فرستاد پس بگرجستان توجه نمودند چون (141 b) دبدبه² توجه
 رایت اسلام حمایت بمسامع مجامع منہیان آندیار از قلاع و بلاد و قرا و
 مواضع رسید بعضی روی بجلا نهادند بعضی سینه را سپر تیر بلا ساخته 9
 پشت خود را بقلاع مستحکم دیدند از جای خود نجنبیدند اهل قلعه
 <از> هیبت و اخافه قلعه را پرداخته انداختند³ و گریختند و لشکر
 اسلام از آنجا گذشتند و بقلعه صماقار³ که از خیبر محکتر بود رسیدند و 12
 جنگ انداختند و اهل قلعه از غایت اعتماد و استغنا که ایشانرا
 بمناعت قلعه حاصل بود فریاد میزدند که این قلعه در هیچ قرنی
 بدست هیچ کس نیامده و هرگز اسلام را بدین قلعه بفتح و ظفر استیلا 15
 نبوده امیر تیمور که در قلعه گشایی یگانه و چون تیری بود بر نشانه

¹ Tarmuk'un mevkiini kesin olarak tesbit etmek mümkün olmadı (I. cüze bakınız, s. 103, haşiye 1).

² Her ne kadar bir ilâve edilmiş olmakla beraber bu cümlelerin tam ve doğru olduğundan şüphe edilebilir. Üstelik bu cümleden önce (yani اهل قلعه den) bir atlamanın yapılmış olması muhtemeldir.

³ Samağar Oltu ile Tortum arasında, Oltu'nun Namran nahiyesinde bulunmaktadır (F. Kırzioğlu, Kars tarihi, İstanbul, 1953, s. 463, haşiye 17).

- در پای این قلعه نشست و بتدبیر فتح از هر باب که در آمد اورا
 فتح الباب نشد و اسکندر قرا یوسف نیز مدتی در اندیشه مقدمات
 ترتیب کرده < از برای دانستن > فکر مشکل گشای اهل رای از
 3 برای حصول این مطلوب بهر جانبی فرستاد عاقبت بر خلق ظاهر گشت
 که آن فکرها سقیم و ترتیب مقدمات عقیم بوده حضرت صاحب
 6 < قران > پای ثبات باین ترهات نلغزانید¹ و جوانان بیباک و پهلوانان
 جست و چلاک را بر اقدام و قیام بمصالح اسلام اغرا میفرمود تا چون مرغ
 هوا گیر بر برج و باره پرواز کردند و بهرجی چند بری آمدند که
 9 در وقت امن و استقامت و فراغ خاطر اگر کسی خواهد که از آن برجها
 نزول کند نتواند در اول امر دو جوان بهرجی بر آمدند یکی بدرجه
 شهادت رسید و دیگری خود را به پناهی متحصن ساخت باز جمعی بطرف
 12 دروازه سفلی توجه نمودند و دروازه را گرفتند و کفتار به بالای قلعه
 که بیاروی دیگر محصور بود بر آمدند آن جوان² بیالای برجی بر آمد شمشیر
 بروکشیدند آن جوان شمشیر بگرفت و خود را بدان طرف انداخت و با
 15 کفتار محاربه (142 a) میکرد تا شهید شد باز دلاوری دیگر از طرفی بر آمد و
 اورا نیز بقتل آوردند هشت کس دیگر بیکبار بر آمدند دو از ایشان
 بدرجه شهادت رسیدند و همچنین بر قلعه و باره بری آمدند و کشته
 18 میشدند تا زمانی که قلعه را جبراً و قهراً گرفتند و بنعمت و مال
 بیقیاس فایز گشتند رجال سکن آن قلعه را بقتل آوردند و اطفال و
 زنانرا آله و اسیر کردند و از آنجا کوچ کرده رایات فتح آیات
 21 نصب کرده به بیک دیه اترگر رسیدند و جمیع اطراف را تا بکنیسه

¹ N: بلغزانید² N: جوانان

- انخان^۱ و طاوایل^۲ تاختند و کافرانرا اسیر و الجه ساختند و غنایم^۳ بسیار از اغنام^۴ و انعام و بهایم یافتند و صاحب قرانرا از آن یورش مقصود آن بود که اخسغا^۵ را بدست آورد و چون حاکمان قلعہ^۶ ۳ قرا حصار و کماخ ازین غزو تقاعد نموده و بخرابی و اظهار عداوت و استکبار گردن بر افراشته بودند و دفع شرارت عداوت و فساد افساد ایشان بصلاح ملک و اصلاح ممالک اولی و اقدام^۷ بود عنان عزم^۸ ۶ همایون از توجه اخسغا^۹ منصرف گشت بآرزن الروم و از آنجا شاهزاده سلطان خلیل و خلیل تواجی و امیر بیک و سهراب شیخ حسن و سید محمود عرب کبر را به محاصره کماخ فرستاد و خود^{۱۰} بالشکریان^{۱۱} ۹ خاصه بقرا حصار متوجه شد بعد مابین قرا حصار^{۱۲} و آرن الروم هشت روزه و مابین کماخ و قرا حصار نیز همان مقدار، این هردو ایلغار که قطع هردو مسافت سه روز کردند و هر دو قلعہ را بهر دو لشکر^{۱۳} ۱۲ محاصره ساختند خوش قدم قلعہ^{۱۴} کیل^{۱۵} را گرفت مماش ابراهیم قورنار^{۱۶} را^{۱۷}

^۱ Bu şekilde bir yer adına rastgelineemedi. Bugünkü Tortum kasabasının eski adı Nihağ olup, eserimizde burasının kastedilmiş bulunması belki mümkündür..

^۲ Burası Tortum'a bağlı داوایل nahiyesi olmalıdır (Evliya Çelebi, II, s. 360; burada yanlış olarak : درانی).

^۳ بدست از اغنام

^۴ Mb (634a) böyle ; N : اخسغا

^۵ N : اقدام

^۶ N : اخسغا

^۷ N : چو

^۸ Kelkit çayı üzerindeki Şarkî (Şebin) Karahisar.

^۹ Mb (634 a): اکیل

^{۱۰} Mb (634) böyle; N : قورنار . Bunun da mevkii tesbit edilemedi.

گرفت و در آن محاصره بمسامع علیه رسانیدند که سلطان محمد روم رسول بأهل هر دو قلعه فرستاده و ایشانرا بر ثبات قدم بمدافعه دعوت نموده و بیراق و اسباب حرب از کمان و غیره تقویت^۱ کرده با وجود آنکه (142 b) اهل این دو قلعه فتنها بارومیان کرده و مضرتها و آسیبها رسانیده بودند چون خیر محقق گشت صاحب قران بأردوی همایون ملحق شد و شهزاده محمد میرزا را بمحاصره قرا حصار تعیین فرمود باندک زمانی اختلاف در میان سکنان هریک از قلعین واقع شد و شهزادگانرا فتح روی نمود و کماخ بسلطان خلیل و قرا حصار به محمد بیک مخصوص گشت و ارسته و ینکان والکه^۲ را نیز فتح کرده متوجه قشلاق شدند و در بهار قلاع کردستان که عثمان بیک فتح کرده بود و بعد از آن کردان تصرف کردند مفتوح گشت و جهانشاه بیک^۳ برادر صاحب قران بر حسب فرمان بقلعه ساج^۴ و مهروان^۵ رفت و هر دو قلعه را در حصار انداخت و علی بیک پروانه نیز ترجیل^۶ را فتح کرده علی قوجه حاجی قلعه^۷ نوشاط^۷ را گرفت و قلعه

^۱ بنویت : N

^۲ Aynen böyle ; mevkileri tesbit edilemedi.

^۳ N: میرزا

^۴ Aynen böyle. Bu şekilde bir yer adı görülemedi. Acaba bu kelime aslında Hattâh mı idi ?

^۵ Burası Silvan (Meyyâfârîkîn)'nın batısında ana yol üzerindeki مهربان köyü olabilir (M. Rüşdü - M. Abdülkadir, Mükemmel ve mufassal Türkiye cumhuriyeti atlası, İstanbul, 1928, Bitlis vilâyeti haritası).

^۶ Mb (634 a) böyle ; N: ترجیل. Tercil, I. cüzde de işaret edildiği gibi (s. 95, haşiyе 4), Silvan'ın batısında Hazro köyü yanındadır.

^۷ N: لوساطه. Burası şüphesiz Silvan yöresinde bulunuyordu. Filhakika Şeref Han da (s. 325) Tercil, 'Atağ (Hattâh) ve Meh-rani ile birlikte نوشاد adlı nahiyeden bahsedilir.

- عین‌الدار^۱ را محاصره کرد بعد از دو ماه آب عین‌الدار منقطع شد و ازینجهت قلعه مفتوح گشت و صاحب قران به بیلاق رفت و حاکم پالوکه پیش ازین بیان کرده شد که در وقت آمدن رستم ترخان اجابت نکرد^۳ در صدر بندگی و اطاعت آمد اورا بگرفتند پالورا نیز فتح کردند و صاحب قران از آنجا بترجان توجه نمود و در مقام صاروقیا^۲ بود و جهانشاه میرزا از قشلاق خوی بیرون آمده به بیلاق در آمده بود و^۶ قلعه اخلاط را که کرد از جهانشاه میرزا دزدیده بود جهانشاه میرزا لشکری تعیین کرد که بأخلاط فرستد لشکر <به> ارزن الروم آمد که مابین ساروقیا^۳ و <آن> موضع بیست فرسخی بود^۹ بقصد آنکه از توجه ایشان اردوی صاحب قرانرا تزلزل واقع میشود یانه امرا و ارکان دولت اتفاق کرده کرة بعد اخری بعرض رسانیدند که این ایلغار برسر ما می آید و احتیاط واجبست صاحب قران الثفات نفرموده پای ثبات از جای نلغزانید و در مقام تمکن توطن گرفت چون (۱۴۳ a) ایلغار از آن اختیار و تمکن صاحب قران اعتبار یافتند از آن منزل مراجعت نمودند و بأخلاط رفتند و صورت^{۱۵} حال بجهانشاه میرزا عرضه داشت کردند پس جهانشاه میرزا ایلچی

^۱ Burası Silvan'a bağlı bugünkü Ayındar köyü olmalıdır (Köylerimiz, s. 69).

^۲ Saru Kaya Tercan'a bağlı olup, onun güneyinde bulunmaktadır. Saru Kaya bugün "Yukarı Sarı Kaya" ve "Aşağı Sarı Kaya" olmak üzere iki köy halindedir (Köylerimiz, s. 649). Saru Kaya hoş bir yaylak olduğundan Hasan Bey'in torunu Şah İsmail ۹۰۵ (۱۵۰۰) yılında müridlerini toplamak için Türkiye'ye gelince burada bir kaç ay kalmıştı.

^۳ N: صاروقاير

فرستاد و بصاحب قران نامه^۱ نوشت بعذر خواهی و اشارت بدین معنی که مبادا که از عبور لشکر بجانب اخلاط صورتی نا ملائم پیرامون خیال نگردد و ایلچی خواست که شوگند یاد کند از قبل جهانشاه 3 میرزا و صاحب قرانرا نیز شوگند دهد صاحب قران فرمود که چه حاجت بسوگند زیرا که سوگند خورنده منافق است برسوگند او 6 چه اعتماد و اگر مؤمن است سخن او معتمد علیه خواهد بود به شوگند احتیاج نباشد سخن او سوگند است و علی شکر بیک را که در بند مانده بود بایلچی خود خورشید بیک همراه کرده بجهانشاه میرزا فرستاد و 9 هم درینولا برادر سلطان طرازون به پیش صاحب قران آمد و اموال فراوان آورد چون فصل خریف درآمد صاحب قران بصحرای ارزنجان نهضت فرموده و پسر برادر خود را مراد بیک برسانت بسلطان 12 روم محمد بن مراد خان فرستاد باعلام آنکه طرازونرا بما دادند و جزیه قبول کردند ملتمس آنکه قضیه^۲ «وَلَيْ نَعْجَظَ» واحده^۳ را متذکر باشند و متعرض طرازون نشوند سلطان محمد بدان پیغام 15 التفات نکرد پس صاحب قران اغرلو محمد بیک را بجانب قویله حصار^۲ فرستاد و بآنند زمانی قلعه را در تصرف آورد و خلیل تواجی را با بعضی امرا فرستاد و قلعه^۳ مکت را محاصره ساخت و اطراف آن 18 قلعه را غارت کردند و اموال بیشمار بدست آوردند پس در صحرای ارزنجان بتجهیز زفاف شاهزاده عالمیان کوکب برج سروری و سروستان جهان پروری نوباوه حدیقه^۴ شادمانی غصن شامخ^۵ شجره امانی

¹ Şad sûresi (XXXVIII), 22. âyet.

² Burası hakkında I. cüze (s 42, 116) bk.

³ Melet, Koyul (Koyla) Hisar'ın kuzey batısında bulunmakta olup, bugünkü adı Mesudiye'dir.

نظم

- زمین و زمانرا خردمند فرزند عروس جهانرا برازنده داماد (143 b)
- 3 براوج سعادت درخشنده کوکبِ بباغِ رشاقَت چو سرو و چو شمشاد
- سلطان خلیل میرزا اشتغال نمود طویِ عظیم ترتیب یافت بساطِ عیش و
نشاط گسترانیدند سازندگانِ گوشِ نواز و گویندگانِ خوش آواز
- 6 آوازه شادگامی بگوشِ حلقه نشینانِ بزمِ نوشانوش و ساقیانِ سمن
- ساقِ سیمین بناگوش میرسانیدند زهره چنگی بنظاره آن جوانانِ
- ماه سیما و سماعِ صوت و سرورِ آوازِ چنگ و عود و غناهای روح
- 9 افزا با آنکه اورا دل از دست و دست از چنگ رها میشد عقولِ فلکی را
- در گوشمال می کشید و هر زمان پرده از روی صبر و قرار برمیداشت

نظم

- 12 زمین از زینتِ آن بزمِ زیبا ز «زَيْنَتَا السَّمَاء»² گویِ نشان داد
- قرانِ مهر و مه شد بی حجابی بهرجی سعد تا باد اینچنین باد
- چون امرِ زفاف انتظام و ایتلاف یافت شهزاده محمد بیک را در قراحصار
- 15 گذاشت حضرتِ صاحب قرانی با عساکرِ منصوره چون بنیه انسانیه
- که از اصلاّبِ آباءِ بأرحامِ امتها در آیند از آن ییلاقِ ببطونِ
- قشلاقات در آمدند تا در بهار چون ریاحین و ازهار از جیوبِ شعاب و
- 18 وهاد از رقابِ قلال و انجاد سر بیرون کرده خیامِ شادمانی و سایه بانِ

¹ شکل: N² Şaffât sûresi (XXXVI), 6. âyet.

- امانی را طناب در طناب در سر سبزه و آب روان کشید و در آن زمستان از سر اطمینان قرار گرفتند درین اثنا خبر رسانیدند که قریب بیست هزار مرد از روم بقویله حصار آمده اند و قلعه را در حیطه محاصره آورده و شاهزاده محمد بیک لشکری جمع کرده و از قراحصار بیرون رفته و چون مقاومت نتوانست کردن رجعت فرموده و چون زمستان بود با وجود امثال این اخبار پای از جای قرار برنداشتند تا زمانی که حمل ربیع حمل وار از رحم ادوار بیرون آمده (144 a) شاه جهانشاه میرزا از جانب قشلاق به ییلاق فرمود و درین ولا خبر رسید که از اعراب عین¹ سیف² نام با اتباع بی سرانجام پای از جاده سلامت و استقامت بیرون نهاده و دست طمع و تغلب بر مال و منال حواشی آن اعمال گشاده صاحب قران شهزاده سلطان خلیل را فرستاد تا آن اعراب را پایمال نهب گردانید و بآنک زمانی معاودت فرمود و اکثر اموال مظلومانرا که اعراب ستنده بود باز گردانید، پس صاحب قران بمحاصره اسعرد توجه فرمود در اثنای محاصره باز خبر لشکر روم و توجه بجانب قویله حصار بمسامع علیه رسانیدند و بنابر توارد این اخبار صاحب قران از آنجا ایلغار بصوب قویله حصار فرمود چون

¹ Bu oymak hakkında I. cüze bk. (s. 66, haşiye 2).

² Bu, belki Sayf b. 'Alī olabilir. Sayf b. 'Alī 'Al Fazl'dan (gösterilen yere bk.) bir emir olup, Hama valisi Özdemir'i bir savaşta öldürmüştü. Kendisi de akrabasından 'İcl oğlu 'Āmir tarafından 887 (1482) yılında öldürüldü (İbn İyās, Badā'i' al zuhūr, İstanbul, 1936, III, s. 159, 161, 162, 166, 188 ; Sahāvī, al-Zav' al-lāmi', Kahire, 1354, III, s. 288-289).

- بمقام پامبوخلو^۱ رسید و از آنجا مسافت پنجاه فرسخ بدوروز قطع کرده بکوه یلدوز^۲ رفت < اهل > روم از توجه صاحب قران متفرق گشتند و صاحب قران امر فرمود تا غله سیوا^۳ را بقویله حصار کشیدند و در حین توجه بقویله حصار بمقام پامبوخلو از جانب جهانشاه میرزا ایلچی عینل نام بکاؤل رسید و کمر شمشیر طلا و اقبشه بسیار بر سبیل هدیه آورد و صاحب قران بدان تفأل نموده کمر شمشیر^۶ طلا بر میان بست، فرمود فرستادن کمر شمشیر تفویض امر سلطنت است و از ورود رسول و تحف عظیم تعجی فرمود که باوجود آنکه رستم ترخان بقتل آمد و امرا که با او بودند بعضی مقتول^۴ و بعضی مقید و مخدول گشته از جهانشاه میرزا بغایت غریب مینماید که در چنین تکلفات نموده و بعد از ایلغار بمقام طارموخ باوردی همایون پیوست و با تمام الوس متوجه رومیان شد و سلطان محمد^{۱۲} روم موش علی را بطلب صلح ارسال فرمود پیش از ورود ایلچی صاحب قران قاسم امیر (144b) اخور < را > با امیر اوغلی حسن و بعضی از بوی نوکران بجانب رومیان فرستاد و غارتی عظیم کردند و بعد از نهب معاودت^۵ نموده در محلی از برای استراحت نزول کردند و هرکس از ایشان بفراغ خاطر در مقامی آرام گرفته بخواب رفتند ناگاه ایلغار رومیان چون خواب گران برایشان تاختن آوردند و آنجماعت آسودگان باوجود^{۱۸}

^۱ Mevkii tayin edilemedi.

^۲ Sivas'ın kuzeyinde ve Tokat'ın güney doğusunda bulunmaktadır.

^۳ Yani Sivas. Halktan bazıları bugün bile Sivas'ı bu şekilde telâffuz etmektedirler.

^۴ N: مقبول

^۵ N: و معاودت

- غفلت و فراغِ خاطر و امن از خوفِ دشمن از مضاجع برجستند و بآلتِ
 حرب دفع^۱ اعادی پیوستند و حرب و ضربی عظیم در میان افتاد قاسمِ امیر
 ۳ آنخورد در شمشیر نه محل اثرِ شمشیرِ مخالفان مانده بود^۲ و حسینِ ابراهیم را
 در مردی و جلادت تیر بر نشانه و اثر بر روی زمانه ماند یگان پیر علی
 برهنه از اسب بیرون رفت و بر اسبی برهنه سوار شد و ترکشی بر میان
 ۶ بست و خود را بمعسکر رسانید و سواری را از مخالفان به تیری از اسب
 انداخت فی الحال این «فِئْتَةُ قَلِيلَةٍ»^۳ بر چنان لشکری غلبه کردند و
 بنصر الله تعالی اکثرِ آن جمعِ کثیر را دستگیر ساخته معاودت نمودند
 ۹ و صاحب قران اسیران را از قیدِ اسار رستگار ساخت و ایلچیِ روم را
 که پیشتر رسیده بود با خورشید بیک که یکی از امرای عظامِ صاحب
 قران بود بسطان محمد روانه ساخت بمطالبتِ طرابزون و قلاعِ آن
 ۱۲ نواحی، و سلطانِ روم در ازاء آن کرم که صاحب قران نسبت
 با امرا فرموده بود ایلچی به امرای خود فرستاد و ایشان را با اعراض
 از جانبِ طرابزون و باز گذاشتن بگماشتگانِ صاحب قران امر فرمود و
 ۱۵ حضرتِ صاحب قران از برای تجهیزِ زفافِ شاهزاده محمد بیک
 بصحرای ارزنجان معاودت نمود.

^۱ و دفع: N

^۲ Bu cümlede bir bozukluk var gibi görünüy r; yahut onun manası bizce anlaşılamadı.

^۳ Baḳara sûresi (II), 250. âyet.

> ذکرِ ترتیبِ طوی فرمودنِ صاحبِ قران برای ازدواجِ شاهزاده محمدبیک در صحرای ارزنجان <

- 3 در صحرای ارزنجان که آبِ آن چون شرابِ طهور خوش گوار و
خاکِ او در طینتِ چون عنبرِ سار است ترتیبِ این طوی (145 a)
فرمود زمینِ این طوی را چون وادیِ طور بنورِ مشاعلِ سرور و
6 شادمانیِ منور و هوایِ نسیمش¹ چون بهشتِ جاودانیِ معطر گشت از
طعام و شرابِ آن سوررایحه² «مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا اَذُنٌ سَمِعَتْ»
بمشامِ انام میرسید از شمع و چراغِ رخسارهای ستاره آسا ظلالِ
9 همومِ لیالی و ایام از دلهای همه زدوده میگشت صراحی چون مستان
گاهی بدین سو مایل و گاهی در آغوشِ مردم چون حمایل میبود و گاهی
چون زاهدان دهن بسته و خود را تلخ و تند بر آورده ظاهرِ خود را
12 بنقش و نگار نگاشته و باطن را از مالِ حرام برانباشته و پیاله تالبی
بلبِ محبوبی رساند بکفِ گشاده هر چه داشت بر طبقِ اخلاص نهاده
خورای ایشان میساخت و از خمخانه³ قسمت هر جرعه⁴ از تلخ و شیرین که
15 بدو میرسید از خود می گذرانید و هر دم کاسه اش چون کیسه⁵ درویشان
تهی میشد و باز به گدایی و در یوزه بردرِ سبوی و کوزه میگشت و
بزیرِ لب آیتِ «أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ»⁶ میخواند و بزبانِ استعداد
18 این دوبیت از گفته⁷ داعی انشا میکرد

¹ N : فسیح

² A'rāf sûresi (VII), 48. âyet.

نظم

۳ لم برب نه ای دریای اسرار مرالب خشک ساحل وار مگذار
که مالب تشنه آن گفت و گویم شراب عشق را جام و سبویم

۶ تا سبورا از نیاز و اخلاص او خون در بدن بجوش می آمد و بمشافه
با او سخن آهسته پیوسته می گفت و او را خوش حال باز میگرددانید
۹ او نیز هر چه را می گرفت با حاضران مجلس در میان می نهاد تا همه را
ببذل و ایثار چنان مقید خود ساخت که چون او را از دور میدیدند
از روی تواضع بر میخاستند و سری میزدند بعضی از شراب محبت او
چنان از دست میرفتند که بجای پای سری نهادند و چنان از هوش
میرفتند که بجز آواز و فریاد نی و دف و چنگ ایشانرا کسی بیدار
نمیتوانست گردانید

۱۲ زهی خمخانه و ساقی زهی مئی (145 b) زهی پیمانه و رطل پیاپی

و بعد از فراغ طوی رایات نصرت شعار بجانب قشلاق رفته که
ییلاق هارون الرشید بوده برافراشتند درین اوان امرای قلعه هتاخ^۱ و
۱۵ قلاع کردستان به بساط بوسی رسیدند در حوالی قلعه اسعرد مفتاح
قلاع تسلیم کردند و درین مقام باز خبر رسید که سلطان محمد روم با صد
هزار مرد و ساختگی تمام توجه بدین دیار نموده صاحب قران چون آفتاب که
۱۸ از قشلاق جنوب روی به ییلاق شمال نهد به ییلاق دیار ار <زنجان>^۲

^۱ N : هشتاخ

^۲ N : ارر. Bu şekilde bir yer bilinmemektedir. Diğer taraftan Hasan Bey'in Erzincan'ın kuzeyindeki Urum Saray'da olduğuna biraz aşağıda işaret edilmiştir.

- توجه نمود درینولا جهانشاه میرزا در اصفهان بود و بر جناح توجه بجانب شیراز، سولان بیک را بصاحب قران از برای اخذ عهد و میثاق ارسال نموده بود و درین یورت سولان بیک بعزت وصول رسید³ با بیلاکات پادشاهانه بعهد و میثاق صاحب قرانرا دعوت نمود و باز صاحب قران همان سخن میفرمود که اگر کسی از اهل ایمانست در دوستی او حاجت به یمین نیست و سولان بیک درین باب مبالغه < و > الحاح میکرد تا صاحب قران دعوت او را بقبول مقرون داشت و مولانا عبیدرا فرستاد تا جهانشاه میرزا را نیز سوگند داد و هنوز سولان بیک در اردوی صاحب قران بود که خبر توجه سلطان روم بدیار ارمن رسید و صاحب قران باعداد و ترتیب اسباب و آلات حرب اشتغال نمود و لشکر از اطراف مجتمع ساخت و چون سلطان از روم توجه نمود اسمعیل بیک < را > که < حاکم قسٹومون بود >¹ مقید² ساخت و قسٹومونرا گرفت³ و در حین توجه سلطان بجانب قسٹومون لشکریان صاحب قران چنان تصور کردند که حالیا توجه بجانب دیاربکر بتعویق افتاد و هرکس بجای خود معاودت نمود بعد از فتح¹⁵ قسٹومون باز خبر توجه او رسید و صاحب قران < لشکر را > باز تجهیز و ترتیب کرده پیش رفت و سلطان قویله حصار را (146 a) در دایره محاصره آورده بود و یار علی بیک که از قبل صاحب قران¹⁸ داروغه آن قلعه بود از خوف آنکه چون میان عساکر منصوره و آن قلعه بُعد مسافتی بود مبادا هیچ مددی از آن جانب نرسد و سلطان

¹ Yani Kastomonu ve Sinob hâkimi Candar (İsfendiyyar) oğlu İsmail Bey.

² او را مقید : N

³ Kastomonu ve Sinob 865 yılı baharında (1461) fethedilmiştir.

بجبر و قهر قلعه را فتح کند و بقلع و قمع اهل قلعه حکمی واقع شود
 بعهد و میثاق قلعه را تسلیم نمود و رومیان از آنجا توجه بآرزنجان
 نمودند صاحب قران بمقام اروم سرای^۱ و سلطان روم بمقام یصی
 چمن^۲ نزول کردند قراولان صاحب قران خبر رسانیدند که سلطان
 فردا بدشت آرنجان نزول خواهد کرد صاحب قران از اقارب و امرای
 خود یوسف بیک و مهرداد بیک و یار علی بیک و امیر عمر بیک را و
 از نوکران شهزاده سلطان خلیل الله حمزه بیک و عزیز بیک بادو هزار
 سوار در مقام داشکرد^۳ در کمین ایشان تعیین فرمود و بنفس شریف
 بادو هزار سوار در مقام کیکوب^۴ کمین کردند و از جانب
 مخالف شهبسوار ذوالقادر و سلیمان بیک و فرهاد بیک والی انکوریه و
 بورس با بیست نفر از امرای سنجق بعزم حرب سوار شده بداشکرد
 رسیدند و از هر دو لشکر بی هنجار در یکدیگر آویختند گرد از میدان بر
 تارک فرقدان نشست و سر چشمه نور بگرد و غبار منظمس گشت

نظم

۱۵ ز سُم ستوران وادی نورد بضرب تکاپوی اهل نبرد
 همه سنگ و ریک بیابان و دشت بساوید و در دیدها سرمه گشت
 فتاد آتشی آنچنان پر شرر که میسوخت از تاب آن خشک و تر

^۱ Erzincan'ın kuzeyinde bir köy olup, şimdiki adı Mecidiye'dir (I. cüze bk. s. 94, haşiyeye 1).

^۲ Yassı Çimen, Urum Saray'ın batısında, Erzincan'ın kuzey batısında bulunmaktadır.

^۳ Mevkii tesbit edilemedi. Bugün Erzincan'ın tam kuzeyinde Urum Saray'ın güney batısında Vaskird adlı bir köy vardır (Köylerimiz, s. 756; HGM, Erzurum, 1: 500,000).

^۴ Yeri tesbit edilemedi.

- یوسف بیک جنگگِ مردانه کرد و دویست نفر از رومیان بقتل آورده شست
نفر از نامدارانِ ایشان دستگیر شدند مه‌اد بیک در مبارزت و مبارزت
دادِ مردانگی داد بیکی از بهادرانِ لشکرِ روم که حاکمِ بورسه بود 3
نیزه رسانید و او را از اسبِ مراد انداخت و بشمشیرِ تیز (146 b)
و شب‌دیزِ فتنه انگیز راهِ گریز بر خصم فرو بست / طبل و سنجقِ خصم
دریدند و شکستند و پاره‌های آنرا بر قتراک چون < شکار > بهیمه 6
بستند بقیهٔ لشکرِ روم محروم و مه‌زوم افتان و خیزان بمعسکرِ سلطان
باز گشتند چون سلطان غلبهٔ خصم و ان‌هزامِ امرای عظام مشاهده
کرد بمعاودتِ مبارزت نمود و درو قوتِ ثبات نماند و با آنکه راه‌ها از 9
برای عرابه¹ پاک کرده بود مجال در آمدن و از خلالِ جبال بهامون
که مواعدِ اجتماع و مقامِ تسویهٔ صفوف بود نتوانست آمدن و صاحب
قران را احتیاج بآمدن نماند سلطانِ روم بطرفِ کَلَنکِیت² کوچ کرد و 12
ایلچی فرستاد با آنکه مارا با مسلمانان نزاعی و خلاقی نیست ما بغزو
طرابزون احرام بسته ایم صاحب قران نیز از آنجا کوچ کرده از راهِ
صقل طوتان² متوجه شد تا پیشِ لشکرِ ایشان بگیرد و جوانان و 15
پهلوانانِ آق قوینلو از < هر > طرف اسیرها و الجها گرفتند و دلیرانه
بر ایشان تاختند و ایشانرا پریشان می‌ساختند چون در میانِ آق قوینلو
شایع گشت که سلطان بغزوِ طرابزون احرام بسته صاحب قران 18
لشکرِ خود را از نهب و تعرض بایشان منع نمود و حضرتِ عصمت

¹ N: ارابه. Bu kelime eserimizde ارابه ve عرابه olmak üzere iki şekilde yazılmaktadır. Burada daha fazla tanınmış olan ارابه yazılışı tercih edilmiştir.

² Mevkii tesbit edilemedi.

- پناه والده^۳ صاحب قران و مولانا احمد یکرچی و سایر علما اتفاق کردند که چون او پادشاه مسلمانست و بغزا میرود منازعت با او بحسب شرع مذموم است و نا صواب و صلح با او از مصالحه اسلام و موجب رفاهیت و فراغ خاطر^۶ انام است و سلطان محمد نیز فرستاد و چنان باز نمود که اگر والده^۹ صاحب قران از برای مصلحت اندیشی صلح بیاید در عوض طرابزون بدهم صاحب قران والده عصمت پناه را فرستاد و ایشان نیز پسر قتلوشاه فرستادند و برآن نهج مصالحه واقع شد و سلطان روم خلاف وعده کرد و طرابزون را فتح نمود و از آنجا براه چنک^۱ رفت (147 a) و جیباخانه و اردوی او خالی ماند و صاحب قران بنا بر مصالحه هیچ تعرض نکرد و مراجعت نموده لشکر را جمع آورده بغزای گرجستان توجه فرمود.

^۱ Mevkii tesbit edilemedi; Canik mi?

ذکرِ غزای گرجستان

- چون رایاتِ نصرت شعار بآرزن الروم رسید شهر را خالی یافت
 و دروازه گشاده بنابر معاهده و سوگند که با جهان‌شاه میرزا داشت 3
 متعرض نشد و از آنجا بآونیک رسیده چند کس را که بغلات و مزروعات
 زیان رسانیده بودند بقتل آورد و از آنجا بآخسیخا¹ رسید و تا ساحلِ
 دریای اسود² راندند و بجایی چند رسید که هرگز هیچکس از اهلِ اسلام 6
 بدانجا نرسیده بود سالمین و غانمین بغنایم از نقود و اجناس و بهایم
 مراجعت نمودند و بسیاری از قلاعِ کفتار جبراً و قهرآ فتح نمودند و آن
 قلاع را بقلع و قلع با زمین هموار ساختند و بصحرای ارزنجان بآردوی 9
 خویش مراجعت نمودند و بقشلاق توجه کردند درینولا خبر رسید
 که اسعرد را بملك خلف سپردند پادشاهِ صاحب قران ایلچی فرستاد
 که اسعرد را بحقیقت ما گرفته‌ایم و شمارا³ در آنجا حقیقی نیست 12
 ادای حقّ واجبست ملك خلف قبول نکرد صاحب قران شهزاده
 کامگار خلیل الله را که سالهای بسیار در ظلّ ظلیل پدرِ بزرگوار
 سایه معدلت او بر مفارقِ اسلامیان پاینده باد با عساکرِ خاصه اش 15
 بمحاصره حصن کیف فرستادند مدتی مدید حصار کرد چون فتح میسر
 نگشت او را باز طلبید و متوجه قشلاق گشت و از جمله کرامات سیند

¹ Mb (634a) böyle ; N: بآخسیجان

² Mb (634a) böyle ; N: اسعرد

³ N: مارا

المجذوبین بابا عبد الرحمن یکی دیگر آن بود که شمشیری که طاس را بدان زده بود و ذکر آن از پیش گذشت برداشت و بجانب حصن کیف اشارت کرده گفت: چنان بکشم ترا که هیچ ندانی، پس در آن چند روز 3 خبر رسید که ملك <خلف> را ملك زين العابدین و ملك ایتوب در حمام بقتل آوردند تحقیق کردند در همانروز که اشارت رفته بود (147b) 6 اورا بقتل آورده بودند پس حضرت صاحب قران بنفس شریف متوجه حصن کیف شد و بمحاصره شهر امر فرمود¹ و شهزاده اُغری محمد را با احشام بقشلاق فرستاد.

¹ Evvelce işaret edildiği gibi (s. 367), burada bir atlama yapıldığı anlaşılıyor. Çünkü, muhasaranın neticesinden bahsedilmiyor. Halbuki Hasan Bey bu defaki seferinde şehri ele geçirmişti. Nitekim Münecim Başı'da bunu teyid etmektedir (gösterilen yerdeki Münecim Başı'ya ait metne bk.).

< ذکر فتح قلعه خرپرت >

- از پیش گذشت که چون جهانشاه میرزا متوجه بغداد بود
- پیغام فرستاد بصاحب قران که موصل و اربیل و سنجار از آن تو باشد 3
 بشرط آنکه <از> آن طرف شط و ظایف امداد و معاونت بتقدیم
 رسانی و راه فرار بر پیر بوداق مسدود گردانی، پس چون صاحب قران
 طریق امداد مسلوك داشت متوجه خرپرت شد و قلعه را بمحاصره 6
 انداخت و اکثر لشکریانرا به ییلاق فرستاد و نقب زده قلعه را در
 مضیق حیرت انداخت و ملك اصلان¹ لشکرو احشام را که به ییلاق
 رفته بودند چون اندك دید طمع کرد و بالشکری بشب از آب فرات 9
 از جانب ملطیه عبور کرد و سلیمان بیک بیچن و ابراهیم آقا برادر
 خلیل تواجی را باسی سوار دستگیر کردند و سلیمان بیچن درین
 جنگ مردی و جلادت بظهور رسانید اما ایشان بایستیلای قوی دل و 12
 چیره گشتند چون بصاحب قران خبر رسید لشکر خود را جمع ساخت و
 چنان در خیال داشت که در حوالی خرپرت هر دو گروه بحرب
 متلاق شوند، پس ملك اصلانرا در آمدن متقاعد یافت بجانب او 15
 توجه فرمود رایت نصرت حمایت بر آن صوب برافراشتند در حین
 توجه قراولان خبر آوردند که ملك اصلان لشکر انبوه قریب سی
 هزار از اترک شام جمع کرده از آب گذشت صاحب قران از خانه 18
 جدا گشته قصد ابلاغ کرد ملك اصلان خود را در معرض
 نتوانست آورده بملطیه رفت صاحب قران خبر یافت و از آب گذشت
 باز ملك اصلان طاقت نیاورد از آنجا بابلستان رفت و مترس 21

¹ Dulkadirli beyi olup, Harput'da onun elinde idi.

- کشید و چون زمام اختیار (148 a) از دست رفته بود و پای ثبات از جای برخاسته در هیچ مقام صبر و آرام نتوانست یافت از آنجا نیز برخاست و بمقام اسن دره^۱ رفت و ابلستان بهجوم لشکر ظفر پیکر در معرض غارت افتاد ملک اصلان بعرض عجز و اظهار قصور و اعتراف به بندگی و اطاعت ایلچی بمعسکر همایون فرستاد و چنان باز نمود که بحکم و اشارت در هر باب و هر مطلوب که از بندگان درگاه صادر شود بجان منت پذیرم و هنوز خود را در مقام قصور و در صدد تقصیر خواهم دانست صاحب قران در جواب اشارت به تسلیم قلعه^۲ خربرت فرمود و پسر چپچک و مولانا یحیی را که صاحب دیوان و معتمد الملك بود طلب داشت و فرمود که این دو کس بیایند و قلعه را تسلیم نمایند تا بنیان دوستی و محبت مؤسس گردد و قواعد عداوت از میانه برخیزد و با وجود اینچنین مراسلات صاحب قران چند کوج دیگر بصوب ملک < اصلان > کرد ملک اصلان در اسن دره نیز نتوانست نشست بسیاری از خیمه و خرگاه بجای گذاشته بجوای آب جهان^۳ رفت و معتمدان مشارالیهما را فرستاد و بندگان را هم فرستاد و قلعه را تسلیم کرد^۳ و صاحب قران بنابر و فور مروت و فتوت چهار هزار اشرفی از برای او فرستاد و از آنجا بقشلاق متوجه شد حالت خبر عهد پیر بوداق و غدر جهانشاه میرزا متواتر گشت و صاحب قران در مقابله قتل و بیداد بغداد روی بکامرانی و عشرت و شادمانی نهاد.

^۱ Mevkii tesbit edilemedi.

^۲ Yani Ceyhan ırmağı; ora halkı bu ırmaga, yazıldığı gibi, "Cihan" yahut "Cahan" suyu diyorlar.

^۳ Bu hâdisse 869 yılı sonları ile 870 (1464) başlarında vuku bulmuştur. İbn Tağrı Birdi'ye göre (Havâdis, s. 500,508) Hasan Bey, Gerger kalesini Mısır sultanına teslim etmesine karşılık, Harput'u elde etmek hususunda onun gizlice muvafakatını almıştı.

> ذکرِ طوی ساختنِ حضرتِ صاحبِ قران از برای
زفافِ فرزندِ ارجمندش زینل میرزا <

3 از برای زفافِ فرزندِ سلطنتِ شعارِ معدلت دثار زینل میرزا
طوی عظیم ساخت در ییلاقِ که صحنِ آن چون گلشنِ بهشت و هوای
آن صحیح چون فصلِ اردیبهشت چنانکه

6 نظم
روان گشته روی همه ریگ و سنگ (148 b)
شگفته درو لاله رنگ رنگ
9 روان آب دروی چو جان در بدن
چان سبزه دروی چو سرو چمن
همه دشت و هامون او مرغزار
12 جبال و تلالش همه چشمه سار

دایره که قطرِ آن دو تیر انداز و محیطِ آن تقریباً سدسِ فرسخی باشد
اختیار کردند تا امرا و ارکانِ دولت بدورِ محیطِ آن دایره خیمه و
15 خرگاه و سایه بانِ فلك اشتباه در پیوستند هر کس با اتباعِ خود نشسته
مجالس را بنورِ راح و اقداح و ساقیانِ پری اشباح و معاشرانِ روح
افزا و ندیمانِ غم زدا و مطربانِ خوش آواز و نقش بندانِ دلتواز
18 چون بهشتِ برین و رخسارِ حور عین بر آراستند از هر گوشه آوازِ چنگ
و عود و از هر مقامی بانگِ نقشی و سرور بناله نی و پیاله پر می آمد

- هرکس بلباسی فاخر خود را بر آراسته بمجلس می شتافت دختر رز که
تا از مادرزاده بود روی بکس ننموده در حجرهٔ خم مستور میبود
در آن بزم مستانه هرزمانی که بکسوتی بر می آمد و با هرکسی جلوه میکرد
گاهی در لباس فقیری و پلاسی قبری در آمده خود را انداخته و گاهی
چون جوانان خود نما در لباسهای نقره برؤس الملا در آمده و باهرکسی
بصوتی بی صدور^۱ الفاظ و حروف بزبان بی زبانی از آن رازهای نهانی
چنانچه دانی فصلها می پرداخت و کشتی صبر و قرار حضار را بتلاطم
امواج شوق و تصادم طوفان ذوق غرقه دریای محیط آشنایی می کرد
باهریک به زبان حال بدین دوبیت در مقال آمده

نظم

- شَرِّبْنَا عَلٰی ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً
سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرَمُ^۲

- و نی از پی سرّ ما فی الضمیر سرتا بقدم دهان و از برای رخسارهای
ماه و ستاره چشمها بنظاره برگشاده گاهی از زیر زبان بیان وصل
خوبان گاهی بیانگ و افغان شرح شداید هجران میکرد (۱۴۹ a)

- مُحَدَّثْ نِيسْت كَسْ دَر مَجْلِسِ حَالِ بجزنی صحّ عند العشقِ ماقال
احادیث از زبورِ عشق گوید که خون آید ز چشمِ ربع و اطلال
بود در وادی سیر و سلوکش^۳ که آنجا ره نیابد دستِ آجال^۳
بود پروازِ اواز شهرِ عشق زبالِ عقل باشد فارغِ البال

^۱ N: صبور^۲ N: شکر نها مهبا قيل ان خلق الکرم^۳ N: ارجال

- سماعش می برد دلرا بجایی که گیرد عقل آنجا حکم انتقال^۱
 از آن عشقی مدد یابد روانش که گیرد فیض از وی عقل فعال
 بیاطهرانی از انفاس قدسش مدد خواهیم بی اسما و امهال^۲ 3
 که مالم تشنه آن گفت و گویم شراب عشق را جام و سبویم
 و چنگ چون پیر خیده قامت بی استقامت کاسه بی نوایی بآهنک گدایی
 برداشته از زخم مضراب نوایب روزگار و گوشمال حوادث لیل و 6
 نهار بیزم پادشاه اسلام ظل الله علی الانام التجا آورده چون دعاگویان
 بی ریا اولاً در تهنیت زفاف فصلی پرداخت که زهره را از سماع آن
 جای اقامت نماند متحیرانه چنگ در گریبان عطارد میزد و رقص 9
 کنان از ذروه بحضیض و از حضیض بذروه می آمد و میرفت و بعد از
 فراغ ادای تهنیت بخلوص نیت و صفای طوبیت بدعای دوام دولت
 صاحب قرآن میخروشید و رکهای جان خود را باناخن^۳ تضرع و ابتهال 12
 میخراشید و میگفت

- تا بود قامت خیده چودال تا که بروا و وار دست اعلال
 تا بودلت نصیم از استاد دولت شاه در تزیاید باد 15
 و از جایی دیگر آواز کوس و سرنای و نقاره ولوله در زمین و زمان و
 طنطنه در صماخ گنبد گردان افتاده (149 b) از اطراف و جوانب اقارب و
 اجانب راکباً و ماشیاً بعضی بدعوت و بعضی به تماشا جمع شدند 18

نظم

بفر سریر شه جم شکوه چو فردوس اعلا شد آن دشت و کوه

^۱ N: انتقال

^۲ Bunun yerinde امثال kelimesinin olması daha uygun gibi görünüyor.

^۳ N: استخوان

- زمینش بشب همچو سقفِ سما ز رخسارهایِ چو شمسِ ضحی
 ز سنبل گیاهش ز کافور خاک روان چشمها دروی از شاخِ تاک
 3 درختش جوانانِ شمشاد قد که باشد ز طوبی بر ایشان حسد
 بخرگه درو خرگه سر بلند فراوان چو الوند کوه و سهند
 بروسایه بانها چو ابرِ بهار سستونهاش تأییدِ پروردگار
- 6 و چون از آن عیش^۱ میمون و زفافِ بالرفا و البنین مقرون فراغ حاصل
 شد صاحب قران بقشلاق رفت و ایلچی جهانشاه میرزا از جانب
 بغداد باُردوی صاحب قران بخبرِ قتلِ پیر بوداق میرزا و فتح بغداد
 9 رفت و از مقتولانِ بغداد سری چند برد صاحب قران در ازاء^۲ آن
 يك طویله اسب تازی بحسن حاجی همراه کرده فرستاد و جهانشاه
 میرزا بجانب تبریز کوچ کرده در تبریز قشلاق فرمود امیر
 12 شاه علی بیرامی را که امیر الامرا و صاحب دیوان بود بخباتی
 چند متهم کرده مقید ساخت و بقلعه فرستاد و هر کس از امرای عظام
 را بالکاو ولایتی که داشت از برای یراقِ یورشِ دیاربکر رخصت
 15 رفتن داد و محمدی میرزا از ولایتِ همدان به بیلاقِ بیش برماق جدا
 گشته متوجهِ اصفهان شد و باز اصفهان را در معرضِ حوالاتِ بی توجیه
 و توجیهاتِ ناموجه انداخت و دست در عرض و مالِ مسلمانان زد چون
 18 فصلِ بهار نزدیک شد باز موادِ فساد در اجسادِ ایشان بهیجان آمد و
 دواعیِ فتنه و آشوب در قلوبِ ایشان ثوران یافت هر کس در قشلاق
 ابوابِ شلتاق مفتوح ساخته آهه و یراق (150 a) مرتب گردانید تا
 21 در اوایلِ حمل از هر محل متوجهِ تبریز شوند إلا ابوالقاسم میرزا که
 کرمان مقرّ ایالت او بود بنابر حرمتِ مصاهرتِ صاحب قران رخصتِ
 اقامت در ولایتِ خود یافته بود .

^۱ N: عرش ^۲ N: ازار

> ذکرِ احوالِ فرزندانِ جهان‌شاه میرزا <¹

- چون جهان‌شاه میرزا پیر بوداق را از شیراز استخراج کرد و او
 3 بی‌غداد متوجه شد ابو یوسف میرزا را در شیراز بجای او نصب فرمود و
 پنج هزار تومان از شیراز در وجهِ خورشِ او تعیین فرمود بوانات و هرات و
 مرو دشت² را از ولایتِ شیراز ضمیمه² ولایتِ کرمان ساخت و محمدی
 6 میرزا را باصفهان عاید گردانید و سرد سیراتِ شیراز را باکازرون و
 خفرو بعضی از گرسیرات ضمیمه² اصفهان گردانید تا خورشِ او نیز
 موازی خورشِ برادران شد ابو یوسف میرزا در شیراز معاشی بااعتدال
 9 کرد فاماناً محمدی در اصفهان قریبِ چهارده سال در ظلم و عدوان
 بر یک منوال گذرانید یک دقیقه از دقایقِ فتنه و فساد و ظلم و بیداد
 مهمل نگذاشت ظلمه و اراذل را والی و عامل می‌ساخت تا بقدر امکان
 12 در خرابی کافه² سکنان سعی مینمودند اخرا الامر ایشانرا نیز بعذاب و
 عقاب و شکنجه و نمکآب گرفتار میکرد و بعد از استیفای مال و استقصای
 عذاب و نکال صلب و قتل امری مقرر بود بعضی از آن مفسدانرا هم
 15 بأهلِ شهر و ولایت می‌فروخت و صد تومان و دویست تومان از عجزه و
 مساکین می‌گرفت و ایشانرا بقتل می‌آورد و باز دیگری را تجربه میداد و
 تربیت می‌کرد و بر رعایا تسلط میداد «ان الله یُمهِلُ و لا یُهمِّلُ»
 18 ظلم را وخامتِ عاقبت و شامتِ خاتمت مقرر است

¹ Bir buçuk satırlık bir boşluk.

² هرا و مروث

- ستم پیشه اندیشه کن از جزا بترس آخراز «یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ»¹
- هم اینجا جزا میدهد روزگار (150 b) نه موقوفِ حشر است و روزِ شمار
- نگه کن بآبوانِ عاد و ثمود که شد خاك و آنگاه بادش ربود
- منازای برادر بجاه و بمال که چاهست آنجاه و مالت و بال
- اما معاشِ ابوالقاسم چنان بود که در ربیعانِ بلوغ و عنفوانِ شباب
- شره شاهده و شراب و حرصِ مناهی و ملاهی و ما يُعَدُّ من هذا الباب
- بر مزاجِ منحرف و طبعِ مُنْخَسَفِ او استیلا یافت جارِ شکارِ یکماهه
- می انداخت و رعایای تمامِ نواحی و ضمایمِ کرمانرا بسرما و گرما
- می کشت و میگذاخت و بموضع و قری خانه و سرایِ مردم را بهانه نزل
- بایستیکمالِ بناتِ حسنی و احصاءِ غلمان و نسا نمایندگان و ربایندگانرا اعمال و
- استعمال میفرمود از جمعی ثقات چنان استماع افتاد که در جناحِ شکاری
- بدیهی رسید و از دختری بحکمِ شریعت مهر برداشت ...² سالی دیگر
- اورا هم در شکار بدان موضع گذار افتاد مگر بعضی از عوراتِ آن
- موضع بطریقِ تغییر و توبیخ بآن دختر گفته بودند که داماد آمد چون
- ابوالقاسم بموضع رسید همان دخترِ نابکار را بهمان کار طلب داشت و
- با او چنانچه معهود است بمراودت و بیانِ باعثِ در آن معاودت سخن
- راند دختر از شامت و توبیخِ زنانِ موضع شکایت کرد ابوالقاسم
- خشمناك شد جار رسانید که سه شبانروز وطئِ پیر و جوان از زنان و
- مردان بر سایرِ لشکری سبیل باشد سه روز برین نهج در هر زاویه

¹ Enbiyā sūresi (XXI), 104. āyet.

² Burada iki kelimelik bir boşluk vardır. Mamafih bu keyfiyet manaya halel vermiyor gibi görünüyor.

- از آن موضع عمودی اسطوانی قائم ساختند و از برای تسویه اجزا و ارکان بیت الدخول بر در هر حجره از امشین^۱ شاقولی آویختند مردان را با توبرهای ریش چون خر در زیر بار خویش می کشیدند و زنان را در پیش شوهران و اقربا و ابکار را در پیش امتهات و آبا آلوده^۲ لواطه و زنا روسیاه و رسوا می ساختند و گاهی در شهر کرمان جار (151 a) می رسانیدند که زنان بر حواشی میدان <به> تفرج گوی و چوگان مجتمع شوند و بعد از اجتماع سمند تیز کام شهوت را در جولان آورده گوی مرادی از خوبان بچوگان ظلم می ربود ندانست که عاقبت الامر چابک سوار هادم الذات سمند «اِنْ اَجَلَ اللهُ لَآتٍ»^۲ در زیر ران کشیده بمیدان انتقام خواهد راند و بانگ «وَعُدُّ نَفْسَكَ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ» بچوگان بازان شهوات خواهد زد و گوی مطالب را از خم چوگان ایشان خواهد ربود و ایشان را در عرصه لذات^{۱۲} از اسب شهوات انداخته پیاده و مات خود ساخت

نظم

15	بسر خاک خواری میرزای عزیز	چه آبی بمیدان لذات تیز
	مشوایمن از ورطه پیچ پیچ	ز چوگان فرمان حق سرمپیچ
	که بودند هم خرگه مهر و ماه	بسا پادشه زاده و پادشاه
18	ظفر پیش روشن و دولت قرین	بچوگان ایشان چو گوی زمین
	رعیت نوازی و دین پروری	ندانسته قدر چنان سروری
	نخیزد کسی کان چنان اوفتاد	فتادند ناگه ز اسب مراد

^۱ Aynen böyle.^۲ 'Ankebût sûresi (XXIX), 4. et.

اما ذکرِ احوالِ پیر بوداق میرزا چون در طیِ احوالِ جهان‌شاه
 میرزا اکثر مذکور شده درین محلّ احتیاج بذکرِ آن نیست مقتضی
 3 < ذکرُ الوحشةِ وحشةٌ > را کار بند گشته از تذکار و تکرارِ آن اعراض
 اولی است....¹ چون جهان‌شاه میرزا از بغداد بصوبِ تبریز توجّه فرمود و
 حضرتِ صاحبِ قران از طوی شاهزاده زینل بهادر فارغ گشت و از خرپرت
 6 بقشلاق توجّه نمود و محمود بیک از قبلِ صاحبِ قران والی² ³ موضع³
 بود بامداد قلعه⁴ مذکوره محاصره ساختند و جبراً و قهراً والی⁵ قلعه را که
 نوکرِ سلطانِ مصر بود اخراج کرده قلعه را در تحتِ تصرف کشید و چون
 9 آن قلعه (151 b) سرحدّ ولایتِ شام است و گاهی یاغی در آن ولایت
 رایتِ استیلا بر می افرازد آتشی که در آن قلعه می افروزند در حلب
 مرئی میشود و از آن آتش استبدال بهجومِ لشکرِ بیگانه مینمایند و در
 12 حلب نیز هم در آن دم آتش می کنند و علی هذا المنوال در آن شب
 بهر منزلی آتش می کنند و علی هذه الحیثیه که در عرضِ پنج ساعت
 خبرِ لشکرِ بیگانه بمصر می رسد سلطانِ مصر بصاحبِ قران رسول
 15 بالتماسِ قلعه فرستاد قرار بر مصالحه شد از قبلِ صاحبِ قران خواجه
 رشید که مقربِ آن حضرت و منظورِ تربیت است و بسطان الوزرا
 خواجه رشید⁵ انتساب دارد بملك الامراء شام از برای مصالحه

¹ Burada iki kelimelik bir boşluk vardır.

² Bir kelimelik boşluk.

³ Aynen böyle; neresi olduğu anlaşılamadı.

⁴ Burada bir atlanmanın mevcut olduğu anlaşılıyor. Buradaki
 ile Gerger kalesinin kasdedildiği anlaşılıyor (daha son-
 raki haşiyeye bk.).

⁵ Şüphesiz Cāmi' al-tavāriḥ müellifi Raşid al-din Fazl Aḥan.

میشده شمارا یرلیغِ علیه و استیلا علی سبیلِ الاستمرار از جانبِ حقّ
نرسیده الله تعالی کریم و برحقّ است شاید که این نوبت غلبه با ما باشد

3 الصدقُ ینمو والحقُ یعلمو والعدلُ مالک والظلمُ هالک

- پیر عمر که یکی از ملازمانِ قرا یوسف بود خبر بدو رسانیدند که
قرا عثمان رسید اورا هیچ انفعال و تاثیری نشد و از جای نجنبید و چون
مقدمه لشکر پیدا شد سوار گشته و جنگهای مردانه کرد اگرچه عاقبه 6
الامر مغلوب شد عجب حالتی است که درپیشِ جهان‌شاه میرزا مردم
هستند که خود را از پیر عمر بمراتب غالب می‌دانند اورا چه شد که
بمجردِ خبری نامعتبرِ کاذب اینچنین مترکم و متلاطم میشود این از 9
قراینِ زوالِ دولتِ او و ترقیاتِ حشمتِ ماست چنان میناید که
نوبتِ دولتِ بمارسیده و از مُنهی عالمِ غیب بابا عبد الرحمن اشارت
بدین معنی گاه گاه میرسد که چون ظلم و فساد و افسادِ قرا قوینلو 12
بنهایت رسیده بود و ارادتِ حقّ جلّ و علا بدان متعلق گشته که
بیارقه شمشیرِ آتش بار دمار از روزگارِ ایشان برآورده شود از مبداءِ
فیاضِ بردلِ مبارکِ تاجِ المجاذیب که جامِ روشن نمای عالمِ غیب 15
است این معنی فیضان می یافت و درطی عباراتِ شوریدگانه و حرکات و
سکاناتِ مجذوبانه او بزوالِ دولتِ قرا قوینلو اشارت می‌شد باز فرمود
که این سخنِ ایلغار صورتیست غیرِ واقع و کذبِ آن بر همه عالمیان 18
واضحست نیزه را در جوال پنهان (155 a) نمی‌توان کردن باید آنکس
که این سخن را رسانیده بسزای خود رسانند اینچنین کس لایق

- بمحافظة حدود نمی باشد و این که فرموده ما از فرزندان خود یکی بدان طرف فرستیم حال آنکه شما دائم بهتک عرض مسلمانان میکوشیده اید¹
- 3 با وجود کبر سن و عظم شان سلطنت حرکات از شما صادر میشود که از جریان و او باش مثل آن صورت ناپسندیده میباشد این صفات شیاطین است لایق سلاطین نیست سلطان ظل الله است نه ظل الشیاطین
- 6 بایستی که معاش بروجهی مینمود که مردم بایختیار خود و طوع و رغبت بی طلب نزد شما می آمدندی و فرزندان فرستادندی فاما معاش بروجهی واقعست که کس بایختیار خود و طوع و رغبت فرزند پیش شما نفرستند و بایختیار عرض خود را بیاد ندهند دیگر آنکه چون شما بی غیرت و بی حمیت نیستیم اگر در قوم شما حمیت می بود اسکندر دو کس از زنان پدر که حکم مادر دارند در نکاح نمی آورد و دست خیانت برو نمی کشید و جهان شاه میرزا خواهر زن خود را نمی کشید و با برادران حرم خود فساد نمی کرد و با وجود کبر سن و منصب سلطنت بدست خود شمع نگه نمی داشت تا دیگری با دیگری اواطه کند و دختران و پسران امرا و ملازمان و نوکران خود را نمی کشید کسی را که احوال بدین گونه باشد چگونه کسی را بر او وثوق و اعتماد تواند بود از صفات سلاطین کدام صفت با اوست که خود را سلطان نام کرده مگر صفت داراب، اولاً شب بتمامه بیدار و روز در خواب می باشد هرگز هیچ آفریده او را در روز نمی بیند و بغور هیچ داد خواه نمی رسد خلاف فرموده « وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا »² پیش نهاد خود ساخته سلطان روم او را نیکو تشبیهی بخفایش کرده پادشاه
- 21

¹ N : کوشیده اند² Nabā sûresi (LXXVIII), 10. ve 11. âyet.

باید که در روز غور رسی خلاق کند نه اورا از نور (155 b) حظی و نه خلق < را > از دادجویی فائده ایست و این که فرمود که محمدی را بالشکر میفرستم مگر ما را معلوم نیست که محمدی نانوازاده ایست 3 ازو چه هنر آید که ما را ازو ترساند

پرستار زاده نیاید بکار و گر چند باشد پدر شهریار

- 6 دیگر آنکه مصالحتی که سابقاً میان ما و او جریان یافت نه مبنی بر خوف و بیم بود ما را از کثرت و انبوهی هیچ خوف و رعب نیست آن صالح بنابر رفاهیت خلاق بود همه عالم میدانند که پدر آن ما هرگز پیشکش نداده اند اگرچه يك دراز گوش باشد غرض آن بود که 9 خلق پائمال حوادث نشوند و وبال نکال آخرت بما عائد نه گردد و إلا از میدان نمی رویم و ایستاده ایم و صداء صلابر رؤس الملا میزنیم «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»¹ بعد از آن 12 صاحب قرآن بجمع عساکر منصوره باطراف و جوانب فرستاد و زبده السادات افتخار القضاة صاحب الراى الصائب والفكر الثاقب قاضی علاء الدین علی که در اداء رسالت بجزالت کلام و دلالت بمصالح 15 اسلام بنابر وفور علم و کمال دیانت و فطانت ید طولی دارد با پیشکش لایق بجهانشاه میرزا فرستاد چون جهانشاه میرزا از آمدن او خبر یافت رسالتش را مجال تمکین نداد و بایستقبال او از برای منع از آمدن 18 کس فرستاد و او را باز گردانید و پیشکش نیز قبول نفرمود و پیغام کرد که امر مصالحه موقوف به آمدن حسن بیک یا یکی از فرزندان

¹ Baqara sûresi (II), 250. âyet.

- اوست چون قاضی علی معاودت کرد و کیفیت احوال معروض داشت
صاحب قران احرام حرب و قتال بسته بتهیه اسباب حرب مشغول
3 شد و جهانشاه میرزا نیز محمدی را از اصفهان و ابو یوسف را از شیراز و
امرا را از ییلاقات ساوه و سلطانیه و ولایات و ممالک طلب داشت و صاحب
قران نیز اعتماد و توکل بر حضرت حق کرده توجّه (156 a) فرمود و
6 استمداد از قلوب اولیا نموده بیدرقه هم علیّه ایشان روی براه
آورده بابا عبد الرحمن از سیخ کباب گرم گشید و بدو داد و او را
سوار ساخت و بصوب لشکر جهانشاه میرزا روانه ساخت و فرمود که
9 یا پورنك اَمْسِكْنِهْ وَ اقْتُلْهُ و بدین اشاره و حواله وقوع < یافت >
آنچه فرموده بود اعتقاد صاحب قران نسبت با تاج المجاذیب تضاعف و
از دیاد پذیرفت و نیز از غرائب لطائف آن بود که از کتاب کریم آسمانی
12 تَفَال فرمود این آیه کریمه « اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى »¹
بر صدر صفحه یمنی روی نمود و از کتاب مثنوی و کتاب ترکی
عاشق پاشا² نیز تَفَال فرمود حکایت موسی و فرعون آمد و همچنین
15 در رؤیاء صالحه چنان دید که جهانشاه میرزا کلاهی گهر بر سر نهاده
پیش صاحب قران رقص می کرد بچهار پاره و همچنین صلحای
آق قوینلو واقعهای غریب میدیدند و عرض می کردند و بتجربه اقدام
می نمودند تا بغایتی که صاحب قران را امر ظفرو غلبه یقینی و هلاک
18 اعدا مجزوم به گشت و از آنجا بآمد آمد در وقت وصول خبر رسید

¹ Taha sûresi (XX), 25. âyet.

² Bu kitab şüphesiz 'Âşık Paşa'nın (1272 - 1333) Gârib Nâma adlı eseridir (bu müellif ve eseri hakkında: F. Köprülü, 'Âşık - Paşa maddesi, İ. A., I, s. 701 - 706).

- که جهان‌شاه میرزا از ارجیش عبور کرد صاحب قران نیز به برادرش پادشاهِ مغفرت پناه جهانگیر میرزا طیبَ الله ثراه اخبارِ احوال کرد و جهانگیر میرزا لشکری خود را با فرزندانِ نامدار مراد بیک و ابراهیم بیک جمع کرد بمعسکری همایونِ صاحب قران پیوست و از آنجا با اتفاق یکدیگر متوجه صوبِ جهان‌شاه میرزا شدند و نوکرانِ اسکندر پیلتن را بقراولی فرستادند و در مقامِ شیخ ادریس^۱ بقراولانِ جهان‌شاه میرزا متلاقی شدند و در میانِ قراولان جنگ واقع شد قراوینلو مغلوب گشتند بعضی را بقتل آوردند و یکی را از برای تحقیقِ خبر باُردو رسانیدند آن کس خبر رسانید که جهان‌شاه میرزا از ارجیش گذشته و اینک می رسد (156b) صاحب قران استقبالِ لشکرِ دشمن کرد چون بدرِ تکیه ملغیسی^۲ رسید سدی کشید و چون احشامِ آق قوینلو خایف می بودند فوج فوج باطراف می گریختند و صاحب قران چون بدلائلِ ظفر قوی دل بود شهزادگان و امرا می فرستاد و جمع می کرد و بیاساق می رسانید بعضی را بینی سوراخ می کرد و اسحق آقا بعضی را خصی میساخت و سدی اول که بسته بودند مقدارِ دوازده هزار کس کار می کردند ثانیاً باز مردم^۳ را جمع آوردند و سدی محکم کشیدند

نظم

- یکی سد بسنگی چوسنگِ رخام چو سدِ سکندر علیه السلام
کشیدند و بسند راهِ عبور گشادند بر خصم راهِ نفور^۴

^۱ Şeyh İdris, Ahlat ile Muş arasında bulunmakta idi.

^۲ Hr (99 b) böyle ; N : بدر تکیه ملغیسی

^۳ N : با مردم

^۴ N : حشم را نفور

وجهانشاه میرزا بالشکر جرّار که از اطراف و اقطار و بجا و احضار
از حدود قلمرو و بطون و اعماق ممالک از فارس و عراق و سائر بلاد
3 ولایات تا بحدود هرمز و کنج و مکران و گیلان و طبرستان بیراق
هرچه تمامتر از دواب و اسلحه و جبه و جوشن جمع آورده بصحرای
موش بعد از امور بیابان و رمل روان افزوتر طریق اجتماع بنوعی
6 گرفت که بیاض خیمه و خرگاه که در روزمره از چهره خورشید و
در شب سواد از چهره ماه میزدود

نظم

9 چو انجم سپاه از کران تا کران در آن دشت پویان چو ریک روان
ز خاور چو¹ خورشید سر برزده سنان بر رک ابر نشتر زده
و با اعتماد زور بازوی غرور از سر فراغت و حضور چون جوانان که
12 بکشت چمن چمن گردند و بیغان که در حصار امن و امان باشند باده
نوشان بلهو و طرب کوشان متدرجاً متدرجاً سیر می کرد کوچ و اغرق و
اطفال و خواتین و بار و بارخانه و نقود و اجناس خزینه بقشلاقات
15 آذربایجان روانه ساخت و رایات مسارعت (157a) بر مصارعت
صاحب قران بر افراخت و از صحرای موش بچپاخجور² نزول کرد و
بصاحب قران خبر رسانیدند که ابراهیم شاه از آب فرات عبور کرده
18 بقلعه چپاخجور³ رسید و تفحص و تجسس کرد و معاودت فرمود صاحب
قران پادشاه زاده سلطان خلیل را با سهراب بیک و شیخ حسن بیک و

¹ N: ز هر خود² N: حجاجور ; Hr (99 b)³ N: حجاجور

- خورشید بیک و یوسف بیک با ایشان دو هزار سوار فرستاد و حضرت صاحب قران بنابر سبق عهد <قدم> از حدود قلمرو خود بیرون نهاد و پیوسته طریق تواضع و انقیاد مسلوك می داشت و اعداد حرب و مقاتله 3 و اقدام بمقابله 1 در تأخیر می گذاشت تا اگر مأل 2 آن فتنه بقتال انجامد بنابر فتوی شریعت نبویّه علی واضعها افضل الصلواة و اکمل التحیات که دفع صائل از قبیل مفترضات می شمرد شمشیر دفع و منع از نیام 6 انتقام بیرون کشید و هرکس را که پای ار مرزو بوم حدود شرع و اسلام در گذرانند و دماء و فروج اسلامیانرا در عرصه اباحت و اهدار اندازد گردنش را از بار سرکشی فرمان «أَطِيعُوا اللَّهَ» برهاند 9 چون مابین بقعتین و مسافت بین الطائفتین بقدر مسیر یوم او یومین قرار یافت هرکس از امرا استدعای قراولی می کردند از آن جمله قاسم پروانچی که امیر طارم و نزد سلطان از جمله اشاقان و مقرّبان و معتمد الملك و المال 12 بود خواست که پروانه وار خود را بر آتش شمع دولت صاحب قران زند جمعی را از نوکران خاصه برداشت و بقراولی بیرون رفت و از آب فرات گذشت که بقلعه چپاخجور از لشکریان شاه زاده سلطان خلیل 15 که بقراولی بیرون رفته بودند واقف شدند جنگی واقع شد هشتاد نفر از ایشان بقتل آمد و شصت نفر گرفتار گشتند و بسیاری نیز بآب غرق شدند قاسم پروانچی پروبال سوخته و وبال خجالت و انفعال 18 اندوخته بآردوی (157b) جهانشاه میرزا راجع گشت جهانشاه میرزا ازین خبر خوفناک گشت و خامت عاقبت عجب و کبر ظاهر شد بزرگی و نخوت بخواری 3 و مذلت کشید و صاحب قران جوانان آق قوینلورا براسبان 21

1 N: بمقام

2 N: امال

3 N: و بخواری

تازی که با باد بازی و با ابرانبازی می کردند از شش جهت میرزا
جهانشاه بقراولی فرستاده بود همیشه ایشان نیز از کنارهای اردوی او
مردم دستگیر می کردند و باردو بازار بیای دار میرسانیدند و جهانشاه
میرزا را روز بروز حیرت و انده‌هاش و اضطراب و ارتعاش زیادت
می شد شاهزاده سلطان خلیل بعد ازین فتوحات بمعسکر همایون لاحق
گشت سرهای مقتولانرا بیلاد و ولایات فرستادند آق قوی‌نلو که از
خوف پراکنده میبودند قوی دل و جگرددار گشتند و بابا عبد الرحمن
حسین حاجی ایناق را از اسب فرود آورد و بحضرت صاحب قران کشید و
اورا سوار کرده متوجه بجانب میرزا جهانشاه ساخت درین ولا
شاهزاده سلطان خلیل میرزا را بر ویای صالحه که خبر مروی از
سید ابشر علیه الصلوٰة والسلام که «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِّنْ أَرْبَعٍ
وَأَرْبَعِينَ جُزْأً مِّنْ النَّبُوءَةِ»¹ نشانست که در شان آن چنان نموده شد
که ورقی چند از کتب بدو نزول یافت بر صدر صفحه اولی این آیه کریمه
از روی تفأل بر آمد «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا
مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»² و چون این
آیه کریمه بیانست از وصول حضرت رسالت پناه صلعم و آله³ بأعلی
معارج انسان و دلیلی بود قوی بر ترقیات دولت صاحب قرانی و شاهدی
صادق بر ازدیاد جاه و جلال و اقبال شهزاده کامگار نیکو خصال

نظم

آن دل که بنور اوست روشن اسرارِ ازل دروست پیدا
روی تو چو مشرقِ هدایت رایِ بوچوروزِ عالم آرا (158 a)
سلطانِ بقا قبایِ شاهی بر فدِ تو دوخت خوب و زیبا

¹ Isrā sûresi (XVII), 1. âyet.

² از وصول بأعلی معارج انسان حضرت رسالت پناه صلعم و آله N:

- اطراف قتال بدان الوس پیوستند و آن خبر هائل چون زهرِ هلاهل رسانیدند بیک طرفه العین قراولِ خوف و بیم برقلبِ آسودگانِ مراقبِ «الْمَعْوَدُ أَحْمَدُ» دست یافت فریاد و فغان از نهادِ پیر و جوان 3 برآمد «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ»¹ درشان < آن > شبِ حبلی درست آمد بحمدِ الله و اَلْمِنَّةِ که ظلمتِ شب هنگام غشای عیشا را در میانِ آن هر دو فریقِ فارق و بر چشمِ انتقام 6 < طارق > ساخت صاحبِ قران در آن یورت بخرگاهِ امیر جهان‌شاه قرار یافت و صنادیدِ لشکر را که گرفتار شده بودند با بارقه² شمشیر راه² عدم فرمود نمودنِ اِلَّا محمّدی و ابو یوسف را بعد از سه روز که خبرِ پدرشان محقق گشت محمّدی میرزا را نیز بطریقِ اتلاف به پدر و اسلاف 9 ایلاف دادند ابو یوسف میرزا را مقید ساخته محافظت و مراعات مینمودند و یادگار³ محمّد سلطان پسرِ پادشاهِ سعید سلطان محمّد بای سنقر که مربّی حجرِ 12 عاطفت و بالیده⁴ امیر جهان‌شاه بود و بدستِ بعضی از جندیان افتاده بنظرِ تربیت و تکریم تشریف یافت و امراء چغتای را مثلِ ابوالحسنِ ترخان و بهلول و فضل الله پیرزاد و جمعی دیگر که دستگیر شده بودند همه را 15 محافظت نموده بدو مخصوص ساخت⁴ و بوعدهای پادشاهانه او را امید وار میگردانید روز بروز پایه⁴ قدر او را بلند تر میساخت ایالتِ خراسان را چون دو شیشه بعقدِ سلطنتِ او نامزد کرد و تربیت او را دانه⁴ دام 18 عیدِ قلوب و قیدِ اقدامِ اقوام گردانید و مقتضای «الْحُبُّ يَتَوَارَثُ» را درشانِ عالی⁴ شاهزاده⁴ عالی نبار یادگار محمّد سلطان بظهور میرسانید و

¹ Hacc sûresi (XXII), 2. âyet.

² N: را

³ N: بیادگار

⁴ N: یافت

- از امرا و امیرزادگان که مشمول عفو و منظور نظر تربیت گشتند از
اولاد علی شکر پیر علی بود و علی بیک جاگیری و سهراب < رستم >
3 ترخان و رستم الپاوت^۱ و پیرمهاده الپاوت^۲؛ و هم درین دوروز جار رسانیدند
(161 b) که هیچکس بر اثر لشکر شکسته مهزوم نرود و تعرض
نرساند و ضعفا و بازماندگان را از مردان و زنان دلجویی کرده رخصت
6 معاودت بأوطان با انعام و مراکب و توشه راه فرمود و اجناس غنائم
از نقود و امتعه و بهایم مالا یُعدّ و ولا یُحصی بدست اعوان دولت
بی تعب و زحمت در آمد و بقیه عسکر مکسر چون قوافل
9 حوادث و نوازل روی بآذربایجان و عراق آوردند اگرچه قطاع الطريق
سرما راه بر ایشان می بست و جغداول خریف قوس غارت گری^۳
را در چله کشیده ایشان را به تیر باران برف و باران گرفتار می ساخت
12 هرکس را که لباسی یا پلاسی بود سپروار بر سر می کشیدند و گریزان
گریزان افتان و خیزان می رفتند « یَوْمَ یَقْفِرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ
وَأَبِيهِ »^۴ برایشان طالع و روز تا شب < از > کدورت هوا و پریشانی
15 هوا متجامع گشته زنان و مردان حیران و سرگردان از لذات و شهوات
منخلع زن از مرد متفرّد و مرد از زن معزل و منقطع نه آنرا از آلت
مردی اثری و نه این را از حالت زنی خبری (تَسْكَادُ السَّمَوَاتُ
18 یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ »^۵ هم درینولا
رای عدالت گرای جهان آرای بنصب لوای نصرت حمایل بصوب

^۱ N: الفاوت^۲ N: الفاوت^۳ N: عمارت گری^۴ 'Abes sûresi (LXXX), 34. ve 35. âyet.^۵ Taha sûresi (XIX), 92. âyet.

- آذربایجان و بسطِ موائدِ عدل و احسان و ازالهٔ خباثت و رزائلِ ظلم و عدوان مائل گشت بامرای دولت و امنای ملک و ملت اشارت بشد^۳ رحالِ عزم و تجهیزِ رجالِ رزم فرمود امرا چنان بعرض رسانیدند که اگر رای جهان آرای رادرین اوان از برای ضبطِ آذربایجان و قلاعِ میلِ کوچ واقع شود فتوری عظیم روی نماید همین لشکر را و هم لشکرِ قراقوینلو را که باو طانِ خود معاودت نموده اند چون حضرتِ صاحبِ قران آن جمعِ پریشان روزگار را (162a) در کنفِ رعایت و حمایت آورده و بزادِره و مراکب روی براهِ معاودت ساخته اگر عساکرِ منصوره متعاقب روند تمامِ قراقوینلو در معرضِ تلف خواهند بود اگر چند روزی پادشاه بحفظِ جناحِ عزیمتِ لشکرِ هزیمت را امان دهد اولی می نماید همین لشکر را اساسی و هم آنجماعت را امیدِ جمعیتی باشد و اگر متعاقبِ ایشان رویم بتوالی و تأتیی ازین حدود بمأمنی نتوانند رسید و نیز کثرتِ برف و شدتِ سرما راه بر ما بسته چندانکه مستی^۴ زمستان شکسته گردد و زبردستی^۵ زمهریر به پستی میل کند و هوای کوه و بیابان باعتدال آید مانیز چون سبزه و ریاحین و نسیمِ عنبر بهیزِ مشکِ اگین دمیدن و وزیدن گیریم و بآب و بارانِ رحمتِ عدل و احسانِ حضرتِ سلطانی صاحبِ قرانی عالم را خرم و خندان و عالمیان را طربناک و شادان سازیم صاحبِ قران را این صلاح اندیشی صواب نمود و تدبیرِ امرا مستحسن افتاد و فرمود که بلی ما را امرای قرا قوینلو در بایست است اگر چند روزی توقف کنیم و دماغِ جانرا از گردد و غبارِ اندیشه^۶ کارِ دشمنِ خمارِ دُرْدَنِ وقایع و فتن و آشفته گی و خستگی روی نموده بشرابِ خوشگوارِ شکرِ ایزدی که چنین نعمتی بیدریغ کرامت فرمود مجلسی^۱ چند بزیب و

^۱ ترتیب و مجلسی N:

- زینت حمد حضرت احدیت <ترتیب> دهیم و مقتضای «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ
أُولُو الْعَزْمِ»^۱ را کاربند باشیم و در تأخیرِ عزم فرموده «أَلْعَجَلَةَ
مِنْ الشَّيْطَانِ» را کارفرماییم عینِ صواب خواهد بود چون رای
۳ عالی برین قرار یافت فسخِ عزیمت کرده ببلده آمد که مشهورست
بحامد^۲ که حامداً لله و شاکراً لآلِ نعمه پای دردامنِ اعتزال کشید و دست
۶ بذیلِ اتکال زد

نظم

- چوبارانِ رحمت برآن بوم و بر فرود آمد و گفت نعم المقر
۹ بر آسود چون تخم در کشت زار (162 b) که بالا کشد سر بفصلِ بهار
در آمد در آمد چو جان در بدن بعدل و باحسان بوجه حسن
....^۳ چون این خبر انتشار یافت تمامِ ممالکِ مذکوره را احوال منقلب
۱۲ شد و ابوابِ فتن بر روی خلائق مفتوح گشت در تبریز اولادِ اسکندر
خروج کردند و بعد از آن حسن علی پسرِ جهانشاه میرزا و در سلطانیه
شاه منصور شهباز و در طارم زین العابدین شیخ حاجی عراقی بمعاونت و
۱۵ امدادِ امرای گیلان و در قزوین امرای سلطان محمد لاهی و درری و
خرار امرای رستم دار و جلاویان و در قم شاه ولی قوز که داروغه شهر
بود و از کرمان ابوالقاسم میرزا ولد جهانشاه میرزا که بعزم عراق و

^۱ Ahkâf sûresi (XLVI), 34. âyet.

^۲ O zamanlar Türk halkının Âmid'e Hamîd (yahut Hemîd) dedikleri anlaşıyor (Dede Korkut, nşr. Orhan Şaik Gökyay, İstanbul, 1332, s. 23; 'Âşık Pâşâ Zâde, Tarih, İstanbul, 1332, s. 247, 248; İskender Beg, Târih-i 'âlam ârâ-yi 'Abbâsî, Tahran, 1335 h.ş., s. 43, 1064).

^۳ Bir satırlık boşluk.

- آذربایجان لشکر انگیزی و از خراسان سلطان ابوسعید کورکان از اولاد خاقان ماضی امیر تیمور کورکان که از اقصای حدود ترکستان و ماوراءالنهر و بطون خراسان و سیستان تا بطبرستان لشکر بجانب عراق 3 بعزم جهانگیری انگیخت و اولاً حکام بلادی که بصوب عراق واقع است بولایات عراق فرستاد و بعد از آن امیر سیّد مزید ارغون را برسم منقلای روانه کرد و متعاقب امرا و لشکریان 6 بامداد می فرستاد و بعد از آن از فرزندان خود سلطان محمود میرزا که والی استرآباد بود از عقب ایشان فرستاد و در اول ربیع خود بالشکری جرّار و پنج هزار گردون که در منازل معسکرا بدان ۵ محفوف میساخت متوجه شد و از طرف دیاربکر حضرت صاحب قران باستدعای اهل بغداد اولاً بعضی از امرا بمحاصره بغداد فرستاد و بعد از آن خود بالشکری گران متوجه شد در اول ربیع نزول در 12 ظاهر بغداد نمود و چون پیر محمد که والی شهر بود (163 a) در تمرّد و عصیان استبداد نمود رایات نصرت شعار از برای دفع حسن علی و فتح آذربایجان بجانب تبریز افراشته گشت و درین وقت حسن 15 علی میرزا آذربایجان را با تمام قلاع و خزائن تا بحدود قم فتح کرده بود و داروغگان بیلااد روانه کرده، مجمل احوال ممالک که درین باب بذکر تفصیل آن قیام خواهیم نمود انشاء الله تعالی . 18

< ذکر احوال ممالک بعد از قتل جهانشاه میرزا >¹

- اولاً ساربان قلی که در شرارت و فضولی شتری بود دیوانه
 3 با بعضی از مهزومین به تبریز آمد و خود <را> پیش آهنگ ارادل ساخت و
 بسر نفری و بی بصری کردن دست تطاول دراز کرد و جمعی را از رنود و
 او باش باخود یار کرده بضبط شهر مشغول شد بی وقوف از آنکه ساربان
 6 لیل و نهار قطار² مهار ثابت و سیار را بندای افول و غروب صد هزار³
 درین بیابان حوادث خونخوار درگله خدا گویی⁴ خطاب ایمانی بحدای⁵
 شتر آهسته ران ای میر محمل که ره تاریک و نا پیدا است منزل
 9 بگوش سفرکردگان منازل دنیا میخواند هم در آن دوروز مطیبه^{*} اجل
 بر در بارخانه املش فرود آوردند بنات النعش و ارمتفرق شدند
 بنات اسکندر که برادرزادگان امیر جهانشاه بودند آرایش بیکم و شاه
 12 سرای بیکم را بدخول بعضی از لشکریان بتبریز داعیه خروج بحرکت
 آمد و آن گروه پریشان برایشان جمع شدند و ساربان قلی را درپیش خود
 چون شتر قربانی پاره پاره میساختند و خزانه که در شهر بود از نقود و
 15 اجناس بر سپاهیان قسمت نمودند آرایش بیکم زیورهای زنانه بآلات
 رزم مبدل ساخت معجر مغفر گردانید و سپهر را چون نقاب بر سر کشید و
 آینه خود بین را که با او برابری میکرد شمشیر دوروی ساخت (163 b)
 18 و بر روی دشمن کشید و با کمان که پیانی با <ابروی> محبوبان دعوی معارضه

¹ Bir satırlık boşluk.
 eksik olmalıdır.

² N : قطار و
 خدا کری

³ Bu cümleinin fiili

⁵ N : بحدای

⁴ N :

- داشت چنان تیری بر سینه زد که از پشتِ او بیرون جست و سنان را که
 با مرثگانِ خوبان دم از خونریزی میزد بر سرِ چوبِ نیزه اش کرد و
 3 چون عرصه را از شیرِ مردان خالی دید طرحِ بنیانِ سلطنت انداخت امیر
 شاه محمدِ گاورودی و امیر علاءالدین صدیقِ کججی را بدیوانِ امارت
 و وزارت تعیین کرد و بعد از آن حسین علی را که برادرِ ایشان بود و
 6 در کُنچِ خُمول آramیده پای از دَائرةٔ انزوا بیرون نمی نهاد و مرکزوار
 بر جای خود ثابت می بود و دائم چون دیده و زبانِ قلم بمطالعه و
 قرائتِ کلامِ قدیم مشغول > بوده > و در فقر چون کاغذِ مشقِ ملابسِ
 9 سواد الوجه > پوشیده > بگوشهٔ چشمی بطغرای زرنگار نمی نگریست

نظم

- منم که خاکِ درش افسرو کلاهِ منست
 12 فنادگی و ملامتِ حصارِ جاهِ منست
 سپاهِ عقل کجا قلبِ لشکرِ شکند
 که ظلِ عاطفتِ عشقِ او پناهِ منست
 15 بفریبِ زنان و کمینِ ره زنان از پای سداد و پایهٔ رشاد افتاد و چون
 میرِ نوروزی پیچِ روزی بزی ملک در آمد و از رندهٔ درویشی که
 خلعتِ حیاتِ جاودانی است بر آمد سکهٔ بنامِ او مضروب و خطبهٔ بالقبابِ
 18 او منسوب گشت و علی بیکِ چغتای که از خراسان سلطان ابو سعید
 میرزا او را برسالت پیشِ امیر جهانشاه به تبلیغِ احکامِ موالات و
 مصادقت و مواخات فرستاده بود و هنوز بعزِ ملاقات و عرضِ مقاصدِ
 21 رسالت نرسیده در تبریز بر حسبِ فرمودهٔ موقوف مانده بود اولادِ

- اسکندر خواستند که باظهار یکجهتی متشبث بذیل مظاهرت سلطان
 ابو سعید شوند و حمای ملک موروث را بحایت او خداوندی کنند اورا
 3 نوازشها کردند و در خطبه بادراراج دعای سلطان (164 a) توسل بدان
 مقصد نمودند چند روزی بدین منوال گذشت و صورت خروج
 ایشان بحرم محترمه جهانشاه میرزا رسید درینرا حرم بادختران
 6 عالیہ جهانشاهیه که هرگز هیچ نامحرم در درون سراپردہ ایشان راه
 نیافته بود بلکه از شعاع آفتاب باوجود آنکه تأنیث اورا بطریق
 سماع و رجع ضمیر «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا»¹ دریافته بودند روی
 9 خویش پوشیده می داشتند گاهی که فرآشان بهارخیمه ازهار² از بارخانه
 شتابدشت و صحرا می زدند نقاش «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ»³
 آیت «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»⁴ بردرگاه عفاف ایشان از
 12 برای دورباش نامحرم می نگاشت و چون ساربان «رَحِلَةَ الشَّيْتَانِ»⁵
 بار اوبار برهم می بست و بی مدارا از صحاری بمدر می کشید حاجب
 جناب عصمتشان پرده «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ»⁶
 15 قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ»⁶ بر در کرباس جلالشان فرو می گذاشت در وقت
 التحام فریقین و التیام فتنین درخوی قشلاق گرفته بودند چون این
 صورت روی نمود کوچ کرده بجانب مراغه و قلعه جوشن که مخزن
 18 خاص ایشان بود و برادران حرم شریفه حمزه بیک و قاسم بیک در

¹ Şams sûresi (LXXXXI), 1. âyet.

² N: اظهار

³ Âl 'Im ān sûresi (III), 4. âyet.

⁴ Vākia' sûresi (LV), 72. âyet.

⁵ Kūrayş sûresi (CVI), 2. âyet.

⁶ Vākia' sûresi (LV), 56. âyet.

- آنجا با نوکرانِ خاصهٔ تحصن^۱ داشتند شتافتند و چون از خروجِ آرایش و دیگر اولادِ اسکندر خبر یافتند برای اطفای نأثرهٔ ایشان يك دختر را با برادرِ خود حمزه بدار السلطنه فرستاد تا شهر را از آرایش برهم بسته 3 صورتهای بی معنی پردازد چون قاسم و خواهر زاده متوجه شدند در شهر آوازه افتاد که جمعی متوجه شده اند و گویا حسن علی است که از دربندِ قلعهٔ ماکو بیرون بسته و بطلبِ ملكِ موروث لشکری 6 «كَالْفِرَاشِ الْمَبْثُوثِ»^۲ برهم بسته اولادِ اسکندر از صدمهٔ این (164 b) خبر اندیشناك گشتند جمعی را از امرا که مرسوم و مواجب داده بودند از شهر باحدود بیرون آوردند و بران قرار دادند که اگر بیگانه باشد با او برابری کنند و حسن علی باشد از روی یاری و برادری بذیل او متشبث شوند چون فتنینِ قلیلتین برهم متلافی شدند حمزه ابتدا بحرب کرد نوکرانش بنامِ حسن علی صدوات دادند اولادِ 12 اسکندر را پای ثبات و جای مقاومت نماند لشکرِ ایشان چون اوراقِ خزان که باندك بادی متناثر شود از هم فرو ریخت و حسین علی در حوالی^۳ خانهٔ صاحب آباد که دولتخانهٔ جهانشاهی بود کشته شد و خواهرانش 15 در حبالهٔ اسار گرفتار گشتند و معدودی چند از سوار و پیاده از اسبِ حیات و پای ثبات نحاك فوات افتادند و حمزه در شهر دست بنهب و غارت برآورد و آنچه توانست از نقود و اجناس گردآوری کرده باخود 18 برد و از خوفِ خروجِ حسن علی پای مصابرت نتوانست فشرد کوچ کرده بخواهر ملحق شد.

^۱ تفحص: N:^۲ Kāria' sûresi (CI), 3. âyet.

> ذکر بیرون شدن حسن علی از قلعهٔ ماکو و نشستن
او بر تخت سلطنت¹

- 3 دو سال حسن علی بنابر طغیان و عقوق پدر در قلعهٔ ماکو مقید بود چون خبر فوت پدر و خروج اولاد اسکندر و وقوع فتن و انقلاب بدو رسید از قلعه بیرون شد و جمعی از امرا و امیر زادگان و نوکرانی
- 6 چند که چندگاه در چول و بیابان بوقت مخالفت پدر با او بودند و ایشانرا بدین نسبت چولی نام کرده بود و همه را ایناق و محرم و مقرب خود ساخته بود با او موافقت کردند چند روز در پای قلعه نشست
- 9 تا دوسه هزار کس برو مجتمع شدند بعد از آن بتبریز در آمدند و امرا و امیر زادگان و لشکریان اطراف روی بدو آوردند شاه حاجی بیک گاورودی که بهزیمت از دیاربکر باز گشته بود و در سر راه اردبیل بمنتظار آنکه پادشاهی برکسی قرار گیرد پای در دامن
- 12 خول (165 a) کشیده بود با برادرش شاه محمد که از اولاد اسکندر روی گردان شده بود و از جای دیگر سیدی قاسم پسر قلیچ
- 15 اصلان و حاجی حسن آغا جری و جمعی دیگر از اعیان <قرا> قوینلو بدو پیوستند چون چند روزی ازین اجتماع گذشت اسمالتها باطراف فرستاند و امرای پدر را که در ولایت جمعیتی یافته بودند طلب داشت بشاه علی
- 18 بیک پیرامی که از حبس قلعهٔ قهقهه بیرون آمده و نوکران خود را جمع کرده و بالکای خاصهٔ خود در آمده مکاتیب و نوازش نامه‌ها و

¹ İki üç kelimelik boşluk.

< ذکر بیرون شدن حسن علی از قلعهٔ ماکو و نشستن او بر تخت سلطنت > ۴۳۹

- خلعت فرستاد و بشاه منصور پسرِ امیر شهبسوارِ بیرامی که از هزیمت
بسلطانیه که الکای پدرش بود و نشوونما در آن شهر یافته بود رفته و
قریبِ دو هزار کس بنوکری خود در آورده و استیلای تمام یافته بود و 3
انتظار می‌کشید که رایاتِ نصرتِ آیاتِ سلطنت و جهانگشایی حضرتِ
صاحبِ قران باذربایجان افراشته شود تا خود را در ظلِ جناحِ اقبال در
آورد و بنابرِ سوابقِ خدمت که پدرش را در وقتِ اخراج از قلم 6
روِ جهانشاهی با صاحبِ قرانی حاصل بود در سلكِ اعوان و انصارِ
دولتِ قاهره انحراف یابد احکام و استمالات و رسل و خلعتها می‌فرستاد و
او اظهارِ موافقت می‌کرد چون عددِ لشکریِ حسن علی به بیست 9
هزار رسید روز بروز متلاحق می‌شدند و فوج فوج باُمیدِ تربیت می‌آمدند و
بخلعت و انعام زیاده از فراخورِ احوالِ خود فائز می‌شدند و خزائنِ
نقود و اقله بر روی او مفتوح و بر امرا و چوایان و لشکریانِ مقسوم 12
می‌گشت در عرضِ يك ماه بازارِ سلطنتِ او رواج یافت قریبِ دویست
هزار مرد از مردمِ اطراف در دیوانِ لشکرِ او بمرسومات و مواجب
مثبت گشتند محمود بیکِ آق قویونلو در دیوانِ امارت مهر زد و امیر 15
سید عاشور (165 b) و امیر علاء الدین صدیق را در دیوانِ وزارت
مقرر ساخت بعد از آن امیر مجد الدین اسمعیل شیرازی را که وزیرِ
پیر بوداق میرزا بود و قبای وزارت خلعتی بود بر بالای او راست 18
با ایشان هم قلم ساخت امیر شاه علی نیز بملازمت ملحق شد خزانه‌دارانِ
قلاعِ اورنتو و آلنجق خزائن سپردند یعقوبِ چهره که صاحبِ
قلعهٔ آلنجق بود بدرگاه آمد خزائنِ پدر که سالها جمع گشته بود و 21

- بمنتهای جموع رسیده در مدت حیات او غیر منصرف از برای ضرورت
 امر ملک و تسخیر ممالک مصروف ساخت و براهل و نااهل دست
 سخا گشاد و بذل نمود و وجوه العینی که بضرب وجوه و کسر قلوب
 3 مظلوم و مغلوب گیرد کرده بودند بر جماعتی < بذل > کردند که در میار
 اعتبار ایشانرا هیچ وزن و مقداری نبود و عین المالی که در نظر مردم
 6 بیشتر چون مردمک عین نور چشم می افزود با خاک راه یکسان گشت
 هر چیز که آنرا در دوماه پیشتر می فروختند و کس نمی خرید چنان
 بازاری یافت که به بیست دنیار می خریدند و کس نمی فروخت خریدن
 9 آلات حرب بی آلات حرب میسر نبود و دواسبه در پی بهایم بایست
 بود تا الاغی چون اسب شطرنج گج رفتار ناهموار از پاره چوب
 خشک بی دست و پای بدست توان آورد و از برای جامه داری پیراهن
 12 صبر را چون قبا چاک چاک بایست کرد و دامان طلب در میان جد و
 جهد زده کوجه بکوجه دویدن و چون عین البقر هزار چشم بایست
 گشاد تا جامه روی نماید در غلوی این حالات بمسامع حسن
 15 علی می رسید که عراق در عرضه انمحاق است در هر شهری حاکی و
 در هر ولایتی مستولی پیدا شده و ممالک در مهالك افتاده و از دیاربکر
 صاحب قران را خورشید دولت و اقبال هر روز برخلاف توالی
 18 مراد ما درجه قطع (a 166) میناید و از اوج استوا و استیلا ناظر بدیار
 آذربایجان است

نظم

- 21 بر افراخته رایت سروری بر افروخته نار خشم آوری
 بکاخ کیان صدمه صولتش فگنده دروبام بارفتش
 دم تیغ تیزش زنددم بدم دم از رهنمایی راه عدم

< ذکر بیرون شدن حسن علی از قلعهٔ ماکو و نشستن او بر تخت سلطنت > ۴۴۱

- با امرای دولت و چولیای دیرینه خدمت مشاورت کرده شاه حاجی بیک
 پسر پیر حاجی بیک گاورودی که در فنون امارت و اقسام سروری
 ارثاً و اکتساباً هوشمندی همه دان و در طریق معاشرت و مجاورت 3
 رفیقی بود خوش طبع روشن روان بدیهه او در نظم لطائف چون در
 خوشاب و نظر او در حل دقائق آتشی بود در عین التهاب بامارت
 تمام بلاد عراق نصب کرده بتوق و نقاره و بانعامات لایقه و تشریفات 6
 رایقه و مواجب گران و مواعید بی کران با چند کس از امرا و امیر
 زادگان مثل جمشید بیک آق قوینلو و حاجی حسن آقاجری و شاه
 قلی لله صفر شاه و از نوکران و ایناقان محمدی میرزا دینی بیک چغتای و 9
 جهانگیر با پنج هزار سوار بجانب عراق متوجه ساخت و هر شهری را
 بامیری نامزد کرد همدان و قم بشاه حاجی بیک و اصفهان بدینی بیک که از
 برای پسر محمدی میرزا ضبط نماید و قزوین بحاجی حسن و نطنز و جربادقان 12
 بشاه قلی و سلطانیه را بشاه منصور بر قرار مقرر ساخت و خواست که
 او را بحسن حیل از سلطانیه بیرون برد چون آوازه توجه شاه
 حاجی بیک بشاه منصور رسید چنان تصور کرده که این لشکر خاص 15
 برای اوست والده و اخوات و نواب و لشکری را در سلطانیه گذاشت و
 با معدودی چند به استعجال متوجه تبریز شد شاه حاجی بیک و امرا
 را در حوالی موضع میانه ملاقی گشت و شاه حاجی بیک بنابر صداقت 18
 سابقه متعرض (166b) او نشد با آنکه کتابت از حسن علی در مقید
 ساختن او همراه داشت چون شاه منصور رفت <و> امرا بسلطانیه چون
 برف و سرما در اواسط دلو که شدت سرما و حدت باد صبا چون 21
 ظلمت لیل عاشق و نکایت هجران در درون بیدلان عاشق که بطلوع
 صبح صادق پیغام یار موافق بزوال و انحلال آورد امیر شاه

- حاجی بسلطانیه رسید و لشکرِ حسن علی < را > که چون سرمای حوت
بی اعتبار و چون گرمای حمل نا استوار بود بخانه‌های شهریان فرود آورد و
3 مساکنِ رعایا و مساکن را باستیلا فرو گرفتند و دستِ تطاول بر انبارِ
ادخارِ فقرای راه نشینانِ آنشهر دراز کرده قریبِ یک‌هفته توقف
نمودند و ایلچی بنوکرانِ امیر قاسم پروانچی که کوتوالی قلعهِ شمعِ ایران
6 بدیشان اختصاص یافت و بایشان < به > داروغگی جمشید بیک فرستادند
قلعه داران باینقیاد و امتثالِ نشان گردنِ اطاعت نهاده جمشید بیک را
بقلعه دعوت کردند امیرشاه حاجی بیک نیز باتمامِ لشکر ایلغار کرده
9 از عقبِ جمشید بیک رفت و اگر میسر شود از خزینه چیزی تصرف
کند چون جمشید بیک بقلعه رسید بآندرون رفت و ابوابِ قلعه را مغلق
ساخت و شاه حاجی بیک را محالِ مدافعت ندادند و خرج از خزانه
12 طلب کرد تمکین نکرده در جواب گفت که بیادشاه صورتِ حال را
باز نمایم اگر رخصت شود تسام نمایم شاه حاجی بیک از آن قلعهِ مأیوس
گشت بی توقف لشکر را از طارم بیرون آورد و بصوبِ ساوه متوجه
15 شد حاجی حسن و سعادتیار بقزوین رفتند و داروغه و لشکریانِ کارگیا
سلطان محمد از شهر بیرون رفته شهر و ولایت را بتصرفِ حاجی حسن
گذاشتند و بزود باز معاودت نمودند و شاه حاجی بیک با سائرِ امرا
18 بساوه نزول کرد و درین وقت داروغگانِ سلطان ابوسعید میرزا بخبرِ
وفات جهانشاه میرزا (167 a) بعراق در آمده بودند و درین مقام
ذکرِ فرستادنِ سلطان ابوسعید داروغگانرا بعراق خواهیم کرد و بعد
21 از آن راجع بذکرِ احوالِ سلطان < حسن > علی بن جهانشاه
میرزا شدن .

ذکر <فرستادن> سلطان <ابوسعید>

داروغگانرا <بِعراق>

- 3 از پیش ایامی برسات علی بیک چغتای از جانب سلطان ابوسعید
میرزا و توقیف او در تبریز رفته همین علی بیک در تبریز بود و بعد از
هلاک جهانشاه میرزا متواتراً و متوالیاً بسلطان ابوسعید میرزا اعلام
حالات میکرد چون این واقعه روی نمود به بشارت این نعمت عظمی
6 که مطلوب و متمنای سلطان و مقصد اقصای اعلی <بود> از ارسال علی
بیک استخبار این چنین حالات بود در اوان انتشار این خبر قاصدی که
از همد سبا¹ بلکه از باد صبا اُسْرَعُ سَیْرًا² باشد روانه ساخت و در
9 ثانی عشر ربیع الثانی در حدود دیاربکر این صورت وقوع یافته بود
در ثالث جمادی الاول این حال معروض سلطان گشت <در> حال
ورود این خبر بامراء سرحد مثل علی جلایر که داروغه دامغان و
12 محمد یار که داروغه سبزوار و سید محمد هزار جریبی که والی سمنان
بود رسل و احکام فرستاد و ایشان را بعراق توجّه نمودن تحریر و
قدغن فرمود و چون خبر بحکام رسید بر مقتضای فرمان بعراق در
15 آمدند و بری نزل کردند و دبده هجوم چغتای در عراق و آذربایجان
افتاد و اهل عراق چون سالها لکدکوب ظلم جهانشاهیان بودند و
جاسها بلب و کارد با سُتخوان و تیر زهر آلود دعاها دردمندان بجای کار
18 رسیده بود و شخص دولتش حاکم مذلت دوخته و تاج و تخت و جاه و
جلالش درهم سوخته بود لب تشنه زلال معدلت و مستسقی باران رحمت

¹ سبا : N

- پادشاهی که در مزارعِ آمالِ رعایا سواقی رعایتی اجرا کند و خارو خاشاکِ اذیتی که رعیت را از آن شکایت و نکایتی باشد بدستگیری
- 3 سیاست و حراست از میان (167 b) بردارد می بودند بهجومِ امراء چغتای شادمان گشتند اولاً از نوکرانِ سلطان ابو سعید میرزا حسین خوارزمی با درویش جلال الدینِ رازی که دو سال پیش از واقعه
- 6 جهانشاهیه بتراکمِ ظلمِ تراکمه و قهرمانِ مطالباتِ متصادیه با وجودِ بسطتِ ید و مکنّتِ مستندِ منشبتِ بأذیالِ التجا و معصمِ بعروه و ثقی انما بسلطان شده مواضع و قرای مغنیه باربع و منافع بیأسرها گذاشته
- 9 بخراسان رفته بودند و مترقب و مترصدِ آنکه عوائقِ ظلم و موانعِ جور و ستمِ باندفاعِ طوائفِ جهانشاهیه از پیشِ راهِ مقصود برخیزد بری آمده ساحتِ آن دیار را بری از آثارِ آن ظلمه و اشرار دیدند رعیت را
- 12 معدلتِ سنیه امیدوار ساخته بزرع و ضرع مشغول کردند و بتشمیرِ ذیلِ متهی و مستعدِ دفعِ مخالفت و رفعِ موانع می بودند و چون از روی عیده و عده ضعیف داشتند پیوسته گوشِ بر راهِ گذار و استخمار
- 15 گذاشته که اگر لشکری جرّار که دفعِ آن خارج از طوق و فوقِ قدرتِ ایشان باشد روی نماید عنانِ بانعطافِ منصرف دارند و اگر بعضوی زبون و دولتی وارگون رسند ماده قهر و غضب را تحریک داده بقمع و قلعِ آن تیغ آزمایی کنند چون شاه حاجی بیک بساوه رسید و دینی بیک
- 18 را بجانبِ اصفهان و شاه قلی صفر شاه را بجانبِ جربادقان متوجه ساخت و خود از برای تسخیرِ قم و بیرون آوردنِ آن ولایت از دستِ شاه ولی قوز که بعد از واقعه جهانشاهیه در قم استیلا یافته بود توقف نمود تا شاه ولی قم را انداخت و با هزار نوکر و یراق و اُهبه فراخور متوجه درگاهِ حسن علی شد هنوز شاه حاجی بیک در ساوه بود که
- 21

- شاه ولی قوز از ساوه گذشت بعد از ده روز امرای چغتای اتفاق نمودند و بر در شهر آمدند و شاه حاجی بیک بیرون آمد و از طرفین صفها کشیدند فاما چون شاه (168 a) حاجی بیک امراء امیر حسن علی را بی اعتبار 3 می دانست میل بجانب چغتای داشت و بنا بر آنکه فرزندان و متعلقان او در تبریز بودند نتوانست اعراض نمودن توقف نمود تا شاه محمد برادر و محسن علی برادرزنش اعراض کردند و خود را بصف چغتای رسانیدند 6 چون لشکریان ترکان این حال دریافتند روی بهزیمت نهادند بعضی از مردم چغتای هجوم کردند و شاه حاجی بیک را دستگیر کردند و با آنکه دانستند که او را داعیه مخالفت نمانده و بصمیم قلب و صفای اعتقاد 9 از حرب و قتال متقاعد گشته و روی بدولت سلطان دارد او را مقید ساختند و خزانه و اسباب او را انتهاب نمودند و کوتوالی همراه کرده او را بخراسان بدرگاه فرستادند و در قم و ساوه داروغه تعیین و دست 12 تسلط بر حقوق دیوانی و اموال ترکمانان و شناقص دراز کردند و بجانب کاشان بعزم اصفهان و سایر بلاد باتفاق روانه شدند چون خبر یافتند که ابوالقاسم میرزا از جانب کرمان رایت تسخیر عراق برافراشته بدار 15 العبادہ یزد آمده و بعده و عده پادشاهانه متوجه اصفهان است این جماعت بعلت قلت مدد و فقدان عدد در صدد مقابله و مقاتله نمی توانستند بود از کناره بنظراره می بودند و از سلطان بارسال رسل استخاره و اجازه می 18 کردند مشام مشوم بایستشام رواج وفاق و اتفاق بمشارع عراق خصوصاً اصفهان و توابع گماشته استکشاف سوانح می کردند و بایستدعای اکابر اشراف آن دیار متدرجاً متأمللاً سپری بدان صورت می نمود و چشم ترتب و 21 ترصد بجانب خراسان بامید مدد و از دیار عدد گذاشته متواتراً و متوالیاً (168 b) ایلیچیان بقدرغن امداد بدانجانب روانه می کردند

قریبِ دوماه گاهی پای قرار و صبر می‌فشردند و گاهی طرفِ فرار از
 هر طرف می‌شمردند و پیوسته از اکثرِ رؤس و اعیانِ اصفهان بنابر
 3 مهابتی که از غلبه و استیلای ابوالقاسم و تصلبِ او در اشاعتِ ظلم و
 بشجاعتِ مراسمِ فسق داشتن¹ مکاتیبِ بتحریر بر استعجالِ بچغتنای
 می‌رسید و این جماعت بنابر همان علتِ باهمال و استمهال میگذرانیدند
 6 و جمعی دیگر از اهلِ اصفهان مثلِ امیر سیف‌الدین پسرِ خواجه
 عمادالدین محمود حیدرِ استرجانی که پدرش وزیرِ سلطان محمد
 بایسنغری بود و سالها در عراق و خراسان بی‌مشارکت وزارت و
 9 حکومت کرده بود بدین رابطه هواخواهان داشت راهِ مخالفت پیش
 گرفت و بنصرت و تأییدِ ابوالقاسم خلق را دعوت می‌نمود و عرضه
 داشت بایستدعای مسارعت در توجه بامرای ابوالقاسم ارسال می‌کرد و
 12 درین چندگاه از هر دو فریق هم از ابوالقاسم و هم از چغتنای احکام و
 مکاتیب و استمالات باهلِ اصفهان متعاقب و متواتر بود آن گروه در
 کمینِ یکدیگر روز و شب بی‌قرار و آرام بودند.

¹ داشتند N:

ذکرِ توجّهِ ابوالقاسم از کرمان براهِ یزد و امرای چغتای از جانبِ قم و کاشان بایصفهان

- 3 بعد از حدودِ واقعهٔ جهانشاهیهِ والدهٔ ابوالقاسم میرزا در روزِ
تحقیقِ خبر از قشلاقِ خوی ایلچی بجانبِ کرمان برسمِ اداءِ مراسمِ
تعزیت و اغرای فرزندانِ بر اختیارِ ملاک¹ ملک و دولت و استباقِ قصاباتِ
6 سبق در امورِ سلطنت روانه ساخت و چون قرا الوسِ زمستانِ خانهای
سیاه در پیشِ راه زده دستِ تطاول بر بلاد و قری و دشت و صحرا
دراز کرده بود و رخت از جوانانِ سر بلندِ درخت می کشید و از آبِ
9 زلال (169 a) سلاسل و اغلال در پای و گردنِ سر و چنان می افکند و
شاهزاده را نیز با وجودِ آن وقایع دشمنِ مرض بردار الملکِ بدن دست
یافته بود و امن و امانِ اعتدالِ مزاج و عدل در قسمتِ مال و منال
از مقیمانِ معموره برداشته قلعهٔ دماغ را با کوتوالانِ حواس پای مالِ
12 صداع و میدانِ فراغِ قلب را چون وادی السباع ساخته گاهی گاهی
طیبِ کامل الصنائهٔ طبیعت² بقانونِ حکمت و منهاجِ طریقِ صواب
از برای شفاءِ عاجلِ رخنهای فسادِ می بست و گاهی قهرملینِ مرض
15 بغوغای موادِ فاسده ابوابِ فتنه و آشوب بر روی طبیعت می گشاد
چون مدتی احوال بدین منوال گذشت مدبرانِ ملکِ مختل و خداوندانِ
رای معتل اتفاق بر تجهیزِ او بجانبِ عراق نمودند و محفهٔ او را نعش و ارحل
18 کرده بداعیهٔ تسخیر خود را مسخرهٔ اربابِ رای و اصحابِ تدبیر ساختند
در اوائلِ حوت بتقدیرِ «الْحَسْبُ الَّذِي لَا يَمُوتُ» از کرمان با تمامِ

¹ ملاک N:

² طبیعت را N:

- خدم و حشم و احوال و ائصال روی بعراق نهادند در وقتِ قرب و وصول
 بدار العبادہ یزد شیخ لطیف و علی کرد که داروغگانِ دارالعبادہ یزد
 3 بودند بمفاتیحِ ابوابِ بلده و تحف و تبرکات استقبال نمودند بیرون یزد
 مُحْخِیمِ نزول گشت در عرضِ ده روز آنچه بدو سال از عهد ادای
 آن بیرون نتواند آمد از مال و تغار و ساوری و پیشکش و دست انداز
 6 استیفا کردند و از آنجا بایصفهان بتدریج کوچ می کرد و درین اثنا خواجه
 شمس الدین محمد پسرِ خواجه سیدی احمد شیرازی که پدرش وزیرِ
 خاقان سعید شاه رخ میرزا بود و خود تربیت یافته سلطان ابو سعید
 9 میرزا بود و بغورِ حسن تدبیر و کیاست و کمالِ کاردانی آراسته از
 خراسان برسمِ ایالت با معدودی چند بمدینه نائین رسید درین و لاخواجه
 جلال الاسلام صاعدی مغلوب (169 b) امیر سیف الدین و اتباع او شده
 12 بود و او را بضمانِ بخواجه جمال الدین محمد ترکه داده بودند در فکر و
 ترتیبِ اهلاکِ او بودند که از نائین خبر بدور سید که خواجه شمس الدین
 محمد بداروغگی اصفهان می آید چون خواجه صاعدی ازین خبر اطلاع
 15 یافت بر رؤسای رویدشت و قهپایه مکتوب نوشت که چون چنین دولتی
 از ممکنِ غیب روی نموده باید که رؤسِ آن ولایت از سر قدم ساخته
 استقبال نمایند و خواجه را بشکوه و شوکت بشهر در آورند قریب
 18 دو هزار کس بیراقِ تمام چون جوانان که بشادمانی طلعه عید خود را
 بیارانیده ندای

خیزید ای خوش طالعان وقتِ طلوعِ ماه شد

- 21 بر یکدیگر زده بایستهلالِ غره شوال که فرخنده فالِ طلعت و اقبالِ
 خواجه باشد بصوبِ نائین رفتند و در وقتِ وصول بحوالی شهر خواجه

ذکر توجه ابوالقاسم از کرمان براه یزد و امرای چغانی از جانب قم و کاشان ۴۴۹

- صاعدی راه مسارعت بایستقبال پیش گرفت جمعی که هوا خواهان^۱ ابو القاسم بودند و او را مقید ساخته عنان مخالفت بصوب موافقت و مصادقت معطوف ساختند و دست وفاق و اتفاق در گردن مصالحه آوردند و ۳ غباری که باثارت جهال بر چهره محبت و وداد نشسته بود بآب صدق و صفا از روی کار زدوده بایجماع و اجتماع تلقی بایستقبال نمودند و خواهه صاحب تمکن را بشهر در آوردند زمام حل و عقد و ملک و مال را ۶ بکف کفایتش طوعاً و کرهاً باز گذاشتند و شهر را بکلوخ چینی ناستوار باضطرار مستور ساختند چون بیست روز برین منوال گذشته ابوالقاسم میرزا از راه نائین و قهپایه خرابی کنان بدر اصفهان نزول ۹ نمود سواد شهر را چون سواد دیده مخفوف به بیاض خیمه و خرگاه ساخت بروجهی که مردم شهر را مفرق بصر و مبتد رای و نظر گشت سور در پیش اهل شهر ماتم گشت (170 a) و سرور بر دلهای ۱۲ ایشان چون بر آب نقش خاتم، خلق دل از جان و دست تحسر بدنندان کردند دلهای شان چون باره شهر پاره پاره و خراب و لبها چون خندق خشک بی آب^۲ اشک از دیدهای شان چون آب زنده رود ۱۵ روان گشت و کار و کسب ایشان چون باغ کاروان دیده ویران گشت و بر لب آن کشت ساقیان بزم حلال اقداح ما لاما مال دُرِد تلخ گلوگیر خوف در کام جوان و پیر ریختند و نُقل لطف را بسم ۱۸ عنف در آمیختند زنان شهر دست بر سر زنان بنوحه و زاری کاسهای سرها بر درو دیوار زدن گرفته و چنگ و وار از گیسوی دراز تارهای موی را چون اوتار عود می بریدند و باواز سوز و ناله بهم می پیوستند و ۲۱ دود آه با این سرود همراه کرده می گفتند

^۱ هواخوان N:

^۲ بی آب N:

چه مستیست ندانم که ره بما آورد که بود ساقی و این باده از کجا آورد

در روزِ دومِ نزولِ بظاهرِ دربِ فناِ الباغِ قریبِ سیصد سوار بر اسبانِ
 3 کجَم دارِ بعزمِ حربِ پیش رفتند و از اندرونِ شهریکی از رؤسای
 ولایت رئیس بر که نام از موضعِ زمانِ صد و پنجاه پیاده جلدِ تیرانداز

نظم

6 همه جانسپارانِ سینه سپر چو تیرِ خدنگِ آن همه تیز پر
 زبس تیز پایِ نشانِ بر زمین نمانده ازیشان بروزی چنین
 بچشمِ عدو تیرِ شان وصله دوز که دوزد شبِ تار بر روی روز

9 با خود از شهر بیرون برد تا بضربِ تیرِ مرد افکن و سنگِ فلاخن
 آن کوهِ آهن را «كَالْعَيْنِ الْمَنفُوشِ»¹ ساختند و بر روشناییِ < تیغِ >
 آتش بار راهِ فرارِ بدیشان نمودند و يك روز آن مخاذیل بر درِ شهر

12 نشستند و چشمها را چون کاهِ گلِ دیوار بستند و گاهی بارسالِ
 استمالات و گاهی بعرضِ اسبابِ جنگ و آلاتِ اهلِ شهر را بمضیقِ
 فضاءِ خوف و رجا دعوت می کردند و خواجه (170 b) شمس الدین محمد و

15 اکابر و اعیان بحصاری بیاری و توفیقِ حضرتِ باری عزّ و علا ملتجی
 گشته سگانِ بلده را که چون کشتی شکستگانِ قلزمِ خونخوار در
 تلاطمِ امواجِ ناهموار بیادبانِ دعاهاى فتنه نشان و ره شناسی سوز و

18 ناله بلا کشان در قطعِ مسافتِ آن لُجّه مخالفتِ بلنگرِ «إِنَّ اللَّهَ
 مَعَ الصَّابِرِينَ»² توطین و تسکین می نمودند و هر روز جوانانِ جنگ

¹ Kāri'a sûresi (CI), 4. âyet.

² Bakara sûresi (II), 148. âyet.

ذکر توجه ابو القاسم از کرمان براه یزد و امرای چغتای از جانب قم و کاشان ۴۵۱

- جوی پلنگ خوی شیر افکن بی جبه و جوشن از شهر بیرون می رفتند و دست بردی بدیشان می نمودند تا درین بیست روز قریب دویست نفر از نام داران لشکر بقتل آمدند و جمعی کثیر کشته گشتند چون جای صلح 3 نماند و از کثرت جدال مصالحه را مجال نشد خرائی بسیار در قری و صحاری کردند و کوس رحیل فرو کوفته راه ولایت جربادقان پیش گرفتند حرث و زرع از صوب توجه او برانداختند و بقدر امکان و قدرت 6 مبادرت بنهب و غارت و انتقام^۱ نأره شرارت جستند و از جربادقان بامید آنکه اولاد و اتباع امیر علی شکر بانقیاد و متابعت اقدام نموده طریق تأیید سپرند بجانب خرورده متوجه شدند و امراء سلطان ابوسعید میرزا 9 که در ولایت نظنز انتظار می کشیدند که ابوالقاسم میرزا از در اصفهان بانهمزام افتد و یارای آن نداشتند به یک منزل پیشتر روند چون خبر 12 کوچ ابوالقاسم میرزا شنودند ایلغار کرده باصفهان جنگ ناکرده جلدو میخواستند چهار روز بطمع طعمه مانند بعد از چهار روز از اصفهان چون شیران ولیکن شیر ریان بلکه شیر زنان از پستان روان شود بجانب قم معاودت نمودند و بامیر سید مزید ارغون که مرجع ملک و 15 مال سلطان ابوسعید میرزا بود و زمام حل و عقد لشکر بقبضه اقتدار او مربوط (171) بود بایست هزار مرد و دو هزار گردون از خراسان بتأیید امراء سابقه آمده بود پیوستند و امیر سید مزید تمام لشکر را جمع 18 در آورده بجانب خرورده بعزم اخراج ابوالقاسم روانه شد چون مسافه مابین مطوی گشت و تلاقی فریقین متقارب از هر دو طرف بترتیب لشکر و تسویت صفوف مشغول شدند و در وقت التحام قتال ابوالقاسم میرزا 21 با معدودی چند از لشکر جدا شد و مال و اسباب و لشکر در معرض هلاک گذاشت و بدلات اجل راه التحاق باردوی برادرش حسن علی پیش

¹ N : انقیاد

گرفت تادر ظل حمایتش از نواب زمان امان یابد ندانست که افعال
ناشایست گریبانِ او را گرفته کشان کشان از فرازِ تختِ سلطنت بزیرِ
تیغِ بیدریغ خواهد نشاند 3

چه سود ای برادر که برگشت بخت بیادِ فنا بررود تاج و تخت
برادر را یار و یاورِ خود انگاشت و امرای پدر را دستگیرِ روزِ
بی‌خوابی پنداشت غافل از آنکه برادر همان امرار را یارِ اقه دمِ او
خواهد گماشت 6

نظم

هیچ یار و برادری کس را نیست ای دوست همچو فعلِ حسن
نیک کردار باش تا که شود در حوادثِ عمل ترا مأمن
چون کشتی جان از کسی و کشتی پیش رویت کشید تیغ و کفن 9

درین ولا حسن علی میرزا از تبریز بعزمِ عراق بر اه آق زیارت لشکر
بیرون آورده چون ابوالقاسم در حوالی آق زیارت باُردو نزدیک شد و
حسن علی از انهمزام او خبردار بود بوهم آنکه مبادا برادرش پناه
بدرگاهِ جهان پناه صاحب قران برد امرای دولت و ارکان^۱ را
بجست و جوی ابوالقاسم از اُردو بطریقِ ایلغار بیرون فرستاد بیک
منزل اُردو او را گرفته بیک فرسخی (171 b) معسکر آوردند و از
امرای عظام چند کس را تعیین فرمود مثلِ امیر شاه علی، بیرامی و شاه
منصورِ شهنسوار بیک و یار علی، علی شکر و ابراهیم شاه بیک که باتفاق
او را هلاک سازند امرا بر حسبِ فرموده طناب در حلقِ او انداختند و 12

¹ N: ارکون

ذکر توجه ابو القاسم از کرمان براه یزد و امرای چغتای از جانب قم و کاشان ۴۵۳

- اورا چون مرغِ نیمِ بسمَل در خاکِ پیچان پیچان ساختند والدۀ ابو القاسم را نیز که بعهد و پیمان و سوگند بکلامِ فرقان و مواعیدِ وظائفِ فرزندی و خدمتکاری و اقامتِ مراسمِ بندگی و جانشپاری از قلعهٔ جوشین با برادران 3 آورده بود و بوساطت و رسالتِ سیدِ ولایت پناه امیر سید نعمت الله ثانی که خواهرِ خود را تبرکاً و تیمناً بعقدِ نکاحِ او در آورده بود در همان روز با برادرانش حمزه و قاسم بقتل آورد خاتون را بهمان طریق 6 ابو القاسم و برادرانش را بشمشیر، چون خاطر را از ایشان پرداخت از آن منزل عنان پیچیده لشکری بعددِ رمال و نمل و بزیب و زینتِ جوانانِ نوخاسته مرتب و آراسته بجانبِ موضعِ میانه آمد بعزمِ آنکه 9 عراق را از چغتای بردارد و امیر سید مزید ارغون که منقلای چغتای بود بعد از آنکه ابو القاسم را منهزم ساخت و شاهزاده سلطان محمود از استرآباد بدو لاحق شده چند کس را از امرا بسلطانیه فرستاد مثلِ بابا 12 حاجی شیخ علی بهادر و حسین خوارزمی و پهلوان یوسف شیرازی و چند کس دیگر بمحافظتِ سلطانیه و عمارتِ قلعهٔ سلطان محمد خدا بنده علیه الرحمه فرستاد و باتفاقِ شاهزاده بموضعِ اُوه¹ سلطانیه آمد چون 15 خبر یافت که حسن علی بعزمِ عراق لشکر بموضعِ میانه کشیده ایلچی فرستاد و مکتوبی که حسن علی بسطان ابوسعید فرستاده و اعلام نمود که ولایتِ عراق و شیراز را در حوضهٔ ضبط آورند هیچ مضایقه نیست 18 (172 a) چه ما را باقِ قوینلو کاری عظیم واقع شده است و بمحافظتِ آن بلاد قیام نمی توانیم نمود آن مکتوب را بامرای عظامِ حسن علی فرستاد و چنان باز نمود که ما² برضا و رخصتِ او بعراق آمده ایم اکنون 21

¹ N: آوه

² N: ما را

خلاف آنچه درین مکتوب است بظهور می رسد و این صورت موجب
 تزلزل بنیان محبت و یکجبهتی خواهد بود نسبت با حضرت سلطان
 3 ابو سعید ، چون رسول با ردوی حسن علی رسید و مکتوب معروض
 کرد و «امیر سید مزید ارغون» راه معاودت بجانب خروره پیش
 گرفت بهانه آنکه شاهزاده را بشیراز رزانه می‌کنم و چند منزل
 6 برسم مشایعت می‌روم دو روزه راه را بیک روز قطع کرد و تمام
 لشکر را بجانب امام سهل بن علی بن ابی طالب علیه السلام کشید ،
 چون رسول با ردوی حسن علی «رسید احوال او» نیز از احوال
 9 سید مزید و چغتای پریشان تر بود از خوف پادشاه صاحب قران
 دین پناه پشت باذربایجان نمی توانست کرد و در میان خوف و رجا
 چند روزی در آن نواحی پرکاروار سرگشته و پابرجا مانده بود و لشکر
 12 در تنگنای حیرت گرفتار گشته از کثرت خلق و قلت مطاعم و مشارب
 چه آنچنان جمع شده بود که قلم هیچ مورخ قدم در دایره عرض
 لشکری بدان کثرت واثاث¹ نهاده بود و زبان هیچ مخبر صادق
 15 نشان² از طول چنین معسکری نداده بیراقی که عطارد دبیر در تحریر
 نقیر و قطمیر آن از عهده عشر عشر بیرون نتواند آمد قریب یکصد و
 پنجاه هزار تومان تبریزی از طلا و نقره و اقمشه و امتعه و قطار مهار و
 18 غلات و بهایم بر نوکران قسمت کرد و اردویی چنان بر آراسته بود که
 از بسیاری جبه و جوشن بحر من³ زیبق³ درین بادیه ماده وجود
 عینی یافته بود و از زینت و جواهر جبهل³ (172 b) من یا قوت بر هر شخصی

¹ N: اساس

² N: نسیان

³ N: ریبق

ذکر توجه ابو القاسم از کرمان براه یزد و امرای چغتای از جانب قم و کاشان ۴۵۵

- صادق، < و > در هر صحرایی که لشکر پدرش بیکماه علف خوار میکرد
 بیک روز از آن خاک بر تارک افلاک می نشست و بهر نهری که بهایم ایشان
 دُم بآب می رسانید آن جوی از تشنگی چون مستقی آب جوی می گشت 3
 جواهر آبدار و گنجهای درهم و دینار که سلاطین روزگار را جمع شده
 بود و بتصاریف زمان و انقلاب دوران خرده ریزهای اجزای خزائن
 پدرش گشته بوده و سالها نداء اسم القایض از برای تحصیل و استخراج 6
 آن وجوه از خزائن و دفائن دنیا پرستان که در دارالضرب روز
 جزا سکه « فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا
 مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ لَا تَنْفُسُكُمْ »¹ بر جبین ایشان خواهند زد بگوش محصلان 9
 در قدغن فرود آوردن آن وجوه صدای « خذوه فَعْلُوهُ ثُمَّ
 الْحَاجِمِ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ »²
 رسیده بخزانة « لِّلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ »³ فرود آمده 12
 تا بازاء اسم درویش نواز الباسط بر رؤس الاشهاد با آواز بلند حافظان
 آیت « هُوَ الَّذِي يَبْسُطُ اَرْزُقَ لِعِبَادِهِ » بچهار روایت بر اهل
 هفت اقلیم خواندن گرفت و آن درهم و دینار را نثار وار برای قدوم 15
 شخص موعود صاحب قران کامگار بر عموم خلایق پاشند و تتمه را
 از برای مصالح تجهیز لشکر نعمت تامه حضرت اله عم نعمه و
 آلاؤه که عالم و عالمیان را از جنگل وقایع و چنکال سباع ظلم شایع 18
 بدار الامان عدل و احسان در ظل رأفت این پادشاه دین پناه ظل الله

¹ Tevbe sûresi (IX), 35. âyet.

² El-Hâkka sûresi (LXIX), 30. 31. ve 32. âyet.

³ Bakara sûresi (II), 234. âyet.

على الارضِ بالطولِ والعرضِ و

آیتِ امن و سورهٔ ايمان حسن بن علی بن عثمان^۱

- 3 قرار و آرام خواهد داد تا خطیبِ بلیغِ نطق و بیان بر منبرِ سربلند
 زبان بآید. «فَقَطَّطِيعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (173 a)
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ بدعاء اللّهُمَّ اَيَّدْ اِلٰى سَلَامَ
 6 وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُلُوكَ وَالَّذِينَ بِيَدِ وَلَةٍ هَذَا السُّلْطَانِ فِي مِهَادِ
 آلامنِ و آلامانِ مزین دارد مدختر ماند، درینولا حضرتِ صاحب
 قران از بغداد توجه به تبریز نموده و سلطان ابو سعید میرزا از خراسان
 9 بجانبِ عراق روانه گشته و او در میان گرفتار مانده .

^۱ Bu, Hasan Beg'in mührünün kitâbesi olsa gerektir.

^۲ En'âm sûresi (VI), 45, âyet.

> ذکر توجه صاحب قران بجانب بغداد و بعد از آن

بجانب آذربایجان و ویران شدن حسن علی¹ <

- 3 بعد از حدوث واقعه جهانشاهیہ لوای ظفر نگار نصرت شعار صاحب قران کامگار بدار النجاة آمد که مستقر سریر سلطنت مصیر حضرتش بود پرواز در آمد و در آن زمستان در آنجا قشلاقمیشی کرده رسولان را با استمالتها و نوازش نامها بامرای جهانشاهیہ و داروغگان بلاد و قلاع 6 اکراد و ولایت بغداد بدعوت ایشان باطاعت و انقیاد فرستاده پیشتر خلیل آقارا بسنجار فرستادند و موصل را تسخیر کردند و شاه علی حاکم سنجار به بساط بوس صاحب قران رفت و به تربیت و عواطف اختصاص 9 یافت و اربیل را بدو ارزانی داشتند و شاه علی حاجی لو² امتثال نموده قلعه پولاد³ را و قلعه اربیل و امیر سعادتیار موصل را به بندگان درگاه سپردند و اقبال وار بیایه سریر خلافت مصیر آمدند و بأنواع 12 عواطف و نوازش فائز گشتند خلعتهای پادشاهانه و انعامات لایقه از کمر شمشیرهای طلا و اسبان گران بها قطارهای شتر و خیمه و خرگاه و غیر ذلک از تحویل داران سلطانی بستند و در سلك ایناقان و مقربان 15 انحرط یافتند چون برین حال چند روزی گذشت و ایلچی پیر محمد آلپاوت از بغداد بیظهار عرض عبودیت و انقیاد بیایه سریر اعلی رسید و اهل بغداد از قضاة و علما و (173 b) اصول و اعیان عرضه 18 داشتی مشحون بیظهار خلوص نیت و دعاء دوام دولت و رسوخ بر جاده طاعت و اطاعت و استتلال باجنحه لواء عزت و جلال

¹ Bir buçuk satırlık boşluk.

² N: حاجی لوا

³ Mevkii tesbit edilemedi.

- ارسال کردند بنابر التماس ایشان شاهزاده محمد بیک را با نوکران خاصه او قریب دو هزار مرد اشارت علیه رسید که بجانب بغداد روانه شوند و مقرر شد که سعادت یار قائد و رائد^۱ آن لشکر شود
- هم در اوائل زمستان بر حسب فرمان متوجه شدند چون سعادت یار بشعاب جبال و وهاد و تلال آن بقاع راهبر بود لشکر بر سر جماعتی از اکراد که در پیغولهای آن بلاد قشلاق داشتند کشیدند^۲ و ایشان را در معرض غارت انداختند نعمت فراوان بدست لشکریان در آمد پیر محمد الپاوت که امیر جهانشاه بعد از قتل پسر خود پیر بوداق میرزا او را امارت بغداد داد ترمذ و استبداد ورزید و بشهر بند جهل و غرور تحصن کرده < خود را از دولت متابعت محروم گردانید امیر زاده محمد بیک صورت حال پیاپی سریر اعلیٰ معروض داشت و صاحب قران را اگرچه عزم بغداد نبود و فتح آذربایجان را اولی و اقدم میدانست فاما چون قضاة و اعیان بغداد استغاثه کرده بودند و اجابت داعی خصوصاً باز افتادگان بیابان حیرت را بر همت بلند لازم می شمرد توجه بدان صوب نموده رحل نیت بر مطیة جهان نورد سیر سلوک بست سپهداران و تواجیان ندای صلائی الرحیل در دادند چون امیر قافله ربیع درای خوش نوای مرغان الحانرا بجنبانیدن آورد و ساربان خداگوی^۳ خداجوی باد بهاری شتران ابر آذاری را در کوه و بیابان در سیران کشید بار عذب فرات امطار از (174 a) دریا بار اعطاف پروردگار و الطاف حضرت آفریدگار بدیار خاك نشینان نبات و لب تشنگان گم گشته فلوات می بردند حضرت صاحب قران از آمد سلسله رفت و معدلت نسبت باسکگان عراق عرب در جنبانیدن آورد چنان از آمد کوچ

خداگوی N: ۳ کشتند N: ۲ زاید N: ۱

«ذکر توجه صاحب قران بجانب بغداد و بعد از آن بجانب آذربایجان» ۴۹

- کرد که دراول بهار شکوفه وارخیام اقبال بر ظاهر بغداد زدند و پیر محمد را بدولت پاینده دعوت کردند > چون کشتی رای خطا گرای او شکسته بود و در گرداب اضطراب و دجله اندیشه های ناصواب 3 افتاده بود ابواب اجابت بر روی دولت جهانگشایی مسدود و مردود ساخت و باقدام بندگی و طاعت اقدام باستقبال ننمود و از سعادت دو جهانی که طاعتداری اولوالامر طاعت خدای را ثالث ثلثه است 6 محروم ماند

نظم

- کسی کوز دولت فتد درکنار همه آن کند کش نیاید بکار 9
کسی را > که < بختش کند یآوری نپوید ره کوی زور آوری
چو برگشت خورشید از استوا دگر باز گشتش نباشد روا
گرایله چراغی فروزد بروز بود روغن خویش را هرزه سوز 12

- و چون هوای عرصه بغداد در حرارت هر روزه بسان تضاعیف بیوت شطرنج متزاید می شد صاحب قران عنان اسب عزیمت بعد از آنکه چهل روز بغداد را محاصره¹ کرده بود بشاه راه فتح آذربایجان معطوف 15 داشت و پیر محمد گم باز کوته اندیش را به تنگنای پیل مات چرخ منصوبه باز فرزین وار² گذاشته از راه ییلاقات باذربایجان³ رایات فتح برافراشت و باعث قوی و حامل کلتی بر توجه آذربایجان و دفع حسن 18 علی آن بود که پیوسته بمسامع علیه می رسید که حسن علی از صراط مستقیم دین (174 b) قویم اسلام به بیابان ضلال و چول نکال افتاده

آذربایجان N: 3 فرزین رو N: 2 محاصره N: 1

- طریقِ اباحتِ مسلوك می دارد و گردنِ خود را از ربقهٔ اوامرِ شرعِ مطهرِ بیرون برده و دستِ تعدّی دراز کرده و دماء و فروجِ مسلمانان را
- 3 د عرصهٔ اهدار و اباحتِ انداخته از جمله حرمِ پدر را که حقوقِ
- 4 « دری و تربیت برو داشت بدستِ بیگانگان و نامحرمان داد تا او را از پردهٔ عفافِ بیرون کشیده بخاکِ مذلتِ انداخته و طناب درگلو کرده
- 6 بقتل آوردند و برادرِ خود را بهمین سبیل و زنانِ امرا و ایناقان را در يك مقام جمع می سازد و خود در میانِ ایشان می نشیند و بله و لعب و هتكِ ما یجب استتاره مشغول می شود و عورات را بسماع و رقص
- 9 امر می فرماید و با هر کدام که میلِ وقاع روی می نماید قضیه بفیصل می رساند و هر کس را از اعیانِ ملك که بهانهٔ مقهور می سازد ازواجِ او را در همان روز بی طلاق و بی انقضاء عده در نکاحِ دیگران می آورد و
- 12 باعی دیگر بر توجّه آن بود که قبل از معاودتِ صاحبِ قران از بغداد حسن علی رسولی امیر نام بپایهٔ سریرِ اعلیٰ فرستاد و مکتوبی مشتمل بر آنکه عهده که در زمانِ ملاقات با آنحضرت واقع شده بود یعنی در آن اوان که پدر او را اخراج کرده بود و او بجزّ مصاحبت و
- 15 دولتِ مصادقت استسعاد یافته بود بر آن عهد ثباتِ قدم حاصل است و بخزانة و ملك بهیچ وجه مضایقه نیست و عقدِ مواخات و مصافات صحیح و
- 18 عقدِ موافقت و مصادقت منتظم و استوارست و از برای خونِ پدر و برادر هیچ غباری و ملالی نه ، پدر و برادر بجزاء اعمالِ ناپسندیده و نقضِ عهد گرفتار شدند و ایشانرا با من از ابوت و اخوت بجز صورتی
- 21 خالی از معنی نبود ابوت بـ، عطوفت و اخوت (175 a) دور از مروت عینِ بیگانگی است آنچه از لوازمِ ابوت و اخوت است از آنحضرت

< ذکر توجه صاحب قران بجانب بغداد و بعد از آن بجانب آذربایجان > ۶۱

مشاهد بوده و نعمت < از > قبل ایشان علاوه سائر ایادی است اگر
 عنان التفات بدین صوب انصراف یابد هیچ عقبه در راه نیست

۳ کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست

- حضرت صاحب قران بنا برین بواعث متوجه شد و کوچ بکوج تابصحرای
 موش رفت و درینولا حسن علی بعد از قتل مادر و برادر بصوب
 دفع چغتای میل کرده بموضع میانه و دیه ترکمانان < به > یایلاق ۶
 سیر می کرد و چون خبر توجه صاحب قران دریافت باز بتکرار همان
 مواعید و تذکار عهود و مواعیق رسولی بایلیکات فرستاد و مقصود
 آن بود که صاحب < قران > بدین تنزلات و تواضعات مجتوف مزحرف ۹
 منخدع و از تعرض^۱ باحوال او متقاعد و مرتدع شود صاحب قران
 التفات بدین ترهات نفرمود چون رسول بمشاهده این حال و کیفیت
 توجه و کوچ هر روزه بحسن علی رسانید^۲ حسن علی از یورش ۱۲
 چغتای اعراض کرده بجانب مرند^۳ رفت و سید مزید ارغون چون
 خبر اعراض و توجه او بجانب صاحب قران دریافت دلیرانه بجانب
 میانه آمد درینولا صاحب قران خواست که بهانه کسی را برسالت ۱۵
 بنزد او روانه سازد و از کیفیت و کمیت لشکر او استخباری
 نماید سلطان محمود حاجی لو بنا بر آن که در زمان التیجاء حسن علی
 بظل عواطف صاحب قرانی او را با حسن علی حقوق خدمت بود ۱۸
 و با او وعدها داشت که چون پادشاه شود او را نوازشهای پادشاهانه
 کند از حضرت صاحب قران التماس کرد که او را برسالت تعیین

مزید N: ۳ رسانند N: ۲ منخدع وار بمرض N: ۱

- فرماید و حضرت صاحب قران ملتئمیں اورا مبذول داشته روانه گردانید در اثناء باز گشتنِ حسن علی از یورش (175 b) چغتای باُردو ملحق گشت و مکتوب و پیغامی که داشت معروض گردانید و 3
- بالتفات ملءحوظ شد درین حال امرا خواستند که خود را در کسوت یکجہتی بر حسن علی معروض کنند التماسِ گشتنِ رسول کردند و 6
- چنان باز نمودند کہ اگر پادشاه رخصت دهد کہ ما این رسول را باسی نفرِ نوکر کہ همراهِ اویند بقتل آوریم حسن بیک از موافقتِ ما قطع طمع کند و اورا محقق شود کہ ما رو بمتابعتِ او نخواہیم آورد حسن علی را 9
- این التماس مستحسن افتاد و ایشان را بدین امرِ شنیع کہ مستقبیح تمام اہل اسلام است رخصت داد و این جماعت سلطان محمود را باسی نفر از توابعِ او شہید ساختند و از توابعِ او یک کس را زندہ گذاشتند 12
- تا باز گردد و کیفیتِ حال باز نماید چون این خبر بمسامعِ علیہ رسیدہ و صاحب قران از آنجا کوچ کردہ روانہ شد چون بقوس اری¹ نزول فرمود امیر نام کہ در حوالیٰ بغداد صاحب قران اورا بحسن 15
- علی فرستادہ بود رسید و چنان رسانید کہ حسن علی در مقام طاعت است و در وفای عہد ثابت و از خزائن و مملکتِ پدر حصّہ خواہد داد پس صاحب قران سلطان محمود نام را با او همراه کردہ باز بجانب 18
- حسن علی فرستاد و بمطالبتِ وجہِ موعود وانگہ از ولایات آنیک و عادل جواز را تسلیم گماشتگانِ صاحب قران گردانند چون ایلچیان را روانہ ساخت رایاتِ گیتی ستانی کوچ کردہ بآلشکرد رسید و درین منزل 21
- خبر رسانیدند کہ ایلچیانرا حسن علی دستاق² ساخته ریسمانی محیطِ دائرہ وار

¹ Mevkii tesbit edilemedi.

² N: دستاق

- بگردد ایلچیان گردانیده تا کسی با ایشان اختلاط نکند ، پس صاحب قران کوچ کرده تا بخوی باستانهجال رفت و نزول فرمود و درین منازل خبر رسانیدند که از اکراد بدلیس بامداد حسن علی جمعی خواهد رفت صاحب قران صوفی خلیل بکتابش را فرستاد (176 a) تا همه را دستگیر کرده باُردوی همایون رسانید و حکم قضا جریان بر آن نفاذ یافت که چون ایشان حق را ندیدند و دیده بر باطل گذاشتند چشمهای ایشانرا از کاسهای سرهای ایشان بیرون آوردند و از آنجانب حسن علی بمنند^۱ رسید و بیک مقام قرار گرفت اردوی خود را بخندق عمیق محفوف ساخت و حضرت صاحب قران از آق قوینلو فوج فوج باُطراف^۲ اردوی او می فرستاد و جرأتها و جلادتها می نمودند جماعت کفرلو در مقام دزه در سان^۳ جمعی را از نوکران حسن علی دستگیر کرده باُردو رسانیدند و جمعی دیگر از جنود^۴ بر متردّان تبریز تاختند و بسیاری از قرا قوینلو گرفته باُردو رسانیدند و ستمش^۵ میرآخور با جمعی بر سر خندق^۶ حسن علی ایلغار کرد جمعی را از قرا قوینلو بقتل آورد و این جلادتها موجب اضطرار حسن علی می شد و از جای خود نمی توانست جنبید تا اردوی^۷ او از غایت مگس و کثرت حیوانات و مردن بهایم متعفن گشت و علف نایاب شد و قحط در اردوی او افتاد ، پس حضرت صاحب قران فرمود تالشکریان سنگ از برای فلاخن جمع آوردند و جوانان و قولّچیان لشکر را که

^۱ مزید N:

^۲ Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

^۳ جنوب حسن علی N:

^۴ ستمش N:

^۵ خند N: ^۶ از اوردو N:

- قریب هشتاد هزار بودند در سنگِ فلاخن انداختن سه نشانه گیر و دور
انداز و دلیر اشارت علیه صادر شد که وقتِ التقاء هر دو فریقین و اشتغالِ
3 حسن علی به تسویهٔ صفوف برجمِ آن زائی محسن و راعی نامؤمن
قیام نمایند چون حسن علی را پای در وحل و جل و رای از خوفِ
اجل از جای نمی جنبید صاحب قران از آن یورت کوچ کرده باظهارِ
6 فرار یک روزه راه باز گشت تا حسن علی بفرار فریفته شود و جرأت
نموده از آن یورت بیرون آید فامّا بر حسن علی (176 b) چنان مهابت و
مخافت مستولی بود که چون نقطهٔ مرکز از دایره قدم بیرون نمی توانست
9 نهاد درینولا ترادف¹ رسل میان چغتای و صاحب قران متعاقب گشت
درین مقام ایلچی از جانب چغتای بصاحب قران رسید و خبر رسانید
که چغتای بقرامقق نزول کرده اند، پس صاحب قران نیز رستم
12 مهانداری را باسی نفر از بهادران آق قوینلو بجانب چغتای از برای اغراء
ایشان بر مبادرت باستعجال ارسال فرمود و این جماعت غارت کنان
تا بحوالی تبریز رفتند هنوز ایشان مراجعت ننموده بودند که انهمام
15 بحسن علی راه یافته بود پس صاحب قران چون در بازندگی نزد
پیکار یگانهٔ وقار در روزگارست کعبتین ملک و ملت و دین در دست او
هر² نقش که از حضرت مراد بخش می طلبد زیاد از آنچه مطلوب
18 اوست برمی آید در یافت که حسن علی درین مکث طویل درش در
غم افتاده و هر نقش که خواهد خواست بی فائده است طاس
تدبیر و کعبتین زد و گیر را پیش خود کشید گاهی بدین یورت و گاهی
21 بدان مقام انتقال و ارتحال می نمود تا شریکان تدبیر حسن علی از نزد او

¹ N: توایف

² N: بهر

نومید گشتند و مهرهای تخته برهم ریخته از باختن بی فائده دست کشیدند و هرچه داشتند بدایوی که خوانده بودند بحریف گذاشته بناگزیر روی بگریز نهادند امیر شاه علی^۱ بیرامی که کوکبِ جاهش هنوز از حسیضِ حبس و بندِ امیر جهانشاه خلاص نشده بود که بقیدِ امارتِ او گرفتار گشت انتهازِ فرصت می نمود ازو^۱ روی گردان شده درینولا باتفاقِ برادر زاده اش شاه منصورِ شهنسوار بیک و امیر ابر^۲ *<اهیم>* شاه فرار نمودند و بدولتِ قاهره^۳ صاحبِ قرانی اقبال وار توجه نمودند و بعضی از فرزندان و متعلقان را (177 a) در اردوی او باز گذاشتند همان روز حسن علی را ازین حال خبر شد بعضی را از متعلقان ایشان بقتل آورد و از امراء عظام سولان بیک علی پاشا را نیز بیاساق رسانید اردویی که چون بزمِ فلک درو ماه رویانِ زهره جبین و آفتاب و شانِ سایه نشین درهم نشسته و خیمه و خرگاه چون عقدِ ثریا درهم پیوسته بود و مشاعلِ سرور در مجلسِ انس و حضور از جمالِ خوبانِ افروخته و مشاعلِ^۲ غم اندوز در چشمِ حریفانِ خانه سوز شهب^۳ و نیازکِ سوخته بر هر دری ماه پیکری چون دُرّی از دُرّجی و یا کوکبی دُرّی از برجی تابنده و بخنجرِ مرثگانِ خون ریز در کشتنِ عاشقان چون عمرِ شتابنده بیک طرفه العین چون مجلسِ مستانِ فرورینخته و باده و خون درهم آمیخته گشت

نظم

بی‌نی و مطرب حریفان در سماع
 بی‌می و ساغرندیمان گشته مست
 ترها افکنده را می ناپدید
 رخته خونها و ناپیدا دو دست

¹ از: N:

2 N: مشاعلي

- هرکس که توانست اهل و عیال و بقدر استطاعت از نقاوه^۱ اموال برداشت و از هر طرف چون سیل بهاری رو بهر دیار که پیش آمد آورد
- 3 قریب سی هزار خیمه و خرگاه هر یک چون فلك تدویر ولی بی حامل و سایه بانهای مثل فلك مائل سر بچنبر افلاك کشیده و دامان بدست بادِ خاك انداز گذاشته از خرابها ندای «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ»^۱ بمسامع
- 6 صخره^۲ صما و مجامع توده غبرا می رسید دو روز آن معسکر چون بهشت شد آد خالی افتاده بود چون امیر شاه علی بعز بساطبوسی رسید و بنواز شهای پادشاهانه سرافراز گشته تحریض بیلغار از عقب حسن
- 9 علی نمود <بنابرین>^۲ از عقب رفتند بعد از دوروز بنهب اردو و بغارت آنچه دست محرران روزگار از ثبت (177b) و شمار آن قاصرند مشغول شده همه را در تحت تصرف آوردند و امیر یوسف را
- 12 که از زمان کسر اردوی پدر باز در^۳ پای بند اسر^۴ بود و بدیده تحسّر دزدیده در جمال ملك نگران و عروس خود را در آغوش دیگران می دید فرمان همایون بنفاد پیوست که منظر چشمش را
- 15 از دیده بان بینایی بردازند و او را بگور خانه مادر و پدر مجاور سازند

نظم

- یوسف که بچشم مردمی گشته عزیز
18 ز نهار که چشم خویش را نالایی
گر مال و جمال مردم آری در چشم
یعقوب صفت بر آبی از بینایی

¹ Enbiyā sūresi (XXI), 104. âyet.

² Burada bir kelimelik boşluk vardır.

³ از N:

⁴ اسیر N:

< ذکر توجه صاحب قران بجانب بغداد و بعد از آن بجانب آذربایجان > ۶۷

و چون حسن علی فرزندِ ناخلفِ بد که مال و منالِ پدر را در سرِ کارِ
قار زد و برهنه و عریان و رسوا و پریشان

3 شهر بشهر و کو بکو خانه بخانه در بدر

باخته نقدِ جنسِ خود مال و منالِ سر بسر

یوماً بِخِزْوَى و یوماً بِالْعَقِيقِ و با

6 عُدَيْبٍ و یوماً بِالْخُلَيْصَاءِ

از مقرّ عیش و حضورِ ابر و غمناک و گریزانِ کشتِ زن و فرزند از وجودا
و ملک و مالِ بربادِ فنا شد < از > لشکرگاهِ بجانبِ بردع افتاد فرزندانِ

9 پیریِ قرامانی که بعد از واقعه، جهانشاهیهِ بحکومتِ آن دیارِ استقرار
یافته بودند خواستند که او را مقید ساخته بدرگاهِ صاحب قران فرستند

باز نادم گشته او را گذاشته تا بجانبِ اردبیل روی آورد و خود را

12 بآستانه، مشایخِ عظام انداخت از آنجا بِاتِّفَاقِ شیخِ تقوی پناه بعد

از دو ماه بدرگاهِ سلطان ابوسعید میرزا پیوستند و در وقتِ ویران
شدنِ اردوی حسن علی سیّد مزیدِ ارغون بولایتِ گرم رود رفته و

15 آن ولایت را خراب ساخته منتظرِ خرابیِ حسن علی بود که ناگاه
خبرِ ویران شدنِ او رسید فی الحال ایلچی بجانبِ سلطان ابوسعید

میرزا بِإِعْلَامِ این حال (178 a) و داروغه به تبریز روانه ساخت و
از جانبِ صاحب قران حضرتِ شاهزاده، عالمیانِ زبیده، سریرِ

18 کامکاری طرازنده، تاجِ بختیاری

نظم

21 نگینِ خاتمِ فرمانروایی فروغِ چهره، عالم گشایی
طرازِ رایتِ ملک و ایالت نشانِ فتح و توقیعِ عدالت

رخش رخشنده تراز صبح صادق ظلام صبح را کالفجر فائق
پدر چون آفتاب و اوست پرتو پدر چون روز عید و او مه نو

3 سلطان خلیل بهادر که قرنهای بسیار با اقران کامگار و اخوان نامدار
در ظلِ ریای صاحب قران چون صبح صادق پیش رو آفتاب
فتح و جهانگشایی باد از برای تسکین نائرة فتن و ترفیه سکن
دار السلطنه تبریز مقرر گشت و بایست معجال تبریز را مخیم سادات
اقبال ساخت و عامه سکنه بلده ولایت را در حیطه امن و امان و
حوزه فراغ قلب و اطمینان قرار داد و شه زاده عادل غضنفر موید
فرخنده روی پسندیده رای حسن خوی علی سخای محمد نام علی
الشان محمد بیک بجانب جوشین و یوسف بیک را بجانب سراو بر اثر محمود
بیک^۱ و گرنختگان آق قوینلو، و شاه علی بیک پورناک را با جمعی
از عساکر منصوره بجانب قلعه آلنجق فرستاد و در یورت خبر رسید
که حاکم قلعه ماکو در مقام انقیادست وزن حسن علی را که در آن قلعه
بود گرفته پیش^۲ صاحب قران فرستاد و قلعه را تصرف کردند و در مقام
خوری خبر رسید که شاه علی بیک نیز آلنجق را تسخیر کرد و در اندک
زمانی چنین قلعه^۳ بی تعبی با خزائن در حوزه تصرف آمد و این معنی
صادق احکام تورانشاهیه گشت صاحب قران (178 b) سابق امیر
بمورد کرکان با چنان علو شان قریب هفده سال حصار کرد و کس

¹ Yani Hasan Beg'in amcası Ak-Koyunlu Mahmud Begi daha önce geçtiği gibi (s. 358) Hasan Ali'nin, babasına karşı giriştiği isyanda bulunmuş ve sonra Hasan Ali hükümdarlığa geçince onun başlıca emirlerinden birisi olmuştur.

² N: پس

³ N: خبر قلاع

> ذکر توجه صاحب قران بجانب بغداد و بعد از آن بجانب آذربایجان < ۶۹

- بود که در ایام محاصره متولد شد و ببلوغ رسید و با محاصران قتال کرد و بعد از مشاق^۱ و متاعب بسیار مفتوح گشت و درین دولت پاینده بتأیید الهی ممالک و خزائن باندک زمانی بدست آمد و هیچ ضرری بسکّان^۳ اقالیم نرسید چون داروغه چغتای که از جانب سید مزید منفعلی > بود < این حال مشاهده کرد دست استیلا و حکومت از آستین اقتدار بیرون نیاورد و سر فتنه انگیزی از گریبان بیرون نکرد و کیفیت^۶ حال بأمیر سید مزید اعلام کرد و از برای عرض حال بهایه^۶ سریر اعلی سلطان ابو سعید میرزا روانه گشت و درینولا ریایات سلطانی از سلطانیه تجاوز کرده بود چون این خبر می رسید حسن علی میرزا نیز^۹ خود در معرض فرزندى آورده گفت: از پدر خود هرگز عطوفت ندیده ام و شكوك شكوك ایدای او از پای خود نکشیده ام دائم مرا محبوس و مقید داشت سه نوبت خروج کردم طالع مدد نکرد و^{۱۲} از سرابستان عشرت هیچ گل دولت نچیدم اکنون دست منست و دامان فقر و انزوا اگر شفقت سلطان شامل حال باشد در گوشه منزوی خواهم شد بعد از تمدائی صحبت شیخ الاسلام برخاست^{۱۵} و بمنزلی که تعیین شده بود نزول فرمود و حسن علی را نیز فرود آوردند و عمر بیک باشوکتی که داشت بمنزلی که خواست منزل گرفت روز دیگر شیخ را بخانه عبد الرحیم جای دادند و سلطان بزیارت او آمد و صحبتی^{۱۸} طولانی مشحون بنصایح واقع شد و وظائف تعظیم و ترحیب بظهور پیوست و شیخ الاسلام با عمر بیک از برای یراق سلطان بآردبیل عائد گشتند و بعد از سه روز (179 a) چون سلطان درویش نواز فلک^{۲۱}

^۱ N: میثاق

^۲ N: برخواست

- پرواز اعنی خورشید گیتی فروز خسرو ملک نیم روز بدریوزه دلها
بر بام منظرها و منزلها برآمد و از دریچها و روزنها خلوتخانها را بنور
3 ظلمت سوز خود می افروخت و بر درویشان فقیران حدیث «كُنْتُ سَمْعَهُ
وَبَصَرَهُ» و بر بهنگان¹ بی سرو پایان «فَاسْتَكْسُونِي لِئَلَيْسَ كُمْ»
می خواند سلطان ابوسعید میرزا بشهر درآمد و بخانقاه قدسی سمات طهارت
6 صفات شیخ صفی الحق که قبله فقر و عرفات عرفاست از روی
خضوع و خشوع در آمد و امرا و اعیان و اکابر و علما که در میانه بودند
مجالست کردند و سخنان از هر باب گفتند و طعام فراخور احوال اقوام
9 کشیدند و بعد از انقضاء صحبت سلطان باردو عائد گشت و بتوجیها
غلات و جست و جوی اقوات خلق شهر و ولایت گرفتار گشتند اهل
قری با اهل و عیال روی بحبال آوردند اهل شهر جبراً و قهراً گرفتار
12 شدند و در زیر بار غله فروختن چون خر در گل فروماندند و لشکری
از برای نان چون سگک در بدر دوان و پویان شدند.

¹ N: بهنگام

ذکر امرای جهانشاه میرزا که باردوی سلطان

ابو سعید پیوستند

- 3 چون سلطان بمیان رسید هرروز جمعی از امراء جهانشاهیه که از حسن علی فرار نموده بودند باُردوی او می رسیدند و بحسن تربیت فائز می گشتند اوّل محمود بیک آق قوینلو که عمّ صاحب قرانست با علی بیک آقا جری و جمعی از امیر زاهگان مثل سهراب رستم ترخان و پسر 6 قلیچ اصلان و شاه علی حاجیلو و اويس اينال¹ و غیر هم بملازمت سلطان رسیدند و متعاقب ایشان پیر علی علی شکر با برادران رسیدند و مجموع امرا که می رسیدند بانوکران (179 b) آراسته آمدند و اردوی 9 سلطان ابو سعید میرزا از رسیدن² ایشان شکوهی عظیم وزینتی تمام یافت قریب ده هزار جوان ترکان با سببان تازی سوار باُردوی او لاحق گشتند و هم درین یورت امیر یوسف جهانشاه میرزا از تبریز 12 باچشان خون آلاي³ اشک ریز باُردو پیوست و سلطان او را تعظیم بسیار فرمود و تسلیه خاطر بوعدهای پادشاهانه مشفقانه نمود و او را بخانقاه مظفریه تبریز که مدفن ابوین اوست فرستاد و بعد از آنکه 15

¹ Bu emir şüpheşiz Cihangir ile Cihan-Şah arasındaki savaşlarda (1450-1451) Ak-Koyunlular'a tutsak düşen dan اويس عینل başkası değildir (I. cüz, s. 198).

² رمیدن : N

³ پالای : N

امرِ عداوت میانِ سلطان ابوسعید میرزا و صاحب قران مقرر گشت
 حسن علی میرزا را نیز با نشانِ سلطنتِ آذربایجان روانه ساخت و
 محمود بیک عمّ صاحب قران را بجانبِ دیاربکر^۱ روانه ساخت تا صاحب
 قران را پریشان احوال سازد.

3

^۱ N : ۱ کر. Bunun Diyarbekir olacağı âşikârdır. Çünkü, Mahmud Begin (Hasan Beg'in amcası olduğu için) orada girişeceği faaliyetler ile Hasan Beg'in müşkil bir duruma düşeceği ümid ediliyordu. Nitekim bu, aşağıda müellifin bir ifadesinden de açıkça anlaşılacaktır.

ذکر فرستادنِ صاحبِ قرانِ مراد بیک را برسالت

- چون صاحب قران پیشتر از آنکه بولایتِ نخجوان درآمد شاهزاده سلطان خلیل را به تبریز فرستاده بود و از جانبِ چغتای نیز داروغه به تبریز و سائر ولایاتِ آذربایجان رفت و حرکاتِ نا پسندیده از ایشان بظهور میرسید صاحب قران فرمود که این داروغگان جاهلانند مبدا که بشامتِ فساد و افسادِ ایشان عداوتی در میانِ دوستانِ قدیم افتد شاید که چون این خبر بسطان ابوسعید میرزا رسد مردمِ خود را ازین مکروهات باز دارد و یا از ولایاتِ بیرون برد چون نزولِ همایون به نخجوان واقع شده درین ولا خبر رسید که قلعه جوشین و اوینک و قلعه بایزید و قلعه گرنی بدستِ اعوانِ دولتِ مسخر گشت صاحب قران پیشکشهای پادشاهانه با برادر زاده خود مراد بیک بدرگاهِ سلطان ابوسعید روانه ساخت (a 180) و سلسله محبت را به پیغامهای دلپذیر تحریک داد و چشم می داشت که سلطان با وجودِ سلوکِ جاده اطاعت و قلع و قمعِ اعادی که از صاحب قران مشاهده میشود و روز بروز ملک او گشاده ترمی گردد اعتباری گیرد و بملکِ عراق که بمیانِ تیغِ بیدریغِ صاحب قرانی بدو انتقالی یافته قانع شود و پای طمع از آذربایجان باز کشد چون مراد بیک در صحرای میانه با اردوی سلطان ابوسعید رسید او را در حوالی اردو موقوف داشتند تا اردو را بعرابه¹ محصور ساختند و سایبانها و کندلانها و خیمه و خرگاه بسیار بجرگه زدند و بعد

¹ آرا به N :

- از دوروز اورا باُردودر آوردند و جمعی را بطریقِ قَلَمَاغِیان بر ساختند و گفتند که این جماعت آدمی خوارانند و چون مراد بیک نزدیک بحصارِ عرابه رسید کسی را در پیشِ پای او بدستِ آن جماعت <دادند> تا فی الحال 3 اورا کشتند و پاره پاره در می ربودند که میخوریم و اسبی چند که مراد بیک از برای پیشکش برده بود می رمانیدند و چون بحصار در آمد اولاً اورا بدیوان بردند تا سلطان محمد پسر سلطان ابو سعید میرزا و امراء دیوان را ملاقات کرد بعد از آن اورا بیارگاهِ سلطان در آوردند و شیلانی بزرگ کشیدند سلطان بر سریر نشست مراد بیک را در پای سریر نشانند و عرضِ تجمّلاتِ پادشاهانه کردند و بعد از ادای پیغام سلطان ابو سعید میرزا فرمود که حسن بیک باید که آذربایجان را بما گذارد که گورخانه پدر منست و دیگر آنکه فرزندان را بجانبِ روم و شام خواهیم فرستاد انشاء الله چون آن دیار مفتوح شود ولایت در عوضِ آذربایجان ارزانی خواهیم داشت و چون مراد بیک را روانه (180 b) می ساخت رسولی با او همراه کرد و بهمان سخن پیغام داد و این پیغام نیز محرکی بود صاحب قران را بر قتال و جدال ، چون ایلچی با مراد بیک بپایه سریر دولت مصیر وصول یافت و از آن امورِ شنیعه فظیحه که در وقت ملاقات مراد بیک مثلِ رمانیدنِ اسبانِ پیشکش و کشتنِ آن شخص و پیغامی که داشت معروض گردانید صاحب قران فرمود که رمانیدنِ اسب رمانیدنِ دولت است و آدمی خوار بر ساختن و مظلومی را بدستِ ایشان هلاک کردن و بعد از آن پاره پاره ساختن ظلمی است که کفّار بامثالِ آن اقدام نمایند کسی که دعوی اسلام و عدالت و شرع پروری کند چگونه تجویزِ اینچنین صورتها کند و این که دعوی ملکِ آذربایجان می کند و می گوید که گورخانه ماست

- راست می گوید گویا زوال دولت و هلاک او درین دیار خواهد بود و
 العجب که مستخرجان احکام نجومی در تقاویم نوشته اند که درین
 سال پادشاه سمرقند را در رای و تدبیر فتوری روی نماید و موجب³
 هلاک او باشد اگر از کانونین بگذرد بحال صلاح آید و در ازاء جواب
 ایلچی فرمود که مثل ما و او مثل آن دو برادرست که در بادیه عطش
 بر ایشان مستولی گشت یکی از آن دو برادر دو کوزه آب یافت یکی را⁶
 برادر داد و یکی را خود نگاه داشت آن برادر از غایت شره و حرص
 کوزه هنوز تمام ناخورده طمع در کوزه دیگر کرد برادر با او گفت
 که این هر دو کوزه را من یافتم از روی مروت برادرانه قسمت⁹
 کردم تو هنوز کوزه خود را نپرداختی چشم در کوزه من انداختی
 عراق و آذربایجان دو کوزه ایست من این هر دو را یافتم عراق بدو
 گذاشتم و آذربایجان را (181 a) برای خود نگه داشتم سلطان ابوسعید میرزا¹²
 هنوز عراق را تمام نامتصرف شده روی بآذربایجان آورده غایت
 بی مروتی است و در مکتوبی که از جانب سلطان ابوسعید میرزا مصحوب
 رسول بود ذکر ایمان مغلظه در بیان محبت و دوستی کرده بود و¹⁵
 آن را بتاکید و مبالغات ساخته تا صاحب قران را بمکرو خداع آمو
 سازد و از سر فراغ از آن منزل کوچ کرده بر جعت قهقری بمنزلی
 دیگر که از برای آرام گرفتن انسب والیق باشد فرود آید و چون¹⁸
 رسول را بامراد بیک روانه ساخت کوچ کرد و حضرت صاحب قران¹
 از غایت تیقظ متفطن شد که چون او ایلچی را روانه می نماید کوچ
 خواهد کرد و بدان یورت ملتجی خواهد شد و بسخنان و پیغام² محبت²¹

¹ قرانرا N:² پیغامی N:

- آمیز صاحب قرانرا غافل می سازد و متواتر کوچ خواهد کرد در روزِ وصولِ ایلچی کوچ کرده بصوبِ سلطان ابوسعید میرزا متوجه شد و بمقامِ سلطانی بانی^۱ نزول فرمود و بنابر شواهد و دلائل و تفاللات^۲ متعین بود که غلبه و استیلا اوراست از جمله شواهد آن بود که در زمانی که مراد بیک را برسالت فرستاده بود مراد بیک از وجناتِ احوالِ سلطان ابوسعید مشاهده نمود که او بر جناحِ تسخیرِ آذربایجان است و مطلقاً انصراف و تقاعد از آن عزم ندارد بصاحب قران کیفیتِ حال اعلام کرده بود و صاحب قران باعدادِ اسباب و تأمل و تدبیر
- ۹ در بابِ تدبیرِ قتال و حراب اشتغال نموده شبی بر روی صالحه چنان دید که شخصی در غایتِ مهابت و عظمِ جثه بدو روی آورد و چون نزدیک رسید پای او بر هوا رفت و سر او بر زمین نشست و سری
- ۱۲ بشکلِ سختیائی (181 b) سرخ ازو پیدامیشد چون صبح طلوع کرد خواست که آن واقعه را به بشارتِ تفالِ قرآنی مؤکد و مقوی سازد
- <قرآن> کریم را بدین نیت گشاد «جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا»^۳ بفالِ نیکو مثال^۴ برآمد و در منزل برگشاد چنان دیده بود که تاج المجازیب بابا عبدالرحمن گفت: ایران و توران از آن تست و در یورتِ سلطانلو که ایلچی رسید و هم درین یورت شاهزاده سلطان خلیل نیز از تبریز معاودت کرده باُردوی همایون پیوست و رسل و رسایل در میان متواتر و
- ۱۸ متعاقب گشت موادِ فتن روز بروز مترکم و عناصرِ سخن لحظه بلحظه

^۱ Aynen böyle. Bunun isme ait olmayıp alelâde bir kelimenin bozuk bir şekli olması da mümkündür. Çünkü az aşağıda (str. 16) burası sadece سلطانلو olarak geçiyor.

^۲ مقولات : N ^۳ Hūd sūresi (XI), 84. âyet. ^۴ منال : N

- متغام می‌شد پیر تدبیر عقل روشن ضمیر در اصلاح آن مفسدت
 چون طفل شیر و شیخ ضریر آمد عطار د که قاضی فلك و نیک و
 3 بد روزگار را محك است درین قضیه هر چند متخاصمین را بصلح
 خواند راضی نشدند سلطان ابوسعید میرزا بشاهد زور و بدنه^۱ غرور
 ملك را متقاضی^۲ و صاحب قرانی بحكم آسمانی و تنفیذ تقدیر ربانی
 6 راضی شد و هر چند زهره ساز و آهنگ و آواز چغانه و چنگ ایشانرا از آن
 جنگ بزم و ترك رزم دعوت میکرد < و > مریخ به تیر تمیر و تیغ
 توبیخ ایشانرا < از > تركتازان باز میداشت و آفتاب هر صبح تیغ کشیده از
 پی خونریزی^۳ لشکر ظلام سر از جیب افق بیرون میکرد و چون علم^۹
 صاحب قران بر رؤس الملا آیت فتح و ظفر بر انصار و اعوان میدمید
 ماه پلاس تغییر^{۱۰} دول بر سر کشیده از راه ختای بعزاء سلطان چغتای
 اشارتی میکرد و روح بایندرو روان اغوز و بایسنغر بشارتی میداد
 12 صاحب قران بعد از وصول ایلچی و اداء پیغام او قاضی علاء الدین
 علی را که قاضی عسکر بود باخمان ایلچی سلطانی علی نام که
 15 با نعمت الله آمده بود بجانب (182 a) سلطان روانه ساخت و چون
 صاحب قران در بعضی از مراسلات باز نموده بود که هر پادشاه که
 بولایتی توجه نماید و بر سر جمعی از اهل اسلام لشکر کشد او را
 18 در آن یورش حجتی و سندی باید. بیدلیل قاطع < شمشیر > ساطع کشیدن
 خلاف قانون جهانداری و ایالت و مصادم دین پروری و عدالت است و
 حال آنکه سلطان از ما بجز نیکی و معاونت نرسیده عراق و فارس از
 21 متمر تیغ بیدریغ و اثر صولت این دولت برای او مستخلص

¹ N : بلیه² N : متعاضی³ N : خونریز

- گشت و سلطان در جواب این پیغام نوشته که سند و حجّت درین
 یورش آنست که تبریز گورخانه پدر ماست و درین چند سال آن
 خانه واده مطیع و منقاد این خانه واده بوده اند اکنون نیز باید که
 اطاعت و انقیاد برسنی آبا و اجداد باشد رای من چنان اقتضا میکند که
 از آذربایجان قطع طمع کرده بدیاربکر معاودت نماید که در عوض
 بعد از فتح روم و شام ولایات بدو ارزانی خواهیم داشت چون قاضی
 علی را باردوی سلطان روانه میساخت در جواب آن پیغام چنان اعلام
 رفت که تا بدین غایت بغیر از سلوک جاده محبت چیزی از ما صادر
 نشده در ازاء نوازشها و تربیته^۱ که از امیر بزرگ تیمور کورکان طاب
 مضجع در حق خانه واده ما صدور یافته بود آنچه مقدور بوده از
 دولتخواهی و یکجتهی از ما بظهور رسید سیما درینولا که متواتراً
 و متوالیاً آنچه رسم و آیین مروتست بجای آورده ایم اکنون چون بجای
 نیکی بدی خواهد بود و حقوق در معرض قبول نخواهد پیوست هرچه
 میشد از خود دانند ما اول همچو شمشیری بودیم که قبضه آن در دست
 شما بود و به دشمن حواله می شد اکنون قبضه آن بدست دشمن
 داده اید و برخورد میزنید (182 b)

نظم

- در اتمام^۲ یاری و حفظ عهد بسی سعی کردیم اما چه سود
 بود رشته حب چو سنگی^۳ متین بود دوستی عین ماء معین
 سر رشته باید نگه داشتن نشاید سر چشمه انباشتن

^۱ بلتها: Hr (104 a) böyle; N

^۲ الهام: N

^۳ جتنکی: N

- بود دوستی همچو فصلِ بهار ازو کوه و هامون همه لاله‌زار
 بود دشمنی همچو فصلِ خریف درو باد و باران و رعدِ غنیف
 3 غنیمت شمر عنفوانِ بهار گل و سبزه و دامنِ کوهسار
 برون کن ز سربادِ عجب و غرور که بر بادندهی فراغ و حضور
 بسی تاج دارانِ با تخت و بخت که بر تختهٔ نعش بستند رخت
 6 فگندند خود را ببحرِ هلاک بهشتند بر جای این توده خاک

- اکنون چون قرارِ کار بر حرب و پیکار خواهد بود در قرا باغ
 انتظاری کشم باید که جنگِ مرتب دارند و بیدرنگ روی بمیدان
 9 آرند و این دو سه بیتِ ترکی انشا فرمود

- 1
 دیگر فرمود که ملکِ موروثِ شمارا جهان‌شاه میرزا تصرف کرده بود
 12 اگر یک خروار بار میخواستند که از یزد بار کنند تا ده بار داروغگانِ
 یزد معروض نمیداشتند رخصت حاصل نمیکردند <و> میسر نمیشد
 خیمه بر سرِ ایلچیِ شما انداختند و شمارا مجالِ جدال با او محال بود
 15 با توفیقِ ذی‌الجلال کوکبهٔ دولتِ شمارا از آن و بال گذرانیدیم بایستی
 که بجلد و بعضی از ممالکِ (183 a) عراق بما میدادید اکنون آذربایجان
 را بضرِبِ شمشیر از چنان پادشاهی که ملکِ موروث از دستِ شما
 18 بیرون آورده بود گرفته ام میخواهید که آنرا بمکرو و تزویر و
 سوگندهای بدروغ و چرب زبانی بستانید غایتِ بی انصافی است

¹ Maalesef nüshada bu türkçe beyitlerin yeri boş bırakılmıştır. Anlaşıldığına göre türkçe bilmeyen müstensih bu beyitleri türkçe bilen birisine okutarak yazmak üzere yerini boş bırakmıştır.

- حکایت ما و شما بعینها حکایت ابو مسلم و منصور دوانقی است که ابو مسلم آل مروانرا بهواداری آل عباس برانداخت و ملک را برای عباسیه پاك ساخت آخر الامر بقصد او برخاست اگر حق ما پیش شما ضایع است عند الله ضایع نیست و ایلچی را بدین پیغامها اجازه انصراف داد و عداوتی که در کسوت مداخلات می بود آشکارا شد و قراولان آق قویونلو دست بردها نمودند اول امیر حسین حاجی رفت و چند کس را از چغتای گرفت و بعضی را کشت و بعضی را زناده رسانید و بعد از آن شاهزاده اُغرلو محمد رفت و غارت کرد و جمعی جاکیر او که روی گردان شده بودند بدست نهب و اسیر^۱ او گرفتار شدند در عرض سه ماه بهادران سپاه بحوالی خندق و حصار عرابه سلطان می تاختند و دستگیر و نهب میکردند و ببانگ و فریاد زبان بدشنام عموم چغتای میگشادند و از اهل اندرون حصار هیچکس را یارای خروج و پیکار نبود و درین مدت پیوسته از لشکر چغتای از امیر زادگان و مردم نامدار می گریختند و باردوی صاحب قران می پیوستند و خبر می رسانیدند که سلطان ابوسعید میرزا از آمدن پشیمان و حیرانست و از غایت پشیمانی واضطرار خود را در مقام دوستی می آورد و بسوگند مؤکد می ساخت و چون راه تدبیرش بسته و دست تحیر گشاده (183 b) شده بود هر زمان بوسیله متشبث میشد که خود^۲ را از آن مهلکه برهاند یا بر صاحب قران دستی یابد ایلچی فرستاد و چنان نمود که از اینجا مراجعت می نمایم اگر در میان صلحی جریان یابد اولی باشد

^۱ اسیر : N

^۲ ماخود : N

- صاحب قران رستم مهاندار را بآن ایلچی همراه کرده فرستاد ، رستم را گرفت و کوچ کرده بایستعجال آب مهری را گرفت بقرل آغاچ رفت و مقصود او ازین کوچ کردن آن بود که آن مقام خالی از 3 خوف و خطری نبود و در آن مقام مقاتله نمیتوانست کرد و بآن ایلچی فرستادن صاحب قرانرا مشغول و ایمن ساخت و کوچ کرد درینولا خبر رسانیدند که از خراسان جبههخانه^۱ سلطان ابوسعید میرزا با جمعی 6 کثیر و اموال بسیار باوردی سلطان نزدیک شده صاحب قران امیر عمر بیک^۱ را فرستاد تا ایشانرا با جبهه خانه و اموال از راه بگردانند و باوردی همایون رساند امیر عمر بیک^۲ سیصد جوان همچو شیر زیان و 9 پیل دمان و رعد سوزنده و آتش فروزنده باخود همراه برد و جبههخانه را با هرکس و هر مال که همراه بود در حوزه^۳ تصرف آورده باوردی همایون رسانید و چون امرای قراقوینلو در اول امر بدو پیوسته 12 بودند و بعد از آن حسن علی نیز بدو پیوست چنانچه پیشتر معلوم شد سلطان خواست که فرخ یسار شیروانشاه شروانی نیز اورا مؤید و معاون بوده و بغلات و اقوات و سائر جهات بجفتای 15 درمیان^۳ و از آق قوینلو محترز و روی گردان باشد تا موجب پریشانی ایشان گردد بنابراین ایلچی فرستاده و از شیروانشاه دخترش را خواستاری کرد و بعبد الغفار و امرای قرامانلو نیز 18 ایلچی بکمر شمشیر و خلعت روانه کرد و ایشانرا دعوت نمود (184 a) و ازینجهت عبد الغفار شکی و امرای قرامانلو از دولت

¹ امیر بیک : Hr (104 b)

² امیر بیک : Hr (104 b)

³ Aynen böyle. Burada belki bir atlama var veya müstensih yanlışlıkla bu kelimeyi yazmıştır.

- عاطفتِ صاحبِ قرانی محروم و درویش¹ خذلانِ محبوب و ملوم ماندند
 درینولا بهادرانِ آقِ قوینلو داعیهٔ جوانبِ تاختن و هر لحظه شکاری
 3 از چغنتای انداختن در سر افتاد حسینِ قوجه حاجی بقراولی رفت و
 دادِ مردی و پهلوانی داد و چندکس را از ایشان بقتل آورد و چند
 نفر دستگیر کرده بمعسکر عاید گشت بعد از آن شاه علی بیک رفت و
 6 او نیز استیلای تمام یافت قریب پنجاه کس بقتل آورد و عرابهٔ بسیار
 شکست و حضر بیکِ ترخان نیز رفت و بسیاری را دستگیر کرده
 باُردو رسانید دیگر بار شاهزاده محمد را فرستاد و او نیز بسیاری از
 9 ایشان بقتل آورد و بعد از آن شاه علی بیک رفت و قریب پنجاه نفر را
 از ایشان کشت و بسیاری از عرابها در عقب می شکست و بعد از آن سلطان
 حمزه و یوسف بیک شبیخون بردند و خیمه انداختند و بعد از آن شاه
 12 منصور و حسینِ اویس و ذوالنون رفته مردیها کردند چون سلطان
 ابوسعید میرزا این جلادتها دید حیرتش زیاده گشت غیرتِ زور آوری
 بینداخت و روی بامراض آورد خواست که از آنجا کوچ کرده
 15 بجانبِ محمود آباد و شروان نزول فرماید و چون راه آبِ سیاه بود و
 عبورِ لشکر از آن متعذر فرمود که قریب ده هزار خروارتی بر معبر
 انداختند و هنوز وافی نبود جار انداختند که هر که احمال و اثقالِ زیادی
 18 دارد در آن راه بر سر نی اندازد کلیم و نمد و زیلو و سائر اثقال آنچه
 مقدور بود انداختند و سه روز لشکر از آنجا گذشت و فتنهٔ عظیم در آن
 عبور واقع شد چون گذشتند مردم را بهجت و سرورِ عظیم روی
 21 نمود تصورِ چنان کردند که حیاتی بتازگی یافتند و سلطان (184 b)

¹ Aynen böyle.

- بدان مقام که خواست نزول فرمود از یک طرف آب کور و یک طرف دریا داشت و یک طرف که معسکر صاحب قران < بود > بخندق و عرابه محکم کرد و چون از غایت خوف قدم از خندق بیرون نتوانستند 3 نهاد در میان اردو چاهها کنند و در مابین کور علف زاری بود آنرا ضبط کردند از برای چهار پایان ، درینولا صاحب قران شاهزاده سلطان خلیل را و شاه علی بیک برای و شیخ حسن بیک پورناک و علی میرزا 6 برادرزاده خود را و ابراهیم شاه بیک و مراد بیک بن جهانگیر میرزا و علیخان را با سه هزار جوان بهادر دلیر

9

نظم

- همه شیر گیر و پلنگ انتقام بسختی همه همچو سنگ رخام
همه راست رو همچو تیر خدنگ بروی اعادی روان روز جنگ
بر اسبان تازی جوانان سوار چو بر شاخ گلبن گل نوبهار 12
چو سایه پی شاهزاده دوان ویا آب در پای سرو روان
- بعزم شبیخون با رُدپی سلطان روانه ساخت تا در میانه شب از اندرون
اردوی سلطان بسیاری را بقتل آوردند هر چه در بیرون حصار و خندق 15
از اسب و استر و اشتر هر چه یافتند بتاراج بردند و ولوله عظیم
در اردوی ایشان افتاد و جنگهای مردانه کردند و معاودت نمودند
سلطان ابوسعید میرزا را بیکبار دل از جای و قوت از پای رفت هر که 18
از اردوی وی فرار توانست کرد قرار نگرفت یا بشروان کشید
یا با رُدوی صاحب قران ملتجی گشت چون چند روزی برین منوال

- گذشت و هر که از اردوی سلطان بشروان کشید راه مفتوح بود و غله از شروان با اردو متتابع و خرید و فروخت در میانه شایع گشت و بصاحب قران خبر رسید که دریک فرسخی اردوی (185 a) سلطان ابو سعید میرزا معبری هست و در آنجا سوداگران از اهل شروان بمعامله و داد و ستد مشغولند عثمان بیک بن جهانگیر میرزا را با حمزه بکتاش 3
- مصدسوار فرستاد تا بسیاری از چغتای بقتل آوردند و غارت کردند و چون اردوی سلطان بدیشان نزدیک بود و لشکریان عثمان بیک اندک بودند ایلغاری از آن اردو بدیشان متوجه شد و شخصی خروس بهادر نام که با عثمان بیک بود بسبب جنگ جاهلانه متهورانه بدست چغتای 9
- گرفتار گشت و عثمان بیک عنان کشیده جنگ میکرد و رجعت خود را از میان عدو بیرون میکشید و عدو بتصور آنکه مگر کمینی هست جرأت نمیتوانستند کرد و از دنبال عثمان بیک نتوانستند رفت در آخر از آن شخص اسیر استفسار نموده معلوم شد که کمینی نیست بر عثمان بیک دلیر شدند و بر ایشان تاختند عثمان بیک بآن جوانان که همراه داشت 15
- جنگهای مردانه با چغتای کردند و جنگ کنان خود را از آن معرکه بیرون انداختند شروانیان که تا بدین غایت با چغتای موافق بودند و سخن پیوند در میان داشتند ازین جلادتها عبرت گرفتند و از سلطان ابوسعید میرزا نومید شدند عبدالخالق نام را بقرع باب وفاق و تحریک 18
- سلسله اتفاق بدرگاه سلطنت و پایه سریر معدلت فرستادند و از چغتای متقاعد گشته منع بیع غله و سایر معاملات کردند و از جانب صاحب قران امیر عبدالحق از ملازمان جهانشاه میرزا برسالت و 21

- اظهار محبت و عنایت بجانب امیر فرخ یسار شیروانشاه رفت و اورا
 بفنون عواطف امیدوار ساخت باز درین اوان بابا عبد الرحمن را (185 b)
 در مقام چنان دید و ازو بشارت ظفر امیدوار گشت و سلطان ابوسعید
 3 میرزا باز بر سبیل اضطرار یک کوچ دیگر بطریق عود نمود و این خبر
 بصاحب قران رسید امیر بیک عمر¹ و بایندر بیک و محمد بیک و بشارت بیک و
 امیر اصلان ذوالقادر و منصور افشار و مراد بیک و یوسف بیک بن جهانشاه
 6 بیک و ابوسعید ایناق و موسی بیک عرب را با هزار نفر فرستاد تا از
 دور خود را بچغنتای نمایند و ایشانرا تخویف کنند تا چند روزی توقف
 نمایند مگر بدین توقیف صاحب قران بمنقلای خود پیوند و باتفاق
 9 خود را بدیشان زند امرا بنابر آن تدبیر امثال فرمان نموده خود را
 بر ایشان میزدند و از ایشان بقتل می آوردند و از جوانب دخلهای عظیم
 12 میکردند و صاحب قران متوکلاً علی المتان بی تکلف سوار شد و از آب
 ارس گذشت و با اوزیاده از شش کس نبود و کوتل اورا پیاده
 می کشیدند بمحازات محمود آباد نزل فرمود و در زمانی که سوار
 می شد میمنه و میسره را از رکوب حضرتش هیچ اطلاع نبود گوئیا
 15 اورا در آن سواری اختیاری نبوده بحکم اشارت غیب سوار شده درین
 منزل قلبی از عساکر منصوره رسیدند و هم درین یورت شخصی از
 18 صلحا در واقعه دیده بود که بابا بهرام چلبی بشتی گردن کوتاه
 <و پای سرخ سوار بود اشارت می فرمود که این است دشمن برو و اورا
 بر زمین میزنم و آن شتر را گرفت و بر زمین زد علی الصباح که ترك
 21 خاوری تیغ انتقام > از نیام کشیده بر سمند باد پای هوا پیمای
 <از > دایره ارتفاع روی بمیدان عرصه هامون نهاد و قرا الوس

¹ امیر بیک: (105 a) Hr

دولتِ معکوسِ حبشه و زنگبار اعی احشامِ ظلمتِ احتشامِ سوادِ شام را
 وارگون میساخت صاحبِ قران بر سمندِ یکرانِ (186 a) میدانِ نورد و
 3 تکاورِ خصمِ گیرِ شیرِ نبرد سوار شده

اقبال هم عنان و ظفر در جلو دوان
 توفیقِ حقِ رفیقِ ره و فتح هم رکاب

6 و او چهار صد سوار همراه و اسحق آقا و مولانا شیخ احمد و شاه علی
 پورناک را بیورتن گرفتن از پیش فرستاد و در راه خبر رسانیدند که لشکرِ
 چغتای غلبه کرده اند و امیر عمر بیک¹ را مغلوب ساخته و لشکر منهزم.

امیر بیک : (105 b) Hr¹

< ذکر > جنگِ امیر مزید و گرفتار شدن او

- چون از امیر عمر بیک¹ آسیب بسیار بچغتای رسیده بود و از جلادتها و
 3 جرأت‌های او بجان آمده بودند و تفحص کرده که با او مردمی اندک
 همراه اند غوغا نموده بیکبار از خندق بیرون ریختند و از امرای چغتای
 امیر سید مزید و محمد یار تواجی و حسین دیوانه و امیر شیر حاجی
 و شیخ بهلول و از امرای قرا قوینلو اولاد علی شکر و دیگر امرا بعزم
 6 استیصال امیر عمر بیک² معدّ و مرتب گشته بدر آمده اند و لشکر
 امیر بیک از آمدن صاحب قران بیخبر بودند و لشکر چغتای را
 9 نیز پنداشتند که شرمه³ بیرون آمده اند چون فرقتین متقارب شده اند
 جنگی عظیم واقع شد و چون چغتای بسیار بودند و آق قوینلو اندک ایشان
 غالب شدند و آق قوینلو عنان کشیده جنگ کنان روی بگریز نهادند
 بعضی به تیر از اسب افتادند و هلاک شدند و باقی در معرض تلف ماندند
 12 چون لشکر دشمن بقیاس و مأمن دور و معاون مفقود امیر بیک را از اسب
 انداختند در محلی که کسری نمود و بر ولد جهانشا < ه > ³

¹ امیر بیک: Hr (105 b)

² امیر بیک: Hr (105 b)

³ Burada üç buçuk satırlık bir boşluk vardır.

> ذکرِ هزیمتِ چغتای و اسیر شدنِ سلطان

ابو سعید میرزا <

- 3 (186 b) درین حال مابینِ صاحبِ قران و محلّ قتال يك فرسخ بود مولانا شیخ احمد با الیاس حسن فرّاش که امیرِ عمر بیک¹ فرستاده بود خبر رسانید که اینک لشکرِ چغتای امیرِ عمر بیک² را منہزم ساخته
- 6 میرسند صاحبِ قرانرا از استماعِ این خبر محلّ قرار و مجالِ آرام نماند و بنفسِ مبارکِ خود کجیم براسب انداخت و پیش از سوار شدن جمعی را از بہادران بامداد لشکرِ مہزوم فرستاد و ایشانرا بر منقلای
- 9 ساخت و میمنہ و میسرہ را بقدرِ امکان تعیین نمود و چون چغتای درین حال شنودند کہ صاحبِ قران رسید بیکبار انہزام یافتند سید مزید را پسرِ شیخ علی مہر دار دستگیر کرد و امیرِ حسین دیوانہ را علی عرب و
- 12 فوج دشمن را دست از عقب بستہ بدرگاہِ جہان پناہ میرسانیدند چون این خبر بمسامعِ سلطان ابو سعید میرزا رسید بی طاقت شد غیاث الدینِ مازندرانی کہ از اکابرِ ملوکِ دار المرزوا و فرزندانِ
- 15 سید قوام الدینِ مازندرانی بود بدر خواستِ صلح درلباسِ استخلاصِ سید مزید بیابہ سریرِ صاحبِ قران فرستاد و چنان پیغام کرد کہ
- ہرچہ مطلوبِ صاحبِ قرانست از آن تجاوز نخواہد بود چون سید غیاث الدین روانہ شد هنوز معاودت نا کردہ والدہ خود را نیز
- 18

¹ امیر بیک : Hr (105 b)

² امیر بیک : Hr (105 b)

- از غایت اضطراب و اضطراب فرستاد و سید عبدالحی که از اکابر سادات و نقبای مشهد مقدس امام علی ابن موسی الرضا علیه و علی آبائه التحیه والسلام و سید ابراهیم بقوس قمی^۱ را با والده همراه کرده بدعوت صلح و استخلاص سید مزید فرستاد چون والده سلطان با سادات عظام رسیدند و سخن معروض داشتند صاحب قران فرمود که با وجود این بی مروتیها که از سلطان ابوسعید میرزا صدور یافت اگر خود بیاید آنچه (187 a) مقصود اوست حاصل است والده اش فرمود که آمدن او تعدّری دارد حجابی عظیم در میان افتاده و عذری چند گفت پادشاه فرمود که اگر شاه محمود میرزا بفرستد مسؤول حسب المأمول خواهد بود چون روز شد و والده معاودت نمود عرصه اردو بسان زمین حشر در زلزله و اضطراب بود مجموع خلایق را دلها در موج خون و دیده چون ارس و جیحون پایها همه از غایت <خون> چون میخ خیمه بزمین فرو رفته نه جای ستیز بود و نه پای گریز سلطان که دائم در مجلس میگفت که عرصه زمین اندک جایست يك كس كدخدائی این خانه را بس است و عراق و خراسان و ماوراءالنهر تا محدود هند و خطای در نظر او چون چشم ترکان تنگ می نمود در آن محل بسوراختی مختی تواند شد راضی بود بعضی را از ازواج در شب روانه کرده منتظر بود والده رسیده جواب شافی نداشت سلطان روی بگریز نهاد فرمود تا نقاره زدند و بمنتظار فرزندان يك لحظه توقف کرد سلطان محمد میرزا و شاهرخ میرزا از خانهای

سید فتحی : (105 b) Hr^۱

- خود بدو پیوستند و شاه محمود میرزا از خانه خود باجمعی از امرای
عظام روی براه سلطانی و ری نهاد سلطان نیز از اردو باستعجال توجه
نمود و صاحب قران از برای ضبط خزانه جمعی را فرستاد و بیوتات
3 خاصه سلطانی را بحرر اختصاص کشید و حکم فرمود که در نهب
اردو و از دماء و فروج خود را نگاه دارند اموال و نعم و نقود و اجناس
6 مالا یبعد و لا یحصی بدست لشکریان در آمد بعد از آن صاحب قران
بنفس شریف خود بنظاره اردو از کناره در آمد و در بیوتات نظری
انداخت و همان نقاره چنانرا امر فرمود تا نفیر نفور چغتمای در زدند و
9 بطنین کورکه و صدای کره نای (187 b) کاخ صاخ مرغ را سوراخ
و گوش گردون را پر از طنطنه ناله و صراخ ساختند و شاهزادگان
جوانبخت سلطان خلیل میرزا و زینل میرزا و شاه علی برای در عقب
12 سلطان ایلغار کردند و صاحب قران بمنزل خود معاودت نمود و بعضی
از ازواج سلطان ابوسعید میرزا محفوظ و مضبوط گشتند بعد از ساعتی
چند سلطان ابوسعید میرزا را باز گردانیده با ردوی همایون آوردند و
15 چون مجلس همایون نزدیک شد صاحب قران تعظیماً لیثانه استقبال
نموده از خرگاه بیرون رفت و با سلطان معانقه کرد و چون بحرگاه
در آمدند با او در نشستن تواضعی لایق نفرمود و امیر شاه علی را برو مقدم
18 نشانند سلطان فرمود که جای من نه اینست صاحب قران در جواب
فرمود که اگر تو خود می آمدی جای تو بلند می بود چون ترا آورده اند جای
تو آنجاست سلطان فرمود که میان ما و خانه شما دوستی صد ساله است و
21 عداوت سه ماهه، حقوق دوستی قدیم باندك عداوتی ضایع نباید ساخت
صاحب قران فرمود که دوستی میان خاندان شاهرخ میرزا و خاندان
مابوده است ما را با شما هیچ دوستی نبوده اکنون از خاندان شاهرخ میرزا

- یادگار محمد میرزا پیشِ ماست و رعایتِ حقوقِ جدِّ بزرگوارش ضایع نیست وظایفِ نگهداشت و مراقبه و مراعات نسبت با او بظهور خواهد رسید بعد از آن صاحبِ قران همان مثلِ دو برادر که دریابان بودند و دو کوزه آب یافتند بمیان آورد و نیز حکایتِ عورتِ داد خواه که بر سرِ راهِ سلطان محمود آمد و شکایت از لشکریان او کرد سلطان فرمود که حالاً بروم توجه دارم چون معاودت نمایم بغورِ <کار> 6 تو خواهیم رسید داد خواه در جواب گفت (188 a) که این همه ممالك در تحتِ تصرفِ آوردی چه کردی روم نیز گرفته گیر حکایتِ تو نیز همان حکایت است در زمانِ جهانشاه میرزا يك خروار نار از یزد 9 بی مهرِ او نمیتوانستند بردن با اینهمه ممالك را برای تو مستخلص ساختیم آذربایجانرا که بضرَبِ شمشیر گرفته ایم بما ندادی و گفتی که چون روم و شام بگیریم ترا ولایاتِ دهیم روم و شام نیز گرفته گیر بعد از آن 12 سلطان فرمود که اگر بامن نیکی خواهی کرد ضایع نخواهد بود مرا فرزندانند که همه در حدودِ ماوراء النهر و خراسان پادشاهند و ممالك بسیار و لشکرِ بیشمار دارند صاحبِ قران فرمود که مرا از تو چه باك 15 بود که از ایشان اندیشناك باید بود و چون صحبتِ متمادی شد صاحبِ قران اشارت فرمود که اورا بیرون بردند و بمنزلی فرود آوردند و چند روزی محافظت کردند آخر قرار بر قتل یافت صاحبِ قران بنابر 18 آنکه سلطان ابوسعید میرزا گهر شاد بیکم که حرمِ حضرتِ خاقانِ سعید شاهرخ میرزا بود بقتل آورده بود بیادگار محمد اشارت فرمود که اورا بقصاص رساند کوتولان اورا سوار کرده بدرِ خانه یادگار 21 محمد بردند تا نوکرانِ یادگار محمد اورا بقتل آوردند والله اعلم .

باب در بیان احوال آذربایجان و عراق و لشکر

چغتای بعد از هلاک ابو سعید میرزا

ذکر احوال چغتای

3

- چون بواسطه غلای غلات و ضیق مطاعم و اقوات و هلاک بهایم و اصطکاک صوارم اعنه هم و ازمه عزایم از انصراف و انعطاف بجانب تبریز و دیار عراق متقاعد بود سواران گور شکار از گرسنگی شکار گورو پیادگان آه و رفتار بدام بی قوتی و بی مؤتی گرفتار شده رای عالم آرای صاحب قرانی بر اقامت چند روزه در آن نواحی قرار یافت و از (188 b) برای گرسنگان عسکر مکسور و لشکر مقهور هر روزه اطعمی عام انعام فرمود و از امرا و اسرای چغتای هر کس را که داعیه معاودت با وطن بود بمراکب و توشه راه و پلاس فراخور احوال بنواخت و جمعی را که هوای انحراف در سلك طاعت و انسلاک در عقد خدمت و متابعت بود تربیت فرمود و بقطار شتر و خیمه و خرگاه و خرجی و مراکب علی قدر المناصب و المراتب نوازش نمود و مجموع را بتابین شاهزاده بایسنغری قرارداد و ایالت خراسان را و سائر ممالک ماوراء النهر بنام رفیعش رقم فرمود و بامداد و معاونت در فتح آن بلاد وعدهای پادشاهانه از بارگاه الطاف اصدار فرموده ایشانرا امیدوار ساختند و فرمان جهات طاع صادر گشت که تعرض بأحوال گریختگان نمایند و بهمان اسلوب که با عساکر جهانشاهیه

6

9

12

15

18

- مسلوك بود نسبت با چغتای نیز مرعی دارند تا از سر فراغ خاطر
بمواطن و مصادر خود عائد گردند و مادر سلطان ابو سعید میرزا را
رعایت کرده رخصت فرمود که نعش سلطان را بهر جا که خواهد
نقل کند و خرجی و الاغان انعام فرمود و خاتون نعش فرزند را حمل
فرموده از حدود قزل آغاج بیرون آورد و طولش رسیدند و اورا
غارت کردند بنوعی که نعش را در بیابان انداخت و گریخت باز فرمان
همایون اصدار یافت که امیر عبدالکریم صدر را از غل و زنجیر
بیرون آوردند تا نعش سلطانرا بخراسان نقل کند و اورا بمایحتاج الیه
امداد فرموده روانه ساخت و امیر سید مزید ارغونرا محافظت نموده
بمحفه و قطار شتر و اسبان خوب و مرغوب و انعامات و مراحم از سائر
امرا و اعوان ملک ممتاز گردانید و امیر محمد یار و امیر عبدالوہاب
(189 a) و امیر عبدالرحیم صدر را که ارکان دولت سلطان مرحوم
بودند در سلاسل و اغلال نگاه میداشتند تا بدو ماه عبدالرحیم صدر که
سرایای او از اخلاق ذمیمه فراهم آمده بود در غل و سلسله پیاده
با برادرش عبدالوہاب کوچ بکوج میرفت تا آخر الامر کار او بر قتل
قرار یافت امر همایون بر سلخ جلد نافذ گشت و عبدالوہاب برادرش
در قطار بندیان تا بچهار ماه منزل بمنزل پیاده میرفت عاقبت بالمقام
حضرت سعادت پناه مرتضی ممالک اسلام افتخار العترة الطاهرة
زبدة الملة الزاهرة سید نظام الدین عبدالغفار که از سادات عالی نسب
ولایت کرمان است و در علوم غریبه و معارف التہیہ ید طولی ودلی
دانا دارد از سلسله خلاص گشت و با اهل و عیال بخراسان توجہ نمود
و از فرزندان سلطان مرحوم سلطان محمود میرزا که والی استرabad

- بود جمعی از امرای عظام پدرش مثل امیر سید مراد و برادرش سید محمد بدو پیوسته و از اردوی پدر در وقت اختلال روی بفرار نهادند
- 3 و از راه سلطانیه غارت کنان متوجه خراسان شدند چون بولایت قزوین رسیدند سید حسن برادر سید مراد که داروغه قزوین بود با جمعی از سرداران خراسان که بنام بردار <ی> آمده متوجه معسکر
- 6 سلطان بودند و قریب دو هزار سوار و پیاده از ایام و او باش خراسان که بر جناح یورش هم در قزوین بیراق یورش مشغول بودند از وقوع این حال خزانه که در قزوین بود از نقود و اجناس بار کرده
- 9 بدیشان پیوستند و جبه خانه و قورخانه و اسباب فتح قلاع از بوره و قزغانها و طویلای اسبان و استرو قطارهای شتر و الاغان و عرابه که از ولایات (189 b) سمرقند بقزوین رسانیده بودند در قزوین
- 12 گذاشتند بعد از دو روز از رفتن ایشان امیر مازندران که از امرای سید کارکیا سلطان محمد لاهیجی و از امیر زادگان مازندران بود با سیصد سوار و دویست پیاده بر حسب فرموده کارکیا سلطان محمد
- 15 لاهیجی بمحافظت قزوین رفت و بتفحص و گرد آوری اموال چغتای مشغول شد مال و حقوق دیوانی پیش از لوازم ادای آن بتحصیل داد آنچه توانست حاصل کرده بگیلان از برای سلطان روانه ساخت
- 18 و هرچه قابل نقل نبود در قزوین فروخت عرابه‌ها را بهمگی فروختند و بهایمهارا از اسب و شتر در زیر بار <با> مخلفات چغتای از خیمه و خرگاه و جبه و آلات و اسباب حرب کشیدند بعد از چند روز بامر
- 21 کارکیا سلطان امیر مازندران و کیا نامور که از سرهنگان لشکر بود متوجه قلعه شمع ایران و ولایت طارم شدند و سید عضد پسر موسی

- قزوینی از قبل کار کیا بداروغگی قزوین بجای امیر مازندران مقرر شد و چون بقزوین رسید دست تغلب دراز کرد و با هر کس بهانه انگیخت جرمانها حواله نمود خواجه عبدالرشید و خواجه محمد شاهی 3 را بچار صد تومان بدست محصل سپرده بقلعه لمسر فرستاد و اموال ایشان را قلمی کرد و از خواجه قطب الدین قابض ده تومان استیفا کرد و شاه سلمان دیلمی را که وزیر محمدی میرزا و از بزرگ زادگان شهر 6 است و بعد از واقعه جهانشاهیه با اکابر اصفهان در امر پیشوایی و محافظت مملکت شریک بود < و > در زمان سلطان ابوسعید میرزا وکیل رعایای قزوین و پیش داد امور دیوان بود از خوف سید عضد 9 از شهر بعزم بساط بوس صاحب قران بیرون رفت و شهر در دست گیلانیان بود تا زمانی (190 a) که نزدیک شد که از درگاه جهان پناه صاحب قرانی داروغگان از برای ممالك و بلاد عراق مقرر 12 گشته بقزوین رسند

ذکر توجّه امیر یوسف میرزا و حسن علی بجانب همدان و کشته شدن شاه حسین لُر

- 3 ¹ [در آن اوان که سلطان ابو سعید بقتل آمد پیر علی ولد علی شکر بیگ ابو یوسف میرزا را بسلطنت برداشته روانه همدان گردید]
- 6 < و > محمود بیگ آق قوینلو و سلطان علی ولد حسن علی بایشان پیوستند بعد از بیست روز سلطان علی را بقتل آوردند چون بحدود همدان رسیدند خبر آمد که شاه حسین حاکم لُر کوچک همدانرا تاخته در شهر درد بر سر الوس بهارلو ریخته ایشانرا غارت کرده است
- 9 بنا بر آن عساکر نصرت نشان بر سر ایشان ایلغار نموده غافل بر سر وی ریختند و شاه حسین را با پانصد نفر از ملازمان بقتل آوردند بعد از آن از همدان روانه جردبادقان گشتند و بقتل و غارت و خرابی ولایت شروع کردند و محمود بیگ آق قوینلو را بتاخت نائین و اردستان و ابرقوه و یزد فرستاد < و > از آنجا کوچ بر کوچ روانه شیراز گردید [
- 12 واقعه² سلطان مرحوم در افواه و السنه افتاده بود وصیت معدلت و جهان پروری < صاحب قران > اسماع و آذانرا فرو گرفته
- 15 اهل اصفهان مستظهر و آسوده خاطر بودند و از تخویفات امیر ابو یوسف و اتباع هیچ اندیشه نمیکردند و یعقوب را تجربه مینمودند.

¹ Bu bahis N da atlanmıştır; anlaşılacağı üzere buraya Hr dan alınmıştır (yaprak 110 b - 111 a).

² N: بعد از واقعه. Müstensihin az ilerideki kelimelerini yanlışlıkla buraya yazmış olduğu sanılabilir.

ذکر تعیین داروغگان اصفهان و سائر بلاد

- بعد از واقعهٔ سلطان ابوسعید چون صائقهٔ قهرِ آلهی تاج و
 تختِ پادشاهی سلطان ابوسعید میرزا را درهم سوخت و سحابِ عاطفت
 3 بارِ جودِ صاحبِ قرانی از دریا بارِ الطافِ ربّانی برآمد و گرسنگانِ
 معسکریِ او را که از برای نان چون تخم در خاک افتاده بودند بنشوو نما
 امید وار میساخت و آفتابِ معدلتش پرتوِ تربیت و تمشیت بر همگنان
 6 می انداخت

نظم

- 9 ما آبِ روانیم درین جوی روانیم
 ما بادِ دمانیم و ازانیوی وزانیم
 ما سایهٔ اویم درین سایه گریزید
 12 و آنها که نیابند بدُشمان بکشانیم

- اکابر و اشرافِ خراسان و عراق و سائرِ اطراف که بعضی بایچار و بعضی
 بایختیار در آن اردو پریشان و گرفتار بودند و بعد از ذهابِ اسباب و
 بعد از اعزّه و احباب و عروضِ قروض در مضیقِ حیرت و اضطراب
 15 و معروضِ قتل و انتهاب می بودند روی بدرگاهِ عالم پناه آوردند و چون
 اهلِ حشر که بنفخِ صور از قبور برهنه و عور بیرون آیند و هیچ مفرو
 مقرّی بغیر از التجا بجنابِ شفاعتِ مآبِ رسالتِ قباب ندانند و بهر دری که
 18 روی آوردند فتحِ البابی نیابند مگر بدرگاهِ (190 b) عالم پناهش آن

سرگشتگانِ بوادئِ انده‌اش و غرقِ شدگانِ وادئِ رعب و ارتعاش
دستِ اعتصامِ بحبلِ متینِ لطفِ بیدریغِ حضرتِ صاحبِ قران که
3 « بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا »¹ است زدند

نظم

نیست در عرصه بجز بابِ تو ملجأ و مأب
6 تشنه بادیه را خاکِ درت عذبِ فرات
هست طوفانِ زدگانرا کرم‌ت کشتیِ نوح
هست مرگم شدگان را علمت صبحِ نجات
9 یدِ بیضای تو خورشید صفت تیغِ زنان
برده از رویِ زمینِ ظلمت و ظلم و شبهات

و آن حضرت ابوابِ انعام بر روی خاصّ و عام مفتوح داشته هر طائفه را
12 از طوائف چنانچه پیش ازین مذکور شد بما یحتاج ملحوظِ نظرِ
التفات میساخت و بولایتی که محلّ اقامتِ ایشان بود میفرستاد و
از برای ضبطِ امورِ مال و حقوقِ دیوان امانا تعیین فرموده بیکبار
15 از برای عراق حکام و مباشرانِ امور را با خواصّ و اشراف < که >
بشرفِ التفات اختصاص یافته بودند از اردوی همایون به بدرقه نصاب و
وارشاد در امرِ معاشِ زیرِ دستان² و سائرِ سکنانِ ولایات که
18 نصب العین و پیش نهادِ ضمیرست روانه ساخت < و > با اکابرِ اصفهان
اعنی ساداتِ عظام و نقباء کرام امیر سید زین العابدین میرِ میران و

¹ Bakara sûresi (II), 257. âyet.

² N: با زیر دستان

- شاه فخرالدین هادی و بعضی از موالی عظام داروغه^۱ یعقوب آقا
 نام < را > همراه کردو با قضاة قم و کاشان و نظنز و اردستان و
 اعیان دیگر ولایات بهمین سبیل حکام فرستاد و امیر ظهیرالدین^۳
 ابراهیم شاه که از امراء عظام و ایناقان جهان شاه بود و در فنون
 رعیت پروری و کمال نفس و حسن سیرت و جودت طبیعت از دیگران
 ممتاز بود اورا بحکومت دارالعباده^۶ یزد تعیین فرمود و حسن
 چلبی را بقزوین (191 a) و زین العابدین بیک طارمی را بطارم و یار
 علی نام را بسلطانیه و دارا بیک بری و جهانگیر که از امرای محمدی
 میرزا بود بساوه و سعادت یار بیک که هم از مقرّبان محمدی بود و^۹
 بسبق خدمت و بندگی نسبت با صاحب قران از اقران امتیازی داشت
 بکاشان و حاجی علی قبوجی باردستان و شاه محمد بیک پیر حاجی
 بیک گاورودی و امیر زاده جهانگیر شاه حاجی بیک گاورودی که^{۱۲}
 همدان و توابع موروثی پدرشان بود بهمدان و بحکومت مالیات خواجه
 نظامالدین امیر علی پسر خواجه عمادالدین محمود حیدر که پدرش
 از اکابر عراق و وزیر بلاشریک سلطان محمد بای سنغری بود و^{۱۵}
 خواجه ضیاءالدین محمد که از اکابر یزد بود و اخی شهریار منشی
 قزوینی تعیین نموده با ایشان همراه ساخت و بمناشیر جهانمطاع و استمالت
 نامهای واجب الامثال و الإتباع اهل عراق را بعدل شامل و فضل^{۱۸}
 کامل امید وار گردانید و این مجموع^۲ از حکام و امنا و اکابر و اشراف و
 سادات و علما از راه خلخال و طارم و قزوین روانه عراق شدند و
 چون بطارم نزدیک رسیدند و لشکریان کار کیا سلطان محمد گیلانی^{۲۱}

^۱ و داروغه : N^۲ مجموع را : N

- که در طارم بمحاصره^۱ قلعه و غارتِ توابع مبادرت نموده بودند فرار نموده چون شغلانِ گیلان درخزیدند و جمعی که در قزوین هم از قبلِ کارکیا بحکومت آمده چون امرا از طارم عبور کرده بقزوین نزدیک شدند ایشان نیز بمواضعِ قهپایه و جبال که در میانِ قهپایه ورودبارست گریختند و ازدور در عرصه می نگریستند تا باز چه بازی رخ نماید که ایشان گرك وارد آمدند و طعمه ربودند و چون بقزوین نزول کردند 3
- امیر ابراهیم شاه بکارکیا از برای استخلاصِ صواحبِ قزوین که در قلعه^۲ (191 b) لمسر مقید بودند پیغام فرستاد و بتکرارِ مراسلات ایشان را رهانیده بقزوین آورد و حسن چلبی بداروغگی نشست و امرا و حکام باتفاق روانه عراق شدند و چون امیر یوسف بعراق آمده بود رعایتِ حزم می کردند و بتدریج میرفتند هنوز هرکس بمقصد و مقام خود نارسیده خبرِ ارجوفه از اعدای دولتِ قاهره بسطانیه رسید و بدیگر ولایات سرایت کرد مضمونِ خبر این برده که جمعی از امرای قرا قوینلو^۱ و چغتای باتفاقِ فرزندانِ امیر بایزیدِ بسطامی اردوی 12
- همایونرا که از آفاتِ زمانِ درامان باد برهم زده اند و فرخ زاد پسرِ جهانشاه میرزا که هنوز بسین^۲ تمیز نرسیده بپادشاهی^۲ برداشته اند بمجردِ این خبرِ کاذب جمعی پریشان روزگار مثلِ محمدِ علایی که از خواجه زادگانِ سلطانیه بود و دیگر امیر زادگانِ قرا قوینلو که در آن حوالی 18
- قشلاق داشتند برین خبر اعتماد کرده قدم در دایره^۳ عصیان و طغیان نهادند و محمدِ علایی باهلِ قزوین مکتوب فرستاد و این صورتی بی معنا را 21
- باقبح و جوه و اشنع طرق باز نمود و برادرِ خود را شاه ولی نام

¹ اق قوینلو N:

² بپادشاه N:

- بجانب حسن علی جهانشاه بیک به کردستان فرستاد و همین صورت
 برو عرض کرد و او را بسلطانیه و قزوین دعوت نمود و حسن علی
 میرزا مع جنونه و عدم سکونه^۱ این خبر را تصدیق نکرد و بدعوت^۳
 او فریفته نشد و قزوین وری بشامت جوار گیلان و رستمدار و امرای
 فیروزکوه و خوار برهم زده شد سید عضد که از مهابت داروغگان
 بجلال قهپایه رفته بود چون این خبر شنید بی تأمل لشکر کشید و^۶
 بظاهر قزوین آمد و در بیرون دروازه صف کشید تا داروغه را
 از شهر بیرون کند حسن چلبی که داروغه بود (192 a) هیچ التفات
 ننمود و پای وقار و استقرار خود را از جای نخبانید و مطلقاً از خانه^۹
 بیرون نیامد و از اهل شهر استعانه و استمداد ننمود و باسلحه و آلات
 حرب دست نکشید چون سید عضد آثار تمکین و شجاعت او را
 مشاهده کرد از معرض مقابله اعراض نموده از آن دروازه بدروازه^{۱۲}
 محله رستق القطن^۲ که قطان آن محله اقربای اویند و مشهورست بمحله
 سادات میل کرده و بخانه یکی از اقارب خود درآمد و سپاهیان را
 بحراست خانه باز داشت و بصغیر نفیر و آواز نقاره طنطنه و دبدبه^{۱۵}
 در شهر انداخت حسن چلبی را عرق جلادت ازین حرکت در ضربان
 آمده و نأره غضب اشتعال یافت با معدودی چند که نوکران او بودند
 سوار شد و بسر محله سادات آمد بمقابله نوکران سید و پیغامهای^{۱۸}
 تهدید آمیز فرستاد و زبان بدشنام و طعن برگشاد و بمحض تخویف و
 انذار او را از شهر اخراج کرد و بخانه خود معاودت نمود سید به نیم
 فرسخی که مسمی است بدستجرد آن شب اقامت نمود و مترقب^{۲۱}

برستق القطن: N^۲ سکونت: N^۱

می‌بود که آن خبر بتواتر و تعاقب ورود < و > وفود تحقق یابد و صدق آن بوضوح پیوندد تا باز بشهر درآید چون روز شد آن خبر بکاذب بتواتر پیوست از جانب محمد علایی و قشلاقیان آنجایی و داروغه از تواتر اخبار و تعدد روایات متأثر شد و باین‌تخاب اموال و تعلقات و اعداد طریق تجانب^۱ مشغول شد هنوز < آفتاب > ارتفاع نیافته بود که باز سید عضد چون غمه از غمام و یا ظلمه^۲ از ظلام از افق بلده برآمد و غباری از رهگذر او بر خاطر ارباب بصائر نشست داروغه از برای فرار نقود اموال و خفاف احوال و اثقال بر شتری تیز کام بست و نوکری چند که داشت و عدد ایشان متجاوز نبود همراه شتر پیش^۳ خود بایستعجال میراند (192b) چون سید عضد از فرار او خبر یافت با لشکریان خود و جمعی دیگر از اهل شهر که بحکم ضرورت و مصلحت حال همراهی او برایشان لازم بود < بر > اثر داروغه از برای اسر و نهب شتافتند حسن چلبی راهم در آن نیم فرسخی دریافتند و چون حسن ایشانرا بر اثر خود دید نوکران را برانندن^۴ و محافظت شتر اغرا و تحریض نمود و خود بنفس واحد برایشان تاخت و تارومار < ی > درایشان انداخت و مقتضی « رُبَّ وَاحِدٍ يَّعْدِلُ أَلْفًا » بظهور رسانید و چون حسن پشت کرد سید باز آن جمع پریشان را بهم رسانید و بار دیگر حمله آورد باز حسن نوکرانرا با شتر در پیش انداخت و حمله دیگر بر آن حمله

چون شیر ریان زنده و چون گرك درنده
افتاد در آن گله چون میش رمنده

^۱ بجانب N:^۲ ظله N:^۳ بیش پیش N:^۴ زندان N:

- و بهر حمله چند کس را مجروح میساخت و بهر طرف که روی میآورد پشت خود را در پیش میکشیدند و هرگاه که حسن نیزه خود را می جنبانید در پیش چشم ایشان هرمره از مرگان ایشان سنانی مینمود و³ چون شمشیر از نیام می کشید لمعان تیغ آبدار در نظر آن مردم چون قازم خونخوار می آمد و کشتی صبر و قرار شان پاره پاره می گشت هر کسی بر اسبی چون غریق بحار که بر پاره چوب بی اعتبار سوار شود و عنان بدست باد مخالف داده نداند که بکجا خواهد افتاد بگوشه می افتادند و سید عضد چون عضاده اسطربلاب معجون فروشان میدان قزوین از درجه ارتفاع افتاده و خطوط خطوط سعادت⁹ از صحیفه مطلوبش زدوده و فرسوده حیران و سرگردان گاهی بدین سر جنوباً و <گاهی بدان سر > شمالاً می تاخت چشمها چون سوراخ لبته بی نور بر اسبی چون عنکبوت کج رفتار و بی زور برگرد برج و¹² باروی شهر بر خلاف توالی مراد می گشت و شطیه نیت بی رویتش بمنظره¹ (193 a) مقصود راه نمی یافت بهروجه که بود چون آفتاب بوسط السماء استوا پذیرفت بشهر در آمد و باز بهمان حجره که دیروز ازو محجور و مهجور بود فرود آمد و بهمان ساعت معوج بطالع نامساعد خبر یافت که سهراب بیک پسر رستم ترخان که در زمان جهانشاه بیک که والی قزوین بود و آن شهر باقطاع داشت با اتفاق¹⁸ شاه قوی برادر زاده له صفر شاه که عمش از امرای عظام و صاحب طوق و نقاره بود بنابر همان خبر از قشلاق که هم در آن شش فرسخی بود بشهر خواهند آمد و داعیه انتقام از گیلانیان و التقام طعمه که²¹ بدست ایشان در آمده دارند سید عضد هنوز از پیکار حسن فارغ

¹ بمنظره: N

- نا گشته در معرض اندیشه دیگر افتاد و چون بی امر سلطان خود
 بی مشاورت امرا و اعوان دولت درین امر خطیر « كَالْعَشْوَاءِ
 3 فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ » افتاده بود از کارکیانیز خائف و هارب بود و
 بهلاك شدن راضی و راغب آن شب برو چون روز بحران در کشاکش
 خوف و بیم پایان رسید گاهی امیر مرض دست و پای او را بر هم
 6 می بست و گاهی والی طبیعت ابواب اطلاق بر روی میگذشاد تا زمانی که
 بر آسوده گان مراقب امن و آمان و غنودگان مهادر خواب گران
 بندای « الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ » و صدای « أَلَا مَسُّ الدَّابِرِّ خَيْرٌ
 9 مِنَ النَّوْمِ > اَلْغَابِرِ » از خواب غفلت بیدار می شدند و مستولیان
 و ساوس آمال بسلاسل و اغلال يك يك را گردن بسته کشان کشان بمیدان
 اعمال می آوردند و صحرا نشینان حواس ظاهره بهیمه طبیعت را بهیمه
 12 هواجس نفسانیه در زیر بار آورده بشهرستان بدن می کشیدند هر کس
 که از حوالی قشلاقات امیر زادگان باری یا خرواری شهر می آورد
 خبر رسانید که امیر زادگان قریب پانصد سوار و پیاده از ترکان (193 b)
 15 و کُردولُر جمع آورده چشمها بخون دماء گیل و حکومت شهر و
 مَا يُعَدُّ مِنْ هَذِهِ الْقَبِيلِ سیاه کرده متعاقب میرسند تمام اهل شهر
 علی الصبح چون شعاع آفتاب بر درو بام افتادند و مجموع متحیر و
 18 پریشان و متغیر که آیا ازین گردو غبار چه فتنه و یا ازین پیاده و سوار
 چه بازی رخ نماید خاطر صلحا و زهاد زعلها و فقرا و مساکین
 و شهربان و دهاقین چون هوای گیلان آشفته گشت و دیدها چون دریای
 21 قلزم در موج خوناب و اضطراب افتاد ناگاه از طرف سیادهان سیاهی
 سپاهیان نزدیک آمد و از اندرون شهر نیتد عضد باز نفیر و طبل بازی
 کنان و هنگامه گیران در پیش انداخت و سواران را لعبت بازان از پرده

بیرون آورده ازین ضلع بدان ضلع و از آن گوشه بدین گوشه می کشید
دی روز از مقاتله يك سوار تارومار گشت امروز بمقابله پا نصد
پیاده و سوار خود را استوار می یافت

3

بسر سرسام داری در شکم باد تو پنداری که آن عقل است و این زور
بیک شافه ترا معلوم گردد که هستی ناتوان و از خرد دور

- 6 امیرزاده گان بر دروازه ابهر که یکی از ابواب شهرست آمدند و سید
عضد از اندرون شهر بهمان صوب متوجه شد امیر زادگان عنان
پیمچیده بدروازه محاه سادات که بر صوب رودبار گیلان گشاده
است آمدند تا راه بر ایشان بگیرند ایشانرا چون حیوانات جنگل بچنگال
9 سباع ترکمان و گردولر گرفتار سازند سید عضد نیز بهمان صوب روی
آورد و جمعی را بایستعانه پیش شیخ نورالدین عبدالرحمن فرستاد و چون
12 سید عضد بدر دروازه رسید از پیش شیخ دوکس از علما و صلحا
بمصالحه بدیشان پیوست مجال اتصال محال نمود شیخ نیز از خانه
(194 a) متوجه ایشان گشت تا رسیدن شیخ آتش حرب تیز شده بود
15 ولشکر گیل چون وقود خشک درهم سوخته قریب سی نفر کشته
شده و باقی مجروح فامتا بعضی که جلد و پهلوان بودند از اسب فرود
آمده بخانه چون زنان پنهان شدند و سید عضد يك سواره از آن میان
در صدمه اولی که هنوز مواد فتنه غلیان نیافته بود گریخت و هیچ
18 جا عنان باز نکشید تا سراز دامان کوه رود بار بیرون کرد

نظم

- 21 شنیدم که آن مرد کوتاه دست جل جامه خویش بر گاو بست
یکی آب پیش آمدش بس عظیم گذر یافت در راند بی ترس و بیم

- چو گاوش به تیر آبِ وادی رسید بگردید پالانش و دید آنچه دید
 برون رفت گاوش از آن آبِ زفت ولی بارو پالانش یکسر رفت
 3 چنین گفت با گاو کای حق گذار چه خوش پاک بیرون شدی زین گذار
 رهیدی ز پالان و بارِ گران مراهم رهانیدی زین آب و آن
- و کیای نامور که یکی از سرهنگان لشکر و والی طالقان بود گرفتار و
 6 پسرش زخم دار گشت و در روزِ دوم در قزوین پسرش بهمان جراحت
 وفات یافت و قریب بیست نفر اسیر ماند و بدرخواست شیخ از قتل
 خلاص شدند و امیر زادگان در شهر منزل گرفتند و بضبطِ صونگ
 9 گیلان و صونگ چغتای مشغول شدند و آوازه افتاد که کار کیا سلطان
 چارِ احضار انداخته که لشکر از تمام گیلانات و رستمدر با بیل و تبر
 بیرون آیند و قزوین را خراب کنند و بقتل و اسر و غارت و آنچه
 12 مقدور باشد از بدی قیام نمایند و ازین خبر اگر چه محضِ ار جوفه بود
 تمام خلق دل از جان و دستها بر آسمان برداشتند و قوعِ این صورت
 در آخرِ رمضان (194 b) بود صبحِ عید هیچکس را پروای تهنیت
 15 و مجالِ اطعام و استطعام و خروج بمصلی و انیان بوظائفِ عید نمانده
 بود شیخ و بعضی از صلحا بمسجد جامع در آمدند و نمازِ عید
 گذرانیدند و بدعا و زاری و تضرع مشغول گشته خطیب بر منبر بر آمد
 18 و خطبهٔ مودعانه آغاز کرد اهلِ مسجد چون کنه کاران که بپای
 دار انتظارِ راحت کشند حاضر شده با دلهای پر آشوب که ناگاه
 در اثنای خطبه آوازه افتاد که نوکرِ قطب الدین قابض از معسکرِ
 21 همایون آمده و بشارتِ صحت و عافیتِ ذاتِ همایون که همیشه در کنفِ
 حفظ و حرزِ حضرتِ آفریدگار باد باستالت و نوازش نامها بسکّانِ قزوین

- از دیوانِ اعلی آورده عیدی که بر خلق چون روزِ عاشور پر فتنه و شور
 مینمود چون ماتمی بسور مبدل شد بتقدیرِ محوّل الاحوال و مقلّتب
 القلوب والابصار تغیر و تبدل یافت چون خطیب از منبر فرود آمد آن
 شخص آمد و احکامِ جهانمطاع که بتاریخِ عشرین رمضان اصدار یافته
 بود علی رؤس الملا رسانیده خواندند و دعاها نثار کردند و آن شخص
 گفت که همراهِ منصور بیک که داروغهٔ این شهرست از قبلِ شاه و
 شاه زادهٔ عالمیان سلطان خلیل بهادر که سالهای بسیار با اخوانِ
 نامدار در ظلّ ظلیلِ ریایاتِ گیتی ستانی بر مسندِ ابتهت و جلال و
 سریرِ عزّ و کمال پاینده باد با او همراه بودم و داروغه از طارم عبور
 کرده فردا علی الصباح بشهر نزول میکنند و داروغهٔ که گریخته بود
 همراه او مراجعت میناید و شیخو بیک نام که بداروغگی سلطانیه معین
 شده همراه بود از طارم بجانب زنجان رفت از ورودِ این خبر چون
 نسیمِ روح بخش آن شهر بر آشفته چون جنّاتِ نعیم شگفته
 و خلقِ محضر را جانی تازه در کالبدِ رمیم دمیده گشت و از خوف
 (195 a) و وهمِ آن خبرِ کاذب اعنی لشکر انگیزی گیلان هیچ باکی
 بغیر از چنین بشارتی نمیدانستند روزِ دیگر داروغه چون عیدِ اضحی دو
 ماه را قطع کرده رسید

18 عیدی و چه عیدی و چه عید <ی و چه عیدی>

گوی خبر از آن مهِ فرخنده رسیدی

و شیخو بیک از راهِ زنجان <به> سلطانیه¹ متوجه شد و از سلطانیه محمد

21 علای قریب سبید سوار و پیاده <از> هر جانبی جمع آورده بطریقِ معارضه

¹ و سلطانیه: N

- و ممانعه بایستقبال رفت و داروغه را پیرامون شهر نگذاشت و بر
 امرار استبداد استقرار^۱ نمود تا زمانی که صدق آن خبر چون آفتاب
 ۳ ضحی سایه امن و امان بر کافه اهل ایمان افکند و برادر محمد
 علایی که پیش حسن علی میرزا بدعوت رفته بود خبر یاس فرستاد
 و حسن علی از کوهستان روی همدان آورده بود و جهانگیر پسر شاه
 ۶ حاجی بیگ در قلعه همدان بود بمحافظات قلعه مشغول چون محمد
 علایی را انتباه شد و بر خطای خود واقف و آگاه گشت روی بگریز
 نهاد و هم از فراغ شدگان او شخصی بوسعید نام از عقب او رفت
 ۹ و او را دستگیر ساخته بشهر آورد و داروغه سابق امیر علی نام که
 محمد علایی او را مقید ساخته بود تمام یراق ازو بازستده از قید بیرون
 آمده و محمد را در معرض انتقام کشید و مغلول و مسلسل ساخت و
 ۱۲ داروغه دوم نیز بشهر در آمد و باتفاق شش نفر <را> از نوکران محمد
 علایی پوست کنندند و محمد علایی را بتعذیب و شکنجه نداشتند و اموال
 که در ایام طغیان جمع کرده بود ازو ستدند و او را نیز پوست کنندند
 ۱۵ در روز پوست کنند او این بنده بحکم واجب الاذعان گیتی ستان
 که از پایه سریر اعلی نازل شده بود بسلطانی رسیده و بحوالی اردبیل
 که مخیم جلال بود توجه داشت والله اعلم (۱۹۵ ب).

۱ ر استقرار : N

ذکرِ توجّهِ حسنِ علی بهمدان و کشته شدنِ او

- از پیش گذشت که در زمانی که سلطان ابو سعید میرزا بمیانہ رسید و حسن علی از اوجِ ابّہت و ذرّوہٗ اقتدار بخاکِ مذلت و انکسار 3 افتاده بود و تختِ تبریز در تحتِ تصرفِ شاهزادہ سلطان خلیل میرزا و اعوانِ دولتِ صاحبِ قران در آمدہ بود حسن علی میرزا روی استعانہ بدرگاہِ سلطنتِ سلطان ابو سعید میرزا آورد و محمود بیکِ عمِ صاحب 6 قران با جمعی کثیر از امرا و امیر زادگان و ایناقانِ پادشاہِ مرحوم جہانشاہ میرزا از پیش آمدنِ حسن علی و بعد از آن بر آن درگاہ مجتمع شدہ و سلطان بایشان امیدوار بود کہ در مقابلہٗ صاحبِ قران بانتقام 9 اقدام نمایند و از برای مصلحتِ ملکِ محمود بیکِ <را> بحدودِ دیاربکر بامارت نامزد کردہ روانہ ساخت و حسن علی میرزا را تبریز چون عرصہٗ شطرنجِ سلطانِ مرحوم برہم زدہ شد و انگیز کہ کردہ 12 بود محضِ گندہ بازی و بی تدبیری بود بیدق را کہ بامید واری فرزند شدن رانندہ بود اورا روی باز گشتن نماند

- 15 چوشاہ از میان رفت فرزند چه باشد

- حسن علی را از خبرِ ویران شدنِ سلطانِ مجالِ اقامت نماند ہرچہ توانست برداشت و بمجالِ کردستان و ہمدان روی آورد و ابو یوسف میرزا نیز ہمین سبیل ، فامّا از یکدیگر گریزان بودند حسن علی بیعضی <از> 18 قہستان خود را محکم ساخت و قریبِ شش ہزار کس برو مجتمع شدند و بتدریج قوّتی یافت و ابو یوسف میرزا نیز باتفاقِ علی علی شکر و اولادِ

- محمدی میرزا و جمعی کثیر بجانب همدان و اصفهان متوجه شد چون
 اورا مجال مکث در آن حدود نماند و از حسن علی گریزان بود از همدان
 گذشت و حسن علی را داعیه فتح همدان و قلاع آنولایت کشان 3
 کشان (196 a) بهمدان آورد و شاه ویس حاجی پیری و برادرش
 شاه محمد و جهانگیر شاه حاجی در وقتی که داروغگان بعراق
 از پایه سریر صاحب قران میرفتند بضبط همدان و توابع رفته 6
 بودند بقلعه همدان تحصن نمودند و بمدافعه حسن علی اشتغال نمودند
 چون شاهزاده عالمیان محمد بیک نامزد یورش عراق شد احمد
 بیک احمدلورا بداروغگی اصفهان از پیش روانه ساخت چون 9
 احمد بیک بدرگزین رسید شاه ویس در دفع حسن علی استمداد
 و استعانت کرد و احمد بیک بامداد توجه بهمدان نمود چون بدر
 همدان رسید شاه ویس از قلعه بیرون آمد و باتفاق احمد بیک بمقابله 12
 حسن علی بمحاربه آمد و جنگهای سخت واقع شد میمنه و میسره اورا
 شکستند و از مردم حسن علی بسیاری بقتل آوردند و بغارت مشغول
 شدند و قلب حسن علی بقلب شاه ویس حمله آورد و اورا شکست و 15
 چون مردم بسبب غارت متفرق بودند انهمام واقع شد شاه ویس را
 کشتند و جهانگیر بحصن درآمد و احمد بیک روی بفرار نهاد و حسن علی
 از عقب رفت و اوسه نوبت بازگشت و با او بحرب اقدام نمود تا عاقبت 18
 بدرجه شهادت رسید چون این خبر بمسامع شاهزاده رسید با هزار
 سوار ایلغار کرده بر حسن علی تاخت و شرح آن عنقریب مذکور
 خواهد شد. 21

ذکرِ توجّه صاحبِ قرانی بجانبِ عراق

- در اوائلِ شتّوَال که سلیمانِ فَلَکِ مدارِ جمشیدِ مسند نشینِ سپهرِ
 چارمین از دیارِ معموره، جنوب که جوانغارِ معسکرِ همایونِ اوست ³
 لواءِ زرنگارِ بدارِ الملکِ شمال که برانغارِ اردوی عالمِ حمایِ حضرتش
 باشد و این توده، غبرا رباطی است در گذرگاهِ مسافرِ آنولایت
 بر افراشته و یکماهه راه از نقطهٔ تقاطع که زاویهٔ ایست بر سرِ دوراه ⁶
 مشرق که یکی از آن دو راه منطقهٔ البروج و دیگر را معتدلِ النهار
 (196 b) خوانند کوجِ بکوجِ بسیری معتدل آهسته و پیوسته قطعِ
 مسافت کرده سرحدِّ اردیبهشت را که ییلاقِست چنان سبز و خرم که ⁹
 کوئیا باغِ ارم نمونه، ویا روضه، بهشتِ گوشه، ازوستِ نخیمِ جمالِ
 جهان آرای ساخته ساقیانِ سواتی و عیون را درلاله زارِ جبال و
 تلال و مراتع و اطلال امر میفرمود که زلالِ سلسالِ «عَدَبُ» ¹²
 فُرَاتِ سَتَائِغِ شَرَابُهُ» ¹ <در> پیاله و جامِ نسترن و نسرين و
 اقداحِ رنگارنگِ ازهار و ریاحین ریزند و نوازندگانِ رودهای
 دلنوازِ آبِ روان و سازندگانِ سرودهای غمگدازِ پر برگ و نوای ¹⁵
 اغصانِ سروچمان و بلبلانِ دستانِ سرای خوش الحان را بدین بیت
 ترنمِ کنان گردانید
 یارونگار آمده تازه بهار آمده جامهٔ تقوی بیند جامِ لبالب بیار ¹⁸
 حضرتِ صاحبِ قران از قشلاقاتِ موغانِ رایتِ ظفر نگار برافراشته

¹ Melāike sûresi (XXXV), 13. āyet.

- بعزمِ اردبیل <و> تبریز و یورشِ عراق بیرون آمد <به> شاه <و>
 شاهزاده عالمیان نو باوه بوستانِ عدالت غنچه گلستانِ ایالت نخلِ باسقِ
 3 سروری صبح صادقِ دادگستری برازنده چترِ خسروی و رشکِ نگاشته
 مانوی رقم فرموده بود و اشارت کرد که باده هزار جوان از نوکرانِ
 خاصه خود با بعضی از امرا مثلِ عثمان بیکِ جهانگیر و علیخانِ جهانگیر
 6 و ابراهیم بیک و مظفر بیک <و> سیدی احمد بیک <و> شاه منصور
 شاهسوار و سهرابِ <رستم> ترک ترخان و شیخ حسنِ پورناک و شیخ
 محمودِ قطبگو <لو> برسم ایلغار بر حسن علی تازند و بنیادِ ظلم و فساد و
 9 افسادِ اورا از جهان بر اندازند و از آنجا بایصفهان متوجه شوند و یراق
 کرده بدفعِ امیر یوسف و اتباع و پاک کردنِ عرصه فارس و اشباع قیام
 نمایند شهزاده عالمیان بر حسب فرمان <از> معسکرِ همایون (197 a) چون
 12 نهری که از ارس منشعب گردد روانه شد و بعزِ قدومِ حیات بخش
 تا بموضعِ میانه منازل و رباع را چون بارانِ رحمت خرم و خندان
 میساخت و آوازه نغمه اقبال و تشریفِ ریاتِ جلالش روز بروز
 15 مستجلبِ امن و امان و موجبِ سکون و اطمینانِ کافه بلادِ عراق
 بل سائرِ اهلِ ایمان می شد چون بموضعِ میانه نزول فرمود از اوس
 خاصه جدا گشته ایلغار کرد و سه شب در میان کرده با هزار نفر سوار
 18 بدرِ شهرِ همدان در وقتی <که> حسن علی قلعه شهر را محاصره ساخته
 بود و شاه محمد بیک و جهانگیر بیک و برادر زاده او شاه حاجی بیک باو
 مقاومتها کرده بودند و قریب ششصد جوان از نامداران و نامورانِ ایشان
 21 که از برای دفعِ صائل از قلعه بیرون آمده بودند بدرجه شهادت رسیده
 سگانِ قلعه را جان بلب آمده فریادِ الغیث و نعره یارب یارب منجیق وار

- بقلعه طارم اعلی میفرستادند و صفیر نفیر حسن علی نفورو
 تشویر در صغیر و کبیر قلعہ انداخته بود شاهزاده چون ابر آبدار که
 بر لب تشنگان بادیه خونخوار طالع شود جناح نجاح و سایه نجات و 3
 فلاح بر آن مستسقیان خشک سال قحط الرجال همدان انداخت و آن
 سوختگان را از حر سموم قهر آن مدبر شوم در کنف حمایت کشید
 بیک لحظه تار و مار در آن شهر یار ناکار انداخت و بیارقه شمشیر آتش 6
 بار لشکر اورا نیستان وار درهم سوخت و حسن علی بقید بی خلاص
 و قهر بلامناص گرفتار گشت به تیغ آبدار و بانواع اهانت و خواری
 جانسپار گشت فریاد و فغان ماتم زدگان قلعہ را فریاد رس رسید 9
 و مصیبت زدگان را بعزا پرسی و مجروحانرا بمرهم سازی و غم دیدگان را
 بدلتوازی دریافت و العجب در عرض یکماه دوشخص فتنه انگیز
 بی دین از روی زمین (197b) بأسفل السافلین و سجن سجین فرورفتند 12
 یکی شاه حسین لُروی کی حسن علی و درین فتح نیز نعمت فراوان
 از درهم و دینار و جواهر بیشمار و بهایم و اغنام و اسلحه و دواب
 بدست یاوران اسلام و دشمن کشان دوستکام در آمد و حضرت 15
 شاهزاده باسودگی و فراغ خاطر حط و ترحال¹ میفرمود تا < به > اغرق
 همایون و بمعسکر میمون التحاق یافت و هم در آن یورت که شاهزاده را امر
 بایلغار همدان و توجه بجانب اصفهان میفرمود پادشاهزاده یادگار محمد 18
 سلطان را نیز تربیت فرموده علم و نقاره داد و تمام امرای چغتای که
 بتابین این شاهزاده تمکین و توطین فرموده بود بتازه نوازش و انعام
 فرمود و هر یک را فراخور حال بتشریفات و انعامات پادشاهانه سرافراز 21

¹ ترخان N:

- 3 ساخت و بنصب رایت ایالت بجانب خراسان و ملک موروث امر فرمود و پادشاهزاده عالی تبار یادگارِ خواقین نامدار در یتیم شاهوار که سالهای بسیار در ظل رافت و عاطفت < حضرت سلطنت پناه > از آفت زمان در امان باد < با > امرای شیخ ابو الفضل علیکه و ابو الحسن ترخان و احفاد امیر فیروز شاه و امیر شیخ حاجی و شیخ بهلول و پیر محمد پیرزاد و پیر عثمان هندوکه و جهانگیر میرزای برلاس و سلطان احمد چهارشنبه و حسین خوارزمی و افضل برلاس و کریم داد و دیگر امرا و امیر زادگان با دو هزار سوار و پیاده تقریباً از باز ماندگان پادشاه سعید سلطان ابو سعید میرزا و جهانشاه میرزا از راه سلطانیه و قزوین وری کوچ بکوج متوجه گشت و در سمنان که مفتوح ولایت ایالتش بود داروغه گذاشت و بدامغان و بسطام نیز داروغگان فرستاد و در اواسط محرم سنه ۸۷۴ بی مانعی و منازعی بدار الملک استرآباد در آمد و منابر (198 a) آن بلاد را بدعاء خلود سلطنت صاحب قران و ذکر القاب نامدارش مزین ساخت و سکه رواج بر درهم و دینار باسم پاینده حضرتش زدند و الله داد نام را بنجر فتح بهایه سریر خلافت مصیر فرستادند در زمانی که رایات صاحب قران در یورش عراق بحدود همدان و شاهزاده به ییلاقات اصفهان رسیده بود الله داد رسید و فتح نامه بمطالعہ نواب نامدار رسانید و بیلاکات و تحف و خلعت پادشاهانه < که > برای شاهزاده یادگار محمد فرستاده < شده بود تسلیم کرده > معاودت نمود و درینوقت حضرت شاهزاده عالمیان محمد بیک باصفهان که 21 مصر ایالت و نامزد عدالتش بود نزول فرمود بعز قدوم همایون آن مملکت را مخیم سرادقات اُبّهت و جلال ساخته بود و اکابر و اشراف را

- علی قدر مراتبهم بتشریفات لایقه و سکن آنولایت را که سالها گرفتار ظلم و ستم در زیر بار اندوه و غم بودند بخلق کریم و لطف عمیم امیدوار ساخت و در اصفهان از برای تجهیز عساکر منصوره³ قریب یکماه مکث نمود دیوانیان خاصه شریفه اش مال واجبی آن ولایت را از برای ادای مواجب و مرسومات و گرك یراق بتحصول نهادند و ارباب و رعایا از غایت ابتهاج بمقدم همایون و استبشار بصیت⁶ معدلت و دولت روز افزون حضرت خاقانی صاحب قرانی بی کلفی آنچه در معرض یکسال بایست داد دفعه^۷ واحده^۸ جواب گفتند و شاهزاده چند روزی^۱ باجلیسان همراز و انیسان هم آواز⁹ و نقش بندان بذله گوی و دستان سرایان خوش خوی تازه روی و ساقیان سیمین ساق سیم عذار و محبوبان شیرین گفتار خوش رفتار

12

نظم

- همه سروقدآن صهباعذار پیاله بکف همچو گل در بهار
یکی در زده دست در تار چنگک (198 b) یکی نقشها ساخته رنگ رنگ
یکی عود بر دامن و دربغل نشسته بآهنگ قول و عمل¹⁵
گرفته دگر یک سرودی دگر ارس باری² آن يك بروی دیگر
بر لب زنده رود بعیش و عشرت مشغول شد والله اعلم.

¹ روزی بعیش و عشرت: N¹² Aynen böyle.

ذکر احوال شیراز از زمان حادثه جهانشاهیه تا زمان فتح صاحب قرانی گیتی ستانی سلیمان ثانی

- 3 بتاریخِ اوائلِ شوالِ سنه ۸۷۲ که جهانشاه میرزا از تبریز بجانب دیاربکر لشکرانگیختن گرفت امیر سیدی علی بیکِ بغدادی را که یکی از امرای عظامِ پیر بوداق میرزا بود و سالها از قبلِ او در بغداد حاکم بِلستقلال و استعداد بود و در سنه ۷۱ < ۸ > بعد از آنکه جهانشاه میرزا بغداد را فتح کرد و پسرِ خود را پیر بوداق بقتل آورد و او را نواخته همراه به تبریز آورده بود و تربیت کرده بابالتِ شیراز نصب فرمود و زمامِ حلّ و عقد و ملک و مال بکفّ کفایت و قبضه اقتدارِ او مربوط گردانید و سید < ی > علی در اوائلِ ذی القعدة بدار الملك رسید بوظائفِ مملکت داری و اقامتِ مراسمِ شهرباری چنانکه طریقه حکامِ نیک نام و سنتِ سنیّه و ولایتِ اسلام است قیام نمود اهلِ آن دیار را بمراعات و دلجویی در ربهقه مخالفت می آورد و نهالِ محبت در ریاضِ دلها بخیالِ فاسدِ سلطنت می نشاند
- 15 و چون پادشاه سعید بحدودِ دیاربکر رسیده بود و روز بروز ماده اختصام میانِ او و صاحب قران ازدیاد و استحکام می یافت آن داعیه دروقوی ترمی شد و درکنارِ عرصه شطرنج تفرّج کنان می بوده تا منصوبه بازِ فلک ازین طرحِ غریب که انداخته و دو شاه با تمکین را در یک گوشه بروی یکدیگر کشیده کدام را از اسبِ مراد پیاده خواهد ساخت (199 a) و در معرضِ شاه مات خواهد انداخت تا

- عاقبة الامر بمراد خود رسید و باخبر هلاک پادشاه سعید نهال مغروس را آب دادن گرفت ابواب عطا و سخا بر روی ارباب رجا برگشود و پایه جاه بقدر دستگاه بلند ساخت اعیان سپاهیان پادشاه که 3 در اولکها و تیولات مانده بودند و امثال و اقربان او که از روی نسب خویشتن را بلند ساخته بودند بنوکری او فرود آمدند و بمرسومات و مواجب و تشریفات و انعامات علی قدر المراتب بهره مند گشته در ربقه 6 طاعتش روزی بنا کام میگذرانیدند و ترقیب ایام استقامت و ترصد روزگار سلامت می نمودند و چون از فرزندان جهانشاه میرزا نوید شدند و بنای کار ابوالقاسم میرزا نا استوار میدیدند و 9 حسن علی میرزا با آنکه بعد مسافتی در میان بود بقلّت عقل و خلل دماغ انتساب داشت از و نیز جانب و ناامید می بودند بناچار با او در ساخته تسلیه خاطر خویش و توطین عقول دورانیش 12 می نمودند تا سلطان ابو سعید میرزا عراق را در حوزه تصرف کشید و زبده الافاضل مولانا محمد صاحب کشف را که از به بهان ولایت شیرازست و سالها بود که از وطن خود دور افتاده در هرات بایستفاده و 15 افاده اشتغال داشت و سلاطین او را بواسطه علو حسب محترم و سمو نسب مکرّم میداشتند بر مسالت از حدود خراسان در وقت یورش عراق بجانب شیراز فرستاد و سید <ی> علی را بآستان طاعت و فرمان برداری 18 خود دعوت نمود و بمواعید پادشاهانه او را استمال داد و چون مولانا الفاضل بشیراز رسید بتعظیم و تکریم <او> نشان تلقی حکم کرد و او را محافظت و مراعات می نمودند و یکی را از صواحب شیراز 21 خواجه قوام الدین محمد از برای ادای مراسم عبودیت و عذر تقاعد از توجه بآستان (199 b) سلطنت با پیشکش لایق فرستاد و همچنان

- مترقب می بود که همان استاد منصوبه باز طرحی دیگر انداخته و باز بخیال انگیزی رنگ آمیزی درین عرصه ترك تازی غریب خواهد کرد و
- 3 پیوسته از برای خبر گیری بهانه عرض عبدیت قاصدی و عرضه داشتی بدیوان اعلی می فرستاد و تأسیس امر سلطنت که مخیل دماغ مخیل او بود قیام می نمود آخر الامر زبده السادات و الاشراف سید
- 6 اختیارالدین حسن به بهائی که در کرم مرتضی دوران و صحت نسب و رفعت شان مشهور ایران است و خال خود را هر دو با مولانا شمس الدین همراه کرده روانه بجانب حدود اردبیل که معسکر سلطان
- 9 ابو سعید میرزا بود ساخت و انتظار انکسار می کشید مولانای مشارالیه بارسولان بقزوين رسیدند و این بنده او را بتخويف توقیف^۱ مینمود و بر مقتضی مصادقت سابقه با او مصاحبت و موانست بتقدیم
- 12 میرسانید و قرائن و علامات انهمام و انکسار سلطان براو عرض میکرد و او اعراض و استبعاد می نمود تا خبر هلاك سلطان با تعاقب ورود لشکریان برهنه و عریان و پریشان و حیران بقزوين رسید و مولانا
- 15 سید حسن که داروغه قزوين بود و جمعی کثیر از امیر زادگان و اعیان خراسان که بنام بردار <ی> آمده بودند و ایشان نیز انتظار خبر می کشیدند بخراسان معاودت نمودند و سید اختیارالدین توقیف نمود تا باتفاق این
- 18 بنده بپایه سریر اعلی صاحب قرانی افتخاریافت و بعواطف بیدریغ فائز گشته استمالت از برای سیدی علی بیک بتعظیم هرچه تمامتر گرفت و بشیراز متوجه شد تا سید اختیارالدین بشیرار رسیدند امیرزاده یوسف
- 21 بشیراز رسیده بود و سیدی علی بیک فرار کرده بجانب یزد توجه نمود

¹ بتوقیف و تخويف : N

ذکرِ توجّهِ امیر یوسف بجانبِ (200 a) شیراز و

انہزامِ سیدی علی بیک

- 3 چون سیدی علی بیک در شیراز استقلال یافت و دو سال تمام فارس را خداوندی کرد و اموالِ سلطانی و امرا کہ در شیراز و توابع بود در تحتِ تصرف آورد و بتجهیزِ لشکر و یراق صرف نمود و داروغگان بشہرہای فارس و خوزستان و ولایتِ اصفہان میفرستاد و خرابی میکرد
- 6 و احکام برسمِ سلاطین بآکابر و اشرافِ عراق مینوشت وصیتِ شوکتِ او بہر جانبی رسید امیر یوسف بجانبِ شیراز بامیدِ آنکہ سیدی علی اورا معاون باشد و سلطنتِ او <را> راضی و فرمان بردار توجّه نمود
- 9 چون از حدودِ ہمدان بولایتِ جربادقان رسید بآکابرِ اصفہان استمالتہای لطف آیز نوشت و ایشانرا دعوت بوعدہای پادشاہانہ نمود و رسول روانہ ساخت و سیدی علی بیک نیز از شیراز قریبِ دو ہزار سوار بجومہ
- 12 اصفہان بامیدِ فتح فرستادہ بود اصفہانیان هیچکدام از آن دو فریق را در معرضِ قبول نیاوردند و یعقوب آقارا کہ از پایہٴ سریرِ اعلیٰ صاحبِ قرانی بداروغگی ہمراہِ سید زین العابدین میرِ میران آمدہ بود
- 15 مراعاتی مینمودند و چشمِ امید بشاہِ راہِ نزولِ رایتِ جہان پناہِ صاحبِ قرانی گماشتہ در پسِ دیوارِ انتظار نشستہ بودند ازین طرف
- 18 لشکرِ شیراز از اصفہان مایوس و از امیر یوسف گریزان بشیراز معاودت نمودند و از عقبِ ایشان امیر یوسف نیز از اصفہانیان نومید ہم بدان صوبِ مقصود توجّه نمود و اہلِ اصفہان مترصدِ اخبارِ بشارت

می بودند که ناگاه بطلوع خورشید از روشنائی چراغ فراغ یافتند و
 آفتاب دولت محمدی از مشرق امید شان تابیدن و تیغ خورشید
 شوکتش سنان آسا در چشم اعادی خلیدن گرفت خبر قتل
 3 حسن علی شایع و آثار توجه شاهزاده از همدان بایصفهان متواتر و
 متشایع گشت (200 b).

ذکرِ توجّه صاحب قران از اردبیل بعراق و فارس و توجّه شاهزاده از اصفهان بشیراز

- 3 چون صاحب قران شاهزاده محمد بیك را بعراق و یادگار محمد میرزا بخراسان فرستاده از راه اردبیل بعزم قلع و قمع امیره سلطان استاره توجّه فرمود و امیر علی بیك پسر امیر بایزید بسطام را که امارت اردبیل و قزل آغاچ و موغانات با تمام قبائل و اقوام جاکیرلو 6 موروثی او بود و در حادثه جهانشاهی صاحب قران او را از قتل امان داده امضای امارت در ملک موروث بعهد و میثاق روانه ساخته بود با سلطان ابوسعید میرزا اختلاطی تمام نکرده بود و ازو تجافی مینمود و 9 بعد از قتل و خرابی سلطان روی بدولت قاهره آورد و بنوازش و عواطف محظوظ گشت او را با جمعی کثیر بیای قلعه شندان که گریزگاه امیره سلطان بود فرستاد و رایات جهانشانی نیز متعاقب بولایت اردبیل که 12 متصل بدان قلعه است نزول فرمود و علی بیك در جنگل و شعاب جبال امیره سلطان در آمد و خرابی بسیار بر مواضع و قرای او جریان یافت و معدودی چند از اعزّه لشکر در کمین گاه کوهیان دستگیر شدند و امیره 15 سلطان رهایی ایشانرا با شفاعت شیخ الاسلام اعظم شیخ جعفر که واسطه عفو و اغماض صاحب قرانی از جرایم امیره سلطان شده بود منضم ساخت و بتوسّل در خواست شیخ از صاحب قران و اخذ عهد و میثاق 18 ازو در سلك متابعت و قبول مال و پیشکش و تسلیم مفاتیح قلاع از قهر سلطانی و محاصره قلعه خلاص شد فرمان همایون به بیرون آمدن

- ۳ علی بیک و کوچ کردن اردوی همایون از آن ولایت صادر شد و از ظاهر اردبیل و حومه قلعه شندان کوچ کرده از راه ولایت <و> قصبه سراو بدار السلطنة تبریز <توجه فرمودن> مقرر شد و از یلاقات سراو باصغار شهزادگان و والده عظمی و مهادر سلطنت عیناف و جمعی مخصوص از دیوانیان و اینتاقان و محرمان (201 a) در اواخر دی القعه
- ۶ ازالوس جدا گشته شاهزاده عالمیان سلطان خلیل بهادر و میرزا محمد تواجی و دیگر امرای عظام را در اردوی همایون گذاشته به بلده طیبه تبریز چون رحمت آسمان روان شد و در اوائل ذی الحجه احرام دخول بلده بسته برداء «التعظیم لأمیر الله» و ازار «الشفقة لیخلف الله»
- ۹ توجه بتعظیم کعبه رضای حق عز و علا و قبله صدق و صفا با بندگان درگاه مولی پیتس آمد و اعیان و اشراف بلده چون مجاوران حرم بتعظیم و تکریم محمل خلافت بیرون آمده با تحف سلام و دعا و تبرکات تحیه و ثنا آواز بملاء اعلاء رسانیدند

نظم

- ۱۵ سلام علیکم مرحبا خیر مقدم بخیر زمان جئتم خیر بلده
ا اتم جبال من حدید مسرد تجاه العتاة الارذلین الاذلة
ام الابحر الذخارة الضف او بها فتبلغ صرعی حایصتها کلقة
جراحتنا التامت و راحتنا نمت بدكة اطلال الا باطیل دکت
۱۸ وقود دواعیم علیهم توقدت عمود دواعیم علی العدل دلت
کنار التعدی بالهزائ تشببت براز التحدی للبراز تجلت

ذکر توجه صاحب قرآن از اردبیل بعراق و فارس و توجه شاهزاده ۵۲۳

عرانینُ بطنانِ الزهّادةِ والتّقی اذیموا دعاءً من صمیمِ الطّویةِ
عفی الله عن ذنّبی وعن کلّ من دعا عریّاً خلیّاً عن سیّاتِ الرّعونّةِ

3 1

صبح دوشنبه عید فرخنده و آفتاب تابنده بر آن شهر سایه معدلت
گسترانید و از راهی که مفضی است بمسجد و خانقاه مظفریه که
احداث^۳ خاتون جهانشاه بیک و مدفن پادشاه سعید و خاتون و فرزندان
محمدی و ابوالقاسم است عنان دخول > به < بلده منعطف داشت و چون
بمابین مسجد و خانقاه رسید عنان کشیده فاتحه و دعایی بر کشندگان
خنجر خونریز خویش خواند

9

نظم

آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب
کشته غمزه خود را بنواز آمده

12

و از روی تواضع با مجاوران که سفره تبرک از خانقاه پیش راه آورده
بودند وعده معاودت زیارت شاه و شاهزادگان و التفات ضبط مسجد و
بقعه و خادمین و مجاوران فرموده (b 201) و از آنجا عبور کرده از راه
میدان بخانه صاحب آباد که بنای پادشاه مرحوم است و بمبارگی و طالع
مسعود فرود آمد و روز دوم نزول سادات و علما و اهالی
تبریز و سائر بلاد که در ظل لواء دولتش بشهر در آمده بودند

18

¹ Dört satırlık boşluk.

² N: حدث

- بمجلسِ همایون دعوت فرمود و بمواعظ و نصایح و ارشادِ متصدیانِ
 امورِ ملک و دین مجلس را مزین فرمود و چون بمسامعِ علیه شکایت
 3 از خیانتِ قضاة و متولیانِ امورِ شرعیه آجا رسیده بود قضاة را
 تخویفی بلیغ کرد و بعد از چند روز مجموع را معزول ساخت و یکی از
 موالی تَرک بتعریفِ این بنده و تقویت و تربیتِ صدورِ عظام بحکومتِ
 9 شرعیات متعین گشت و تحفیفی عظیم در جهاتِ دیوانی که بر سکنانِ
 آن بلده و ولایات در زمانِ پادشاهِ سعید و سلاطینِ سابقه مقرر بود
 فرمود و نشانِ واجبِ الاذعانِ منشیانِ دیوانِ اعلیٰ بانشا و املائی شکسته
 9 بسته این حقیر اصدار فرمودند چون نمازِ عید گزارده شد با لُوسِ
 همایون پیوست و کوچ بکوچ تا بهمدان در عرضِ یکماه رفت در آن
 بیلاقات خبرِ فتحِ استرآباد بدستِ شاهزاده یادگار محمد سلطان و ذکرِ
 12 القابِ همایون بر منابرِ استرآباد و بلادِ قومس و ضربِ درهم و دینار
 نیز با سَمِ نامدارِ جهانگیرِ او بر سالتِ الله داد نامِ بیایه سریرِ خلافت
 مصیرِ اعلیٰ رسید و از یزد نوکرِ امیرِ ابراهیم شاه با عرضه داشت
 15 مشتمل بر خبرِ دخولِ امیرزاده یوسف بشیراز و خراب شدنِ امیر
 سیدی علی و پناه بدرگاهِ جهان پناه آوردنش بدیوانِ اعلیٰ آمد و هم
 در آن بیلاق فرمانِ همایون بنامِ شهزاده محمد بیک بتجهیزِ لشکر و
 18 توجهِ بجانبِ شیراز صادر گشت و رسولِ یادگار محمد سلطان با خلعتِ
 پادشاهانه از برای شاهزاده و مکتوبِ لطف آمیز و انواعِ مواعید
 بازگشت (202 a) و رایتِ ظفر پیکرِ بزمِ یورشِ فارسِ بجانبِ
 21 مشهدِ مقدسِ امامِ سهلِ علی صلعم و مزارِ مقدسِ خواجه حسنِ

- ماضی^۱ برافراشته شد و شاهزاده بعد از وصول فرمان قصا جریان از اصفهان بلب زنده رود نشست و بترتیب لشکر مشغول شد و جمعی از امراء عظام از پایء سریر اعلی بدو پیوستند و در عرض یکماه^۳ حضرت صاحب قران نیز بیلاق به بیلاق بحدود ولایات اصفهان نزول فرمود و شاهزاده کوچ بکوچ متوجه گشت بعد از ده روز رایات جهان پناه صاحب قرانی بمرغ رستم که به پنج فرسخی شهر اصفهان^۶ است فرود آمد و اکابر و اشراف اقبال وار استقبال نموده بمزید عواطف و احسان سرافراز گشتند و ساوری و پیشکش چون پای مور و حضرت سلیمان کشیدند و از آنجا کوچ کرده اکابر را باز گردانید و بقدغن و^۹ استعجال تمام متوجه گشت و شاهزاده منقلای لشکر بود و پنج مرحله پیش خط و ترحال می فرمود چون نزول در حوالی ایزدخواست نمود خبر رسید که صیت عزم صاحب قران و توجه شاهزاده بأمیر^{۱۲} یوسف رسید و اوراپای ثبات و قرار از جای رفته بجانب ولایات کرمان توجه نمود بدین خبر و اخبار شاهزاده عالیقدر پایء سریر اعلی عرضه داشت نوشت و فرمان همایون اصدار یافت که عنان از صوب شیراز^{۱۵} مصروف بجانب ابرقوه گرداند و پیش راه ایشان بصدمة صدای توجه لشکر جرّار بر بندد بر حسب فرمان شاهزاده عنان پیچیده بصوب ابرقوه متوجه شد خبر گیران از هر جانب آمدند و چنان^{۱۸} رسانیدند که امیر یوسف بالشکری عظیم شبانکاره رسیده و مجال توقّف ندارد بدین خبر شاهزاده ایلغار کرده براه شبانکاره روانه شد و از راه راست رایات صاحب قرانی کوچ بکوچ بشیراز توجه نمود تا نزول^{۲۱}

قاضی : N^۱

همایون بیک موضع مابین واقع شد چون ابویوسف میرزا از شیراز رفته بود و شیرازیان از رستخیز (202 b) غوغای ایشان بدستگاه صیت¹ معدلت صاحب قران امیدوار بودند چون مستسقیان خشکسال که از برای نزول باران از شهر بیرون روند بطلب داروغه و استدعاء امن و امان روی به بیابان نهادند و دارالملک شیراز که مدتی مغلوب فتنه و آشوب و لکدکوب جمعی پریشان منکوب بود بزبان حال روی بدین مقال آورده می گفت:

نظم

9 بیا که منظر چشم من آشیانه تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست

از پایه سریر اعلی امیر مجدالدین اسمعیل که صاحب قرانرا وزیر کافی نیکو تدبیر است و بعد از وزارت پیر بوداق و حسن علی و سلطان ابو سعید میرزا در دیوان صاحب قرانی بهمین منصب شریف منسوب و منصوب بود از برای استمالت و استیناس کافه خلق و عامه ناس و ضبط امور ملک و مال و نصب کارکنان و عمال بر حسب اشارت علیه پیشتر بشهر درآمد و فوج فوج از اکابر و اشراف از جوانب و اطراف بتحف دعا و ثنا و هدایای صدق و صفا روی بشاه راه امید نهاده بازردوی همایون می پیوستند و از اُردوی همایون امرا و ایناقان 12 جوق جوق از سر عیش و حضور و ذوق و شوق بشهر در آمدن گرفتند و بنزول آیت رحمت بزایویه رضوان رهوان حمایت بشارت میدادند 15 18

¹ N: دستگاه بصت

نظم

- ای سبک روح چون نسیم شمال وی سبک سیر مرغ میمون فال
 از کجا میروی^۱ و چیست خبر وز که داری بگو نشان و اثر 3
 هستی از بوستان خلق حسن یا نسیمی زوادی ایمن
 مرحبا مرحبا تعال تعال انا عطشان اتم السلسال
 بعد از حصول امان و حلول اطمینان صاحب قران سایه اجلال و 6
 افضال بروهاد و تلال و رسوم و اطلال انداخت و بشواری شمس عدل
 واحسان ظلام ظلم و عدوان از درو دیوار عیش سگان آن دیار
 بیکبار برداشت چنانکه قول شاعر 9

نظم

- گشت شیراز گلشنی تازه (203 a) وز بهشتش هزار دروازه
 چون گلستان شیخ تازه و خوش همچو بوستان جاودان دلکش 12
 بسعادت رهوده از میدان گوی عیش و حضور و رامن و امان
 ازین طرف تحت شیراز متقاد فرمان سلیمان زمان شد و از آن طرف دیوان
 ضلال و اضلال مسخر قهرمان شاهزاده جهان و امرا و ارکان^۲ 15
 بسلاسل و اغلال نکال گرفتار شدند شاهزاده چون کوکبی تابنده
 با جوانی چند چون قضای آسمانی شتابنده براه شبانکاره بر سر آن
 قوم جفاکیش ستکاره تاخت هشتاد فرسخ راه بشش روز قطع کرده 18

^۱ مرسی N:^۲ Burada bir kelimelik bir boşluk vardır.

صدمهٔ صولتش چون اجلِ معلق ایشانرا فرو گرفته حرکهٔ المذبحی
می نمودند بیک لحظه معدودی چند و شاهزاده بر سمندی چون برقِ جهنده
و چون رعدِ دمنده 3

نظم

بهیجا علم وار بر کرده گوش چو کوس و کورگه بجوش و خروش
بوقتِ تلاطم چو کشتی نوح حصارِ امان و کلیدِ فتوح 6
چو تختِ سلیمان علیه السلام که بابادِ صرصر بُود هم لجام
همه برباد پایانِ آتش کردارِ گور افکنِ آهو رفتار بر آنجماعت که از
دوازده هزار سوار متجاوز بودند تاختند و بشمشیرِ آتش بار دمار 9
از روزگارِ شان بر آوردند امیر یوسف که چشمِ جهان بینش چون
دیدهٔ یعقوب برهم و کارِ ملک و مال و اهل و عیالش چون زلفِ زلیخا
آشفته و درهم بود اسیر و دستگیر و خونِ بیگناهان اورا دامن گیر گشت 12
کارِ او بر قتل قرار یافت و نامدارانِ لشکرش بر قرار

نظم

عزیزی و خواری خدا میدهد بهر کس که باشد روامیدهد 15
«تُعَزِّزُ مَنْ تَشَاءُ»¹ آیتی از کتابِ جمالِ او «و تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»²
روایتی از فرقانِ جلالِ اوست

نظم

نی عقل بکنه لا یزالِ تورسد نه فکر بغایتِ جلالِ تورسد
در کنه کمالِ نرسد جز تو کسی کو غیرِ تو کس تا بکمالِ تورسد 18

¹ Āl ʿImrān sūresi (III), 25. âyet.

² Aym âyetin devamıdır.

- درمنتصفِ ربیعِ الثانی امیر یوسف میرزا (b 203) بقتل آمد و اردوی
 برهم بسته اش درهم شکسته گشت و پیرعی با جمعی از مخاذیل
 3 «كَالْعَشْوَاءِ فِي السَّيْلَةِ الظَّالِمَاءِ» حیران و پریشان و بشامتِ ظلم و عدوان
 و نقضِ عهد و پیمان از محروسهٔ امانی سردر مهالكِ خذلان و مسالكِ
 عصیان و طغیان نهاده اهل و عیال را بدستِ اسیری گذاشته با جمعی
 6 از بقیهٔ السیف که چون گوی درختمِ چوکانِ تصاریفِ روزگار و
 تقالیبِ لیل و نهار افتاده بودند و بهرجانبی که روی می آوردند از غایتِ
 بی‌دولتی در بدرِ <هر> دولتی و از هر صولجانی دُولتی می یافتند روی بخراسان
 9 آوردند و بسططان حسین میرزا پیوستند و شاهزاده چون از آن ایلغار فارغ
 گشت روی بدرگاهِ جهان پناهِ صاحب قران <در> شیراز که مضربِ
 سریرِ نصرت صریر بود آورد و در اواخرِ ربیعِ الثانی بیهجت و شادمانی
 12 دولتِ وصول را حائز و بتشریفاتِ قبول محظی و فائز گشته با امراء
 عظامِ صاحب قران که بامداد و اسعاد از پایهٔ سریرِ اعلی رفته بودند
 بشهرِ شیراز در آمد و صاحب قران دو ماه بلدهٔ محروسه را در کنفِ
 15 حفظ و امان و سادات و قضاةٔ اسلام و علما و ائمهٔ اعلام و صلحا و فقرا
 و صدورو اعیان را بنظرِ تربیت ملحوظ ساخته همه بامضا و ابقا و
 مناصب و سیورغالات و مواجب نواخت و اربابِ حاجات <را> مقضی
 18 المرام خشنود و شادکام ساخت و بعزمِ قشلا میشی از راهِ ابرقوه و
 ولایاتِ رویدشت و قهپایهٔ اصفهان بکاشان نزول فرمود و بعد از
 توقف¹ دوسه روز بمدینهٔ قم توجه فرموده بعمارتِ خاصهٔ شریفه که
 21 در خانهٔ الیاس خواجه امیر بانشا و احداث نموده بود نزولِ اجلال

¹ یوسف: N

- ارزانی داشت و امرا و ارکان دولت با خاصه گیان حضرتش هر يك
 بخانه که یراق زمستان در آن خانه گرفته بودند فرود آمدند و هر
 3 چهارشنبه بر سریر سلطنت که پیشگاه خانه میزدند بار عام میدادند تا
 دادخواهان ممالک محروسه در آنروز (204 a) عرض حاجات مینمودند
 و بحصول مقاصد و وصول بمطالب عائد میگشتند سه ماه از زمستان
 6 و دو ماه از ربیع برین منوال مقرر بود و هر شب جمعه سادات و علما و
 اکابر و اشراف اطراف که بپایه سریر عدالت مصیر می آمدند بمجلس
 همایون دعوت میفرمودند و مسامع حضار را بفوائد و لطائف و
 9 مواعظ و نصایح و ذکر صلحا و ابرار مزین میداشت و درین قشلاق
 شاهزاده عالمیان در درج خلافت درئ برج سروری و انافت سلطان
 خلیل بهادر ملازم درگاه جهان پناه بود تازمانی که آفتاب بهرج حمل
 12 درآمد و قشلاق گریختگان قوای نامیه را بصد زیب و آیین در صحن
 چمن جلوه داد بلبانرا در¹ گلستان بهزار دستان در سراییدن آورد و
 گل را بصد برگ و نوا برخسار بوستان بنظاره مستان خنده زنان
 15 ساخت نسیم بحری نقاب از رخسار گلبرگ طری کشید و زلف عنبر
 آگین بنفشه را از برای جمعیت دلهای پریشان شانہ میزد چشم نیم
 مست ترکس بعارض سیمین سمن نگران و غنچه بریاد لبان خندان
 18 نارون جامه دران می شد درینوقت حضرت خاقانی صاحب قرانی او را
 رخصت فرمود که بقزوین که اقطاع او بود توجه نماید و سگان
 آنجا بعز قدوم همایون در ظل رایت حمایت جای دهد و لشکر خاصه
 21 را یراق کرده بهرجاکه معسکر ظفر پیکر باشد بظل جناح

از N: ¹

ذکر توجه صاحب قران از اردبیل بعراق و فارس و توجه شاهزاده ۵۳۱

- رایت جهان حمایت رسانند بر حسب فرمان واجب الاذعان بقزوین
توجه نمود و بعد از یکماه بدرگاه جهان پناه معاودت فرمود هنوز
رایات صاحب قرانی از بلده قم به ییلاقات بیرون نرفته بعز رکاب 3
بوس رسید و درهشتم ثور بعزم امداد یادگار محمد سلطان ولد
سلطان محمد بایسنغربا لشکر خاصه و دیگر امراء عظام بامر جهاتمطاع
صاحب قرانی متوجه خراسان شد و درینولا شاهزاده عالمیان زینل 6
میرزا بکرمان که مقرر ایالتش بود قشلامیشی فرموده بود.

ذکر احوالِ کرمان (204 b) بعد از وفاتِ جهانشاه

میرزا تا اوائلِ سنهٔ ست و سبعین و ثمانمائه

- 3 چون جهانشاه میرزا بسیفِ قاطعِ اجلِ معلقِ جانسپار گشت
و پسرش ابوالقاسم میرزا بعزمِ مملکتِ گیری از کرمان روی بیزد و
اصفهان آورد. بعد از یکماه از جانبِ سلطان ابوسعید میرزا داروغه و
6 عامل بکرمان رسیدند و بضبطِ ملک و مال اشتغال نمودند چون سلطان
ابوسعید میرزا نیز بهمان تیغِ بیدریغ سرِ تسلیم نهاد و سیدی علی بر شیراز
مستولی گشت پسرِ خود را اخی فرخ بکرمان فرستاد و از جانبِ صاحب
9 قران نیز یادگار طغایی که خالِ شاهزاده یادگار سلطان محمد بود
بایالتِ کرمان رفته بود چون با اخی فرخ استطاعتِ مقاومت نداشت
شهر را تسلیمِ اخی فرخ نمود قریب سه ماه در کرمان رایتِ استیلا
12 بر افراشت و خود را اسد المعارك نام کرد و بخیالِ سلطنتِ رقی در آب
میزد و نمی از سر آب میجست و با وجودِ آفتابِ نیمروز چراغی می
افروخت و از شیراز زیره بکرمان برده بود و میفروخت و چون امیر
15 یوسف از اصفهان عبور کرده سیدی علی فرار نموده لشکرِ خود را
به تنگِ شکم کشید و پسرِ خود را اخی فرخ از کرمان طلب داشت و
بتکلیفِ پای مصابرت بر جای می فشرده ابو یوسف میرزا بعد از استیلا
18 بر شیراز تجهیزِ لشکر کرده بدان صوب توجّه نمود و تقاربِ هردو
فریق مهیجِ موادِ حمیت¹ جاهلیتِ گشت اخی فرخ را بادِ غرور

¹ جمعیت

- آشفته دماغ ساخت تا بهیجان سودای مقابله خود را در پیش انداخت و از پدر داو طلبیده لشکر ستد و بعزم جنگ از اردوی پدر لشکر بیرون کشید و یسال کرده متوجه شد فامتا رؤس لشکر که نعمت 3 پروردگان دولت جهانشاهیه بودند و از امارت متوالدین ننگ و عار داشتند خود را پهلو کشیده میداشتند و بر جناح اعراض و التحاق بامیر یوسف سپری بتکلف با او میکردند چون اخی < فرخ > این معنی 6 از صفحات احوال (205 a) ایشان در یاف عنان از صوب توجه بر تافت و هم در همان روز بیورت عاید گشت و امرای الوس اتفاق نموده منقطع از آن اردو فرود آمدند و سیدی علی از آن انقطاع استدلال 9 بر انخلاع ایشان از ربه، بیعت و خروج از دأره، طاعت نمود چون شب در آمد باتفیق پسر از آن منزل با مخصوصان یکجهت و موافقان یکدل بکرمان توجه نمود و لشکر بیکبار روی بخدمت ابو یوسف 12 آوردند و سیدی علی بکرمان در آمد در امر ایالت بحركة المذبوحی قانع گشت و از جانب امیر ابو یوسف یار علی شکر با هزار جوان آراسته بجانب کرمان بدفع سیدی علی < توجه نمود > و سیدی 15 علی از توجه او آگاه گشت جای ثبات نیافت بامیدواری امداد ابراهیم شاه بیک بنابر سوابق حقوق که در خدمت پیر بوداق میرزا در میان داشتند به یزد که دار الحکومت او بود متوجه شد و 18 او را وسیله رفع حجاب ساخت و ابراهیم شاه بیک عرضه داشتی مشتمل بر کیفیت آن حال و خلوص بندگی سیدی علی بدرگاه جهان پناه فرستاد و عرضه داشت در ولایات و بیلافت اصفهان بمجلس همایون 21 معروض گشت و استمالت نامه از دیوان اعلی در باره او اصدار

- یافت و سیدی علی در اثناء توجه بشیراز در حدود اصفهان بعزّ
 بساطبوس رسید و مشمول عواطفِ بیدریغ گشت در ظلالِ اجنحهٔ
 3 رایاتِ نصرت شعار بشیراز رفت و در زمانِ معاودتِ همایون از شیراز
 بعزمِ قشلامیشِ قم چون بابر قوه نزولِ اجلال وقوع یافت
 6 مظلومان از وشکایت کردند و در تظلم از حرکاتِ شنیعهٔ اوسعی
 بلیغ نمودند تا از التهابِ آتشِ تشنیعِ آن سوختگان نارِ غضبِ
 سلطان افروخته گشت و حکمِ جهانمطاع بصلبِ سیدی علی صادر
 شد و اهلِ ابر قوه در هنگامِ صلبِ او برو سنگ باران کردند
 9 و چون یار علی بکرمان رفت و چند روزی او نیز خود نمایی کرد و دیده
 بر عراق و پارس انداخته در عرصه نگاهی میکرد تا از پسِ پرده
 چه صورت انگیزخته شود ناگاه خبرِ انکسارِ امیر ابو یوسف و غلبه
 12 (b 205) و استیلای لشکرِ جرّارِ خونخوار رسید و گریختگانِ لشکرِ
 بکرمان رسیدند قایتمش که از قبلِ حضرتِ صاحبِ قران بحکومتِ
 نظنز رفته بود و مبلغی از مالِ نظنز گرفته و روی گردان شده بامیرِ
 15 یوسف پیوسته بود بعد از خرابیِ لشکرِ امیر ابو یوسف بعزمِ خراسان
 بدو پیوست باتفافِ یکدیگر متوجهِ هرات شدند و در وقتِ توجهِ
 صاحبِ قران بجانبِ شیراز و دفعِ ابو یوسف و پیر علی از حوالیِ مشهدِ
 18 امامِ سهل علی علیه السلام شاهزادهٔ عالمیان زینل میرزا بر حسبِ
 فرمانِ همایون بجانبِ کرمان رایتِ تسخیر بر افراشته بود در زمانی که
 یارِ <علی> بآنکسارِ ابو یوسف میرزا و خبرِ ایلغارِ شاهزاده زینل بهادر
 21 گریخت <و> حضرتِ شاهزادهٔ عالمیان بکرمان نزول فرمود و اهلِ
 آن دیار بعزّ جاه و جلالِ او امید وار گشتند و شاهزادهٔ دریادلِ

بلند همت کیوان رتبتِ مرتیخ صولتِ خورشید دولت که برسمند
شوکت شهنشاهیست میدان‌نورد و در میدانِ مبارزت و مبادرت شیر
شکاریست رستم‌نورد

3

نظم

- چو معدن بدست و چو دریا بکف برخ مهر تابان بگاه شرف
6 بهنگامِ رأفت چو فصلِ بهار همه کوه و صحرا ازو لاله‌زار
بهنگامِ رفعت چو حرّ سموم که سوزد عدو را همه مرز و بوم
بود بزمِ او همچو باغِ ارم که دروی نبیند کسی روی غم
9 ارم خود چه باشد که روضِ جنان بود پیشِ خلقتش یکی بوستان
بایلغار چون بزم^۱ سازد لجام زند بانگ بر دلدل تیز کام
کند قطع ده روزه آن در دو شب بسوزد عدو را بتف غضب
چون آیتِ رحمت برایشان نازل و لطفِ عامش آن جمع پریشانرا شامل
12 گشت آن بلا کشندگانِ ریخ و عنار را بیکبار از شفاخانه اجابت دعا
دوایی و در ظلمتِ جور و ستم نورِ صفایی رسید گرسنگانِ سیرجانرا که
در طلبِ نان از جان سیر و در ناله بم وزیر سالان و ماهان در زحمت و
15 زحیر بودند همه را از خوانِ «وَلَا تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ
لَا تُحْصُوها»^۲ حظّی وافی و نصیبی (206 a) کافی «مِنْ حَیْثُ
لَا يَحْتَسِبُ»^۳ روزی شد بلا کشندگانِ آن دیار و ریخ رسیدگان
18 آن آفتار که بلکد کوبِ حوادثِ روزگار و نوائبِ لیل و نهار جان

^۱ Aynen böyle.^۲ Hicr sûresi (XIV), 37. âyet.^۳ Talâk sûresi (LXV), 2. âyet.

بلب و کارد باسنخوان رسیده بود و بتضرع و زاری چون ایوب بکرمان
 بذلت و خواری « رَبِّ اَنْتَ مَسْنِي الضُّرِّ »^۱ از نهاد هر يك بگوش
 3 ملك و ساكنانِ فلك ميرسيد

نظم

چو ایوب در چنگِ کرمان اسیر چو یعقوب در شوقِ یوسف ضریر
 6 از آن ورطه ناگه امان یافتند همه زنده گشتند و جان یافتند
 قریب یکسال آن دیار در کنفِ عدل و داد مرقه الحال ماند چون
 حضرت صاحبِ فیان از قشلاقات نهضت نمود شاهزاده بعزم
 ۷ بساطبوس باستعجان با مخصوصی چند از راه ولایات اصفهان به نیل
 مقصود فائز گشت والله اعلم .

^۱ Enbiyâ sûresi (XXI), 83. âyet.

ذکر احوال بغداد مع توابعها و توجه شاهزاده سلطان مقصود میرزا بدان دیار

- پیش ازین مذکور شد که در زمانی که صاحب قران بغداد را
محاصره ساخت و پیر محمد آلپاوت در آن شهر استیلا داشت بغدادیان
چنان بعرض رسانیده بودند که حسن علی در تبریز قایم مقام پدرشده و
ممالک و خزائن پدر در تصرف آورده و بسلطنت استقرار و استقلال یافته
اگر پادشاه برو غالب شود

ماهمه بندگان فرمانم سرز فرمان او نگردانیم

- < بنا برین صاحب قران > رایات جهانگشایی باذربایجان < برای > دفع
حسن علی میرزا متوجه ساخت و خلیل آقای تواجی را در موصول و شاه علی
حاجیلو را از قرا قوینلو در اربیل¹ با یالت و تسخیر آن حدود گذاشت و خلیل
آقا با آنکه پیر محمد تواجی که بر بغداد مستولی بود اربیل را در حوزه
تصرف کشید و بسیاری بقاع و قلاع مثل قلعه فرعون و کرکوش و تون
بدست آورد پس در حالتی که رستم اوران در قلعه خفتان باجماعت قلقار و
جمعی از احشام باغیه طریق عناد پیش گرفته بود و امیر ذوالنون دگر²
با محمد سارلوشکر بر ایشان کشیده شاهزاده سلطان (206 b) مقصود
میرزا از بیلاقات سهل علی بخلیل آقا پیوست و باتفاق سائر اعوان
ولایت خفتان را غارت کردند و اموال بسیار بدست آوردند و درین اوان

¹ N : اردبیل

² N : دیگر

پیر محمد یعقوبی^۱ را که در بغداد کشتی حیات <در> دجله، اجل غرق گشت
 و حسین علی^۲ پسر زینل برانی دخترش را در عقد نکاح آورد و اهل
 3 بغداد با او اتفاق کردند و او را بایالت برداشتند چند روزی او نیز
 جسر جسارت بر شط خسارت بست و بجمع اقوات سکّان شهر را
 تجربه و تسلیه می نمود تا او را نیز در اندک زمانی بساط امانی در نور دیده
 6 گشت و از شهرستان حیات بی ثبات براسب « اِنَّ اَجَلَ اللَّهِ لَا تِ »^۳
 سوار شده روی بدیار « اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ »^۴ آورد و
 برادرش شاه منصور قائم مقام او گشت پس چون در عرض شش
 9 ماه چند حاکم بی آنکه بیگانه بر ایشان دست یابد بمحض تأییدات
 الهیه که قرین روزگار صاحب قرانست وفات یافتند اهل بغداد
 از آن استبداد روی بانقیاد آورده دست در دامن عجز زدند و رضا
 12 بقضا دادند و شهر را بشاهزاده جوانبخت کامگار سپردند و شاه
 منصور را با بعضی از موافقان او خلیل آقا بیاسا رسانید و شاهزاده
 خودش ملک بغداد را با آنکه در سنّ مراهقت بود معانقت فرمود
 15 و در حبال خلافت تمکّن یافت و اهل بغداد بعزّ طلعت همایونش
 شادمانی و از دجله جدال و قتال بساحل نیل امانی و آمال رسیدند

^۱ Yani Alpavut tavacı Pîr Mehmed Beg. Kara Yusuf'un emîrlerinden Alpavut Yakub Beg, Pîr Mehmed'in dedesi idi.

^۲ Hr (111b) ve Mb (635b) da da böyle; al Gîyâşî'de (s. 284 - 285) ilk önce bu şahsın adı حسن علی yazılmış olmakla beraber sonra yine ondan حسین علی olarak bahsedilmesi, bu emîrin adının hangisi olacağı hususunda tereddüdü ortadan kaldırıyor.

^۳ 'Ankebût sûresi (XXIX), âyet.

^۴ Bakara sûresi (II), 151. âyet.

نظم

- گشادند دست و زبان بردعا با خلاص از روی صدق و صفا
 3 که بغداد باد از تو دار السلام ز تو دجله بادا چو کوثر بنام
 رسیدیم یارب بمقصودِ خویش دواى دلِ ریش و بهبودِ خویش
 بعفو و باغماضِ بادی مدام چو موسیٰ کاظم علیه السلام
 6 همه شامِ بغدادیان صبح گشت وزو گشت خندان همه کوه و دشت
 دگر بویِ جنّت وزیدن گرفت ریاحینِ نزهت دمیدن گرفت
 فَطُوبَى لَنَا ثُمَّ طُوبَى لَنَا بانِ حَقَّقَ اللهُ آمَا لَنَا (207 a)
 9 فحمداً یوافی و شکراً لمن هدانا الیه بوجهِ حسن
 صاحب قران بعد از فتح شیراز هنوز در قشلامیش قم بود که خبر
 فتح بغداد بمسامعِ علیه رسانیدند.

ذکر تفویض ایالت شیراز بحضرت شهزاده

سلطان خلیل میرزا

- 3 . در اوائل خریف سنه ۸۷۴ که حضرت صاحب قران از فتح شیراز و استیصال ابو یوسف میرزا فارغ گشت و بقشلامیش قم توجه نمود و امیر بیک که حاکم دیوان اعلی و از جمله دُهاة ارکان دولت پایدار و صاحب تمکین و وقار و کار دیده و وقایع روزگار بود در شیراز حاکم جائز فرمان و والی واجب الاذعان گشت و در اندک زمانی تمام ضامم شیراز تا بحدود اهواز در سلك ضبط و حوزه تدبیر کشید و
- 9 ابواب عدالت مفتوح و بنیان ستم و ظلم منهدم و مرجوح گردانید و قریب یکسال و نیم در شیراز سکن آن دیار را بمراعات احوال و اسباب اختلال نگاه می داشت تا زمانی که شهزاده سلطان خلیل میرزا از خراسان معاودت < فرموده > و چون کارهای پسندیده از حسن تدبیر و معاش در خراسان از و صدور یافته بود نیز سلطان ابوسعید میرزا را بعد از فرار اودر قید اسار آورده بود میخواست بجلدوی این امور نوازشی لایق فرماید زمام سلطنت شیراز را بقبضه اختیار او گذاشت و
- 15 پیش از معاودت² او حسن بیک را که امیر دیوان شاهزاده بود بجانب شیراز از قم فرستاد و از بیلامیشی بحوالی سلطانیه شاهزاده را نیز روانه ساخت و بزمانی مسعود و طالعی فرخنده شاهزاده جوان بخت کامگار از معسکر همایون عنان عزیمت بصوب فارس منعطف داشت .
- 12

¹ Aynen böyle.

² و پیش از او معاودت : N

< ذکرِ توجّهِ خلیل میرزا بجانبِ فارس >¹

واز ییلاق به ییلاق کوچ بکوچ چون آبِ روانِ رحمت بشیراز
 نازل گشت و خلیل آسانارِ (207 b) ظلم و ستم را که در آتشگده³ فارس
 در زمانِ قرا قوینلو سوزان و فروزان بود چون گلشنِ باغِ بهشت
 تازه و خندان ساخت شیرازیان را که پرورده⁴ خوانِ نعمتِ ابراهیم
 سلطان بن شاهرخ میرزا بودند و مدت‌ها دردستِ قرا قوینلو از حرارتِ⁶
 بیداد برکناره افتاده باز بیدارِ خلیل الرحمن در میدانِ سعادت بنظراره⁷
 مقصود رسیدند و از نهادِ درو دیوار صدای این گفتار از دیوانِ اشعارِ
 حافظِ شیرازی بر آمد
 9

نظم

بیا که منظرِ چشمِ من آشیانه⁸ تست
 12 کرم نماو فرود آ که خانه خانه⁹ تست

¹ Burada iki satırlık boşluk vardır.

² مرادت N:

ذکر فتح قلاع کردستان

- 3 در سالِ ثلث و سبعین و ثمانمائه لشکرِ دیاربکر را با داروغگانِ آن مملکت بولایتِ بختی¹ فرستاد چون اهلِ آندیار سلاطینِ کبار را مطیع و منقاد می بودند صاحبِ قران ایشانرا برکابِ بوسِ همایون دعوت فرمود امتناع نمودند پس شاهزاده سلطان حمزه جهانگیر میرزارا و سلطان احمد داروغه² آمد و رستم فخرالدین داروغه³ بیرهچوک⁴ و شاه علی داروغه⁵ و لشکرِ صؤر و حسین بیکِ خلیل حاکمِ سنجار و خلیل پسرِ تورمیش حاکمِ تلّ غفر⁶ و سهرابِ ترخان و شمس الدین پیر حاجی حاکمِ موصل و بیرامشاه بیکِ حاکمِ اروقیه⁷ با پنج هزار سوار بمحاصره⁸ 9 شهرِ جزیره⁹ فرستاد تا فتح کردند و قلعه¹⁰ ساق¹¹ را نیز در حوزه¹²

¹ N : عَمّی ; Cazîrat ibn 'Umar (bugünkü Cizre) yöresindeki başlıca büyük Kürd aşîreti olup, Cazîra hâkimleri bu aşîrete uymıyorlardı. Cazîrat ibn 'Umar'ın kuzeyindeki Finîk kalesi de bunların elinde idi (bu aşîret hakkında Cl. Cahen, Contribution à l'histoire du Diyar Bakr au quatorzième siècle, Journal Asiatique, 1955, s. 166, 196).

² Yani Bîre, şimdi de Birecik.

³ Burada bir atlama olsa gerektir.

⁴ تلّ غفر. Bu şekilde bir yer adı görülemedi. Tall 'Afar'a gelince, I. cüzde de işaret edildiği gibi (s. 244, haşiye 1), burası Musul-Sincar yolu üzerinde ve Eski Musul'un güney batısında bulunmaktadır.

⁵ Mevkii tesbit olunamadı.

⁶ Yani Cazîrat ibn 'Umar, bugünkü adı Cizre.

⁷ Bu, Şeref Han'da geçen (s. 159) ساخ kalesi olmalıdır. Bu müellife göre, bu yörenin ekser halkı Ermeni ve Nasrânî (Suryani?) idi.

- تصرف آوردند و حاکم شهر^۱ بدرو بیک^۲ که ایالت آنجا موروثی او بود فرار نموده بقلعه^۳ کرسی متحصن شد آن قلعه را نیز حصار کردند بدرو بیک بحکم ضروت فرود آمد و قلعه را تسلیم کرد و سلیمان بیچن^۳ بیک از امراء عظام و امیرزادگان مثل اصلان بیک ذوالقادر و احمد بیک اسفندیار^۴ و ایل الدی بیک^۵ چینی و امیر محمد سعدلو و امیرجان سعدلو و ولد سارو و پیر علی^۶ و شاه محمد دخارلو با پنج هزار سوار بمحاصره بدلیس فرستاد بنا بر آنکه <امرای عظام آنجا نیز اطاعت سلاطین میکرده اند و چون صاحب قران بر حسن علی (208 a) میرزا لشکر کشیده بود مخالفت کردند و لشکر شهر موش را بامداد او میفرستادند و خلیل بیک تواجی ایشانرا تمام دستگیر کرده باردوی اعلی رسانید چنانچه مذکور شده و چون امراء عظام بدلیس را محاصره ساختند والی آنجا ابراهیم بیک مادر خود را با نائب خود بشفاعت فرستاد و صاحب قران عفو فرمود لشکر را باز گردانید و بمحاصره شهر موش خلیل

^۱ Yani Cazîra

^۲ Bu, Şeref Han'daki (s. 165-166) Emîr Abdâl'ın oğullarından Cazîra hâkimi Emîr Bedr'dir. Fakat aynı müellif, Cazîra, nin Emîr Bedr'den sonra ona halef olan Kak Muḥammed zamanında Ak-Koyunlular'ın eline geçtiğini ve Cazîra'nın Türkmen beylerinden Çelebi Beg'e verildiğini söylüyor (ayrıca bk. The Chronography of Gregory Abû 'l Faraj, ilâveler kısmı, XLV.).

^۳ Hr (111b) böyle; Şeref Han (s. s. 158, 159) bu yöredeki bazı kalelerin sahibi olan olan کاری aşîretini zikreder; N: کدسی

^۴ Hr. (111 b) böyle; N sadece اسفندیار بیک. Bu, Candar oğulları'ndan meşhur Kızıl Ahmed Beg olup, Sultan Yakub'un hükümdarlığının ilk yıllarında da Ak-Koyunlu hizmetinde bulunuyordu.

^۵ چینی

^۶ N: میرجان سعدلو ولد سارو و پیر علی

بیکِ پیلتن را فرستاد و احمد بیک از نوکرانِ اسحق آقا با خلیل بیک و لشکرِ کیغی و اسکندر بیک و ابابکرِ دخارلو بمحاصرهٔ اخلاط متعیّن شدند و هم درین سال جمشید بیک و صوفی خلیل و اصفهان بیک با کور 3
 علی بیکِ آقاجری و روح الله جا کیرلو و ابو الفتح محمود و قومی که ایشانرا الی حاجی لو گویند در آن حدود برای ضبط و حفظِ آن دیار 6
 گذاشته بودند و خلیل باشی تلونیز با ایشان بود این امر هفت هزار سواز تمامِ شکی را در تحتِ تصرف آوردند.¹

¹ Hr (111b) da bu bahis biraz farklıdır:

هم درین سال جمشید بیک ولد صوفی خلیل موصولو بفرمان حسن پادشاه بلاد شکی را تاخته لوای استیلا بر افراخت هم درین سال حسن پادشاه صوفی خلیل موصولو و سلیمان بیک پرناک و جمشید بیک و علی بیک آقاچری و سهراب را [آقاچری را سهراب با metin:] با سپاه بیکران بر قرامانلیان فرستاد زیرا که بختیار قرامانلی بواسطهٔ جهل و نادانی حسن علی را کریزانیده بملازمان حسن پادشاه تسلیم نکرده بودند صوفی خلیل غافل بر سر ایشان ریخته بختیار را با دویمت نفر از ملازمان بقتل آورده رؤوس ایشانرا بدرگاه عالم پناه فرستادند.

ذکر لشکر فرستادن بجانب > خراسان برای امداد
و اسعاد یادگار محمد سلطان <¹

- 3 <حضرت صاحب قران> افتخار السادات فی الایام قاضی علاءالدین
> را < که قاضی معسکرو صدر ارباب علم بود بجانب سلطان حسین میرزا
روانه ساخت و قاضی مشارالیه در هرات بعضی ملاقات رسید و مقدم شریفش را
بموجب تکریم و تعظیم تلقی نمودند و در اعادتش طریق تعویق و
6 در قبول ملتمس سبیل اعراض پیش گرفت و باعداد اسباب
دفع یادگار سلطان (208 b) با لشکر بجانب ولایت قومس و استرآباد
توجه نمود قاضی علی را بعد التسویف والتأخیر روانه گردانید
9 و چون یادگار محمد بعد الانهزام بر مراسلات مشروحه وقوف یافت
در توجه بجانب عراق متردد و خائف بود از آنکه صاحب قران
اورا بسطان حسین سپارد بنابراین تعلل و فتور در توجه اوره
12 یافت فاما چون هیچ ملاذی بجز الطاف صاحب قران نمی یافت
خود را باز بجوار رأفت او رسانید از سمنان عبور کرد بولایت خوار
در آمد و ایلچی با عرضه داشت در بیان احوال خود و استمداد
15 بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد در وقت نزول رایات از شیراز
بقم ایلچی شاهزاده و قاضی علی نیز از جانب سلطان حسین میرزا

¹ Anlaşılaçağı üzere, بجانب kelimesinden sonra altı satırlık bir boşluk bulunmaktadır. Burada asıl nüshada başlığın devamı ve bahsin ilk sözleri vardı.

- هر يك از جانی رسیدند و صورت حال استبداد در نگهداشت فرزندان علی شکر بر ضمیر منیر واضح گشت ملتمس شاهزاده یادگار سلطان بقبول مقرون گشت و صاحب قران در امداد و اسعاد او 3
- بلشکر منصور حسب المعهود بتصمیم عزم توجه فرموده شاه علی بیک را بایالت استرآباد روانه ساخت بعد از آن جمعی از امرآء عظام مثل یوسف بیک و حسین بیک و شاه منصور شهنسوار بیرامی و اویس خلیل و یعقوب برادر اسحق آقا را متعاقب پس شاهزاده کامگار سلطان خلیل را بامداد شاهزاده یادگار محمد سلطان میرزا روانه ساخت 9
- چون امرآء عظام که پیش رفته بودند و بیادگار محمد سلطان پیوسته بسطان حسین میرزا نزدیک شدند در حوالی آب روشن و قراولان از هر دو طرف بهم رسیدند جنگی واقع شد و مزید بکاؤل از قراول امرآء عظام دستگیر قراول سلطان حسین میرزا شد و او را بسطان حسین رسانیدند و استفسار احوال نمودند کیفیت حال معروض داشت و از توجه شاهزاده سلطان خلیل میرزا و کثرت ایشانرا خبیر گردانید 12
- سلطان حسین میرزا رعایت حزم فرموده مزید را رهانید و فرمود (209 a) که مرا هیچ نزاعی و اختلافی با صاحب قران نیست و در مقام صدق و صفا ثابت و استوارم و هم از آن مقام بخراسان عاید گشت و شاهزاده سلطان خلیل از جانب گرگان باسترآباد در آمد و گرگان آن جنگل روباه وار روی بفرار آوردند و امیر حسن شیخ تیمور که از قبل سلطان حسین میرزا داروغه بود بقلعه شاسمان متحصن گشت و تمام ولایت استرآباد در تحت تصرف شاهزاده در آمد داروغگان ولایات و نویسندگان 21
- و گماشتگان بتحقیق مال و جهات و صونگ یاغی رفتند منابر بالقباب همایون و درهم و دینار باسم نامدار مزین و مقرون گشت و

- شاهزاده^۱ معدلت دثار آن دیار را از آسیب لشکر جرّار محفوظ داشته رعایا را باشغال و اعمال معهوده مستمال و مرفقه احوال گردانید و از برای فتح مازندران از امراء خاصه علی محمد ایناق و نوکران ابوبکر برادر³ امیر عمر بیک را مرتّب داشته روانه گردانید تا بآنندک زمانی جانبی چند که لشکر صاحب قران سعید امیر تیمور کرکان از فتح آن عاجز و از عبور و سیران در آن شعاب صعب و خلال درخت و آب <قاصر>⁶ بودند گذشتند و آمل و ساری را ضمیمه^۹ تسخیر استرآباد گردانیدند و هم از قشلاق در وقت توجیه لشکر و توجه شاهزاده سلطان خلیل میرزا نشان همایون بایسم نامدار زینل میرزا بجانب کرمان اصدار یافت⁹ مضمون آنکه باید که از کرمان بجانب خراسان و التحاق بمعسکر برادر توجه نماید و شاهزاده از امراء خود داراب بیک و احمد بیک پورناک و دندار اخج اری¹ و نورعلی شیرچی را با سه هزار سوار از شهر پیش فرستاد و درینولا شیخ زاهد طارمی که پیشتر حاکم استرآباد بود از قبل سلطان حسین میرزا در ولایت قهستان داروغه بود چون امراء شاهزاده به قهستان در آمدند ایشانرا با شیخ زاهد جنگی عظیم واقع شد¹⁵ و اورا دستگیر کرده بقتل آوردند سر اورا جدا کرده بمعسکر همایون در زمانی که از قشلاق قم به بیلاق خرقان رفته (209b) بود رسانیدند چون سلطان خلیل میرزا باسترآباد توجه فرمود یادگار محمد سلطان با امراء¹⁸ آق قوینلو که از عراق بامداد پیش از توجه شهزاده سلطان خلیل رفته بودند بخراسان درآمد و سلطان حسین میرزا بر نهج سوابق ایام بچول توجه نمود و امراء آق قوینلو بر اثر او بمقام چهل دختران رفتند و²¹

¹ Aynen böyle, Ağaç-Eri mi ?

بدون نتوانستند رسید معاودت نمودند و پادشاهزاده یادگار سلطان تا بهرات
 بی مانعی رفتند و شاهزاده چون روزگار نادیده و شدائد ایام نا چشیده
 بود غرور جاه و جوانی و شره لذات و کامرانی او را از تأسیس
 3 قواعد ملک و ترصیص بنیان سلطنت باز داشت تا در باغ زاغان که
 مستقر سریر عدالت جد بزرگوارش شاه رخ میرزا و مقرر قرائت
 6 و تلاوت و مستقر طاعت و عبادت او بود مجالس شاهد و شراب مرتب
 ساخت و در آن باغ چون سرو سر غرور بر افراشته و چون آب روان
 در چمن عیش و عشرت دوان و بسر پویان بود بیخبر از آنکه نهال
 9 عیش او بیاد شبیخون حوادث از بیخ کنده خواهد شد و سلسال
 عذب حیات بکدورات دواهی روزگار متغیر و کنده خواهد گشت.

< ذکر معاودت سلطان خلیل میرزا از خراسان >¹

- و شاهزاده سلطان خلیل درین ایام بعد از ضبط ولایات استرabad و فتح مازندران تا بمشهد مقدس حضرت ولایت پناه امامت دستگاه 3
- الراضی بالقضا علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه السلام و التحية و الاکرام از برای تقویت یادگار سلطان بتدریج سیری میفرمود و ولایات که بر صوب مقصد بود و مرتکز رایت فتح آیتش میگشت 6
- ضبط میفرمود داروگان از برای حفظ بلاد و قرا نصب میکردند پس امراء (210 a) چغتای را که با یادگار سلطان بودند از استیلاي لشکر جرار خوف زوال ملک در دل افتاد و روز بروز بمشاهده 9
- غلبه انصار دولت مواد رعب و دهشت ایشان دراز دیاد بود پس یادگار سلطان را بر آن داشتند که چون مقصود حاصل شد و نتیجه تربیت صاحب قران قرین روزگار گشت اگر بسلطان خلیل میرزا 12
- معروض شود که چون بیمن تأیید صاحب قران و التفات سلطانی گوی مراد از میدان اجتهاد بچوگان امداد و اسعاد آنحضرت ربودیم و بحجة قاطعه شمشیر و بینه ساطعه حسن تدبیر در مرکز خود 15
- قرار یافت و خانه موروث که بغصب در ایادی اعادی بود عائد بمالک شد و حکم قضا جریان صاحب قرانی را بنفاذ و امضاء سلطانی ظاهراً و باطناً بر آن مرتب گشت اگر چنانچه حضرت سلطنت مآب را داعیه 18
- ایاب باشد حاکمند و ما را بیمن دولت ایشان از دشمن هیچ خوفی

¹ İki satırlık bir boşluk.

- نمانده تا خاطرِ فیاض را ازین معنی نگرانی نباشد و برین نهج صورتِ
 حال بر سلطان معروض گشت و شاهزاده را چون خاطرِ شریف
 از مراقبتِ او فارغ شد و مقصودِ یادگار سلطان بر ضمیرِ منیر واضح 3
 گشت عنانِ عزیمت از خراسان منعطف داشت و امراء آق قوینلو را که
 همراهِ یادگار سلطان بودند از برای احتیاط در هرات گذاشت و
 یادگار سلطان از سرِ فراغِ خاطرِ بملاعب و ملاهی و فسق و فجور و سایرِ 6
 مناهی منہمک گشت و لشکرِ آق قوینلو را با برادرِ اسحق آقا رخصتِ
 انصراف داد پس حسنِ ملکی و علی میر آخور و بعضی از علماء هرات
 که در حلّ و عقدِ اموردخلی داشتند از روی هواخواهی بسلطان 9
 حسین میرزا اعلام کردند که فرصتِ غنیمت است شاهزاده و یاران
 بخوابِ غفلت اند و پروای سرِ خود ندارند استعجال میباید نمود و در فلان
 شب که نوبتِ کشیک و پاسِ درگاه بما متعلق است اگر بیاغِ زآغان 12
 توجّه نمایند به نیلِ مقصود حائز و فائز (210 b) خواهند بود چون
 این خبر بسلطان حسین میرزا رسید توسنِ تیزکام ایلغار که دائمِ رامِ
 لجامِ بی‌ارام و مقصد¹ و مرامِ او بود در زیرِ رانِ تیزران کشیده 15
 توجّه نمود و در شبِ معهود بر درِ باغِ زآغان تاختِ یادگار محمد را
 از بالشِ خوابِ مستی برداشت و او را از تختِ جبروت فرود آورد
 بر تخته² تابوتِ بستِ فریاد و فغان از نهادِ خوابِ آلودگانِ فراشِ مستی 18
 اهلِ شهر را بیزار ساخت امراء آق قوینلو روی بفرار آورده شتران را
 از گله درپیش کرده روانه² عراق گشتند چون ...² رسیدند فرود
 آمدند اعرابِ خراسان که از خوفِ دستِ بردِ فترات اجتماع نموده 21

¹ لجام و بی آرام مقصد N:

² Bir iki kelimelik boşluk.

- بودند برایشان شبیخون آوردند علی^۱ موش علی و یار احمد خازن ثبات قدم بر محاربه^۱ ایشان اقدام^۱ نموده بوظائف مردانگی در دفع صائل اقدام نمودند و خود را بمعسكر سلطان خلیل میرزا رسانیدند چون این 3 خبر به مسامع^۱ علیه^۱ صاحب قرانی رسید و وضوح امر مخالفت بسلطان حسین میرزا در ضمیر منیر قوت یافت میل بجانب خراسان که پیش نهاد خاطر فیاض بود ازدیاد پذیرفت و نیز غلای غلات و اقوات 6 در ولایت عراق علاوه^۱ آن اسباب شد پس صاحب قران را در آن عزم جزم گشت و < به > شاهزاده محمد بیک اشارت فرمود که از اصفهان با ستر آباد توجه نماید و درینولاشاهزاده از ایلغار لرستان 9 معاودت نموده بود کارهای غریب و پیکارهای عجیب از عساکر خاصه اش در دیار لرستان بظهور رسیده بنا بر فرمان همایون شاهزاده از راه اردستان متوجه استرآباد شد و از عساکر منصوره فوج فوج 12 با شاهزاده متلاحق میشدند و صاحب قران از بیلاقات متوجه بقم شد و جمعی کثیر از عساکر منصوره بری قشلاق کردند بقرار آنکه در اول بهار رایات نصرت شعار بصوب خراسان منصوب گردد و 15 چون دبدبه^۱ وصول شاهزادگان (211 a) بولایت استرآباد وصیت تعاقب و ترادف عساکر منصوره بمسامع سلطان حسین میرزا رسید از برای اطفاء نأره^۱ فتنه و فساد شیخ الاسلام اعظم شیخ عبدالله که 18 از فرزندان سلطان الاولیا ابو سعید ابو الخیر است با مکتوبی ممتلی بوفر اخلاص مشحون بأنواع تواضعات بجانب سلطان صاحب قران ارسال فرمود و در آن مکتوب ایمائی با آنکه استرآباد بدو ارزانی دارند نموده 21

¹ N بر محاربه اقدام ایشان

- بود چون رسول ولایت مأب در مدینه^۱ قم بمجلس همایون رسید و از محاوره^۲ بهیه^۳ او آثار صلاح و اصلاح و انوار تقوی و ورع و صدق و صفا
- 3 ظاهر و باهر بود مقدم عزیزش مغنم و منجلی^۴ او در باب صلاح و دین و دنیا مقبول و معقول افتاد پس از تقدیم مراسم مهمانداری و انعامات لایقه نشان همایون بایسم فرزندان دولتیاری اصدار فرمود
- 6 مضمون آنکه استرآباد را بگماشتگان سلطان حسین میرزا گذارند و لشکری را از آن حدود بنوعی بیرون آورند که برعایا از رهگذر ایشان آسیبی نرسد و آن نشان را با قاضی علاءالدین علی در صحبت شیخ الاسلام
- 9 با تحف و تبرکات از برای سلطان حسین میرزا روانه ساخت و از جهت علما و اعیان و اکابر هرات تحف و بیلاکات انعام فرموده^۵
- فرستاد و از ورود رسول و رساله و نشان همایون بهجتی عظیم باهل آن دیار روی نمود و مورد شریف قاضی را بواجب تعظیم و تکریم و نوازشهای لایقه تقدیم نموده بعد از اتیان بعهد و پیمان او را رخصت انصراف دادند و شاهزادگان و امراء عظام از استرآباد و توابع کوچ
- 15 کرده بر موجب فرمان واجب الاذعان متوجه بجانب عراق و ایل <و> بدرگاه پادشاه بایستحقاق گشتند در فصل ربیع باوائل ذی القعدة سنه ۸۷۵ که حضرت صاحب قران از قشلاق قم بساوخ بلاق
- 18 قشلامیشی فرمود بمسکر اعلی لاحق گشتند و هریک از شاهزادگان مجاز و مرخص گشته بدارالایاله خود عاید شدند (211 b) اولاً محمد بیك بایصفهان و بعد از آن سلطان خلیل میرزا بشیراز بیلاق
- 21 به بیلاق متوجه فرمودند

¹ Aynen böyle.

² و بیلاکات از برای سلطان انعام فرموده N:

> ذکرِ ورودِ رسولان از جانبِ روم و مصر <¹

- اولاً از سلطان محمد روم رسولی با تحف و هدایای پادشاهانه و مکتوبی
 3 مشتمل بر اظهارِ اخلاص و و داد و استقامه بر جادهٔ سداد و رسوخِ عهد و
 میثاق و تهنیت فتحِ عراق آمد و با جوابِ مکتوبِ منصرف گشت و بعد از و
 رسولی از جانبِ سلطانِ مصر قایتبای با بُهت و شوکتِ تمام با تحف و تبرکاتِ
 6 نفیسه¹ رسید و مکتوبی بلاغت آمیز در بابِ مصادقت و موالات و تهنیتِ
 ولایات رسانید و اورا نیز بعد از اقامتِ مراسمِ تعظیم و تکریم و انعام و
 اکرام باز گردانیدند و از جانبِ یزد محمد حجّ که امرِ همایون بترتیب و
 9 تزینِ آن صدور یافته بود و انواعِ تکلفات در ترتیبِ آن بجای آورده
 بودند رسید و عالی جنابِ سیادت پناه سید نعمه الله ثانی از برای تعظیمِ
 شعارِ اسلام رسمِ تشیعِ بجای آورده از یزد آنرا بقم رسانید و جمعی غفیر
 12 و جمعی کثیر از احرام بستگانِ سفرِ مبارک بعضی با اهبه و یراقِ خود و
 بعضی بامید واری صدقاتِ سلطانی همراه شده رسیدند و حضرتِ
 صاحبِ قران با شاهزادهٔ نامدار و امرای عظام و صدورِ وزرای کرام
 15 و سائرِ لشکریان و سکاّانِ قم بایستقبال از شهر بیرون رفتند و محمد
 شریف را باندرونِ شهر درآوردند و گرسنگان و برهنگان را که از هر
 جا نداء دعوتِ حجّ البیت بسمعِ قبول رسیده بود و لبیک اللهم لبیک
 18 گویان بسرپویان بودند از حضرتِ صاحبِ قران بایستطاعت موصوف
 گشته بزادو مرکب روانه شدند و برادرِ خود را اویس بیک میر حاجّ

¹ Bir buçuk satırlık boşluk.

² N: نفیه

- ساخته با زمام حلّ و عقد و مصالح حطّ و ترحال بقبضه اقتدار او
موکول گردانید و جمعی کثیر از سوار و پیاده را مرسوم داده بیدرفکی
3 همراه محمل کرده و خلیل بیک پروانچی (212 a) را که عمزاده صاحب
قرانست از برای تأیید شاهزاده مقصود بیک با محمل شریف نصب
فرموده همراه محمل بیغداد فرستاد و زمام حلّ و عقد امور شاهزاده
6 بدست حسن تدبیر و کیاست او منوط گردانید و با قافله حج همراه
کرده بدان دیار فرستاد بقرار آنکه چون بدار الخلافه رسد شاهزاده
مقصود میرزا که قریب یکسال از عزّ قرب و حضور والد بزرگوار
9 دور و مهجور مانده و شوق دیدار مسرت فزای او بر آنحضرت غالب
بود به بیلاقات مابین سلطانی و تبریز روانه دارد و هم درین قشلاق یکی
از اعیان دولت امرای قرمانلو باستغاثه از نواب زمان بدرگاه رسید و
12 چنان رسانید که سلطان محمد روم با احمد بیک بن ابراهیم بیک و قاسم
بیک قرامانی که عمّه زادگان اویند در مقام تغلب و استیلاست و اکثر
بلاد و ولایات ایشانرا در تحت تصرف آورده و ساحه ملک بر ایشان
15 مضیق ساخته و پیر احمد بیک والده خود را که عمّه زاده سلطان محمد است
باستغاثه و استنصار بحضرت صاحب قران ارسال نموده و مرا
در خدمت او تعیین فرموده که شرح حال بعرض همایون رسانند و
18 در راه والده اش بجوار حق پیوسته پس صاحب قران او را نوازش
فرموده در جوار الطاف پادشاهانه بوعده امداد و اعانه آرام داد تا
زمانی که از قم رایات نصرت شعار از برای تأیید امراء قرمان بجانب
21 آذربایجان و حدود روم افراشته گشت و هم درین قشلاق اسکندر
لک که صاحب قران را برادر مادری بود بمرض مزمن که مهره
اطبّار را اجواد حدس صائب از طی میدان علاج فاتر و حمام بلند

مشرق N: 1

- پروازِ رایِ اصابتِ گرای در هوایِ دَوایِ آن عاجز و قاصر بود داعیِ
حقّ را اجابت نمود و والدهٔ بزرگوار و برادرِ نامدارش در اقامتِ
وظائفِ تجهیزِ عزایِ اوازِ مکروهاتی که اهلِ بدع و اهاوا از اربابِ 3
دنیا بدان اقدام نمایند احتراز کرده بآدابِ فرایض و سنن و مستحباتِ
اکتفا نموده (212 b) و در اثناء این عزا بمسامعِ علیه رسید که اهلِ
عراق خصوصاً قزوین در مصائبِ انواعِ مکروهاتِ شنیعه و منہیاتِ 6
فضیحه از شقّ جیوب و ضربِ حدود و تسویدِ ثیاب و عریان شدنِ
اقارب و احباب و سائرِ مایعدّ من هذا الباب ارتکاب مینماید و صاحب
قران ازین معنی استبعاد و استغراب نموده حضّار را اغرا و تحریض بر 9
منع و زجر فرموده بر اکابر و اعیانِ بلاد در ترویجِ امرِ احتساب و قلع
و قمعِ بنیانِ بدع و منکراتِ احکامِ مطاوعه اصدار فرموده و هم درین
ایام میرزا محمدِ تواجی را از برای تدبیرِ فتحِ رستم‌دار و تسخیرِ قلاع 12
و ولایاتِ جلاویان بنا بر آنکه در ابتدای فتح که داراب بیکِ بآیالتِ
ری رفته بود از ملوکِ رستم‌دار و امراءِ جلاویه سوء الاذنی چند صادر
شده بود و از دعوتِ بیایهٔ سربرِ اعلی امتناع مینمودند فرستاد و ملوک و 15
امرا بعد از مشاهدهٔ علوّشان و رفعتِ مکان و خلوّ عرصهٔ ملک از
اعدائِ دولتِ قاهره بوسیلهٔ کفن و شمشیر خود را بآستانهٔ دولت رسانیدند
و بعفوِ تقصیر و بفوزِ بآیالتِ ولایاتِ موروثه بهره‌مند گشتند و امیر شاه 18
علیٔ بیرامی و ابو سعید بیکِ ایناق و پسرانِ دارا < ب > و حاجی بیکِ
باجمعی کثیر از بوی نوکران بتسخیرِ قلعهٔ خرّم آباد بر حسبِ فرمان رفتند
و آن قلعهٔ رفیع را که در عالمِ بمکانتِ ارکان و رصانتِ بنیان نامدارست 21
و بملوکِ عبّاسیه که شاه حسین از ایشان بود و ذکرِ قتلِ او از پیش

گذشته انتساب داشت مسخر ساختند و شرارت اهل آن دیار < و قلع
 که دائماً بسلاطین خصوصاً در زمان جهانشاه میرزا میرسیده از میان
 برداشتند و چون زمستان باینقضا پیوست و آفتاب از نقطه اعتدال
 بجانب شمال در آمده بیست درجه از برج حمل قطع کرده بود بحکم
 « قُمْ فَأَنْذِرْ »^۱ بعزم استخلاص قرامان از قشلاق قم کوچ کرده
 لواء گردون مآثر و چتر خورشید مفاخر بر افراخته و سندی رونده و
 چون باد بهاری خوش آینده (213 a) به تیز کامی چون حامل قمر روز
 خوش لجای چون مائل در انعطاف فرمان بر

نظم

بود گوش او خصم را چون ذنب نماید بدو کار های عجب
 ستم نافع از ستم او منفجر بیوم و بر دشمنان مضر
 ولی بر احباً چو آب حیات کزوسیر^۲ گردد سراسر نبات
 بزیر ران کامرانی در آورده بتعاقب ارتحال و تقارب خط و ترحال
 به ییلاق ساوخ < بلای که > در اعتدال هوا و عذوبت ماء نمونه ایست
 از جنة المأوی تهب عینه المعین ماء^۳ کشراب طهور و یهب من اطرافه
 نسایم المسک والکافور کأن عیونها نابعة من الکواثر و ماؤها من الکافور
 ازکی و اظهر نزول فرمود تا مطایا و مراکب از مشاق و متاعب قشلاق بر
 آسایند و در مراتع آن دشت وسیع خیمهای رفیع و سایه بانهای منبع بر
 ریاحین و لاله و نسرين زدند و قریب چهل روز در آن ییلاقات آسایش
 یافتند و چون شاهزادگان از استراحت فرموده بدان ییلاق

^۱ Muddessir sûresi (LXXIV), 2. âyet.^۲ N: شوره ^۳ Bu ibare aynen böyledir.

- بعضی بساطبوس رسیدند و هر يك بمحلّ ایالت خود آیل شدند حضرت صاحب قران از آنجا بتزوین نزول فرمود و وضع و شریف آن مملکت را دلجویی و نوازش کردند سه روز در دولتخانه که بامر همایون احداث 3 نموده اند اقامت فرموده بغور داد خواهان میرسید پس از آنجا در سابع ذی الحجه کوچ کرده در ییلاق مابین سلطانیه و قزوین از برای اقامت بوظائف عید قربان توقف فرمود و در روز عرفه 6 از ییلاق جکجکی بدشتی چون عرفات مهبط نزول رحمت و محط رحال برکت¹ و در صفا و نزاهت کالمشعر الحرام و البیت المقام نزول فرمود و تو شمالان بترتیب عید و اعداد انعام عام و فراشان بیسط 9 الفروش و رفع العروش و ضرب الخباء علی الروضة الخضراء و نصب الاساطین الی سقف السماء اشتغال نمودند در صبح عید صاحب قران بطالعی سعید از حرم بیرون خرامیده < تمام اهل اردو > ساعتاً 12 الی خباه² و مسلماً علی محیاه (213 b) بتهنیت پیش آمدند چنانکه

نظم

- ای روی تو فرخنده تراز مطلع عید چون کعبه درت قبله احرار و عبید 15
احرام بخاک آستانت هر کو از روی صفا بست بمقصود رسید
و چون بیارگاه عام قرار گرفت و وظائف طوی پادشاهانه بتقدیم
پیوست از برای سنت قربان و صلوة عید سوار شد و بعد اداء ما 18
امر به الشرع رایت جهانگشایی بجانب سلطانیه منصوب و مرفوع داشتند
در حوالی اهرامر بتعمیر مسجد جامع آنجا نموده مصالح آن از

¹ N: برکات² N: العباد

خاصّ المالِ خود تعیین فرمود و بقُرُقِ سلطانیّه که متصل بشهرست
 نزولِ اجلالِ ارزانی داشت و قریبِ یکهفته در آن مقام گرفت و زیارتِ
 3 سلاطینِ عادل سلطان محمد خدابنده و سلطان ابو سعید در یافت و
 بتعمیرِ قبهٔ عالیّه و ابوابِ البراز موقوفاتِ آنجا که در حوزۂ دیوان <بود>
 فرمانِ همایون اصدار فرمود و در آن مقام شاهزاده مقصود بر حسبِ
 6 فرمانِ واجب الاذعان از بغداد بمسکّرِ همایون پیوست پس از آنجا
 کوچ کرده به ییلاقِ سهند¹ تبریز¹ که بآب و هوا حکایت از خلدِ برین
 و بلالہ و ریاحین روایت از کلّالہ و رخسارِ حورعین کند چون نسیمِ
 9 صبحدم که از باغِ ارم وزیدن گیرد در آمد و چند روزی بر آن
 ییلاقات چون انهارِ جنّات و آب از سرچشمۂ حیات بہر جانبی پویان
 بود تا در اوّلِ محرمِ سنۂ ۸۷۶² بشہرِ تبریز بطالعی سعادت آمیز و وقتی
 12 نشاط انگیز نزولِ اجلالِ ارزانی داشت و دیارِ آذربایجان را بقرّٰی مقدم
 میمون و طلعتِ همایون مشرف ساخت ابوابِ خیرات و مبرات بر فقرا
 و مساکینِ آن دیار مفتوح گردانید هر چند روز مبلغی کثیر بدستِ امنا
 15 از برای صرف بر مستحقّانِ آن خطّہ از علما و صلحا و حفاظ و فقرا
 و مساکین و قرّٰمی فرستاد تا بقدرِ استحقاق هر کس را بہرہ منند
 میداشتند و بشیلانِ حلالِ (214 a) هر روزہ کہ بر حسبِ استمرار
 18 در حلالِ خانہ مقرر و سفرۂ عامّ کہ از برای درویشانِ تاج المجاذیب
 بابا عبد الرحمن علی الدوام مقرر بود فقرا را آسودگی تمام حاصل گشت و
 ہر شب جمعہ علما و اکابرِ اطراف و اکناف کہ بدرگاہِ عالم مطاع

¹ بہ ییلاقِ تبریز سهند : N

² N : ۸۷۴; bu, müstensihin eseri nasıl bir dikkatsizlik ile istin-
 sah ettiğini açıkça meydana koyan misallerden birisidir.

- از برای قضای حوایج آمده بودند بمجلس همایون راه میداد و بفوائد
 خاصه عامه حضار را بهره مند میگردانید و باطعام و انعام عام همه را
 می نواخت و بعد از یکماه از اقامت در تبریز بعضی را از امرا مثل مهباد 3
 بیک و سلیمان بیک پورنک و بایندر بیک بادو هزار مرد بجانب بدلیس
 و دیار ارمن فرستاد که آن ولایت را در حوزه تسخیر و تصرف
 آورده مترصد توجه ریاست همایون باشند تا در ظل لوای گیتی 6
 گشای بجانب روم متوجه شوند و درین ولایات بیک برادر پیر احمد
 بیک از قرمان بدرگاه جهان پناه رسید بعز التفات و تشریف عنایات
 افتخار یافت و بعد از انقضای دو ماه بعزم آنکه از دارالسلطنه شاهزاده 9
 عالمیان در درج خلافت و درئی برج انافت مطلع اعتدال بختیاری
 غره اصباح کامکاری غنچه گلستان دارالخلافت بغداد نوباوه بوستان
 عدل و داد ابوالمظفر مقصود میرزا 12

نظم

- آنکه دجله زجود او خجل است زان بیغداد در نمی آید
 خواست راهی بخاکبوس رهش چه کند چونکه بر نمی آید 15
 درو جوهر زمعدنی در عدن از تو پاکیزه تر نمی آید
 با رخت مه تمام بر نامد با قدرت سرو بر نمی آید
 بامثال فرمان واجب الاذعان بسنت ختان که فرض است بر عاقل و 18
 بالغ و بوظائف طوی و لوازم آن امر فرمایند در اوائل ربیع الاول
 از شهر تبریز بجانب سهند که کوه الوند با چندین هزار چشمه حیات و
 جویهای عذب فرات لب تشنه راله و حیران ریحان و لاله اوست و 21

- از آنجا بدشت اوجان که هوای او جانرا نصارت بخش و آب او
روانرا غزارت فراست زمینش به نبات (214 b) گوناگون ملّون
چون سقف سما که بثوابت و سیّارات مزین است نزول اجلال ارزانی 3
داشت و در آن دشت هامون اولاً بوظائف تعظیم ثانی عشر ربیع الاول
که روز میلاد مصطفی است علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
قیام نمودن فرمود تا تمام علما و صلحا در معسکر همایون بدعوت 6
نامه و نعمت عامّه مجتمع ساختند و یکی از صلحا باسماع اخبار ولادت
بابرکات اشتغال نمود و بعد از ختم کلام الله مجید بإطعام عام اقدام
نمودند و هم در آن روز اجتماع آوازه، معاودت حجاج بیت الله و زواری 9
مدینه النبی علیه الصلوة والسلام باردوی همایون رسید و ضیع و شریف
باستقبال محمل لازال ذاهباً از اردوی همایون توجّه نمودند و حجّاج
بندای ادای 12

بیت

- ای قوم بحجّ رفته کجایید کجایید معشوق همین جاست بیایید بیایید
و بحداء خوش صدای 15

- سلام علیکم مرحبا خیر مقدم بخیر زمان جئتم خیر بلدة
بدرگاه عالم پناه کالبیت محط رحال الآمال و احوال الاعمال فرود
آورده همه را برخوان احسان بی پایان «الله یدْعُوْا اِلَیْ دَارِ السَّلَام»¹ 18
نشانه بشارت «الْحَجُّ یَهْدِمُ مَآکِنَ قَبْلَه» از زبان حال بگوش
حاضران میدادند

نظم

- برسر آن خوان احسان بلند کین سلاطین کاسه لیسان ویند 21

¹ Yunüs sûresi (X), 26. âyet.

چون دعوتِ ثانیه باینقضا پیوست بدعوتِ ختانِ شاهزاده که مقصود از خروج <از> تبریز اقامت بوظائفِ آن بود صلاهی عامّ بر امراء عظام صدور وقضاة اسلام و وزراء آصف نشان و امنای عالی شان و سروران³ لشکر منصور و سائر نامداران مشهور در دادند و بر سطحی از آن صحرا که با استوا هیچ نقطه بر دساتیر ناروا¹ نباشد و باعتدال هوا روز و شب درو علی السوا نماید⁶

نظم

زمینی بخوبی چو بام بهشت هوایی چو ایامِ اردی بهشت
 9 دوان بر سر سبزه آب روان (215 a) چو در قالبِ زنده روحِ روان
 دایره، اخبیه و خرگاه و سایه بانهای فلک اشتباه زدند هر خرگاهی
 بشکل و هیکل بفلک تدویر و برو کوکبی مثل و چون فلکِ اطلس
 12 بی طناب و ستون قائم و مؤسس خیامش چون قصور دارالسلام
 ببقصور مطلّی و مطراً تحادیب² و تقاعیرش از تفاوت و تقصیر مبرا و
 معراً و هر سایه بانی چون میزبانی بلطف و مهربانی بلکه چون الطافِ
 صاحب قرانی در امن و امان بمثابه آسمانی و هر خیمه و خرگاهی منزل¹⁵
 یکی از امراء نامدار و وزرای کامگار و مجلسِ یکی از مقربانِ درگاهِ
 فلک اشتباه و آن دایره بر سانِ منطقه البروج مسندِ صاحب قرانی را
 18 چون کره شمس حامل و افاضه نور جهان فروزش آن منازل و مجالس را
 شامل در هر مجمعی جمعی از سازندگان گوش³ نواز و گویندگان خوش
 آواز با چنگ و نی بناله، بم و زیر باهر عودی نغمه داودی و باهر

¹ N: دساتر و ماورا² N: تحادیب³ N: مشکل

چنگی و نبی ترانه و سرودی و در هر منزلی باوازه^۱ آن سنه^۱ جماعتی بسمع
 وطاعت کمر بسته اولاً^۲ فی تمام بدن دیده گشته بهر کسی نگران و بقبول
 ۳ نفس در هر دمی بسر پویان باشد و عود از برای ترطیب دماغ و
 ترتیب ایاغ^۲ اقداح علم ادوار را از اوتار خود در عمل آورده و
 چنگ از روی خضوع برکوع بدعا^۳ و ثناء شاه و شاهزاده پشت
 ۶ خود را خم ساخته هر رگی بر تن او زبان برگشاده می گفت :

نظم

تا کند قطع باغبان بهار شاخهای زیاده از سر تـاك
 ۹ تا که از بهر آب دادن باغ کند از راه دور خاشه و خاك
 چشمه عیش شاهزاده ما باد زاینده از کدورت پاك
 باد تـاك نشاط عشرت او بر گذشته ز هفتمین افلاك
 ۱۲ و از برای هر منزلی از طعام و شراب علیحده مطبخی مع الاسباب مرتب
 و مهیا گردانیده و بیکبار در خلال لاله و ریاحین ظروف زرین و یمین
 و آلات چین فرو چیدند و چندان قدور راسیه در پیشگاه منازل عالیه
 ۱۵ کشیدند (215 b)

از^۴ بخار طعام گوناگون مرغها بر هوا کباب شدند
 تا هوا بحر گشت و آن مرغان همه مرغابیان در آب شدند
 ۱۸ و هر کس از اعیان دولت که بدان دعوت روی آوردند از برای رعایت
 رسم اسبان تازی نامدار و استرهای تیز کام خوش رفتار و دوقزها
 از نفایس اقشه و ابریشم و صوفهای قبروسی و کتانهای روسی بیرون

^۱ Aynen böyle.^۳ برکوع خم ساخته و بدعا^۲ Bir kelime okunamadı^۴ N: کر

- از حدّ و شمار بمحلّ عرض کشیدند و با حکم موسی که در رسانیدن موسی بقضاید بیضا نموده بود علی سنّه ابراهیم علیه السلام تیغ رانده دست بعطای بیدریغ بر گشادند و از نقره و سیم و خلعتها و اقمشه اورا 3
- چندان نوازش فرمودند که مطایای او از تحمل عطایا فروماندند و چون از وظائف طوی فراغ حاصل گشت باز بشهر تبریز نزول همایون برای قشلامیشی واقع شد در آن زمستان بحضور قلب و طمأنینت خاطر 6
- گذرانیدند چون مسند کوکب نهاری از قشلاق جنوب بمعتدل خانه بهاری انتقال یافت و فراشان صبا و شمال فروش زربفت بنفشه و ریحان بر لب جویهای آب روان گسترانیدند و سایه بانهای پر نقش و 9
- نگار از شاخ و برگ بید و چنار بر افراشتند و طبع پیر و جوان چون سرو چمن مایل باستنشاق هوای عنبر آگین و استرواح از نفحات لاله و نسرين گشت چند روزی صاحب قرانی را بیباغات و بساتین 12
- «طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَسَآبٍ»¹ از اوراق درختان نصارت بارش بمطالعّه خوانندگان خطوط الهی که از قلم قدرت بر بیاض غره 15
- غرّای بنات نبات نگاشته شده بآخر میرسید بساط عیش و نشاط گسترده و سرخ و سفید درهم و دینار چون گل و شکوفه بر معاشران مجلس بهشت آیین پاشیدن گرفت و بعطیات پادشاهانه هرکس را از حضار 18
- نواخت و بعد از احتضا² ³ [با جنود زیاده از قطرات امطار از تبریز بیرون آمده در چمن مرند نزول اجلال نمود در آن مقام خسرو گردون غلام چند روز مکث نمود با سپاه و یراق در آلاذق فرود آمد

¹ Ra'd sûresi (XIII), 28. âyet.² N: احتضا³ Elimizdeki metin burada sona ermektedir.

و در آن اوان مولانای اعظم اکرم مولانا علی قوشچی از خراسان آمده
منظور نظر شهریار بر و بحر گردید بیست هزار تنگه شاهرخى و
يك دو قوز قماش بوى عنایت شد [1].³

¹ Hr (114^b). Müneccim - Baş (636^a) da Otluk - Beli savaşının sonuna kadar olan bahis şöyledir:

«وجعل اخاه اويس بيك امير الحاج وكان ذلك في سنة ست وسبعين وثمانمائة و اتخذ تبريز دارملك لنفسه فوفد اليه كثير من العلماء والفضلاء وكان يحالهم ويحسن اليهم و يبلغ في اكرامهم ثم التجأ اليه پير احمد بيك القراماني و شكى من سلطان الروم اليه و استنجد عليه فتجهز للمسير الى الروم ليرد القرامانيين الى مملكة اباهم فرحل من تبريز الى صوب آلاطاق فوصل الى خدمته فيها مولانا على القوشچى من خراسان و هو يريد الحج فاكرمه و بالغ في الاحسان اليه و سير الى صوب مقصده ثم توجه حسن بيك في سنة سبع و سبعين و ثمانمائة الى طرف الكرج و عاث في بلادهم و فتح عدة حصون و قلاع و نهبها و خربها حتى قبل ملكها بكرات الجزية و التزم المال منها و اطاعه بعض ملوكهم مثل الكسندر و قرقره و تمرد الملك بكرات فاخذ حسن بيك جميع ما بيده من الحصون و القلاع و سلمها الى الملك قرقره و الكسندر و اقطع عليها اموالاً فاخذ بمضها عاجلاً و بث العسكر على بلاد الكرج و قبض منها اشياء كثيرة و سبوا الذرارى والنسوان فعادوا اليه غائمين فعاد منصوراً مظفراً الى دارملكه تبريز و اقطع تفليس الامير الاعظم صوفى خليل بيك ففوض اليه تدبير تلك الثغور و يحكى انه لما خرج من بلاد الكرج وصل اليه قاصد بكرات ملك الكرج الذى كان قد اخذ ما بيده و اعطاه الى الملك قرقره و الكسندر و مع القاصد قطعة ياقوت وزنها تسعة عشر مثقالاً و قطعة لعل وزنها اثنا عشر مثقالاً كان قد اهداها اليه لرده الى ملكه فلم يجبه حسن بيك الى ذلك و رد القطعتين اليه و كان قد خرج من بلاد الكرج مع ثلاثين الف نفس من الاسارى غير الاموال و الجواهر و المواشى و الاثقال و كان حسن بيك لما غزا بلاد الكرج قد ارسل قريبه يوسفجه ميرزا في جمع الى صوب الروم لامداد قرامانية فسار يوسفجه و اغار على نواحي توقات و سيواس و استولى عليها و كان معه پير احمد القراماني ثم قاتلها السلطان مصطفى بن محمد خان نائب والده في بلاد القرامانية و كسرهما فقتل يوسفجه ميرزا في المعركة في سنة سبع و سبعين و ثمانمائة ثم توجه حسن بيك بنفسه الى صوب الروم لاختار الشار و قاتل عسكر الروم في حدود ارزنجان و كسرهم و قتل مقدم عسكر الروم خاض مراد بيك فحصل الحسن بيك بذلك اغترار فاجسر على قتال السلطان الروم في السنة القابلة سنة ثمان و سبعين و ثمانمائة فاقتتلوا بقرب بايرد قتالاً شديداً فقتل ولده زينل ميرزا و انكسر حسن بيك كسرة قبيحة فهرب حسن بك الى صوب آذربايجان و لم يتبعه سلطان الروم و منع عسكره ايضاً التعقيب»

ضمیمه

قسمتهای که از احسن التواریخ حسن روملو نقل شده است متعلق
به لشکر فرستادن حسن پادشاه بجانب روم و محاربه نمودن با سلطان محمد
در آن مرزبوم

قضایای که در سنهٔ ست و سبعین و ثمانمائ¹ واقع شده

- (114 b) چون حسن پادشاه قبل از فتحِ آذربایجان و عراق از حکامِ روم² و شام آلام کشیده بود جهتِ ضعفِ و قلتِ اعون و انصار³ از دشمنانِ آن آقطار هر نوع آزار دیده میخواست که در آن اوقات از جانبِ مغرب هم کشوری چند گیرد بنابر آن بالشکر و حشم از ممالکِ عجم بادعاء قائم مقامی فریدون و جم بولایتِ دیاربکر مراجعت نمود و از آنجا در اندیشهٔ تعرضِ حدودِ شام آغازِ ترك تازی فرمود در آن اثنا پیر احمد بیک و قاسم بیک اولادِ قرامان چنانچه قبل ازین مذکور شد بواسطهٔ غدر و طغیان و نفاق و کفران سرِ خود را از تیغِ سیاست و شمشیرِ سلطان گریزانیده بعد از یاس و حرمان از دیارِ قرامان بدرگاه آمده بودند حسن پادشاه بنابر عصبیتِ جاهلانه و نقصِ نا خردمندانه ع:

- آمد اولادِ قرامان از برای انتزاع³ ملکِ سلطان بخاطرش گذشت سپاهِ عظیم از ترکمانانِ کماندار و ظالمانِ خونخوار همراهِ امیر بیک ولدِ بکتاش موصول که سرآمدِ آن لشکرو¹⁵ مهترِ آن کشور بود بتاختِ بلدهٔ توقات فرستاد ایشان در آن شهر و ولایت بتاراج و غارت افتادند

¹ Bu ve bundan sonraki hâdiseye ait verilen tarih yanlış-
tır. Bu tarihlerin doğrusu 877 ve 878 olacaktır.

² N : روم و حکام و عراق و آذربایجان

³ Aynen böyle.

بیت

- زهر سو بتاراج مال و منال عقابِ ستم را گشادند بال
- 3 بعد از نهب و غارت بتخریب ولایت آتش دوزخ درخان و مانِ
اهل آن بلده انداختند چون این اخبارِ فساد بسمعِ سلطان بایزید رسید
از بلده آماسیه^۱ بیرون آمده متوجه ایشان شد و این خبر را به پدرش
6 سلطان محمد فرستاد چون خبرِ توجهِ سلطان بایزید به امیر بیک رسید
مراجعت کرده متوجه دیار بکر گردید در زمستان برهنه نوئی پیر احمد
بیک و قاسم بیک موازی بیست هزار سوار جرّارِ خونخوار بسپهسالاری
9 یوسف بیک جهانگیر که برادر زاده حسن پادشاه بود متوجه دیارِ
قرامان شدند در آن اوان سلطان مصطفی از قبل پدرش فرمان فرمای
ممالکِ قرامان بود این خبر را به پدرش سلطان محمد^۲ فرستاد و سلطان
12 داود پاشا را با سپاه آنادولی بمدد او ارسال نمود امرا و لشکریان
در برابر سپاه ترکمان صف آراستند و بر یکدیگر حمله کردند هوا پر
از گردِ سپاه سیاه شد و از بیمِ چهره سیم پیکر ماه رنگ زعفران
15 گرفت شهبسوار چرخ چون ناهید شیون (115 a) آغاز کرد و زهره
در برِ برجیس و بهرام بجوش آمد و دل در سینه کیوان پر کینه
خوناب شد و زمین از خون بهادران لعل پوش گشت

شعر

- 18
- پراز گرد شد روی ماه از نبرد پراز خاک شد گام ماهی ز گرد
زمین همچو کشتی شد از موج خون گهی راست جنبان و گاهی نگون
21 ز گرد سپه خنجر جنگیان همی تافت چون خنده زنگیان

^۱ N : آمانیه^۲ N : محمود

- بعد از کوشش و کشش بسیار سیاه ترکمان راه^۱ فرار پیش گرفتند یوسف بیک با جمعی امرا دستگیر شدند و از آنجمله بیست هزار سوار عسری هزار عسر سلامت بدر رفتند داود پاشا اسیرانرا بحضور سلطان 3 مصطفی آورد از میان آن جمع مقهور یوسف بیک را با سرداران مشهور باستنبول فرستادند و حسن پادشاه با سپاه خون آشام متوجه دیار شام شد و از آب فرات عبور کرده ببلده^۲ ملاطیه و عینتاب^۳ 6 روی آورد و در موسم زمستان قلعه^۴ بیره را محاصره نمود و سلطان مصر قایتبای جهت امداد اهل قلعه یاش بیک دواتدار را از مصر با ملک الامرای دمشق و حلب بمقابله حسن پادشاه فرستاد ایشان در مقابل ایستاده 9 آب فرات اگرچه در میان حائل بود امّا بتوب و تفنگک سپاه بسیاری از ترکمانان^۳ برخاک هلاک انداختند بواسطه طغیان آب و سیلهای <بسیار> حسن پادشاه از سر قلعه خائف و خاسر و از مقابل لشکر مصر بغایت 12 منفعل و منکسر بجانب دیاربکر مراجعت نمود و امیر بیک موصلا^۵ که امیر الامرا بود علم عزیمت بجانب آخرت برافراخت <بعد از معاودت> حسن پادشاه از آن دیار در اوائل بهار از نوازل آسمانی و بلاهای 15 ناگهانی سیلی عظیم بمیان سپاه ترکمان روی نهاد و جمع کثیر را غریق گرداب فنا کرد (115 b) .

¹ N: را

² N: عتاب

³ N: از ترکمانرا

گفتار در قضایای که در سنهٔ سبع و سبعین

و ثمانمائۀ واقع شد

3 محاربه نمودن حسن پادشاه با سلطان محمد پادشاه روم

چون خرابی شهرِ توقات بسطان محمد رسید با امرای درگاه و
مقربانِ بارگاه مشورت فرمود و ایشان معروض گردانیدند که بتدبیرِ
6 حرب و بترتیب اسبابِ طعن و ضرب لشکر قیام باید نمود که بیضهٔ
ملك از مخالفتِ اهلِ عناد و نفاق بحایتِ تیغِ بیدریغ محفوظ ماند بنابراین
سلطان بترتیبِ لشکر مشغول گردید

9 بیت

شد اندیشه فرسای پیکار <و> جنگ

به آرایشِ خیلِ روم و فرنگ

12 چاوشانِ قمر مسیر برای اجتماعِ سپاه باطراف و اکناف و اقطارِ دیار
در حرکت آمدند

شعر

15 (116 a) بفرمانِ جمشیدِ دارا پناه زهرسو بجنبش در آمد سپاه

زنعلِ ستورانِ آیینِ نبرد مهِ نونهان گشت در زیرِ گرد

بیامد زهرسویکی سروری بهر يك ملازم شده لشکری

18 سپاهِ بی پایان و لشکرِ فراوان از ولایتِ موره و بوسنه و سرحدِ افلاق
و علائیه و آنادولی و مناشا ایل و قرمان و قسطنطنیه و طرابزون و سائر

- بلادِ روم بدرگاهِ سلطان جمع آمدند بدین تفصیل بیست هزار عرب و ده هزار ینکچری و ده هزار قپوخلقی و شصت هزار سائر سپاه از استنبول بعزمِ جهانگشایی آهنگِ عبور از دریای روم فرموده بجانبِ ساحلِ برکنارِ سبزه زارِ دریا نمای دیارِ آنادولی گذر نمود < به > دیارِ شهرِ ایزنیک^۱ روانه شدند چون جهتِ گذارِ تمامِ لشکرِ ستاره عدد < و > مور شمار معبرِ استنبول و کشتی آنجانب وافی نبود امرا و جنودِ اروم ایلی از معبرِ کلی بولی عبور کرده درینکی شهر باردوی همایون ملحق گشتند در موضعِ بیکِ بازاری سلطان مصطفی فرزندِ سلطان با امرای قرامان و سپاهِ فراوان باردوی پدر ملحق گردید و ۹ امرا و سپهدارانِ آنادولی و سردارانِ سپاه و گردنکشانِ درگاه در آن گلِ زمین باردوی ظفر قرین ملحق گشتند در صحرای قاز آباد سلطان بایزید با سپاه چون سدِ حدید بر وضعِ بحرِ عثمانِ بدریای محیط اتصال ۱۲ یافت چون صحرای سیواس محلِّ نزولِ اردوی آسمان اساس گردید بعرضِ سپاه < امر فرمود > چون بلده^۱ ارزنجان محلِّ نزولِ سلطانِ جهان گردید ایلچی بحسنِ پادشاه فرستاد و از توجهِ خویش آگاه گردانید حسن پادشاه جواب داد که مانیز با سپاهِ خونریز متوجهِ آن دیاریم تا آنکه تو نزدیکِ آبی با یکدیگر مقابله نماییم

18

بیت

- یا بر مراد بر سرِ گردون نهم پای یا مردوار بر سرِ همت نهم سر
لشکرهای آذربایجان و عراق و فارس و عراقِ عرب و ساحلِ عثمان
و کرمان و دیار بکر را جمع آورده با دلاورانی که بنوکِ پیکانِ جانستان 21

¹ اوزبک : N

كَلَمَهٗ از تاركِ كيوان بر دارند و بسرِ سنان از سرِ آسمانِ سیمایی قبهٔ
زرینِ آفتاب را ربایند

شعر

3

همه گردنکشانِ گرد افگن همه نیزه زنانِ تیغ گذار
بخت دانند حرب را¹ تدبیر نیک بینند جنگ را هنجار

6 کوج بر کوج متوجه گردید

نظم

بجنبش زمین از سپه سرگران ز گردِ زمین آسمان سرگران
9 ز گلبانگِ شیران مردِ آزمای شده شیرِ افلاک بی دست و پای
در موضعِ اوجان بسانِ سپاه امر فرمود چهل هزار سوارِ جرّارِ نیزه
گذار در شمار آمد و سی هزارِ دیگر سپاهی داشت امّا از کردارِ
12 خود نادم بودند لیکن مفسدِ اندیشه‌های فاسدِ ایشان از درجهٔ صلاح
گذشته بود و ماهیچهٔ سلطنتش همچون دلِ مدقوق لایزال در خفقان
آمده و شقهٔ علمِ دولتش چون برگِ خزان دید > ه لرزان و چون روی
15 او < رخسارِ مردم ترسیده مبتلای مرضِ یرقان شده امّا اغرلو محمد را
باده هزار سوارِ جرّار منقلای گردانید چون عساکرِ سلطان بنزدیکِ لشکر
گاهِ اورسید چون آفتاب که سحاب را حجاب سازد شعابِ جبال و وهاد
18 و تلال که بنزدیکِ نهرِ فرات بود در آمد و آن آبِ عظیم را در میان گذاشت
در آن اثنا خاصّ مراد که امیر الامرای اروم ایل بود بقراولی بیرون
رفته اغرلو محمد با فوجی ترکمانانِ پرکین در کین بود گاهی از کنارِ
21 عساکرِ روم اعلامِ خود را می افراخت و گاهی خود را متواری و

¹ N: داند حریرا

- پنهان می ساخت خاص^۱ مراد قاصدی نزدیک سلطان فرستاد و مدد خواست سلطان محمود پاشا را با بعضی بهادران بمعاونت وی ارسال نمود چون محمود پاشا مکرو کید مخالفان را معلوم (116b) نمود 3 خاص^۲ مراد را از مقابله منع کرد اما بعضی از جوانان بی تجربه و سکون و جمعی از دلاوران بی حزم و آزمون بخاص^۳ مراد گفتند که محمود پاشا آثار مغلوبیت سپاه ترکمانانرا بعلا مات وشواهد تحقیق کرده 6 می خواهد که بچوگان مراد گوی مسابقت رباید صلاح دولت آنست که ما پیشتر بر ایشان تازیم و سلک جمعیت ایشانرا از هم پاشیم بنا برآن خاص^۴ مراد بر ترکمانان حمله نمود اغرلو محمد نیز از کین درآمده 9 ویرا در میان گرفته بعد از اشتعال نیران قتال سپاه روم راه^۵ فرار پیش گرفتند ترکمانان خاص^۶ مراد را با چهار هزار سوار بقتل آورده عمر بیک ولد دورخان بیک با بعضی امرای عظام دستگیر گردید اغرلو 12 محمد مردمان نیکخواه بحسن پادشاه فرستاد و پیغام نمود که صلاح در آنست که در همین روز باتفاق جنود عالم سوز از عقب منهران رویم و محمود پاشا را نیز مغلوب سازیم حسن پادشاه اراده نمود که 15 در همان روز با رومیان مقابله نماید سلجوقشاه خانم که مادر سلطان خلبل و سایر فرزنداناش بود مانع شد و بعرض رسانید که اغرلو محمد داعیه دارد که شکست سپاه روم بدست او واقع شود تا در میان لشکر 18

¹ N: خاصه

² N: خاصه

³ N: خاصه

⁴ N: خاصه

⁵ N: را

⁶ N: خاصه

اعتبار تمام پیدا کند حسن پادشاه گفتار آن گفتار را قبول نموده اغرلو
 محمد را طلبید بعد از چند روز با خیل و سپاه سوار گشته متوجه
 3 میدان رزم گردید هر چند صوفی خلیل موصلاً و نصیحت کرد که جنگ
 کردن مصلحت نیست که مال حال را بجز علام الغیوب کسی نمیداند
 حسن پادشاه بسخن وی التفات ننموده روانه گردید بعد از قتل خاص
 6 مراد اردوی رومیان بهم بر آمد

بیت

دل از جای شد لشکر روم را چو از کوره آتشین موم را
 9 اما سلطان اصلاً تغییر بخاطر خود راه نداد و منزل دیگر پیشتر آمد
 تا روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول سنه مذکوره¹ از یمین و یسار لشکر
 سلطان بر قلل جبال ترجان¹ چند صف از لشکر ترکان نمایان شدند
 12 منہیان بعرض سلطان محمد رسانیدند که حسن پادشاه با سپاه کینه
 خواه در کوه مستحکم خود را محکم ساخته است و لوائ جدال و قتال
 بر افراخته شاید که از آن شامخ جبل بمکرو حیل دستبردی نماید
 15 در آن محل کوهسار بر وضع سباع ضار در کمین شکارست که
 صید مقصود را بکام خود آورد چون خبر مذکور بمسامع عالی رسید
 سلطان بر ابرش گردون خرام

شعر

18

رونده همچو مراد و رسنده چون روزی
 جهنده همچو نسیم و خورنده آتش وار

¹ Hr başlıktaki 877 yılını kasdediyor; halbuki doğrusu 878 dir.

² N: ترخان

- سوی نشیب شتابان چو قطره در نوروز
 سوی بلندی تازان چو ابر در آذار
 فراخ گام چو اندیشه دورین چو طمع
 اثر رسان چو نکویی خجسته پی چو یسار
 سوار شده بتعبیهٔ سپاه فرمان داد و بنفسِ خود در قلب منزل گزید
 مستغرقِ آهن گشته

نظم

- نهان در زرهِ شهریار هزبر چو خورشید تابنده در زیر ابر
 ز نرکس بسی دیده حیرانِ او دوصد جان زهرگوشه قربانِ او
 چو نای دوسر نیزه از زهر بار بجای شکر در نیش زهرِ مار
 چو خورشیدِ تابان بسر بر زده رخس طعنه بر ماهِ انور زده
 و پیشِ سپاهِ خود را بعرا به و زنجیر است حکام داده حصنی بغایت
 حصین ساخت

بیت

- چوشه زحمتِ قلبِ لشکر کشید در آن رخنه سدِ سکندر کشید
 و موازی ده هزار ینکچری در پیشِ صفِ ایستاده هر کدام تفنگی در دست
 و حربهٔ تیز داشتند در نزدیکِ قلبِ قربِ هزار و پانصد سوار که
 ایشانرا سپاهی اوغلائی گویند و همچنین دو هزارِ دیگر که موسومند
 بسلاح دار و جماعتِ جوانانِ عزب ایگندی دو هزار از یمین و یسار
 (117 a) و جماعتی علوفه جیان از چپ و راست دو هزار مجموع سواره
 و پیاده در قلبِ < با > سلطان بیست هزار بودند فرزندش سلطان بایزید

و محمود پاشا وزیر اعظم با چهل سنجق از امرای معظم و صاحبان طوق و علم در میمنه قرار گرفتند و جماعتی عزبان اروم ایلی که سپاه پیاده بودند بر وضع جنود ینکچری در پیش لشکر اروم ایلی استاندند 3 و از جانب میسره سلطان مصطفی با سپاه قرامان داود پاشا با جنود آنادولی بایست و چهار امیر نامدار و بیست هزار عزب بقانون اروم ایلی در پیش لشکریان صف بستند و از کسوت و سلاح و سیوف و رماح 6 سپاه صف شکن و پیادهای شیر افکن فضای صحرا چون بوستان و گلشن گشته بود

شعر

9 زوالای گلگون سنان زیب مهر زده آتش کین علم در سپهر
سپهرهای گلگون در آن گیرودار نمودی بچشم یلان لاله زار
12 زمین سبزه زاری شد آراسته چو رخسار خوبان نو خاسته
زسوی دگر خصم زور آزمای باهنگ جولان روان شد ز جای
سلاطین و خانان ایران زمین کشیدند صف از بسار و یمین
15 حسن پادشاه بر کُمیت کوه اندام باد رفتار

بیت

که اندام و مه تازش و چرخ گرد زمین کوب و دریا بروز نبرد
18 بجستی چوباد و بیالا چو ابر شناور چوماغ و دلاور چو ببر
نهادی بتیغ آن گره بسته دم دو سیار بریک درم جاره سم
سوار گشته با فوجی ترکمانان متهور و ترکان متحیر در قلب قرار
21 گرفت و در میمنه میمون فال فرزند خود زینل بیک را با امرای
نامدار مثل شاه علی بیک پرناک و بایندر بیک و صوفی خلیل موصول و

- سلیمان بیچن با فوجی دلاورانِ صفّ شکن قرار گرفتند در میسره
مراد بیکِ جهانگیر و علیخان بیکِ جهانگیر و قاسم بیکِ قرمان اغلی
و منصور بیکِ افشار و ایل الدی بیکِ چینی و اصلان بیکِ ذوالقدر 3
با جمعی کثیر از بهادرانِ جوشن در رایاتِ مقاتله برافراختند و فرزندِ
بزرگش اغرلو محمد در جناحِ یسار منفصل از لشکرِ جرّار احتیاطِ
توقّف فرمود بعد از آن گروه گروه فوج فوج روانهٔ میدانِ قتال شدند 6

شعر

- سپه از پی یکدگر خیل خیل خروشان رسیدند مانند سیل
۳۲ از دوسو فتنه کوش آمدند چو دریای قلزم بجوش آمدند 9
ولشکرِ ترکمان برای دفعِ سلطان و قلع و قمعِ رومیان تیغِ آتش
فشان از نیام بیرون آورده و سنانِ فتنه نشان بر گوشِ تکاوران
راست کرده بر زمینِ رزم و پیکار و بر قللِ جبالِ بسانِ ستاره بر فلکِ 12
دوّار صفّ کشیدند

بیت

- جیشی همه بشدت نیرو چو ببر و شیر خیلی همه بسینه و بازو چورنده پیل 15
و عرصهٔ نبرد از سوارانِ جنگِ آورانِ نامدار و پیادگانِ جرّار
دشتِ محشر شد و از نیزه داران بر صحنِ صحرا پشته‌ها پیدا گشته و از
عکسِ سنانِ خون فشان روی هوا پر از شهابِ درخشان شد و از 18
هیبتِ آوازِ کوس و کره نای و سنج و زرّین درای بیم آن بود که دایرهٔ
فلک از حرکت باز ایستد و مرکزِ آب چون خاك روان شود حسن
پادشاه در آن بالای کوهِ پر اندوه با آن گروه با شکوه غریو و 21
غوغای مکروه در دشت و کوه انداخت

بیت

هیا هوی گردان در آن مرحله در افگند در نه فلك زلزله
دمبدم چون ابر تیر در هر کوه بر قهای تیغ و سنان را نمایان می ساخت

بیت

سپر ها بدوش یلان پر شکوه چو خورشید تابان نمایان ز کوه
و غلغله رعد کردار بر بالای کوه می انداخت اما از مقام خود
يك قدم پیشتر نمی نهادند

نظم

چو دانست سلطان نصرت شعار که آمد بلا از یمین و یسار
نجنید چون کوه از آن سیل تیز (117b) فروداشت پای جدل درستیز
سلطان سپاه را امر بصعود فرمود باز اول محمود پاشا با سپاه سرخ
کلاهان و عزبان و سواران آنادولی متوجه ترکمان شدند و آتش
قتال را مشتعل گردانیدند و سیل آفات و بلیات را بخلاف معتاد
از زیر بر بالا بر انگیختند توب و تفنگ بیکبار برایشان ریختند

بیت

شرار تفنگ شد بچرخ برین که جارتنگ بود از سپه برزمین
و صدای نقاره و کوس پر طنین و آواز نفیر و نای رویین بر فلك
الافلاك رسید

شعر

خروشان چو مستان خم هفت جوش
برون برده جوش وی از فرق هوش

خم آنچنان برد دل را زد دست
همه خلق را کرد بی پا و دست

- از میمنه سلطان بایزید بیالای کوه عروج نموده بر اغراو محمد حمله 3
کرد و جنگ عظیم بوقوع انجامید و دخان آتش سنان بایوان
کیوان رسید و شعله تیغ خون افشان زبانه بر آسمان کشید دلیران
نوڪ پیکانرا از آب چشمه چشم بدسگالان آب میدادند و بهادران 6
به نیشتر خنجر رگ جان میگشادند و تیر جگر دوز درزی صفت مغفر
بر جنگیان^۱ می دوخت و چون سوزن از حریر و پرنیان از خود و خفتان
بیش گذشت و تفنگ مانند برق و صاعقه از عیبه جوشن روشن 9
گذار می شد

نظم

- در آن رزم شد مهر و ماه فلك پی دیده های زره مردمك 12
یلانرا که شمشیر بر فرق بود توگویی^۲ بیالای سر برق بود
زخونی که تیرك زد از فرق مرد شفق شد برین گنبد لاجورد
زخون کاسه فرق مردان جنگ قدحها پر از باده لاله رنگ 15
از مسیره سلطان مصطفی و داود پاشا بالشکر قرامان بر بالای کوه که
مقر حسن پادشاه بود دویندند

بیت

- دویندند فوجی دلیران روم چو طفلان آتش بتاراج موم 18
وسپاه آنادولی و پیادهای عزب از روی غضب حمله کردند و قلب را

^۱ N: جنگانیان^۲ N: چوگویی

بضربِ توب و تفنگِ منقلب گردانیدند چنانچه سرِ طوق و نیزه‌ها
از ضربِ تفنگِ سوراخ سوراخ شده بود

شعر

3

ز برقِ تفنگِ سر علم در عذاب شده نعلکِ منقل از تف و تاب
گذر کرده تیر از ره تند و تیز ز دلقِ بلا کرده مرغان گریز
هنوز سلطان بر شامخِ جبل و محلِ سپاهِ پرحیل نرسیده بود که عزبانِ
آنادولی که سردارِ ایشان محمود آقا بود بر سپاهِ زینل بیگ ولدِ حسن
پادشاه رسیده حمله نمود زینل بیگ چون شیرِ رُیان و ببرِ دمان با فوجی
تیرهای ارذرها کردار درگوشِ تکاورانِ باد رفتار گذاشته
بر ایشان جلو انداخت

شعر

12

ز پهلو بدل چاکها متصل سنانها شده سوزنِ چاکِ دل
گریبانِ پراز خون زاندازه بیش یلانرا بگردن همه خون زپیش¹
چندان مرد و مرکب بر زمین افتاد که پشتِ گاو از بارِ شان خم و
مرکزِ زمین از خون شان نم گرفت از جوارح و اعضای کشته‌ها
طریقِ عبور تنگی یافت اما فائده بر آن مترتب نشد در میانِ پیاده‌ها درآمده
محمود آقا اسبِ اورا پی کرده و زینل بیگ از پشتِ زین بر روی
زمین افتاد و محمود آقا سرِ اورا از بدن جدا کرده پیشِ سلطان
مصطفی بر زمین نهاد و شاهزاده سرِ اورا بقلب نزد پدر فرستاد و بعد از
قتلِ زینل بیگ که جناحِ حسن پادشاه پروبالِ آن حضرت درهم

¹ N: جون جیش

- شکسته در آن اثنا سپاهِ آنادولی و لشکرِ عزبان خود را بپای طوقِ
 حسن پادشاه رسانیدند و پرچمِ علمِ قائمش چون کاکلِ مهوشان پریشان
 و آشفته گردید از هر طرف آن گروهِ باشکوه بر سرِ حسن پادشاه 3
 تاختند و علمِ وی را بر افراختند

نظم

- فتاد از هوا طوقها پر ملال رسید آفتابِ علم را زوال 6
 (118 b) چو کشتی فلک غرق دریای خون که گشت از علم باد بانسِ نگون
 آنحضرت یقین دانست که اگر يك لحه توقف نماید دستگیر خواهد شد
 تمامِ حشم و خدم را گذاشته یکه سوار بی اختیار از معركة کارزار 9
 بدررفت و پیر محمد بیکِ الپاوت که مشابَه تمام بحسن پادشاه
 داشت توقف نموده رومیان او را گرفتند و گفت: من حسن پادشاهم و
 جمعی عساکرِ روم که علمِ حسن پادشاهرا از پای در آوردند پیر محمد 12
 الپاوت که بحسن پادشاه مشابه بود دستگیر کرده بودند با امرای عظام
 و سرخیلِ ترکمانرا در سلاسل و اغلال محبوس با اعلامِ منکوس
 در میمنه نزد سلطان بایزید آوردند هنوز اغرلو محمد در برابرِ ایشان 15
 ایستاده بود علمِ پدرش را نمایان کردند دیگر او را طاقتِ مقاومت
 نمانده راهِ فرار پیش گرفت سپاهِ سلطان بایزید ایشانرا تعاقب نموده
 جمعی کثیر را بقتل آوردند 18

شعر

- فتاد آن بگرز آن دگر يك بتیر فتادند بر خاك یکسان اسیر
 همه تیغها غرق در خونِ ناب فرو ریخت آتش ز دریای آب 21
 ز بس خون در آن عرصه شور و شر زمین بیضه سرخ شد در نظر

- آنحضرت بواسطه حرکت نا فرجام ابلق توسن ایام که مرکب مرادش چون عذر لثیان < لنگک > بود و عرصه جهان بروی مانند حوصله بخیلان تنگ که از اردو تا محل کارزار سه روزه راه بود بیک روز آمد رومیان اردوی ویرا غارت کرده عمر بیک ولد دورخان بیک که در جنگ خاص مراد گرفتار شد خلاص نمودند درین جنگ میرزا محمد باقر و میرزا زینل و میرزا مظفر که فرزندان میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه بن صاحب قران امیر تیمور کورکان بودند دستگیر شدند و به امر سلطان در قلعه آماسیه محبوس گشتند سلطان 9 در رزمگاه فرود آمده با امرای درگاه و سران سپاه بتعاقب حسن پادشاه قرعه مشاورت در میان انداختند اکثر امرا صلاح در تعاقب دیدند امّا محمود پاشا که بر جمیع امرا و ارکان دولت بواسطه عقل و فراست و فهم و کیاست امتیاز تمام داشت سلطانرا از رفتن بدیار عجم مانع شد 12 بعد از آن سلطان امرای قراقوینلو را که تابع قرا یوسف بودند سوی پیر محمد الپاوت و عمر بیک ولد بایزید بیک چاکیرلو مجموع را آزاد گردانید و مردمان بی تعین را بحال خود گذاشت و بعضی خدم مثل طبّاخ و فراش بخدمت لایق باز داشت امّا فضلا و علما را رعایت تمام کرده از آن جمله قاضی محمود شریحی و خواجه سیدی محمد منشی که 18 منصب انشاء حسن پادشاه بدو تعلق داشت و قاضی علی حصن کیفی که بامامت و مصاحبت حسن پادشاه منسوب بود در علوم شرعیّه خصوصاً حدیث و قراءت مهارت تمام داشت منظور نظر سلطان گشته بمناصب عالی سرافراز شدند و سلطان بشکرانه این فتح موازی جهل 21 هزار غلام آزاد نمود و مقدار یکصد خروار نقره که هر خرواری

کفتار در قضایای که در سه سبه و سبعین و ثمانمائیه واقع شده ۵۸۳

- صد هزار آقچه^۱ رومی بود با امرا و لشکریان انعام فرمود و همگی طائفه^۲ آق قوینلو را در نظر سلطان یگان یگان کردن زدند تا آنکه موازی سه هزار دریک روز بقتل آمدند سلطان سه روز در آن رزمگاه نشسته 3 بعد از آن معاودت نمود و فرمان داد که در هر منزلی چهار صد نفر مردمان آق قوینلو را گردن زده جسدهای ایشانرا در سر راه اندازند یکی از فضلا در تاریخ آن گفته 6

نظم

- عون^۳ لدین المصطفی سلطان محمد بن مراد
9 سلّ سیف الحق للقهر علی الخصم الغوی
عن لسان القلب من غیب جری تاریخه
دام منصوراً بعون الله والحکم القوی (878)
12 (118 b) در تاریخ ترکی رومی مشهور است که حسن پادشاه روز چهارشنبه را بر خود مبارک دانسته بود زیرا که جهانشاه پادشاه و سلطان ابو سعید را گرفته بود^۴ درین روز و درین نوبت در روز 15 چهارشنبه جنگ کرده مغلوب گردید

¹ Böyle bir ifade Anonim Tavârih-i âl-i 'Uṣmân'da (F. Giese, Breslau, 1922, s. 114-115) görülüyor (bu eserden naklen Lutfî Paşa, Tavârih-i âl-i 'Uṣmân, İstanbul, 1341, s. 188). Halbuki Cihan - Şah Mirza Salı günü yenilmişti (12 Rebiul-âhır 872 = 10 Kasım 1467). Ebû Said'in ordugâhından kaçtığı ve yakalandığı gün de Pazartesiye rastlamaktadır (16 Receb 873 = 30 Ocak 1469). Otluk - Beli savaşı ise, denildiği gibi, Çarşamba günü vuku bulmuştur (16 Rebi ul-evvel 878 = 11 Ağustos 1473).

- سلطان کوچ بر کوچ روانه استنبول گردید چون حوالی قراحصار
 محل نزول سپاه بی شمار گردید دارای آن قلعه داراب بیک پرناک
 3 در قلعه متحصن گردید عساکر روم قلعه را مرکز وار در میان گرفتند
 داراب بیک از خوف رومیان قلعه را تسلیم نمود سلطان از آنجا متوجه
 استنبول شد بعد از مراجعت پادشاه روم حسن پادشاه در تخت آذربایجان
 6 نزول اجلال فرموده لوای استیلا برافراخت .

فهرست الاسماء الرجال والنساء

آ

آدم صفي ، ابوالبشر : ۳۰
آرایش بيگم ، از دختران اسکندر
بن قرا يوسف : ۴۳۴
آغ مهباد ، از نوکران اسکندر بيگ
پسر ابراهيم بيگ بن عثمان بيگ : ۸۲
آقابکی قورچی ، از آق قوينلو : ۱۹۸
آق باليق بيگ ، از اجداد سلسله آق
قوينلو بزعم مؤلف : ۱۹
آقان ، از نوکران سلطان حمزه : ۱۳۲
آلتان خان ، از اجداد سلسله آق
قوينلو بزعم مؤلف : ۱۷
آل تيمور : ۳۰۹
آل عباس ، در خرم آباد : ۴۸۰
آيدین ، نوکر امير شمسوار : ۳۲۶
آيدین قرا بوسميد ، از قرا قوينلو : ۱۹۸

ابراهيم ، برادر خليل بيگ : ۲۱۹
ابراهيم (مولانا-) ، ملازم امير
ناصرالدین حاکم دامغان : ۳۴۴
ابراهيم آقا ، برادر خليل تواجی : ۳۹۵
ابراهيم ادریس ، امير ديوان عثمان
بيگ : ۱۱۹
ابراهيم ايکی تيمور ، امير ديوان ميرزا
عبدالله بن ابراهيم سلطان بن شاهرخ : ۳۰۹
ابراهيم بقوس- قی (سيد-) : ۴۸۹
ابراهيم بيگ ، پسر عثمان بيگ : ۳۵
۴۸-۴۹ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۵۸ ، ۶۳-
۶۵
ابراهيم بيگ ، از اولاد جهانگیر
ميرزا : ۴۱۷
ابراهيم بيگ ، از امرای حسن بيگ : ۵۱۲
ابراهيم بيگ- سليمانی : ۲۲۹
ابراهيم بيگ قرامانی : ۳۶۹
ابراهيم جاکو ، از امرای عظام شاهرخ
ميرزا : ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۷
ابراهيم سلطان ، از اولاد شاهرخ
ميرزا والی شیراز : ۸۵ ، ۸۷ ، ۳۰۹
۳۵۱ ، ۵۴۱
ابراهيم شاه بيگ ولد شادی بيگ :
۳۶۵ ، ۴۱۸ ، ۴۵۲ ، ۴۶۵ ، ۴۸۳ ،
۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۲۴ ، ۵۳۳
ابوالحسن ترخان ، از امرای چغتای :
۴۲۹ ، ۵۱۴
ابوالخير خان ، پادشاه اوزبك : ۳۱۴
ابوالفتح بيگ- جاکيرلو ، از امرای
قرا قوينلو : ۲۲۱ ، ۳۴۷-۳۴۸ ، ۳۵۵
۳۶۰-۳۶۱ ، ۳۶۳

ابدال بيگ ، حاکم جزيرد : ۱۳۱
ابدال بيگ : حاکم اسمرد : ۲۴۷
ابراهيم ، نبی : ۲۳ ، ۳۰۷ ، ۵۶۳
ابراهيم ، از لشکر آق قوينلو در
جنگ عثمان بيگ با اسکندر ميرزا : ۸۲
ابراهيم ، برادر علی مماش : ۱۷۲
۳۷۹
ابراهيم ، از نوکران حسن بيگ : ۱۶۰
ابراهيم ، پسر علی آق قوينلو : ۱۷۹
ابراهيم (امير زاده ، سلطان-) ،
پسر علاءالدوله بن بایسنغر ميرزا : ۳۲۰
۳۴۸-۳۴۹

- ابو القاسم ، از اولاد جهانشاه میرزا :
 ۲۵۹ ، ۳۴۷ ، ۳۶۶ ، ۴۰۰ ، ۴۰۲ ، ۴۴۷-۴۴۵ ، ۴۴۹ ، ۴۵۱-۴۵۳ ، ۵۱۷ ، ۵۲۲ ، ۵۳۲
- احمد (بوزه اوغلی -) ، از قوم ماشلو : ۱۴۷-۱۴۸
- احمد (شیخ اوغلی -) ، از بهادران آق قوینلو : ۲۰۰
- ابوبکر ، داروغه آمد : ۲۳۲
- احمد (قاضی -) ، از اعیان شهر آمد که سلطان حمزه قتل نمود : ۱۳۶
- ابوبکر (نوکران -) ، برادر امیر عمر بیک : ۵۴۷
- احمد (ملک -) ، از ملوک حصن کیف : ۲۴۰ ، ۲۴۲
- ابوبکر دخارلو : ۵۴۴
- احمد (مولانا -) ، مدرس رها : ۲۵۵
- ابوبکر طهرانی ، مؤلف کتاب حاضر : ۴
- احمد (مولانا شیخ -) ، از مقربان حسن بیک : ۴۸۸ ، ۴۸۶
- ابوبکر میرزا ، پسر میرانشاه بن تیمور کورکان : ۵۹ ، ۵۵
- احمد بیک (داماد -) ، از آق قوینلو : ۱۱۳
- ابوبکر میرزا ، پسر میرانشاه بن تیمور کورکان : ۵۹ ، ۵۵
- احمد بیک ، از اولاد قتللو بیک و حاکم بایرت : ۲۰۴ - ۲۰۵ ، ۲۵۱
- احمد بیک بن ابراهیم قرمانی : ۵۵۴
- رجوع کنید نیز به پیر احمد بیک
- احمد بیک ، از نوکران اسحق آقا : ۵۴۴
- احمد بیک احمدلو ، از امرای آق قوینلو : ۲۶۸ ، ۵۱۰
- احمد بیک اسفندیار یعنی قزل احمد بیک : ۵۴۳
- احمد بیک پورناک : ۵۴۷
- احمد جلایر (سلطان -) : ۵۵ ، ۶۷
- احمد چغتای ، از داروغگان ارقین : ۱۱۸
- احمد چوبان (خواجه رمه -) ، از اکابر اصفهان : ۲۸۸
- احمد چوره ، از نوکران جهانگیر میرزا : ۲۳۴
- احمد صفوی (خواجه -) ، از اکابر اصفهان : ۳۳۲
- احمد فیروز شاه : ۲۹۶
- احمد قوبچی ، از بهادران آق قوینلو : ۱۹۸
- ابو سعید بیک ایناق : ۴۸۵ ، ۵۵۵
- ابو سعید میرزا (سلطان -) : ۳۰۶
- ۳۱۰-۳۱۱ ، ۳۱۴-۳۱۶ ، ۳۲۴ ، ۳۵۴ ، ۳۵۷ ، ۳۵۹ ، ۳۷۰ ، ۴۲۶ ، ۴۳۳ ، ۴۳۵-۴۳۶ ، ۴۴۲-۴۴۴ ، ۴۴۸ ، ۴۵۱ ، ۴۵۳-۴۵۶ ، ۴۶۷ ، ۴۶۹ ، ۴۷۵-۴۷۷ ، ۴۸۰-۴۸۵ ، ۴۸۸ ، ۴۹۳ ، ۴۹۵ ، ۴۹۷ ، ۵۰۸-۵۱۴ ، ۵۱۷-۵۱۸ ، ۵۲۱ ، ۵۲۶ ، ۵۳۲ ، ۵۴۰ ، ۵۸۳
- ابو سعید میرم ، از امرای چغتای : ۳۴۸-۳۴۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴
- ابو علی ، از دیلمیان یثی آل بویه : ۱۷
- ابولجهمان ، از پادشاهان قدیم اتراک : ۲۹
- ابو مسلم ، خراسانی : ۱۷
- ابو یوسف میرزا (امیر -) ، از اولاد جهانشاه میرزا : ۳۴۰ ، ۳۵۶ ، ۳۶۶ ، ۴۰۱ ، ۴۱۶ ، ۴۲۶ ، ۴۹۶ ، ۵۰۹ ، ۵۲۶ ، ۵۳۲ ، ۵۳۴ ، ۵۴۰ رجوع کنید نیز به یوسف میرزا

- احمد ماردین (قاضی -): ۲۳۵
 احمد یساول (مولانا -): ۳۲۳
 احمد یکرچی (مولانا -)، از علماء آق قوینلو: ۳۹۲
 اختیارالدین حسن بهبانی (سید -)، از سادات و اشراف شیراز: ۵۱۸
 اختیار افغانخاری (خواجه -)، از اعیان اصفهان: ۳۳۲
 اخنوخ، ادریس - نبی: ۳۰
 اخی شهریار منشی قزوینی: ۴۹۹
 اخی فرخ، پسر سید علی بیگ: ۵۳۲-۵۳۳
 ادریس بیگ، از اجداد سلسله آق قوینلو: ۱۵
 ادریس بیگ، از اجداد سلسله آق قوینلو: ۱۹
 اردشیر بن هرمز: ۱۹
 اردوک عرب، از نوکران حسن بیگ: ۱۹۱
 اروق محمد توشمال: ۱۹۰، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۸۰
 ازدی بیگ بن ادریس، از اجداد سلسله آق قوینلو: ۱۵
 اسحق آقا، از امرای آق قوینلو: ۲۷۹، ۴۸۶، ۵۵۰
 اسحق بیگ بن ابراهیم بیگ قرامانی: ۳۷۰
 اسکندر (ملک -)، از ملوک رستم‌دار: ۲۵۹
 اسکندر بیگ، پسر ابراهیم بیگ بن عثمان بیگ: ۶۵، ۸۰، ۱۰۱
 اسکندر بیگ، برادر مادر حسن بیگ: ۱۷۵، ۲۴۶، ۵۴۴، ۵۵۴
 اسکندر پیلتن: ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۷۰، ۲۷۳، ۳۳۷، ۴۱۷
 اسکندر دخارلو: ۴۲۵
 اسکندر میرزا (بیگ) [بن قرا یوسف]: ۷۳، ۸۳-۸۹، ۹۵-۹۶، ۹۸-۹۹، ۱۰۷-۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۹، ۱۲۴-۱۲۸، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳-۱۴۵، ۲۵۲، ۳۷۸، ۴۱۴، ۴۳۴، ۴۳۶
 اسکندر (اولاد -): ۴۳۲، ۴۳۷-۴۳۸
 اسکندر میرزا، از اولاد عثمان بیگ (?): ۷۰
 اسکندر شهبوار: ۴۲۵
 الوند اسکندر (میرزا): ۱۷۵، ۱۷۷-۱۷۹، ۳۲۷، ۳۴۱-۳۴۲، ۳۷۲
 اسلمس، از نوکران حسن بیگ: ۲۰۸
 اسمعیل، از چهره‌کان شاهرخ میرزا: ۲۹۰
 اسمعیل بیگ، حاکم قسطنطون: ۳۸۹
 اسمعیل صوفی ترخان، از امرای چغتای: ۳۰۲
 اشرف (سلطان -): ۱۰۲، ۱۲۱ ح، ۱۲۹، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۶
 اصفهان، از نوکران جهانگیر میرزا: ۲۰۸
 اصفهان بیگ، از اولاد قرا یوسف: ۷۲-۷۳، ۷۵، ۸۳-۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۱-۹۲، ۹۵، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۷۰، ۱۷۴-۱۷۷، ۱۷۵-۱۷۷
 اصفهان بیگ: ۵۴۴
 اصفهان سوندک: ۲۶۶
 اصلان ذوالقادر (امیر -): ۴۸۵، ۵۴۳، ۵۷۷
 اصولی، نوکر آتابک حسن بیگ: ۱۹۰
 اصیل‌الدین واعظ شیرازی (سید -): ۳۵۲، ۳۵۶
 اغجی پیری، از لشکر اسکندر میرزا: ۱۱۱

- اغرقچی بیک ، از اجداد سلسله آق‌قوینلو : ۱۸
 اغوز ، جد اعلاء قوم اغوز یعنی ترکمان و جهانگیر بزرگ بزعم ترکمان قدیم : ۲۵ ، ۴۰۶
 افراسیاب ، پادشاه معروف توران : ۲۱
 افضل‌الدین ترکه (خواجه -) ، از اکابر اصفهان : ۲۸۸
 افضل برلاس ، از امرای چغتای : ۵۱۴
 الب ارسلان بن چقر بیک : ۱۶
 البمر بیک ، از قبیله حاجیلوی قراقوینلو : ۱۸۹
 الغ بیک میرزا : ۲۹۲ ، ۲۹۹ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ - ۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸
 الف ، نوکر شاه علی بیک : ۲۷۹
 الله داد ، ایلچی یادگار سلطان محمد میرزا : ۵۱۴
 الیاس حاجیلو ، از امرای قراقوینلو : ۶۹
 الیاس حسن فرّاش : ۴۸۸
 الیاس خواجه ، از امرای چغتای : ۵۲۹
 امام‌الدین فضل‌الله (قاضی -) ، از سادات اصفهان : ۲۸۸
 امام‌الدین حسن ، نواده خواجه ظهیرالدین عبدالله : ۳۳۲
 امت (کور -) ، از نوکران حسن بیک : ۲۱۹ ، ۲۷۵ - ۲۷۶
 امیر ، پسر الله : ۲۳۴
 امیر ، ایلچی حسن بیک : ۴۶۲
 امیر بیک ، رجوع کشید به امیر عمر بیک موصلو
 امیر جان سعدلو ، از قراقوینلو : ۵۴۲
 امیر سمیعان ، فرزند ایلدرم بایزید : ۴۶
 امیر شریف ، از اولاد محمد غزالی : ۳۴۰
 امیر علی ، داروغه سلطانیه از قبل حسن بیک : ۵۰۸
 امیر عمر بیک موصلو : ۲۶۵ ، ۲۷۳ - ۲۷۴ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۳۹۰ ، ۴۸۱ - ۴۸۵ ، ۴۸۸ ، ۵۴۹ ، ۵۶۷
 امیره سلطان استاره : ۵۲۱
 امین ، خلیفه عباسی : ۱۷
 انوش : ۳۰
 انوشیروان ، از سلسله ساسانیان : ۱۹ ، ۳۷۴
 اوزق احمد ، از نوکران جهانگیر میرزا : ۱۲۳
 اوریاوت ، از اجداد سلسله آق‌قوینلو بزعم مؤلف : ۲۰
 اوزون علی* اختاجی ، از آق‌قوینلو : ۸۸
 اوسن اوغلی ، از قراقوینلو : ۲۲۰
 اویس ایناک (عیئل) ، از قراقوینلو : ۱۹۴ ، ۱۹۸ ، ۴۷۱
 اویس بیک ، از برادران حسن بیک : ۱۴۰ ، ۱۸۰ - ۱۸۱ ، ۱۸۳ - ۱۸۴ ، ۲۳۲ - ۲۳۴ ، ۲۶۱ ، ۲۶۸ ، ۲۷۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۰ ، ۵۵۳ ، ۵۶۴ ج
 اویس خلیل : ۵۴۶
 اویس خواند شاه (امیر -) ، و الی* تون و طیس : ۳۵۱
 اویغور خان : ۲۱
 ایل‌آلدی بیک چینی ، از امرای حسن بیک : ۵۴۳ ، ۵۷۷
 ایلدورکین ، از اجداد سلسله آق‌قوینلو بزعم مؤلف : ۲۱
 ایلک خان ، از اجداد سلسله آق‌قوینلو بزعم مؤلف : ۲۴
 ایلکان خان ، از اجداد سلسله آق‌قوینلو بزعم مؤلف : ۱۹
 ایلکان خان ، از اجداد سلسله آق‌قوینلو بزعم مؤلف : ۲۴

- ایله‌کان : از اجداد سلسله آق قوینلو
 بزعم مؤلف : ۱۹
 ایلوک خان ، از اجداد سلسله آق
 قوینلو : ۲۲
 ایمرآقا ، از نوکران جهانگیر میرزا :
 ۱۲۳
 ایمرخان ، از اجداد سلسله آق
 قوینلو بزعم مؤلف : ۲۳
 اینال (نائب شام -) : ۱۵۳
 ایوب (ملک -) ، از ملوک حصن
 کیف : ۳۶۷ ، ۳۶۸ ح ، ۳۹۴
 ایوب بن افوش بن دعر بن عیص : ۲۲
- ب
- بابا حاجی بیک ، از امرای قرا
 یوسف : ۶۹ ، ۷۲
 بابا حاجی شیخ علی بهادر : ۴۵۳
 بابا بهرام چلبی : ۴۸۵
 بابا حسن قرقین ، (امیر -) ، حاکم
 استر اباد : ۳۲۷ ، ۳۴۳ ، ۳۴۸ ، ۳۵۰ ،
 ۳۵۹
 بابا حسین ، قاتل عبداللطیف میرزا
 بن الغ بیک : ۳۰۶
 بابا عبدالرحمن ، تاج المجاذیب :
 ۲۵۳ - ۲۵۴ ، ۲۸۰ ، ۳۶۸ ح ، ۳۹۴ ،
 ۴۱۳ ، ۴۱۶ ، ۴۲۰ ، ۴۷۶ ، ۴۸۵ ،
 ۵۵۸
 بابر میرزا : ۲۹۰ ، ۲۹۲ ، ۲۹۶ ،
 ۳۰۳ - ۳۰۴ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ -
 ۳۲۷ ، ۳۳۱ - ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۷ ،
 ۳۴۳ ، ۳۴۷ ، ۳۵۹
 بابل بیک ، از اجداد سلسله آق
 قوینلو بزعم مؤلف : ۱۶
 بارلیک بیک ، از امرای پیر بوداق
 میرزا : ۳۴۱
 بایزید (ایلدرم -) : ۴۶ - ۴۷ ،
 ۵۰ - ۵۲
- بایزید (پسر امیر -) ، از امرای
 چغتای : ۳۱۰
 بایزید (سلطان -) ، از اولاد سلطان
 محمد پادشاه روم : ۵۶۷ ، ۵۷۵ ، ۵۷۹ ،
 ۵۸۱
 بایزید (امیر -) : رجوع کنید ببایزید
 بسطام جاکیری
 بایزید (مهر -) ، ایلچی عثمان
 بیک : ۱۰۸
 بایزید آیین لو : ۶۹
 بایزید اسپیری : ۲۰۵ ، ۲۴۲ ،
 ۲۶۰ - ۲۶۱ ، رجوع کنید نیز به بایزید
 بیک پورناک
 بایزید بن سعدالدین آقا (امیر -) ،
 ملک الامرای الغ بیک : ۳۰۴
 بایزید بیک جاکیری : رجوع کنید
 ببایزید بسطام جاکیری
 بایزید بیک ، از اولاد عثمان بیک :
 ۸۰ ، ۹۵ ، ۱۱۳
 بایزید بیک بن شیخ حسن بیک :
 ۱۷۸
 بایزید بیک پورناک : ۱۷۳ ، ۲۸۱
 بایزید بیک کرد ، از امرای قرا
 قوینلو : ۴۲۷
 بایزید بسطام جاکیری (امیر -) :
 ۱۳۸ ، ۱۷۵ - ۱۷۶ ، ۲۰۴ ، ۲۵۰ ، ۲۵۸ -
 ۲۵۹ ، ۳۲۶ ، ۳۳۵ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ - ۳۴۸ ،
 ۳۵۳ ، ۳۶۰ ، ۵۰۱
 بایزید بسطامی : رجوع کنید ببایزید
 بسطام جاکیری
 بای سنغور ، از اجداد سلسله آق
 قوینلو : ۲۰
 باسنقر میرزا ، از اولاد شاهرخ
 میرزا : ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۲۹۲ ، ۳۱۶
 بای سنقر ، از اجداد سلسله آق
 قوینلو : ۲۳
 بایندر بیک ، پسر رسم بیک بن
 مراد بیک بن عثمان بیک : ۴۸۵ ، ۵۵۹ ،
 ۵۷۶

- بایندر خان، جد اعلاء سلسله آق قوینلو: ۲۴
 ۸۲ بوزدغان، از بهادران آق قوینلو:
 بجنک، برادر بایندر خان: ۲۵
 بختیار آقا، از ملازمان سلطان حمزه: ۱۴۷
 برد بن مهلائیل: ۳۰
 بدرالدین روح الله آیینلو: ۱۸۱
 بندرو بیک، حاکم جزیره: ۵۴۳
 برقوق، سلطان مصر و شام: ۱۰۲
 برکه (رئیس -)، از رؤسای ولایت اصفهان: ۴۵۰
 برهان الدین (قاضی -)، حاکم سواس و غیرها: ۴۵-۴۰
 برکیارق بن ملکشاہ (رکن الدین -): ۱۶
 بسطام ولد امرالله: ۸۰
 بشارت بیک، از امرای حسن بیک: ۴۸۵
 بشر ولد ایوب بن انوشی: ۲۲
 بشلمش - باشلمش - (امیر آخور -): ۲۳۴، ۲۶۴، ۲۶۸
 بغرا خان، از اجداد سلسله آق قوینلو: ۲۲-۲۳
 بکدوز خان، از اجداد سلسله آق قوینلو بزعم مؤلف: ۲۳
 بکرات، ملک کرچ: ۵۶۴ ح
 بکر بیک کرد: ۲۵۶
 بکر قراقوینلو: ۲۷۴
 بکمش - نوروز، از آق قوینلو: ۱۷۳
 بکندر خان، از اجداد سلسله آق قوینلو بزعم مؤلف: ۲۴
 بوداق بیک پورناک: ۱۳۳
 بوداق اورنمس، از آق قوینلو: ۱۹۶
 بیرام (یساول -): ۲۲۰
 بیرام بیک، امیر دیوان قرا یوسف: ۶۹، ۸۵، ۸۷
 بیرام بیک ایناق خلیل: ۱۲۰، ۲۰۱
 بیرامشاہ بیک، حاکم اروقیه: ۵۴۲
 بیردی بیک، از اجداد سلسله آق قوینلو بزعم مؤلف: ۱۶
 بیسوت خان، از اجداد سلسله آق قوینلو بزعم مؤلف: ۲۱
 بیکم، زوجه جهانشاہ میرزا: ۲۴۹، ۲۶۱
 بیگلر اوغلی (اسب -): ۸۱
 بیلهکن، از اجداد سلسله آق قوینلو: ۱۹
 بیور اسب: ۲۹-۳۰
 پ
 پیر احمد بیک^۲: ۲۱۴
 پیر احمد بیک پورناک: ۲۲۵

^۱ Aynen böyle. Bunun hangi kelimenin bozuk şekli olduğu anlaşılamadı.

^۲ Bu beg'in altıda ikinci sıradaki şahıs ile aynı olup olmadığı anlaşılamadı.

- پیر احمد بیک دخالو : ۱۰۸
 پیر احمد بیک قرامانی : ۵۵۴ ، ۵۶۷-۵۶۸ ح ۵۶۴
 پیر احمد خوافی (خواجه -) ، از
 ارکان دولت سلطان محمد بن بایسنغر :
 ۳۲۱-۳۲۳
 پیر اسمعیل ، برادر یاقچی حسین :
 ۱۹۸
 پیر اوجی ، از نوکران جهانگیر
 میرزا : ۲۳۴
 پیر اویس ، پسر پیر مهادر سعدلو :
 ۸۸
 پیر بوداق میرزا ، از اولاد جهانشاه
 میرزا : ۲۸۹ ، ۳۲۶ ، ۳۳۱-۳۴۲ ،
 ۳۵۷-۳۵۹ ، ۳۶۱-۳۶۳ ، ۳۶۵-۳۶۶ ،
 ۳۶۹-۳۷۳ ، ۳۹۵-۳۹۶ ، ۴۰۰-۴۰۱ ،
 ۴۰۴ ، ۴۵۸ ، ۵۱۶ ، ۵۲۶ ، ۵۳۳
 پیر حاجی ، از لشکر جهانگیر
 میرزا : ۲۵۲
 پیر حسن (امیر -) : ۳۴-۳۵
 پیر حسن بیک ، برادر قیلج اصلان
 آق قویونلو : ۱۱۳ ، ۱۱۶-۱۱۷ ، ۱۲۷
 پیر حسین بیک ، حاکم چمشکرتک :
 ۹۳
 پیر حسین قورچی : ۱۹۷
 پیر زاد بیک بخاری ، از امرای
 جهانشاه میرزا : ۲۹۲ ، ۳۱۹ ، ۳۳۰ ،
 ۳۵۲ ، ۳۶۰ - ۳۶۱ ، ۴۰۹ ، ۴۲۹
 پیر سلطان ، از امرای جهانشاه
 میرزا : ۲۰۵
 پیر عثمان بیک : ۱۳۱-
 پیر عثمان هندوکه ، از امرای
 چغتای : ۵۱۴
 پیر علی بیک ، برادر بزرگ عثمان
 بیک : ۳۸ ، ۵۰
 پیر علی بیک شاد نصیبی : ۲۴۳
 پیر علی شکر : ۲۶۲ ، ۲۷۵ -
 ۲۷۶ ، ۲۷۹-۲۸۰ ، ۳۵۹ ، ۳۷۶ ،
 ۴۳۰ ، ۴۷۱ ، ۴۹۶ ، ۵۲۹ ، ۵۳۴
 پیر عمر ، حاکم ارزنجان از جانب
 قرا یوسف : ۳۲ ، ۵۶ ، ۶۷-۷۱ ، ۹۳ ،
 ۴۱۳
 پیر عمر ، برادر امیر عمر : ۲۳۵
 پیر غیب ، از قرا قویونلو : ۸۸
 پیر قلی کولکلتاش : ۳۳۹-۳۴۰
 پیر محمد الپاوت : ۲۰۶ ، ۲۵۸ ،
 ۳۶۱ ، ۳۶۵ ، ۳۷۲ ، ۴۳۳ ، ۴۵۷-
 ۴۵۹ ، ۵۳۷-۵۳۸
 پیر محمد الپاوت ، از امرای حسن
 بیک : ۵۸۱
 پیر محمد بیک توایجی : رجوع کنید
 به پیر محمد الپاوت
 پیر محمد پورناک : ۱۳۱ ، ۱۴۷
 پیر محمد پیر زاد : ۵۱۴
 پیر محمد سمرقندی : ۳۳۱
 پیر محمد طغای (امیر -) ، از سرداران
 جربادقان : ۳۲۶
 پیر محمد مراغی : ۱۹۴
 پیر محمد یعقوبی : رجوع کنید به پیر
 محمد الپاوت
 پیر محمود شیرازی ، از ملازمان
 سنجر میرزا : ۳۴۰
 پیر مزید (کور -) ، ایلچی رستم
 تربخان : ۲۰۸
 پیر مهادر ، از امرای جهانگیر میرزا :
 ۲۵۲
 پیر مهادر الپاوت : ۴۰۹ ، ۴۳۰
 پیر مهادر سعدلو : ۸۵
 پیر ولی چارچی ، از نوکران حسن
 بیک : ۲۳۴ ، ۲۳۶
 پیری (توایجی -) ، از قرا قویونلو :
 ۲۷۵
 پیری امیرلو (امیر -) : ۲۲۰
 پیری بیک مهردار ، (- علی شاه اوغلی) :
 ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷
 پیری قرامانلو : ۱۳۸ ، ۴۶۷
 پهلوان ، پسر امیر عمرلو : ۱۹۲

- پهلوانِ آدریس: ۱۳۳
 پهلوان بیک، پدرطور علی بیک بزعم
 مؤلف: ۱۴-۱۵
 پهلوان سیدی علی: ۱۲۷
 پهلوان یوسف شیرازی: ۴۵۳
 پیلتن بیک، از اولاد پیر علی بیک
 و حاکم کیفی: ۵۲، ۷۰، ۱۱۳، ۱۱۶-
 ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۷۱،
 ۲۰۵
 پیلتن (پسران -): ۲۳۶
- تومان بیک، از امرای سلطان محمد
 بن بایسنغر میرزا: ۳۲۴
 تیمور کورکان: ۱۱، ۳۳، ۳۵،
 ۴۷، ۵۱، ۵۵، ۶۳، ۱۰۱، ۲۹۲،
 ۳۴۷، ۳۷۷، ۴۳۳، ۴۶۸، ۴۷۸
- ث
 ثمود بن حاسد بن ارم بن سام بن
 نوح: ۲۷

ج

- جادلنو خان، از اجداد سلسله
 آق قویونلو بزعم مؤلف: ۱۷
 جالوت، مقتول داود علیه السلام:
 ۲۰
 جاماس بن فیروز: ۱۹
 جان (خواجه -)، از ارکان دولت
 جهانشاه میرزا: ۲۵۸
 جانی بیک صوفی، از امرای مصر:
 ۱۱۰
 جرسون خواجه علی، از لشکر
 عثمان بیک: ۸۰
 جرماغون نویان: ۱۵
 جعفر (شیخ -)، شیخ السلام اعظم:
 ۵۲۱
 جعفر بیک، پسر یعقوب بیک بن
 عثمان بیک: ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹،
 ۱۲۶-۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۷-۱۵۳،
 ۲۰۵-۲۰۶، ۲۳۰
 جلال، داروغه کماخ: ۱۷۱
 جلال الدین محمد کلکزی (خواجه -)،
 از اکابر اصفهان: ۲۹۳
 جلال ساتلمش: ۱۱۸
 جماعت بیک^۱، از امرای اصفهان
 میرزا: ۱۳۲
- ت
 تاتار آقا، از داروغگان ارقینین:
 ۱۱۸
 تاتار خاتون، خواهر قرا محمد
 قرا قویونلو: ۳۷
 ترخان، از اولاد اسکندر بن قرا
 یوسف: ۱۷۷
 ترخان، ولد رستم ترخان: ۱۹۴،
 ۳۶۴
 ترخان، پدر رستم بیک: ۲۰۸
 ترخان بوزی، اسب یساول بیرام:
 ۲۰۰
 ترکن محمد غریب، از بهادران
 حسن بیک: ۱۸۳
 تسبینه، دختر تکفور طرابزون: ۱۳
 تنکری ورمیش، حاکم ماردین از
 جانب قرا یوسف: ۷۷، ۷۹
 تنکری ورمیش، از امرای سلطان
 مصر: ۱۰۲، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۳۳،
 ۱۴۰، ۱۵۳
 تنکری ورمیش، از آق قویونلو:
 ۲۰۰
 توفی قرا، از بهادران آق قویونلو:
 ۲۱۶

^۱ Aynen böyle.

- جمال الدین محمد ترکه (خواجه -) ،
 از اکابر اصفهان : ۴۴۸
 جمشید . از پیشدادیان : ۲۹ ، ۳۱
 جمشید بیک آق قوینلو : ۴۴۱ -
 ۴۴۲ ، ۵۴۴
 جمشید بیک قتلو بیک : ۲۰۴ -
 ۲۰۵
 جوگی میرزا ، از اولادشاهرخ میرزا :
 ۸۳ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ،
 ۱۱۹ ، ۲۹۲
 جهانشاه بیک ، از برادران حسن
 بیک : ۱۰۵۸ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ، ۲۲۸ - ۲۲۹ ،
 ۲۴۲ ، ۲۴۴ ، ۲۷۴ ، ۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۳۸۰
 جهانشاه میرزا ، پادشاه معروف قرا
 قوینلو : ۵۷ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۱۳۸ -
 ۱۳۹ ، ۱۴۱ - ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ - ۱۴۶ ،
 ۱۵۸ ، ۱۷۵ - ۱۷۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ - ۲۰۹ ،
 ۲۱۳ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ - ۲۲۹ ، ۲۴۰ - ۲۴۴ ،
 ۲۴۶ - ۲۵۱ ، ۲۵۴ - ۲۵۶ ، ۲۵۸ - ۲۶۱ ،
 ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۴ ، ۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۷ ،
 ۲۹۵ - ۲۹۷ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰ -
 ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۴۰ - ۳۴۱ ، ۳۴۳ -
 ۳۴۴ ، ۳۴۷ - ۳۴۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۴ - ۳۶۳ ،
 ۳۶۵ - ۳۷۳ ، ۳۷۶ - ۳۷۷ ، ۳۸۱ - ۳۸۲ ،
 ۳۸۴ - ۳۸۵ ، ۳۸۹ ، ۳۹۳ ، ۳۹۵ - ۳۹۶ ،
 ۴۰۰ - ۴۰۱ ، ۴۰۴ ، ۴۰۶ - ۴۰۷ ،
 ۴۱۱ - ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۲۹ ، ۴۳۲ ،
 ۴۳۴ - ۴۳۶ ، ۴۴۲ - ۴۴۳ ، ۴۵۸ ، ۴۶۵ ،
 ۴۷۱ ، ۴۷۹ ، ۴۸۴ ، ۴۹۱ ، ۴۹۹ ، ۵۰۳ ،
 ۵۰۹ ، ۵۱۴ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۲۳ ، ۵۳۲ ،
 ۵۵۶ ، ۵۸۳
 جهانشاه (ولد-) : ۴۸۷
 جهانشاه بیک : رجوع کنید به
 جهانشاه میرزا
 جهانگیر ، از اینان محمدی میرزا :
 ۴۴۱
 جهانگیر ، پسر شاه حاجی بیک :
 ۴۹۹ ، ۵۰۸ ، ۵۱۰ ، ۵۱۲
 جهانگیر ترخان ، برادر رسم
 ترخان : ۱۹۴ ، ۱۹۷
 جهانگیر میرزا ، پادشاه آق قوینلو
 و برادر بزرگ حسن بیک : ۱۱۰ ، ۱۱۵ -
 ۱۱۶ ، ۱۱۸ - ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۳۹ - ۱۴۳ ،
 ۱۴۷ - ۱۴۸ ، ۱۵۲ - ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ،
 ۱۶۸ ، ۱۷۰ - ۱۷۴ ، ۱۷۸ - ۱۸۱ ، ۱۸۳ ،
 ۱۸۵ ، ۱۹۲ - ۱۹۴ ، ۱۹۶ - ۱۹۷ ، ۱۹۹ -
 ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۰۸ - ۲۰۹ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ،
 ۲۲۳ ، ۲۳۰ - ۲۳۵ ، ۲۴۲ ، ۲۴۸ - ۲۵۲ ،
 ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۲۵۹ - ۲۶۲ ، ۲۶۶ - ۲۶۷ ،
 ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۸۰ ، ۴۹۹
 جهانگیر میرزای برلاس : ۶۱۴
 چ
 چاغرچی (پسر-) : ۱۷۵ - ۱۷۶
 چاولدر خان ، از اجداد سلسله
 آق قوینلو بزعم مؤلف : ۲۳
 چقمق (امیر-) : ۳۱۷
 چقمق (ملک الظاهر-) ، سلطان مصر :
 ۱۵۳
 چکم ، از امرای مصر و شام : ۵۹ -
 ۶۱ ، ۶۳ ، ۶۴
 چلبی ، از نوکران حسن بیک : ۲۳۴
 چلبی ، از قراقوینلو (?) : ۲۷۵
 چلبی آقا ، از ملازمان جهانگیر میرزا :
 ۲۳۳
 چلبی بوداق ، از نوکران جهانگیر
 میرزا : ۲۳۴ ، ۲۶۹
 چلبی موصولو ، از امرای سلطان
 حمزه : ۱۳۳
 چون اوغلی ، از نوکران حسن بیک :
 ۲۷۵
 چیچک (پسر-) ، از امرای ملک
 اصلاّن ذوالقادر : ۳۹۶

ح

حسن (لهله -) : ۱۲۱ ح ، ۱۲۲ -

۱۲۳

حسن (امیر اوغلی -) : ۳۸۵
 حسن بن علی ، بن ابی طالب : ۱۸
 حسن بن علی بن عثمان ، رجوع کنید
 به حسن بیک

حسن بیک آقاچری : ۳۷
 حسن بیک ، پادشاه بزرگ آق قویونلو
 ۷ ، ۹ ، ۵۸ ، ۲۰۸ ، ۲۲۷ ، ۲۳۱ ،
 ۲۶۰ ، ۴۰۶ ، ۴۱۰ ، ۴۱۵ ، ۴۲۵ ،
 ۴۶۲ ، ۴۶۷ ح - ۴۶۸ ح ، ۴۷۴ ،
 ۵۶۴ ح ، ۵۶۷ ، ۵۶۹ - ۵۷۱ ، ۵۷۳ -
 ۵۷۴ ، ۵۷۹ - ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، رجوع کنید
 نیز به صاحب قران

حسن بیک ، امیر دیوان شهزاده
 خلیل : ۵۴۰

حسن پادشاه : رجوع کنید به
 حسن بیک -

حسن جلبری : ۳۲۷
 حسن چلبی ، داروغه قزوین :
 ۲۷۲ - ۲۷۴ ، ۴۹۹ - ۵۰۳

حسن حاجی : ۲۱۴ ، ۴۰۰
 حسن - شیخ ، از آق قویونلو : ۲۱۸
 حسن - شیخ حاجی (امیر -) داروغه
 اصفهان : ۲۹۳
 حسن - علامهالدین ، از بهادران آق
 قویونلو : ۸۰

حسن شیخ تیمور (امیر -) ، از
 امرای چغتای : ۳۵۹ ، ۵۴۶
 حسن علی ، پادشاه قراقویونلو : ۳۵۵ ،
 ۳۵۷ - ۳۶۱ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱ ، ۴۳۲ - ۴۳۳ ،
 ۴۳۷ - ۴۳۹ ، ۴۴۱ - ۴۴۲ ، ۴۴۴ - ۴۴۵ ،
 ۴۵۱ - ۴۵۴ ، ۴۵۷ ، ۴۵۹ ، ۴۶۹ - ۴۷۱ ،
 ۴۷۲ ، ۴۸۱ ، ۴۹۶ ، ۵۰۱ ، ۵۰۸ - ۵۱۰ ،
 ۵۱۲ - ۵۱۳ ، ۵۱۷ ، ۵۲۰ ، ۵۲۶ - ۵۲۷ ،
 ۵۴۳

حسن علی* ترخان ، از امرای چغتای :
 ۳۴۹

حاجی (امیر -) ، از امرای چغتای :
 ۳۵۱

حاجی بیک ، از امرای آق قویونلو :
 ۱۸۷ ، ۱۹۶ ، ۵۵۵

حاجی پیر مهماد ، نائب علی بیک بن
 عثمان بیک : ۲۰۲

حاجی حسن - آقاچری ، از امرای
 قرا قویونلو : ۴۳۸ ، ۴۴۱ - ۴۴۲

حاجی حسن - بابا حاجی بیک -
 کاورودی (امیر -) : ۳۱۷ - ۳۱۸

حاجی داود ، از نوکران جهانگیر
 میرزا : ۱۲۳ ، ۲۷۵

حاجی علی* قاپوچی : ۴۹۹
 حاجی عوض (نوکر -) : ۱۹۸

حاجی عوض بیک ، از امرای آق
 قویونلو : ۲۰۱

حاجی فیاض ، ملک الامراء سلطان
 ماردین : ۶۱ ، ۶۵

حاجیلو (پسر -) : ۱۹۲
 حاجی مبارک ، از امرای اصفهان

میرزا : ۱۳۳
 حاجی محمد قنابزین ، حاکم کرمان

و از امرای عظام سلطان محمد میرزا :
 ۳۱۷ ، ۳۲۰ - ۳۲۲

حافظ شیرازی : ۳۶۳ - ۳۶۴
 حام ، از اولاد نوح نبی : ۲۹

حبیب - کوینده ، از آق قویونلو : ۱۹۷
 حسن (ایناق -) ، مستحفظ کماخ

از جانب یعقوب بیک : ۶۹ ، ۹۰
 حسن (پسر میر -) : ۱۸۴

حسن (جنگلو -) ، حاکم کرکوک
 و طوق : ۷۸ ، ۸۱

حسن (سید -) ، داروغه قزوین
 از جانب ابو سعید میرزا : ۴۹۴ ، ۵۱۸

حسن (فراش -) : ۱۶۹

- حسن ملكى، از ارکان دولت یادکار
سلطان محمد و از هواخواهان حسین
بایقرا: ۵۵۰
حسن میله حاجی، از نوکران حسن
بیك: ۲۵۶
حسن اوغلی، از امرای قراقوینلو:
۲۲۵-۲۲۷، ۳۶۰
حسین، بن علی بن ابی طالب: ۲۰۹
حسین، برادر خلیل آق طوغان
پورناك: ۱۹۳، ۲۲۹
حسین (امن اوغلی -): ۴۰۹، ۴۲۷
حسین امیرآخور: ۱۷۵-۱۷۶،
۱۸۵، ۱۸۱
حسین (کور -)، از قراقوینلو:
۲۲۰
حسین آقاچری: ۱۴۵
حسین آیدین: ۱۹۴، ۱۹۸
حسین ابراهیم: ۳۸۶
حسین اویس، از بهادران آق قوینلو:
۴۸۲
حسین بیك، برادر قلیچ اصلان
پسر احمد بیك: ۱۱۴
حسین بیك، پسر علی بیك و برادر
حسن بیك: ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳،
۱۴۷، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۵۹
حسین طاری (امیر -)، از امرای
جهانشاه میرزا: ۲۹۵
حسین طمان بسان: ۱۹۳
حسین علی، از اولاد اسکندر بن
قرايوسف: ۴۳۵، ۴۳۷
حسین علی، پسر زینل برانی: ۵۳۸
حسین قوجه حاجی: ۴۸۲
حسین میرزا (سلطان -)، بایقرا:
۳۵۹، ۵۲۹، ۵۴۵-۵۴۷، ۵۵۰-۵۵۲
حضر بیك، از امرای آق قوینلو در
زمان عثمان بیك: ۸۰
حضر بیك پولات: ۱۷۳، ۲۳۵
حضر بیك ترخان: ۱۸۵، ۱۹۲،
۴۱۰، ۴۸۲، ۴۲۱۳
- حزوه، عم رسول الله: ۴
حزوه (سلطان -): ۱۱۰، ۱۱۸-
۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۸-۱۳۴، ۱۳۶،
۱۳۹-۱۴۳، ۱۴۷-۱۵۸، ۱۶۰-
۱۶۱، ۱۶۸-۱۷۲
حزوه (سلطان -)، از پسران جهانگیر
میرزا: ۴۸۲، ۵۴۲
حزوه امیرآخور اوغلی: ۱۸۵، ۲۳۵
حزوه امیرلو: ۲۱۹، ۲۷۷
حزوه بکتاش: ۴۸۴
حزوه بیك، از نوکران شهزاده خلیل:
۳۹۰
حزوه بیك، از برادران بیکم زوجة
جهانشاه میرزا: ۴۳۶-۴۳۷، ۴۵۳
حزوه خزینه دار (خازن): ۸۰، ۱۱۳،
۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۲
حزوه خازن (پسر -): ۱۱۷
حزوه دلو طای: ۲۱۳
حزوه عمر اوغلی: ۸۰
- خ
- خازن: رجوع کنید به حزوه خزینه دار
خاص مراد، امیرالامرای اروم ایلی:
۵۷۲-۵۷۴، ۵۸۲
خالق بردی، ایلچی* شیروان شاه:
۱۰۷-۱۰۸
خداویرمش، برادر قوجه: ۲۳۰
خروس بهادر، از آق قوینلو: ۴۸۴
خسرو شاه (سلطان -)، از غزنویان:
۱۷
خلف (ملك -)، سلطان حصن کیف:
۱۹۱، ۲۴۰-۲۴۲، ۲۴۷، ۳۶۷-
۳۶۸ ح، ۳۹۳-۳۹۴
خلیفه، از نوکران صاحب قران:
۱۵۷
خلیل (شهزاده، سلطان -)، از اولاد
حسن بیك: ۹، ۱۰۷، ۱۶۲، ۲۲۲،

- خلیل میرزا، دختر زاده شاه رخ
 ونیره محمد سلطان بن تیمور کورکان :
 ۳۳۱، ۳۳۴-۳۳۵
 خلیل هابیل بیک بن عثمان بیک :
 ۱۸۴، ۲۱۶، ۲۱۸
 خلیل باحوران، از آق قوینلو :
 ۲۱۶
 خواجه مولانا سمرقندی، از فرزندان
 صاحب هدایه : ۳۲۴
 خورشید بیک، از امرای حسن بیک :
 ۲۶۱، ۲۸۱، ۳۸۲، ۳۸۶، ۴۱۹
 خوش قدم (شیخ اوغلی -) : ۲۶۸
 خوش قدم (پسر-) : ۲۳۵
 خوش قدم، فاتح قلعه کیل (اکیل ؟) :
 ۳۷۹
 خوش قدم بیک : ۱۵۰-۱۵۱
 خوش قدم عبدالعزیز، از نوکران
 حسن بیک : ۱۲۳، ۱۸۸، ۲۳۳
 د
 دارا، از کیانیان : ۲۶۶-۲۶۸
 دارا بیک پورناک، از امرای آق
 قوینلو : ۲۳۲، ۲۶۶، ۴۹۹، ۵۴۷، ۵۵۵، ۵۸۴
 داراب بیک : رجوع کنید به دارا
 بیک
 داود نبی : ۲۰
 داود پاشا، از امرای سلطان محمد
 پادشاه روم : ۵۷۶
 دخارلو (پسر-) : ۲۷۶
 درویش جلال الدین، از اعیان ری :
 ۳۷۰، ۴۴۴
 درویش علی میرک، از امرای جغتای :
 ۳۲۶
 درویش شمس الدین، از اعیان ری :
 ۳۷۰
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸ ح
 ۳۷۹-۳۸۰، ۳۸۳-۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۳
 ۴۱۸-۴۲۰، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۶
 ۴۸۳، ۴۹۰، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۲۲
 ۵۳۰-۵۴۰، ۵۴۱-۵۴۶، ۵۴۷-۵۴۹
 ۵۵۱-۵۵۲، ۵۷۳
 خلیل، از اولاد پیلتن بیک : ۱۷۸
 ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۶، ۵۴۳
 خلیل، از امرای عثمان بیک : ۱۱۰
 خلیل بن امیر شیخ ابراهیم شیروانی
 (امیر-) : ۱۰۷-۱۰۸، ۳۷۲
 خلیل، پسر توره مش حاکم تل غفر :
 ۵۴۲
 خلیل آقا : رجوع کنید به خلیل
 تواجی
 خلیل ادریس، از نوکران حسن
 بیک : ۱۸۵، ۲۱۸
 خلیل الرحمن (سنت-) : ۲۴۵
 خلیل اوغلی، ایناق رستم ترخان :
 ۱۹۸، ۲۷۹
 خلیل باشی تلو^۱ : ۵۴۴
 خلیل بیک، از نوکران حسن بیک :
 ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰-۲۲۱
 خلیل بیک پروانچی، عم زاده حسن
 بیک : ۵۵۴
 خلیل بیک، از امرای حسن بیک :
 ۵۴۴
 خلیل تواجی : ۱۷۵، ۲۲۲، ۲۴۸
 ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۷۵-۲۷۶، ۲۸۰
 ۳۶۷، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۹۵، ۴۱۰
 ۴۵۷، ۵۳۷-۵۳۸
 خلیل حودن، از بهادران آق قوینلو
 در زمان سلطان حمزه : ۱۳۴
 خلیل شیرجی، از بهادران آق
 قوینلو : ۱۹۸
 خلیل لاله قرا، از نوکران جهانگیر
 میرزا : ۲۳۴

^۱ Belki تلو :

- دلی دورمش ، از نوکران حسن بیک : ۲۶۸
دمشق خواجه، از امرای دگر و حاکم جور (جمهر) و غیرها : ۵۳، ۵۷، ۶۶
دمورچی ، از نوکران حسن بیک : ۲۶۶
دندار اخج اری ، از امرای زینل میرزا پسر حسن بیک : ۵۴۷
دور علی بیک ، حاکم بالون (پالو) : ۲۷۰
دوره بیک اوغلی ، از امرای عثمان بیک : ۸۸
دولت شاه بیک کرد، حاکم اکیل : ۹۹، ۱۰۲، ۱۶۱، ۱۶۳
دولتیار (فرزندان -) : ۵۵۲
دوه بیک ، از امرای پیر بوداق میرزا : ۳۴۱
دوه اوغلی ، شخصی که از آق قوینلو کریمته بقرا قوینلو التحاق یافته بود : ۱۹۷
دیب باقوی : ۲۸
دینی بیک چغتای ، از اینقان محمدی میرزا : ۴۴۱، ۴۴۴
- ذ
ذوالکفل : ۲۱-۲۲
ذوالنون ، از بهادران آق قوینلو : ۴۸۲
ذوالنون دگر (امیر -) : ۵۳۷
- ر
راضی ، خلیفه عباسی : ۱۶
رجیم ، پسر سلیمان علیه السلام : ۲۰
رسم ، از اولاد اسکندر بن قرا یوسف : ۱۷۷
رسم ، از آق قوینلو : ۲۴۳
رسم : رجوع کنید به رسم ترخان
- رستم البات ، از امرای جهانشاه میرزا : ۲۰۰، ۲۵۸، ۴۰۹، ۴۳۰
رستم اوران ، حاکم قلعه خفتان و رئیس جماعت قلقار : ۵۳۷
رستم بیک : رجوع کنید به رسم ترخان
رستم ترخان ، از امرای عظام جهانشاه میرزا : ۱۷۵-۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰-۱۸۳، ۱۸۵-۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱-۱۹۷، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۷-۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۳، ۲۱۶-۲۲۱، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۳-۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۵۹، ۳۸۱، ۳۸۵
رستم خازن، از نوکران جهانگیر میرزا : ۱۲۲-۱۲۳
رستم شقاوول ، از نوکران حسن بیک : ۴۹۰
رستم فخرالدین ، داروغه بیره جوک : ۵۴۲
رستم مراد، پسر مراد بیک بن عثمان بیک : ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۵۵-۲۵۶، ۲۷۴، ۲۸۱
رستم مہاندار ، از آق قوینلو : ۴۶۴، ۴۸۱
رستم میرزا ، بن عمر شیخ بن تیمور کورکان و حاکم اصفهان : ۸۵، ۸۷
رستم یورتچی ، از آق قوینلو : ۱۹۸
رشید (خواجه-) ، از اولاد رشیدالدین فضل الله مورخ معروف : ۴۰۴
رشید قزوینی (خواجه -) : ۳۳۶
رکن الدین (قلیج ارسلان) ، از سلجوقیان روم : ۱۵
رکن الدین سلجوقی : ۱۶
رمضان (کرد-) ، نوکر جهانشاه بیک برادر حسن بیک : ۲۷۹

روح الله جاکیرلو : ۵۴۴
روز بهان ولد قاضی امام الدین فضل الله : قوینلو بزعم مؤلف : ۲۰
۲۹۳ سام، از اولاد نوح نبی علیه السلام :
۲۹

ز
زاهد طاری (شیخ -)، داروغه در
ولایت قهستان : ۵۴۷
زکریاء نبی : ۲۰
زین الدین علی (مولانا -)، از علماء
هرات : ۳۵۳
زین العابدین، از ایوبیه حصن کیف :
۳۶۷ - ۳۶۸ ح
زین العابدین شیخ خاجی عراق،
داروغه طازم : ۴۹۹، ۴۳۲
زین العابدین میر میران (سید امیر -)،
حاکم اصفهان : ۳۲۵، ۴۹۸، ۵۱۹
زینل بیک ولد یار علی برادر قرا
یوسف : ۷۸، ۷۹، ۸۱
زینل حسون، از امرای قرا قوینلو :
۱۹۴

زینل میرزا، از اولاد حسن بیک :
۲۴۵، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۹۰، ۵۳۱
۵۳۴، ۵۴۷، ۵۶۴ ح، ۵۷۶، ۵۸۰
۵۸۲
زیال، از ایناقان جهان شاه میرزا :
۴۲۷

س
ساربان قلی : ۴۳۴
سارو پیر علی، از امرای جهان شاه
میرزا : ۱۷۵ - ۱۷۶
سارو پیر علی (پسر -) : ۱۸۲، ۱۸۵
۲۰۳، ۵۴۳
ساروخان، حاکم ملطیه از جانب
سلطان مصر : ۱۳۵
سلطان احمد، داروغه آمد : ۵۴۲
سلطان احمد ایناق خلیل، از نوکران
حسن بیک : ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۷۸
سلطان احمد تیمورتاش، از امرای
چغتای : ۳۱۰، ۳۱۳
سلطان احمد چهارشنبه، از امرای
چغتای : ۵۱۴

ستلمش میر آخور : ۴۶۳
سدید بن عاد بن عملاق، از فرزندان
عاد : ۲۸
سرای خاتون، والدۀ حسن بیک :
۲۰۸ - ۲۰۹، ۲۵۱
سرقان الپاوت، از امرای قرا
یوسف : ۸۵، ۸۷
سطلمش شیرچی : ۳۴۲
سمادت بیک، ولد امیر خواند شاه :
۲۸۵، ۲۹۳، ۳۴۹
سعادتیار، از امرای اصفهان میرزا :
۴۵۷ - ۴۵۸، ۱۳۳
سعادتیار بیک، از مقرّبان محمدی
میرزا و از جانب حسن بیک بداروغکی
کاشان فرستاده بود : ۴۴۲، ۴۹۹
سعدی ترک (اولاد -) : ۳۶
سعدی کماندار، سر لشکر عرب شاه :
۱۹۸
سعید (مولانا -)، از مدرّسان هرات :
۳۵۳
سفاح، خلیفۀ عباسی : ۱۷
سلامت، از بهادران رسم ترخان :
۲۱۳
سلتوق، از امرای اصفهان میرزا :
۱۳۳
سلطان (چنان اوغلی -)، از نوکران
عثمان بیک : ۸۲
سلطان احمد، داروغه آمد : ۵۴۲
سلطان احمد ایناق خلیل، از نوکران
حسن بیک : ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۷۸
سلطان احمد تیمورتاش، از امرای
چغتای : ۳۱۰، ۳۱۳
سلطان احمد چهارشنبه، از امرای
چغتای : ۵۱۴

سلطان احمد ملكوت، از امرای	سلیمان، وزیر محمدی میرزا: ۳۶۳
چغتای: ۳۰۲	سلیمان بیک ذوالقادر، حاکم
سلطان جنید، از امرای الغ بیک	خرپرست: ۱۰۲-۱۰۳، ۱۸۵، ۲۲۵
میرزا: ۳۰۲	سلیمان بیک، از امرای سلطان محمد
سلطان حسین شیخ حسن: ۲۰۵-	پادشاه روم: ۳۹۰
۲۲۳، ۲۰۶	سلیمان بیک بیچن، از امرای حسن
سلطان حسین فیروز شاه، از امرای	بیک: ۲۱۸، ۳۹۵، ۵۴۳، ۵۷۷
چغتای: ۳۴۹	سلیمان بیک پورناک: ۵۵۹
سلطان روم: ۳۸۹-۳۹۰، رجوع	سلیمان شاه (سلطان-)، از سلجوقیان
کنید نیز به محمد روم	روم: ۱۶
سلطان علی ولد حسن علی میرزا:	سلیمی (خواجه-)، وزیر جهانشاه
۴۹۶	میرزا: ۲۵۸
سلطان محمد میرزا ولد بایسنقر میرزا:	سنجر جلاب، از امرای چغتای: ۳۳۱
۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲-	سنجر میرزا، از اقارب بابر میرزا:
۲۹۵، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۵،	۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳-۳۳۴، ۳۳۷-۳۴۰،
۳۳۴، ۳۳۷، ۴۴۶، ۴۹۹	۳۵۱
سلطان محمد میرزا، پسر ابو سعید	سنجی بوز، از اسبهای حسن بیک:
میرزا: ۴۷۴، ۴۸۹	۲۲۰، ۲۰۰
سلطان محمود بن بابر میرزا: ۳۲۰،	سنقر بیک، از اجداد سلسله آق
۳۴۸	قوینلو: ۱۸
سلطان محمود حاجیلو: ۴۶۱-۳۶۲	سنقر بیک، از اجداد سلسله آق
سلطان محمود خاری، از اکابر	قوینلو: ۱۶
اصفهان: ۲۹۳	سورقان الپاوت، از امرای قرا
سلطان محمود میرزا، پسر ابو سعید	یوسف: ۷۱
میرزا و والی استرآباد: ۴۳۳، ۴۸۹-	سولان بیک آقاچری ^۱ : ۱۴۶
۴۹۰، ۴۹۳	سولان بیک علی پاشا، از امرای قرا
سلطان ملک: رجوع کنید بسطان	قوینلو: ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹،
ملك دولدای	۳۵۹-۳۶۰، ۳۸۹، ۴۶۵
سلطان ملك دولدای (امیر-)، از	سولی، سر لشکر چرموک: ۲۱۷
امرای الغ بیک: ۳۰۲-۳۰۳، ۳۰۵	سوندك آقا (اخشام-): ۱۸۲
سلجوق خاتون، زوجة عثمان بیک:	سهراب رستم ترخان: ۴۳۰،
۱۱۹، ۱۰۳	۵۷۱، ۵۰۳، ۵۱۲
سلجوقشاه خانم، زوجة حسن بیک:	سهراب ترخان: ۵۴۲
۵۷۳	سهراب رستم ترك ترخان: رجوع
سلیمان، نبی علیه السلام: ۴۷، ۲۰،	کنید به سهراب رستم ترخان
۴۱۲	

^۱ Metne Hr. dan alınarak آقاچری kelimesi ilâve edilmiştir. Fakat bu Sülân Beg'in de ondan sonra zikredilen Sülân Beg ile aynı şahıs olması ve آقاچری kelimesinin, yanlışlıkla Hr. tarafından yazılmış bulunması pek muhtemeldir.

- شهراب شیخ حسن حاکم چشکرک :
۳۷۹ ، ۴۱۸
- سیاوش ، پسر خلیل پیلتن : ۲۲۲ ،
۲۷۰
- سید احمد بن میرزا میرانشاه : ۵۸۲
- سید احمد توقچی ، تواجی لشکر
و از امرای عظام جهانشاه میرزا : ۳۲۹
- سید احمد حیدرلو ، از امرای آق
قویونلو : ۱۹۰ ، ۱۹۸ ، ۲۱۲ ، ۲۷۷
- سید شروانی : ۳۳۴ ، ۳۳۷
- سید میر جلال ، پسر امیر علی کلبار
اصفهان : ۳۳۲
- سید عماد کلباری ، از اکابر اصفهان :
۳۲۸
- سید علی کلبار ، از رؤسای اصفهان :
۲۸۵
- سیدی قاسم ، پسر قلیچ اصلان : ۴۳۸
- سید محمود عربگیر : ۳۷۹
- سید مراد (امیر -) ، از امرای
ابو سعید میرزا : ۴۹۴
- سید مزید ارغون (امیر -) ، از امرای
معتبر سلطان ابو سعید میرزا : ۴۳۳ ،
۴۵۱ ، ۴۵۳ ، ۴۵۴ ، ۴۶۱ ، ۴۶۷ ، ۴۶۹ ،
۴۸۷ - ۴۸۹ ، ۴۹۳
- سیدی احمد اربلو (پسر -) : ۲۷۷
- سیدی احمد بیک : ۵۱۲
- سیدی احمد پیر احمد : ۱۲۲
- سیدی تبر انداز شیرازی : ۳۲۶
- سیدی علی بیک ، از امرای عظام پیر
بوداق میرزا و حاکم شیراز از جانب
جهانشاه میرزا : ۵۱۶ ، ۵۱۷ - ۵۱۹ ،
۵۲۴ ، ۵۳۲ - ۵۳۴
- سیدی محمد منشی (خواجه -) : ۵۸۲
- سیف ، از اعراب عین : ۳۸۴
- سیف الدین (امیر -) ، پسر خواجه
عمادالدین محمود حیدر استرجانی : ۴۴۶ ،
۴۴۸
- شاپور بن شاپور : ۱۹
- شاپور بن هرمز : ۱۹
- شادی بیک ، از امرای قرا قویونلو و
پدر ابراهیم شاه بیک : ۳۶۴ - ۳۶۵
- شاه جابر طهرانی ، از اکابر
اصفهان : ۳۳۲
- شاه حاجی بیک کاورودی ، پسر
پیر حاجی بیک کاورودی : ۲۶۲ ، ۲۷۳ ،
۴۰۹ ، ۴۳۸ ، ۴۴۱ ، ۴۴۴ - ۴۴۵
- شاه حسین لر ، از ملوک عباسیه :
۴۹۶ ، ۵۱۳ ، ۵۵۵
- شاه دیراز ، از اسبهای عثمان بیک :
۸۱
- شاهرخ بن امیر تیمور کورکان : ۷۱ ،
۷۳ ، ۸۳ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۱۰۷ - ۱۰۹ ، ۱۱۵ ،
۱۱۹ ، ۱۲۵ ، ۲۵۵ ، ۲۸۶ - ۲۸۷ ،
۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ - ۲۹۶ ، ۲۹۸ - ۳۰۱ ،
۳۰۷ ، ۳۱۶ - ۳۱۸ ، ۳۳۰ - ۳۳۱ ،
۳۳۷ ، ۳۴۷ ، ۴۴۸ - ۴۴۹ ، ۴۹۰ -
۴۹۱ ، ۵۴۸
- شاهرخ ، از اولاد ابوسعید میرزا :
۴۸۹
- شاه رکن الدین صفوی ، از اکابر
اصفهان : ۲۹۳
- شاه سرای بیک ، از دختران اسکندر
میرزا : ۴۳۴
- شاه سلطان ، دختر سلطان حمزه :
۱۶۹
- شاه سلمان دیلمی ، وزیر محمدی
میرزا : ۴۹۵
- شاه علاء الدین محمد ، نقیب اصفهان :
۲۸۸ - ۲۸۷
- شاه علی ، پسر موسی بیک برادر
زاده عثمان بیک : ۲۳۶
- شاه علی ، حاکم سنجار : ۴۵۷
- شاه علی حاجیلو ، از امرای قرا قویونلو :
۴۷۱ ، ۴۳۷

- شاه علی بیك بیرامی ، از امرای
 عظام جهانشاه میرزا : ۲۷۳ ، ۲۷۵ ،
 ۲۷۹ ، ۳۲۶ ، ۳۳۵ ، ۴۰۰ ، ۴۱۱ ،
 ۴۳۸ - ۴۳۹ ، ۴۵۲ ، ۴۶۵ - ۴۶۶ ،
 ۴۸۳ ، ۴۹۰ ، ۵۵۵
 شاه علی بیك پورنك ، از امرای
 آق قوینلو : ۱۲۰ ، ۱۳۱ ، ۱۷۱ ،
 ۱۹۸ - ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۶۶ ، ۳۶۶ ،
 ۴۶۸ ، ۴۸۲ ، ۴۸۶ ، ۵۱۲ ، ۵۴۲ ،
 ۵۷۶ ، ۵۴۶
 شاه علی (کوچك -) ، از نوكران
 حسن بیك : ۲۷۴ - ۲۷۶ ، ۲۱۸ ،
 شاه فخرالدین هادی ، از اكابر
 اصفهان : ۴۹۹
 شاه قباد ، از اولاد اسکندر میرزا
 بن قرا یوسف : ۱۴۴ - ۱۴۶
 شاه قلی لله صفر شاه ، از امرای
 حسن علی : ۴۴۱ ، ۴۴۴
 شاه قوی ، برادر زاده لله صفر شاه :
 ۵۰۳
 شاه قوام الدین حسین نقیب ، از اكابر
 اصفهان : ۲۸۸ ، ۲۹۳
 شاه ملك بیك ، از امرای معتبر شاهرخ
 میرزا : ۸۵ ، ۸۷
 شاه محمد ، برادر شاه حاجی بیك
 گاورودی : ۴۳۵ ، ۴۳۸ ، ۴۴۵ ، ۴۹۹ ،
 ۵۱۰ ، ۵۱۲
 شاه محمد دخارو ، از امرای
 قراقوینلو : ۵۴۳
 شاه محمدی صفوی ، از اكابر اصفهان :
 ۳۲۸
 شاه محمود خوزانی ، از اكابر اصفهان
 ۳۲۸
 شاه محمود میرزا : رجوع کنید بسططان
 محمود پسر بابر میرزا
 شاه محمود میرزا : رجوع کنید بسططان
 محمود پسر ابو سعید میرزا
- شاه منصور شهسوار بیرامی ، از
 امرای جهانشاه میرزا : ۴۳۲ ، ۴۳۹ ،
 ۴۴۱ ، ۴۵۲ ، ۴۶۵ ، ۴۸۲ ، ۵۱۲ ،
 ۵۳۸ ، ۵۴۶
 شاه نظام الدین فضل الله كلستانه ، از
 اكابر اصفهان : ۲۸۸ ، ۲۹۳
 شاه ویس حاجی پیری ، برادر شاه
 حاجی بیك و شاه محمد گاورودی :
 ۵۱۰
 شاه ولی بهارلو ، از امرای جهانشاه
 میرزا : ۴۲۷
 شاه ولی قوز ، داروغه قم : ۴۳۲ ،
 ۴۴۴ - ۴۴۵ ، ۵۰۰
 شاهین بیك ، حاكم قلعه هتاخ : ۲۳۲
 شعیب بن مدین بن ابراهیم علیه السلام :
 ۲۲
 شكتور خان ، از اجداد سلسله آق
 قوینلو بزعم مؤلف : ۱۷
 شكتور ، از اجداد سلسله آق قوینلو
 بزعم مؤلف : ۲۰
 شمس الدین (مولانا -) از علماء شیراز :
 ۵۱۸
 شمس الدین (امیر -) ، حاكم بدلیس :
 ۳۲ ، ۹۸
 شمس الدین ، حاكم بدلیس : ۲۲۹
 شمس الدین (خواجه -) ، وزیر
 دیوان جهانشاه میرزا : ۲۵۸
 شمس الدین (میرزا -) ، حاكم كُناخ
 از جانب امیر تیمور كوركان : ۳۳ ، ۶۷
 شمس الدین (مولانا -) ، صاحب
 كشف و مدرس غیاثیه در هرات : ۳۵۲
 شمس الدین پیر حاجی ، حاكم موصل :
 ۵۴۲
 شمس الدین محمد (خواجه -) ، پسر
 خواجه سیبى احمد شیرازی : ۴۴۸ ، ۴۵۰
 شمس الدین میرزا ، از اولاد عثمان
 بیك : ۷۰

- شهاب‌الدین کوسوی ، از مدرسان هرات : ۳۵۳
- شهدار ، از اسبهای عثمان بیک : ۲۱۶
- شهزاده ، حاکم اصفهان : ۳۲۵
- شهباز پیرای (امیر-) ، از امرای جهانشاه میرزا : ۸۵ ، ۸۷ ، ۱۴۵ ، ۲۵۰ ، ۲۵۸ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۲۷۹ ، ۲۹۷ ، ۳۲۶ ، ۳۵۹ ، ۳۶۶
- شهباز ذوالقادر : ۳۹۰
- سیخ ابراهیم ، از نوکران قلیج اصلاص : ۲۰۵
- شیخ ابراهیم ، از اصحاب جهانگیر میرزا : ۲۱۱
- شیخ ابو الخیر جزری : ۳۳۱ ، ۳۳۴
- شیخ ابو الفضل علیکه ، امیر دیوان شاهرخ میرزا : ۲۹۲-۲۹۳ ، ۵۱۴
- شیخ احمد (مولانا-) ، ایلچی حسن بیک : ۲۵۴ ، ۲۴۹
- شیخ امیر ، حاکم مقرر : ۲۵۶
- شیخ بهلول چغتای : ۴۰۹ ، ۴۸۷ ، ۵۱۴
- شیخ بیک ، عم زاده شیخ علی بیک مهرداد : ۲۰۱
- شیخ جلال الدین ، پسر شیخ ابو الخیر جزری : ۳۳۷ ، ۳۴۰
- شیخ حال الدین ، داروغه کرمان از جانب چغتای : ۳۳۸
- شیخ حاجی (امیر-) ، از امرای چغتای : ۲۹۳ ، ۵۰۴
- شیخ حسن (مولانا-) ، از علما و سادات هرات : ۳۵۲
- شیخ حسن بیک ، از اولاد عثمان بیک : ۱۰۸ ، ۱۱۴-۱۱۵ ، ۱۲۵-۱۲۷ ، ۱۶۸-۱۶۹ ، ۱۷۱-۱۷۲ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۴-۱۸۵ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵
- شیخ حسن بکر ، از امرای حسن بیک : ۲۴۴
- شیخ حسن پورناک : ۱۷۳ ، ۴۱۸
- (؟) ، ۴۸۳ ، ۵۱۲
- شیخ حسن کرد (امیر-) ، حاکم چشکزک : ۹۳ ، ۹۵-۹۶ ، ۹۹ ، ۱۷۴ ، ۲۲۲ ، ۲۲۵ ، ۲۳۰-۲۳۱ ، ۲۴۶ ، ۲۶۰-۲۶۱ ، ۲۶۵-۲۶۶ ، ۲۷۳ ، ۲۷۸
- شیخ زولی : ۲۶۶
- شیخ علاءالدوله سمنانی (آستانه-) : ۲۹۰
- شیخ علی مهرداد ، از بهادران آق قوینلو و از نوکران قدیم حسن بیک : ۱۸۴ ، ۱۸۸-۱۸۹ ، ۱۹۸ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۲۹ ، ۲۵۵
- شیخ علی مهرداد (پسر-) : ۴۸۸
- شیخ علی موسی برادر زاده عثمان بیک : ۲۴۱
- شیخ قوتلو بیک (پسر-) : ۲۴۹
- شیخ لقمان برلاس ، از امرای شاهرخ میرزا : ۸۵ ، ۸۷ ، ۲۹۶
- شیخ لطیف ، از داروغگان یزد : ۴۴۸
- شیخ محمد ، (دمورجی-) ، از آق قوینلو : ۱۸۵
- شیخ محمد ، از امرای قرا قوینلو : ۱۸۲
- شیخ محمد اوغلو ، امیر کلجوک : ۱۰۲
- شیخ محمد یساول ، از امرای پیر بوداق میرزا : ۳۴۱
- شیخ مزید ، پسر برادر حضر بیک ترخان : ۲۹۲
- شیخ مؤید ، حاکم قیصریه از جانب قاضی برهان‌الدین : ۴۳
- شیخ محمود ، حاکم ترخان : ۲۳۷
- شیخ محمود قطبکولو ، از امرای حسن بیک : ۵۱۲
- شیخ نورالدین کازرانی ، شیخ الاسلام هرات : ۳۵۲

شیخ ویس - حاجی پیری : ۵۱۰
 شیر حاجی (امیر -) ، از امرای
 بابر میرزا : ۳۳۷ ، ۴۸۷
 شیخو بیک : بداروغگی سلطانیه معین
 شد از جانب حسن بیک : ۵۰۷
 شیخی ، ملک الامراء (نائب) دمشق ،
 یعنی امیر شیخ : ۵۶
 شیخی بیک ، عم شیخ علی مهر دار :
 ۱۸۸

ص

صاحب قران ، لقب حسن بیک پادشاه
 بزرگ آق قویونلو : ۸ ، ۵۰ ، ۷۰ ، ۷۹

۱۴۰ ، ۱۴۳ ، ۱۴۷-۱۴۸ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴ ،
 ۱۵۷-۱۶۰ ، ۱۸۱-۱۸۲ ، ۱۸۴-۱۸۵ ،
 ۱۸۸ ، ۱۹۳-۱۹۶ ، ۱۹۹-۲۰۱ ، ۲۰۸-
 ۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶-۲۲۵ ، ۲۲۹-۲۳۲ ،
 ۲۳۴-۲۳۷ ، ۲۳۹-۲۴۲ ، ۲۴۳-۲۴۷ ،
 ۲۵۲-۲۵۵ ، ۲۵۶-۲۶۰ ، ۲۶۱-۲۶۳ ،
 ۲۶۵-۲۶۷ ، ۲۶۹-۲۷۲ ، ۲۷۴-۲۷۶ ،
 ۲۸۱ ، ۳۵۹-۳۶۷ ، ۳۶۹-۳۷۶ ،
 ۳۷۹-۳۸۲ ، ۳۸۴-۳۸۷ ، ۳۹۳-۳۹۵ ،
 ۳۹۷ ، ۴۰۰ ، ۴۰۴-۴۰۵ ، ۴۰۷ ،
 ۴۱۰-۴۱۱ ، ۴۱۶-۴۲۱ ، ۴۲۳-۴۲۵ ،
 ۴۲۹ ، ۴۳۳ ، ۴۳۹-۴۴۰ ، ۴۴۸-۴۵۲ ،
 ۴۵۶-۴۶۴ ، ۴۶۷-۴۶۸ ، ۴۷۳-۴۷۷ ،
 ۴۸۰-۴۸۱ ، ۴۸۳-۴۸۸ ، ۴۹۰-۴۹۱ ،
 ۴۹۵ ، ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۹ ، ۵۱۴ ،
 ۵۱۶ ، ۵۲۱ ، ۵۲۵-۵۲۷ ، ۵۲۹ ، ۵۳۴ ،
 ۵۳۶-۵۴۰ ، ۵۴۳ ، ۵۴۵ ، ۵۴۹ ، ۵۵۱ ،
 ۵۵۳-۵۵۷

صاحب قران ، لقب امیر تیمور
 کورکان : ۵۲ ، ۵۴۷

صاحب مصر : ۱۲۳ ح
 صارم بیک ، از امرای آق قویونلو :
 ۱۹۸

صاعدی (خواجه جلال الاسلام -) ،
 از اعیان اصفهان : ۴۴۸-۴۴۹

صالح ، نبی علیه السلام : ۲۷
 صالح بن پیر محمد بن عمر شیخ
 (امیر زاده -) : ۳۰۲
 صفر شاه (له -) ، از امرای معتبر
 جهانشاه میرزا : ۳۲۹ ، ۳۶۶ ، ۴۰۹ ،
 ۴۲۶
 صفی الدین (خواجه -) ، از اشراف
 اصفهان : ۲۹۳
 صواحب صفویه : ۲۸۸

صوصاق بیک ، از آق قویونلو : ۲۱۸
 صوفی خلطی بکناش موصول ، از
 امرای حسن بیک : ۴۶۳ ، ۵۴۴ ح ، ۵۶۴ ،
 ۵۷۴ ، ۵۷۶

ض

ضیاء الدین محمد (خواجه -) ، از اکابر
 یزد : ۴۹۹

ط

طالوت : ۲۰
 طایع ، خلیفه عباسی : ۱۶
 طفاچار ، از اجداد سلسله آق قویونلو
 بزعم مؤلف : ۶۸
 طغان خان ، از اجداد سلسله آق قویونلو
 بزعم مؤلف : ۲۳
 طغرل (سلطان رکن الدین -) ، بیک
 ابو طالب محمد : ۱۶
 طغرل بیک ، پسر سلطان محمد و از
 سلجوقیان عراق : ۱۶
 طمان بسان ، از نوکران صاحب
 قران : ۲۷۵ ، ۲۷۸
 طوغان چوق ، از اجداد سلسله آق
 قویونلو بزعم مؤلف : ۱۷
 طور علی بیک ، حد عثمان بیک :
 ۱۴-۱۵
 طور علی : ۱۴۸

طهرتن (امیر -)، حاکم ارزنجان :
 ۳۸ ، ۴۶ - ۴۷ ، ۷۶

عبدالفار ایناق، از ملازمان رستم
 ترخان: ۲۱۹

عبدالفار شکي، حاکم شکي و از
 امرای جهانشاه میرزا : ۱۹۴ ، ۱۹۶ ،
 ۱۹۸ ، ۴۸۱

عبدالکریم ساری (امیر -): ۲۵۸ ،
 ۳۴۷ - ۳۴۸

عبدالکریم صدر، از ارکان دولت
 ابو سعید میرزا و برادر عبدالرحیم صدر:
 ۴۹۳

عبدالوهاب (امیر -)، برادر عبدالرحیم
 صدر: ۴۹۳

عبدالله، شیخ الاسلام اعظم (شیخ -)،
 از فرزندان سلطان الاولیا ابو سعید ابوالخیر:
 ۵۵۱

عبدالله (میرزا -)، پسر ابراهیم سلطان
 بن شاهرخ میرزا: ۲۸۷ ، ۲۹۴ ، ۳۰۷ -
 ۳۰۸ ، ۳۱۰ - ۳۱۱ ، ۳۱۳ - ۳۱۵ ، ۳۲۴

عبدالله (قاضی -)، از ندیمان و محرمان
 جهانشاه میرزا: ۳۵۵ ، ۴۰۹

عبدالله انصاری (خواجه -): ۳۵۸
 عبدالله بابالدشت (امیر -): ۲۹۳ ،
 ۳۲۸

عبدالله پیرزاد، حاکم سرخس:
 ۳۵۱ ، ۴۲۹

عبدالله کبر، والی بغداد از جانب
 جهانشاه میرزا: ۱۷۷ ، ۲۲۵

عبدالحی، از اکابر سادات واز نقبای
 مشهد مقدس (سید -): ۴۸۹

عبداللطیف میرزا بن الغ بیک: ۲۹۲ ،
 ۲۹۸ ، ۳۰۰ - ۳۰۲ ، ۳۰۶ ، ۳۱۰

عبدی بیاضی، یعنی از قبیلۀ بیات:
 ۲۶۵

عبید (مولانا -)، ایلچی حسن بیک:
 ۳۸۹

عثمان (کرد -)، از نوکران حسن
 بیک: ۲۱۹ - ۲۲۰ ، ۲۵۰ - ۲۵۱

ظ

ظاهر، خلیفۀ عباسی: ۱۵

ع

عاشور (امیر سید نظام الدین -)، وزیر
 جهانشاه میرزا: ۲۵۴ ، ۳۵۳ - ۳۵۴ ،
 ۴۳۹

عباس، عم محمدالنبی صلعم: ۴
 عباس لنگ، از نوکران حسن بیک:
 ۲۱۹

عبدالجبار، پسر مولانا جلال الدین
 قاضی: ۳۵۲ - ۳۵۳

عبدالحق (امیر -)، ایلچی که حسن
 بیک به شیروانشاه فرستاده بود: ۴۸۴

عبدخالق، ایلچی شیروانشاه: ۴۸۴
 عبدالرحمن، برادر زاده قاضی
 امام الدین: ۲۸۸

عبدالرحمن بخاری (امیر -)، از امرای
 پیر بوداق میرزا: ۳۷۲

عبدالرحمن بن الغ بیک کورکان
 (امیر -): ۳۱۰

عبدالرحیم صدر (امیر -)، از ارکان
 دولت ابو سعید میرزا: ۴۶۹ ، ۴۹۳

عبدالرشید (خواجه -)، از اعیان
 قزوین: ۴۹۵

عبدالعزیز، پسر الغ بیک میرزا:
 ۳۰۶

عبدالعزیز (پسر -)، از نوکران سلطان
 حمزه: ۱۵۸

عبدالعزیز بوکاول، از آق قویونلو:
 ۱۸۰

عبدالفار (سید نظام الدین -)، از
 سادات ولایت کرمان: ۴۹۳

عثمان بكتاش، از نوکران جهانگیر	علاءالدین (سلطان -)، از سلجوقیان
میرزا : ۱۲۱ ح - ۱۲۳	روم : ۱۶
عثمان بیک ، مؤسس دولت آق	علاءالدین صدیق کججی، وزیر جهانشاه
قوینلو : ۱۱، ۳۱-۳۲، ۳۴-۳۹، ۴۱، ۴۳	میرزا و حسن علی : ۲۵۸، ۴۳۵، ۴۳۹
۴۳، ۴۶-۵۰، ۵۲، ۵۴-۵۵، ۵۷، ۵۹	علاءالدین علی (قاضی -)، قاضی عسکر
۵۹، ۶۲-۷۱، ۷۵، ۷۷، ۷۹-۸۳، ۸۵	حسن بیک : ۴۱۵-۴۱۶، ۴۷۷-۴۷۸، ۵۴۵، ۵۵۲
۸۵، ۸۸-۹۰، ۹۲-۹۳، ۹۶-۹۹، ۱۰۴	علاءالدین علیکه (امیر -)، از امرای
۱۰۴، ۱۰۶-۱۱۰، ۱۱۷-۱۲۰، ۲۵۲	عظام شاهرخ میرزا : ۱۰۹
۳۸۰، رجوع کنید نیز به قرا عثمان	علی (آغان اوغلی -)، از نوکران
عثمان بیک بن جهانگیر (میرزا -) :	سلطان حمزه : ۱۳۱
۴۸۴، ۵۱۲	علی (آقچه حاجی اوغلی -)، از نوکران
عثمان محمد برلاس، از امرای	جهانگیر میرزا : ۲۱۱
میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان : ۳۱۳	علی (امینالدین اوغلی -)، از بهادران
عثمان مهماندار، از بهادران آق	آق قوینلو : ۱۱۳، ۱۲۵
قوینلو و در جنگ رستم ترخان علی شکر	علی، ایلچی* سلطان ابو سعید : ۴۷۷
بیک را اسیر کرده بود : ۲۷۹	علی، بن ابی طالب کرم الله وجهه :
عجم شیر (ولد -) : ۱۵	۳۱، ۱۸
عرب شاه آیینلو، از امرای قرا	علی، پسر محمد خلیل آقا : ۲۶۶
قوینلو : ۱۷۸، ۲۲۷-۲۲۸، ۲۳۵-۲۳۷	علی، پسر آق اغان از آق قوینلو :
۲۳۷، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۵۸-۲۶۱، ۲۸۱	۹۵ :
عرب شاه کرد : رجوع کنید به	علی (شیخ اوغلی -)، از بوی نوکران
عربشاه آیینلو	علی بیک بن عثمان بیک : ۸۸
عرب عزالدین حاجیلو (پسر -) :	علی حصن کیفی (قاضی -) : ۵۸۲
۱۳۳	علی (قاضی -) : رجوع کنید به
عزالدین (سلطان -)، از سلجوقیان	علاءالدین علی
روم : ۱۵-۱۶	علی (قاضی اوغلی -)، از نوکران
عزیز بیک، از نوکران شهزاده سلطان	معتبر حسن بیک : ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۷۷
خلیل : ۳۹۰	علی (پسر عم قاضی اوغلی -) : ۱۹۷
عضد (سید -)، پسر موسی* قزوینی :	علی، پسر کوك ابراهیم : ۲۷۴
۴۹۴-۴۹۵، ۵۰۱-۵۰۵	علی* ابراهیم : ۲۰۳
عطاءالله شیرازی (خواجه -)، وزیر	علی ابن قاضی : رجوع کنید به
میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان : ۳۱۴	علی (قاضی اوغلی -)
علاءالدوله، از اولاد بایسنغر میرزا :	علی اکبر بایزید، از امرای الغ
۲۹۸-۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۶-۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۵۵	بیک : ۳۰۲
علاءالدوله سباهی، از امرای چغتای :	
۳۱۰	

- علی* امیر آخور ، از ارکان دولت
یادگار سلطان محمد: ۵۵۰
- علی* ایناق، از قراقوینلو: ۱۸۵
علی بیک، پدر حسن بیک: ۱۱،
۷۰، ۷۹-۸۴، ۸۸-۸۹، ۹۲، ۹۹-۱۰۴،
۱۰۶، ۱۱۰-۱۱۶، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۳-
۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۰-
۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۰۲، ۲۰۸
- علی بیک، از نوکران حسن بیک:
۲۱۶
- علی بیک، پسر حمزه بیک: ۸۲
علی بیک از قبیلۀ پورناک: ۱۸۰
علی بیک آقاچری، از امرای قرا
قوینلو: ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۴۱، ۴۷۱،
۵۴۴
- علی بیک پروانه، از امرای آق
قوینلو: ۱۸۵، ۲۳۲، ۳۸۰
علی بیک جاکیری (جاکیرلو):
۵۲۱-۵۲۲
- علی بیک چغتای، از جانب
ابو سعید میرزا برسات پیش جهانشاه
میرزا فرستاده بود: ۴۳۵، ۴۴۳
- علی جلایر، داروغۀ دامغان از جانب
ابوسعید میرزا: ۴۴۳
علی چکاک اصفهانی، از محرمان پیر
بوداق میرزا: ۳۳۹
علیخان بیک جهانگیر (میرزا):
۲۸۰، ۴۸۳، ۵۱۲، ۵۷۷
- علیخان بیک جهانگیر
علی* دمورجی، از آق قوینلو: ۱۹۸
علی شاه آق قوینلو، از امرای حسن
علی میرزا: ۱۹۴، ۱۹۷
علی شکر بیک، حاکم همدان و از
امرای عظام جهانشاه میرزا: ۲۶۲،
۲۷۳-۲۷۶، ۲۷۸-۲۸۰، ۲۹۵، ۲۹۷،
۳۲۶-۳۶۵، ۳۸۲، ۴۳۰، ۴۵۱
- علی شکر بیک (اولاد، فرزندان -):
۴۸۷، ۵۴۶
- علی شیردجی پسر قاضی: رجوع
کنید به علی (قاضی اوغلی -)
علی طوقان، پسر عربشاه بیک آیین لو:
۲۳۹
- علی* عرب، از بهادران آق قوینلو:
۱۸۸، ۲۳۴، ۴۸۸
- علی* علی شکر: ۵۰۹، رجوع کنید
نیز به پیر علی* علی شکر
علی* قلی قرا. از نوکران حسن بیک:
۱۲۳
- علی* قوجه حاجی، از امرای آق
قوینلو: ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۲،
۲۴۳، ۲۵۵، ۳۸۰
- علی قوشچی، از علماء معروف
ومشهور: ۵۶۴
- علی* کرد، داروغۀ یزد از جانب
جهانشاه میرزا: ۴۴۸
- علی محمد ایناق، از امرای خاصه
اغوری محمد بیک: ۵۴۷
- علی* موش علی، از امرای آق قوینلو:
۵۵۱
- علی* ماش، امیر دیوان سلطان حمزه
بن عثمان بیک: ۱۲۲، ۱۶۹، ۱۷۲
علی میرزا، از سلسلۀ آق قوینلو:
۲۷۴، ۴۸۳
- علی* یکان، از لشکر قراقوینلو:
۱۸۵
- عمادالدین محمود حیدر (خواجه -)،
از اکابر اصفهان: ۳۲۷
- عمادالدین ورزنه (امیر -)، از اکابر
اصفهان: ۲۹۵
- عمادالدوله، از آل بویه: ۱۷
- عماد باب الدشت (امیر -)، از رؤسای
اصفهان: ۳۳۲
- عمر امیر لو، از بهادران آق قوینلو:
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۹۲، ۲۱۸

- عمر بیک ولد بایزید بیک جاکیرلو: ۵۸۲، ۴۶۹
 عمر بیک ولد دورخان، از امرای سلطان محمد پادشاه روم: ۵۸۲، ۵۷۳
 عمر بیک: ۴۶۹
 عمر شیخ، از امرای اصفهان میرزا: ۱۷۶
 عمر شیخ بیک^۱، از امرای پیر بوداق میرزا: ۳۲۸
 عمر بیک (نوکر -): ۲۵۴
 عیسی، نبی: ۲۰
 عیسی بیک، از امرای اصفهان میرزا: عیسی بیک، حاکم اکیل: ۲۳۹، ۲۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۱
 عیص: ۲۲
 عینل، ایلچی جهانشاه میرزا: ۳۸۵
 عینه بیک حمزه حاجی، ایلچی حسن بیک: ۳۵۹
- غ
- غازان خان: ۱۴
 غدرا بیک بن عثمان بیک: ۱۵۸
 غیاث الدین سمنانی (خواجه -)، محصل بابر میرزا در اصفهان: ۳۲۵، ۳۲۷
 غیاث الدین خلج: ۳۴۴
 غیاث الدین (سلطان -)، از سلجوقیان روم: ۱۵
 غیاث الدین مازندرانی، از اکابر ملوک دارالمرز و از فرزندان سید قوام الدین مازندرانی: ۴۸۸
- ق
- قادر، خلیفه عباسی: ۱۶
- قائم، خلیفه عباسی: ۱۶
 قاسم امیر آخور، از نوکران حسن بیک: ۲۷۹، ۲۳۲، ۲۱۷، ۲۱۲، ۳۸۵، ۳۸۶
 قاسم بیک، از برادران بیکم زوجه جهانشاه میرزا: ۴۳۶-۴۳۷، ۴۵۳
 قاسم بیک قرامانی: ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۵۶۷، ۵۷۷
 قاسم پروانچی، امیر طارم: ۳۶۴، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۴۲
 قاسم میرزا، عم صاحب قران یعنی حسن بیک: ۲۰۶-۲۰۷، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰
 قاضی رجوع کنیه به برهان الدین قاهر، خلیفه عباسی: ۱۶
 قایتبای، سلطان مصر: ۵۵۳، ۵۶۹
 قایتمش امیر آخور، از امرای قرا قوینلو: ۴۲۷
 قایتمش، حاکم نطنز از قبل حسن بیک: ۵۳۴
 قایدو خان، از اجداد سلسله آق قوینلو بزعم مؤلف: ۱۶
 قباد بن فیروز: ۱۹
 قبیچاق خان، از اجداد سلسله آق قوینلو بزعم مؤلف: ۱۷
 قتلو بیک، پدر عثمان بیک: ۱۲
 قتلو بیک، برادرزاده عثمان بیک: ۹۰، ۱۱۳-۱۱۵، ۱۲۷، ۲۰۴-۲۰۵
 قتلو شاه (پسر -)، ایلچی که به حسن بیک فرستاده از جانب سلطان محمد پادشاه روم: ۳۹۲
 قرا، امیر آخور: ۲۷۵-۲۷۶
 قرا احمد، از لشکر چغتای: ۳۴۰
 قرا بلوت، از اسبهای صاحب قران: ۱۷۳، ۱۹۸

^۱ Yukarıdaki ile bu beyin aynı şahıs olması muhtemeldir.

^۲ Bu sahifede gösterilen 'İsâ Beg'in aynı şahıs olduğunu sanıyorum.

- قرا بیک ذوالقادر: ۲۵۴، ۲۶۵
قرا پاشا، ایلچی* که به حسن بیک
فرستاده از جانب بیکم زوجه جهانشاه
میرزا ۲۴۹
نراجیه، از کاروانیان ماردین: ۱۳۰
نراجیه بیک، از اجداد سلسله آق
قویونلو بزعم مؤلف: ۱۶
نرا چای بیک، از اجداد سلسله
آق قویونلو بزعم مؤلف: ۱۶
قراخان، پدر اغوز خان: ۲۷
قرا عثمان: ۵۹، ۱۲۰، ۴۱۳
قرا قوچ، پسر خیس، از امرای قرا
قویونلو: ۱۹۴، ۱۹۸
قراقولاغ، از اسبهای صاحب قران:
۲۷۵
قرا کیساک، از نوکران حسن بیک:
۱۸۸، ۲۰۰، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۳۴، ۲۷۵
قرامان، از نوکران عثمان بیک:
۸۲
قرا محمد، امیر الوس قرا قویونلو:
۳۴، ۳۷
قرا محمد، از نوکران عثمان بیک:
۸۰
قرا یوسف، پادشاه قرا قویونلو:
۳۱، ۳۶، ۳۸-۳۹، ۵۵، ۵۹، ۶۷-
۷۳، ۷۶-۷۸، ۸۱، ۸۳، ۱۲۵،
۴۱۳، ۴۲۶، ۵۸۲، رجوع کنید نیز به
یوسف (امیر -)
قرقان البات، از امرای قرا یوسف:
۷۱-۷۲، ۸۵، ۸۷
قرقره، از ملوک کرچ: ۵۶۴ ح
قرزل ارسلان: ۱۶
قطب الدین احمد هروی (قاضی-)، از
ارکان دولت ابو سعید میرزا: ۳۵۲، ۳۵۶
قطب الدین بکتاش، از آق قویونلو:
۲۶۴
قطب الدین قابض (خواجه -)، از
اعیان قزوین: ۴۹۵، ۵۰۶
قطب الدین ورزنه، از اکابر اصفهان:
۳۲۸
قل درویش، حاکم کرمان: ۳۳۷،
۳۴۰
قلیچ اصلان آق قویونلو، حاکم پالو
و ارزنجان و پسر احمد بیک برادر بزرگ
عثمان بیک: ۱۰۲، ۱۱۳-۱۱۷، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۷۸، ۲۰۶-۲۰۷، ۲۲۲-۲۲۴،
۲۲۶-۲۲۸
قلیچ اصلان قرا قویونلو، عم زاده
اسکندر میرزا و از امرای او: ۱۱۲،
۱۱۴، ۱۱۶
قلیچ اصلان بیک^۱: ۲۹۷، ۳۵۹
قلیچ اصلان (پسر-): ۴۷۱
قلیچ اصلان (برادران-): ۴۲۷
قناشیرین، پسر یار احمد حاکم
کرمان: ۳۴۱-۳۴۲
قوام الدین محمد، از صواحب شیراز:
۵۱۷
قونجه بهادر امیر آخور، از آق
قویونلو: ۲۱۳
قورخاس، از امرای مصر: ۱۴۰

^۱ Bay Sungur oğlu Sultan Muhammed ile Cihan - Şah arasında yapılan barış üzerine Sultanîye, Kazvin, Hemedan Kara - Koyunlu hükümdarına bırakılmış, o da Kazvin'i Kılıç - Aslan'a vermişti. Daha sonra Hasan Ali'nin isyanında onun tarafından Erdebil'e gönderilen, fakat Cihan - Şah'a katılan Emir Kılıç - Aslan aynı şahıs olsa gerektir. Bu Kılıç - Aslan'ın da Ak - Koyunlu Kılıç - Aslan olması mümkündür.

^۲ Burada az önce geçen Kılıç - Aslan'ın oğlu ve kardeşleri kasdedilmektedir.

- ل
- قورخاس- عینی: ۱۶۵
قورمشی* شکلی، از امرای جهانشاه
میرزا: ۴۰۹، ۴۲۶
قوش بیک، از رؤسای اوس آق
قوینلو: ۱۵۰
قوش (پسر-): ۱۹۸
قوی قرا، از نوکران- حسن بیک:
۲۷۵
قینان بن انوش: ۳۰
- م
- ک
- کاووس: ۲۰
کاووس، پسر ملک کیمر مرث از ملوک
رستمدر: ۲۵۹
کریم داد، از امرای چغتای: ۳۰۳،
۵۱۴
کسکن ابدال: ۲۶۵
کوسه عوض، از نوکران حسن
بیک: ۳۲۸
کشایش، از نوکران حسن بیک:
۲۶۲، ۲۷۳، ۲۷۹
کوه احمد- پورنک، داماد عثمان
بیک: ۸۲
کیقباد، از فرزندان منوچهر: ۲۲
- گ
- گوکچه موسی، امیر قبیله* دکر
در حوالی* جعبر: ۵۷، ۶۶-۶۷،
۷۷، ۷۹
گون خان، پسر* اغوز خان
جد قوم اغوزیا ترکمان: ۲۵
گهرشاد آقا، زوجه* خاقان سعید
شاهرخ میرزا: ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸،
۳۱۶، ۳۱۸، ۴۹۱
F. 39
- ۸۰
محمد (رئیس-)، از اکابر اصفهان:
۳۲۷
محمد- سیرانلو، از لشکر قراقرینلو:
۱۹۸
محمد (مولانا-)، صاحب کشف: ۵۱۷
محمد، حاکم معتد: ۲۴۳
محمد آقای ایناق، از قرا قوینلو:
۲۷۵
محمد- امیر سید، حاکم قلمه اسپیر:
۲۰۵
- مامون، خلیفه عباسی: ۱۷
مبارک شاه مغ، پروانچی* شاهرخ
میرزا: ۳۰۴
متقی، خلیفه عباسی: ۱۶
متوشلخ: ۳۰
متوکل، خلیفه عباسی: ۱۷
مجدالدین اسمعیل- شیرازی، وزیر پیر
بوداق میرزا: ۴۳۹، ۵۲۶
محبالدین ابوالخیر (شیخ-)، پسر شیخ
محمد جزری و وزیر امیر زاده عبدالله بن
ابراهیم سلطان: ۳۰۷
محسن علی، برادر زن شاه علی بیک:
۴۴۵
محمد، رسول الله صلم: ۱۸
محمد (امیر-): ۵۷
محمد، از نوکران حسن بیک: ۱۲۳
محمد (خواجه-)، وزیر عثمان بیک:
۸۰
محمد (رئیس-)، از اکابر اصفهان:
۳۲۷
محمد- سیرانلو، از لشکر قراقرینلو:
۱۹۸
محمد (مولانا-)، صاحب کشف: ۵۱۷
محمد، حاکم معتد: ۲۴۳
محمد آقای ایناق، از قرا قوینلو:
۲۷۵
محمد- امیر سید، حاکم قلمه اسپیر:
۲۰۵

- محمد ایناق خلیل اوغلی : ۲۴۳ ، رجوع کنید نیز به محمد ایناق خلیل
محمد ایناق خلیل : ۸۰ ، ۱۳۲ ، ۲۰۱ ، ۲۳۲ ، ۲۴۲ ، ۲۵۲ ، ۲۷۱
محمد باقر (میرزا -) : ۵۸۲
محمد باشملر ، از نوکران حسن بیک : ۲۱۲
محمد بکاول ، از نوکران اسکندر بیک ولد ابراهیم بیک بن عثمان بیک : ۸۲
محمد بکشتاش ، از امرای آق‌قویونلو : ۱۳۳ ، ۱۸۴ - ۱۸۵
محمد بیک ، پسر احمد بیک برادر بزرگ عثمان بیک : ۵۲ ، ۵۴
محمد بیک ، از اولاد عثمان بیک : ۱۰۰ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ - ۱۱۶ ، ۱۱۸ - ۱۱۹ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷
محمد بیک (اوغورلی -) ، از اولاد حسن بیک : ۱۶۳ ، ۲۴۵ ، ۲۶۵ ، ۳۸۰ ، ۳۸۳ - ۳۸۴ ، ۳۸۶ - ۳۸۷ ، ۳۹۴ ، ۴۵۳ ، ۴۵۸ ، ۴۶۸ ، ۴۸۰ - ۴۸۱ ، ۵۱۰ ، ۵۱۴ ، ۵۲۱ ، ۵۲۴ ، ۵۵۱ - ۵۵۲ ، ۵۷۲ - ۵۷۴ ، ۵۷۷ ، ۵۷۹ ، ۵۸۱
محمد بیک ، از امرای میرزا عبدالله : ۳۱۳
محمد بیک ، از امرای چغتای : ۳۳۱
محمد بیک ، حاکم صور : ۱۵۸ ، ۲۸۰
محمد خدا بنده (سلطان -) : ۵۵۸
محمد خزینه‌دار ، از آق‌قویونلو : ۸۲
محمد روم (سلطان -) یعنی محمد بن مراد خان پادشاه روم : ۳۸۰ ، ۳۸۲ ، ۳۸۵ - ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۳۹۲ ، ۵۵۳ - ۵۵۴ ، ۵۶۷ ، ۵۷۰
محمد سارلو (امیر -) : ۵۳۷
محمد سعدلو (امیر -) : ۵۴۳
- محمد سفرچی ، ایلچی جهانشاه میرزا که به حسن بیک فرستاده بود : ۴۱۱
محمد شاه (امیر -) ، حاکم اصفهان : ۲۸۵ ، ۳۱۷
محمد شاهجی (خواجه -) ، از اعیان قزوین : ۴۹۵
محمد شبل‌الله ، از امرای اصفهان میرزا : ۱۷۵ - ۱۷۶
محمد صالح ، کوتوال قلعه عماد از جانب بابر میرزا : ۳۲۱
محمد صوفی ترخان (امیر -) ، از امرای شاهرخ میرزا : ۲۹۶
محمد علائی ، از خواجه زادگان سلطانیه : ۵۰۰ ، ۵۰۲ ، ۵۰۷ - ۵۰۸
محمد علی شکر ، از امرای پیربوداق میرزا : ۳۴۱ ، ۳۶۴ - ۳۶۵ ، ۳۷۳
محمد قباي (مولانا -) ، از وزرای جهانشاه میرزا : ۳۵۳
محمد قوجه حاجی ، از امرای آق‌قویونلو : ۱۳۲ ، ۱۸۰ ، ۱۸۵ ، ۲۳۳
محمد لاهیجی (سید کارکیا سلطان -) : ۴۳۲ ، ۴۴۲ ، ۴۹۴ ، ۴۹۹ ، ۵۰۴ ، ۵۰۶
محمد میرزا : رجوع کنید به سلطان محمد میرزا بن بایسنقر
محمد هزار جریبی (سید -) ، والی سمنان از جانب ابو سعید میرزا : ۴۴۳
محمدی میرزا ، از اولاد جهانشاه میرزا و حاکم اصفهان : ۱۷۷ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۶ ، ۲۵۰ ، ۲۵۸ - ۲۵۹ ، ۳۲۸ - ۳۲۹ ، ۳۳۱ - ۳۳۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ - ۳۴۸ ، ۳۵۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۴ ، ۳۶۶ - ۳۷۱ ، ۳۷۲ - ۴۰۰ ، ۴۰۱ - ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۲۶ ، ۴۲۹ ، ۴۴۱ ، ۴۹۹ ، ۵۱۰ ، ۵۲۳

- محمد یار، حاکم سبزوار از جانب
ابو سعید میرزا : ۴۴۳
- محمد یار تواجی (امیر-) از امرای
ابو سعید میرزا، ۴۸۷، ۴۹۳
- محمود (سلطان-) ، بن سبکتکین :
۱۶-۱۷، ۴۹۱
- محمود (ابوالفتح-) از امرای حسن
بیک : ۵۴۴
- محمود (ایناق-)، از ملازمان قرا
یوسف : ۳۲
- محمود آقا، سردار عزبان آنادولی :
۵۸۰
- محمود ارزنجان (خواجه-)، پیشوای
شهر ارزنجان : ۱۲۷
- محمود امکشتش، از نوکران جهانشاه
میرزا : ۲۰۴، رجوع کنید نیز به
محمود بیک کورکلتاش
- محمود بادوس، از امرای اصفهان
میرزا : ۱۳۲
- محمود بیک آق قویونلو، از اولاد
عثمان بیک و عم صاحب قران : ۱۰۰،
۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۵،
۱۴۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵-۱۷۶،
۱۷۸-۱۷۹، ۳۵۹، ۴۳۹، ۴۶۸،
۴۸۱-۴۸۲، ۴۹۶، ۵۰۹
- محمود بیک کورکلتاش، از نوکران
جهانشاه میرزا : ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۴۱-
۲۴۲
- محمود بیک، والی... از جانب
حسن بیک : ۴۰۴
- محمود پاشا، وزیر سلطان محمد پادشاه
روم : ۵۷۳، ۵۷۶
- محمود حیدر (خواجه-)، از اکابر
اصفهان : ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۲۱، ۳۲۸
- محمود (قاضی-) شریعی : ۵۸۲
- محمود فارسی، مستحفظ قلعه سلیمانی
در ولایت کرمان : ۳۴۱
- محمود ندافی (پسر-) : ۳۵۹
- محمود مهماندار، والی عادل جواز
از جانب جهانشاه میرزا : ۴۰۸، ۴۱۰
- محمود یانیق : ۳۰۲
- محولک، از نوکران جهانشاه میرزا :
۴۱۱
- مراد (سلطان-)، پادشاه روم :
۱۲۵، ۱۴۰
- مراد، پسر حمزة خازن حاکم ارزنجان :
۱۱۶-۱۱۷
- مراد بیک، از اولاد عثمان بیک :
۱۰۰، ۱۱۳
- مراد بیک جهانگیر (میرزا) : ۳۸۲،
۴۱۷، ۴۷۳-۴۷۶، ۴۸۳، ۴۸۵،
۵۶۴ ح، ۵۷۷
- مردین اوغلی، از توابع پیر بوداق
میرزا : ۳۴۰
- مزید بکاول، از قراول آق قویونلو
در جنگ حسین بایقرا : ۵۴۶
- مزید چوره، از امرای اصفهان بن
قرا یوسف : ۱۳۲
- مزید کور، از امرای اصفهان
میرزا : ۱۷۵-۱۷۶
- مستشد، خلیفه عباسی : ۱۶
- مستظهر، خلیفه عباسی : ۱۶
- مستمصم، خلیفه عباسی : ۱۵
- مستضی، خلیفه عباسی : ۱۶
- مستبین، خلیفه عباسی : ۱۷
- مستکفی، خلیفه عباسی : ۱۶
- مستنجد، خلیفه عباسی : ۱۶
- مستنصر، خلیفه عباسی : ۱۵
- مسعود غزنوی (سلطان-) : ۱۶
- مسلم بیک حاجی، از آق قویونلو :
۲۱۸

- مصر، پسر کوچک موسی* ذکر: ۷۹
مصطفی علیه السلام، محمد رسول الله:
۵۶۰
مصطفی (سلطان -)، شهزاده عثمانی و
از اولاد سلطان محمد: ۵۶۴ ح، ۵۷۱،
۵۷۶، ۵۷۹
مطیع، خلیفه عباسی: ۱۶
مظفر، شیرجی* قرا یوسف: ۱۹۸
مظفر بیک، از امرای آق قوینلو:
۲۰۴۸، ۲۵۱، ۵۱۲
نیز، خلیفه عباسی: ۱۷
معتد، خلیفه عباسی: ۱۶
معتصم، خلیفه عباسی: ۱۷
مقتدر، خلیفه عباسی: ۱۶
مقتدی، خلیفه عباسی: ۱۶
مقتی، خلیفه عباسی: ۱۶
مقصود (شهزاده -)، از اولاد حسن
بیک: ۵۳۷-۵۳۸، ۵۵۴، ۵۵۸-۵۵۹
مکتفی، خلیفه عباسی: ۱۶
ملك اصلان ذوالقادر: ۳۶۹، ۳۹۵-
۳۹۶
ملك دولدای (امیر سلطان -)، از
امرای عبداللطیف میرزا: ۳۰۳
ملك شاه (جلال الدین -)، بن آلب
ارسلان الساجوق: ۱۶
ملك شاه غازي، حاکم قم از جانب
سلطان محمد: ۲۹۵
ملك صاصون: ۲۲۹
منتصر، خلیفه عباسی: ۱۷
منصور، خلیفه عباسی: ۱۷
منصور (امیر -)، از امرای الغ بیک:
۳۰۵
منصور بیک افشار، از امرای
حسن بیک: ۲۱۶، ۲۱۸-۲۱۹،
۲۲۱، ۲۷۳-۲۷۴، ۴۸۵، ۵۷۷
منصور بیک، داروغه قزوین از قبل
شهزاده خلیل میرزا: ۵۰۷
- منصور خناری قوجر، از امرای الغ
بیک: ۳۰۲
منوچهر: ۲۱
مودود طغان، از اجداد سلسله آق
قوینلو: ۱۹
موسی، نبی علیه السلام: ۷، ۲۱،
۲۱۴، ۴۱۶، ۵۶۳
موسی، از رؤسای آق قوینلو: ۱۵۱
موسی بیک، حاکم ترجانات و از
اولاد پیر علی بیک و برادر زاده عثمان
بیک، ۹۰، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۷،
۱۲۸، ۱۷۸-۱۸۰، ۲۰۵، ۲۲۲
موسی بیک (نوکران پسر -): ۲۳۹
موسی بیک عرب، از امرای حسن
بیک: ۴۸۵
موسی* قوجه حاجی، از امرای آق
قوینلو: ۱۳۱، ۱۳۲
مولانا زاده اهری، از مدرسان
هرات: ۳۵۲-۳۵۳
مهدی، خلیفه عباسی: ۱۶
مهدی بن منصور: ۱۷
مهاثیل بن قیتان: ۳۰۰
مهماد، از اولاد اسکندر بن قرا
یوسف: ۱۷۷
مهماد بیک، از امرای حسن بیک:
۱۸۴، ۱۸۷-۱۸۸، ۲۱۸، ۲۲۰،
۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۹، ۳۹۰-
۳۹۱، ۵۵۹
مهماد بیک قوجه حاجی: ۱۵۰-
۱۵۱
مهماد بیک حمزه حاجی: ۱۳۳
مهماد بیک سعدلو: ۸۸
میرزا محمد تواجی، از امرای آق
قوینلو: ۵۵۵
- ن
ناصر، خلیفه عباسی: ۱۶
ناصرالدین ذوالقادر: ۵۹، ۱۰۲

- ۵۶ یار علی بیک، برادر قرا یوسف: ۴۹۳ یعقوب چهره، صاحب قلعه النجق:
- ۳۸۹-۳۹۰ یار علی بیک، داروغه قویله حصار: ۹۰ امرای دگر: ۶۶-۶۷، ۶۸
- ۵۳۴-۵۳۳ یار علی شکر: ۴۵۲، ۴۹۹، ۵۳۴ یاش بیک، از امرای مصر: ۵۶۹
- ۵۳۴-۵۳۳ یاش، از اولاد نوح نبی وجد: ۲۹ اعلام آتاک بزعم علماء اسلام: ۲۹
- ۸۰ یحیی بیک اوغلی، از بهادران آق قویونلو: ۱۹ زدرجرد بن بهرام کور: ۱۹
- ۱۹۸ یعقوب، برادر اسحق آقا: ۵۴۶ یعقوب (شکرکش -)، از قراقویونلو:
- ۲۰۵ یعقوب (لاله -): ۲۳-۲۲ یعقوب، نبی: ۵۱۹
- ۶۹-۷۰، ۹۰، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۱
- ۲۹۶ یعقوب، پروانچی شاهرخ میرزا: ۵۴۶، ۴۸۵، ۴۸۲
- ۲۴۱ یعقوب الپاوت (اولاد -): ۵۶۹ یوسف بیک، بن جهانشاه بیک برادر
- ۴۶۸، ۴۱۹، ۳۹۱-۳۹۰، ۴۸۲ حسن بیک: ۵۴۶، ۴۸۵، ۴۸۲
- ۵۶۹ یوسف بیک، سردار لشکری که حسن بیک بجانب قرامان فرستاده بود:

فهرست الاماکن

آنادولی : ۵۶۸ ، ۵۷۰ - ۵۷۱	T
۵۷۸ ، ۵۷۶	آب تلخ تبریز : ۳۶۰
آونیک : ۴۷ ، ۹۵ ، ۱۲۸ ، ۱۴۶	آب روشن : ۳۰۳ - ۳۰۴ ، ۳۵۵
۲۲۸ ، ۲۳۷ ، ۲۹۳ ، ۴۶۲ ، ۴۷۳	۵۴۶
آماسیه : ۴۱ ، ۵۷	آب طاهر : ۱۸۸
آمد : ۳۲ ، ۴۸ ، ۵۴ ، ۵۷ ، ۶۳ -	آذربایجان : ۳۲ ، ۴۷ ، ۵۰
۶۵ ، ۸۲ - ۸۳ ، ۹۲ ، ۱۰۱ ، ۱۰۶	۶۷ ، ۷۱ ، ۷۵ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۹۵
۱۱۰ ، ۱۱۸ - ۱۲۰ ، ۱۲۳ - ۱۲۴	۱۰۷ - ۱۰۹ ، ۱۱۶ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸
۱۲۶ ، ۱۲۸ - ۱۲۹ ، ۱۳۲ - ۱۳۴	۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۷۵
۱۳۶ ، ۱۶۱ ، ۱۶۸ - ۱۶۹ ، ۱۷۴	۲۲۶ ، ۲۲۸ ، ۲۵۴ ، ۲۵۹ ، ۲۸۷
۱۸۰ ، ۱۸۶ ، ۱۹۵ - ۱۹۶ ، ۲۰۱	۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰ - ۳۳۱
۲۰۷ - ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ - ۲۱۴	۳۵۵ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۶۰ - ۳۶۱
۲۱۶ ، ۲۲۱ ، ۲۳۰ ، ۲۳۵ ، ۲۴۴	۴۱۸ ، ۴۳۰ - ۴۳۱ ، ۴۳۳ ، ۴۳۹
۲۴۷ ، ۲۵۵ - ۲۵۶ ، ۲۶۱ ، ۲۶۹	۴۵۴ ، ۴۵۷ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ - ۴۷۲
۲۸۱ ، ۳۷۶ ، ۴۳۲ ، ۴۵۷	۴۷۶ ، ۴۹۱ - ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۵۴
آمل : ۵۴۷	۵۵۸ ، ۵۶۴ ، ۵۶۷ ، ۵۷۱ ، ۵۸۴
آمویه (آب-) : ۳۱۳	آستانه : ۳۴۶
آئین درمسی : ۲۶۶	آغه دوه : ۸۵
الف	آقچه خان : ۲۳۳
ایرقوه : ۲۸۶ ، ۳۵۶ ، ۳۶۲	آقچه قاپو : ۱۷۶
۳۶۶ ، ۴۹۶ ، ۵۲۵ ، ۵۲۹ ، ۵۳۴	آقچه قلعه : ۲۴۸
ابریشم (پل-) : ۳۰۳	آق زیارت : ۲۵۳ ، ۲۸۰ ، ۴۵۲
ایبلیستان : ۳۹۵ - ۳۹۶	آق سو : ۱۸۸
آرار : ۱۷	آق سوی مهربان : ۱۸۶
اترکر (دیه-) : ۳۷۸	آق شهر : ۴۲ ، ۹۰ ، ۱۵۰ ، ۲۰۶
احمدی : ۱۳۱	آلاداق : ۵۶۳ - ۵۶۴ ، رجوع کنیه
اختیارالدین (قلعه-) : ۳۲۱	نیز بآله داغ
اخسنا : ۱۴ ، ۳۷۹ ، ۳۹۳	آلاکیز (بیلاق-) : ۱۸ ، ۲۳۶
اخلط : ۸۴ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۲۲۸ -	آله داغ : ۹۷
۲۲۹ ، ۳۸۲ - ۳۸۱ ، ۵۴۴	آلشکرد : ۸۵ ، ۹۶ ، ۲۳۵ ، ۴۶۲
اخه داش : ۶۳	آلشکرد (آب-) : ۸۴
اخو (بیلاق-) : ۱۷۴	آلطلون کوپری : ۲۰۹ - ۲۱۰
ارییل : ۷۸ - ۷۹ ، ۹۵ ، ۱۷۸	آله داغ : ۶۹ ، ۷۰ ، ۸۵ ، ۹۶
۲۶۲ ، ۳۷۱ ، ۳۹۵ ، ۵۳۷	

- ارجیش: ۸۴، ۲۲۸، ۲۳۶، ۴۱۷
 اردبیل: ۱۳۸، ۳۵۹، ۴۳۸
 ۴۶۷، ۴۶۹، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۸
 ۵۲۱-۵۲۲
 اردستان: ۳۵۶، ۴۹۶، ۴۹۸-
 ۴۹۹، ۵۵۱
 ارزن الروم: ۳۵، ۹۵، ۹۷
 ۱۰۷-۱۰۹، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۲۸
 ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۶۱، ۳۷۹، ۳۸۱
 ۳۹۳
 ارزنجان: ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۶
 ۶۷-۷۱، ۷۶، ۹۰-۹۲، ۹۴-
 ۹۵، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۶-۱۱۷
 ۱۱۹، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۲-
 ۱۴۳، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۸
 ۱۶۸، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۸-۱۷۹
 ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۲-۲۲۳
 ۲۲۵-۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۰-۲۴۲
 ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۸۱
 ۳۸۲، ۳۸۷-۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۳
 ۵۷۱، ۵۶۴
 ارس (آب -): ۸۶، ۹۷
 ۱۱۳، ۳۶۵، ۴۸۵، ۵۱۲
 ارسته: ۳۸۰
 اسن دره: ۳۹۶
 ارغی: ۳۳، ۹۱، رجوع کنید نیز
 به ارقنین
 ارقنین: ۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹
 ۱۶۱، ۱۸۰-۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۳
 ۲۰۸، ۲۱۱: ۲۱۷-۲۱۸، ۲۲۱
 ۲۶۹، ۲۸۰
 ارمان: ۱۵۳
 اروم ایلی: ۵۷۱، ۵۷۶
 اروم سرای: ۹۴، ۱۰۶، ۱۴۳
 ۱۴۷-۱۴۸، ۲۲۳، ۲۲۷، ۳۹۰
 اروم قلعه (روم قلعه): ۲۱۴
- اسپیر: ۳۲، ۳۵، ۶۸، ۲۰۵
 ۲۶۰، ۲۸۱
 استراباد: ۳۰۳-۳۰۴، ۳۱۶
 ۳۲۱، ۳۲۳-۳۲۴، ۳۴۴، ۳۴۷-
 ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۵۹، ۴۳۳، ۴۵۳
 ۴۹۳، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۴۵-۵۴۷
 ۵۵۱، ۵۵۲-۵۵۶، ۵۵۹
 استفراغه: ۲۱۵-۲۱۶
 استنبول: ۵۷۱، ۵۸۴
 اسمرد: ۳۲، ۲۴۷، ۳۶۷، ح
 ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۳
 اسفراین: ۳۲۴
 اسمبک: ۲۴۴
 اصفهان: ۱۳۴، ۲۸۵، ۲۸۷
 ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۱۷-
 ۳۱۸، ۳۲۴-۳۲۶، ۳۳۷، ۳۴۴
 ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۷۱
 ۳۸۹، ۴۰۰-۴۰۱، ۴۱۶، ۴۴۱
 ۴۴۴-۴۴۹، ۴۵۱، ۴۹۵-۴۹۸، ۵۱۰
 ۵۱۲-۵۱۵، ۵۱۹، ۵۲۱-۵۲۲، ۵۲۵
 ۵۳۲-۵۳۴، ۵۳۷، ۵۵۲
 اکیل: ۹۹، ۱۳۵، ۱۶۱، ۲۷۱
 الکه: ۳۸۰
 النجق: ۱۵، ۱۷، ۹۵، ۱۰۹
 ۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۴، ۴۳۹، ۴۶۸
 الوجه: ۲۲۸
 الوند (کوه -): ۵۵۹
 الهجه: ۲۱۰
 امینی: ۲۷۱
 انتور: ۴۲۱
 انخان (کنیسه -): ۳۷۹
 اندرس: ۳۶
 اندخود: ۳۰۲
 انکوریه: ۵۱
 اندکان: ۱۷
 اوجان: ۷۳، ۳۶۴
 اوجان (دشت -): ۵۶۰

- احوالش : ۹۶
 اورکوب : ۴۲
 اورنتو (قلعه -) : ۴۳۹
 اورن شهر : ۲۳۲
 اوشون : ۲۱۵
 اولتی : ۹۷
 اویاک : ۲۱۴
 اوین (آب -) : ۲۶۸
 آهن : ۲۵۴
 اهواز : ۵۴۰
 ایران : ۴۷۶ ، ۴۷ ، ۲۴ ، ۲۱ ، ۵۷۶
 ایزد هواس : ۵۲۵ ، ۳۶۲ ، ۳۳۲
 ایزنیک : ۵۷۱
 ایفا : ۱۹۹ - ۲۰۰
 ایوب حصار : ۴۲
 ایوجق : ۱۲۸
- ب
- باب : ۱۶۵
 باب الماء : ۲۶۸
 باب منصوریه : ۲۵۵
 بابک : ۳۳۸
 بابل : ۲۳
 بادملو : ۲۱۱
 باریک (آب -) : ۳۴۷
 بازار مهباد : ۲۴۲ ، رجوع کنید به مهباد بازاری
 باغ تخت قراجه : ۲۸۶
 باغ چنار : ۳۰۶
 باغ زغان : ۵۵۰ ، ۵۴۸
 بالخلو کول : ۲۳۶ ، ۸۴
 بالون : ۵۴
 باورد : ۳۲۱
 بایبرت : ۳۷ ، ۶۸ ، ۹۰
 ۹۵ ، ۱۱۴ ، ۱۲۷ ، ۲۰۶ ، ۲۲۲
 ۲۲۷ ، ۲۴۱ ، ۳۶۸ - ۳۶۹ ، ۵۶۴
 بایدر (مقام -) : ۲۱۶
- بازید (قلعه -) : ۴۷۳ ، ۷۵
 بحور : ۲۳۲
 بخارا : ۲۷ ، ۳۱۰ - ۳۱۱
 بخور بلق : ۱۸۶
 بدخشان : ۳۴ ، ۲۹۶ ، ۳۴۷
 بدلیس : ۸۴ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۵۴۳ ، ۵۵۹
 بردع : ۲۳۷ ، ۴۶۷
 برصطاح : ۲۲۳
 برکتیر : ۱۳۱
 برکن (آب -) : ۳۱۳
 بسطام : ۵۱۴
 بصره : ۹۷ ، ۳۷۴
 بطمان : ۲۴۱
 بشری : ۵۴ ، ۲۳۲
 بغداد : ۴۳ ، ۴۸ - ۵۰ ، ۵۵
 ۶۷ ، ۷۲ ، ۷۵ - ۷۶ ، ۱۳۴ ، ۱۷۲
 ۱۷۵ - ۱۷۷ ، ۳۶۱ ، ۳۶۶ ، ۳۶۹
 ۳۷۰ - ۳۷۴ ، ۳۹۵ - ۳۹۶ ، ۴۰۰ - ۴۰۱
 ۴۰۴ ، ۴۳۳ ، ۴۵۶ - ۴۶۰ ، ۵۱۶
 ۵۳۷ - ۵۳۹ ، ۵۴۴ ، ۵۵۸ ، ۵۵۹
 بقلان : ۳۰۱ ، ۳۰۲
 بلاخور : ۲۱۱
 بلخ : ۳۰۱ - ۳۰۵ ، ۳۱۳ ، ۳۱۵ ، ۳۲۳ ، ۳۵۴
 بوانات : ۳۶۲ ، ۳۶۵ - ۳۶۶
 بورس : ۱۵ ، ۳۹۰ - ۳۹۱
 بوره : ۲۴۵
 بولانوخ : ۸۴
 بهبهان : ۵۱۷
 بهمنی : ۱۰۰
 بیر : ۱۰۵ ، ۵۶۹ ، رجوع کنید نیز به بیرجولک
 بیر (قلعه -) : ۲۱۴
 بیک بازاری : ۵۷۱
 سک سولون : ۲۳۵
 بیک کول : ۴۱۰ ، رجوع کنید نیز به منک کول

- ترکان دره سی : ۱۵۸
 ترمیز : ۳۰۵
 تفلیس : ۵۶۴ ح
 توقی (موضع -) : ۵۸
 تکیه ملغیسی : ۴۱۷
 تلاس : ۲۷ ، ۲۳
 تل : ۲۴۰
 تل (مقام -) : ۲۳۰
 تل اسود : ۱۶۶
 تل ترش : ۲۱۵
 تل حسین : ۲۷۹
 تل سبران : ۱۹۹
 تل عفر : ۲۴۴
 تل کبران : ۲۳۳
 تل لانه : ۲۴۴
 تل واویلی : ۲۰۲
 تل هوکچی (قور کورماز) : ۲۰۲
 تنک شکم : ۵۳۲
 توران : ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۴۷ ، ۴۷۶
 توقات : ۴۱ ، ۵۰ ، ۵۶۴ ح
 توقالو : (قلعه -) : ۲۳۶
 تون : ۳۵۱
 تون : ۵۳۷
 تونی : ۲۲۸
 توستر : ۳۶۶
- ج
- جاجرم : ۳۵۹
 جام : ۳۰۱
 جامع قوچحصار : ۱۶۰
 جباریه (قلعه -) : ۲۶۸ ، ۲۷۱
 جربادقان : ۲۹۶ ، ۳۲۶ - ۳۲۷
 جرفت : ۴۴۱ ، ۴۴۴ ، ۴۵۱ ، ۴۹۶ ، ۵۱۹
 جغتو : ۳۱۸
 بیش برماق : ۴۰۰
 بیره جوک : ۱۵۵ ، ۱۵۷ - ۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۶۹ ، ۱۷۲
 پ
- پالو : ۱۱۴ ، ۳۸۱
 پالو (قلعه -) : ۱۲۵
 پاسین : ۹۷ ، ۱۴۶ ، ۲۶۰
 پامبوخلو : ۲۱۱ ، ۲۶۱ ، ۲۶۹ ، ۳۸۵
 پامبوخلو (نهر -) : ۲۶۸
 پکرج (قلعه -) : ۱۲۸
 پل چوبان : ۱۱۲
 پل مالان : ۳۲۰
 پولاد (قلعه -) : ۴۵۷
- ت
- تاروفر : ۹۷
 تبریز : ۳۲ ، ۶۷ ، ۷۱ ، ۸۳ ، ۸۹ ، ۹۵ ، ۱۰۹ ، ۱۳۸ ، ۳۵۸ - ۳۶۰ ، ۳۷۴ ، ۴۰۰ ، ۴۰۴ ، ۴۰۷ ، ۴۳۲ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ - ۴۳۸ ، ۴۴۱ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵ ، ۴۵۲ ، ۴۵۶ ، ۴۶۳ - ۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۷۱ ، ۴۷۳ ، ۴۷۶ ، ۵۰۹ ، ۵۱۲ ، ۵۱۶ ، ۵۲۲ - ۵۲۳ ، ۵۳۷ ، ۵۵۴ ، ۵۵۸ - ۵۵۹ ، ۵۶۱ ، ۵۶۳ ، ۵۶۴ ح
 تبیس : ۳۷۶
 تجلی یورق : ۱۲۵ ، ۲۰۷
 ترجان : ۳۲ ، ۳۵ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۱۱۵ ، ۱۲۸ ، ۱۷۶ ، ۲۰۳ - ۲۰۵ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۷ ، ۲۴۷ ، ۲۶۱ ، ۲۷۷ ، ۳۶۱ ، ۵۷۴
 ترجنات : ۹۰ ، ۹۵
 ترجیل : ۳۸۰ ، ۹۵
 ترکستان : ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۷۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۹ ، ۴۳۳

- چهل دختران : ٥٤٧
چين : ٧ ، ١٠٩
- ح
- حاجی عيسى (يورد-) : ٢٦٥ -
حجاز : ٣ ، ٢٧ ، ١٥٣ ، ٣٠٦
حديثه : ٦٦ ، ٩٧ ، ١٦٤
حراره مار ميرس : ٢١٧
حران : ٥٣ ، ٢٤٢ ، ٢٤٤
حراخانه : ٣٥٠
حصار شادمان : ٣١٠
حصن اره : ٢١٤
حصن كيف : ١٣١ ، ٢٣٥ ،
٢٤٠ - ٢٤٢ ، ٢٤٧ ، ٢٥٤ ، ٢٦٦
٣٩٤ - ٣٩٣
حصن منصور : ١٠٠ ، ١٤٠
حلب : ٤٨ ، ٥٩ ، ١٠٢ - ١٠٥ ،
١٥٣ - ١٥٤ ، ١٦٨ ، ٤٠٤
حله : ٥٥ ، ٩٧ ، ١٣٣
حا : ٤٨ ، ٥٩ ، ١٠٢
حمجو : ٢٦٠
حمص : ٤٨ ، ٥٩
حمين : ١٨٠
حورى (مقام-) : ٤٦٨
- خ
- خابور : ٥٤ ، ١٣٠ ، ١٦٩ ، ١٧٥
خاتونيه : ٧٨ ح ، ٩١ ، ١٣٢ ،
٢٤٤
خانقاه چاوش : ٣٥٣
خانقاه مظفرية تبريز : ٤٧١
خير : ٣٦٦
خيوشان : ٣٢٢
ختلان : ٣٤ ، ٣٠٨
خجند : ١٧
- جرون : ٣٣٥ ، ٣٦٦
جزاير : ٩٧ ، ١٤
جزيره : ٥٧ ، ٧٧ - ٧٨ ، ١٣١
٢٥١ - ٢٥٢ ، ٢٥٤ ، ٢٥٧ - ٢٥٨ ،
٢٦٤ ، ٥٤٢
جزيره بحيره : ٢٦٠
جمبر (قلعه-) : ١٦٤ - ١٦٥ ، ٢٦٦
١٦٩ ، ١٦٧
جفجران : ٣٥٤
جكجكي (بيلاق-) : ٥٥٧
جلاب : ٥٧ ، ١٠٣ ، ١٧٠ ،
٢٣٣ ، ٢٤٤ ، ٢٤٧
جمبل : ٢٥٨
جمليم : ٥٣
جور (جمبر؟) : ٥٣ ، ٥٧
جوشين (قلعه-) : ١٣٨ ، ٤٣٦ ،
٤٦٨ ، ٤٥٣ ، ٤٧٣
جوى انجير : ٣٢٠
جهان (آب-) : ٣٩٦
جيحون : ٣٦٥
- ج
- جبنی : ٤٢
چپاخجور : ٢٣٠ ، ٤١٨ - ٤١٩
چتل كدوك : ٧٨ ح
چخور سعد : ٧٥
چخور مرملهو : ١٢٨
چرمه (كرماب چرموك) : ٢١١
چرموك : ١٨٠ - ١٨١ ، ١٨٥
١٨٩ ، ٢٠٩ ، ٢١٧ - ٢١٩ ، ٢٨٠
چشمه عمار : ٣٤٢
چشكرك : ٣٥ ، ٩٣ - ٩٥ ، ٢٣٠
چنك (راه-) : ٣٩٢
چنكوش : ٢٨٠
چورق (آب-) : ٩٧
چوروملو : ٤١
چولكون : ١٨٧

خراسان: ۳۴، ۷۱، ۸۹، ۱۰۹	بخیر: ۳۷۷
۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹ -	خیزان: ۳۳
۳۰۱، ۳۰۳ - ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۰	
۳۱۷ - ۳۱۸، ۳۲۰ - ۳۲۱، ۳۲۴	د
۳۲۷، ۳۳۱ - ۳۳۲، ۳۳۴ - ۳۳۷	
۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۳ - ۳۵۵، ۳۵۸	دار المرز: ۳۵۰، ۴۸۸
۳۶۱، ۳۷۰، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۳	دار الکهف (قلعه-) : ۱۹۲
۴۳۵، ۴۴۴ - ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۱	داشکرد: ۳۹
۴۵۶، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۱ - ۴۹۴	دامغان: ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۹
۴۹۷، ۵۱۴، ۵۱۶ - ۵۱۷، ۵۲۱	۴۴۳، ۵۱۴
۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۴۵ -	دجله: ۴۹، ۹۷، ۱۳۴، ۱۹۶
۵۴۶، ۵۵۰ - ۵۵۱، ۵۶۴	۲۳۸، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۳ - ۲۷۴
خران (ولایت-) : ۲۶۰	۲۸۰، ۴۵۹
خرانق (رباط-) : ۳۲۰	دده قرغین: ۳۸
خرپر: ۳۷، ۱۰۱ - ۱۰۴	درب ارغنجی: ۲۲۹
۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵	درب ارغنجی (کوه-) : ۲۲۹
۱۲۹، ۱۳۴ - ۱۳۶، ۱۸۶، ۲۲۵	درب فنا الباغ: ۴۵۰
۲۵۴، ۳۷۲، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۴	دریغند خوار ری: ۲۹۲
۴۱۰	درگزین: ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۹۵
خرقان: ۳۷۱، ۵۴۷، ۲۵۸	۵۱۰
خرم آباد: ۵۵۵	دروازه اهر: ۵۰۵
خرویه: ۴۵۲	دروازه قفجاق: ۳۲۰
خطای: ۱۷، ۲۴ - ۲۵، ۳۴	دروازه محله رستق القطن: ۵۰۱
۴۷۷، ۴۸۹	دروازه محله سادات: ۵۰۵
خفتان: (قلعه-) : ۵۳۷	دروازه ملک: ۳۲۰
خضر: ۴۰۱	دره جر: ۳۰۳
خلخال: ۴۹۹	دره سجایشان: ۱۹۵
خلیل الرحمن (مقام-) : ۱۶۲	دره واویلی: ۲۳۷
خنس (محرای-) : ۲۳۵	دریا بار کیلان: ۱۰۸
خوب (یورد-) : ۲۳۳	دریای اسود: ۳۹۳، رجوع کنید به
خواجه حسن ماضی: ۳۲۹، ۳۴۰	قرا دنکین
۵۲۴	دزه در دسان: ۴۶۳
خوزستان: ۳۲۶، ۳۳۵، ۵۱۹	دستجرد: ۵۰۱۰
خوار: ۳۴۷، ۴۳۲، ۵۰۱، ۲۵	دشت قبیجاق: ۱۷ - ۱۸، ۲۲
۵۴۵	دشت کربلا: ۲۰۹
خوی: ۲۶۰، ۳۶۱، ۴۰۷	دشق: ۴۸، ۵۶، ۵۹، ۳۰۶
۴۳۶، ۴۴۷، ۴۶۳	دمور قاپو: ۲۵۱

روم : ۱۱ ، ۱۵ ، ۲۴ ، ۳۴	دمنه‌نی : ۳۶۲
۴۴ ، ۴۶-۴۸ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۵ ، ۵۸	دوش قیا : ۱۱۱
۱۰۱ ، ۱۰۹ ، ۱۱۵-۱۱۶ ، ۱۲۴-۱۲۵	دوه (آب-) : ۱۳۰
۱۵۱-۱۵۲ ، ۱۵۴ ، ۲۳۹ ، ۳۸۴	دوه بوری : ۲۱۴-۲۱۵
۳۶۶ ، ۴۰۶ ، ۴۷۴ ، ۴۷۸ ، ۴۹۱	دوه کجلی : ۲۱۷ ، ۲۲۱ ، ۲۶۹
۵۵۳ ، ۵۵۹ ، ۵۶۴ ح ، ۵۶۷ ، ۵۷۰	ده فقر : ۲۶۴
۵۷۹	دهوک ملیطه : ۲۴۳
رویدشت : ۲۸۵ ، ۳۵۶ ، ۴۲۸	دیار ازن : ۳۶۹ ، ۵۵۹
۵۲۹	دیار بکر : ۱۴ ، ۳۲ - ۳۳
رها : ۵۳ ، ۵۷ ، ۶۷ ، ۹۱	۴۸-۴۹ ، ۶۰-۶۱ ، ۶۳ ، ۷۱
۹۲ ، ۱۰۰-۱۰۱ ، ۱۰۴-۱۰۶ ، ۱۵۵	۸۹ ، ۹۰ ، ۹۲ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۸
۱۵۸ ، ۱۶۰-۱۶۱ ، ۱۶۶-۱۶۸ ، ۱۸۰	۹۹ ، ۱۰۳ ، ۱۰۷ ، ۱۱۰ ، ۱۱۹
۱۸۳ ، ۲۰۳ ، ۲۱۵-۲۱۶ ، ۲۳۲	۱۲۳ ح ، ۱۳۰ ، ۱۳۹ - ۱۴۱
۲۳۳ ، ۲۴۷ ، ۲۵۵ ، ۲۶۳	۱۴۹ ، ۱۷۸ ، ۲۰۴ ، ۲۴۱ ، ۲۵۵
رجبه : ۲۴۴	۲۵۹ ، ۲۶۲ ، ۲۶۹ ، ۲۸۱ ، ۳۴۴
ری : ۷۳ ، ۸۳ ، ۱۰۹ ، ۲۵۰	۳۵۹ ، ۳۷۵ ، ۳۸۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۶ -
۲۵۹ ، ۲۸۵-۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰	۴۰۹ ، ۴۳۳ ، ۴۳۸ ، ۴۴۰ ، ۴۴۳
۲۹۳ ، ۲۹۸ ، ۳۱۷-۳۱۸ ، ۳۲۴	۴۷۲ ، ۴۷۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۶ ، ۵۴۲
۳۴۷ ، ۳۵۹ ، ۴۳۲ ، ۳۷۰ ، ۴۹۹	۵۷۱ ، ۵۶۷
۵۰۱ ، ۵۱۴ ، ۵۵۱ ، ۵۵۵	دیر : ۲۴۴
ریاد : ۹۹	دیگرچوک : ۱۹۷ ، ۲۰۲ ، ۲۵۶
ز	دیورکی : ۴۴ ، ۵۹ ، ۱۰۲ ، ۱۸۰
زیل : ۱۰۵	دیه ترکانان : ۴۶۱
زنجان : ۵۰۷	دیه‌چوک (مقام-) : ۲۱۷
زنده رود : ۱۳۴ ، ۲۹۳ ، ۳۲۷	ر
۳۳۳ ، ۴۴۹ ، ۵۱۵ ، ۵۲۵	رأس العین : ۴۹ ، ۵۴ ، ۹۱
س	۱۱۹ ، ۱۶۹ ، ۲۳۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۱
ساج (قلعه-) : ۳۸۰	رستم‌دار : ۲۵۸ - ۲۵۹ ، ۳۴۳
سادات (محله-) : ۵۰۱	۴۳۲ ، ۵۰۱ ، ۵۰۶ ، ۵۵۵
سارو چیچک : ۱۲۷-۱۲۵	رشمیل : (کوه-) : ۲۵۴
ساروخان : ۵۲	رقه : ۵۳ ، ۵۷ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶
ساری : ۳۴۳ ، ۵۴۷	۳۸۸ ، ۲۸۱
ساق (قلعه-) : ۵۴۲	رمکون (موضع-) : ۱۸۶
	رودبار : ۳۴۱
	رودبار (کیلان) : ۵۰۰-۵۰۵

- سان : ۳۰۱
ساوخ بلق : ۲۵۸ ، ۵۵۶-۵۵۲ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸-۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۹ ، ۴۷۵ ، ۴۹۴
رجوع کنید نیز بسوق بلق
ساوه : ۲۵۸ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۳۱۶ ، ۳۲۶ ، ۳۶۹-۳۷۰ ، ۴۱۶ ، ۴۴۲ ، ۴۴۴-۴۴۵ ، ۴۴۹
سبزوار : ۴۴۳
سجستان : ۳۴
سرخس : ۳۵۱
سراو : ۱۳۸ ، ۴۶۸ ، ۵۲۲
سرجاهان : ۳۳۷
سرجم : ۲۴۲
سرد رود (آب -) : ۳۴۶
سرد سیر : ۳۶۲
سرد سیرات چهار دانگ : ۳۶۶
سرلوق : ۱۰۶
سرمه‌لو : ۹۷ ، ۱۳۷-۱۳۸ ، ۲۳۵-
۲۳۶
سروج : ۲۱۴ ، ۲۲۳
سماق داغی : ۹۳
سغد : ۳۱۴
سغری مغازه : ۱۵۸
سقال توتان : ۳۹۱
سکان آباد : ۹۶ ، رجوع کنید نیز
به سکان اوه
سکان اوه : ۴۱۸
سلاط : ۲۱۱
سلطانلو : ۴۷۶
سلطان ییلاق : ۲۶۶
سلطانی مای : ۴۷۶
سلطانیه : ۷۱ ، ۷۳ ، ۱۰۹ ، ۲۵۸ ، ۲۸۶ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۱۷-۳۱۸ ، ۳۷۱ ، ۴۱۶ ، ۴۳۲ ، ۴۳۹ ، ۴۴۱ ، ۴۵۳ ، ۴۹۰ ، ۴۹۴ ، ۴۹۹-۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۷-۵۰۸ ، ۵۱۴ ، ۵۴۰ ، ۵۵۴ ، ۵۵۷
سلیانی (قلعه -) : ۳۱۴
- سمرقند : ۳۰۱-۳۰۲ ، ۳۰۴-
۳۰۶ ، ۳۰۸-۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۹ ، ۴۷۵ ، ۴۹۴
سمان : ۳۰۴ ، ۳۲۴ ، ۳۴۳ ، ۳۴۷ ، ۳۵۷ ، ۴۴۳ ، ۵۴۵
سنجار : ۳۲ ، ۳۷۸ ح ، ۱۳۰ ، ۲۴۴ ، ۳۷۱ ، ۳۹۵ ، ۴۵۷
سنجق : ۲۳۶ ، ۴۲۱
سوق بلق : ۳۳۱-۳۳۲
سودان : ۲۹
سورک : ۴۶
سونسار : ۴۲
سهل (آب) : ۱۳۰
سهند (ییلاق -) : ۷۱ ، ۳۶۰ ، ۵۵۸-۵۵۹
سیحون : ۳۱۴
سیرجان : ۳۳۸ ، ۳۴۱-۳۴۲
سیرین : ۲۲۳
سیستان : ۴۳۳
سیطرور : ۹۳
سیزاز : ۳۸۵ ، رجوع کنید نیز به
سیواس
سیواس : ۴۱ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۵۱ ، ۵۶۴ ح ، ۵۷۱
سیورک : ۵۳ ، ۱۸۰-۱۸۱ ، ۱۹۱
ش
شابرور : ۲۶۴
شسمان : ۵۴۶
شام : ۳ ، ۱۴-۱۵ ، ۲۴-۲۵ ، ۲۷-
۲۸ ، ۳۴ ، ۴۴ ، ۵۵-۶۰ ، ۶۶-۶۷ ، ۷۹ ، ۱۰۰ ، ۱۱۰ ، ۱۴۰-۱۴۲ ، ۱۵۳ ، ۱۶۴-۱۶۵ ، ۱۷۶ ، ۱۸۶ ، ۲۲۶ ، ۲۳۳ ، ۲۶۵ ، ۲۸۱ ، ۳۶۱ ، ۴۰۴ ، ۴۰۶ ، ۴۷۴ ، ۴۷۸ ، ۴۹۱ ، ۵۶۶-
۵۶۷

شیکان : ۷۲	شاهرخیه : ۳۰۶
شیکه ^۱ (قلعه -) : ۲۳۷	شبانکاره : ۲۹۴ ، ۳۱۶ ، ۵۲۵
شیننه : ۱۸۵ ، ۲۵۱	۵۲۷
ص	شباك : ۱۰۵
صاحب آباد : ۴۳۷ ، ۵۲۳	شبهکه (قلعه -) : ۲۲۵
صارو قیا : ۳۸۱	شتری (قلعه -) : ۲۴۱
صفان (موضع -) : ۲۳۰	شیرغان : ۳۰۱
صفد : ۱۰۲	شکی : ۵۴۴
صماغار : ۳۷۷	شماخی : ۳۷۴
صور (قلعه -) : ۵۵ ، ۲۸۰	شمالوق (آب -)
صوفیان : ۱۳۸	شمع ایران (قلعه -) : ۴۴۲ ، ۴۹۴
صیرام : ۲۳ ، ۴۵ ، ۲۷	شمیسات، رجوع کنید به شمیسات
	شمیسات : ۹۱ ، ۱۴۰ ، ۲۱۵
ع	۲۴۲
عادل جواز : ۷۳ ، ۲۲۸ ، ۲۳۶	شندان (قلعه -) : ۵۲۲ ، ۵۲۱
۴۰۸ ، ۴۶۲	شولستان : ۳۶۲
عارض مرده : ۲۳۶	شهر سبز : ۳۰۵ ، ۳۱۱
عاصی سو : ۱۵۳	شهرود بسطام : ۳۴۷
عانه : ۶۶ ، ۹۷ ، ۱۶۴ - ۱۶۵	شیخ ادریس : ۴۱۷
عبار : ۲۶۱ ، ۲۶۴ ، ۲۷۰ - ۲۷۱	شیخ زولی (مقام -) : ۲۶۶
۲۸۰	شیخ کندلی : ۷۸ ، ۲۵۲
عراق (- عجم) : ۳ ، ۲۳ ، ۳۲	شیراز : ۲۷۸ ، ۲۹۳ - ۲۹۴
۳۴ ، ۷۱ - ۷۲ ، ۱۰۹ ، ۲۴۰ - ۲۴۱	۲۹۶ ، ۳۰۷ - ۳۱۱ ، ۳۱۸ ، ۳۲۳
۲۵۰ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۲۶۲ ، ۲۸۶	۳۲۵ - ۳۲۸ ، ۳۳۱ - ۳۳۵ ، ۳۳۷
۲۸۷ ، ۲۹۵ - ۲۹۶ ، ۳۰۳ - ۳۰۴	۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۵۲ ، ۳۵۵ - ۳۵۶
۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶ - ۳۲۵	۳۶۲ ، ۳۶۴ - ۳۶۶ ، ۳۷۳ ، ۳۸۹
۳۲۸ ، ۳۳۱ - ۳۳۲ ، ۳۳۴ - ۳۳۷	۴۱۶ ، ۴۵۳ - ۴۵۴ ، ۵۱۶ - ۵۱۸
۳۵۵ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰	۵۱۹ ، ۵۲۱ ، ۵۲۴ - ۵۲۷ ، ۵۲۹
۴۰۵ ، ۴۱۸ ، ۴۳۰ ، ۴۳۲ - ۴۳۳	۵۳۲ ، ۵۳۴ ، ۵۳۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۵
۴۴۰ ، ۴۴۱ - ۴۴۳ ، ۴۴۵ - ۴۴۶	۵۵۲
۴۴۸ ، ۴۵۲ - ۴۵۳ ، ۴۵۶ ، ۴۷۳	شیروان : ۱۰۷ - ۱۰۹ ، ۳۴
۴۷۵ ، ۴۷۷ ، ۴۸۹ ، ۴۹۲ ، ۴۹۵	۱۳۸ ، ۳۷۴ - ۳۷۵ ، ۴۸۲ - ۴۸۴
	شیرکند : ۳۱۱
	شیرین : ۱۵۲
	شیزر : ۱۶۸

^۱ Bu kale yukarıda geçen شبکه kalesi ile aynı olabilir. Fakat bunlardan hangisi doğrudur ?

طیس : ۳۵۱	۴۹۷ - ۴۹۹ ، ۵۰۱ ، ۵۱۰ - ۵۱۲
طرا بزون : ۱۲ - ۱۳ ، ۳۵ ، ۹۰	۵۱۴ ، ۵۱۷ ، ۵۱۹ ، ۵۲۱ ، ۵۳۴
طرا بیلوس : ۵۹ ، ۱۰۲	۵۴۵ ، ۵۴۷ ، ۵۵۰ ، ۵۵۱ - ۵۵۳
طوطوم : ۹۷	۵۵۵ ، ۵۶۷ ، ۵۷۱ - ۵۷۲
طور : ۲۶۴	عراق عرب : ۱۴ ، ۳۲ ، ۵۷۱
طوغانجوق : ۲۵۲	عقبه : ۲۵۲ ، ۲۶۹
طوق : ۷۳ ، ۷۷ - ۷۸ ، ۹۵	عقبه لاور : ۳۳۹
	علک : ۹۷
	علائیه : ۵۷۰

ف

فارس : ۲۴۱ ، ۲۹۴ - ۲۹۶	علی بینکاری : ۶۳
۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۵ -	علی کرد (مقام -) : ۳۶۹
۳۳۶ ، ۴۱۸ ، ۴۷۷ ، ۵۱۲ ، ۵۱۹	عماد (قلمه -) : ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳
۵۲۱ ، ۵۲۴ ، ۵۳۴ ، ۵۴۰ - ۵۴۱	عمان : ۶۰ ، ۹۷
۵۷۱	عین الدار : ۳۸۱
فرات : ۳۷ ، ۵۴ ، ۶۰ ، ۹۷	عین العروس : ۲۴۹
۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۲۷ ، ۱۶۴ - ۱۶۵	
۲۰۵ ، ۲۲۲ ، ۲۳۸ ، ۲۴۴ ، ۲۶۳	
۳۷۶ - ۳۷۷ ، ۳۹۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸	
۴۱۹ ، ۵۵۹ ، ۵۶۹	
فرعون (قلمه -) : ۵۳۷	
فرهاد جرد جام (قریه -) : ۳۱۸	
فشابویه ری : ۲۹۰	
فقار (آب -) : ۱۹۵	
فیروز کوه : ۲۵۸ - ۲۵۹ ، ۳۴۷	

غ

غرجستان : ۲۹۹ ، ۳۵۱
غزنین : ۳۲۰
غزه : ۱۰۲
غور : ۲۹۹ ، ۳۵۱

ط

طارم : ۷۵ ، ۸۱ ، ۳۶۳ ، ۳۶۶	طارمن ارغی : ۲۲۹
۴۳۲ ، ۴۴۲ ، ۴۹۴ ، ۴۹۹ - ۵۰۰	طارموخ : ۱۰۳ ، ۲۲۲ ، ۳۸۵
۵۰۷ ، ۵۱۳	رجوع کنید به طارموق
	طارموق : ۳۷۷
	طالقان : ۲۵۸ ، ۵۰۶
	طالبین : ۲۳۶ - ۲۳۷
	طاوایل : ۳۷۹
	طبرستان : ۱۰۹ ، ۴۱۸ ، ۴۳۳ ، ۴۷۹
۵۰۱	
فیه صعل (قریه -) : ۱۹۵	

ق

قاجر (آب -) : ۲۶۲	قاز آباد : ۵۷۱
قازمان : ۱۳۸ ، ۲۳۷	قبسی (بیلاق -) : ۴۱۱
قرا ارس : ۱۱۵	قرا باغ : ۲۵ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۱۱۹

فهرست الیماکن

۶۲۵

۴۹۸-۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۴	قرا بیل : ۴۴، ۴۶
۵۱۸، ۵۳۰-۵۳۱، ۵۵۵، ۵۵۷	قرا تپه : ۳۴۹
قسطومون : ۳۸۹، رجوع کنید نیز	قراجه داغ : ۶۳، ۱۲۰-۱۲۱
به قسطومونیه	۱۹۱-۱۹۳، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۵۵
قسطومونیه : ۵۷۰	۲۶۵
قصر زرد : ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۶۴	قرا چمقق : ۴۶۴
قصور : ۱۵۸	قرا چوق : ۷۷، ۲۵۱
قم : ۲۵۸، ۲۸۵-۲۸۶، ۲۹۳	قرا چولکی : ۱۹۷، ۲۶۹
۲۹۵، ۳۱۷-۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۶	قرا چومکی : ۲۰۱
۳۳۰-۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۶۳	قرا حصار : ۳۲، ۳۵، ۴۲
۳۶۸، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۴	۹۰، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۶۸، ۲۰۵
۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۹۸، ۵۲۹	۲۰۶، ۲۲۳، ۲۲۶، ۳۷۹، ۳۸۳
۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۹-۵۴۰، ۵۴۵	۵۸۴
۵۴۷، ۵۵۱-۵۵۳، ۵۵۶	قرا حلو مشهد : ۱۸۹
قندز : ۳۰۱-۳۰۲	قرا خان : ۲۱۷
قندهار : ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۴۷	قرا دره : ۲۵۲
قوتول : ۲۰۲	قرا دره (آب-) : ۱۳۱
قوچ حصار (آب-) : ۱۳۱	قرا دنکیز : ۴۳، ۹۷
۱۳۲، ۲۰۸	قرا سویل (مقام-) : ۱۴۷
قورداکری : ۲۲۸	قرا قورم : ۲۲
قورنار : ۳۷۹	قرا کردونکر : ۸۴
قوس اری : ۴۶۲	قرا کوپری : ۲۶۹-۲۷۰
قول چبوخ : ۲۱۰، ۲۱۷	قرا مان (ولایت-) : ۴۱-۴۲
قول چبوخ (آب-) : ۲۱۷	۳۶۹-۳۷۰، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۷۰
قومس : ۵۲۴، ۵۴۵	۵۷۶، ۵۷۹
قویله حصار : ۱۱۶، ۳۸۲، ۳۸۴	قرا مغاره : ۱۸۶، ۲۱۶
۳۸۵، ۳۸۹	قرظه کند : ۱۸۹
قوینلو : ۴۲	قزاغان : ۲۲۷
قهپایه : ۴۴۴، ۴۴۹، ۵۰۰	قرقون دره : ۸۹
۵۰۱، ۵۲۹	قردول ^۱ : ۲۶۸
قهستان : ۳۵۵، ۳۵۹، ۵۴۷	قزل آغاج : ۱۲۸، ۱۳۸، ۴۸۱
قهقهه (قلمه-) : ۴۳۸	۴۹۳، ۵۲
قیصریه : ۴۱، ۴۳، ۵۱	قزوین : ۳۲، ۷۱، ۷۵، ۲۵۸
قیلاق قیسی (کوه-) : ۲۳۵	۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۱۷-۳۱۸
	۴۳۲، ۴۴۱-۴۴۲، ۴۹۴-۴۹۵

^۱ Bu, aşağıda geçecek olan قوتول un yanlış bir şekli olsa gerektir.

ک

- کوبنوک : ٢٦٠
 کوچو کیر : ٢٣
 کو-راک : ٢٢٥
 کوخیر (آب -) : ٢٤٣
 کرسویه : ٣٥٣-٣٥٢
 کوك (آب -) : ٢٣٠
 کوكجه دنکیز : ٢٧ ، ٢٥ ، ١٨
 کوكخسک : ٤٣
 کوك صو : ١٠٠
 کوكودلش (قلعه -) : ٢٠٤
 کولاک : ٢٣٥
 کوه (قلعه -) : ٣٣٧
 کوه منک کول (قلعه -) : ٢٢٨
 کوهوک اوبوی : ٢٢٨
 کهستان : ٣٥٤
 کهف فص : ٢٠٠
 کیج : ٣٤٧
 کیرس : ٩٩
 کیفی : ٣٩ ، ٧٠ ، ١٢٨ ، ١٥١
 ٢٢٢ ، ٢٦٦
 کیکوب (مقام -) : ٣٩٠
 کیل (قلعه -) : ٣٧٩
- کازرون : ٤٠١ ، ٣٦٦
 کاشان : ٢٨٦ ، ٢٩٣ ، ٣١٦
 ٤٤٧ ، ٤٩٨-٤٩٩ ، ٥٢٩
 کیته : ٦٦
 کر (آب -) : ٤٨٣
 کر بلا : ٤ ، ١٣٤ ، ٣٣٢
 کرخ : ٢٦٤
 کردستان : ٣٢ ، ٥٩ ، ٦١ ، ٦٣
 ٦٥ ، ٢٣٥ ، ٢٨٧ ، ٢٩٣ ، ٣١٧-
 ٣١٨ ، ٣٨٠ ، ٣٨٨ ، ٥٠١ ، ٥٠٩
 ٥٤٢
 کرسی (قلعه -) : ٥٤٣-
 کرکوش (قلعه -) : ٥٣٧
 کرکوک : ٧٦ ، ٧٨ ، ٧٩
 ٩٥
 کرمان : ٣١٨ ، ٣٢٣ ، ٣٣١
 ٣٣٣-٣٣٩ ، ٣٤١ ، ٣٥٦ ، ٣٦٦
 ٤٠٠-٤٠٣ ، ٤٣٢ ، ٤٤٥ ، ٤٤٧
 ٤٩٣ ، ٥٢٥ ، ٥٣١-٥٣٤ ، ٥٤٧
 ٥٧١

گ

- گرمک : ١١٠
 گرمیلیر : ٢٦٢
 کشمیر : ٢٣ ، ٢٥
 کلشکرد : ٣٧
 کلکیت : ٣٩١
 کلیب : ٢٢٣
 کاخ : ٣٣ ، ٣٥ ، ٦٧ ، ٦٩-
 ٧١ ، ٧٥ ، ٩٢ ، ٩٧ ، ١٢٦ ، ١٤٧-
 ١٤٨ ، ١٥١ ، ١٦٨ ، ١٧١ ، ١٨٠
 ٢٠٥-٢٠٦ ، ٢٣٠ ، ٢٦١ ، ٣٧٩-
 ٣٨٠
 کره جربادقان : ٢٩٧
 کنج : ٤١٨
 کندمان (ییلاق -) : ٢٩٠
 کنکوش : ١٨٨
- گرجستان : ١٣ ، ١٠٨ ، ١١١
 ٢٨١ ، ٣٧٦ ، ٣٩٢-٣٩٣
 گرکان : ٥٤٦
 گرم رود : ٤٧
 گرمسیر : ٣٢٠ ، ٣٢٣
 گرمسیرات : ٤٠١
 گرنی (قلعه -) : ٤٧٣
 گلجوك : ١٠٢ ، ١٣٥
 گلی بولی : ٥٧١

- گنبد امیر سلیمان : ۸۴
 ماکو : ۳۵۸ ، ۳۶۰ ، ۴۳۷ -
 ۴۶۸ ، ۴۳۸
 گنجه : ۲۳۷
 مالان : ۱۸۶
 پل مالان : ۳۲۰
 گورکان : ۳۴۲
 مال ایوکی : ۱۸۵ ، ۱۹۱ ، ۲۰۴ ، ۲۱۷
 گومش : ۴۱
 ماوراء النهر : ۳۳ ، ۷۱ ، ۲۹۹
 گونوک (مقام -) : ۲۳۶
 ۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۲۴ ، ۴۳۳ ، ۴۸۹ ، ۴۹۱ - ۴۹۲
 گیلان : ۴۱۸ ، ۴۳۲ ، ۴۹۴
 ماهان : ۳۵۱
 ۵۰۰ - ۵۰۱ ، ۵۰۷
 مایین (عقبه -) : ۲۹۴
 گیلانات : ۵۰۶
 محمود آباد : ۴۸۲ ، ۴۸۵
 مدرسه غیاثیه : ۳۵۳
 مدرسه نظامیه : ۳۵۳
 مدینه النبی : ۵۶۰
 ل
 مراغه : ۴۳۶
 لار : ۲۵۹ ، ۳۳۵ ، ۳۶۶
 لانه : ۲۶۰
 لرستان : ۵۵۱
 لک خانه : ۳۵۴
 لمر (قلعه -) : ۴۹۵ ، ۵۰۰
 لوهورک : ۲۳۵
 مرو : ۳۵۱
 مردوان : ۱۸۹
 مرو دشت : ۳۳۸ ، ۴۰۱
 مزار یونس علیه السلام : ۲۴۳
 مزرین : ۳۲
 مزرکرد : ۲۲۲
 مشهد : ۳۰۴ ، ۳۴۷ ، ۳۵۱
 ۵۴۹ ، ۵۳۷
 مشهد امام سهل علی : ۵۲۴
 ۵۳۷ ، ۵۳۴
 مشهدزار : ۳۲۲
 مشهد عبدالعظیم : ۲۹۰
 مصر : ۱۴ - ۱۵ ، ۲۴ - ۲۵
 ۳۴ ، ۵۶ ، ۷۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ - ۱۰۶ ، ۱۱۰ ، ۱۱۵ ، ۱۲۰ - ۱۲۱ ، ۱۲۳ - ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۳۴ - ۱۳۶ ، ۱۳۹ - ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۵۳ - ۱۵۵ ، ۱۸۴ ، ۲۳۹ ، ۲۵۴ ، ۵۵۳ ، ۵۶۹
 ماچین : ۱۹
 مادلو : ۱۸۷ - ۱۸۸
 ماردین : ۳۲ ، ۳۸ ، ۴۸ ، ۵۵
 ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۳ - ۶۵ ، ۶۷ - ۶۹ ، ۷۶ - ۷۷ ، ۷۹ ، ۸۳ ، ۹۰ - ۹۱ ، ۹۵ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۶۹ - ۱۷۰ ، ۱۸۰ - ۱۸۱ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ - ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۳۱ - ۲۳۳ ، ۲۵۰ - ۲۵۲ ، ۲۵۴ - ۲۵۷ ، ۲۶۱ - ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۸۰ ، ۲۶۸
 مازندران : ۴۹۳ ، ۵۴۷ ، ۵۴۹
 ماقان : ۴۱

ن	مفارتین : ۲۱۱ ، ۹۵
	مقرن : ۲۵۷
ناین (عقبه -) : ۴۴۸ - ۴۴۹ ،	مکران : ۴۱۸ ، ۳۴۷
۴۹۶	منکور (آب -) : ۲۰۵
نجف : ۸۵	ملاح : ۲۱۰
نخجوان : ۴۷۳	ملطیه : ۴۸ ، ۵۹ ، ۱۰۲ ، ۱۱۰
نرتو (قلعه -) : ۳۰۳ - ۳۰۴	۱۲۷ ، ۱۳۵ ، ۱۸۰ ، ۳۹۵ ، ۵۶۹
نسا : ۳۲۱	ملت (قلعه -) : ۳۸۲
نصیبین : ۵۷ - ۵۸ ، ۷۷ ، ۱۳۱ -	منزور : ۹۳ - ۹۴ ، ۱۲۷
۱۳۲ ، ۲۳۲ ، ۲۵۱ - ۲۵۲ ، ۲۵۶ -	منکول : ۹۱
۲۶۴ ، ۲۵۷	منکول (منک کول) : ۲۰۶ ، ۹۶
نصیر (آب -) : ۲۰۷ - ۲۰۸ ،	منتشا ایل : ۵۷۰
۲۴۲	موران (قریه -) : ۱۹۵
نطنز : ۳۱۶ ، ۳۵۶ ، ۴۴۱ ،	موردان آب : ۱۸۷
۴۵۱ ، ۴۹۸ ، ۵۳۴	موش : ۸۳ ، ۴۱۸ ، ۵۴۳
نقش جهان (قلعه -) : ۳۲۵	موش (صحرای -) : ۹۸ ، ۲۰۷
نواک : ۳۱۱	۲۲۱ ، ۲۲۹ ، ۴۶۱
نوشاط (قلعه -) : ۳۸۰	موصل : ۳۲ ، ۳۸ ، ۵۷ ، ۶۸
نویان (قلعه -) : ۴۱۰	۷۶ ، ۷۸ - ۷۹ ، ۹۵ ، ۱۷۷ ، ۲۴۲
نهچومن : ۱۰۶	۲۶۴ ، ۲۷۹ ، ۳۷۱ ، ۳۹۵ ، ۴۵۷
نهر پهلوان : ۳۱۴	۵۳۷
نیریز : ۲۹۴ ، ۳۶۲	موصل کهنه : ۲۴۳
نیشابور : ۲۹۸ ، ۳۰۰ - ۳۰۱ ،	مهارد (بیلاق -) : ۱۲۴
۳۵۶ ، ۳۵۱	مهرفر (بیلاق -) : ۷۰ ، ۸۳
نیکسار : ۴۲	مهرمار : ۱۸۹ ، ۱۸۶
نیل : ۶۰	مهرفی : ۲۱۰
و	مهرفی (قلعه -) : ۲۳۴
	مهروان : ۳۸۰
وان : ۹۶	مهری (آب -) : ۴۸۱
ونخش (آب -) : ۳۰۶	مهباد بازاری : ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۲۵۱
ورامن : ۲۵۹	میانه : ۴۴۱ ، ۴۵۳ ، ۴۶۱
وسطان : ۹۶	۴۷۱ ، ۴۷۴ ، ۵۰۹ ، ۵۱۲
و قاجه (آب -) : ۲۴۳	میسنه : ۳۰۱
وراک : ۲۲۵	میرس (قلعه -) : ۲۱۷
	میشم : ۳۶۷

هوبك : ۶۹ ، ۷۰	ه
هوكاچي : ۱۹۶	هاملون (كوه -) : ۲۳۳
هندوان - بلخ : ۳۰۳	هتاخ : ۳۸۸ ، ۲۱۰
هويوك : ۱۰۳	هرات : ۲۸۵ ، ۲۹۲ ، ۲۹۸
ی	۳۰۰ ، ۳۰۴ ، ۳۰۸ ، ۳۱۳ ، ۳۱۸ -
ياصتی چن : ۹۴ ، ۳۹۰	۳۱۹ ، ۳۲۳ - ۳۲۴ ، ۳۳۸ ، ۳۵۱ -
يزد : ۲۸۶ ، ۲۹۳ - ۲۹۴ ، ۳۱۷	۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸ - ۳۵۹ ، ۴۰۱
۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۵۶	۵۱۷ ، ۵۳۴ ، ۵۴۵ ، ۵۴۸ ، ۵۵۰
۳۶۱ ، ۴۴۵ ، ۴۴۷ - ۴۴۸ ، ۴۷۹	۵۵۲
۴۹۶ ، ۴۹۸ - ۴۹۹ ، ۵۱۸ ، ۵۲۴	هرزم : ۶۱
۵۳۲ - ۵۳۳ ، ۵۵۳	هرمز : ۴۱۸
يكانلر چولكي : ۲۶۴ ، ۲۶۶	هزار جريب : ۳۴۶
۲۶۸	هفت چشمه : ۱۳۸
يكي قلعه : ۲۶۰	همدان : ۳۲ ، ۷۱ ، ۷۵ ، ۲۸۶
يلدوز (كوه -) : ۳۸۵	۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۱۷ - ۳۱۸ ، ۳۷۰
ينكان : ۳۸۰	۴۴۱ ، ۴۹۶ ، ۴۹۹ ، ۵۰۸ - ۵۱۰
ينكي كنت : ۱۷	۵۱۲ - ۵۱۳ ، ۵۱۴ ، ۵۱۹ - ۵۲۰ ، ۵۲۴
	هند : ۷ ، ۲۳ - ۲۵ ، ۳۴ ، ۱۰۹
	۳۴۷ ، ۴۸۹
	هواتيه : ۷۸ ح

فهرست القبائل والاقوام والسلسله والطوائف

اکراد: ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۳۰، ۴۵۷ - ۴۵۸ ؟
 رجوع کنید نیز به کرد و کردان
 اکراد آق کچلو: ۲۳۴
 اکراد او یوم اغاج: ۲۱۴
 اکراد بدلیس: ۴۶۳
 اکراد سلیمانی: ۳۲، ۴۵۷، ۹۵
 اکراد قرا کچلو: ۲۳۹
 الی حاجیلو: ۵۴۴
 اوزبک (لشکر -): ۳۱۴
 اینالو، از قبائل ترکان در حوالی
 حلب: ۶۰

ب

بختی (ولایت -): ۵۴۲
 برلاس (امرای -): ۱۰۹، ۳۰۲
 بغدادیان: ۵۳۷
 بورقوچین ترک: ۲۴
 بنی اسرائیل: ۲۱
 بهادلو ("لوس -): ۴۹۲
 بیات، از قبائل اغوز یا ترکان؛
 فضولی شاعر مشهور بدین قبیله منسوب
 بود: ۶۰، ۲۶۵
 بیاض: ۲۷۳

پ

پورناک، از قبائل معروف آق
 قویلو: ۶۵۸، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۷۳
 ۴۱۶

ت

آل بویه: ۱۷
 آل تیمور: ۳۰۹
 آل مروان: ۴۸۰

الف

آتراك: ۲۰
 اتراک شام: ۲۲۵، ۳۹۵
 اوزنجانیان: ۱۷۹
 ارغون (ایل -): ۳۰۶
 اسون (ایل -): ۱۸۶
 اصحاب کهف: ۶۵
 اعراب: ۵۴، ۹۹، ۱۰۵، ۱۶۴
 ۱۶۶: ۲۴۴، ۳۷۰، ۳۸۴
 اعراب بنی ربیعہ: ۲۳۳، ۲۸۱
 اعراب خراسان: ۵۵۰
 اعراب عتین: ۸۹، ۱۶۹، ۳۸۴
 اعراب نشیب: ۲۸۱
 افرنج: ۱۷، ۲۴
 آق قویلو: ۱۴-۱۵، ۳۶-۳۷، ۳۹، ۵۴، ۹۶، ۱۱۳-۱۱۹، ۱۲۱ ح، ۱۲۳، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۹-۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۷۱-۲۷۲، ۲۸۰، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۱۶-۴۱۷، ۴۱۹-۴۲۱، ۴۲۴، ۴۵۳، ۴۶۳-۴۶۴، ۴۶۸، ۴۸۱-۴۸۲، ۴۸۷، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۸۳
 آق قویلو (امرای -): ۱۳۲-
 ۴۱۳، ۴۸۱، ۵۵۰

- ت
چغتای (امرای -) : ٤٤٤ ، ٤٢٩ - ٥٤٩ ، ٥٢٣ ، ٤٤٧
تراکمه (احشام -) : ٤٨٩ ، ٣٧٤
ترك : ٥٢٤ ، ١٠٢
ترکان : ٣١٩ ، ٣٥٤ ، ٣٧٤
٤٨٩ ، ٥٧٦
ترکان : ٣٣١ ، ٣٢٧ ، ١٠٧ ، ٥٨
٣٣٤ ، ٣٣٧ ، ٣٢٩ - ٣٤٠ ، ٣٤٣
٣٤٦ ، ٣٥٦ ، ٣٧١ ، ٣٧٥ ، ٤٧١
٥٠٤ - ٥٠٥ ، ٥٦٨ - ٥٦٩ ، ٥٧٤
٤٧١ ، ٥٧٧ - ٥٧٨ ، ٥٨١
ترکان (امرای -) : ٣٥٩
ترکان (لشکر -) : ٣٤٥ ، ٣٥٦
٣٥٨ - ٣٥٩ ، ٣٧٤ ، ٤٤٥ ، ٥٧٤
ترکانان : ٣١٠ ، ٣٧١ ، ٥٧
٣١٠ ، ٤٤٥ ، ٥٦٩ ، ٥٧٢ - ٥٧٤ ، ٥٧٦
ترکانان منك قشلاق : ٣٥٠
توالش : ٤٩٢
- ث
ثمود : ٢٨
- ج
جاگیرلو (اقوام -) : ٤٨٠ ، ٥٢١
جلایویه : ٢٥٨ - ٢٥٩
جلایویه (امرای -) : ٣٤٣ ، ٥٥٥
جلایویان : ٤٣٢ ، ٥٥٥
جلایر : ٣٥٠
- چ
چغتای : ٥٨ ، ٧٢ ، ٨٦ ، ١١٢
١١٤ ، ١١٦ ، ٢٨٥ ، ٢٩٥ ، ٣٢٦ -
٣٢٧ ، ٣٣٢ - ٣٣٣ ، ٣٣٨ ، ٣٤٠
٣٤٧ ، ٣٤٩ ، ٣٥١ ، ٤٤٣ ، ٤٤٥ -
٤٤٦ ، ٤٥٣ - ٤٥٤ ، ٤٦١ - ٤٦٣ ، ٤٦٤
٤٦٩ ، ٤٧٣ ، ٤٨٠ - ٤٨٢ ، ٤٨٨ -
٤٩٠ ، ٤٩٢ - ٤٩٤ ، ٥٠٠
- ح
حزه حاجیلو، از قبائل آق قوینلو : ٢٧٠
- خ
خلج : ٢٩٦
- د
دخارلو، از قبائل قراقرینلو : ١٠٨ ، ٢٤١ ، ٣٦٨
دخاریان : ١٣
دخارلو (امرای -) : ٢٠٤
دُگر، از قبائل اغوز یا ترکان : ٥٤ ، ٦٦ ، ٧٨ - ٧٩ ، ١٢١ ، ١٢٣ ، ١٦٠
دگر (امرای -) : ٥٤
دولة الایوییه : ٣٦٨ ح
دیلمیان : ١٧
- ذ
ذوالقادر (احشام -) : ٢٢٦ ، ٢٥٥ ، ٣٧٠
ذوالقدرلو (جماعت -) : ٤٨
- ر
رغب، از اعراب : ١٦٤ - ١٦٦

رسکیان: ۹۸

رومیان: ۳۸۵، ۳۹۱، ۵۷۷

ق

ز

قبو خلق: ۵۷۱

قرا الوس: ۳۶۱

قرا قاتار: ۴۶

قرا خطای: ۱۹

زرق، از اکراد: ۴۸، ۳۲، ۴۸

۹۵، ۵۷

زرق (امرای -): ۲۶۸

قرا قوینلو: ۳۶، ۳۸-۳۹، ۵۵۸

۸۸-۹۱، ۹۶، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۴۸

۱۸۲-۱۸۹، ۱۹۲-۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰-

۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶،

۲۲۹، ۲۳۷-۲۳۸، ۲۴۰-۲۴۱،

۲۵۰-۲۵۱، ۲۶۴-۲۶۵، ۲۷۱، ۲۸۵،

۳۲۶، ۳۳۳، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۴،

۴۳۱، ۴۶۳، ۵۰۰، ۵۳۷، ۵۴۱،

۵۸۲

قرا قوینلو (امرای -): ۴۸۱،

۴۸۷، ۵۵۴

قرامان (امرای -): ۵۵۴

قرامانلو (امرای -): ۴۸۱

قرامانین: ۵۶۴ ح

قطبکلو: ۱۱۰، ۲۷۳

قلقار (جماعت -): ۵۳۷

قلماغیان: ۴۷۴

قوری: ۲۴

قونقورات: ۲۱

قیرقیز: ۲۴

س

سامانیان: ۱۹

سامانیان: ۱۷

سلاجقه: ۱۵

سلجوقیان: ۱۵

سعدلو (جماعت -): ۷۵

سلیمانی، از اکراد: ۴۹، ۳۲، ۴۹

سیورک (ایل -): ۱۸۶

ش

شامیان: ۱۲۹

شول: ۲۹۶

شیرازیه (امرای -): ۳۱۵

شیروانیان: ۴۸۴

ع

عاد: ۲۸

عجم: ۳۱، ۱۰۲، ۱۶۷

عدوان، از اعراب: ۶۴، ۱۶۶

عرب: ۳۱، ۱۰۲، ۱۶۷

عربان: ۱۶۷

عرب ایکدی: ۵۷۵

علوفه‌جیان: ۵۷۵

عنین، از اعراب بنی ربیعہ: ۶۶،

۸۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۸۱

ک

کرد: ۱۰۲، ۲۹۶، ۳۶۷، ۳۸۱،

۵۰۴-۵۰۵

کرد (امرای -): ۲۳۵

کردان: ۸۹، ۲۱۴، ۲۲۵، ۳۸۰

کعبین: ۲۸۱

کفرلو (قوم -): ۲۷۰، ۴۶۳

کیل (جماعت -): ۲۳۴

غ

غزنویان: ۱۷

مردیسی (امرای-) : ۲۶۸

مشعشع : ۲۶۲ ، ۲۵۸

مصریان : ۱۲۱ ح

ملاحده : ۳۷۱

ملوك عباسیه : ۵۵۵

ماشلو (قوم-) : ۱۴۸

موصلو (جماعت-) : ۲۷۳

ی

ینکچری : ۵۷۱ ، ۵۷۵

گ

گرج : ۵۶۴ ح

گرجیان : ۱۷

گیل : ۵۰۵

گیلانیان : ۵۰۳ ، ۴۹۵

ل

لر : ۵۰۴ - ۵۰۵

م

مغول : ۲۰ - ۲۲

فهرست الكلمات والتعبيرات التركيه والمغوليه والاصطلاحات

اغرق (اغرق) : ٥٢ ، ٩٢ ، ١٤٩
 ٥١٣ ، ٤١٨ ، ٢٢٩
 الاغ : ٣٧٠ ، ٤٤٠
 الاغان : ٩٤ ، ٤٩٣ - ٤٩٤
 الجه : ١٠٤ ، ١٨٨ ، ٢٠٤
 ٣٧٩ - ٣٧٨ ، ٣٥٦ ، ٣٤٩
 الجها : ٣٩١
 الكا : ٦٣ ، ٩٢ ، ١٨٥ ، ٤٠٠
 ٤٣٨ ، ٥١٧
 الوس : ٧٤ ، ٩٢ ، ١١٥ - ١١٦
 ١١٨ - ١٢٠ ، ١٢٩ ، ١٥٠ - ١٥١
 ١٩٠ ، ٢١٦ - ٢١٨ ، ٢٧٠ ، ٢٧٢
 ٣٧٥ ، ٣٨٥ ، ٤٢٩ ، ٤٩٦ ، ٥٢٢ ، ٥٣٣
 اله جوق : ٣٢١
 امارت ديوان : ٣٢١
 امراي قوشوزات : ٤٢٧
 امراي سنجق : ٣٩٠
 امككش : ٢٠٤
 امير ديران : ٦٩ ، ٢٨٥ ، ٢٩٢ -
 ٢٩٣ ، ٣٥٣ ، ٣٦٠ ، ٤٢٦ ، ٥٤٠
 امير ديوان و تواجی : ٣٦٤
 انبا : ٣٦٤
 اوجاق : ١٠١
 اودنجيان : ١٩٥
 اوه : ٨٣ ، ١٠٥ ، ٤٥٣
 ايفر : ٦٤
 ايل : ١٢ ، ١٤ ، ١٨ ، ٢٣ ، ٣٤
 ١٤٧ ، ١٤٩ - ١٥٢ ، ١٥٧ ، ١٨٦
 ٢٣٠ - ٢٣١ ، ٣٠٦ ، ٣٦٦ ، ٥٥٢
 ايل و الوس : ٧٤ ، ٧٦

آ

آتابك : ١٩٠
 آقچه روى : ٥٨٣
 آلچو : ٦٢

احتساب : ٣٥٢

اخترمه : ١٥٢

اردو : ٤٧ ، ٤٩ ، ٥١ ، ١١٩
 ١٨٥ - ١٨٦ ، ١٩٠ ، ١٩٧ ، ٢٠١
 ٢١٢ ، ٢٢٨ ، ٢٣٠ ، ٢٣٧ ، ٢٤٣
 ٢٤٩ ، ٢٥٦ - ٢٥٧ ، ٢٥٩ ، ٢٦٥ -
 ٢٦٦ ، ٢٧٠ ، ٢٧١ ، ٢٨٧ ، ٢٩٠
 ٢٩٣ - ٢٩٤ ، ٢٩٨ ، ٣٠٠ ، ٣٢٠
 ٣٢٦ ، ٣٢٩ ، ٣٤٠ ، ٣٤٣ - ٣٤٤
 ٣٤٧ ، ٣٥٤ - ٣٥٦ ، ٣٦١ ، ٣٦٥
 ٣٧٦ ، ٣٨٠ ، ٣٨٥ ، ٣٨٩ ، ٣٩٣
 ٤٠٠ ، ٤٠٩ - ٤١٧ ، ٤١٩ ، ٤٢٠
 ٤٢٨ ، ٤٥١ ، ٤٥٢ ، ٤٥٤ ، ٤٦٣
 ٤٦٥ ، ٤٦٧ ، ٤٧٠ ، ٤٧١ ، ٤٧٣ -
 ٤٧٤ ، ٤٧٨ ، ٤٨٠ ، ٤٨٣ ، ٤٨٩ -
 ٤٩٠ ، ٤٩٤ ، ٤٩٧ ، ٤٩٨ ، ٥٠٠
 ٥٢٢ ، ٥٢٦ ، ٥٢٩ ، ٥٣٣ ، ٥٦

اردو بازار : ٤٢٠

ارکچ : ٢٥ ، ٢٧

اسبهای بدوى : ٢٤٤

اشاقان : ٤١٩

اغر سز ، لقب محمد بيك پسر حسن

بيك : ١٦٣

بان ایو : ٢٥	ایلچی : ٩١ ، ١١٠ ، ١٣٠
برات دار : ٣٥٦	١٧٨ ، ١٩٢ - ١٩٤ ، ٢٠٢
برات دازان : ٣٧٠ ، ٣١٤	٢٣٣ ، ٢٤٤ ، ٢٤٦ ، ٢٤٨ ، ٢٥٢
بروات : ٣١٦	٢٦٠ ، ٢٦٢ ، ٢٧٠ ، ٢٨٨ ، ٣٢٨
بلوک : ٣٤١	٣٥١ ، ٣٦٠ ، ٣٧١ ، ٣٨١ - ٣٨٢
یکاول : ٣٨٥ ، ١٩٠	٣٨٥ - ٣٨٦ ، ٣٩١ ، ٣٩٣ ، ٣٩٦
بکاولان : ٣٧١ ، ٣٥٣ ، ٣٤٧	٤١١ ، ٤٤٢ ، ٤٥٧ ، ٤٦٤ ، ٤٧٤
بوی نوکر : ٨١	٤٧٥ - ٤٧٧ ، ٤٧٩ ، ٤٨٠ ، ٤٨١
بوی نوکران : ١٩٦ ، ١٩٤ ، ١٧٥	٥٤٥ ، ٥٧١
٢٠٠ ، ٢٥٧ ، ٢٧٢ ، ٢٧٥ ، ٢٧٩	ایلچیان : ٣٤٨ ، ٣٨٧ ، ٣٤٧
٣٤٨ - ٣٨٥ ، ٤٢٢ ، ٥٥٥	٣٦٦ ، ٤٤٥ ، ٤٦٣ ، ٤٦٣
بوین : ٩٧	ایلغار : ٥٥ - ٥٦ ، ٧٠ ، ١٠٦
بهادران : ١٨٩ ، ١١٣ ، ٨١ ، ٥٢	١١٠ ، ١١٢ ، ١١٤ ، ١٢٠ ، ١٣٢
١٩٦ ، ٢١٣ ، ٢٧٢ ، ٣٢١ ، ٤٨٠	١٤٩ - ١٥١ - ١٥٢ ، ١٦٥ ، ١٧٨
بیست مرده : ١٠٢	١٨٠ ، ١٨٩ ، ١٩٣ ، ١٩٤ ، ١٩٧
بیلاکات : ٣٥٠ ، ٢٣٩ ، ٩٤	٢٠١ - ٢٠٢ ، ٢٠٤ ، ٢٠٧ -
٣٦٦ ، ٣٨٩ ، ٥١٤ ، ٥٥٢	٢٠٨ ، ٢١٠ ، ٢١٢ ، ٢١٤ ، ٢١٦ -
پ	٢١٨ ، ٢٢٢ ، ٢٢٣ ، ٢٢٥ ، ٢٢٧
پرچم : ٥٨١	٢٢٩ ، ٢٣٢ ، ٢٣٣ ، ٢٣٥ ، ٢٣٧ -
پروانچی : ٣٦٥ ، ٣١٩ ، ٣٠٤ ، ٢٩٦	٢٣٨ ، ٢٤٠ ، ٢٤٤ ، ٢٤٧ ، ٢٥٦ -
پیکه : ٦٢	٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٢٦١ - ٢٦٥ ، ٢٨٥
پنج یلک : ٢١٥	٢٩٢ ، ٣٢٢ ، ٣٤١ - ٣٤٢ ، ٣٤٨
پیشکش : ٣٥٦ ، ٢٩٥ ، ٢٠٩	٣٥٩ ، ٣٦٤ ، ٣٧٤ ، ٣٧٩ ، ٣٨١
٤١٥ ، ٥٢٥ ، ٥١٧	٣٩٥ ، ٤١٠ - ٤١١ ، ٤١٣ ، ٤٤٢
پیشکشها : ٢٤٧ ، ٢٣٩ ، ١٨٥	٤٥١ - ٤٥٢ ، ٤٦٣ ، ٤٦٦ ، ٤٩٠
٢٥٢ ، ٢٥٤ ، ٢٥٥ ، ٢٦٠ ، ٢٨١	٤٩٦ ، ٥١٠ ، ٥١٢ ، ٥٢٥ ، ٥٢٩
ت	٥٣٤ - ٥٥١
تابین : ٥١٣	ایناق : ١٤٨ ، ٢٥٣ ، ٤٣٨
تاراج : ٢٣٧	٥٤٧
تحویل داران : ٤٥٧	ایناقان : ٣٢٦ ، ٣٤٨ ، ٤٠٩ ، ٤٢٢
ترخانی (امیرای-) : ٣٠١ - ٣٠٠	٤٢٦ - ٤٢٧ ، ٤٤١ ، ٤٦٠ ، ٤٩٩
ترخانیان : ٣٠١ ، ١٠٩	٥٠٩ ، ٥٢٢ ، ٥٢٦
ترکی (زبان) : ٤٧٩ ، ٣٧٣	ب
تغار : ٤٤٨	بار عام : ٥٣٠
تفنک : ٥٨٠ ، ٥٦٩ ، ٦٣	باشلیغ : ٤١ ، ١٣١ ، ١٤٠ ، ٢١٢
	٢٢٧ - ٢٢٨ ، ٢٣٢

چول : ۱۳۴ ، ۴۳۸ ، ۴۵۹ ، ۵۴۷
چهل مرده : ۱۰۲

ح

حقوق دیوانی : ۳۰۲ ، ۴۴۵ ، ۴۹۴ ، ۴۹۸
حکومت مالیات : ۴۹۹
حوالات : ۳۲۱ ، ۳۵۶ ، ۴۰۰
حوالهها : ۳۱۴

خ

خاص المال : ۵۵۸
نخس : ۲۴۴ ، ۲۸۰

داروغگان : ۱۰۹ ، ۲۸۶ ، ۲۹۵ ، ۳۳۸ ، ۳۵۳ ، ۳۵۹ ، ۳۶۶ ، ۴۳۳ ، ۴۵۶ ، ۴۷۹ ، ۴۹۷ ، ۵۰۱ ، ۵۱۰ ، ۵۴۲ ، ۵۴۹

داروغگی : ۱۶۹ ، ۲۳۲ ، ۲۹۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۸ ، ۳۴۰ ، ۳۵۲ ، ۴۴۲ ، ۴۹۵ ، ۵۰۰

داروغه : ۱۷۱ ، ۳۱۷ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۴۲ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۶۲ ، ۳۷۳ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۶۷ ، ۴۶۹ ، ۴۷۲ ، ۴۹۴ ، ۴۹۹ ، ۵۰۲ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۱۴ ، ۵۲۶ ، ۵۴۷

دلساق : ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۲۳۴ ، ۴۶۲

دوخان : ۶۲

دمردد : ۱۰۲

دیوان : ۳۱۳ ، ۳۱۶

دیوان اعلی : ۴۸ ، ۵۴۰ ، ۵۵۳

دیوان امارت : ۲۹۶ ، ۳۶۰

۴۳۹ ، ۴۳۵ ، ۴۴۲

دیوان خاصه : ۳۶۲

دیوان خانه : ۱۵۳

توب : ۶۳ ، ۵۶۹ ، ۵۸۰

تواجی : ۳۷۳

تواجی لشکر : ۳۲۹

تواجیان : ۱۰۹ ، ۴۲۶ ، ۴۵۸

توجیهات : ۴۰۰

توره : ۱۲۶

توشمال : ۲۵۳ ، ۲۵۵

توقچی : ۳۲۹

تومان : ۳۲۰ ، ۳۴۱ ، ۳۵۶

۳۶۳ ، ۴۰۱ ، ۴۵۴ ، ۴۹۵

تومانان : ۴۲۷

تیولات : ۵۱۷

تیولداران : ۳۷۱

ج

جار : ۳۲۵ ، ۳۶۵ ، ۴۰۲ ، ۴۱۸ ، ۴۳۰ ، ۴۸۲

جارجیان : ۳۵۳

جبا (جبه) : ۱۱۲ ، ۳۹۲ ، ۴۸۱ - ۴۹۴

جبه پوش : ۴۱۱

جبه و جوشن : ۶۰ ، ۶۳ ، ۱۰۴

۱۱۳ ، ۱۹۶ ، ۲۰۲ ، ۲۶۲ ، ۲۷۴ ، ۳۲۲ - ۳۲۳ ، ۴۱۸

جرگه : ۲۳۵ ، ۲۸۶ ، ۴۷۳

جفداول : ۱۶۶ ، ۲۵۷ ، ۴۳۰

جلدو : ۴۸ ، ۶۴ ، ۱۰۱

۴۵۱ ، ۴۷۹ ، ۵۴۰

جهری : ۱۰۵

جهریان : ۴۱۴

جهات دیوانی : ۵۲۴

جوق جوق : ۱۴۸ ، ۲۷۷ ، ۳۱۴

۳۲۸ ، ۳۵۶ ، ۵۲۶

چ

چاوشان : ۵۷۰

چریک : ۱۰۹ ، ۲۸۷ ، ۲۹۳

چککه : ۶۲

چوب یاساق : ۲۸۵

فهرست الكلمات و التعبيرات التركيبية و المفوليه و الاصطلاحات ٦٣٧

ديوان لشكر : ٤٣٩	عرايه : ٢٩٦ ، ٣٥٩ ، ٣٩١
ديوان وزارت : ٢٥٧ ، ٤٣٩	٤٧٣-٤٧٤ ، ٤٨٠ ، ٤٨٢-٤٨٣ ، ٤٩٤
ر	عربي (زبان) : ٣٧٣
	علمدار : ٢٧٦
رسم تمغا : ٣٠٥	عمال : ١٠٩ ، ٣٥٣
س	غ
ساجق : ٣١٧	غلاّت ديواني : ٣٦٣
ساوري : ٢٥٢ ، ٣٥٦ ، ٤٤٨ ، ٥٢٥	ف
سنجق : ٣٩١	فارسي (زبان) : ٣٧٣
سورن : ٣١٩	فلوري : ٢٨٦
سوغلمش : ٨١	
سيورغال : ١٤٢ ، ١١٩ ، ٩٠ ، ٣٣	ق
سيورغالات : ٢٨٧ ، ٥٢٩	قاضي عسكر : ٤٧٧
ش	قچرجي : ٤٨-٤٩ ، ١٩٥ ، ٢١٤
شقاوول : ١٩٠	٢٤٣
شلتاق : ٤٠٠	قدغن : ٢٠٦ ، ٢٦٢ ، ٢٦٤
شلتاقات : ٣٢١ ، ٣١٤	٢٤٧ ، ٤٤٣ ، ٤٤٥ ، ٤٥٥ ، ٥٢٥
شناقص : ٤٤٥	قرا الوس : ١٣ ، ٨٥
شيلان : ٢٧ ، ٢٥٣ ، ٥٥٨	قرا بغرا : ٩٠
ص	قراول و قراولان : ١٣٠-١٣١
صاحب ديوان : ٣٩٦	١٩٤ ، ٢٠٨ ، ٢٢٧ ، ٢٦١ ، ٢٦٥
صندوق تمغا : ٣٠٠	٢٦٩ ، ٢٧٢ ، ٣٩٠ ، ٣٩٥ ، ٤٨٠
صونك : ٣٥ ، ٥٠٦ ، ٥٤٦	قراولي : ٨٤ ، ١٣٣ ، ١٤٧
ط	١٩٣ ، ٢١٢ ، ٢١٦ ، ٢٣٣ ، ٢٣٦
طوق : ٣٢٤ ، ٤٢٧ ، ٤٤١ ، ٥٠٣	٢٦٤ ، ٢٦٦ ، ٢٧٢ ، ٣١١ ، ٣٤٨
٥٥٧ ، ٥٨٠-٥٨١	٤١٠ ، ٤١٧ ، ٤٢٠ ، ٤٢٩ ، ٤٨٢
طوي : ٢٥ ، ٢٧ ، ٩٩ ، ١١٩	٥٤٦ ، ٥٧٢
١٧٠ ، ٢٤٥ ، ٢٨٥ ، ٣١١ ، ٣٨٣	قرق : ١٣٢ ، ٥٥٨
٣٨٧-٣٨٨ ، ٣٩٧ ، ٤٠٤ ، ٥٥٧	قرلتاي : ٢٥
ع	قزاغ وار : ٣١٠
عامل : ٣١٧	قزغانها : ٤٩٤
	قشلاق (قشلاقات) : بسيار مكرر مي آيد
	قشلاميشي : بسيار مكرر مي آيد

قشون : ١٤٧ ، ١٨٧ - ١٨٨ ، ٢٢٦ ، ٢٧٥ - ٢٧٦ ، ٢٧٨
 قساتوره : ٨٤
 قورچیان : ٣٠٢
 قورخانه : ٤٩٤
 قولقچیان : ١٩٢

مواجه : ٤٣٩ ، ٥١٥ ، ٥١٧ ، ٥٢٩
 میردیران : ١١٩ ، ١٦٩
 مینک باشی : ١٠٢

ن

نقارهچی : ٢٣١

نقارهچیان : ٤٩٠

نوکر : ٥٦ ، ٥٧ ، ٧٧ ، ١٤٧ ، ١٥٨ ، ١٧١ ، ١٩٠ ، ٢٠٥ ، ٢٠٨ ، ٢٣٥ ، ٢٧٩ ، ٣٤٢ ، ٤٠٤ ، ٤٤٤ ، ٥٠٢ ، ٤٦٢ ، ٥٢٤

نوکران : ٧٠ ، ٧٢ ، ٨٠ ، ٨٢

٨٤ ، ٩٨ ، ١٠١ - ١٠٣ ، ١٠٦

١١١ ، ١١٤ ، ١١٩ ، ١٢٧ ، ١٣٨

١٥٣ ، ١٥٦ - ١٥٧ ، ١٦٠ ، ١٦٨ -

١٦٩ ، ١٧٢ - ١٧٣ ، ١٨١ ، ١٩٧

٢٠٧ - ٢٠٨ ، ٢٢١ ، ٢٣٧ ، ٢٤٠

٢٥١ ، ٢٦٩ ، ٢٧١ ، ٢٧٣ ، ٢٧٧

٣٤٦ ، ٣٤٩ ، ٣٥٣ ، ٣٦٠ ، ٣٦٣

٣٩٠ ، ٤١١ ، ٤١٤ ، ٤١٧ ، ٤٣٧

٤٣٨ ، ٤٤١ - ٤٤٢ ، ٤٤٤ ، ٤٥٤

٤٥٨ ، ٤٧١ ، ٤٩١ ، ٥٠١ ، ٥٠٨

٥١٢ ، ٥٤٤ ، ٥٤٧

ی

یاساق : ٣٦٥ ، ٣٦٨ ، ٣٦٧

٤١٧ ، ٤٦٥ ، ٥٣٨

یاغی : ٤٦ ، ١٠٥ ، ١٢٦ ، ١٧٦

١٨٨ ، ١٩٢ ، ٢١٦ ، ٢٢٦ ، ٣٤٨

٤٠٤

یاجی : ٣٢٢

ک

کپنک : ١٥٢

کجم : ٤٨٨

کجم دار : ٤٥٠

کشیک : ٥٥٠

کنکاش : ١٢٧ ، ١٧٩ - ١٨٠

١٨٣ ، ٢٦٣ ، ٢٧٢ ، ٤٢١

کوئل : ٨٠ ، ٤٨٥

کورکه : ٥١ ، ٣١٩ ، ٤٩٠

کوج : بسیار مکرر می آید

گ

گرك یراق : ٥١٥

گول : ٢٥

م

مترس : ٣٩٥

محصل : ٣٢٩ ، ٣٥٦ ، ٤٩٥

محصلان : ٣١٤ ، ٤٥٥

مرسوم : ٢٩٧ ، ٥٥٤

مرسومات : ٤٣٩ ، ٥١٥ ، ٥١٧

ملجار : ٢١٧

منقلای : ١١ ، ١٥ ، ٨٧ - ٨٨

١٤٧ - ١٤٨ ، ١٥٧ ، ١٦٠ ، ١٧٦

٢٧٤ ، ٢٧٨ ، ٣٤٨ - ٣٤٩ ، ٤٥٣

٤٦٩ ، ٤٨٥ ، ٤٨٨ ، ٥٢٥

فهرست الكلمات و التعبيرات التركيبية والمفولية والاصطلاحات ٦٣٩

٣٨٩ ، ٣٥٠ ، ٣٤٨ ، ٢٨٠ ، ٤٢٢ ، ١٢١ - ١٢٠ ، ١١٦ ، ٩٩ ، ١٢٤ ، ١٢٦ ، ١٣٢ ، ١٥١ ، ١٦٩ ، ٤٤٢ ، ٤٦٤ ، ٤٦٨ ، ٤٧١ : ٤٧٥ ، ١٩٤ ، ٢٠١ ، ٢٣٨ ، ٢٦٢ ، ٢٩٠ ، ٤٨٥ - ٤٨٦ ، ٥٣٣ ، ٣١٣ ، ٣١٨ ، ٣٣٨ ، ٣٧٦ ، ٤٠٠ ، ٣٤٨ : يورتيچيان ، ٤٠٧ ، ٤١٨ ، ٤٤٠ ، ٤٤٨ ، ٤٦٩ ، ١٩٧ : يورتها ، ٥٠٨ ، ٥١٢ ، ٥١٩ ، ٥٣٠ ، ٥٥٣ ، ١١ ، ١٤ ، ٤٨ ، ٥٢ ، ١٠١ ، ١٢٤ ، ٢٦٨ ، ٢٧٢ ، ٣٠٠ ، ٤١٣ : يرليغ ، ٣٧٩ ، ٤٦١ - ٤٦٢ ، ٤٧٧ ، ٤٧٩ ، ١٥١ ، ٢٠٢ ، ٥٣٣ ، ٤٩٤ ، ٥١٢ ، ٥١٤ ، ٥١٧ ، ٥٢٤ ، ١٤٧ ، ١٢٩ ، ٨٥ : يورت ، ١٩٢ - ١٩٣ ، ٢٣٠ ، ٢٣٢ ، ٢٤٣ ، ٢٤٤ ، ٢٤٩ ، ٢٦٥ ، ٢٦٦ ، ٢٧٣ ، ٢٤٣ : ييلاق (ييلاقات) : بسيار مكرّر ، ٢٤٣ : ييلايشي : بسيار مكرّر مآيد

Koyunlu beylerinden 20 den fazlasının adları geçiyor⁹. Bu sebeple Diyârbakriyya'da daha önceki hâdiseler münasebeti ile zikredilen bu isimlerin, bu bahse bizzat Hasan-i Rûmlu tarafından ilâve edilmiş olduğu hâtıra geliyor.

Bu cüzün son sahifesinde görüleceği üzere, neşre esas olan nüshada eksiklik, 876 yılı baharının geldiği ve Şâhib Kırân'ın (Hasan Beg) bir kaç gün Tebriz'de bağ ve bostanlarda eğlence ile meşgul olduğu ve meclislerinde bulunanlara atıyyeler verdiği anlatılıp asıl bahse girilirken başlamaktadır. Hasan-i Rûmlu ve Müneccim-Başı'daki ifadelerden bu bahiste, Ak-Koyunlu hükümdarının kalabalık bir asker ile Tebriz'den Merend çayırılığına gelerek orada bir kaç gün kaldıktan sonra Van gölü kuzeyindeki Ala-Dağ'a gittiği, orada Horasan'dan hacc niyeti ile çıkmış bulunan Ali-Kuşçu'nun Ak-Koyunlu hükümdarının katına gelerek onun iltifat ve in'amına nail olduğu ve Hasan Beg'in bu ünlü âlimi gideceği yere yolladığı hususlarının anlatıldığı anlaşılıyor. Her iki müellif Hasan Beg'in Ala-Dağ'a varışını müteakip birbirlerinden ayrılıyor. Müneccim-Başı, Hasan Beg'in, yukarıda kaydedilen Gürcistan seferini anlatmaya geçiyor, Hasan-i Rûmlu da aynı hükümdarın Rum ülkesine asker göndermesi bahsini yazmaya başlıyor. Ayrıca şunu da belirtmek gerekir ki Müneccim-Başı'daki bu Gürcistan seferi, çok kısa da olsa, Hasan-i Rûmlu'nun eserinde zikredilmediği gibi, bu müellifdeki, Hasan Beg'in Osmanlı ülkesine asker göndermesi ve Otluk-Beli savaşı bahislerinin de, Müneccim-Başı'nın bu konuda verdiği pek kısa bilgi ile müşterek bir tarafı yoktur.

Bütün bu mülâhazalara dayanarak, Diyârbakriyya'nın, Şâhib Kırân'ın (Uzun Hasan Beg) 876 yılı sonlarında Van gölü kuzeyindeki Ala-Dağ'a varışı ile son bulmuş olması kuvvetle muhtemeldir.

Beg ve Şah Ali Beg merkezde (uluğ gol), Süleyman Beg de sağ kolda (barangar) mevki almışlardır (s. 299, satır 49, 51, 62, tercüme s. 303-304).

⁹ Yarlık'ın transkripsiyonunda Bayındır teveçi Beg olarak gösterilen isim, Arab harfli, metinde yazıldığı gibi (s. 6, satır 49), Bayundur tavacı (تواجی) Beg, Hasan Ağa Yimile Hacı, Hasan Ağa-yi Mile Hacı, (yani Mile Hacı oğlu Hasan Ağa) olacaktır. Veli begi Ali Paşa, Veli Beg-i Ali Paşa (yani Ali Paşa oğlu Veli Beg), İspend Pervaneçi Kazı oğlu Ali Beg, İspend-i Pervaneci Kazı oğlu Ali Beg (yani Pervaneci Kazı oğlu Ali Beg'in oğlu İspend) şeklinde anlaşılmalıdır.

b) Hasan Beg'in ordusunun sayısının 70.000 olduğu üzerinde herhangi bir mütalâada bulunmak şimdilik mümkün değildir.

c) Uğurlu Mehmed'in, Hass Murad Paşa'yı bozguna uğrattıktan sonra umumî bir taarruza geçilmesi hakkında babasına yaptığı teklifin, zevcesi Selçuk-Şah Begüm'ün tesirine kapılarak Hasan Beg tarafından reddolunduğu sözlerinin, Ak-Koyunlu hükümdarının emri ile yazılmış olan Diyarbakriyya'dan alınmış olması mümkün değildir.

ç) Bunun için de aynı şeyi söyleyebiliriz. Yani Musullu Sûfî Halil Beg'in Osmanlı ordusu ile savaşa girişilmeyerek ihtiyatlı hareket edilmesi yolunda yaptığı tavsiye ve buna Hasan Beg'in ehemmiyet vermemiş olması da bizim eserden alınmış olamaz. Çünkü sonuç Şüfî Halil Beg'i haklı çıkarmıştır.

d) Ak-Koyunlu ordusunun sağ ve sol kolunda bulunan beylere gelince, Fatih Sultan Mehmed'in yarlığında Zeynel Mirza müstesna olmak üzere zikrolunan 9 beyden yalnız üçünün adı görülebiliyor⁸. Halbuki adı geçen yarlıkta ise savaşa katılan Ak-

bir mensubu olan İdris-i Bidlisî (Haşt-Bihîşt, T. T. Kurumu ktp., nr. 43, 1438^{ab}) amcasının oğlu olduğunu yazarlar. Osmanlı resmî vesikalarında da Yusuf'un Hasan Beg'in amcası oğlu olduğu söylenmek sureti ile bu müverrihlerin ifadeleri teyid olunuyor (Yusuf Beg'i yenen Şehzâde Mustafa'nın babasına gönderdiği mektup, Feridun Beg, Munşaat al-salâtîn, İstanbul, 1274, I., s. 280; Bekir Sıtkı Baykal, Uzun Hasan'ın Osmanlılara karşı kat'i mücadeleye hazırlıkları ve Osmanlı Ak-Koyunlu harbinin başlaması, Belleten, sayı 82, s. 284, vesika IV). Yalnız Şehzâde Mustafa'nın babasına gönderdiği arızada, Yusuf'un Zeynel, Ömer ve Muzaffer adlı kardeşleri olduğu söyleniyor ve bunların da aynı savaşta (Ak-Şehir-Bey-Şehir arasındaki Eflatun Pınarı savaşında) tutsak alındıkları ve Muhammed Bakır Mirza'nın da öldüğü kaydediliyor (gösterilen yer). Halbuki Osmanlı tarihlerinde bu şahısların (yani Zeynel, Muzaffer ve Muhammed Bakır; Ömer zikredilmiyor) Timur'un oğlu Miran-Şah'ın neslinden geldikleri ve Otluk-Beli savaşında esir düştükleri yazılır (dahi, Fatih Sultan Mehmed'in yarlığı, yayınlayan R. Rahmeti Arat, Türkiye Mecmuası, VI, s. 299, satır 69-70, tercüme s. 305). Bu durumda şimdilik bu meseleyi emin bir şekilde halletmek bize güç görünüyor. Yukarıda adları geçen müverrihlerden Yusuf'u Hasan Beg'in kardeşinin oğlu gösteren İbn Kamâl'in ifadesi doğru olabilir. Çünkü, işaret edildiği gibi, Hasan Beg'in kardeşlerinden Cihan-Şah Beg'in bu adda bir oğlu olduğunu biliyoruz.

⁸ Bunlar da Bayındır Beg, Pürnek Şah-Ali Beg ve Biçen oğlu Süleyman beylerdir (bk. II. cüz, s. 576-577). Yalnız Hasan-i Rûmlu da bu beyler sağ kolda gösterilmişlerdir. Fatih Sultan Mehmed'in yarlığına göre ise, Bayındır

hca bu esere (yani Haşt-Bibişt'e) dayanmıştır. Ancak Otluk-Beli savaşına ait bahiste, Haşt-Bibişt'te görülmeyen bazı kayıtlar vardır ki, bunların başlıcaları şunlardır :

a) Müellif, Tokat'ın tahribinden sonra Ak-Koyunlu kuvvetlerinin başında Karaman ülkesine giden Yusuf Beg'i, Cihangir'in (Uzun Hasan Beg'in ağabeyisi) oğlu olarak gösterir.

b) Hasan Beg, Fatih Sultan Mehmed'in üzerine yürümekte olduğunu haber alınca Ucan'da ordusunu topluyor. Bu ordunun sayısı, 40.000 i kargılı olmak üzere, 70.000 idi.

c) Müellife göre, Rum-ili beylerbeyisi Hass Murad Paşa'nın kumanda ettiği Osmanlı öncü kuvvetini yenen Uğurlu Mehmed olup, bu başarıyı müteakip Uğurlu Mehmed babasına gecikmeksizin umumî bir taarruz yapılmasını teklif etmiş ise de Hasan Beg, Uğurlu Mehmed'in üvey annesi olan zevcesi Selçuk-Şah Begüm'ün tesirine kapılarak bunu reddetmiştir.

ç) Hasan Beg bir kaç gün sonra savaşa girmeye karar verdiği zaman Musullu Süfî Halil Beg bu kararın isabetli olmadığını söylemiş, fakat Hasan Beg onun bu sözlerini dinlememiştir.

d) Savaşta Ak-Koyunlu ordusunun sağ kolunda Şehzâde Zeynel Beg ile Pürnek Şah-Ali Beg, Bayındır Beg, Musullu Süfî Halil Beg, Biçen (oğlu) Süleyman Beg bulunuyorlardı. Sol kolda da Cihangir'in oğulları Murad Beg ve Ali Han Beg ile Karaman oğlu Kasım Beg, Afşar Mansur Beg, Çepni İl-Aldı Beg, Zülkadir Aslan Beg mevki almışlardı.

Meseleyi bu defa daha yakından tetkik edince, bunların Diyârbakriyya'dan alınmış oldukları şeklindeki eski kanaatım epeyce zayıflamış bulunuyor:

a) Hasan-i Rûmlu'nun, Ak-Koyunlu ordusunun başında Karaman ülkesine giden Yusuf Beg'i Uzun Hasan'ın ağabeyisi Cihangir'in oğlu olarak göstermesi, başta Diyârbakriyya olmak üzere hiç bir kaynakta teyit edilmiyor. Diyârbakriyya'da bu adta yalnız Uzun Hasan Beg'in diğer kardeşi Cihan-Şah'ın bir oğlu görülüyor⁷.

⁷ S. 485. Osmanlı kaynaklarında bu hususta ihtilâf vardır :

Dursun Beg Yusuf'un Uzun Hasan Beg'in kız kardeşinin oğlu (Târih-i Abû'l Feth, TOEM. s. 148), İbn Kamâl (Tavârih-i âl-i 'Uşmân, yayınlayan Şerafeddin Turan, T. T. K., Ankara, 1957, s. 320) kardeşinin oğlu, 'Âşık Paşa Zâde (Tâvârih-i âl-i 'Uşmân, İstanbul, s. 17) ile Ak-Koyunlu divanının eski

Beg'e mukavemet edemiyeceğini anlayan Quarquare, oğullarından birisini barış yapmak için, Ak-Koyunlu hükümdarına göndermeye hazırlandığı esnada, onun Samtzkhe'ye girdiği görüldü. Hasan Beg, başta Atsqur olmak üzere bütün ülkeyi istilâ etmiş ve Gürcüler'den her sınıftan bir çok kimseler ölmüşlerdir. Bunu müteakip Hasan Beg geri dönmüştür. Bu arada Ak-Koyunlular Atsqur'daki Meryem Ana'nın resmini alıp götürmüşlerdir⁴. Aynı kaynaklarda yukarıda zikredilen Bakrât'tan, Hasan Beg'in 1478 yılında yaptığı sefer dolayısıyla de bahsediliyor. Hasan Beg'in Tiflis'e yürümesi üzerine Kostantine Tiflis'i Ak-Koyunlu hükümdarına teslim etmiş, kral Bakrat da Radşa'ya kaçarak orada ölmüş ve kendisine oğlu Alexandre halef olmuştur⁵.

Netice itibariyle Münecim-Başı'nın 877 yılında zikrettiği Hasan Beg'in Gürcistan seferi ile ilgili hâdiselerin, hiç olmaz ise bir kısmının, 881 (1478) yılında vuku bulmuş olduğuna hükmedilebilir. Nitekim bizzat Münecim-Başı'da 877 yılında bahsettiği hâdisenin 881 de vuku bulduğunun söylendiğini yazıyor⁶. Bu husus aynı zamanda, bu Gürcistan seferine ait bahsin Hasan-i Rūmlu'da görülmemesinin bir atlama ile ilgili olması ihtimalini zayıflatıyor.

Hasan-i Rūmlu'daki Timurlular tarihine ait bahislerin en mühim kaynağı 'Abd al-Razzāk-i Samarqandî'nin Matla' alsa'dayn'i olduğu gibi, Osmanlı tarihi için de kullandığı başlıca kaynak İdrîs-i Bidlisî'nin Haşt-Bihîşt'idir. Bu müellif, Hasan Beg'in Osmanlı ülkesine asker göndermesi, kendisinin de bu esnada Memlûk idaresine geçmiş olan Bire'ye (Birecik'e) taarruzu ve nihayet Otluk-Beli (Baş-kent) savaşına ait bahislerde de baş-

⁴ S. 322.

⁵ S. 13, 382-383.

و جمع جيشاً عظيماً من جميع البلاد التي تحت حكمه و غزاهم بلاد الكرج وفتح
قلاعاً كثيرة و غنم اموالاً عظيمة في اوائل شهور سنة احدى وثمانين و ثمانمائة فساد
سالماً غنائماً و معه غنائم عظيمة و سبايا كثيرة الى دار ملكه و قيل ان الغزوة التي
ذكرت في سنة سبع و سبعين و ثمانمائة هي التي ذكرت في هذه السنة اعني سنة
احدى وثمانين و ثمانمائة و قيل غيرها لان ملوك الكرج لما بلغهم خبر انكسار
حسن بيك من سلطان الروم اظهروا العصيان ولم يردوا الاموال المقطوعة عليهم فغزاهم
ثانية والله اعلم (636a).

G İ R İ Ş

Birinci cüzün Önsöz ve Giriş kısımlarında söylendiği gibi, bu neşre, eserin bilinen biricik yazması esas olmuştur. Bu yazma da, yine orada belirtildiği üzere, müellifin kaleminden çıkmış olmayıp, sık sık boşluklara rastgelenen, takdim-tehirler, dalgınlık ve bilgisizlik ile ilgili yanlışlar bulunan bir nüshadır. Yayınlayanlar, iktidarları nisbetinde, eseri tashihe çalışmışlardır; bununla beraber, eserde tashih edemedikleri bazı yerler aynen kalmış olduğu gibi, bazı düzeltmelerde de yanlış olmuş olmaları mümkündür.

Burada asıl üzerinde durmak istediğimiz husus, eserin nerede son bulduğudur. I. cüzün “GİRİŞ” kısmında bu mesele ile ilgili sözlerimiz, eserin Otluk-Beli (Baş-Kent) savaşı ile sona erdiği kanaatını vermektedir¹. Gerçekten bana o zaman bu fikri telkin eden deliller şunlardı :

1 — Diyârbakriyyadan en fazla faydalanan iki müelliften birisi olan Münecim-Başı'ya göre, Uzun Hasan Beg 877 (1472) yılında Gürcistan'a bir sefer yaparak bazı kaleleri açmış ve Gürcü meliklerinden Bakrât, Aleksandır ve Kırkura'yı vergi vermeye mecbur etmiştir. Fakat çok geçmeden Bakrât muhalefete başladığından Hasan Beg ülkesini elinden alarak bunu diğer Gürcü meliklerine vermiş, Musullu Sûfi Halil Beg'i de Tiflis'e vali tâyin ettikten sonra, bol ganimetle seferden dönmüştür². Münecim-Başı'nın verdiği bu bilgi Hasan-i Rûmlu'da olmadığı gibi, diğer İslâm kaynaklarında da görülüyor.

Gürcü kaynaklarına gelince, onlarda 1472. yılında Uzun-Hasan Beg'in Rum ülkesine gidererek orada tahribatta bulunduğu yazıldığı gibi³, yine aynı yılda onun mühim bir ordu ile Samtzkhe üzerine bir sefer yaptığından bahsediliyor. Hasan

¹ S. XIX, XXV.

² Münecim-Başı'daki bu bahsin metni için, bk. Diyârbakriyya, II, s. 564, haşiye 1.

³ Histoire de la Géorgie, fransızca tercüme M. Brosset, St. Pétersbourg, 1856, s. 382.

TÜRK TARİH KURUMU YAYINLARINDAN
SERİ III — No. 7^a

ABÜ BAKR-İ TİHRÂNİ

KİTÂB-İ DİYÂRBAKRİYYA

AK-KOYUNLULAR TARİHİ

II. Cüz

Yayınlayanlar

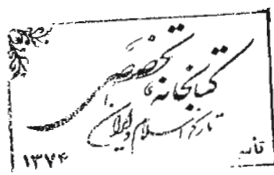
NECATİ LUGAL

FARUK SÜMER

Giriş ve Notlar

FARUK SÜMER

TÜRK TARİH KURUMU BASIMEVİ — ANKARA 1964



KITĀB-Ī DĪYĀRBAKRĪYYA
AK-KOYUNLULAR TARĪHĪ